

سید جمال الدین الحسینی الافغانی

بیدارگر عصر

فضل الرحمن فاضل

مشخصات

کتاب : سید جمال الدین الحسینی الأفغانی، بیدارگر عصر

مؤلف: فضل الرحمن فاضل

تایپ : خوله و زینب

صفحه آرای : حسنیہ فایض قانع

طرح روی جلد : زکفر حسینی

خطاطی روی جلد : مُجّد هاشم رحبی

چاپ نخست : ۲۸ اسد ۱۳۸۶ هجری خورشیدی - اروپا

چاپ دوم: میزان ۱۳۸۷ هجری خورشیدی وزارت اطلاعات و فرهنگ - کابل

چاپ سوم: ۲۷ حمل ۱۳۸۸ هجری خورشیدی، مطبعهء احمد کابل

چاپ چهارم ۲۹ سرطان ۱۳۹۰ هجری خورشیدی - جاکارتا ، اندونیزیا

چاپ پنجم : ۱۹ حوت ۱۳۹۵ هجری خورشیدی (نهم مارچ ۲۰۱۷ م) قاهره

به مناسبت یک صد و بیستمین سالگرد سال وفات سید جمال الدین الأفغانی

ناشر : بخش فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی افغانستان - قاهره

یادداشت : هزینهء چاپ این کتاب توسط مؤلف پرداخته شده است.

سلسله نشراتی : کتاب نودم (۹۰)

amb.afghanistan@yahoo.com



فهرست

۹	اهداء
۱۱	مقدمهء چاپ پنجم (چاپ قاهره
۱۹	پيشگفتار

فصل اول

۲۵	معرفى مجموعهء مهم و حجيى از سيد جمال
۲۸	بخش نخست
۲۸	العروة الوثقى
۳۳	دعوة الفرس إلى الاتحاد مع الأفغان
۴۱	كوتاه نگاهى به عروة الوثقى
۴۸	بخش دوم
۴۸	رسائل في الفلسفة و العرفان
۴۸	۱- مرآة العارفين
۵۹	۲- الواردات في سرائجيات
۶۱	۳- القضاء و القدر
۶۲	۴- فلسفة التربية و فلسفة الصناعة
۶۲	۵- العلم و تأثيره في الإرادة الاختيار
۶۳	۶- الرد على الدهريين
۷۳	بخش سوم
۷۳	الرسائل و المقالات

۷۵	 بخش چهارم
۷۵	 ضیاء الخافقین
۷۷	 خط نشراتی ضیاء الخافقین
۷۹	 ارتباط سید جمال الدین با ضیاء الخافقین
۹۵	 بخش پنجم
۹۵	 ۱- تاریخ اجمالی ایران
۱۰۶	 ۲- تتمه البیان فی تاریخ الأفغان
۱۱۷	 نکات جالب این کتاب
۱۲۴	 ۳- البیان فی الإنجلیز والأفغان
۱۳۵	 بخش ششم
۱۳۵	 «خاطرات الأفغانی»
۱۵۱	 بخش هفتم
۱۵۱	 التعليقات على شرح العقائد العضدية
۱۵۸	 بخش هشتم
۱۵۸	 نامه ها و اسناد سیاسی _ تاریخی
۱۶۱	 بخش نهم
۱۶۱	 مجموعه رسائل و مقالات

فصل دوم

۱۶۹	 هفت مقاله در باره سید جمال الدین افغانی
۱۷۱	 یک _ حرف جدید از یک حقیقت قدیم
۱۷۳	 در مورد نامه ها و اسناد سیاسی _ تاریخی

- ۱- نامهٔ سرکشاده سید، به ملکه ویکتوریا..... ۱۷۳
- ۲- نامه‌یی به ریاض پاشا در بارهٔ ماسون‌های مصر..... ۱۸۸
- ۳- نامهٔ سید جمال الدین به شیخ محمد عبده..... ۱۹۱
- دو- مذهبی عقَدی (عقیدوی) سید جمال الدین..... ۱۹۹
- سه- «ایرانی نبودن» سید جمال الدین..... ۲۱۵
- چهار- تاریخچهٔ پیوند «همدانی» با نام سید..... ۲۴۳
- پنج- ادعاها و دیگر میرزا لطف‌الله خان و پسرش..... ۲۶۱
- شش- ایران و «ایرانی» از دیدگاه سید جمال..... ۲۸۳
- هفت- سید جمال الدین افغانی و نخبه‌گان..... ۲۹۹
- ۱- طرزی..... ۳۰۱
- ۲- غبار..... ۳۲۵
- ۳- جاوید..... ۳۲۸
- ۴- فرهنگ..... ۳۴۶
- ۵- خلیلی..... ۳۵۲
- ۶- حبیبی..... ۳۶۲
- سالشمار زنده‌گی سید جمال الدین افغانی..... ۳۷۷

فصل سوم

- پیوست‌ها..... ۳۹۹
- یادآوری از سید در سراج‌الآخبار..... ۴۰۱
- نامهٔ سلطان محمد کابلی..... ۴۰۳
- سلسله‌مشاهیر افغانستان..... ۴۰۵

مقاله و تبصره محمود طرزی ۴۳۸

فصل چهارم

بازتاب ها..... ۴۶۹

أ- پیام وزیر اطلاعات و فرهنگ ۴۷۱

ب-بیدارگر عصر (بی . بی سی - فارسی)..... ۴۷۳

ج- به پشیواز بیدارگر عصر ۴۷۸

د- توضیحاتی بر نبشتهء برادرم آقای انصاری..... ۵۰۱

هـ- معرفی بیدارگر عصر (کابل ناتھ)..... ۵۲۷

و- دیدگاه آیت الله خسروشاهی..... ۵۲۹

ز- بیدارگر عصر از چاپ برامد..(متوکل سیحون)..... ۵۳۳

ح- تقریط مولانا محمد حنیف بلخی..... ۵۳۸

ط - نامهء پروفیسور عبد الله بختانی خدمتگار..... ۵۴۳

ی- د سید جمال الدن افغان ژبی..... ۵۴۹

ک- آشنایی با آثار سید (د. آریانفر)..... ۵۶۵

ل- بیدارگر عصر (ساتادمحمد نسیم فقیری)..... ۵۷۵

م- د عصر وینوونکی (رونامهء ویسا)..... ۵۷۸

ن- خه پر فاضل خه پر آثاریی (شهرت ننگیال)..... ۵۸۲

س- شناسایی با این کتب (د. روان فرهادی)..... ۵۹۷

فهرست اعلام..... ۶۶۱

اسناد و تصاویر..... ۶۱۷

منابع و مآخذ..... ۷۵۰



اهداء به داکتر روان فرهادی!

این رساله را به دانشمند و محقق بزرگ کشور،
داکتر عبد الغفور روان فرهادی، به آرزوی
صحتمندی و طول عمر شان اهداء می کنم.

با احترام و ارادت
ف - فاضل

به نام خدای بخشنده

مقدمه چاپ پنجم (چاپ قاهره)

الحمد لله والصلاة والسلام على حبيبنا ومولانا رسول الله و
على آله وصحبه ومن والاه.

«بیدارگر عصر» سید جمال الدین الحسینی الافغانی، اینک در
کمتر از یک دهه برای پنجمین بار به زیور چاپ آراسته می‌گردد.
این بار در قاهره شهری که سید جمال الدین دوران پر ثمر جوانی و
زندگی اش را در آن سپری کرده و حتی سبب جاودانگی نام او شده
است.

شاگرد نجیبش محمد عبده که بعدها به بلندترین مقام رسمی
مذهبی؛ یعنی ریاست دارالافتای مصر و سودان تکیه زد، اثر
«نیچریه» سید را از زبان فارسی به زبان عربی تحت عنوان "الرد
على الدهريين" ترجمه می‌کند و در مقدمه مفصلی بر آن رساله،

زندگینامهء استاد خود را به رشتهء تحریر می‌کشد؛ نبشته ای که از سال ۱۸۸۶ م به این طرف هرکسی که راجع به سید افغانی، در سراسر دنیا چیزی نگاشته، از آن زندگینامه و ترجمهء آن به زبانهای زندهء جهان، بهره برده است.

سید افغانی در قاهره به تربیت شاگردان پرداخت و در سیستم آموزش و روزنامه نگاری، انقلابی ایجاد کرد و در مبارزهء سیاسی آنانی را پرورش داد که بعدها مصریان ایشان را ناجی خود دانستند و تا امروز از آنان به نکویی یاد می‌کنند که در پیشاپیش شان "سعد زغلول پاشا" رهبر و پیشوای قیام مردمی ۱۹۱۹ مصر قرار دارد. از همین رو، بعید نیست که سعد زغلول پیشوای مردم مصر بگوید:

«لست خالق هذه النهضة كما قال بعض خطبائكم، لا أقول ذلك ولا أدعيه؛ بل لا أتصوره. إنما نهضتكم قديمة من عهد محمد على و عرابي وللسيد جمال الدين الأفغانى وأتباعه وتلاميذه أثر كبير فيها وهذا حق يجب أن لا نكتمه، لأنه لا يكتفم الحق إلا الضعيف.»

(من پدید آورنده این نهضت نیستم، آنگونه که سخنرانان شما می‌گویند، من نه این سخن را می‌گویم و نه این ادعا را دارم و نه هم چنین می‌اندیشم. این نهضت شما کهن است؛ از زمان محمدعلی و عربی، چنانچه سید جمال الدین و پیروان و شاگردانش، نقش بزرگی در آن داشته‌اند. این حق و حقیقتی است که بایست آن را نپوشانم؛ زیرا جز افراد ناتوان، کسی حق را کتمان نمی‌کند.)

یا رهبر واقعی جنبش «افسران آزاد» جمال عبد الناصر شخصیت محوری قیام ۲۳ جولای ۱۹۵۲م حرکت انقلابی خویش در برابر نظام شاهی مصر را متأثر از اندیشه‌های سید جمال الدین افغانی می‌داند و به صراحت می‌گوید: «إن اسم جمال الدین الأفغانی، یقترن بحركات كفاحنا وثورتنا.»

(نام جمال الدین افغانی با جنبش‌های مبارزاتی و انقلابی ما پیوندی ناگسستنی دارد.)

از هنگامی که در ۲۴ جولای ۲۰۱۳ م، به قاهره آمدم یکی از آرزوهایم این بود تا پژوهش‌های خویش در مورد سید جمال

الدین را ادامه دهم و به آثاری که در محیط های دیگر، دست نیافته ام، در اینجا دست یابم.

با وجود مصروفیت های وظیفوی و توجه به غبارزدایی از روابط کهن و فراموش شده میان مصر و افغانستان و یادآوری از گذشته های پر افتخار دوستی میان دو ملت، یاد « بیدارگر عصر » هرگز فراموشم نمی شد و به مطالعه آثاری که در گذشته صرف کاپی آن یا ترجمه های آن را به دست داشتم، در قاهره به اصل آن نبشته ها دست یافتم که یکی از آن گنجینه ها، مجله « الهلال » به مدیریت جرجی زیدان بود که زندگینامه سید جمال الدین را در همان هفته های نخست وفاتش یعنی اول اپریل ۱۸۹۷م در قاهره به چاپ رسانده بود.

یکی از خوشبختی های من در قاهره آشنایی با سید جمال الدین شناس شهیر و متعهد مصری پروفیسور دکتور محمد عماره بود؛ شخصیتی که برای نخستین بار آثار عربی سید جمال الدین را در ۱۹۶۸ م تقریباً نیم قرن قبل از امروز، جمع آوری و به چاپ سپرد و از بیش از نیم قرن به این سو در مورد سید ما، به تحقیق و پژوهش ادامه می دهد.

بناء حضور در قاهره فرصت خوبی بود تا نخستین نبشته هایی را که شاگردان و پیروان سید جمال الدین افغانی مثل شیخ محمد عبده ، عبد القادر مغربی ، جرجی زیدان ، شیخ محمد رشید رضا ؛ عبد الرحمن الرافعی ، دکتر عثمان امین ، شیخ محمود ابوریه و دیگران نگاشته بودند ، مجددا مطالعه کنم و یافته های جدید را در چاپ «بیدارگر عصر» در قاهره ، بیفزایم و اشتباهاتی را هم تصحیح نمایم .

در قاهره افزون بر اینکه «بیدارگر عصر» را آماده چاپ کردم چندین کتاب راجع به سید هم وطن خویش از جمله «الرد علی الدهرین» یا ترجمه عربی رساله «نیچریه» سید که در زمان زندگی سید در بیروت به چاپ رسیده بود ، با همه پیشگفتارهایی که در قرن های ۱۹ و ۲۰ بر آن کتاب نگاشته شده بود ، گرد آوری و به چاپ رساندم . این کار مورد پسند یکی از مهمترین ادارات نشر و چاپ در مصر یعنی «دار الشروق الدولية» قرار گرفت و قرار است ایشان نیز آن کتاب را به تیراژ گسترده تر و با قطع و صحافت عالیتربه نشر بپارند .

در قاهره بود که به یاد نخستین مقاله ای افتادم که یک سده قبل در مطبوعات افغانستان یعنی در سال ۱۹۱۶ م و دقیقتر در

۲۲ سنبله ۱۲۹۵ هجری خورشیدی در کابل نشر شده بود. بناء آن مقاله را که در حقیقت ترجمهء زندگینامهء سید از مجلهء «الهلل» مصری بود، همراه با نبشته و تبصرهء نهایت مهم علامه محمود طرزی، با افزودن حواشی و تعلیقات سودمند، تحت عنوان «سدهء سید از روزنهء سراج الاخبار» در قاهره به چاپ رساندم.

اینک که «بیدارگر عصر» آمادهء چاپ شده است، به خاطر اهمیت تاریخی ای که مقالهء «سراج الاخبار» دارد، با حذف پینوشت‌هایش، آن را در بخش پیوست‌های این چاپ، جای دادم. کتاب «بیدارگر عصر» که در چاپ‌های قبلی حاوی سه فصل بود، در چاپ قاهره فصل چهارم را بر آن افزودم و آن فصل را به «بازتاب‌ها» اختصاص دادم که در حقیقت نقد و تبصره‌هایی است که بعد از چاپ نخست و دوم «بیدارگر عصر» از طرف هموطنان عزیز به نشر رسیده بود، تا آنجایی که مقدور بود و آن نبشته‌هایی که را در اختیار داشتم، در آخر این کتاب افزودم. متأسفانه به چند نقد و تبصرهء دیگری که در یک دههء گذشته در مورد «بیدارگر عصر» به چاپ رسیده، نسبت عدم دسترسی، نتوانستم آن‌ها را در این چاپ بیاورم. آرزو مندم تا در چاپ‌های بعدی بتوانم آن نبشته

ها را نیز بر «بیدارگر عصر» بیفزاییم تا بازتاب دیدگاه‌های آن فرهیختگان، مورد بهره‌دیگران نیز قرار گیرد.

آرزومندم خوانندگان ارجمند برای بهتر شدن محتویات بیدارگر عصر، نگارنده را با ارائه نقدها و دیدگاه‌های شان یاری فرمایند.

از همه کسانی که در اهداء و اعاره‌ی مأخذ، تهیه‌ی اسناد، عکس‌ها و تایپ این کتاب با اینجانب صمیمانه، همکاری نموده‌اند، از ژرفنای دل سپاسگزارم و برای شان تندرستی و سربلندی آرزوم می‌کنم.

خدای خیرالناصرین کارساز همه باد! آمین

فضل الرحمن فاضل

۹ مارچ ۲۰۱۷ م - قاهره - جمهوری عربی مصر

(۱۲۰ سال پس از وفات بیدارگر دوران؛ سید جمال الدین الأفغانی)

به نام خدا

پیشگفتار

مقاله ای که رساله شد

در نیمه دوم سال پار، ایامی که صحبت در مورد زنده گی، آثار و آراء و افکار سید جمال الدین افغانی گرم بود و در داخل کشور، تصمیم گرفته شد تا از صد و دهمین سالگرد وفات آن علامه بزرگ، تجلیل صورت گیرد و «رادیو پیام زنان» که به همت فرهیخته گان هم میهن ما، از شهر گوتنبرگ سویدن، پخش می گردد، جهت بارور ساختن بحث ها و پژوهش ها در مورد سید جمال الدین ، با چند تن از صاحب نظران، مصاحبه های سودمندی انجام داد، مقارن همان ایام خواهر فریخته ای به نام «ملیحه صیقل» کاردار سفارت افغانستان در کویت، که از علاقمندی من به افکار و آثار سید جمال الدین آگاهی داشت، مجموعه کاملی از آثار سید را برایم فرستاد، قصد من طوری که در آغاز این رساله نیز تذکر داده ام، آن بود، تا مجموعه یاد شده را در چند صفحه محدود، معرفی دارم و به سایت های انترنتی هموطنان، جهت نشر بفرستم، اما وقتی که کار را آغاز کردم، موضوع چنان گسترده گشت که از حوصله یک مقاله گذشت.

بناء مقالاتی را در خلال نگاشتن رساله، که تصور می نمودم مبحث مستقلی است، گزیده و به سایت های اینترنتی هموطنان، به ویژه به سایت پرخواننده «سرنوشت» جهت نشر فرستادم.

دوستانی که آن مقالات را مطالعه نموده بودند، مرا به ادامه کار تشویق کردند و من هم تصمیم گرفتم تا میان این مقالات، پیوند ایجاد نموده، همه را بار دیگر بازنگری کنم و به گونه رساله کوچکی، تقدیم خوانندگان گرامی نمایم و بایسته است تا یاد آوری نمایم که این رساله کوچک، نتیجه مطالعات چند ماهه آثار گوناگون دیگران در مورد سید جمال الدین است.

در خلال مطالعه و بررسی کتاب هایی که قبلاً در مورد سید جمال الدین، نگاشته شده بود و برای من شرف مطالعه آن کتاب ها نصیب گردید؛ اشتباهاتی را در برخی نبشته ها و به صورت بیشتر در آثار شماری از همزبانان ایرانی و عده ای از نخبه گان میهن عزیزم افغانستان، مشاهده کردم، من هم به هدف اصلاح، به برخی اشاره نمودم که خوانندگان آن اشارات را در لابلای صفحات این رساله، مطالعه خواهند فرمود.

حین نگارش این رساله به اسناد نشر شده به نام سید جمال الدین و از طرف سید جمال الدین، توجه خاص نمودم و متن اصلی اسناد را با متن بازنگاری شده و یا ترجمه شده، به ویژه در ترجمه از فارسی به عربی و یا بالعکس مقارنه و مقایسه کردم.

مسأله مهمی که در نگارش این رساله، هیچگاه فراموشم نمی‌گردید، مراجعه به تاریخ رخدادها بود و بسا مشکلات را همین مراجعه به سنوات قمری و میلادی، حل می‌کرد و سهل انگاری‌های زیادی به مشاهده می‌رسید که تا حد توان، آنچه را اشتباه می‌دانستم، با دلیل و برهان، به آن اشاره کرده‌ام.

در این رساله، به خاطر این که نمی‌توان آن را زندگینامه کامل سید نامید، جهت جبیره این کاستی، کرونولوژی یا سالشمار زندگی سید را ترتیب نمودم و سال هجری قمری را اساس قرار داده و در برابر آن، سال میلادی و در موارد مهمی هم، سال هجری خورشیدی را نیز درج نمودم؛ تا کسانی که بعداً به این امر می‌پردازند، برای شان، سهولت آفرین باشد.

جهت این که حرفی، بی سند ارائه نگردد، به مراجع مورد بحث، در پاورقی‌ها اشارت کرده‌ام و همه مراجعی را که جهت ترتیب این رساله، مطالعه و از آن نقل قول نموده‌ام، در آخر کتاب نیز تذکر دادم و برخی اسناد مهم را نیز در بخش پیوست‌های این کتاب افزودم، تا خواننده، اصل سند را هم ملاحظه فرماید.

در نقل قول‌ها از منابع متعدد، کوشش کرده‌ام تا در متن اصلی، تصرفی صورت نگیرد، حتی شیوه املایی نویسنده اصلی را حفظ کرده‌ام و از همینرو خوانندگان، نبود یکنواختی املایی و دستوری را در برخی موارد، به ویژه در نقل قول‌ها، ملاحظه خواهند فرمود.

در آخر باید بیفزایم که حین نگارش این رساله، دریافتم که نگاشتن در مورد سید جمال الدین، بحث آسانی نبوده است و من چند ماهی که

پیوسته، در این باره، مطالعه می‌نمایم و به کتاب‌هایی که به زبان‌های فارسی، پشتو، عربی، اردو و شماری هم به زبان انگلیسی، قبلاً به چاپ رسیده است، مراجعه کردم؛ دشواری این بحث را، بیشتر لمس نمودم.

این بحث در مورد سید افغانی، به باور من ناتمام است، خدا کند در آینده بتوانم، کاستی‌های آن را دور نمایم و یافته‌های جدیدی بر آن بیفزایم. برای برآورده شدن این مأمول، از خواننده‌گان عزیز آرزومندم، با ارائه نظرات شان و نشان دادن کاستی‌های این رساله، مرا یاری فرمایند.

در پایان وجیبه‌ء خود می‌دانم از همه دوستانی که به نحوی از انحاء، در تکمیل شدن این بحث، با من همکاری نموده اند، به ویژه از عزیزانی که کتاب‌هایی را راجع به سید جمال الدین، از میان کتاب‌های کتابخانه‌ء خویش، برایم «عاریت» فرستادند و از سفیر دانشمند افغانستان در قاهره، آقای حفیظ الله ایوبی که کتاب‌های نایاب در مورد سید و به خصوص کاپی اثر نایاب سید «تتمة البیان فی تاریخ الأفغان» را، که یک قرن قبل در قاهره به چاپ رسیده بود. با طی مراحل دشوار اداری و رسمی، از مصر، برایم ارسال داشتند، سپاسگزاری نمایم.

همچنان از دانشمند بزرگوار و سخنور سخن شناس فرهیخته، استاد لطیف ناظمی، که بخش‌هایی از این رساله را مطالعه نمودند و مشورت‌های مفید و سودمندی به ویژه در ترتیب و فصل‌بندی این رساله، ارائه داشتند، شاکر و سپاسگزار هستم.

همچنان وظیفه خود می‌دانم تا از برادر ارجمند جوان با استعداد، آگاه و هوشیار آقای احمد ظاهر فقیری معاون نمایندگی دائمی افغانستان در یونسکو که فوتوکاپی کامل کتاب مهم « اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی » و کاپی مقاله محمود طرزی درباره سید جمال الدین، نشر شده در سراج الاخبار افغانستان را برایم در حساس ترین لحظات آماده شدن کتاب برای چاپ، از فرانسه به آلمان فرستاد، اظهار سپاس و امتنان نمایم.

این رساله کوچک را به خاطر موضوع بزرگ آن، به یک تن از دانشمندان بزرگ میهن که به اندیشه ها و مبارزات سید جمال الدین افغانی، علاقمندی فراوان دارد و خدماتی هم در راه نشر این اندیشه ها، انجام داده است و نگارنده را نیز در کارهای پژوهشی و ادبی، با ارائه مشورت های سودمند و ثمر بخش، همیشه رهنمایی نموده است، یعنی به استاد محترم و دانشمند، دکتور عبدالغفور روان فرهادی - حفظه الله واکرمه - اهدا می‌نمایم.

حسبی الله ونعم الوکیل، نعم المولی ونعم النصیر.

فضل الرحمن فاضل

بن - آلمان

حمل ۱۳۸۶ هجری خورشیدی

فصل اول

«الآثار الكاملة»

يا مجموعهء مهم و حجيمى

از سيد جمال الدين افغانى





سید جمال الدین افغانی در سفر نخست ترکیه ۱۸۶۹ م (سی و یک سالگی)

معرفی مجموعهء مهم و حمیمی از سید جمال الدین افغانی

بانوی فرهیخته و خواهر گرامی ام ملیحه صیقل، شارژدافیر (کاردار) سفارت کبرای افغانستان در کویت، مجموعهء کاملی از آثار سید جمال الدین افغانی را به وسیلهء پست برایم فرستاده است که با مطالعهء آن مجموعه، حیقم آم د، تا آن را به علاقمندان آثار و افکار علامه سید جمال الدین افغانی، معرفی ندارم.

این مجموعه به نام «الآثار الكاملة» یاد می شود که در شش جلد (نه بخش) به قطع بزرگ ۱۷×۲۳ سانتی متر و در حدود ۳۰۰ صفحه، به چاپ رسیده است. گرد آورنده و تنظیم کنندهء آن دانشمند مشهور ایرانی، استاد سید هادی خسروشاهی است. مردی که به گفتهء خودش تقریباً از نیم قرن پیش، تا کنون در جستجوی مدارک و آثار سید جمال الدین حسینی بوده است.^۱

ناشر این مجموعه در سال ۲۰۰۲ میلادی (۱۴۲۳ق) «مکتبة الشروق الدولية» در قاهره می باشد.

در پستی هر شش جلد، بعد از درج عنوان عمومی مجموعه، یعنی «الآثار الكاملة» فوتوی سید جمال الدین با عمامهء سپید به چاپ رسیده است، در پهلوی آن با خط جلیتر السید جمال الدین الحسینی الافغانی و در برخی جلد های آن، در پایان نام سید، الشیخ محمد عبده، نیز اضافه شده است که می‌رساند این مجموعه، تراوش فکری آن دو شخصیت جلیل القدر است، اما از محتویات همه این مجموعه که بعداً به معرفی هر کدام پرداخته خواهد شد، بر می‌آید که جز در چند مورد؛ دیگر همه حرف ها، به سید جمال الدین افغانی ارتباط می‌گیرد.

خواننده گان ارجمند را بیشتر منتظر نمی‌گذارم و به معرفی این مجموعه حجیم و مفید می‌پردازم.

بخش نخست:

العروة الوثقی

بخش نخست این مجموعه «العروة الوثقی» نام دارد که در حقیقت کلکسیون کامل نشریه «العروة الوثقی لا انفصام لها» به زبان عربی است. طوری که می‌دانیم العروة الوثقی، در ۱۳ مارچ ۱۸۸۴ میلادی در پاریس به نشر آغاز کرد و بعد از چاپ شماره هژدهم آن، در اکتوبر ۱۸۸۴ میلادی، از نشر باز ماند.

کلیشهء " العروة الوثقی لا انفصام لها " به خط نستعلیق، خطاطی شده است و در طرف راست آن نگاشته شده است :

مدیر السیاسة- جمال الدین الحسینی الافغانی و در سمت چپ
کلیشه آمده است: المحرر الاول - الشيخ محمد عبده.

این دو وظیفه در پایان عبارات عربی به زبان فرانسوی نیز تکرار شده
است. اما لقب حسینی، با الفبای لاتین درج نگردیده و صرف به نگارش
جمال الدین الافغانی، به الفبای لاتین اکتفا شده است که در این امر، مهم
بودن لقب «الافغانی» را برای سید جمال الدین آفتابی می کند و شاید هم
علت دیگر آن، ضیقی ستون (کالم) نشریه بوده باشد.

سید هادی خسروشاهی، مقدمهء این مجموعه را در رمضان
المبارک ۱۴۲۳ قمری (۲۰۰۲م) در قاهره نگاشته و به معرفی مختصر
مندرجات «الآثار الكاملة» پرداخته است که من هم از آن مقدمه بهره
می برم و در محلس به آن، اشارت خواهم کرد.

در این بخش، پیشگفتاری هم به قلم یک تن از دانشمندان مشهور
جهان اسلام و سید جمال الدین شناس بزرگ مصر، دکتور محمد عماره،^۱
نیز آمده است.

۱- دکتور عماره یک تن از دانشمندان مشهور جهان اسلام است که در ۸
دسمبر ۱۹۳۱ در ولایت "کفر الشیخ" مصر تولد شد، در ۱۹۵۴ م شامل فاکولته
دار العلوم قاهره گردید، اما چون در آن سال ها، اعضای نهضت اخوان المسلمین و
سایر مخالفان حکومت، با دشواری هایی از سوی رژیم رو به رو بودند، او هم به سبب
فعالیت های سیاسیش مورد خشم نظام قرار گرفت که محرومیت از تحصیل را نیز در
پی داشت و فراغتش از فاکولته تا سال ۱۹۶۵ به تعویق افتاد. استاد عماره، در سال
۱۹۷۰ م ماستری اش را در فلسفه اسلامی و داکتری اش را در سال ۱۹۷۵ م به دست
آورده، رساله دکترايش "الإسلام وفلسفة الحكم" نام داشت.

دوکتور محمد عماره از جمله شخصیت های پژوهشگر و پرکاری است که تقریباً ۲۹ سال قبل از امروز در سال ۱۹۷۸ میلادی، مجموعه آثار عربی سید را تحت عنوان «الأعمال الكاملة لجمال الدین الافغانی» ترتیب و به دست نشر سپرده بود و موصوف بعد از شیخ محمد رشید رضا، آغازگر این کار مهم و مفید، قبل از استاد خسروشاهی است.

دکتور محمد عماره، همچنان در مورد سید جمال الدین دوکتاب مشهور دیگر هم دارد:

۱- جمال الدین افغانی در میان حقیقت های تاریخی و دروغ های لوپس عوض، چاپ سال ۱۹۹۷م

۲- جمال الدین افغانی بیدارگر شرق، چاپ سال ۱۹۸۸ میلادی.^۲

از دوکتور محمد عماره در عمر پر بارش تا کنون، بیش از ۲۰۰ عنوان کتاب و رساله به چاپ رسیده است و مقالات زیادی هم از نامبرده در روزنامه ها و مجلات چاپ جهان عرب، نشر گردیده و شماری از کتاب هایش به زبان های زنده شرقی و غربی مثل ترکی، ملاوی، فارسی، اردو، پشتو، انگلیسی، فرانسوی، روسی، آلمانی و البانیایی ترجمه شده است.

۲- بعد از چاپ دوم بیدارگر عصر^۸ میزان ۱۳۷۸ هجری خورشیدی، دو کتاب دیگر از دکتور عماره، به نام های ۱- جمال الدین افغانی، المفتری علیه ۲- جمال الدین الافغانی موقظ الشرق و فیلسوف الاسلام را به دست آوردم. و اینک که کتاب «بیدارگر عصر» برای چاپ پنجم در قاهره آماده می شود، مجموعه «الأعمال الكاملة لجمال الدین الافغانی» در چهار جلد و در ۱۹۹۶ صفحه، از طرف کتابخانه «الرسالة» با مقدمه و کوشش استاد عماره، بار دیگر به چاپ رسیده است.

پس از پیشگفتار دکتور عماره؛ مقدمه آقای خسروشاهی در ۳۸ صفحه، تحت عنوان «سید جمال الدین حسینی، زنده گی و مبارزه او» به زبان عربی درج گردیده، متن کامل «العروة الوثقی» در بیش از ۳۶۰ صفحه به شمول فهرست مندرجات و فهرست اعلام آمده است.

در اینجا قابل یادآوری می‌دانم که متن کامل العروة الوثقی، یک بار دیگر هم تحت عنوان «العروة الوثقی و الثورة التحريرية الكبرى» یعنی العروة الوثقی و انقلاب بزرگ آزادی بخش در ۴۲۴ صفحه با اضافه ۴۰ صفحه، مقدمه گردآورنده آن که همین استاد خسروشاهی بود، در سال ۱۹۸۵ میلادی، از طرف مرکز فرهنگ اسلامی اروپا، در روم-ایتالیا، چاپ شده است و شاید در آن دوران، استاد خسروشاهی، به حیث نماینده جمهوری اسلامی ایران در «واتیکان» ایفای وظیفه می‌نمودند. گرچه چاپ "العروة الوثقی" چاپ نخست، خوانده شده است. اما از نوع حروف چینی مقدمه و متن اصلی بر می‌آید که کتاب بایست سال‌ها قبل در مصر و یا بیروت، به چاپ رسیده باشد.^۱

چند ماه قبل از دریافت "الآثار الكاملة" بنده، یکی از مقالات سید جمال الدین را از "العروة الوثقی و الثورة التحريرية الكبرى" ترجمه نموده بودم که در برخی سایت‌های انترنیتی افغان‌ها، اقبال نشر یافت،

^۱ - نسخه نسبتاً قدیمی از چاپ مجموعه کامل «العروة الوثقی» با مقدمه شیخ عبد الرزاق در کتابخانه عامه کابل موجود است که در بیروت به چاپ رسیده است.

نبشته یاد شده چون مناسبتی با موضوع مورد بحث دارد. نقل آن را در اینجا مناسب و بایسته می‌دانم.

به خاطر دارم که در جمله آثار چاپ شده، در سیمینار بین المللی به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی، در دوران جمهوریت محمد داود خان، یعنی سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی، یکی هم ترجمه «عروة الوثقی» به زبان فارسی به قلم دانشمند بزرگ، استاد عبدالله سمندر غوریانی بود.^۱

ترجمه استاد سمندر غوریانی بدون شک به اساس تبحر علمی و اتقان زبان عربی، در مقارنه با ترجمه من، برتری دارد. اما با گذشت تقریباً ۳۰ سال بر طبع آن کتاب، دسترسی به آن در محیط غرب دشوار شده است. بناء من موضوعی را که به افغانستان، در «عروة الوثقی» تماس مستقیم و بیشتر داشت، انتخاب نموده و به ترجمه آن دست یازیدم که به خواننده گان عزیز، پیشکش می‌گردد.

در ترجمه این مقاله، از متن عربی به زبان فارسی، بایست یاد آور شوم که در این متن به «ترجمه مقید» پایبند بوده و کوشیده‌ام، روح خطابی و حماسی نبشته سید بزرگوار را حفظ نمایم، حتی در اکثر موارد از جاگزینی واژه های معمولی فارسی هم ابا ورزیده‌ام تا ترجمه، روح

^۱ - همچنان العروة الوثقی که در سال ۱۳۳۱ هجری خورشیدی توسط مرحوم قاضی عبیدالله خان صافی، به زبان پشتو ترجمه شده بود، به مناسبت هشتادمین سالروز تولد وفات علامه سید جمال الدین افغانی، در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی، از طرف ریاست "پشتوتولنه" اقبال نشر یافته ست.

متن اصلی را، به خواننده انتقال دهد و در برخی موارد، سلاست عبارات را، فدای جمله بندی های سید جمال الدین افغانی نمودم، حتی در مواردی که با سید بزرگوار، هم عقیده نیز نبودم، بدون اشاره یی، آن را هم ترجمه نمودم، تا امانت علمی مراعات شده باشد.

دعوة الفرس الى الاتحاد مع الافغان

دعوت فارس ها به سوی اتحاد با افغان ها

"اذا أراد الله بقوم خيراً جمع كلمتهم"

صدق و راستی جراید فارسی در خدمت اوطان و اعتدال در روش شان، موجب خرسندی ما گردیده است. شادمانی ما را توجه آن جراید به ترجمه برخی از فصل های مهم جریدهء ما و نقل آن به زبان شیرین فارسی، ازدیاد بخشیده است. ترجمهء فصل هایی که گمان تنبیه افکار مسلمانان در آن می رود و به آنچه در آن خیر شان مضمّن است، توجه می نمایند. بناء از طرف خود و هر انسان مخلص دوستدار ملتش از ایشان تشکر می نمایم. خصوصاً جریدهء «اطلاع» که در شهر تهران به چاپ می رسد.

این روش نیکوی ایشان سبب فایده برای همه سرزمین های اسلامی می گردد، زیرا آن سرزمین های اسلامی، بعد از کشورهای عربی، اگرچه زبان های ساکنان آن به خاطر گوناگون بودن ملت های شان فرق دارد، مگر همه به زبان فارسی حرف می زنند. زبان فارسی در شرق مثل زبان فرانسه در غرب است.

ما دوست داشتیم که ایشان اندیشه های مارا با قریحه های سالم خویش و اذهان پالوده شان تقویت نمایند. به ویژه آنچه به وحدت اسلامی و زنده نگهداشتن رابطه ملی میان مسلمانان ارتباط می گیرد و بیشتر از همه آنچه به اتفاق میان ایرانی ها و افغان ها پیوند دارد.

این دو طایفه، دو فرع یک درخت هستند و دو شعبه ای که به اصل واحدی بر می گردند و آن اصل فارسی قدیم است. و دیانت حقه اسلامی به این پیوند افزوده است و میان ایشان جز یک اختلاف جزئی که هیچوقت موجب "شق عصا" و به از هم گسیختگی تار و پود اتحاد شان منجر نمی گردد و در نزد خردهای سلیم، مناسب نیست تا این نوع اختلافات جزئی سبب اختلاف شدید گردد.

از ایرانیان با داشتن همت و افکار بلند شان، دور نیست که آن ها نخستین قیام کنندگان به تجدید وحدت اسلامی و تقویت پیوندهای دینی باشند، به گونه ای که در آغاز اسلام با نشر علوم، حفظ احکام و کشف اسرار آن و آنچه در خدمت شرع شریف، با وسایل گوناگون انجام دادند.

بلی! بخاری، مسلم نیشاپوری، نسایی، ترمذی، ابن ماجه، أبو داود، بغوی، ابوجعفر بلخی و کلینی و دیگران ثمرهء سرزمین ایران است.

ابوبکر رازی طبیب مشهور و امام فخر الدین رازی در تهران نشو و نمو کردند. حجة الاسلام ابوحامد غزالی، ابواسحاق اسفراینی، بیضاوی، خواجه نصیر الدین طوسی، ابهری، عضد الملة و الدین و سایر علمای کلام

و اصول، کسانی اند که سرزمین فارس به آن ها افتخار می کند و آن ها،
فخر همهء مسلمانان اند.

فیلسوف شهیر ابوعلی بن سینا، شهاب الدین مقتول و امثال ایشان
در خاک فارس تربیت شده اند.

أهالی فارس نخستین کسانی اند که جهت خدمت زبان عربی، ضبط
اصول و تاسیس فنون آن به پا خاستند. سیبویه، ابوعلی فارسی، رضی،
عبد القاهر جرجانی بنیانگذار علوم بلاغت برای بیان اعجاز علمی قرآن و
فهم دقایق آن به اندازهء توان بشری، از آن جمله اند.

مؤلفان صحاح الجوهری، از یکی از روستاهای آن برخاسته است.
مجد الدین فیروز آبادی از یکی از شهر های آن است، زمخشری، سکاکی،
ابوالفرج اصفهانی، بدیع الزمان همدانی و دیگرانی که دقایق قرآن را بیان
داشتند و معالم دین را بر افراشتند، همه از سرزمین فارس بودند.

طبری از نخستین مؤرخان، اصطخری و بسطامی از بسطام و استاد
هروی، استاد حقیقی شیخ محی الدین بن عربی از هرات بود که از
شهرهای ایران اند.

مگر می شود صدر الشریعه و فخرالاسلام بزدوی، آمدی، مرغینانی،
سرخسی، سعد الدین تفتازانی، سید شریف ابیوردی فراموش شوند که
همه فرزندان فارس بودند.

قطب شیرازی، صدر شیرازی؛ طلایه دار حکمت در میان متاخران،
میر باقر داماد، میر فندرسکی و دیگران از کجا بودند؟ از شهر های فارس!
کدام فضل و برتری است که فرزندان فارس در آن ید طولی نداشتند.

کدام مزیتی است که خداوند بر اسلام منت نهاده است و اهل فارس صاحب آنان نبوده باشند.

بلی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که: «لو کان العلم فی الثریا، لناله رجال من فارس» اگر علم و دانش در ثریا باشد، مردانی از فارس، به آن دست خواهند یافت.

بناء ای فارس ها! شما نقش تان را در علم به یاد آورید و به آثار گرانبهای خویش در اسلام بنگرید، بنیاد وحدت دینی باشید، طوری که در آغاز اسلام، آن را نگهداری کردید. شما با در نظر داشت آنچه انجام داده اید؛ سزوار ترین مردم به سعی در برگرداندن آنچه هستید که در فتوت اسلام، آن نقش را داشتید، شما سزوار ترین مردم در وضع شالوده وحدت اسلامی می باشید و انجام این کار با در نظر داشت نجابت و عزم راسخ تان، از شما هیچ بعید نیست.

من گمان دارم که از شما پوشیده نیست که این زمان بهترین وقت فراخوانی شما جهت وحدت با افغان ها و همپیمانی با ایشان در جهت مقاومت متجاوزان است، تا با اتحاد با ایشان، دژ تسخیر نا پذیر و مانع نیرومند گردید که گام های طمع کاران توقف نماید. می دانم شما استیلای انگلیس بر شهرهای هندی را فراموش نکرده اید، این کار به سبب اختلافی بود که میان شما و افغان ها به وقوع پیوسته بود.

آیا نمی دانید که هر فرد مسلمان در هند به طرف پنجاب چشم دوخته است و منتظر قدم شما است، در صورتی که با برادران افغان خود

اتحاد نمایید. شما تجربیات زیادی اندوخته اید و آنچه از رویدادها مشاهده کرده اید، برای گرفتن عبرت کفایت می‌کند، آیا بعد از این همه سزوار است که با جفا با یکدیگر و دوری از یکدیگر، ادامه دهید با وجودی که شما می‌دانید وحدت، پرورشگاه شوکت است.

اکنون زمان برادری، توافق و اوقات هم پیمانی و اتحاد است، دشمنان، شهرهای شما را از شرق و غرب احاطه کرده اند. هر فرد آنها شمشیرش را تیز می‌کند و تیرش را در کمان نهاده است، تا فرصت میسر شود و بر شهرهای شما شبیخون زنند.

هر گاه فرصت را در این زمان از دست بدهید، شاید دیگر آن را به جنگ نیاورید. انگلیس در مسأله مصر در اضطراب شدید قرار دارد، با وجود ناتوانی شان از حیث نیروی جنگی، در تلاش اند تا میان کشورها اختلاف بیندازند و از واکنش های آنان برای مقاصد خود، بهره برداری نمایند.

امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان را طوری که ما از جوانی می‌شناسیم، از شدیدترین مردم در دشمنی با انگلیس است، میان او و میان انگلیس ها دشمنی زوال ناپذیر وجود دارد، بلکه بگو که دشمنی با انگلیس ها در عروق افغان ها جاری است و با خون ایشان خلط است. هرگاه میان سلطنت شاه و امارت افغانستان، اتفاقی به وجود آید، نیروی اسلامی جدیدی در شرق و میان سایر طوایف اسلامی پدیدار می‌گردد و در میان ایشان و سایر مسلمانان زندگی نوینی ایجاد و آرزوهای بزرگ شان، تجدید می‌یابد و به این ترتیب، روان های مسلمانان شاد می‌شود.

این وقتی است که افکار افغان ها متوجه کارهای همسایگان در قضیه مصر بوده است و در میان آن ها حرکتی پدیدار شده است و این بهترین فرصت برای مردم فارس است تا ایشان را به اتحاد با خود فرا خوانند.

این کار از بزرگترین کار و از سودمندترین آن است و از جمله مهمترین فضل هایی است که فضلالی ایران به نگاشتن مقالات و نشر مطالب در بیان فواید اتفاق میان دو طایفه بپردازند، این کار اثر بزرگی بر نفوس دارد، به ویژه اینکه این نوشته به قلم علمای اعلام و مجتهدان کرام باشد.

جهان انسانی، جهان اندیشه و سخن است؛ پس اندیشه صالح و نشر آن در کتاب ها، رساله ها و جراید در تهذیب اخلاق مردم، بهره‌مندی عقول و از میان بردن کینه جویی ها و آرزوهای ناروا در معاش و معاد شان، سود فراوانی دارد. هرگاه آگاهان به پا شوند، بیانیه دهند، مردم را از بدی ها آگاه سازند، بنویسند و آن را به چاپ برسانند و از مرزهای دین و اصول شرعی، تجاوز نکنند، با این کار، خداوند کامیابی را برای شان ارزانی خواهد داشت.

میان افغانها و برادران ایرانی شان کدام فرق وجود دارد؟ همه به خداوند و به آنچه محمد صلی الله علیه و سلم آورده است، ایمان دارند. امیر عبد الرحمن خان با تجاری که اندوخته است، نخستین کسی است که پا به این اتفاق می‌گذارد و ما شک نداریم که شاه ایران به آنچه در

سیاحت ها و سفرهایش مشاهده نموده و اندوخته است از این مبادره، ابا نمی‌ورزد و آن را می‌پذیرد. آغازگر به این کار و به این هدف عالی، صاحب فضل بزرگ و به طور خاص در میان مسلمانان و به گونه‌ای عام در همه جهان است و ثمره آن را در وقت نزدیک به دست خواهد آورد.

آلمانی‌ها در مسأله دین مسیح، مانند ایرانی‌ها و افغانها در مذاهب دیانت اسلامی، با هم اختلاف داشتند، چون این اختلاف فرعی، بر وحدت سیاسی اثر گذار بود، ضعف و ناتوانی بر امت آلمان روی آورد و تجاوز همسایگانش بر آلمان شدت گرفت و در سیاست اروپا، کسی از آلمان حرف شنوی نداشت و زمانی که به خویشتن مراجعت کردند و بر اصول بنیادین تمسک ورزیدند و وحدت ملی را در مصالح عمومی مراعات کردند، خداوند، قدرت و شوکت را بار دیگر به آن‌ها برگردانید و امروز آن‌ها فرمانروایی اروپا را به دست آورده‌اند و میزان سیاست اروپا در دست آنان قرار دارد.

از دانشمندان عزیز؛ متصدیان جریده «فرهنگ»^۱ چاپ اصفهان و صاحب جریده «اطلاع»^۱ چاپ تهران و سایر مالکان جراید ایرانی

^۱ - "فرهنگ" روزنامه‌یی بود که نخستین شماره آن در دوم جمادی الاولی سال ۱۲۹۶ هجری قمری، در اصفهان منتشر شد، مدیر و نگارنده آن میرزا تقی خان، حکیم باشی ظل السلطان قاجاری بود و میرزا عبدالرحیم خوشنویس متخلص به "افسر" به حیث محرر در آن روزنامه، خدمت می‌کرد. مدیر روزنامه "فرهنگ" همان کسی است که سید جمال الدین زمانی که رساله "نیچریه" اش را در هندوستان به چاپ می‌رساند، یک نسخه آن را عنوانی او می‌فرستد و مدیر روزنامه فرهنگ در شماره ۱۰۱ آن روزنامه به تاریخ ۶ رجب المرجب ۱۲۹۸ هـ. ق در

آرزومندیم که افکار خویش را به این مطلب عالی متوجه سازند و برای این هدف محل فسیحی را در جراید خویش تخصیص دهند و آن را در کشور خود و کشور افغان ها به زبان فارسی که زبان هردو طایفه است؛ به نشر بپارند و ما به زودی شاهد نشانه های کامیابی خواهیم بود. ^۱ إن شاء الله رب العالمین^۲

تمجید سید و رساله «نیچریه» چنین می نویسد: مصنف این رساله فخر الحکماء المعاصرین، فاضل یگتانه و عالم فرزانه جمال الدین الحسینی است که این رساله شریفه را در ماه محرم هذه السنة به طبع رسانیده و با همین پُسته اخیر از حیدرآباد دکن هندوستان برای این بی مقدار به ارمغان فرستاده است.

^۱ - "اطلاع" روزنامه ای بود که محمد حسن خان صنیع الدوله (بعد ها اعتماد السلطنه) در سال ۱۲۹۵ هجری قمری، آن را تاسیس کرد و به حکم وظیفه رسمی مؤسسش، آن روزنامه، جنبه نیمه رسمی داشت.

^۲ - العروة الوثقی والثورة التحريرية الكبرى، صفحات ۱۰۸-۱۱۱ چاپ ایتالیا و همچنان "العروة الوثقی" در مجموعه الآثار الكاملة، چاپ قاهره صفحات ۱۹۳-۱۹۶ چند ماه بعد از نشر ترجمه مقاله سید جمال الدین افغانی در سایت "سرنوشت" ترجمه فارسی "العروة الوثقی" به خامه توانای استاد غوریانی را به دست آوردم و با مطالعه آن در یافتم که بخش هایی از متن عربی مقاله بالا، در ترجمه فارسی چاپ کابل، حذف شده است، همچنان زمانی که ترجمه پشتوی العروة الوثقی، توسط شادروان قاضی عبیدالله خان صافی را مرور نمودم، مشاهده کردم که بخش هایی از آن مقاله سید جمال الدین، در ترجمه پشتو نیز حذف شده است، عنوان مقاله در ترجمه پشتو، این چنین آمده است: "له پښتنوسره یووالی ته د فارسیانو را بلنه" اگرچه من نیز مانند شادروان قاضی عبیدالله خان صافی شک ندارم که «افغان» در اصل به معنای «پشتون» است؛ اما هدف سید جمال الدین افغانی در مقاله اش «افغانستان» به مثابه یک سرزمین و جغرافیا است؛ نه قوم خاص»

کوتاه نگاهی به العروة الوثقی:

باید دانست که «العروة الوثقی» تنها نام جریده نیست، بل انجمنی است که توسط سید بنیانگذاری شده است و در واقع، جریده «العروة الوثقی» زبان حال و ترجمان آن انجمن یا جمیعت است. طوری که در نخستین شماره العروة الوثقی، آمده است:

"فجایع اخیری که در مهمترین مناطق مشرق روی داده است، با ایجاد روابط تازه و به واسطه قاسم مشترکی از عقیده که سرحدات دور از

پشتون»؛ به گونه ای که «فارس» هم در نوشته سید به معنای «ایران» است نه فارسی زبانان ایران که نسبت به سایر اقوام آن کشور «اقلیت» به حساب می روند. شاید به ذهن خواننده جستجوگر خطور کند که چه مسایلی از مقاله سید جمال الدین، در ترجمه های فارسی و پشتوی چاپ کابل ۳۰ سال قبل، درج نشده است؟ برای رفع این ابهام، باید بگویم که: حدیث شریف "لو كان العلم في الثريا لناله رجال من فارس" که سید جمال الدین آن را در مقاله اش ذکر نموده است، در هر دو ترجمه حذف گردیده است و همچنان نام های مشاهیری که در مقاله آمده است، به شمول عبارت "فارسی در شرق مثل زبان فرانسوی در غرب است" و به قول سید جمال الدین ".. اللغة الفارسية، فهي في الشرق كاللسان الفرنسي في الغرب" نیز در هر دو ترجمه چاپ کابل، حذف شده است.

همچنان سید جمال الدین که در متن عربی، اصل قدیم فارسی گفته است. استاد غوریانی آن را به "اصل آریایی قدیم" و مرحوم قاضی عبیدالله خان صافی آن را به "لرغونی آریایی" سته "ترجمه نموده اند.

علاقمندان ترجمه مقاله بالا را در صفحات ۱۳۹-۱۴۲ ترجمه فارسی عروة الوثقی و صفحات ۲۰۴-۲۰۸ ترجمه پشتوی آن- چاپ کابل- می توانند مطالعه فرمایند.

یکدیگر را با هم پیوست ساخته است، افکار دانشمندان را بیدار و انتظار آنان را متوجه عاقبت کارشان با بررسی عللی که آنان را به این مرحله رسانیده، ساخته است، بناء در مفکورهء نزدیک و در مطالبهء حق، همبستگی پیدا و برای چاره جویی آن و علل ضعف توجه کردند. به امید اینکه چیزی از قدرت از دست رفته را باز یابند و رویدادها نیز زمینهء مناسبی را برای آنان، فراهم نماید تا جهت حمایه دین و حیثیت خود بکوشند.

در حال حاضر این فرصت غنیمتی است که به آن دست یازیدند و خیال نمی کنند، این فرصت از دست برود و باز اگر ضایع هم شد، در خزانه غیب همانند آن، وجود دارد و عاقبت کارها به دست خدا است.

تشکل پارتیزان ها در عده ای از کشورها و به خصوص در هند و مصر برای انجام این مهم، مفیدتر از مردان عاقلی است که اسباب پیروزی را به هر نحوی که باشد، جستجو می کنند و اندیشهء حق را در هر جا توحید می بخشند و از تلاش باز نمی ایستند و در سعی خود قصوری، راه نمی دهند؛ هر چند که تا مرحلهء به مخاطره انداختن حیات خویش به عنوان یک موجود زنده نیز برسد.

و چون آغاز کار شان، ایجاب همنوایی کسانی را می نماید که وضع مشابهی با آنها دارند و فیصله کردند تا پیوند های محکمی را با مردمی از اروپا که هوا خواهان عدالت مطلق و حامی آن به شمار می روند و از رنج شان متحسّس می گردند، بر قرار نمایند و فرض ذمهء خود می دانند تا

مسأله سلطه را در دنیای اسلام با فرضیه هایی که روی آن تکیه کرده بررسی نمایند، چون مکۀ مکرمه، زادگاه دین و محل یقین است و هر سال در ایام حج در اما کن متبرکه آن، شرقی و غربی از غنی تا فقیر و از شریف تا عامی، با یکدیگر پیمان برادری می بندند، بهترین شهری است که افکار در آنجا مبادله و به سایر جهات پراکنده می گردد و خداوند کسی را که بخواهد به راه راست هدایت می کند و چون رسیدن به هدف به گونه ای که دور از خطر و به پیروزی نزدیک باشد، ایجاب آن را می نماید که سخنگوی ضمیر های سالم، دعوت راستین و رایحه ای از حق داشته باشد. راه های مختلفی را جهت نشر اندیشه های خویش، برای کسی که از موقعیت برادران خود درک درستی ندارد، اختیار کردند و ترجیح دادند که در این روزها جریده ای را به عزیزترین لغت که زبان عربی است در شهر آزادی همانند پاریس انتشار دهند، تا بتوانند به پخش آراء و گسترش افکار خویش در محیط های دور دست به غرض آگاهی غفلت زده و بازگو کردن به فراموشکار، پردازند. روی این منظور از سید جمال الدین الحسینی الافغانی خواستند تا جریده ای را تاسیس نماید که بیانگر مشرب و گویای مذهب آنان باشد و سید نه تنها این خواست شان را به پاسخ گفت؛ بلکه حقی را که فرض ذمه وی نسبت به دین و وطن وی بود، اجابت کرد و شیخ محمد عبده را وظیفه داد که رئیس تحریر آن باشد.

آنچه که اولی را به پاسخ واداشت، دومی را به اطاعت از آن وادار کرد و به خداوند در همه احوال تکیه می‌کنیم^۱

اگر هرژه شماره العروة الوثقی یا کلکسیون کامل آن را در چند جمله خلاصه کنیم، سید جمال الدین افغانی و شاگردش شیخ محمد عبده را کسانی می‌یابیم که از فراز منبر العروة الوثقی، به همه انسان ها به خصوص به شرقیان، مصیبت ها و پیامدهای استعمار انگریزی را شرح می‌دهند و به نمونه های آن در افغانستان، مصر، سودان و هند انگشت می‌گذارند، جهان اسلام را به اتحاد فرا می‌خوانند و کسانی را که به مزدوری استعمار تن داده اند، به خوانندگان معرفی می‌دارند.^۲

۱- عروة الوثقی، ترجمه عبد الله سمندر غوریانی، چاپ کابل، صفحات ۷-۸

۲- در یکی از شماره های العروة الوثقی آمده است:

"کسی از مردم گمان نبرد که از اینکه روزنامه ما احیاناً از مسلمانان طور خاص یاد آوری و از حقوق آنان دفاع می‌کند، هدف روزنامه هم این باشد تا میان مسلمانان و کسانی که همجواران و هموطنان ایشانند، و در مصالح کشورها میان آنان هم آهنگ و از نسل ها به این طرف با مسلمانان اشتراک دارند، تفرقه بیفکند. این کار از ما ساخته نیست و نه هم کدام تمایلی به آن داریم و نه دین ما، آن را مجاز گفته و نه هم شریعت ما، آن را تجویز می‌کند.

مگر هدف ما هشدار دادن شرقی ها به طور عام و مسلمانان به طور خاص از غارتگری بیگانگان است که کشور های شان را ویران می‌کنند و ما که مسلمانان را به طور خاص یاد می‌کنیم، از لحاظی است که مسلمانان، عنصر عمده در کشورهایی اند که بیگانگان با ایشان، غدر و خیانت نموده و مردم شان را زبون ساخته و کلیه منافع آنان را در انحصار خود در آورند و به یاری خداوند در این باره، مقاتل جداگانه ، خواهیم نگاشت. " عروة الوثقی ترجمه استاد سمندر غوریانی، صفحه ۲۲۳

العروة الوثقی، افزون بر تحلیل های سیاسی از اوضاع شرق و حتی کشورهای اروپایی، به اخبار جهان هم دلچسپی دارد و آنچه را که در قاهره، آستانه، لاهور، دهلی و خرطوم و حتی ایرلند به وقوع می پیوندد؛ به خوانندگان آگاهی می بخشد.

اکثر مقالات العروة الوثقی، تیمناً با آیت مبارکی آغاز شده اند که در حقیقت آن آیت مبارکه، خلاصه مقاله است و یا مقاله، شرح آیت و یا تفسیر جدید و سیاسی آن است. مثلاً مقاله ای است تحت عنوان «ملت وسلطهء حاکم مستبد». در پایان آن، این آیت مبارکه آمده است که "وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ" آل عمران: ۱۱۷ و یا عنوان دیگر آن چنین است: «امید و طلب مجد» در پایان آن این آیت آمده است: "وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ" الحجر: ۵۶

قابل یادآوری است که "العروة الوثقی" به صورت رایگان توزیع می گردید و در خبری که در آن به چاپ رسیده، چنین آمده است:

«..... ما در اولین شماره ای که صدور یافت، تصریح نمودیم که کارکنان آن مردمی از اهل غیرت از مشرق زمینند که با رعایه عدل و سلوک و هم آهنگ با حکمت و تدبیر، به اموری متوجه گشته اند که به نفع کشورها و ملت های شان است و کسی که گمان برده است توزیع مجانی آن، تقاضا می کند که این جریده باید منسوب به یک دولت از دول و یا یک شخص آزمند به پادشاهی و امارت باشد، این پندار وی، تنها به

خاطر یأسی است که در دل وی تسلط یافته و نومیدی از همت بلند پاره ای از مسلمانان است که به عمل کوچکی می پردازند.

«جز گروه کافران کس دیگری از نعمت خداوند نا امید نمی گردد.»

این جریده گنجایش فحش و دشنام کسی را ندارد. در آن نام و لقب شخص ذکر نمی شود و تنها قول و عمل شخص که مفادی بر آن مرتب باشد، بررسی می گردد.^۱

"العروة الوثقی" جریده ای بود که هر گاه شتابزده هم آن را مطالعه کنیم، خواهیم یافت که بیشتر مطالب آن به مصر اختصاص دارد. این امر به خاطر همکاری شیخ محمد عبده با آن جریده و اینکه چند سال قبل از صدور آن، سید از مصر تبعید گردیده بود، امر کاملاً طبیعی است و بایست سید راجع به مصر، بیشتر می پرداخت و اوضاع حاکم در آن کشور را برجسته تر می کرد و حتی سید جمال الدین، مصر را دروازه «حرمین شریفین» می دانست.

مقالات روشنگرانه سید در "العروة الوثقی" باعث شد تا حکومت مصر، ورود آن را به شهرهای آن کشور قدغن اعلام دارد و حتی حاملان آن را به جریمه نقدی محکوم کند. سید اگر چه این کار را مربوط به استعمار گران انگلیسی می داند که حکومت مصر، به دستور ایشان، همچو فیصله ای را انجام داده است. سید خبر ممنوع ورود گردیدن "العروة الوثقی" را در یکی از شماره های آن جریده، چنین تذکر می دهد:

^۱ - عروة الوثقی، ترجمه استاد سمندر غوریانی، صفحه ۲۱۳

"مجلس وزرای مصر در قاهره، جلسه خود را روی بحث در مورد "العروة الوثقی" اختصاص داده و باز فیصله خود را در زمینه به وزارت داخله صادر کرده و به وزارت موصوف دستور داده است تا از دخول جریده به شهری های مصر، شدیداً ممانعت به عمل آورده و فعالیت آن را در آنجا زیر مراقبت بگیرد و از وزارت داخله، امری به اداره پست برای واریسی موضوع اصدار یافته است.

قراری که اطلاع یافته ایم پس از نشر این اوامر، در جریده رسمی اعلان شده که هر گاه نزد کسی جریده العروة الوثقی دیده شود، به جریمه نقدی پنج و یا بیست و پنج پوند، محکوم میگردد و این جریمه سنگینی است که نتیجه و وضع مالی مصر، از برکت مداخله انگلیس ها در مصر را نشان می دهد.^۱

^۱ - عروة الوثقی، ترجمه استاد سمندر غوریانی، صفحه ۲۲۵

بخش دوم و سوم:

بخش دوم و سوم این مجموعه در یک جلد، به چاپ رسیده است با همان کلیشه ای که در بخش اول ذکر شد. و خلاف بخش اول که در پشتی و هم در صفحات قبل از شروع متن، نام شیخ محمد عبده، آمده بود، در این جلد، در عنوان قبل از متن، تنها نام سید جمال الدین الحسینی الافغانی آمده است که می‌رساند، از جمله آثار مستقل سید جمال الدین است.

بخش دوم:

رسائل فی الفلسفة والعرفان

بخش دوم این مجموعه، « رسائل فی الفلسفة والعرفان » نام داد که مشتمل بر شش رساله به قلم سید جمال الدین افغانی، در مسایل فلسفی و عرفانی است که به شرح زیر معرفی می‌گردد:

۱- مرآة العارفين:

رساله اول آن « مرآة العارفين » یا آیینه عارفان نام دارد که به زبان عربی نگاشته شده است.

این رساله طوری که استاد خسروشاهی می‌نگارد، نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در تهران، محفوظ است، قطع آن کوچک و دارای ۲۲ صفحه می‌باشد و به خامه خود سید جمال الدین نگاشته شده است.^۱

^۱ - رسائل فی الفلسفة والعرفان صفحه ۱۱

در صفحه آخر این رساله، نکته مهم و جالبی برای ارباب تحقیق است. زیرا سید جمال الدین وقتی که کتابت آن رساله را به این دعا به پایان می برد که:

"والله يقول الحق و هو يهدى السبيل و هو حسبنا و نعم الوكيل و صلى الله على سيدنا محمد سيد النبين و المرسلين و على آله و اصحابه اجمعين" چنین می نگارد:

"كتبه عبدالله جمال الدين الافغانى الكابلى فى بلدة قندهار فى يوم الأحد ۲ شهر ذى الحجة الحرام، سنة ۱۲۸۳^۱"

یعنی بنده خدا جمال الدین افغانی کابلی آن را در شهر قندهار، در روز یکشنبه، دوم ماه ذو الحجة الحرام سال ۱۲۸۳ هجری قمری، نگاشته است.

با مراجعه به کتاب ارزشمند "تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی" اثر فردیناند ووستفیلد و ادوارد ماهر، دانشمندان آلمانی و ترجمه دانشمند هندی داکتر حکیم الدین قریشی، دقت سید، در درج تاریخ برملا می شود. زیرا آغاز ماه ذو الحجة الحرام سال ۱۲۸۳ قمری، برابر است با روز شنبه (۶) اپریل سال ۱۸۶۷ میلادی، بنا بر آن سید جمال الدین افغانی، کتابت رساله «مرآة العارفين» را روز یکشنبه (۱۷) اپریل سال ۱۸۶۷ میلادی (۱۸ حمل ۱۲۴۶ هـ. ش) در

^۱ - رسائل فی الفلسفة والعرفان، صفحه ۴۵

قندهار به پایان رسانده است که آن سال، دوران سلطنت کوتاه مدت امیر محمد افضل خان، پدر امیر عبدالرحمن خان در افغانستان است. طوری که در آثار پیشینیان معمول است، مؤلف در مقدمه اثر خویش از سلطان، فرمانروا و یا امیر و وزیری یادآوری می‌نماید و یا رساله اش را به یکی از آنها اهدا می‌کند؛ در این رساله خبری نیست، بلکه نام کامل آن «مرآة العارفين فی ملتمس زین العابدین» است و بعد از خطبه و در آغاز آن رساله، آمده است:

"اما بعد فإنی أجب سؤالک ایها الولد الصالح....." و از آن عبارت بر می‌آید که نوجوانی به نام زین العابدین که مؤلف، او را "فرزند صالح" خوانده است، در مورد سوره فاتحه، پرسشی نموده است و مؤلف به آن پرسش، به گونه فلسفی و عرفانی، پاسخ داده است.

استاد سید هادی خسروشاهی در جای دیگری در مورد این رساله حرف جالبی دارد و آن اینکه نمایندگی ایران در حیدر آباد هند، نسخه خطی دیگری از این رساله را پیدا نموده که نسخه نویسی آن گمان نموده است، اثری باشد از امام زین العابدین فرزند امام حسین علیهما السلام. نمایندگی ایران در حیدر آباد، آن نسخه را سال های قبل، به وزارت خارجه ایران به تهران فرستاده است، شاید به این نیت که رساله ای از حضرت اما زین العابدین علیه السلام باشد. زیرا در قسمت بالایی صفحه اول آن رساله، با خطی غیر از خط متن اصلی، نگاشته شده است: "رسالة مرآة العارفين مصنفه حضرت سيدنا امام زین العابدین" و در همین

نسخه خطی در آخر رساله، به خط دیگری آمده است که: " تمت هذه الرسالة مرآة العارفين في ملتسم الامام زين العابدين، عن أبيه المؤلف امام الهمام - امير المؤمنين - الحسين الشهيد ابن اسد الله الغالب على كل غالب و مغلوب و مطلوب كل طالب ، مظهر العجائب والغرائب، امير المومنين على ابن ابیطالب كرم الله وجهه "

اما استاد خسروشاهی یاد آور می‌شود که در هیچ یک از کتب و مدارک شیعه تا کنون، نامی از این رساله که تألیف یکی از آن دو بزرگوار باشد، ذکر نشده است و نسخه ای هم در هیچ کتابخانه ای در جهان شیعه از آن وجود ندارد که حاوی نام یکی از آن دو بزرگوار باشد. دلیل دیگری که استاد خسروشاهی می‌آورد، محتوای عرفانی و فلسفی آن رساله است که به خوبی نشان می‌دهد که تألیف آن، مربوط به یکی از دو قرن اخیر است و اصطلاحات به کار رفته در آن، بی تردید، در ۱۲۰۰ سال قبل مورد استفاده نبوده است.^۱

از صفحه آخر نسخه مخطوط این رساله، (نسخه محفوظ در کتابخانه مجلس ایران) بر می‌آید که سید جمال الدین افغانی، این اثر را وقتی که از افغانستان هم برون شده است، با خود داشته است، زیرا در پایان رساله " مرآة العارفين " به خط جلی تر به فارسی نگاشته شده است

۱- فشرده نظر تحقیقی استاد خسروشاهی، صفحات ۲۰۹-۲۱۰ بخش دوم، رسائل فی الفلسفة والعرفان.

که " در شهر رجب در شهر استنبول در قرب جامع فاتح، در محل مکتب نشسته ام، سنه ۱۲۸۸ جمال الدین حسینی "

باید یادآوری نمایم که ماه رجب سال ۱۲۸۸ قمری برابر است به نیمه دوم اکتوبر ۱۸۷۱ و نیمه اول نوامبر سال ۱۸۷۱ میلادی. و این سال ۱۲۸۸ را، استاد خسروشاهی از روی نسخه خطی خوانده و آن را بازنگاری نموده است.

در منابع که من در مورد سید جمال الدین، در اختیار دارم، آمده است بعد از این که سید در دارالفنون ترکیه، خطابه مشهورش را راجع به صنعت و نبوت،^۱ ایراد کرد، میان او و حسن فهمی افندی، شیخ الاسلام ترکیه مخالفت پدید آمد، چندی بعد موصوف ترکیه را ترک گفت و در ۲۲ مارچ ۱۸۷۱ میلادی به مصر رفت که این تاریخ روزهای آغازین محرم الحرام سال ۱۲۸۸ قمری می باشد، بناء سید در رجب ۱۲۸۸ قمری که ماه هفتم سال قمری می باشد، در ترکیه حضور نداشت، اما سید بعدها، بار دیگر در سال ۱۸۹۲ میلادی، به دعوت سلطان عبدالحمید دوم به ترکیه رفت و تا آخرین لحظات زندگی آنجا بود و سرانجام روز سه شنبه نهم مارچ ۱۸۹۷ میلادی برابر با پنجم شوال المکرم ۱۳۱۴ قمری، در استانبول در گذشت.

سخن به درازا کشید، می خواستم در مورد حاشیه ای که به قلم سید جمال الدین، در پایان رساله "مرآة العارفین" نگاشته شده، اشارتی

۱- این خطابه، در رمضان ۱۲۸۷ قمری، دسمبر ۱۸۷۰ م، ایراد شده است.

داشته باشم، بناءً هر گاه آن را در ۱۲۸۶ هجری قمری (۱۸۶۹م) بخوانیم که همان سال سفر سید جمال الدین افغانی از مصر به آستانه است؛ صحیحتر می‌نماید و شاید هم ۱۲۸۶ نگاشته شده باشد و استاد خسروشاهی به اشتباه، آن سال را ۱۲۸۸ خوانده است و لاجرم همان اشتباه را، به مثابه زمان نگارش یادداشت سید، ثبت کرده است.

بایسته است در اینجا به خواننده عزیز، تذکر دهم کاپی صفحه آخر رساله "مرآة العارفين" سید و این جمله اش (در شهر رجب در شهر استنبول در قرب جامع فاتح در محل مکتب نشسته ام. سنه ۱۲۸۸) و صحیحتر (۱۲۸۶)، جمال الدین حسینی "با قلم جلیتر، نگاشته شده است و اگر چشمانم که عینک (۲۵، ۲) + را نیز بر آن گذاشته ام، اشتباه نکند، با عین قلم، واژه "الکابلی" بالای همان جمله قبلی که در بالا تذکر داده شده، یعنی "کتبه عبد الله جمال الدین..... فی بلدة قندهار...." به نظر می‌آید که بعداً اضافه شده است. البته این حرف را با ضرس قاطع به جهت کاپی بودن سند، نمی‌توان بیان داشت، اما از طرز نگارش، بر می‌آید که نخست جمال الدین نگاشته شده است و بالای جمال الدین، "الافغانی"، ولی الکابلی بر «الافغانی» طوری نبشته شده است که به نظر می‌آید سید آن را، بعداً اضافه کرده باشد. همچنان رعایت جانب "امانت تحقیق" ایجاب می‌نماید تا این برداشت خود را از ملاحظه دستنوشته سید جمال الدین درج نمایم، که در همین نبشته، واژه های "الافغانی" و "الکابلی" بالای واژه "استانبولی" که سید، نخست آن را نوشته است، اضافه شده است؛ گویی کاتب قصد داشته است به گونه ای آن واژه را محو نماید و

اگر امکان نشر این سند از نگاه تخنیکی، در سایت های انترنتی میسر بود،^۱ اصل نبشته مورد بحث را، جهت دید خواننده گان نیز تقدیم خواهیم کرد.

این پایان رساله خطی، حاشیه دیگری هم داد که ثابت می سازد سید این رساله را هر جایی که می رفته، با خود می برده است.^۲ زیرا حاشیه دیگری با قلم باریکتر، نگاشته شده است:

" در شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۲ در محروسه مصر قرب قلعه مشغول درس فلسفه میباشم "

محرم الحرام سال ۱۲۹۲ قمری برابر است با فبروری ۱۸۷۵ میلادی که سید آن سال را، در مصر سپری می کرد، زیرا سید از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۹ میلادی یعنی بیش از هشت سال را که طویلترین مدت زندگی موصوف در یک کشور بیگانه است، در مصر سپری کرده است.

در مورد رساله "مرآة العارفين" و نام "زين العابدين" حینی که یک سال قبل " الآثار الكاملة " سید را معرفی داشتم، گمانم این بود که

۱ - ان شالله در صورت چاپ، این سند را به خاطر اهمیت آن، در بخش پیوست های این رساله، درج خواهیم نمود.

۲ - در گذشته وجود نسخه خطی دیگری از این رساله در هندوستان و ارسال آن به تهران، مرا به این گمان واداشته بود تا بگویم که سید این رساله را در سفر هند نیز با خود همراه داشته است و دیگران از آن نسخه برداری کرده اند، اما وجود نسخه دیگری از رساله " مرآة العارفين " در کابل، این حقیقت را آفتابی می کند که این رساله قبل از رفتن سید به هند، رساله مشهوری بوده است. اما معلوم نیست که چه وقت به وسیله چه کسی تألیف گردیده است؟!

"زین العابدین" یکی از بنو اعمام سید جمال الدین است که از کنر یا کابل نزد سید جمال الدین، به قندهار، رفته است، تا از او بیاموزد و سید هم در برابر پرسش او همین رساله "مرآة العارفين فی ملتمس زین العابدین" را نگاشته باشد، البته به دلایلی که بعداً ذکر می‌کنم، حالا به این باور نیستیم.

چون در شجرهء نسب میا عباس که در "پشد" کنر مدفون می‌باشد و او از جمله فرزندان سید مصطفی جد هفتم سید جمال الدین است. در جملهٔ نواده گان میا عباس، با اسم شخصی به نام زین العابدین، بر خورده بودم که با سید هاشم کنری مشهور، به اساس کتاب "نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی" اثر شادروان علامه عبدالحی حبیبی، نسب برادری دارد و هر دو فرزندان سید نظیف پاچا، جد بزرگ جنرال سید شریف کنری اند و این احتمال را که زین العابدین پاچا پسر سید نظیف همان شخصی باشد که سید جمال الدین، او را "فرزند صالح" خوانده است و رساله "مرآة العارفين" را در پاسخ اونگاشته باشد، نیز ضعیف وانموده بودم و به جهت اینکه نام زین العابدین، در میان سادات حسینی کنر مشهور است، نبشته بودم که: احتمال دارد که او یکی از بنو اعمام سید جمال الدین و کوچکتر از وی بوده که در قندهار نزد سید، تلمذ نموده باشد و پیوست با آن ابراز آرزومندی نموده بودم تا

پژوهشگران بعدی، در مورد این احتمال، با مراجعه به نوادگان سادات حسینی کمر و ملاحظه شجره نامه های شان، این گره را بکشایند.^۱

اما این "هم و غم" که "زین العابدین" درج شده در رساله "مرآة العارفین" کیست، از من دست بردار نبود. یک مرحله، حین مطالعه زندگینامه دانشمندان قندهاری، گمان داشتم که شاید این زین العابدین همان پسر ملا عبدالرحیم آخندزاده و نواسه علامه حبیب الله قندهاری مشهور به "حبو آخند زاده" باشد. زیرا در یادداشت های سید جمال الدین در سال ۱۲۸۳ قمری که ایام اقامتش در قندهار است، نام ملا عبدالرحیم پسر ملا حبونیز آمده است^۲ در همین جستجو بودم که به فهرست نسخه های خطی و محفوظ در "آرشیف ملی افغانستان" بر خوردم. در این فهرست دو نسخه خطی به نام "مرآة العارفین" توجه مرا جلب کرد. بلافاصله در خواستی عنوانی جناب وزیر "اطلاعات و فرهنگ افغانستان" آقای عبدالکریم خرّم، نگاشتم و تقاضا نمودم وزارت اطلاعات و فرهنگ، کاپی های دو نسخه یاد شده را در اختیارم قرار دهد تا آن را تحقیق و ترجمه نمایم و به مناسبت یک صد و هفتادمین سالگرد تولد سید جمال الدین، آن را برای چاپ آماده سازم، جناب وزیر اطلاعات و فرهنگ لطف نموده هدایت داد تا کاپی آن دو نسخه در اختیار من قرار

۱- الآثار کامله یا میراث فکری سید جمال الدین افغانی، صفحه ۲۶

۲- مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی، صفحه ۸ - ۲

داده شود و زمینه دیدار نسخه های اصلی آن نیز از نزدیک فراهم آمد.

نسخه شماره ۱۱۶/۱ که به خط نسخ بوده و کاتب آن نامعلوم، همراه با چهار رساله خطی دیگر در محفظه شماره " ۷ " در آرشیف ملی افغانستان محفوظ است، اما نسخه ای که همراه با شش رساله دیگر در یک مجموعه تحت شماره ۱۳۶/۵ در آرشیف ملی افغانستان ثبت بوده و در محفظه شماره " ۶ " محفوظ است، همه گمان های قبلی را بر هم زد و برایم ثابت ساخت که رساله " مرآة العارفين فی ملتسم زين العابدين " اثر سید جمال الدین افغانی نیست، از همینرو سید در پایان آن رساله " کتبه " نگاشته است نه " آلفه " و یا " صنفه " . دلیل قاطع در مورد همین که نسخه دومی که با خط زیبای نستعلیق در مجموعه بالا در ۲۸ صفحه با اضافه حواشی، به زبان عربی نگاشته شده است، در پایان آن آمده است:

" تم بيد الفقير عبدالقادر القادري الكشميري المانتجي في بلدة كابل في العشر الأواخر من رمضان سنة ۱۲۶۲ الف وماتين و اثنين وستين من الهجرة و الحمد لله على ذلك "

بناء این رساله که در دهه اخیر رمضان المبارک سال ۱۲۶۲ هجری قمری در شهر تاریخی کابل کتابت شده است، به خوبی نسبت آن را به سید جمال الدین افغانی نفی می کند، زیرا سید در آن دوران کودک ۸ ساله ای بیش نیست.

کاتب یا نسخه نویس این رساله عبدالقادر قادری کشمیری که معلوم می‌شود نسخه نویسی یکی از کارهای او است، شش کتاب دیگر را که عبارت اند از "مکتوبات جناب میر صاحب رضی الله عنه" "سوانح امام غزالی قدس سره" "رساله زواری محقق دوانی" "تحفة المرسله" "نقش الفصوص" شیخ محی الدین محمد عربی روح الله روحه "قصیده رائیه حکیم سنایی مع رائیه عطار قدس سرهما" را، نیز به خط نستعلیق خوش کتابت نموده است و در آخر همه آن رساله ها نام خویش و تاریخ کتابت را نیز تحریر داشته و همه را در کابل خطاطی کرده است، به گونه‌ء مثال در پایان "نقش الفصوص" چنین نگاشته است:

"تم نقش الفصوص بید الفقیر العاصی عبدالقادر القادری الکشمیری المانتجی فی بلدة کابل آخر شهر ذی قعدة سنه ۱۲۶۲ الف و ماتین و اثنین و ستین من الهجرة النبویة و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین"

بایست یاد آوری کرد این هفت رساله، با قطع عرض ۱۱،۴۰ و طول ۱۸ و ۳۰ سانتی متر در کاغذ خوقندی و پوش آن از چرم سرخ ساخته شده است و مجموعاً ۱۱۲ ورق را احتوا می‌کند.

در مورد نسخهء خطی رسالهء "مرآة العارفین" بایست یاد آوری کرد که اشارات و علائم آن به رنگ شنگرفی بوده جز صفحهء اول و آخر آن، صفحات دیگر در ۱۱ سطر خطاطی شده است.

از آنچه گفته آمد، به این نتیجه می‌رسیم که راه هنوز باز است تا دانسته شود که مؤلف رساله "مرآة العارفين فی ملتسم زین العابدین" کی است و در کدام سال ها زندگی داشت و آنچه ثابت می‌شود همین است که "مرآة العارفين...." اثر سید جمال الدین نیست و آن گمانه زنی های قبلی من و امثال من، به رویت نسخهء کابل، دیگر محلی از اعراب ندارد.

۲- الواردات فی سرتجلیات:

رساله دوم "الواردات فی سرتجلیات" نام دارد، از مقدمه آن بر می‌آید که درس های سید جمال الدین افغانی را شیخ محمد عبده، جمع آوری نموده است و نسخه نویسی به نام ابراهیم بن علی اللقانی مصری که خود را مجاور جامع الازهر خوانده است: در ماه صفر ۱۲۹۱ قمری (مارچ-اپریل ۱۸۷۴ م) آن را به قلم خویش نگاشته است.

ابراهیم اللقانی یک تن از شاگردان با وفای سید جمال الدین است و سید زمانی که از "پورت سعید" مصر، در دسمبر ۱۸۸۲ م، به لندن می‌رود، در نامه یی به شیخ محمد عبده، او را می‌ستاید و حتی نام او را قبل از نام سعد زغلول (رهبر آینده مصر در ۱۹۱۹ م) ذکر می‌کند.^۱

^۱ - در نامه سید عنوانی شیخ محمد عبده چنین آمده است:

"وأثنی علی الشاہین الأدیبین السید ابراهیم اللقانی والشیخ سعد الزغلول..." دو جوان ادیب آقای ابراهیم لقانی و شیخ سعد زغلول را می‌ستایم. صفحه ۱۵۷ نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی و صفحه ۲۸۲ "تاریخ الاستاذ الإمام الشیخ محمد عبده"

شیخ محمد عبده در مقدمه این رساله، از دوران مشغولیت به طلب دانش سخن می‌زند و از مسایلی یادآوری می‌کند که هر گاه از کسی در مورد، می‌پرسیده است برایش می‌گفتند:

"أن الاشتغال بها حرام" یعنی مشغول شدن به آن حرام است و یا می‌گفتند: "قد نهى عنها علماء الكلام" یعنی دانشمندان علم کلام، از آن نهی نموده‌اند.^۱

شیخ عبده سپس می‌افزاید: من چنان حال داشتم تا اینکه خورشید حقایق طلوع کرد و برای ما لطافت‌های آن دقایق، با تشریف‌آوری حضرت فیلسوف کامل و حق استوار، استاد ما السید جمال الدین حسینی افغانی که میوه‌های رفعت و بزرگی را جمع می‌آورد، روشن گردید. ما از وی در مورد آموزش آن علوم حقیقی، چیزی آرزو کردیم و او که -اقامتش درازتر باد!- آن را پذیرفت و آن سال ۱۲۹۰ بود.^۲

شیخ محمد عبده در مورد این حرف‌های گردآوری شده، می‌گوید که من آن را "الواردات فی سر التجلیات" نام گذاشتم.^۳

جزء اول، از شیخ محمد رشید رضا و صفحه ۳۹۴ کتاب "الأفغانی وعبده فی اشکالیات التریبیه والقیم والوعی السیاسی" تألیف دکتور علی زیعور.

۱- الواردات فی سر التجلیات، صفحه ۴۹

۲- سال ۱۲۹۰ قمری برابر است با سال‌های ۱۸۷۳-۱۸۷۴ میلادی

۳- الواردات فی سر التجلیات صفحه ۳

در این رساله، تحت عنوان "واردہ" بر مبحث های کلامی و فلسفی مثل: ممکن، واجب، معمول، کمال، واجب الوجود، علم خدا به کلیات، علم خدا به جزئیات، آفرینش چگونه آغاز شد؟ و.... بحث شده است. این رساله طوری که استاد سید هادی خسروشاهی در مقدمه، اشاره می کند: "فراورده اندیشه سید جمال الدین حسینی است که نقش شیخ محمد عبده در آن، نگارش، جمع آوری، ترتیب و تبیین است." استاد خسروشاهی در مورد این رساله حرف جالب دیگری دارد و آن اینکه استاد محمد رشید رضا، این رساله را در جمله کتاب قطور سه جلدی "تاریخ الأستاذ الإمام محمد عبده" در چاپ نخست درج کرده، اما آن را در چاپ دوم، حذف نموده و نگاشته است: "وحذفنا رسائل الواردات لقلّة من يفهمها" از این مجموعه، رساله الواردات را به خاطر اندک بودن آنانی که آن را بفهمند، حذف کردیم.^۱

۳- القضاء والقدر:

رساله قضاء و قدر که در جریده العروة الوثقی، در پاریس نشر شده و بار دیگر به گونه رساله مستقل در قاهره به چاپ رسیده است.^۲

۱- مقدمه رسائل فی الفلسفه والعرفان صفحه ۱۳، به نقل از صفحه (ل) مقدمه جزء دوم کتاب "تاریخ الأستاذ الإمام" تألیف شیخ محمد رشید رضا، چاپ دوم، چاپخانه "المنار" در مصر، سال ۱۳۴۴ هجری قمری.

۲- رساله ای به نام «قضاء وقدر» در دوران جمهوریت محمد داود خان، میان جوانان مسلمان، دست به دست می گشت واز آن به اصطلاح آن زمان، هر کس برای خود "نوت" تهیه می کرد و "نوت" اصطلاحاً در میان جوانان مسلمان، به فرآورده

۴- فلسفه التربیه و فلسفه الصناعة :

فلسفه تربیت و فلسفه صنعت که در سال ۱۸۷۹ میلادی، در جریده "مصر" چاپ اسکندریه، نشر شده است. این جریده، بیانگر افکار سید جمال الدین و همفکران او بود.

۵- العلم وتأثيره فی الارادة والاختيار :

علم و اثر آن بر اراده و اختیار، در حقیقت پاسخی است به پرسشی که یکتن از شاگردان سید جمال الدین در جریده "الوقائع" در سپتمبر سال ۱۸۸۱ م مطرح نموده است و در آن جریده، پاسخ سید جمال الدین، به نشر رسیده است، اما بدون اینکه از سید جمال الدین نام برده شود،

های فکری ای اطلاق می گردید که رژیم بایست از آن اطلاع پیدا نمی کرد و آن نوت ها پنهانی مطالعه می شد و کسانی که "خط خوش" داشتند آن را رونویس می کردند و گاهی به ولایات دیگر نیز فرستاده می شد و شکلی از مبارزه مخفی در آن زمان بود. در آن وقت گفته می شد که قضاء و قدر، نبشته سید جمال الدین است که استاد غلام ربانی عطیش، آن را در زندان "دهمزنک" ترجمه نموده است.

استاد عطیش، همصنفی مرحوم عبدالرحیم نیازی، در فاکولتة شرعیات پوهنتون (دانشگاه) کابل و یکتن از پیشگامان مبارزه اسلامی بود که در زمان جمهوریت محمد داود خان در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی زندانی گردید و در جوزای ۱۳۵۸ هجری خورشیدی در پلچرخی همراه با یک صد و چند تن از همفکرانش در دوران حکومت تره کی - امین به شهادت رسید. او از ولسوالی پغمان کال بود. نگارنده، در حدود سه سال افتخار شاگردی آن مرحوم شهید را در مدرسه امام ابوحنیفه، از سال ۱۳۵۱-۱۳۵۳ خورشیدی داشته است. روان آن استاد شهید و همه شهیدان افغانستان شاد باد!

نگاشته شده است که: "هذه المقالة لأحد المفكرين المشتغلين بالعلوم العقلية" این مقاله به قلم یک تن از اندیشمندان مشغول به علوم عقلی، نگاشته شده است.^۱

شاید انگیزه عدم درج نام سید در آن مقاله، این باشد که موصوف دو سال قبل از آن تاریخ، از مصر تبعید گردیده بود و سر دبیر جریده "الوقائع" نمی‌توانست، نبشته سید جمال الدین را به نام وی، به چاپ برساند؛ ولی نشر آن مقاله، با وجود تبعید رسمی سید جمال الدین از مصر، این نکته را به خوبی روشن می‌سازد که سید در هر جایی که می‌بود ارتباطاتش را با ارادتمندان و شاگردانش در مصر، حفظ کرده بود و حتی به پرسش‌های آنان، پاسخ هم ارائه می‌داشت.

۶- الرد علی الدهرین:

رساله ششم یا آخرین رساله این بخش "الرد علی الدهرین" نام دارد که در معرفی آن گفته شده است که تالیف سید جمال الدین حسینی افغانی است توسط شیخ محمد عبده، به همکاری ابوتراب عارف افندی، از زبان فارسی به عربی ترجمه گردیده است.

"الرد علی الدهرین" با پیشگفتار کوتاه شیخ محمد عبده آغاز می‌یابد که در متن آن چنین آمده است "مقدمة الاستاذ الامام محمد عبده" باید یاد آور شد که به شیخ محمد عبده، شاگردان و هوادارانش لقب "الاستاذ الامام" را داده اند و در مصر هر گاه "الاستاذ الامام" گفته

^۱ - رسائل فی الفلسفة والعرفان، صفحه ۱۰۹

شود، هدف، شیخ محمد عبده است، شاید این لقب را، برای نخستین بار، شیخ محمد رشید رضا^۱، شاگرد رشید شیخ محمد عبده به کار برده باشد و بعداً فراگیر شده و نویسندگان و خطبای بعدی به تبعیت از شیخ محمد رشید رضا تا کنون، همین لقب را با لقب حکومتی اش یعنی "مفتی الدیار المصریة" در مورد آن شاگرد رشید سید جمال الدین افغانی، به کار می‌برند.

شیخ محمد عبده در مقدمه اش بر این رساله، از سفر سید جمال الدین به هند و برخورد انگلیس با ساکنان هند اشاره دارد و بعداً می‌نگارد که مولوی محمد واصل مدرس علوم ریاضی در مدرسه "اعزه"، حیدرآباد

^۱ - شیخ محمد رشید رضا از جمله شاگردان شیخ محمد عبده و از پیروان سید جمال الدین افغانی و از جمع مصلحان تاثیرگذار در جهان عرب بود که در سال ۱۸۶۵ م تولد شده و در ۱۹۳۵ م در گذشته است.

محمد رشید رضا، در طرابلس لبنان تولد یافت و در سال ۱۸۹۷ م رهسپار مصر گردید و در حلقه شاگردان شیخ محمد عبده داخل شد
نامبرده مجله "المنار" را در قاهره برای نشر افکار اصلاحی خود بنیاد نهاد و در زمان پادشاهی ملک فیصل هاشمی در سوریه، به حیث رئیس کنفرانس سوریه، تعیین گردید که با تجاوز فرانسوی ها بر آن دیار، در سال ۱۹۲۰ میلادی سوریه را ترک گفت و بار دیگر در مصر اقامت نمود.

شیخ رشید رضا، سفری هم به هند نموده است و با بنیانگذاران مدرسه "ندوة العلماء" در لکنهو، مثل مولانا شبلی نعمائی و مولانا سید عبدالحی (پدر مولانا سید ابوالحسن علی ندوی) آشنایی داشته است. ابوالکلام آزاد که در آن وقت نوجوان بود، در این جلسات حضور به هم می‌رساند. از آثار مشهور او ۳۴ مجلد مجله المنار، تفسیر قرآن کریم تا جزء سیزدهم و "تاریخ الأستاذ الإمام" است.

دکن، در مورد نیچریه و نیچریان، از سید پرسشی نموده بود که سید جمال الدین، در پاسخ او همین رساله را نگاشت.

شیخ محمد عبده، اضافه می‌کند برتری این موضوع مرا وا داشت تا آن را از زبان اصلی اش به زبان عربی ترجمه نمایم که این کار به همکاری عارف افندی افغانی، خادم مؤلف به پایه اکمال رسید و ما این رساله را که به نامه مولوی محمد واصل شروع می‌شود، آغاز می‌کنیم^۱

استاد خسروشاهی در پاورقی صفحه ۱۳۰ همین مجموعه، عارف افندی را چنین معرفی می‌دارد که: "او خواهر زاده سید جمال الدین رحمة الله علیه است و مشهور به ابوتراب بود و همیشه سید جمال الدین هر جایی که می‌رفت، با او همراه بود، تا اینکه سید جمال الدین در عهد توفیق باشا، به هند تبعید گردید و عارف افندی، در مصر باقی ماند و اما زمانی که استاد امام (شیخ محمد عبده-ف) به سوریه تبعید گردید، او را به سوریه همراهی کرد."

استاد خسروشاهی در ادامه این پاورقی می‌نگارد: «عن محمد ابی ریه» به این مفهوم که این پاورقی از محمد ابوریه، نقل شده است.

استاد خسروشاهی حتماً این حرف را از محمد ابوریه، یکتا از دانشمندان مصر شخصاً نشنیده است و بایست در کتابی از آن مرحوم مطالعه کرده باشد که عارف افندی، خواهر زاده سید جمال الدین است و

^۱ - رسائل فی الفلسفة والعرفان، صفحه ۱۳۰

بعد از تبعید سید جمال الدین، در مصر بوده است و با تبعید شیخ محمد عبده با موصوف به سوریه رفته است.

در مورد این پاورقی استاد خسروشاهی من دو ملاحظه دارم:

۱- شیخ محمد عبده در متن نبشته اش، عارف افندی را "تابع الشیخ المؤلف" یعنی خدمتگار، زیردست، هواخواه و پیرو سید جمال الدین خوانده است، حتی واژه تابع، کلمه مؤدبتر و تقریباً نرمتر خادم است، مثلی که در متون اداری افغانستان، عوض اینکه در اجرای مسأله ای بگویند امر می‌کنم، عبارت، "هدایت می‌دهم" را به کار می‌برند، البته با تفاوت هایی که این دو مسأله دارد، من برای نزدیک ساختن دو مفهوم تابع و خادم و تاثیر روانی آن و حتی ادب نویسندگان و گوینده، در گزینش واژه ها، به گونه مثال آن را ذکر کردم.

۲- من هم از مدت ها به این سو، هر جایی که رفته ام راجع به سید جمال الدین آنچه چاپ شده است و پیدا نموده ام، تا حد ممکن، برای استفاده و مطالعه، جمع آوری نموده ام، در میان کتاب های من کتابی است که آن را از مکهء مکرمه، خریداری نموده ام به نام "جمال الدین الافغانی" و مؤلف آن، آقای "محمود ابوریه" است.

این کتاب در ۱۰۸ صفحه از طرف مؤسسه نشراتی "دارالمعارف مصر" در شمارهء بیست و نهم سلسله "نوابغ الفكر العربی" (نابغه های اندیشه عربی) در سال ۱۹۸۰ میلادی در قاهره، به چاپ رسیده است. من این کتاب را سراپا مطالعه نمودم و در جایی که محمد ابوریه، عارف افندی

را، خواهر زاده سید جمال الدین گفته باشد، هرگز بر نخوردم و حتی نام "عارف" هم در مبحث سفر یا تبعید شیخ محمد عبده در سوریه، در کتاب یادشده، به چشم نخورد، در همین مرحله زمانی مورد بحث، یعنی مرحله تبعید شیخ محمد عبده به سوریه، در صفحه ۱۸ کتاب "جمال الدین الافغانی"، نبشته محمد ابوریه، چنین آمده است:

"زمانی که انقلاب عرابی پاشا^۱ آغاز شد، حکومت هند سید جمال الدین را به کلکته فرستاد و او را وادار کرد تا پایان آن انقلاب، در همانجا

^۱ هدف از قیام یا انقلاب عرابی پاشا همان قیامی است که ارتش مصر به رهبری احمد عرابی پاشا در برابر تصرفات خارجیان در مصر به تاریخ ۹ سپتمبر ۱۸۸۱ م و در مخالفت با توفیق پاشا خدیو مصر، به راه انداختند. رهبر قیام عرابی پاشا از دوستان سید جمال الدین بود، او متولد سال ۱۸۴۱ م در منطقه زقازیق مصر است و نسبش مثل سید جمال الدین به سادات حسینی می رسد. قیام پیروز شد، خدیو توفیق پاشا با اکراه به برخی از خواسته های انقلابیون لبیک گفت، ریاض پاشا که صدراعظم بود از کار برکنار شد و در عوض محمد شریف پاشا به نخست وزیری رسید، اما حکومت او کمتر از ۵ ماه دوام آورد، سپس محمود سامی البارودی شاعر بزرگ مصری و در عین حال ارتشی نیرومند و ملقب به «رب السیف والقلم» که از دوستان سید جمال الدین و از همفکران عرابی پاشا بود، در ۴ فبروی ۱۸۸۲ مامور تشکیل کابینه گردید. در این کابینه عرابی پاشا ناظر الجهادیه یا وزیر جنگ بود و سامی البارودی افزون بر نخست وزیری ناظر یا وزیر داخله و فکری پاشا یکی از دوستان سید، به حیث ناظر معارف تعیین گردید، این حکومت تا ۱۷ جون ۱۸۸۲ ادامه یافت. انگلیس ها که در پی بهانه بودند، به بهانه حمایت اتباع خارجی در اسکندریه، دست به حمله زدند و در قاهره توفیق پاشا که نیز می خواست خود را از حکومت انقلابیون نجات پیدا کند، با انگلیس ها همکاری کرد، همان است که عرابی پاشا و شماری از همفکرانش از جمله عبد الله ندیم و سامی بارودی دستگیر و به اتهام

باشد، زیرا حکومت انگلیس گمان می کرد که سید جمال الدین در آن انقلاب دست دارد، سپس برای او اجازه داده شد تا هر جایی که می خواهد برود، پس به لندن سفر کرد و از آنجا به پاریس منتقل گردید و از آنجا استاد امام محمد عبده را که در سوریه در حالت تبعید بود؛ فرا خواند و هر دو تقریباً سه سال در پاریس اقامت کردند و در آن مدت، جریدهء "العروة الوثقی" را در پاریس به چاپ رساندند....^۱

این بود آنچه محمود ابوریه در کتابش "جمال الدین الافغانی" راجع به این مرحله نگاشته است، طوری که دیده می شود نامی از عارف افندی^۲ و خواهرزاده سید جمال الدین در آن نیست، مگر اینکه محمود ابوریه کتاب دیگری در مورد سید جمال الدین افغانی داشته باشد و این

شورش محاکمه میگردند و حکم اعدام شان صادر می گردد، این حکم بعد ها به تبعید از مصر، تخفیف می یابد و همه در ۳ دسمبر ۱۸۸۲ م به یکی از جزایر تحت حاکمیت انگلیس یعنی سرانندیب تبعید می گردند. در سرانندیپ یا سریلانکای امروزی عربی پاشا ۲۰ سال و محمود سامی بارودی ۱۸ سال را در حالت تبعید سپری می کنند و بعد از سپری شدن این مدت مدید، به دلیل کبر سن و بیماری برای شان اجازه داده می شود تا دوباره به مصر بیایند. گفته می شود که احمد عربی پاشا از سریلانکا با خود درخت «آم» (انبه) یا منگو *mango* را می آورد، که امروز یکی از پیداوار مهم مصر به شمار می رود.

^۱ - جمال الدین الافغانی، از محمود ابوریه، صفحه ۱۸

^۲ - این نکته کوچک را به خاطر نام عارف افندی تذکر دهم که "افندی" در کشور های عربی که زیر سلطه امپراطوری عثمانی بودند، به ویژه در مصر، در گفت و شنید های روزانه مردم، کار برد فراوان دارد و به معنای آقا می آید. یعنی عارف آقا، آقای عارف، یا عارف آغا.

مسأله را در آن تذکر داده باشد و یا اینکه این موضوع را طوری شفاهی به استاد سید هادی خسروشاهی، گفته باشد که هر دو حالت، از احتمال و امکان هم دور نیست،^۱ اما میرزا لطف الله خان اسد آبادی که خود را خواهر زاده سید جمال الدین می خواند، در شجره نسب خانواده گی اش، نام عارف افندی را درج ننموده است. (والله علم)

همچنان باید یاد آوری نمایم که سی و چند سال قبل که در مدرسه امام ابوحنیفه در کابل درس می خواندم، متن عربی کتاب "الرد علی الدهرین" را از کتابخانه مدرسه اخذ و مطالعه نموده بودم، در آن ترجمه عربی، زندگینامه سید جمال الدین افغانی به قلم شیخ محمد عبده نگارش یافته بود و در آنجا تذکر داده شد بود که سید جمال الدین، در

(^۱) در مورد خواهر زاده خواندن عارف ابوتراب، آنچه در بالا خواندید حرف های تقریباً یک دهه قبل من بود و حرف استاد خسرو شاهی که گفته است «عن ابی ریه» صحیح است؛ زیرا استاد خسرو شاهی زمانی که «الآثار الکامله» را در قاهره به چاپ می رساند، مرجع او در تجدید چاپ «الرد علی الدهرین» همین نسخه چاپ شده توسط محمود ابوریه است که در سال ۱۹۶۰ م با مقدمه علامه سلجوقی به چاپ رسیده است و یک فصل آن ناقص است. علامه سلجوقی تا جایی که من اطلاع دارم برای نخستین بار در مقدمه اش بر آن رساله، «عارف ابوتراب» را خواهر زاده سید جمال خوانده و شیخ ابوریه هم از او نقل کرده است و اینجانب وقتی که «الرد علی الدهرین» را در سال پار، در جوزای ۱۳۹۴ هجری شمسی (شعبان ۱۴۳۶ ق - می ۲۰۱۵) به مناسبت یک صد و پنجاهمین سالگرد نخستین ورود سید جمال الدین افغانی به مصر، تجدید چاپ کردم، به این اشتباه متوجه شدم و آن را «روایت شاذ» از سوی علامه سلجوقی خواندم و با درج این پینوشت از استاد خسرو شاهی پوزش می خواهم.

اسعد^۱ آباد کمر تولد شده است و این زندگینامه، کهن ترین زندگینامه سید جمال الدین افغانی است که به وسیله نزدیکترین شاگردش که تقریباً بیش از دو دهه با سید، آشنایی داشت و هشت سال بعد از رحلت سید، در سال ۱۹۰۵ میلادی وفات یافت، نگاشته شده است و همه کسانی که پس از وی راجع به سید نگاشته اند، از آن نبشته، نقل قول کرده اند و حتی عبارات او را اقتباس نموده اند، اما این مقدمه را استاد خسروشاهی، قبل از متن اصلی "الرد علی الدهریین"^۲ نقل نکرده است، شاید رساله مورد استفاده موصوف، فاقد آن مقدمه بوده است.^۳

به هر ترتیب مولوی محمد واصل، طی نامه ای از سید جمال الدین به تاریخ ۱۹ محرم الحرام سال ۱۲۹۸ هجری قمری برابر با ۲۲ دسمبر

^۱ - در باره نام "اسعد آباد" و حقیقت آن، در فصل دوم این رساله، توضیحاتی ارائه خواهم داشت.

^۲ - الرد علی الدهریین یعنی ترجمه عربی رساله "نیچریه" برای بار نخست در سال ۱۸۸۶ در بیروت به چاپ رسیده است و همچنان ترجمه اردوی "نیچریه" در کلکته هند در سال ۱۸۸۳ م اقبال نشر یافته است.

^۳ حدس من در آن یک دهه قبل صحت داشته، زیرا وقتی که در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی به قاهره آمدم نسخه ای را که استاد خسرو شاهی آن را اصل قرار داده بود پیدا کردم و آن همان نسخه ای است به کوشش شیخ محمود ابوریه و با مقدمه استاد صلاح الدین سلجوقی در سال ۱۹۶۰ م در قاهره به چاپ رسیده است و فاقد زندگینامه سید به قلم شیخ محمد عبده و همچنان فاقد فصل آخر است. و تصرفاتی هم در برخی عبارات آن، صورت گرفته است، از جمله هرجایی که شیخ محمد عبده «النیشریه» نگاشته، در این نسخه به «النیشریه» تغییر داده شده است، شاید برای اینکه تا با واژه لاتینی آن، همسان باشد.

۱۸۸۰ میلادی، راجع به نیچریه که چگونه فرقه ای است و آیا این طریقه منافعی دین است، سؤال می کند و می افزاید که از دیگران نیز پرسیده است لیکن هیچ یک از ایشان جواب شافی و کافی از این سوالات من ندادند و لهذا ملتسم که آن جناب حقیقت نیچر و نیچری را مفصلاً از برای بنده بیان فرمایند.^۱

عنوان رساله "نیچریه" چنین است: "حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان، رساله مولانا جمال الدین حسینی" سپس نخستین عبارت آن رساله، آغاز می گردد:

"ای دوست عزیز، نیچر عبارت است از طبعیت و طبقه نیچریه همان طریقه دهریه است که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و مقصود اصلی این طایفه نیچریه، رفع ادیان و تاسیس اباحت و اشتراک است در میان همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعی های بلیغ به کار برده اند و به لباس های مختلف خود را ظاهر ساخته اند و در هر امتی که این جماعت پیدا شدند، اخلاق آن امت را فاسد کرده، سبب زوال آن گردیدند و اگر کسی در مبادی و مقاصد این گروه غور کند، به خوبی بر او هویدا خواهد شد که به غیر از فساد مدنیت و تباهی هیأت اجتماعی، نتیجه دیگری بر آرای اینها مترتب نخواهد گردید....."^۲

^۱ - رساله "نیچریه" صفحه ۱۱

^۲ - رساله نیچریه، صفحه ۱۲

در رساله نیچریه، در مورد اندیشه های داروین، سوسیالیست ها، کمونیست ها و نیهیلیست ها که سید جمال آن ها را اجتماعیین، اشتراکیین و عدمیین خوانده، بحث شده است.

سید جمال الدین، پاسخ خویش و یا رساله نیچریه را، این چنین به پایان می‌رساند " اینست مجمل آنچه می‌خواستم بیان کنم در مضار و مفاسد طریقه نیچریه در مدنیت و هیأت اجتماعیه و منافع دین اسلام.^۱" سپس چنین می‌افزاید: راقم: جمال الدین حسینی

فرق میان متن عربی و فارسی نیچریه این است که در متن اصلی یا متن فارسی، عناوین جانبی وجود ندارد اما در ترجمه عربی، عناوین جانبی، اضافه شده است.

اینجانب که ترجمه نیچریه به زبان پشتو را همراه با ترجمه عربی و متن اصلی فارسی مقایسه نمودم، ترجمه پشتوی آن را دقیقتر با متن اصلی یافته‌ام، البته آن از فهم و آشنایی کامل و دقیق مترجم زبان پشتو، با زبان متن اصلی، مایه می‌گیرد.

" نیچریه " را آقای میر سعید بریمن، هشتاد و چند سال بعد از نشر آن به زبان فارسی، در سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی در کابل به زبان پشتو، ترجمه نموده که از طرف مدیریت عمومی تشویق آثار و هنر وزارت مطبوعات در همان سال، به چاپ رسیده است. آخرین عبارت ترجمه

^۱ - رساله نیچریه، صفحه ۶۳

پشتوی نیچریه چنین است: لیکونکی جمال الدین حسینی که ترجمه دقیق عبارت " راقم جمال الدین حسینی " می باشد ^۱.

بخش سوم :

الرسائل والمقالات

بخش سوم این جلد "الرسائل والمقالات" نام دارد که شامل ۲۱ مقاله است و نمونه های برخی از آن مقالات، از منابع اصلی آن عکس برداری شده و در آخرین بخش، درج گردیده است. ترجمه عنوان های آن مقالات که همه به زبان عربی است، چنین است :

۱- علت حقیقی سعادت انسان

۲- مهدویت و مهدی سودانی

۳- در آینده به مسلمانان چه پیش خواهد آمد؟

^(۱) اینجانب رساله کوچکی به نام «نیچریه ؛ نخستین رساله چاپ شده سید جمال الدین افغانی» تالیف کرده ام که در آن، در مورد رساله « نیچریه» و ترجمه های آن به زبان های گوناگون و چاپ های مختلف و محتویات آن ، به صورت فشرده بحث کرده ام که در سال ۲۰۱۵ م در قاهره به مثابه چهلمین کتاب بخش فرهنگی سفارت افغانستان در مصر به چاپ رسیده است .

رساله یادشده توسط آقای فضل محمد حسینی محصل دوره ماستری در پوهنتون قاهره به زبان پشتو ترجمه و آن هم در قاهره، اقبال چاپ یافته است .

قابل یادآوری می داند که رساله "نیچریه" را مرحوم مولوی محمد یونس خالص هم به زبان پشتو ترجمه نموده است، قصد دارم به مناسبت یک صد و بیستمین سالگرد وفات سید جمال الدین افغانی، یعنی ۹ مارچ ۲۰۱۷ م ، ترجمه «نیچریه» به قلم مولوی خالص را در قاهره، تجدید چاپ کنم. إن شاء الله.

- ۴- حکومت استبدادی
- ۵- انسان های آزادی که آزادی را می کشند
- ۶- بابیت
- ۷- دایرة المعارف
- ۸- خطابه ای در اسکندیه
- ۹- سیاست انگلیس در کشور های شرقی
- ۱۰- انگیزه های جنگ در مصر
- ۱۱- حق و باطل یا نتایج سیاست انگلیس در مصر
- ۱۲- جوانان اسکندریه
- ۱۳- گفتگو میان انسان و گربه
- ۱۴- سود های وفاق و زیان های شقاق
- ۱۵- انگلیس در هند و مصر
- ۱۶- مسأله هند
- ۱۷- شرق و شرقیان
- ۱۸- تکبر
- ۱۹- بخشی از مناظره خیالی
- ۲۰- پاسخ به رینان "فرانسوی"
- ۲۱- اسلام و دانش

بخش چهارم:

بخش چهارم با پنجم این مجموعه در یک مجلد آمده است. بر روی جلد تنها نام سید جمال الدین الحسینی الافغانی درج گردیده است و در صفحات داخل بخش چهارم آن، عبارت "به اشتراک دیگران" اضافه شده و شامل مقالات مندرج در «ضیاء الخافقین» است.

ضیاء الخافقین :

ضیاء الخافقین (روشنایی خاور و باختر) که استاد خسروشاهی آن را استمرار مبارزه با استبداد خوانده است و شماره های اول تا پنجم سال نخست نشراتی آن را در بر می گیرد. ضیاء الخافقین در سال ۱۸۹۲ در لندن، به چاپ رسیده است.^۱

کلیشه "ضیاء الخافقین" به خط ثلث خطاطی شده است؛ به گونه ای که تقریباً ربع صفحه نخست را احتوا کرده است و بالای آن به زبان انگلیسی نوشته شده است *Eastern and Western Review* در پایان کلیشه به الفبای لاتین *Dia- ul-khafikain* آمده است و در پایان آن میان دو قوس ترجمه آن به زبان انگلیسی چنین است:

THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES

^۱ بخش مربوط به معرفی ضیاء الخافقین در چاپ های قبلی به صورت مختصر نگاشته شده بود، اینک در این چاپ، مقاله ای را که در سال ۱۳۸۷ هجری خورشیدی در مجله «ستوری» ارگان نشراتی وزارت امور خارجه کشور، به چاپ رسانده بودم، به صورت کامل در اینجا می آورم.

در طرف راست عنوان لاتین، بهای اشتراک سالانه و در طرف چپ تحت عنوان مکاتبات جریده ذکر شده است که: همه نامه ها، عنوانی سردبیر یا رئیس تحریر جریده، فرستاده شود و نامه ها به نگارندگان آن، در صورت چاپ شدن و چاپ نشدن، مسترد نمی گردد، همچنان اضافه شده است که در شهر لندن، در هر ماه یک بار به چاپ می رسد. در بخش پایانی صفحه نخست هر شماره، که در حقیقت ثلث جریده را در بر می گیرد، فهرست مقالات همان شماره درج شده است.

شماره نخست ضیاء الخافقین، روز شنبه اول فبروی سال ۱۸۹۲ میلادی به چاپ رسیده است، و در آن شماره، مقالات به زبان های عربی و انگلیسی یکجا به نشر رسیده و همچنان ترجمه خلاصه مقالات انگلیسی نیز چاپ شده است؛ اما در همان شماره نخست در اعلانی در صفحه آخر، به خوانندگان اشعار داشته است که: اداره ضیاء الخافقین تصمیم گرفته است تا بخش عربی جریده را از بخش انگلیسی آن جدا کند، بناءً در آینده، بخش عربی ضیاء الخافقین در ۱۶ صفحه، تقدیم خوانندگان خواهد شد و ترجمه خلاصه همه آنچه در بخش انگلیسی جریده به نشر می رسد در بخش عربی نیز خواهد آمد؛ از همینرو سر از شماره دوم بالای کلیشه ضیاء الخافقین این عبارت جلب توجه می کند: **Eastern and Western Review** و از اعلانات آن بر می آید که یک شرکت انگلیسی به نام « گلبرت و ریونگتن»^۱ مستقر در

لندن ، به نشر آن همت گماشته است و در اعلاناتش خوانندگان را مخاطب قرار داده می گوید : شرکت آماده است حروف ریخته شده سربی را به زبان های عربی ، فارسی ، هندی و سایر زبان ها در اختیار متقاضیان قرار داده و به تمام زبان های شرقی می تواند هر نوع کتاب را آماده کند و وسایل چاپ را نیز تهیه نماید.

همچنان در شماره آخر ضیاء الخافقین برخی مقالات به زبان های اردو و ترکی نیز به چاپ رسیده است. به گونه مثال می توان از مقاله «ادبیات عثمانی» به زبان ترکی و مقاله ای به زبان اردو تحت عنوان «سلطان محمد دوم اور قسطنطنیه کی فتح» و همچنان از مقاله «سیاحتنامه اصمعی» به زبان ترکی یادآور شد.

ضیاء الخافقین نیز به سان العروة الوثقی زیاد دوام نداشته است . شماره دوم آن در مارچ ۱۸۹۲ م و شماره سوم آن در اپریل ۱۸۹۲ و شماره چهارم و پنجم آن بعد از دو و نیم ماه تاخیر، یکجا و در روز جمعه ۱۵ جولای ۱۸۹۲ به چاپ رسیده است . گمان غالب این است از آن به بعد، دیگر ادامه نداشته و سید جمال الدین هم بعد از آن ، به دعوت سلطان عثمانی رهسپار استانبول گردیده است.

خط نشراتی ضیاء الخافقین :

طوری که یاد آوری شد ضیاء الخافقین ، نشریه ای بود که یک شرکت انگلیسی در لندن آن را اساس گذاشته و نخستین مقاله آن که تحت عنوان « ضیاء الخافقین » به نشر رسیده است و در حقیقت خط

مشى نشراتی جریده را بیان می‌دارد ، چنین آغاز می‌یابد : «إن للشرق على الغرب ديونا ، كان أولاه إياها أيام كان الشرق مشكاة لمصباح العلم و معرضا تعرض فيه العقول بضائعها و كان الغرب مظروفا فى ليل الجهالات و خندق الضلالات....»^۱ یعنی غرب بدهکار شرق است ، نخستین این بدهکاری از روزگاری است که شرق روزنه ای بود برای چراغ روشن دانش و نمایشگاهی که خردمندان ، فراورده های عقلی خویش را به نمایش می گذاشتند ؛ در آن دوران، غرب اسیر شب های تاریک نادانی بود و خندق گمراهی..

جریده بعداز این یادآور می‌شود که اکنون علم در دست غرب قرار دارد و غربیان به وسیله علم به گنجینه های هرچیز دست یافته اند و دروازه های ثروت را کشوده اند؛ بناء بر غرب است تا آن بدهی های شرق را بپردازد.

در همین مقاله « لندن» مرکز جهان متمدن و طلوعگاه خورشید آزادی وصف شده که گردن های زیادی را از قید بندگی و بردگی رهایی بخشیده و امن و امان را نشر و پخش کرده است. اگر غرب نمی‌بود شرق حیثیت باغ وحشی را داشت که در آن درندگان بر ناتوانان ، یورش می‌بردند . بناء انگلیس ها در یک دست مشعل آزادی و در دست دیگر داس انتقام، در سراسر گستره خاکی به سیر پرداختند تا آن همه ناروایی ها را ریشه کن سازند.

(^۱) الآثار الكاملة ، جلد چهارم بخش ضیاء الخافقین ص ۶۷

جریده همچنان ادامه می‌دهد :

نیاز بود تا شرقی با غربی ، ارتباط پیدا کند و شرقی بداند که آنچه پیشتر به آن دست یافته است بازده و نتیجه کار غربی است و بایست از او سپاسگزار باشد که حق او را، با بهره اش بدون این که تقاضا کرده باشد، مسترد کرده است، غربی نیز باید بداند که شرقی این فضل و خوبی او را دانسته است ؛ از همینرو تلاش او بیشتر شده و برای رساندن خیر و خوبی به شرق ، بیشتر تکاپو می‌کند. بناء لازم است تا گروهی از یکی از آن دو طرف به نشر جریده ای به زبان عربی همت گمارد. زیرا عربی مهمترین زبان شرق و زبان آیین اسلام است و همچنان به زبان انگلیسی ، تا واسطه و میانجی این شناخت و هماهنگی باشد. مدت ها سپری می‌شد و کسی متوجه نشد تا این مأمول جامه عمل بپوشد، زیرا انسان در بسا اوقات به امور غیر ضروری مشغول می‌شود و امر ضروری را اهمال می‌کند تا این که پدیدار شدن رویداد هایی او را متوجه می سازد و شخص از خواب غفلت بیدار می‌شود؛ از همینرو، یک شرکت انگلیسی در شهر لندن جهت نشر «ضیاء الخافقین» برشالوده استوار و نظام دایمی تشکیل شد.

پس از درج ستایش های بالا، در آخر آن مقاله و در یک سطر، هدف جریده چنین خلاصه می‌شود : موضوع جریده ضیاء الخافقین حصول تعارف، شناخت و هماهنگی میان غربیان و شرقیان است.

ارتباط سید جمال الدین افغانی با ضیاء الخافقین :

جریده ضیاء الخافقین، با نام سید جمال الدین، گره خورده است و حتی شمار زیادی از نویسندگان، سید جمال الدین را، مؤسس و به سان عروة الوثقی، مدیر مسئول آن دانسته اند؛ اما استوار بر دلایلی که اینجانب بعد از مطالعه کامل نشریه ضیاء الخافقین، به آن دست یافته ام، سید جمال الدین را مدیر مسئول آن جریده نمی دانم و حتی برخی از مقالات آن جریده، در تقابل با افکار سید جمال الدین؛ قرار دارد؛ اما باور دارم که سید، بعد از اخراج اهانت بار، از شاه عبدالعظیم تهران و تبعید به سوی عراق؛ کینه ناصرالدین شاه قاجاری را، در دل حمل می کرد و می خواست به هر نحوی از انحا، از آن فرمانروای ستمگر انتقام گیرد، وی وقتی که به لندن رفت، ضیاء الخافقین را بهترین منبری یافت که می توانست، افکار خویش را از طریق آن، به جهانیان برساند. اگر چه مقارن ایام حضور سید جمال الدین در لندن، نشریه دیگری به نام "قانون" نیز چاپ می شد که مدیریت آن را میرزا ملکم خان، سفیر معزول ایران در لندن، به دوش داشت و در رجب سال ۱۳۰۷ هجری قمری تأسیس یافته بود؛ و به زبان فارسی، به نشر می رسید؛ اما سید به خاطر این که جهان اسلام، از آنچه در ایران به وقوع می پیوست، آگاهی یابد ترجیح داد، تا با نشریه ای همکاری کند، که به زبان عربی و انگلیسی نشرات دارد؛ نه این که سید، مدیر مسئول آن باشد.

طوری که پژوهشگر امریکایی پروفیسور **N.R. Keddie** در ص ۳۶۹ کتابش **Biography Sayyid Jamal ad-Din A Political** در مورد ضیاء الخاقین اشاره می‌کند، که سید جمال مدیریت آن را، بر خلاف نظر بیوگرافی نگاران سید، بر عهده نداشته است؛ بلکه مدیریت آن، به دوش شخصی به نام (**Habib Anthonuy Salmone**) بود و بازهم به گفته خانم **N.R. Keddie** موصوف از جمله عرب‌هایی بود که تابعیت انگلیسی داشت.

این نظر را یک تن از سید جمال الدین شناسان مصری، به نام دکتور علی شلش، که حد اقل با نام پنج اثرش، در مورد سید جمال الدین آشنایی داریم،^۱ در یکی از کتاب‌هایش به نام "جمال الدین الأفغانی بین دارسیه" تایید می‌کند و مدیر مسئول ضیاء الخاقین را "حبیب سلمونی" معرفی می‌دارد.^۲

هچنان در مقاله‌ای که در همین شماره نخست ضیاء الخاقین، تحت عنوان "الشرق والغرب" به نشر رسیده، آمده است:

(^۱) این کتاب‌های پنجگانه، عبارت‌اند از: ۱- سلسله الاعمال المجهولة، جمال الدین الافغانی ۲- جمال الدین الافغانی ۳- الافغانی و تلامیذه: وثائق مجهولة. ۴- الافغانی و محمد عبده ۵- جمال الدین الافغانی بین دارسیه. ۶- جمال الدین الافغانی بین دارسیه، صفحه ۱۳۵

" فقامت جماعة فى الأمة الإنجليزية بإنشاء جريدة باللغة العربية و الإنجليزية (ضياء الخافقين) كى تكون ترجماناً أميناً يفى بهذا المقصد الأقصى." ^۱

با خواندن عبارات بالا، جای شکی باقی نمی ماند که ضیاء الخافقين جریده ای بود آزاد، صاحب امتیاز آن یک شرکت انگلیسی و طرفدار انگلیس و توجیه گر سیاست های آن؛ اما سید جمال الدین افغانی، از آن به صفت وسیله و منبر پخش افکارش بهره برداری می کرد.

نشته های سید جمال الدین افغانی در ضیاء الخافقين :

مرور گذرایی به شماره های ضیاء الخافقين، نشان می دهد که، در همه شماره های آن جریده، نشته هایی از سید جمال الدین افغانی به نشر رسیده است، که به عناوین و محتویات هر کدام، به صورت مختصر اشاره می کنیم :

۱- در نخستین شمارهء ضیاء الخافقين، مقاله ای از سید جمال الدین، تحت عنوان " احوال الفارس الحاضرة " اوضاع جاری ایران یا فارس آن زمان، به نشر رسیده است که نویسنده از طرف ناشر (للسید) یعنی "از سید" معرفی شده است.

سید در آن مقاله، اوضاع ایران را، با عبارات حماسی شرح و بیان می دارد و می گوید : ایران با همه گستردگی اش بر فرزندان تنگ شده است. مردم با مرگ دست و پنجه نرم می کنند و آمدن اجل را دقیقه

(^۱) الآثار الكاملة، جلد چهارم بخش ضیاء الخافقين ص ۷۰

شماری ، بریدن بینی، گوش، دریدن شکم و سر از تن جدا کردن، از کارهای عادی و روزانه در ایران است، که شنیدن آن شگفتی و اعجاب بار نمی‌آورد.

در آن کشور امن و امان وجود ندارد، ساکنان آن به خاطر حفظ زندگی خویش، از چنگال ظلم و ستم چاره دیگری، جز فرار ندارند. خمس یعنی پنجم حصه از نفوس ایران، به سرزمین های امپراتوری عثمانی و روسیه، فرار کرده اند. آن ها را می بینی که در کوچه ها و بازار ها، وظیفهء حمالی، خاک روبی، زباله جمع کنی و سقایی را بردوش دارند و با لباس های مندرس و صورت های نزار.^۱

سید افغانی بعد از این که ، وضع نابسامان حاکم بر ایران و وضع ایرانیان مهاجر را در خارج، تمثیل دقیق می کند؛ چنین می نگارد:

أین العلماء و أین حملة القرآن و أین حفاظ الشرع و القائمون بأمر الأمة؟ و أین نصراء الحق والعدل؟!^۲

۲- دومین مقاله سید، تحت عنوان بلاد فارس یا سرزمین ایران، در شماره دوم ضیاء الخافقین، اقبال چاپ، یافته است. که در ادبیات سیاسی به نام "حملة القرآن" یا حاملان قرآن، مشهور است و آن نامه ایست، که عنوانی یازده تن از بزرگان و رهبران جهان تشیع، نگاشته شده است که در رأس شان آیت الله العظمی حاج میرزا محمد حسن شیرازی، قرار

^(۱) الآثار الكاملة، جلد چهارم بخش ضیاء الخافقین ص ۸۵

^(۲) الآثار الكاملة، جلد چهارم بخش ضیاء الخافقین ص ۸۶

دارد. در آخر آن نامه سید جمال الدین «السید الحسینی» امضا کرده است. سید جمال الدین در این نامه اش، شاه ایران را «طاغوت» می خواند و تهران را مرکز «ظلم و ستم».

سید جمال الدین خطاب به بزرگان جهان تشیع، می نگارد: یا هداة الأمة انکم لو أهملتم هذا الفرعون الذلیل و نفسه أمهلتموه علی سریر جنونه و ما أسرعتم بخلعه عن کرسی غیه، لقضی الأمر فعرس العلاج و تعذر التدارک.

(ای رهبران ملت، اگر این فرعون ذلیل را، به حال خویش بگذارید و جلو دیوانه گری های او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پایین نکشید، کار می گذرد و علاج، دشوار می شود و چاره، غیر ممکن.)

در آخر سید جمال الدین، بار دیگر با تاکید از رهبران جهان تشیع، که از نقش شان در میان مردم، آگاه است می خواهد تا آن فرعون ذلیل، یعنی ناصر الدین شاه قاجار^۱ را، از قدرت خلع کنند و بندگان خدا را آرامش بخشند، تا حوزه دین از شر او رهایی یابد.

۳- در شماره دوم ضیاء الخافقین، مضمونی به نام "الفقه الاسلامی" درج شده است، که سید جمال الدین در پایان آن مقاله، نام

(^۱) ناصرالدین شاه قاجار پسر محمد شاه قاجار است که در ۱۲۱۰ هجری خورشیدی تولد یافته و به تاریخ ۱۲ ثور ۱۲۷۵ هجری خورشیدی توسط رضای کرمانی از دوستان سید جمال الدین افغانی در زیارت شاه عبد العظیم به قتل رسیده است. او به زنجبارگی شهرت داشت و گفته می شود که دارای بیش از ۸۰ همسر نکاحی و صیغه ای بود و همان کسی است که سید جمال الدین را به تهران دعوت کرد و سپس تلاش های اصلاحگرانه او را تحمل نکرده در ۱۳۰۸ هجری قمری برابر با جنوری ۱۸۹۱ دستور اخراج او را به گونه اهانتبار، از ایران صادر کرد.

خویش را کامل نگاشته است، یعنی "جمال الدین الحسینی الافغانی" موصوف در آن شمارهء ضیاء الخافقین، که به تاریخ اول اپریل سال ۱۸۹۲ م در لندن، به چاپ رسیده است و نخستین مقاله آن شماره، همین مقاله سید جمال الدین است که در برابر عنوان آن، در صفحه فهرست آن مجله "الشیخ جمال الدین" آمده است.

سید در آن مقاله، از کتابی که ساواس پاشا، در مورد مبانی فقه اسلامی، به زبان فرانسوی تألیف کرده است؛ تقدیر می‌کند مؤلف در آن کتاب نقش آریایی نژادان را، در راه خدمت به اسلام برجسته می‌سازد و از امام محمد که از شاگردان امام ابوحنیفه است، مشخصاً یاد آوری می‌کند؛ یعنی امام محمد از سرخس است و آریایی نژاد.

سید جمال الدین، مؤلف را با لقب "مرد دانشمند" یاد می‌کند، که او در لابلائی صفحات کتابش؛ امام اعظم رضی الله عنه را، ستوده است و مناقب امامان دین، فضایل محدثان و اوصاف فقیهان متأخر را، بیان داشته است.

سید جمال الدین، از این کتابی که راجع به فقه اهل سنت و جماعت است و در آن مسایل فقهی، مطابق اصول مذهب احناف، استوار بر قرآن، سنت و اجماع و قیاس، درج گردیده است، ستایش و توصیه می‌کند تا آن کتاب در مدارس مسلمانان تدریس شود و خلفای چهارگانه را به همان صفتی می‌ستاید، که اهل سنت و جماعت، به آن باور دارند. یعنی آنان را

"الخلفاء الراشدين" می خواند.^۱ این مقاله در جمله مقالات نشر شده، در "ضیاء الخافقین" یکی از آن دو مقاله ای است که سید جمال الدین، در پایان نامش را مکمل یعنی، جمال الدین الحسینی الافغانی نگاشته است، زیرا سید جمال الدین در مقالات دیگر یا سید می نگاشت، یا السید الحسینی، یا کُهِف و یا قُسط.

۴- همچنان در همین شماره، نامه دیگری از سید جمال الدین تحت عنوان "ظلامة الأمة و ضراعة الملة" به نشر رسیده است، که چنین آغاز می یابد: "حماة الاسلام و سراة الأنام و دعاة دار الاسلام وأئمة الدین المتین و أركان الشرع المبین"

(پاسداران اسلام، رهبران توده مردم، خواستاران دار اسلام، پیشوایان دین استوار و پایه های شرع آشکار.)

و در پایان آن "السید الحسینی" امضا کرده است. در این نامه هم سید جمال الدین، راه حل مشکل ایران و یگانه چاره آن را، خلع ناصر الدین شاه قاجار، می داند و حامیان دین و رهبران مؤمنان را، که همانا مراجع تقلید اند، مورد خطاب قرار داده و از ایشان آرزو برده است، تا به وسیله ایشان اسلام را پیروزی بخشند و دشمنان طاغوت منش آن را؛ رسوا سازند.

(^۱) نکاتی را که من بر شمردم، ترجمه فشرده مطالبی است، که استاد خسروشاهی در صفحات ۱۴۰-۱۴۰ بخش چهارم کتابش الآثار الکامله درج کرده است.

در نامه یاد شده، هم چنان از علمای عظام خواسته شده است، تا به خاطر حفظ حوزه اسلام و حفظ حقوق مردم، شاه را از سلطنت خلع کنند.

۵- نامه دیگری تحت عنوان "الحجة البالغة" در شماره آخر ضیاء الخافقین، به نشر رسیده است، که محتویات آن با نامه های قبلی، مشابهت دارد و در تذکر اداره آمده است، که این نامه از بغداد رسیده است و گفته شده است؛ که در سرزمین فارس، به گونه پنهانی توزیع شده است. در آخر آن سید جمال الدین "کَهف- قسط" امضا کرده است و آن به خاطری است، که به حساب حروف ابجد، مجموع حرف قسط ۱۶۹ می شود و مجموع حروف الحسینی هم با حروف قسط برابری می کند یعنی مجموع حروف آن ۱۶۹ می شود و مساوی حروف قسط است. هم چنان مجموع حروف جمال الدین هم به حساب ابجد، با حروف قسط برابر است، یعنی مجموع آن به حساب ابجد، به ۱۶۹ بالغ می شود که به دقت سید جمال الدین؛ دلالت دارد.^۱

(^۱) یک تن از همفکران سید جمال الدین، در ایران، که او هم سید جمال الدین نام داشت، مشهور به سید جمال الدین واعظ اصفهانی همدانی، است و یکی از رهبران مشروطه در ایران، به شمار می رود. او هم مقالاتش را با امضای مستعار "۷۴ اصفهانی" می نگاشت "۷۴" به حساب ابجد مساوی است با جمال و هم چنان مساوی است، با سید. در همین جا شاید بهتر باشد، یاد آور شوم، که سید جمال الدین واعظ اصفهانی همدانی، در سال ۱۲۷۹ قمری در همدان، تولد شد و در ۲۵ شوال المکرم ۱۳۲۶ قمری در زندان بروجرد، او را خفه کرده و به قتل رسانیدند. او پدر

مقالاتی که از سید جمال الدین، در ضیاء الخافقین، به نشر رسیده نویسنده آن، سید یا سید الحسینی و گاهی هم "ک، هـ، ف"، "ق، س، ط" یعنی کهف، قسط نگاشته است.

آقای خسروشاهی در صفحه ۱۹۵ بخش چهارم الاثار الکامله در پاورقی یکی از مقالاتی که در پایان آن (ک، هـ، ف) و (ق، س، ط) آمده است، می‌نگارد که امضای کهف - قسط به حساب ابجدی مساوی با شماره ۳۰۷ می‌شود، به گونه ای که جمال الدین الحسینی هم به حساب ابجد ۳۰۷ می‌شود و این نوعی استعاره است.^۱

من که با حروف ابجد و شمار اعداد آن در پیدا کردن نام ها، تاریخ های تولد و وفات و... که در اشعار و سروده های «تعمیه» پیشینیان ذکر شده است، علاقمندی دارم، برای صحت و یا سقم آن ادعا، به حروف ابجد رو آوردم اما با تعجب دریافتم که مجموع حروف کهف ۱۰۵ و مجموع

دانشمند مشهور ایرانی، محمد علی جمال زاده، بود. محمد علی جمال زاده، مقیم سویس بوده و تقریباً یک قرن عمر کرد.

شوریده شیرازی در مورد سید جمال الدین اصفهانی گفته است:

حضرت سید جمال الدین که فکر صاف و

ترجمان بکر معنی را نمود آینه سان

چون به منبر رود بحری است از چرخ بلند

چون به وعظ اندر شود چرخى به بحر بیکران

^۱ - پاورقی یاد شده چنین است: ان التوقيع کهف، قسط، یساوی الرقم ۳۰۷ فی الحساب الأبجدی، کما ان جمال الدین الحسینی، یساوی ۳۰۷ وهذا نوع من الاستعارة.... خسروشاهی

حروف قسط ۱۶۹ می‌شود و مجموع هر دو ۲۷۴ و الحسینی هم با حروف قسط برابری می‌کند، یعنی مجموع حروف آن ۱۶۹ می‌شود و مساوی حروف قسط است، سید به تنهایی اش ۷۴ و جمال الدین هم با حروف قسط برابر است، یعنی ۱۶۹ بناء آنچه استاد خسروشاهی تذکر داده اند تنها در "جمال الدین الحسینی" درست است، نه در مجموع آن و به دقت سید جمال الدین، دلالت دارد

هم چنان در همین شماره، مقاله ای تحت عنوان "تذکر العالم الاسلامی"، آمده است که سید جمال الدین، کتاب دیگری را به خوانندگان معرفی داشته و در پایان آن، نام خود را به طور کامل چنین نگاشته است: "جمال الدین الحسینی الافغانی"

باید یاد آوری کرد که مقالاتی هم، به امضای "طالب علم" و "احد من ابناء الشرق" (یکی از فرزندان خاور) در ضیاء الخافقین نشر شده است و از شیوه نگارش آن ها بر می‌آید، که شاید مقالات سید باشد.

تأثیرات و پیامدهای ضیاء الخافقین :

بدون شک ضیاء الخافقین، به سان عروة الوثقی، به خاطر همکاری های سید جمال الدین، با آن نشریه، تاثیر گذار، بوده است و به خاطر نبشته های سید می‌توان، به تایید حرف استاد خسروشاهی، ضیاء الخافقین را "استمرار مبارزه با استبداد" خواند.

نشر مقالات سید، در ضیاء الخافقین و ترجمه برخی از آن مقالات، در باره ایران، شاه قاجار را هراسان ساخته بود. از همین رو سیاستگذاران ایرانی، بعدها جهت ساکت کردن سید جمال و جلوگیری از بیان آتشین،

منطق استوار و نبشته های روشن گرانه اش، ظاهراً و ریا کارانه از بر چسپ های ناروا، که قبلاً بر سید جمال الدین، بسته بودند؛ پشیمان شدند طوری که میرزا علیخان امین الدوله، از خواص ناصر الدین شاه و یکی از وزرای او، در نامه ای به ناصر الدین شاه می نگارد:

"در لندن و پاریس معارضه، در جواب گفتن و در روزنامه اطلاع و باختر و کوکب ناصری، به شرح حال او پرداختن، تدبیر صائب نبود. بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف را درازا می کند و باید گفت: مهملات "ملکم و سید" در ایران و عراق عرب، بعضی تاثیرات کرد. در فرنگستان هم زبان مسموم ملکم لعین اثر دارد.^۱"

امین الدوله در نامه استشاری اش به شاه می گوید:

"چه ضرر دارد، در کار "ملکم و سید" شکستن قلم شوم و بستن زبان نجس آن ها، گفتگویی بشود و تدبیر مناسب اتخاذ کنیم"

شاه در بالای کاغذ امین الدوله، چنین هدایت صادر می کند:

".... اما در فقره این دو نفر نجس، هم البته در مجلس، با جناب امین السلطان، حرف بزنید؛ ببینید چه مصلحت می داند.^۲"

ادوارد براون، نویسنده شهیر انگلیسی، که در خزان سال ۱۸۹۲ م با سید جمال الدین، در منزل میرزا ملکم خان، سفیر سابق ایران در لندن،

^(۱) اسناد سیاسی دوران قاجاریه، ص ۲۶۹

^(۲) هدف شاه ایران از این دو نفر به اصطلاح او نجس، سید جمال الدین افغانی و میرزا ملکم خان است

دیدار کرده است، در کتاب مشهورش "انقلاب ایران"، که ۱۳ سال بعد از وفات سید جمال الدین افغانی، در لندن به چاپ رسیده است؛ راجع به نوشته های سید و احساس او در برابر ناصر الدین شاه قاجار چنین می‌نگارد: "در مقالات مربوط به ایران، از هیچ گونه ناسزا، به حکومت و شاه، دریغ نمی‌کرد، تا حدی که سفیر دولت ایران در لندن، به نزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او، در باره شاه کرد، که اگر او خودداری از نوشتن و گفتن این موضوع کند، حاضر است یک مبلغ هنگفتی، به او تقدیم دارد، ولی سید جواب منفی داده و گفت: نه، راضی نخواهم شد؛ مگر این که شاه کشته، شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود.^۱

سایر مقالات ضیاء الخافقین:

در هر شماره ضیاء الخافقین، حد اوسط ۱۷ مقاله به چاپ رسیده است که موضوع محوری، یا مقاله مهم در هر شماره آن، همانا نبشته سید جمال الدین افغانی است که انسان گمان می‌برد، شرکت تجارت پیشه ای که به رموز تجارت آگاهی داشته و به آن می‌اندیشیده است، مقالات سید جمال الدین را وسیله ای برای فروش نشریه اش قرار داده است؛ زیرا ضیاء الخافقین، بر خلاف "العروة الوثقی" که رایگان توزیع می‌شد، به مقایسه اواخر قرن ۱۹ نشریه بیش بها، بوده است و سالانه ۱۳ شلن در

^(۱) انقلاب ایران، اثر ادوارد براون؛ ترجمه احمد پژوه ص ۲۴

داخل انگلستان و ۱۴ شلن در خارج انگلستان، حق الاشتراک داشته و یک صفحه اعلان در آن، ۱۰ پوند انگلیسی هزینه داشته است.

ضیاء الخافقین خبرنگارانی در قاهره، آستانه، بغداد و سایر شهرها داشته است. آنها اخبار را، از آن مراکز به ضیاء الخافقین مخابره می کردند. مثلاً خبری که تاریخ آن ۱۲ جنوری و محل آن دفتر خصوصی آستانه، رقم یافته است، از وفات خدیو توفیق پاشا، فرمانروای مصر، خبر داده است، که سلطان عثمانی پسر خدیو، پرنس عباس را به جای پدرش، به حیث خدیو مصر، تعیین کرده است.

در ضیاء الخافقین، تقریباً در هر شماره مقالاتی از جریده "المقطم"^۱ چاپ مصر، به چشم می خورد، که محتوای اکثر آن مقالات، طرفداری از انگلیس و حتی دلهره و ترس، از خروج نیروهای انگلیسی؛ از مصر است.

(^۱) «المقطم» جریده ای بود که شماره نخست آن در ۱۴ فروری ۱۸۸۹ م از چاپ برآمد و جریده سیاسی، تجاری و ادبی خوانده می شد و سیاست اشغالگران انگلیسی را در مصر تبلیغ می کرد. "النقطم" تپه یا کوه بچه ای است که در قاهره موقعیت دارد و نام جریده از آن اخذ شده است مثلی که نام جریده «الأهرام» از اهرامات مصر اخذ شده بود و در آن دوران الأهرام حامی منافع فرانسوی ها شناخته می شد و المقطم طرفدار سیاست انگلیس ها.

مثلاً در یکی از مقالاتی که از "المقطم" تحت عنوان "مم تشکون و ماذا تبغون؟" اقتباس شده و در ضیاء الخافقین، مجدداً نشر شده، آمده است:

اعتراف بر این که، اشغال مصر توسط انگریز، سود و اصلاح را به کشور، به ارمغان آورده است؛ اعتراف همه کسانی است که نمی خواهند حق را پنهان دارند و از واقعیت ها، انکار ورزند. حتی در ادامه آن مقاله، انگلیسی ها چنین وصف شده اند: "والانجليز قوم يفوقونا نحن الشرقيين علما وتهذيباً و همة وعزيمة و مالا و اقداماً"^۱ در آن مقاله اظهار امیدواری شده است، که ما امیدواریم، که آن کشور ما را ترک نکويد، مگر در حالی که ما؛ از اشغال دیگران در امن باشیم.^۲

در ضیاء الخافقین، هیچ خبری از افغانستان به چاپ نرسیده است. تنها خبری که شاید به بخشی از کشور ما، ارتباط داشته باشد، موضوع بلوچستان است، که از مقاله شخصی به نام مسترن هیزلمون، نقل کرده است که: بلوچستان در سال های اخیر در ایام حاکمیت انگریزی، ترقی شایان کرده است و همه از آزادی های مدنی و دینی، بر خوردار اند و همه مردم به انگریزان میل و به خاطر سود فراوانی که برای شان از طریق انگریزان رسیده است، به آنان میل و رغبت دارند و هر گاه آتش جنگ، میان انگریز و روسیه شعله ور شود، اهالی بلوچستان به یاری انگلیس

^(۱) الآثار الكاملة، جلد چهارم بخش ضیاء الخافقین ص ۱۱۵

^(۲) الآثار الكاملة، جلد چهارم بخش ضیاء الخافقین ص ۱۱۵

می‌شتابند ، آینده این سرزمین بسیار خوب است، فقط بایست در داخل آن ، خط آهن کشیده شود، به خصوص از کراچی به سیستان، در سرزمین فارس، تا سود آن، همگانی و فراگیر شود.^۱

حسن ختام

به عنوان حسن ختام بایسته می‌دانم خبر حضور سید جمال الدین را، به لندن که در شماره نخست ضیاء الخافقین به نشر رسیده است؛ در این جا درج کنم.

" چهار ماه می‌شود که علامه شهیر و سید نبیل و دانشمند جلیل، جمال الدین حسینی افغانی، به شهر لندن تشریف آورده است. موصوف از طرف شاه {ایران} به اهانت هایی روبرو شده است، که گوش ها از شنیدن آن شرم دارند. او بازداشت شد و از سرزمین فارس، با دست ها و پای های بسته به بغداد اعزام و از آن جا به بصره رفت، سپس به این طرف آمد و ملت انگلیس او را خوش آمدید گفته، مقدمش را گرمی داشتند و جراید انگلیس، راجع به او نبشته هایی را به نشر رسانید و موصوف در محافل باشکوه، سخنرانی هایی ایراد کرد، به خصوص پیرامون اوضاع کنونی فارس.^۲

در مورد نام ضیاء الخافقین، بایسته می‌دانم تا تذکر دهم، که این نام با لقب " ضیاء الملة و الدین " امیر عبدالرحمن خان، هیچ پیوندی ندارد.

(۱) الآثار الکاملة، جلد چهارم بخش ضیاء الخافقین ص ۱۷۱

(۲) الآثار الکاملة، جلد چهارم بخش ضیاء الخافقین ص ۹۷

طوری که سراج الاخبار با "سراج الملة و الدين" لقب امير حبيب الله خان، پیوند داشت. اگر چه ضياء الخافقين در ایامی به نشر می‌رسید، که امیر عبدالرحمن خان در همان ایام، بر افغانستان فرمان روایی داشت. ضياء الخافقين در سال ۱۸۹۲م در لندن، به نشر آغاز کرد و سرداران محمد زایی در سال ۱۸۹۶م لقب "ضياء الملة والدين" را بر امیر عبدالرحمن خان اطلاق کردند.

بخش پنجم:

بخش پنجم این مجموعه طوری که قبلاً گفته شد، با بخش چهارم، در یک مجلد به چاپ رسیده است و حاوی، سه اثری است که نویسنده آن سید جمال الدین حسینی افغانی معرفی شده است، به این شرح:

۱- تاریخ اجمالی ایران:

اقای میرزا محمد نصیر الحسینی شیرازی مشهور به فرصت الدوله، مدعی است که سید جمال الدین حسینی را در بوشهر ایران، ملاقات کرده است و آنچه را از زبان سید در مورد تاریخ ایران شنیده است، به رشته تحریر کشیده و به نام "دبستان الفرصه" آن را در سال ۱۳۳۳ هجری قمری، در چاپخانه مظفری در بمبئی هند به چاپ رسانده، بعدها آن کتاب در تهران تجدید چاپ شده است.

فرصت الدوله شیرازی در کتابش تحت عنوان "دیدار سید جمال الدین اسد آبادی" می‌نگارد:

"زمان ورود دیدم سیدی جلیل و ایدی نبیل عمامه سبز کوچکی بر سر دارد و قبای سفید عربی در بر، عبایی روی قبا پوشیده، روی صندلی نشسته و جمعی به دورش حلقه بسته، سیگارت می کشید. پرسیدم از شخصی که این بزرگوار کیست؟ و نام مبارکش چیست؟ این تفصیل را بیان کرد:

نامش جمال الدین است، مولد اش اسدآباد همدان در سنه یکهزار و دویست و پنجاه و چهار هجری متولد شده و در افواه معروف به افغانی است و به جهت آنکه در افغانستان چندی وزارت کرده بود، به تفصیلی که بیاید.... به هر حال به هشت سالگی از خواندن و نوشتن فارغ شده، پس به همان مدرسه همدان پاره ای تحصیل نمود، به اصفهان آمده نیز محصل بود.... پس به هیجده سالگی به هندوستان مسافرت کرد، یک سال و چند ماه ریاضی جدید را تحصیل نمود، پس به سوی "حجاز" سفری کرد و سفر را به حج بیت الله اختتام داده، پس به سوی کابل قدم گذارده و با امیر کابل مصاحب و ندیم بوده و بعد از آن به تقلبات زمان به افغانستان رفته، محمد اعظم خان را که امیر افغانستان بود، وزیر شده پس از فوت او سید ثانیاً به حج بیت الله مشرف شده و این در سنه ۱۲۸۵ بود، سپس به هندوستان معاودت کرده، بعد از آن به سویس رفته و از آنجا به مصر. "(ص ۲۰)

در اینجا باید یاد آور شوم که مؤلف، این حرف ها را مربوط به سال ۱۳۰۳ هجری قمری می داند که عمر او یعنی عمر فرصت الدوله شیرازی ۳۲ سال بود.

فرصت الدوله شیرازی مقدمه کتابش را چنین به پایان می برد:

این بود سر گذشت سید جمال الدین و او به عمر شصت و یک سالگی در سنه ۱۳۱۶ در گذشت. (ص ۳۸)

محل نگارش مقدمه را شیراز و سال آن را ۱۳۳۳ قمری می نویسد و خودش را چنین معرفی می دارد: اقل السادات نصیر فرصت الدوله شیرازی.

آقای نصیر فرصت الدوله شیرازی، پس از یک مقدمه حاوی بیست صفحه، کتابش را آغاز می کند. در روی جلد این کتاب نخست نام سید این گونه آمده است: سید جمال الدین حسینی اسد آبادی، سپس نام کتاب «تاریخ اجمال ایران» بعداً تقریر: فرصت الدوله شیرازی و در پایان هم، به کوشش: سید هادی خسروشاهی

کتاب چنین آغاز می شود:

"شبی جمعیتی حاضر بودند، سخن از اصالت ایران در میان بود و استفسار از آن می نمودند، جناب سید تفصیلی بیان فرمودند، خلاصه اش این است که مرقوم می دارم" (ص ۴۱)

این خلاصه ای که آقای فرصت الدوله شیرازی از آن حرف می زند تقریباً ۶۴ صفحه را، احتوا می کند که از معرفی شخصی به نام "استیاز"

آغاز می‌شود و در مورد او آمده است که آخرین سلاطین ماد بود، پانصد و نود و پنج سال پیش از مسیح.

حرف شگفت انگیزی که در این باب، از زبان سید نقل شده، این است :

".... خیلی اختلاف در اعتقادات اهل تاریخ دیده ام، پاره ای از مؤرخین نامی از ایزدیان، یزدانیان و آبادیان و هوشیان و انوشکیان و آذریان و آذر هوشنگیان می‌برند و آن‌ها را قبل از هبوط حضرت آدم می‌دانند و بعضی بعد از هبوط، باز به اختلاف." (ص ۴۲)

حرف شگفت انگیز همین مسأله «قبل از هبوط حضرت آدم» است که آقای فرصت الدوله شیرازی آن را به نقل از دانشمندی چون سید جمال الدین افغانی ذکر می‌کند، سید جمال الدین در جای خود، هیچ پیره زن روستایی هم شاید باور نداشته باشد که قبل از هبوط آدم، آدم‌هایی هم در زمین به اریکه سلطنت تکیه زده باشند، اگر آدم و از نسل آدم بودند، قبل از هبوط حضرت آدم، چی می‌کردند؟

من نسبت این حرف را به شخصی چون سید جمال الدین افغانی که با «ارنست رنان»^۱ فرانسوی، بحث فلسفی می‌کند، نمی‌پذیرم، در این

^۱ارنست رنان (Ernest Renan) ۱۸۲۳ - ۱۸۹۲ م فیلسوف فرانسوی است که مناقشه او با سید جمال الدین افغانی در مورد رابطه اسلام و علم مشهور است. این مناقشه در نشرات چاپ پاریس هنگام اقامت سید در فرانسه، در ۱۸۸۳ م بازتاب گسترده‌ای داشته است. این گفت و شنودها در رساله‌ای به نام «اسلام و علم» توسط استاد سید هادی خسروشاهی گردآوری و به فارسی ترجمه شده است.

مورد حتی استاد خسروشاهی، پینوشتی هم ننوشتند، تا استوار بر روایات دینی، آن را تصحیح می نمودند.

در این کتاب از سلسله های کیان، اشکانیان، ساسانیان، سلطنت بنی امیه، سلسله بنی عباس، سلسله سامانی و صفاری، آل زیار و شمشگیر، آل بویه، غزنوی ها، سلجوقیان، خوارزمشایان، اتابکان، استیلای مغول، آل مظفر، تیموریان، صفویه، افغانه، نادر افشار، زندیه، و قاجار به تفصیل نام همه پادشاهان، مدت سلطنت و پادشاهی هر کدام و تاریخ هر یک از آن سلسله ها و تعداد شاهان شان، ذکر شده است.

طور مثال : هارون الرشید بن مهدی، جلوس ۱۷۰، مدت سلطنت ۲۳ سال و دوماه، وفاتش ۱۹۳ (ص ۶۰)
طغرل بیک جلوس او ۴۳۲ مدت سلطنت ۲۳ فوتش ۴۵۵، با عقل و کریم بود، (ص ۷۳)

شاید در این میان برای خوانندگان مسأله فتح اصفهان، به دست افغان ها مهم باشد. این مسأله را من به خاطر اهمیت آن و مهمتر از آن، برای مقارنه و مقایسه با کتاب "تتمة البیان فی تاریخ الافغان" که اثر نگاشته شده به قلم سید جمال الدین حسینی افغانی است و این مسأله فتح اصفهان را در موقعش، از آن کتاب مهم نقل خواهم کرد، در اینجا می آورم تا خواننده گان، هر دو نظر را که یکی آن منسوب به سید جمال است و دیگری به قلم خود او، نگاشته شده است، با هم مقایسه نمایند.
از زبان سید در مورد شاه سلطان حسین صفوی، ذکر شده است:

شاه سلطان حسین پسر ارشد شاه سلیمان بود، در سفاهت این پادشاه محل تردید نیست، جلوس این شاه ابله ۱۱۰۶ و مدت سلطنت او ۲۹ وقتل او ۱۱۴۰، (ص ۸۷)

میرویس افغان، در زمان اوبه اصفهان آمد، وضع او را دید که ابلهانه حرکت می‌کند، به این طور که رجال دولت، او را به صحبت علما و فقهایی که از کار ملک بیخبر بودند، مشغول داشتند که به فراغت هر چه می‌خواهند ببرند و بکنند! عجب این بود که پادشاه به مصاحبت صلحا می‌پرداخت و به نسوان هم معاشرتی و مباشرتی تام داشت، بالجمله میرویس مذکور سفاهت او را دید، از حال او به کسان خود اطلاع داد.

پسر میرویس "محمود افغان" به اصفهان آمد او را مغلوب ساخت. سلطان حسین، به ادعیه و تعویذ خواست دفع آن شر عظیم را بنماید، خدا نخواست، از این گذشته منجمین را گفته بود ساعت تعیین بنمایند برای حرکت لشکر! و جلوگیری از افغان! این دست به دست کردن سفیهانه نیز اسباب بد بختی او شد.

باری، آخر الامر کار به جایی کشید که شاه خود، از اصفهان بیرون آمده نزد محمود رفت و تاج خود را به دست خود به او تسلیم نمود! این واقعه در سنه ۱۱۳۵ هجری بود، آخر هم او را کشتند. (ص ۸۸)

سپس آقای فرصت الدوله از زبان سید جمال الدین در مورد علت انقراض صفویه می‌نگارد: «... و علت این انقراض را عقلای اهل تاریخ بدین جهت یافته اند که چون مغرضینی چند در مملکت بودند، همیشه

برای اغراض خاص نمی‌گذارند حکومت آن‌ها بر قاعده و قانون مشورت و شوری بگذرد، این بود که آخر به دست مشت‌ی افغان گرفتار شدند و می‌گویند افغان‌ها یک میلیون نفوس را تلف کردند و این را اول دوره استبداد خوانده‌اند. " (ص ۸۸)

نویسنده تحت عنوان "افاغنه" چنین نگاشته است:

"محمود افغان - پیش از این گفتیم که اصفهان را مسخر کرد، تاج و تخت را تصاحب نمود سنه ۱۱۳۵، بنای خوش سلوکی را با رعیت گذارد و آخر الامر بنای بدرفتاری و ظلم را نهاد. رفته رفته کار به نهب و قتل رسید؛ جماعتی از علما و حکما و بزرگان و شاهزادگان صفویه را بکشت! شرح قتالی او را همه نوشته‌اند، در اثنای آن حال مخطب گردیده دیوانه شد، اشرف - پسر عم محمود - حال او را دید؛ او را تلف کرد و خود حکمران گردید، سنه ۱۱۳۷ عثمانی را شکست داد و با او، مصالحه کردند و در سنه ۱۱۴۲ از هیمنه نادری به افغانستان گریخت! برادر محمود به خونخواهی برادر، او را کشت و فتنه افغانه تمام شد، تسلط آن‌ها هفت سال بود،" صفحه ۸۹

آقای فرصت الدوله شیرازی که تسلیم نمودن تاج و تخت شاهنشاهی ایران را به شاه محمود هوتکی، فتنه افغانه می‌خواند، نمی‌دانم در روزگاری که "ایران تاریخی" زیر سلطه صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، تیموریان و دیگران بود، چرا آن سلسله‌ها را فتنه نمی‌خواند، زیرا آن سلسله‌ها، همه بر خاسته از حدود جغرافیایی "ایران سیاسی" امروز نبودند.

به نظر من سجلوقیان، غزنویان و هوتکیان بر قلمروهایی که در آن زمان حکومت می کردند و آن سرزمین ها، ایران جدید و افغانستان کنونی هر دو را در بر می گیرد، همانقدر طبیعی است که تیموریان سلطنت داشتند. شاه محمود هوتکی و شاه اشرف بر قلمروی پادشاهی می کردند که غزنویان سلطنت داشتند با این تفاوت که پایتخت غزنویان، شهر غزنه بود واز هوتکی ها، اصفهان و یا به عبارت دیگر مرکز فرمانروایی کشور، گاهی در شمال ایران تاریخی بود و گاهی هم در جنوب آن ؛ زمانی در باختر و زمانی هم در خاور.

بناء سلسله فرمانروایی هوتکیان در اصفهان «فتنهء افغانه»^۱ نه، بل سلطنت فرزندان ایران تاریخی - قندهار زادگاه - در اصفهان است که بر سبیل تصادف در آن روزگار، این شهر، پایتخت کشور بود، مثل غزنویان و سلجوقیان و دیگر سلسله هایی که خاستگاه شان ایران کنونی نیست و

^۱ - اگر چه آقای فرصت الدوله شیرازی، نخستین ایرانی نیست که فرمانروایی افغان ها بر "اصفهان" را «فتنهء افغانه» می خواند، نویسندگان ایرانی دیگری هم، حکومت افغان ها بر اصفهان را "فتنهء افغانه" خوانده اند ! حتی آقای محمود پژوهشگر ایرانی و مؤلف کتاب مهم هشت جلدی "تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی" بعد از اینکه یادآور می شود با مرگ شاه عباس شوکت عظمت و اقتدار صفویه نیز به پایان می رسد، سلسه صفویه را به بیمار محترضی تشبیه می کند که جان کندن آن یک صد سال طول بکشد و سپس می افزاید: "این سلسله در اواخر خود چنان ضعیف و ناتوان شده بود که یک عده وحشیان غارتگر افغانی به آن چیره شده، به باقی مانده حیات سیاسی آن خاتمه داده اند." تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج، اول صفحه ۴

زبان شان هم فارسی نبوده و حتی از نگاه نژادی - اگر اهمیتی داشته باشد - آریایی هم نبودند و بر ایران تاریخی، قرن ها حکومت کردند.

آقای فرصت الدوله شیرازی، از زبان سید جمال الدین می نگارد:

" بعد ها وزارت به میرزا علی اصغر خان رسید که الآن صدر اعظم است واز کارهای او کمأ و کیفأ اطلاع دارید و الآن که سنه ۱۳۰۳ هجری است، این پادشاه مانند انگشتتری در دست اوست. " ص ۱۰۲

به هر ترتیب این کتاب که من آن را سراپا مطالعه نمودم از چند جهت برای من سوال بر انگیز است:

۱- سید جمال الدین، چه نیازی داشته است که این همه سال تولد و مدت پادشاهی و سال وفات این شمار زیاد را، به حافظه بسپارد و بر جمعی القا کند که در توجه، فهم و دقت آنها آن قدر شک داشته است که راجع به نخست وزیر موجود هم به آن جمع ایرانیان، معلومات دهد و بگوید که او میرزا علی اصغر خان است و سال را هم بگوید که سال ۱۳۰۳ هجری است، اگر مخاطبان، همان لحظه یی که سید صحبت می کند، ندانند که سال ۱۳۰۳ هجری است، سنوات دیگر را چگونه خواهند دانست.؟!

۲- من فرصت نداشتم تا همه سنوات درج شده در این کتاب را، با کتب معتبر تاریخی دیگر مقایسه کنم، اما فرصت الدوله، در مورد حضرت پیامبر گرامی اسلام نوشته است :

".... مؤسس اساسی این دین مطهر و شرع انور، حضرت خیر البشر (ص) بودند که در سنهٔ پانصد و هفتاد و دو میلادی تولد یافتند.^۱"

آوردن واژه مؤسس از زبان سید جمال الدین افغانی که حضرت محمد (ص) را پیام آور خدا می دانست، از اشکال خالی نیست و دیگر این که در همه کتاب ها، مشهور همین است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در سال ۵۷۰ میلادی تولد شده است، روایات اندکی ۵۷۱ گفته اند، اما شاید خوانندگان نخستین بار باشد که سال ۵۷۲ میلادی، را به حیث سال تولد پیامبر صلی الله علیه وسلم بخوانند، حتی مستشرقان هم گفته اند که عام الفیل، سال تولد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم، برابر است با ۵۷۰ یا ۵۷۱ میلادی.

۳- آقای فرصت الدوله در آخر کتابش می نویسد:

"پیش از این گفتم این مسافرت در سنهٔ ۱۳۰۳ هجری واقع شد، در حالی که از عمر سی و دو سال سپری شده بود، از سفر مذکور (سفرش به اما کن مشرفه و دیدار با میرزا محمد حسن شیرازی طوری که خودش ادعا می کند- ف) به شیراز که وطن مألوفم بود، مراجعت نمودم، از حال جناب سید سؤال کردم، مذکور داشتند که چندی در شیراز اقامت، پس جانب طهران روان شد، اقل السادات: فرصت الدوله شیرازی، شیراز ۱۳۰۳ هجری قمری "ص ۱۰۵"

^۱ - تاریخ اجمالی ایران، صفحه ۵۶

به این معنی که این کتاب بعد از شنیدن صحبت سید جمال الدین تکمیل شده است، زیرا چند سطر بالا که سطور آخرین آن کتاب است. در پایان کتاب ذکر شده است و چنین معلوم می شود که کتاب تکمیل بوده؛ اما فرصت چاپ برای آقای فرصت الدوله شیرازی، میسر نشده، او بعدها شوق نموده است تا آن را به چاپ برساند. بناء ۳۰ سال بعد مقدمه ای در سال ۱۳۳۳ هجری قمری بر آن در شیراز، نگاشته است اما از ماه آن ذکر ننموده است و کتاب در ماه جمادی الثانیة همان سال، یعنی ماه ششم سال ۱۳۳۳ هجری قمری در بمبئی هند، به چاپ رسیده است.

۴- اقل السادات فرصت الدوله شیرازی که گویا در نقل از زبان سید جمال الدین، این همه دقت به خرج داده است و حتی آنقدر امانت کار! بوده است که بعد از بیان ذکر اوضاع قاجار، جملات آخرین سید را این گونه ذکر می کند:

"... "قرآن" در معرض اجرا در آورید و رفع استبداد بی بنیاد را بنمایید از خود. والسلام." ص ۱۰۴

بعداً در میان دو قوس می نویسد: (تا اینجا کلام سید بزرگوار بود). یعنی هر آنچه در این ۶۴ صفحه آمده است، کلام سید جمال الدین حسینی است. اما در مورد وفات آن سید بزرگوار می نگارد: به عمر شصت و یک سال در سنه ۱۳۱۶ در گذشت. ص ۳۸

سال ۱۳۱۶ قمری برابر است با ۸ ماه آخر سال ۱۸۹۸ م و ۴ ماه اول سال ۱۸۹۹ م. بناء آقای فرصت شیرازی، اشتباه کرده اند و سید جمال الدین حسینی افغانی ساعت ۷ و ۱۳ دقیقه بامداد روز سه شنبه ۵ شوال

المکرم ۱۳۱۴ هجری قمری، برابر با ۹ مارچ ۱۸۹۷ میلادی داعی اجل را لبیک گفته است. إنا لله وإنا إليه راجعون.

۵- آقای فرصت شیرازی در مقدمه نوشته است که " سفر را به حج بیت الله اختتام داده، پس به کابل قدم گذارده. ... و بعد از آن به تقلبات زمان، به افغانستان رفته، محمد اعظم خان را که امیر افغانستان بود وزیر شده، پس از فوت او، سید ثانیاً به حج بیت الله مشرف شده و این در سنه ۱۲۸۵ بود. " ص ۲۰

آقای فرصت شیرازی در نبشتهء بالا، کابل را جدا از افغانستان دانسته است، در حالی که کابل در همان زمانی که موصوف یادآوری می‌کند. پایتخت افغانستان بود و تبصرهٔ بیشتر بر آن، ضیاع وقت خوانندگان خواهد بود.

همچنان عبارت "... پس از فوت او، سید.... " از نگاه تاریخی دقیق نیست. زیرا خواننده گمان می‌برد که محمد اعظم خان در کابل وفات یافته است. دقیق این است که محمد اعظم خان در برابر امیر شیر علی خان شکست می‌خورد و رهسپار ایران می‌شود و در ایران وفات می‌نماید و سید جمال الدین در حالی که محمد اعظم خان زنده است؛ از امیر شیر علی خان اجازه می‌گیرد تا عازم بیت الله الحرام گردد و در مراجع دست اول آمده است که امیر شیر علی خان، شرط می‌گذارد که از طریق هند به بیت الله الحرام برود، نه از طریق ایران، تا با محمد اعظم خان دیدار ننماید.

۲- تتمه البیان فی تاریخ الافغان

کتاب دوم این بخش "تتمه البیان فی تاریخ الافغان" نام دارد که مؤلفش این گونه معرفی شده است: سید جمال الدین الأفغانی.

در باره این کتاب من خاطره خود را یاد آوری می‌نمایم که متن عربی این کتاب را ده سال قبل یعنی در سال ۱۹۹۷ میلادی از قاهره، خریداری نموده بودم که به گمانم، چاپ نخست آن بود و متأسفانه این کتاب را فعلاً در اختیار ندارم، اما آنچه از آن کتاب به خاطرمانده است، اهدای کتاب به امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان بود و شاید همان نسخه ای می‌بود که در سال ۱۳۱۸ هجری قمری ۱۹۰۱ م از طرف شخصی به نام علی یوسف الکریدلی، صاحب امتیاز جریده "العلم العثماني" در قاهره به چاپ رسیده است.^۱

کتاب با مقدمه مؤلف آغاز می‌یابد و فصل اول آن به وجه تسمیه "افغان" می‌پردازد که در آن آمده است فارسی‌ها، ایشان را افغان

^۱ - کتاب تتمه البیان فی تاریخ الافغان، در سال ۱۳۱۸ هجری خورشیدی، توسط شادروان محمد امین خوگیا نی، به فارسی ترجمه و در کابل، به چاپ رسیده است. چون این کتاب شصت و چند سال قبل ترجمه شده است، بایسته است بازنگری گردد و یا مجدداً ترجمه شود.

"تتمه البیان" را همچنان مرحوم محمد رفیق حبیبی، در سال ۱۳۱۸ هجری خورشیدی به زبان های فارسی و پشتو ترجمه نموده است که ترجمه پشتوی آن در سال ۱۳۸۶ خورشیدی توسط "دافغانستان د کلتوری و دی تولنه" و پینوشت ها و حواشی آقای محمد معصوم هوتک، از طرف مؤسسه نشراتی "دانش" در پشاور، به چاپ رسیده است.

می‌گویند و دلیل می‌آورند که "بخت نصر" ایشان را، اسیر کرد که انین وحنین، داشتند و از همینرو ایشان را افغان، می‌گویند، زیرا "انین" در زبان فارسی "افغان" را گویند و از آن زمان، اسم افغان برایشان اطلاق گردید و گفته شده است که "افغان" نام نوهء "شاؤول" بود که او جد افغان‌ها است. عوام فارس آنها را "اوغان" می‌گویند که با افغان نزدیک است هنوز آنها را "پتان" می‌خوانند وایشان خود را پشتو و پشتون می‌نامند و برخی از ایشان مانند ساکنان خوست، کرم و باجور خویشتن را پختو و پختون می‌گویند. ص ۱۱۱ بخش پنجم الآثار الکاملة

سید فصل دوم کتاب خویش را به نسب افغان‌ها اختصاص داده است و از قیس هم یادآوری می‌کند که توسط حضرت خالد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم معرفی شد و پیامبر اکرم او را عبدالرشید نام گذاشت.

قیس (عبدالرشید) در سال ۴۰ هجری به عمر ۸۷ سالگی وفات کرد واز او سه پسر باقی ماند.

برخی افغان‌ها نظر دارند که نسب قیس به شاؤول می‌رسد و تا کنون در کشور افغان‌ها به نیکویی یادآوری می‌گردد، حتی امرای ایشان در رساندن نسب شان به او می‌کوشند. افغان‌ها شجرهء نسبی دارند که تا این زمان بر آن اعتماد دارند و این اصل را تایید می‌دارد، هدف این است که آن‌ها از نسل اسباط بنی اسرائیل اند. اما سید جمال الدین بلا فاصله بعد از این جمله، می‌افزاید:

"إلا انه لا يوجد أدنى مشابهة بين لسان (بشتو) و هو لسان الأفغانيين و بين اللسان العبري اصلاً" ص ۱۱۳

مگر اندکترین مشابهتی میان زبان پشتو که لسان افغان ها است و میان زبان عبری وجود ندارد.

فصل سوم این کتاب "فی ابتداء سلطنتهم" (در مورد آغاز سلطنت ایشان) نام دارد و افغان ها ملتی معرفی شده اند که سلطه بیگانه را نمی پذیرند.

سید جمال الدین در همین فصل از شاه سلطان حسین صفوی آخرین پادشاه سلسله صفوی یادآوری می کند که در سال ۱۱۰۶ هجری قمری بر تخت سلطنت نشست. ص ۱۱۵

در صفحات گذشته حین بررسی کتاب تاریخ اجمالی ایران، راجع به این مرحله تاریخ نوشته بودم تا آن چه به قلم فرصت الدوله شیرازی از زبان سید جمال الدین نگاشته شده است و آن چه سید جمال الدین، خودش در کتاب "تتمة البیان فی تاریخ الافغان" ذکر کرده است مقایسه می نمایم و در اینجا بهتر می دانم تا نظر سید جمال را ترجمه نمایم، تا خوانندگان محترم هر دو قول را با هم مقایسه نمایند.

اگر چه می خواستم همه حرف های سید جمال الدین در مورد فتح اصفهان و کارروایی های میرویس خان را مکمل ترجمه نمایم، اما مشاهده نمودم که این موضوع در حدود ۲۰ صفحه کتاب را فرا گرفته است، بناء بهتر دیدم تا در صورت امکان آن را به شکل مستقل ترجمه نمایم، در اینجا فشرده آن ۲۰ صفحه را، شماره وار، ذکر می نمایم.

۱- سید جمال الدین افغانی جنبش غلجایی های ساکن در قندهار را عصیانی می خواند در برابر حرکت های سرکوبگرانه شاه ایران.

۲- شاه ایران، آخرین وسیله سرکوبگری را در اعزام گرگین خان که معروف به حسن تدبیر، حزم و شجاعت بود، می داند و او را حاکم قندهار تعیین می کند و بیست و پنج (۲۵) هزار عسکر ایرانی را با جماعتی از اهالی گرجستان، در خدمت او می گمارد. ص ۱۱۶

۳- خشم و ستم گرگین خان به حدی می رسد که میرویس خان مشهور به جلالت نسب و مکانت حسب و معروف میان مردم به اخلاق پسندیده، دارای زبان فصیح و قریحه خوب را، زنجیر پیچ، به اصفهان بفرستد.

۴- میرویس خان به اثر دانایی و منطق جذابش، توجه شاه را جلب می کند و در سلک اولیای امور در دولت شاه قرار می گیرد. ص ۱۱۷

۵- میرویس از ضعف دولت شاه ایران آگهی پیدا می کند و با خود می اندیشد که او می تواند کشور افغان ها را به صورت کامل، از حکومت شاه ایران جدا نماید، اما عجله به خرج نمی دهد و از شاه اجازه سفر حج را می گیرد و رهسپار مکه مکرمه می شود و از علمای مکه مکرمه یا حجاز فتوای وجوب نبرد با شاه ایران را نیز به دست می آورد. ص ۱۱۷

۶- بعد از برگشت میرویس خان به قندهار، گرگین خان می خواهد، بهانه ای برای قتل او به دست آورد؛ از همینرو از میرویس خان می خواهد تا دخترش را به پسر او بدهد. میرویس این حرف را با افغان ها در میان

می‌گذارد، آن‌ها او را به مقاومت و دفاع از شرف فرا می‌خوانند، اما میرویس خان به آن‌ها می‌گوید: بهتر است شیر را در حالت خواب به قتل برسانیم، شما به آنچه وعده کردید، ثابت قدم باشید و بر من اعتماد کنید، من از دشمن انتقام خواهم گرفت. ص ۱۱۸

۷- میرویس خان یکتن از خادمه‌های زیبا صورتی را که در خانه اش تربیت شده است، به گرگین می‌فرستد تا او را به پسرش نکاح نماید و چنین می‌نمایاند که او دخترش است. ص ۱۱۹

۸- میرویس خان، مهمانی مجللی در باغچه خارج شهر ترتیب می‌دهد و گرگین و پیروانش را به آن دعوت می‌نماید که شراب همه در آن مهمانی از جام مرگ است و ساقی آن میرویس خان. ص ۱۱۹

۹- گرگین به قتل می‌رسد و میرویس خان در جمع سران قبایل افغانی سخنرانی می‌کند و از فضایل و مزایای آزادی حرف می‌زند و از سختی‌ها و بلایای عبودیت. او می‌گوید هر گاه با وی همکاری نمایند و با او متفق باشند، به زودی گردن‌های خود را از زنجیر ذلت رهایی خواهند بخشید و درفش‌های عزت و آزادی را خواهند افراشت و از سلطهٔ ایرانی‌های شیعه، نجات خواهند یافت. ص ۱۱۹

۱۰- شاه ایران، خسروخان برادرزاده گرگین را به جنگ میرویس خان اعزام می‌دارد و از جمله بیست و پنج هزار اسکرایرانی، تنها ۵۰۰ تن جان سالم به در می‌برد. ص ۱۲۱

۱۱- شاه ایران، محمد رستم خان را می‌فرستد اوهم شکست می‌خورد و میرویس خان بدون مزاحم و بدون مخاصم، بر ولایت قندهار

دست می‌یابد. بعد از وفات میرویس خان دو پسر از وی، باقی می‌ماند که سن فرزند بزرگ از ۱۸ سال تجاوز نمی‌کند، بناء افغان‌ها برادرش میر عبدالله را به جانشینی میرویس می‌بردارند. اما این جانشین، میل صلح با سلطنت ایران را دارد، افغان‌ها با او همنظر نیستند؛ بلکه برای او می‌گویند: اگر روش برادر را در مهاجمت اختیار نمی‌کنی، حد اقل از مصالحت با ایران دم‌مزن. ص ۱۲۱^۱

^۱ در ایامی که مشغول پژوهش در مورد زندگی و افکار سید جمال الدین افغانی بودم، به حکم پیوند موضوع با عصر صفویه و قاجاریه، تاریخ ایران را نیز مطالعه می‌نمودم، یکی از کتاب‌های مهمی که در مورد تاریخ ایران مطالعه نمودم "تاریخ کامل ایران" نوشته سرجان ملکم Mr. John Malcoim انگلیسی (۱۷۶۹-۱۸۳۳ م) بود. این کتاب در سال ۱۸۱۵ م نگاشته شده و در لندن به چاپ رسیده است، سپس میرزا اسماعیل حیرت (۱۸۳۶-۱۸۹۸ م) به درخواست حاکم بمبئی، آن کتاب را به زبان فارسی ترجمه نموده است.

میرزا اسماعیل حیرت که قبلاً به حیث مترجم زبان فارسی در خدمت حکومت انگلیسی بمبئی بود، از سال ۱۸۷۲ م به بعد به حیث آموزگار زبان فارسی در کالج بمبئی ایفای وظیفه نموده است و ۲۶ سال در این مسند قرار داشت و ترجمه فارسی کتاب "تاریخ کامل ایران" نخستین بار در سال ۱۸۷۶ به چاپ رسیده است و از کتب درسی مدارس هند بوده است.

مطالعه این کتاب و مقایسه آن با بخش‌هایی از "تتمة البیان فی تاریخ الافغان" مرا به این باور رسانده است که سید جمال الدین، از این کتاب استفاده شایان برده و از آن بدون ذکر مرجع، فراوان نقل نموده است. به ویژه در مسأله فتح اصفهان، حتی عبارات سید جمال الدین، با ترجمه کتاب میرزا حیرت شیرازی شباهت‌های زیادی دارد، اما این پاورقی مجال نمی‌دهد، تا میان آن دو نبشته، مقایسه بیشتر نمایم.

۱۲- سرانجام هیأت صلح به دربار شاه ایران فرستاده می‌شود، به سه شرط:

الف- ولایت قندهار از خراج سلطانی، معاف گردد.

ب- ایران در ولایت قندهار، عسکر نداشته باشد.

ج- امارت به گونهٔ میراثی، در اولادۀ میر عبدالله باشد. ص ۱۲۱

۱۳- افغان ها خشمگین می‌گردند ، پسر بزرگ میرویس خان، محمود همراه با چهل تن، داخل خانه کاکایش شده، او را به قتل می‌رسانند و مردم محمود را به حکومت بر می‌دارند و برایش لقب "شاه قندهار" را می‌دهند. ص ۱۲۱

۱۴- در سال ۱۱۳۵ قمری، میر محمود، بار دوم با فوج متشکل از ۲۵ هزار نفر افغان و بلوچ به کرمان، لشکر می‌کشد و آن را فتح می‌کند.

۱۵- زردشتی ها به آرزوی این که تسلط محمود، ایشان را از جور شیعه، رهایی می‌بخشد، به لشکر او می‌پیوندند. ص ۱۲۴

۱۶- والی عربستان یا "خان اهواز" به خاطر سنی بودن، با محمود همکاری می‌کند و مشوره هایش به زیان شاه ایران و سود شاه محمود هوتکی تمام می‌شود. ص ۱۲۷

۱۷- شاه محمود هوتکی بر فرح آباد استیلا می‌یابد . اما هجومی که از برج های شهر اصفهان بر عساکر اوصورت می‌گیرد، مجبور به عقب

نشینی می‌شود و آماده می‌گردد تا با شاه ایران مصالحت نماید به این سه شرط:

الف: حکومت قندهار، کرمان و خراسان در اولاده او میراثی باشد.

ب: شاه ایران دخترش را به نکاح او در آورد.

ج - پنجاه هزار تومان، به او پرداخته شود.

شاه ایران شرایط را نمی‌پذیرد. ص ۱۲۶

۱۸ - شاه محمود اصفهان را در محاصره می‌گیرد، قحطی در شهر بیداد می‌کند، شاه پسرش طهماسب را به سایر شهرهای ایران می‌فرستد تا به جنگ با افغان‌ها بپردازند و تخت شاهی را نجات دهند. اما ثمر بخش واقع نمی‌شود.

عساکر عرب تحت فرماندهی "خان اهواز" قصداً عقب نشینی می‌کنند و احمد آغا یک تن از فرماندهان با وفای شاه که از ریاست محافظان قلعه شاهی عزل شده است، زهر می‌خورد و می‌میرد و اضطراب همه اصفهان را فرا می‌گیرد. شاه نماینده اش را نزد محمود می‌فرستد و مصالحه را با شروط قبلی محمود پذیرا می‌گردد. اما محمود در پاسخ می‌گوید که شاه اکنون مالک چیزی نیست که آن را برای من بدهد. بلکه هر چه در اختیار داشت، اکنون تحت تصرف من قرار دارد. ص ۱۲۸

۱۹ - ملک محمود، حاکم سجستان با ده هزار سرباز برای نجات اصفهان می‌آید، اما میر محمود هوتکی برای او وعده حکومت خراسان و سجستان را می‌دهد و او بر می‌گردد. ص ۱۲۸

۲۰- شاه سلطان حسین صفوی مجبور می‌شود در ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ میلادی برابر با ۱۱۳۵ هجری قمری از تاج و تخت به نفع افغان‌ها تنازل نماید او به نزد محمود، به فرح آباد می‌رود و تاج شاهی را بر سر محمود گذاشته می‌گوید: "فرزندم خداوند نخواست که من بیش از این در تخت شاهی ایران باشم، تو سزاوار آن هستی." محمود در پاسخ می‌گوید:

خداوند پادشاهی را به هر کسی بخواهد می‌دهد و از هر کسی بخواهد می‌ستاند.^۱ ص ۱۲۹

۲۱- شاه محمود هوتکی، صاحبان مناصب را در جاهای شان ابقا نموده و بر هر کدام یک تن افغان را می‌گمارد، تا کارهای کشورداری را بیاموزند و هر کسی را که با شاه ایران خیانت ورزیده است، او را به قتل می‌رساند، همه دارایی "خان اهواز" را گرفته، او را رسوا می‌سازد؛ اما نمی‌کشد. ص ۱۲۹

۲۲- امان الله خان را با شش هزار عسکر به فتح قزوین، کاشان و قم می‌گمارد. ص ۱۲۹

سید جمال الدین سپس به اختلاف شاه اشرف و شاه محمود، اشاره می‌کند و از قتل شاه محمود، وفات شاه اشرف و پدیدار شدن نادر شاه افشار و ظهور احمد خان ابدالی حکایت می‌نماید. ص ۱۳۵

۱- اشاره شاه محمود هوتکی، به این آیت کریمه است که "قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" آل عمران: ۲۶

سید، سلسله سدوزایی ها را با تفصیل یادآوری می کند و از جنگ های برادران وزیر فتح خان و ظهور محمد زایی ها، جنگ اول افغان و انگلیس، نقش محمد اکبر خان، سلطنت دوست محمد خان و جنگ هایی که میان فرزنداناش به وقوع می پیوندد، یاد می کند و فصل سوم کتابش را با اشاره به مقدمات جنگ دوم افغان و انگلیس، پایان می دهد.

فصل چهارم کتاب سید جمال الدین به اقوام ساکن در افغانستان اختصاص دارد و آن فصل را چنین آغاز می کند که بزرگترین مردمان ساکن در آن سرزمین و بیشتر از نگاه شمار، نژاد افغانی است که در جنوب و جنوب شرقی آن کشور ساکن اند، ص ۱۶۹

سید می گوید: افغان ها به چگونگی اداره حکومت، آگاهی کامل ندارند و این کارها را، طایفه قزلباش انجام می دهد که بقایای عسکر نادر شاه افشار اند. ص ۱۷۳

از اقوام موجود در افغانستان مردمی اند که تاجیک گفته می شوند که ساکنان، شهر هرات و حومه آن، مردم شهر کابل و روستاهای واقع میان آن، باشندگان بلخ و غزنی و برخی روستاهای مجاور آن، اهالی لغمان و برخی قریه های قندهار و اغلب ساکنان شهر بلخ، از همین جمله اند.

باشندگان دیگر ساکن در افغانستان مردم هزاره اند که در دامنه کوه هایی در شمال غزنی تا شمال هرات زندگی می کنند. ص ۱۸۰

ازبک ها و ترکمن ها، دو قبیله از اصل تاتاری اند که اکنون به ترکی حرف می زنند که قبیله اولی در شهر های بلخ و قبیله دومی در اراضی واقع میان میمنه و هرات، زندگی دارند و همه شان سنی مذهب و پیرو مذهب ابوحنیفه اند. ص ۱۸۰

در جنوب قندهار طایفه بلوچ زنده گی دارد، ص ۱۸۴
از طایفه های موجود در افغانستان، سادات اند که از اولاده علی بن ابوطالب رضی الله عنه اند که به نام سید یاد می شوند و در قندهار و در ولایت کنر در نزدیکی جلال آباد، سکونت دارند. ص ۱۸۳
در افغانستان هندوها و پیروان بابا نانک هم زندگی می کنند.

سید در مورد طرز حکومت افغان ها می گوید: حکومت افغانی حکومت استبدادی مطلقه است با شباهتی که با حکومت شورایی دارد و امور مهم به مشوره روسای قبایل، حل و فصل می شود. ص ۱۸۵
سپس خاتمه کتاب می آید که به پیداوار افغانستان و معادن آن اشارات مختصری دارد. ص ۱۸۹

نکات جالب این کتاب :

سید جمال الدین افغانی در کتابش، راجع به عادات و اقوام گوناگون افغانستان، حرف هایی دارد که اگر نویسنده آن سید جمال الدین نمی بود، شاید رغبتی به ترجمه آن نمی داشتم، چون اطلاع از این اثر سید را برای هموطنان عزیز مفید می دانم، به برخی از این نکات، اشاره می کنم، اما قابل یادآوری می دانم که قسمت اعظم این کتاب به «افغان»

تعلق دارد که مراد سید از آن، در سراسر کتابش «پشتون» می‌باشد و به اقوام دیگر ساکن در افغانستان، اشارات مختصرتری دارد.

۱- سید جمال الدین، نظریات مختلف را در مورد نسب افغان‌ها بیان داشته، نظر خویش را به مثابه نتیجه، چنین تذکر می‌دهد:

حقیقت این است که این ملت از اصل ایرانی بوده و زبان آن از زبان "زند و اوستا" که زبان فارسی قدیم است، گرفته شده است و مشابهت کاملی با زبان فارسی مستعمل امروز دارد و مؤرخان متأخر، مثل فرنسیس لنورمان و دیگران، این نظر را تایید می‌دارند. ص ۱۱۴

۲- زمانی که شاه عباس کبیر به شهر قندهار استیلا می‌یافت، طایفه غلجایی و ابدالی به اطاعت او داخل شدند، اما حاکم شاه عباس بر آنان ستم، روا داشت، آن‌ها از طایفه ابدالی، شخصی را به نام "سدو" نزد شاه فرستادند تا از حاکم شکایت کند. سدو، آنگاه که شکایت مردم را تقدیم نمود، شاه از فصاحت او در شگفت شد و برای خاطر خواهی او، حاکم را عزل کرد و او را در عوض، حاکم گمارد و او هم به عدالت و حسن سلوک حکومت می‌کرد تا اینکه قلب‌های همه افغان‌ها به او جلب شد، به گونه ای که مردم، به این نتیجه رسیدند که بایست حکومت افغان‌ها، همیشه از فرزندان این شخص باشد. حسن اعتقاد مردم در باره او به حدی رسید که اگر یک تن از فرزندان او کسی را به قتل می‌رساند. از او قصاص نمی‌گرفتند و اگر کسی بر شخصی از آن خانواده، شمشیر می‌کشید

کیفرش کشتن بود و از نسل او (سدو) شاخهٔ سدوزایی است که احمد شاه، از آن جمله است. ص ۱۵۵

۳- تیمور شاه شب ۸ شوال سال ۱۲۰۷ قمری در کابل، وفات کرد و با مرگ او، راحت از افغان ها نیز رخت بست. او دارای سیرت نیکو، نرمخوی و دوستدار صلح بود از همینرو برخی امرای شهرها از طاعت او سرپیچی کردند، ۳۰۰ زن آزاده داشت که در جمله هیچ یک افغان^۱ نبودند. (وکان له من النساء ثلاثمائة من الحلائل، لیس فیهن افغانیة). ۳۲ پسر از اوباقی ماند. ص ۱۳۷

۴- شاه زمان که کور شده بود و در نزد علما و امرا، از وقار بر خوردار بود، به بلخ سفر کرد تا قبری را که مشهور به قبر حضرت علی است، زیارت کند، از بلخ، به بخارا رفت و امیر بخارا، میر حیدر با تعظیم و اجلال از او پذیرایی کرد و با دختر او ازدواج نمود.

شاه زمان از بخارا به تهران رفت. فتح علیشاه او را عزت نمود، سپس به بغداد رفت و والی آن، داود پاشای مشهور بود، سپس قصد حج کرد و در سرزمین حجاز وفات یافت. ص ۱۴۲

۱- سید جمال الدین اگر چه با قاطعیت می گوید از جمله ۳۰۰ زن تیمور شاه هیچ یک افغان نبودند و هدف سید جمال الدین هم از واژه "افغان" در متن بالا نژاد "پشتون" است. اما این حرف با واقعیت های تاریخی سازگار نیست. مثلاً شهزاده همایون پسر بزرگ تیمورشاه، از مادر سدوزایی بود و شهزاده محمود نواسه دختری حاجی جمال خان بارکزیایی و شاه زمان و شاه شجاع از مادر یوسف زایی، با در نظر داشت این نمونه ها، حرف سید جمال در مورد اینکه هیچ یک از زنان تیمور شاه، افغان نبود، نادرست است و اشتباه.

۵- شاه شجاع "تاد" انگلیس را در ولایت قندهار، والی تعیین کرد و با عسکر خود سوی کابل رهسپار شد و پسرش غزنی را فتح کرد و بعد از رسیدن به کابل، دوست محمد خان، امیر آنجا، در خود نیروی مقاومت را ندید و به خروج از محل مجبور شد و قصد بخارا نمود تا از امیر آن مدد بخواهد، در قصدش کامیاب نشد و از امیر بخارا، عدم توجه به خویشتن را مشاهده کرد، بلکه از او اهانت و تحقیر دید، بر گشت و خود را به انگریز تسلیم کرد. انگلیس ها او را اسیر گرفتند و به کلکته اعزام داشتند.^۲

شاه شجاع "میجر پاتنجر" از جمله اعیان انگلیس ها را، والی کابل مقرر کرد. ص ۱۵۰

۲- "میجر تاد" یکی از افسران مشهور انگلیسی و از جمله همکاران نزدیک مکنتان William Hay Macnaghten مشهور است که در دوران هجوم نخستین انگلیس بر افغانستان، در سال ۱۸۳۹م مکنتان او را به هرات نزد کامران پسر شاه محمود سدوزایی و وزیر یار محمد خان، جهت صورت دادن اتحاد هرات با انگلیس، اعزام داشت. استوار بر نبشته شادروان میر غلام محمد غبار، این شخص زبان دری می دانست و به ایران سفر کرده و در هرات نماینده شده بود، مگر وزیر یار محمد خان او را طرد کرد. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص ۴۷۰

۳- امیر دوست محمد خان، بعد از بر گشت از بخارا در حالی که غازیان در شمالی، برای جهاد آماده گی می گرفتند، پنهانی به نزد مکنتان به بالا حصار کابل می رود و خود را به انگلیس تسلیم می نماید و انگلیس ها هم او را به کلکته، تبعید می دارند.

۶- در آغاز شعبان ۱۲۵۸ هجری قمری، اهالی کابل هیجانی شدند، دکان های خود را بستند و بر منزل الکساندر برنس، حمله بردند، او را کشتند و در چهار راهی به دار آویختند.^۱ ص ۱۵۱

۷- محمد اعظم و عبدالرحمن در جمع کردن سربازان ازبک و افغان، تلاش به خرج دادند و از طریق هزاره جات به غزنی رفتند، شیر علی با آن ها مقابله کرد و بعد از نبرد های شدید، عساکر محمد اعظم و عبدالرحمن، شکست خوردند و هر دو به شهر مشهد ایران، فرار کردند، عبد الرحمن از کاکایش در آن شهر جدا شد و به بخارا رفت و در شهر سمرقند اقامت کرد و او اکنون در انجا زندگی می نماید. (از این عبارت کتاب بر می آید که سید جمال الدین کتابش را قبل از سال ۱۸۸۰ میلادی نوشته است- ف) محمد اعظم در شهر نیشاپور، حینی که عازم تهران بود وفات یافت، او مرد خردمند و دوستدار عدالت بود اما نیازها و حوادث کنونی او را به ظلم و ستم مجبور نموده بود و برگزیدن پسر جوانش (اشاره به عبدالعزیز خان ۱۶ ساله به حیث رئیس عمومی عساکر

۴- قتل الکساندر برنس به دست غازیان و مجاهدان افغانستان، در ۱۷ ماه رمضان المبارک ۱۲۵۷ قمری (۲ نوامبر ۱۸۴۱ م). در کابل به وقوع پیوست. اگر چه علامه سید جمال الدین، تاریخ آن را شعبان ۱۲۵۸ هجری قمری می نگارد. اما دقیق نمی باشد. زیرا اوایل شعبان سال ۱۲۵۸ قمری، مارش انتقامجویانه انگلیس ها به فرماندهی جنرال "پالک" از جلال آباد به کابل است و یک سال قبل از آن تاریخ، الکساندر برنس، به دست غازیان و مجاهدان افغانستان به قتل رسیده است.

در قندهار) در حقیقت سبب ناکامی او و زوال پادشاهی اش گردید که او را فرمانده ارتش در قندهار تعیین کرد.

این کار از عدم اعتماد او به سرداران و خوانین افغان مایه می گرفت، زیرا سوء اخلاق آنان به گونه ای بود که خیانت را رذیلت نمی شمردند و از ارتکاب عار، دست نمی داشتند. همچنان اغلب آن ها در خلال این فتنه ها، به هر یک از دو گروه در حال جنگ، بیش از بیست بار همراهی خود را اعلان داشتند. (تغییر موضع دادند) محمداعظم خان روش مذهب آن صوفیانی را داشت که به وحدة الوجود قایل اند.^۱

۸- از عادات افغان ها این است که هر گاه عسکری در جنگ فرار کند، او را به قتل محکوم می کنند، از جمله در اصفهان افسری خواست یک تن از عساکری را که فرار می کرد، به قتل برساند، عسکر دست راستش را که قطع شده بود به او نشان داد تا از کیفر قانونی نجات یابد. افسر او را عفو کرد، اما از عتاب و خشم او رهایی نیافت و فرار و عقب نشینی او در آن حالت، برایش خوش آیند نبود. او را به اردوگاه بر گردانده گفت: ای نامرد (مخنث) مگر دست چپت سالم نبود؟ اگر آن هم قطع می شد، باید با دندان هایت دشمن را می جویدی! برو با دشمن تا آخرین رمق زندگی بجنگ! ص ۱۷۰

^۱ - تتمه البیان فی تاریخ الافغان، صفحه ۱۶۸

۹- آنان غالباً سرقت را قبیح می‌پندارند، اما به چپاول و غارت فخر می‌کنند و این حرف را پنهان نمی‌دارند که فرق میان سرقت و غارت، فرق میان ضعف و قوت است. ص ۱۷۳

۱۰- امیران افغان بر چوکی و عقب میز نمی‌نشینند، بل محل نشست شان را با فرش ها و بالش های ساخت فارس (ایرانی) می‌آرایند. آن ابهت و عظمت چون امیران دیگر را ندارند و از صرف غذا با خادمان و کهتران، ابا نمی‌ورزند، ص ۱۷۲

۱۱- از عادات قبیله ختک این است که زنان شان، در ماتم صورت های خویش را رنگ می‌کنند و خاک آلوده می‌نمایند و فریاد و شیون، سر می‌دهند و صورت های خویش را با ناخن های شان می‌خراشند.

۱۲- در میان برخی قبایل کاکړ، بقایایی از روش مزدکی وجود دارد اگر چه همه مسلمان اند. ص ۱۷۴

۱۳- افغان ها با وجود شدت تعصب شان در دین، مذهب و نژاد، در حقوق دیگران ممانعت ندارند و با شیعیان و غیر مسلمانانی که مراسم مذهبی شان را بر پا می‌دارند، مخالفت نمی‌نمایند و حتی آنانی که سزاوار اند، به مراتب عالیه در حکومت شان دست می‌یابند. از همینرو ارباب مناصب در سرزمین افغان ها، از جمله شیعیان قزلباش اند.

۱۴- همه افغان ها به قبور اولیا، ارادت دارند و به زیارت آنان می‌روند و در آنجاها قربانی می‌نمایند و برخی در اعتقاد شان غلو می‌کنند. حتی شخصی از قبیله افریدی که مشهور به چور و چپاول اند با کسی رو به رو گشت و خواست آنچه دارد بگیرد، آن شخص خدا و رسول را یاد کرد، اما

افریدی او را فرو نگذاشت، سپس آن شخص او را به زیارت " ملا یار محمد " سوگند داد، افریدی پریشان حال شد و گفت : جل جلاله ، نزدیک بود مرا کافر بسازی ! و او را فرو گذاشت. ص ۱۷۷

در کتاب تتمة البیان، از تغییر ولایت عهدی به عبدالله جان توسط امیر شیر علی خان انتقاد شده و محمد یعقوب خان ولی عهد قبلی، قهرمان خوانده شده است. ص ۱۶۸

به نظر من کتاب « تتمة البیان فی تاریخ الافغان » اثر سید جمال الدین افغانی، کتاب مفید و جالبی است، هموطنان عزیز علاقمند به تاریخ کشور، بایست آن را مطالعه فرمایند.

۳- البیان فی الانجلیز والافغان:

" البیان فی الانجلیز والافغان " که به حیث سومین اثر یا رساله در بخش پنجم مجموعه " الآثار الکاملة " به نشر رسیده است، در حقیقت مقاله بلندی است در ۱۸ صفحه راجع به تاریخ گذشته انگریزان و آوانی که رومیان بر انگریز سلطه داشتند، و از مخالفت های انگلیس با دیگر ملل اروپایی به خصوص از نقش انگلیس در وحدت بخشیدن اروپا، بر ضد ناپلیون حرف می زنند و از لابلائی حرف های سید هویدا می گردد که او به این باور بود که انگلیس همیشه منافع خویش را، در دوستی ها و دشمنی هایش، مد نظر داشته است و از وسایلش همواره در هجوم بر ملت ها و کشورهای دیگر بهره برده است.

سید جمال الدین می‌گوید که انگلیس‌ها به این مبدأ خویش، همیشه ثابت قدم ماندند. مثلاً انگلیس زمانی که خواست قبرس را به استعمار بکشاند و آن را از تصرف امپراطوری عثمانی برهاند، به دربار مرحوم شاه عباس پادشاه ایران، نماینده فرستاده، او را به مخالفت با عثمانی‌ها، تشویق کرد. وقتی که انگلیس‌ها بر سواحل هند، پا گذاشتند - هندی که گهواره تمدن بشری و سرچشمه قوانین است - همراه با نوابان و راجه‌های آن تماس برقرار کردند و ضد فرمانروایی شان، آن‌ها را برانگیختند و به استقلال یافتن از او، ایشان را تشویق نمودند؛ تا اینکه بر همه راجه‌های هندی سلطه یافتند.

وقتی که انگلیس اطلاع حاصل کرد که تیمور شاه درانی، به هند لشکر می‌کشد، فتح علی شاه،^۱ پادشاه ایران را وا داشت تا نیروهایش را به خراسان بفرستد و مانع لشکر کشی تیمور شاه به هند گردد.

^۱ - رویدادهای تاریخی در اینجا نزد سید جمال الدین خلط شده است، زیرا تیمور شاه در شوال ۱۲۰۷ ق (می ۱۷۹۳ م) وفات یافته است و فتح علی شاه قاجار در محرم ۱۲۱۲ ق در حدود پنج سال بعد از وفات تیمور شاه و کشته شدن عمویش آغا محمد خان قاجار، به سلطنت رسیده است. این حادثه بر خلاف نبشته سید جمال الدین، نه در زمان تیمور شاه، بلکه در زمان سلطنت پسرش شاه زمان، روی داده است و آن هنگامی است که مهدی علی خان از هندوستان به حیث نماینده انگلیس به تهران می‌آید و در ۱۲۱۴ ق با فتح علی شاه قاجار دیدار می‌کند و پادشاه ایران را آماده می‌کند تا بر افغان‌ها حمله نماید و خیال انگلیس‌ها را از حمله شاه زمان به هندوستان، راحت بسازد و در ایامی که شاه زمان خود را عقب دروازه‌های هند، رسانده بود، از لشکر کشی فتح علی شاه قاجار به سوی افغانستان اطلاع حاصل کرد و

انگلیس ها وقتی که شنیدند روس ها نماینده خویش را نزد امیر دوست محمد خان فرستاده اند تا وی را به عقد معاهده ای با شاه فارس تشویق نمایند. انگریزها شاه مخلوع، شاه شجاع را همکاری کردند و عساکر خود را به قیادت شاه شجاع، به افغانستان اعزام داشتند که نتیجه آن خلع امیر دوست محمد خان و پادشاهی مجدد، شاه شجاع بود. با فرانسوی ها تماس گرفتند تا در نبردهای شان آنها را بر ضد روسیه یاری برسانند؛ وقتی که اطلاع یافتند، روس ها قصد دارند که قسطنطنیه (آستانه) را اشغال کنند تا از آن طریق، به هند دست یابند، در برابر این تصمیم انگلیس ها، امیر دوست محمد خان را به فتح هرات تشویق کردند که در تصرف ایران بود و به این وسیله قصد داشتند از معاهده میان روس و فارس جلوگیری نمایند.

سید جمال الدین افغانی، بعد از بیان این نمونه ها، چنین نتیجه می گیرد کسی که به تاریخ گذشته مراجعه نماید، به این قناعت می رسد که انگلیس به اندازه سر موی هم از پیروی سیاست های ثابتش جهت رسیدن به اهدافش، در شرق و غرب و جهان قدیم و جدید، تخطی نکرده است.^۱

دوباره به افغانستان عودت نمود و در این هنگام، قندهار به دست برادرش شهزاده محمود افتاده بود.

^۱ -بخش پنجم الآثار الكاملة، صفحه ۱۹۹

سید در عنوان جانبی دیگر از انانیت و خود خواهی انگلیس حرف زده، حتی می‌نگارد که هیچ هندی ای وجود ندارد که به خاطر لشکر کشی روس‌ها به هندوستان، دعا نکند تا ایشان از سیطره انگریز، رهایی یابند.

سید در عنوان کوچک دیگری میان انگلیس و ملت‌های دیگر مقارنه نموده است. او می‌گوید میان سیاست انگلیس و سیاست روس چقدر فاصله وجود دارد. روس‌هایی که انگلیس‌ها، آنان را گروه عقب مانده و وحشی می‌دانند، اما حکومت روس تا کنون هیچ کشور اسلامی را اشغال نکرده است. همچنان میان استعمار انگلیسی در هند و استعمار فرانسوی در الجزایر مقایسه می‌کند و حتی می‌گوید نماینده‌های الجزایری‌ها در پارلمان فرانسه حضور دارند.

سید، فرانسه راستایش نموده می‌گوید که از زمان مرحوم محمد علی پاشا فرمانروای مصر، هر مؤسسه آموزشی را که ببینی اساس گذار آن فرانسوی‌ها بوده اند و انگلیس هیچ چیز سودمندی برای مردم در مصر تاسیس نکرده است.^۱

^۱ سید فرانسه را با وجودی که چون انگلستان، کشور استعمارگری است می‌ستاید و در زمان سید هم آن کشور، در جهان اسلام مستعمراتی داشت و الجزایر نمونه روشن آن است که استعمار گران فرانسوی بر مردم آن سامان ستم روا می‌داشتند، اما سید در نشریه العروة الوثقی هم "پاریس" را شهر آزادی توصیف می‌کند.

برخی نویسندگان اختلاف سید را با انگلیس، اختلاف لژ فراماسونی فرانسوی و انجمن‌های فراماسونی انگلیس می‌دانند که شاید زیاد دقیق نباشد، زیرا سید قبل

سید در مقاله اش راجع به کنفرانس برلین که به اساس طرح بسمارک در سال ۱۸۷۸ میلادی تشکیل شد، از روش انگلیس ها انتقاد می کند که می خواستند برخی اقلیم های ترکیه را در معرض فروش قرار دهند.

سید جمال الدین در این مقاله اش می نگارد، وقتی که امیر محمد اعظم خان به قدرت رسید، انگلیس ها احساس کردند که او به روس میلان دارد، مراسلات را با امیر شیر علی خان آغاز کردند و در صورت کامیابی و سلطه بر سراسر افغانستان، او را به از سرگیری عطیۀ مالی ای که قبلاً به اومی پرداختند، وعده دادند، وی را به انباله (محلّی در هند)، دعوت کردند و از او استقبال با شکوهی نمودند و آنچه را که به او وعده سپرده بودند، پرداختند. ص ۲۰۷

سید سپس از جنگ دوم افغان و انگلیس، حرف می زند و نتایج احتمالی آن را چنین بررسی می کند و می گوید:

۱- افغان ها نژاد قوی اند و شجاع، حازم و غیور بر شرف شان و متدین به حد حماسه. افغان تا زمانی که دستانش توان حمل شمشیر را داشته باشد، خاضع بیگانه نمی گردد و دشوار است که انگلیس ها طعم نیزه های افغان ها را در آوانی که ایشان به کاملترین نوع تفنگ ها و تفنگچه ها مسلح بودند، فراموش نمایند. ص ۲۰۸

از اینکه به فرانسه برود و یا در مصر شامل انجمن فراماسونی شود، با استعمار انگلیسی، در کشمکش و مبارزه قرار داشت.

۲- با حمله بر افغانستان، آتش انقلاب در هند شعله ور می‌گردد، به گونه‌ی دورانی که ارتش شاه ایران به خراسان، نزدیک گردید، به خصوص اگر پیر کوهستان «آخوند سوات» آن را جنگ دینی، اعلان نماید و مردم را به جهاد فرا خواند. ص ۲۰۹

۳- پس از مسابقه‌ای که در پیش کردن دوستی میان روس و انگلیس با امیر افغانستان شروع شده است، از امکان به دور نیست که روسیه با شروع نبردها، از فرصت استفاده نماید و با امیر افغانستان پیمان سرّی هجومی و دفاعی که شاه ایران هم یک طرف قضیه باشد و یکی دیگری را در ریشه کن ساختن انگلیس از هند، کمک کنند و هندوستان را میان خود تقسیم نمایند. ص ۲۰۹

۴- با وجود این همه از امکان به دور نیست، افغان‌ها به اساس کراهیت و حقدی که با انگلیس‌ها دارند، اگر نیاز پیدا کنند کشور خود را به روس‌ها تسلیم نمایند و در آن حالت، انگلیس‌ها با هم پیمان نه؛ بلکه با شیطان رو به رو خواهند شد. ص ۲۱۰

۵- اگر فرض کنیم، انگلیس‌ها در دخول به افغانستان موفق شوند. مگر روس‌ها، کوه‌های اکسوس را عبور نه نموده، بلخ را به دلیل اینکه از جمله اقلیم‌های بخارا است، اشغال نخواهند کرد و همچنان دلیل بیاورند که ساکنان بلخ هم از یک اند و افغان‌ها بدون حق، آن را جزء کشور خویش ساخته‌اند. ص ۲۱۰

۶- هر گاه انگلیس بر افغانستان استیلا یابد، در آن صورت با روس‌ها هم مرز خواهند شد. سید می‌افزاید، اگر چنین شد، افغان‌ها آن ملت

جنگجو که مصمم به قصاص و انتقام است، وسیلهء آماده ای در دست روس خواهند شد، به هر گونه که خواست آنان را به کار خواهد گرفت و در نتیجه انگلیس ها با وضع بدتر از آنچه، رو به رو شده اند، رو به رو خواهند گردید. ص ۲۱۱

۷- انگلیس ها با اعلان جنگ بر ضد افغانستان، دوستی حکومت عثمانی و مسلمانان را از دست خواهند داد. ص ۲۱۱

"بلی! انگلیس ها، به حمایت مسلمانان دست می یازند به گونه ای که قصاب، گوسفند را از گرگان نجات دهد، تا او خودش آن گوسفند را ذبح و سلخ نماید و شگفت انگیز است که مسلمانان این همه را فراموش می نمایند و گمان می برند که روس ها دشمنان اصلی ایشان هستند. در حالی که اگر روس ها، سرزمین های مسلمانان را، صد سال هم اشغال کنند، باز هم این همه غنایمی که انگلیس ها آن را بر خود حلال می پندارند، حلال نخواهند پنداشت.

آنچه ما اکنون نوشته ایم از تعصب و کینه مایه نمی گیرد، بلکه توضیحی است، بدون آرایش و شرح حقیقت قضیه و نیت داریم که پس از این مقاله، مقاله دیگری بنگاریم که در آن شخصیت افغان ها را با عادات و روش زندگی شان و شکل حکومت شان، طوری که این موضوعات تقاضا دارد، شرح نماییم. " ص ۲۱۲

با وجودی که استاد خسروشاهی نگاشته است مقاله «البیان فی الانجلیز والافغان» ظاهراً تکلمه کتاب «تتمة البیان فی تاریخ الافغان»

بوده است، اما به باور من مسأله، بر عکس است، یعنی سید جمال الدین، نخست مقاله "البیان فی الانجلیز والافغان" را نگاشته است و سپس، تکمله آن را، که واژه «تتمه» یکی از دلایل من است که "البیان فی الانجلیز و الأفغان" قبل از "تتمه البیان فی تاریخ الأفغان" به رشته تحریر در آمده است. علاوه بر آن، از سطور پایانی این مقاله که در بالا درج گردید، نیز بر می آید که سید جمال الدین، کتاب "تتمه البیان فی تاریخ الافغان" را بعد از این مقاله نگاشته است، زیرا در آن مقاله، وعده نگاشتن مقاله دیگری را در این مورد، داده است و فاصله میان مقاله و کتاب نیز اندک بوده است.

در مقاله، از نتایج حمله احتمالی انگلیس ها بر افغانستان سخن رفته است، و کتاب تتمه البیان، به حوادث سال ۱۲۵۹ قمری یعنی ۱۸۷۸ میلادی اشاره دارد و در آن، از روابط غیر دوستانه انگلیس و امیر شیر علی خان و حتی اعزام عساکر انگلیسی به افغانستان حکایت شده است. پس از پایان یافتن این مقاله، در بخش پنجم "الآثار الكاملة" مقاله یی در دو صفحه تحت عنوان "ردّ علی ردّ" یا "پاسخ پاسخ" درج شده است و از مطالعه آن بر می آید که این مقاله در شماره هایی از جریده «مصر» در اسکندریه، به چاپ رسیده است و کشیشی به نام لویس صابونجی در جریده "النحلة" ردی بر آن مقاله سید جمال الدین نگاشته است.

در این "ردّ علی ردّ" یا پاسخ سید بر آن کشیش، چند مسأله مهم قابل لمس است که با وجود کوتاهی این مقاله، به درد ارباب تحقیق می‌خورد و من به آن اشاره می‌کنم.

سید جمال الدین می‌گوید جناب کشیش که در مقاله من، امعان فرموده، چنین حکم نموده است که گویا افراط در "حب الوطن" ما را در برخی مواضع به غلو وا داشته است و آنچه در باره انگلیس ها گفته ام، با حوادث تاریخی برابری نمی‌کند و آن کشیش نگاشته است که بعد از اینکه فحوای آن مقاله را به وزرات خارجه انگلیس فرستادم، کشیش جرجس آن را حرف حرف ترجمه نموده و در ژورنال "فورتنیتلی" به نشر رسیده است و انگلیس ها از مضامین آن، اطلاع یافته، دست و آستین بر زده اند تا آن را رد نمایند. ص ۲۱۳

سید جمال الدین بعد از تذکر این ملاحظه کشیش لویس می‌نگارد، من ضرور دانستم تا به حضرت کشیش دانشمند و نویسنده اعلان دارم که من وطن دوستی و حتی خویشتن دوستی را به حدی نمی‌دانم که مرا از سنن حق به دور نگه دارد. میان من و حقیقت وقایع، حایل واقع گردد و آن چه در مورد انگلیس ها گفته ام، یک بر هزار از کارروایی های شان بود و من براهین روشن و حجت های بیّنی دارم که در صورت ضرورت، ارائه خواهم داشت.

آن جناب که مخالفتی میان محتوای آن مقاله و آنچه در تواریخ خوانده است، مشاهده کرده باشد، اما از شخص خردمندی چون او،

پوشیده نخواهد باشد که تاریخ هایی را که به آن اشاره شده است، خود پسندی انگلیسی به قلم " خود بزرگ بینی " و رنگ غرور رقم زده است. بناء لاجرم، از حق حکایت نمی کند و نه از واقعیت ها خبر می دهد.

انگلیس ها چگونه حاضر خواهند شد تا حقیقت حال خود را بیان دارند در حالی که آن ها باور کرده اند که خوشبختی در فریفتن دیگران و تلبیس است و نصب کردن دام فریب و پهن کردن جال خیانت و دورویی. من از جناب کشیش جرجس نیز سپاسگزار هستم که مقاله مرا به زبان انگلیسی ترجمه نموده است تا ملت انگلیس بداند که شرقی ها از احوال ایشان بی اطلاع نیستند! ص ۲۱۴

سید پاسخ خود را، این چنین بیباکانه و قهرمانانه، پایان می دهد :

« نویسندگان انگلیس که مغالطاتی را به راه می اندازند، ما آن همه را ریسمان های جادوگران می دانیم که عصای حق و برهان راستی با نشر مقاله ها ؛ بل با نشر رساله هایی، آن را خواهد بلعید و حقیقت سیر آن ها را آفتابی خواهد کرد و واقعیت های شان را بر ملا خواهد نمود.» جمال الدین^۱

^۱ بخش پنجم، الآثار الکاملة، ص ۲۱۴

سید جمال الدین در عبارت بالا نوشته های انگلیسی را به مارهای جادوگران عصر موسی و فرعون، در برابر حضرت موسی علیه السلام تشبیه کرده است و آنچه را که او و دوستانش می نگارند به عصای موسی علیه السلام که مارهای باطل را می بلعد. این تشبیه در همه جا پرمعنی است. اما زمانی که سید جمال الدین آن را در سرزمین مصر مطرح می کند، حلاوت و تاثیر دیگری دارد.

شاید خواننده عزیز نیازی نداشته باشد تا من این نتیجه را از جواب سید، بر دارم که آن رد نویس، سید را متهم می کند که چون موضوع مقاله، افغانستان است و وطن دوستی سید به حدی غلو و افراط، باعث گردیده است تا سید، آن مقاله را علیه انگلیس بنویسد و سید هم از حب الوطنی اش یعنی افغانستان دوستی، انکار نمی کند؛ اما می گوید که بیان حقیقت، برای اوارزش بالاتری دارد.

در اینجا باید یاد آوری نمایم مقاله "البیان فی الانجلیز والافغان" که به تاریخ ۱۷ اکتوبر ۱۸۷۸ م در جریده "مصر" چاپ اسکندریه، نشر شده است و جورج پیرسی پادجر، آن را به زبان انگلیسی ترجمه نموده و در جریده The Homeward Mail به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۸۷۸ م، یعنی شش هفته بعد از نشر آن به زبان عربی، به چاپ رساند. دوکتور علی شلش دانشمند مصری، تدوین کننده کتاب مهم "سلسلة الاعمال المجهولة - جمال الدین الافغانی" با تلاش زیاد نتوانسته است اصل مقاله "البیان فی الانجلیز والافغان" را، به زبان عربی، پیدا کند، بناء مجدداً آن مقاله را از زبان انگلیسی به زبان عربی ترجمه و در کتاب خود "سلسلة الاعمال المجهولة" چاپ لندن، آن ترجمه را درج نموده است و یقیناً استاد خسروشاهی این مقاله را از کتاب دکتور علی شلش، اقتباس نموده است، اما حرف های مهمی را که دکتور علی شلش در مقدمه این مقاله آورده، ذکر نکرده است و من ترجمه نکات مهم آن را در اینجا درج می نمایم.

دوکتور شلش گفته است:

ترجمهء مقالهء سید جمال الدین افغانی در مطبوعات انگلیس تحت عنوان "افغانی یکتب عن الانجلیز" یعنی "یک تن افغان راجع به انگلیس می نویسد"^۱ به چاپ رسیده و سپس آمده است: مقالهء ممتاز زیر را راجع به انگلیس و افغان در ماه گذشته، آقای جمال الدین که یک افغان صاحب نظر، نگاشته است و کشیش دکتور جورج پیرسی پادجر، آن را از متن عربی، ترجمه نموده است.

مترجم انگلیسی همچنان افزوده است: مترجم آرزو دارد این مسأله به صورت روشن مفهوم باشد که او این مقاله را به زبان انگلیسی نشر می نماید، بدون در نظر داشت همه اختلافات حزبی که راجع به مسأله افغانستان وجود دارد و یگانه هدفش این است تا در برابر مردم، آرای یک نفر افغان و تندوست را ارائه نماید و اگر چه غلو و مبالغهء این شخص (سید جمال الدین افغانی) در آنچه به سیاست بریتانیای کبیر در برابر روابط گذشته اش به وطن او، ارتباط می گیرد، پدیدار است.^۲

^۱ - دوکتور انور معظم، از دانشمندان و پژوهشگران هندوستانی که تیزس دوکتورای خود را راجع به "اندیشه های دینی سید جمال الدین" در ۱۹۶۳ میلادی نگاشته است در اثر دیگرش Jamal al – Din al- Afghani A Muslim Intellectual یعنی جمال الدین افغانی، روشنفکر مسلمان اشاره نموده است که ترجمهء مقالهء سید تحت عنوان An Afghan on the English در ۱۵ دسمبر ۱۸۷۸ م، در "النحلة"، چاپ لندن، به نشر رسیده است. صفحه ۱۴۵

^۲ - سلسلهء الاعمال المجهولة، (سلسلهء کارهای ناشناخته) صفحه ۳۱

بخش ششم:

"خاطرات الأفغانی"

بخش ششم الآثار الكاملة، "خاطرات الافغانی - آراء و افکار"، نام دارد که در بالای صفحه اول پشتی، مانند جلد های پیشین السید جمال الدین الحسینی الأفغانی آمده است و بعد از عنوان، تقریر: محمد باشا المخزومی و اعداد و تقدیم یعنی تهیه کننده و مقدمه نگار آن سید هادی خسروشاهی معرفی شده است. و در اوراق بعدی "خاطرات جمال الدین الحسینی الافغانی آراء و افکار" نگاشته شده است، به شمول آنچه بر روی جلد آمده، کتاب همراه با مقدمه و فهرست، ۳۷۲ صفحه را احتوا می کند.

استاد خسروشاهی با استفاده از عبارات اهدای کتاب و مقدمه آن که به قلم نویسنده اش، محمد مخزومی باشا، نگاشته شده است، می نگارد:

"خاطرات سید جمال الدین حسینی، در استانبول در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی در سال های ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۴ هجری قمری برابر با ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۷ یعنی در زمان حیات سید جمال الدین حسینی افغانی ترتیب گردیده است." ۱

محمد مخزومی طوری که خود می گوید هنگام اقامت سید در استانبول روزانه نزد او، می رفته، موضوعاتی را که سید بیان می داشته است و آن را بدون افزایش و کاهش تدوین می نموده است.

۱- خاطرات الافغانی، از شیخ محمد مخزومی، صفحه ۱۱

مخزومی می گوید به السید جمال الدین^۱، پیشنهاد نمودم تا تاریخ زندگی و خاطره های او را بنگارم، اما او در پاسخ گفت:

۱- من به این باورم که سید جمال الدین "سید" واز سلاله پاک و مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بوده، و به این نسب افتخار هم نموده و خودش بارها گفته است: من که جمال الدین و از خانواده پیامبرم و محمد مخزومی در کتابش "خاطرات جمال الدین افغانی....." به این افتخار و مباهات او چنین اشاره می کند: فخور بنسبه الی سید المرسلین صلی الله علیه وسلم، لا یعد لنفسه مزیه أرفع ولا عزاً أمتع من کونه سلاله ذلک البیت الطاهر رضی الله عنهم وبالجملة فضله کعلمه، والکمال لله وحده. (خاطرات... ص ۶۷)

سید خودش را در همه مکاتیب و نامه هایش، جمال الدین حسینی، یا جمال الدین افغانی و یا جمال الدین الکابلی و یا... نگاشته است - البته هیچگاه جمال الدین اسد آبادی نه نوشته است و هم واژه "سید" را قبل از نام خویش، درج نکرده است. اکثر نویسندگان، به ویژه عرب ها، او را تنها جمال الدین افغانی نگاشته اند و در غرب هم بیشتر به شیخ جمال الدین، مشهور بوده است. برخی هم از جمله، دکتور محمد البهی او را محمد جمال الدین نگاشته است. در رساله "نیچریه" خود را جمال الدین حسینی گفته است. در عروة الوثقی جمال الدین الحسینی الافغانی آمده است. به نظر من معرفی مجدد سید در افغانستان، پیامد آن آثار و نبشته هایی است که به وسیله دانشمندان مصری نگاشته شده و در افغانستان ترجمه گردیده است و در اغلب آن آثار، السید جمال الدین آمده است که با الف و لام تعریف قبل از سید، به معنای "آقا" می آید و سید جمال الدین، با وجود سید بودن، خودش قبل از اسم خویش "سید" نمی نگاشت. سادات در گذشته هم قبل از نام خویش "سید" نمی نگاشتند و معلوم نیست که درج واژه "سید" قبل از نام به طور عموم از چه وقت و با چه انگیزه ای، در جهان اسلام رواج پیدا کرده است.

سید را در عربی "الشریف" می گویند که مشهورترین نام در قرون متاخر همین خانواده شریف مکه مکرمه، مثل الشریف حسین والی مکه مکرمه، جد بزرگ

"... وجه سودی میرساند بر کسی یادآوری شود که من در سال ۱۲۵۴ هجری قمری تولد شدم و بیش از نیم قرن عمر نموده ام و به ترک کشورم "افغانستان" مجبور شدم در حالی که آن پریشان است و بازیچه هوا و اغراض. و وا داشته شدم تا هند را ترک کنم، به دوری از مصر مجبور شدم و یا اگر می‌خواهی بگو که از آن تبعید گردیدم و از آستانه و از اکثر پایتخت های زمین، این همه احوال، خاطراتی است که مرا خرسند نمی‌سازد و نه برای مردم، اندکترین سودی دارد.

من که گفتم مرا خرسند نمی‌سازد به این معنی نیست که چون من از کشورم تبعید گردیدم یا زندانی شدم، نه هرگز! زیرا من باور دارم که زندان در راه خواستن حق از سوی ستمگران گردنگش "ریاضت" است و تبعید در این راه "سیاحت" و کشته شدن هم "شهادت" است که آن عالیت‌ترین مراتب است.^۱

ملک حسین شاه فقید اردن وجد اعلای شاه عبدالله دوم، پادشاه کنونی مملکت یا کشور شاهی اردن هاشمی است.

من چون سید جمال الدین را "سید" می‌دانم و چند دهه است که موصوف به همین نام سید جمال الدین، مشهور است، بناء هر جایی که حرف خودم باشد نه از دیگران، او را سید جمال الدین نگاشته ام و می‌نگارم.

^۱ - "الشهادة فی سبیل الله من أسمى أمانینا" شهادت در راه خدا از عالیت‌ترین آرزوهای ماست، از جمله شعارهای امام حسن البنا (۱۹۰۶-۱۹۴۹ م) بنیانگذار جماعت اخوان المسلمین است که در میان سازمان های مجاهدین، جمعیت اسلامی هم آن را جزء شعارهایش قرار داده است و تا امروز در جریده مجاهد، ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، به چشم می‌خورد.

من از خویشتن راضی نیستم که تنبلی و سستی مرا از کار انداخته است و مرا به مرتبه عالیترین که "مرتبت شهیدان" است نرسانده؛ بلکه مرا در صف تبعیدیان، گذاشته است.^۱

در اینجا باید یادآوری نمایم که محمد مخزومی، در مقدمه کتابش در صفحه ۱۲۶ آنچه من ترجمه نمودم از زبان سید جمله "و اضطررت لترك بلادی «الأفغان» مضطربة تتلاعب بها الأهواء والأغراض..." را می آورد و "الافغان" را میان دو قوس طوری که در متن آمده است درج می کند، اما استاد خسروشاهی که این کتاب، به یمن همت او تجدید چاپ می یابد، در مقدمه خویش، همین متن را در صفحه ۱۱ آورده است، اما متأسفانه واژه "الافغان" را از آن حذف کرده که حتماً تعمدی در کار بوده است.

یعنی استاد خسروشاهی آن عبارت را چنین می آورد:
 "... و اضطررت لترك بلادی مضطربة تتلاعب بها الأهواء والأغراض..." و اینجانب که سال ها است عادت "پروف" خواندن دارم! و دوستانم در انجمن نویسندگان و سخنوران جمعیت اسلامی افغانستان، هر گاه می خواستند، مقاله ای دقیقتر تصحیح گردد، آن را برای من می سپردند، - خدا کند این عبارت خود ستایی شمرده نشود- به هر ترتیب بنا بر عادت دیرینه خویش که در تصحیح "پروف" دارم، مجبور

^۱ - خاطرات الافغانی، صفحه ۲۶

شدم با "قلم قرمز" آن را تصحیح نمایم و "الأفغان" را در متن مقدمه استاد خسروشاهی که درج نیافته بود، مطابق اصل بیفزایم!

محمد مخزومی می‌گوید برخی از حصص این کتاب (خاطرات جمال الدین افغانی) را، در عهد سلطان عبدالحمید، با مواظبت بسیار، در میان سنوات ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۴ هجری قمری (۱۸۹۲-۱۸۹۷ م)، در آن سال‌های ترس از شدت تعقیب و وفرت جاسوسان و کثرت افترا در آن زمان بر بیگناهان، خصوصاً بر آقای جمال الدین و بر کسانی که با او اجتماع می‌نمودند و یا به خانه او می‌رفتند، نگاشته بود.

مخزومی همچنان در تمهید خود یادآور می‌شود که مطالعه کننده در برخی مواضع با عدم تسلسل در این کتاب، بر می‌خورد و علت آن این است که حرف‌های سید جمال الدین، در مورد رویدادهای آن زمان و یا در پاسخ به پرسشی و یا بر سبیل گفت و شنودی انجام پذیرفته است که همه را ثبت کرده ایم.

مخزومی می‌افزاید، نامه‌های زیادی از مصر و هند و کسانی که من با ایشان آشنایی قبلی نداشتم، برایم فرستاده می‌شد تا کتاب به زودی به دست نشر برسد، سال‌ها سپری شد، در سال ۱۳۲۹ قمری (۱۹۱۲ م) برخی از دوستان که در پیشاپیش شان، صاحبان روزنامه‌ها، بودند، از من چاپ کتاب را تقاضا نمودند و من مهمترین بخش‌های کتاب را، به شکل یک فهرست در سال ۱۹۱۲ میلادی، همراه با یک مقدمه و تصویری از

سید جمال الدین و زند گینامه اش تا سفر آخرین او به آستانه و سپس وفاتش، به نشر رساندم.^۱

محمد مخزومی در پینوشت صفحه ۲۶ کتابش، می‌نگارد، من بعد از این که به نگارش آن آغاز کردم نبشته خویش را "جمال الدین الافغانی فی البلاط السلطانی" یعنی "جمال الدین افغانی در دربار پادشاهی"، گذاشتم، آقای جمال الدین، از این عنوان خوشش نیامده گفت: این عنوان با این مقال، همخوانی ندارد وافزود "خاطرات" بگو و بر آن چیزی میفزای! من گفتم چنین خواهم کرد. اما یک تن از دوستان که در مطالعه قاموس های لغت منهمک است، برایم گفت گذاشتن همچو عنوانی بر این اثر، مفید و مناسب نیست و اهل زبان بر آن عیب می‌گیرند، زیرا "خاطرات" با آن مفهومی که از جمع و ترتیب افکار و آرای جمال الدین منظور داری، در زبان عربی نیامده است و نزدیکتر به صواب همین است که تا آن را "خواطر" بگذاری زیرا خاطرات، "وساوس" را، افاده می‌کند. وقتی که من این حرف را به جمال الدین گفتم، تبسم نمود و گفت، "رحم الله الفیروز آبادی حیث قال: خذوا لغتکم من أعجمی!" خداوند فیروز آبادی را ببخشاید که می‌گفت زبان خود را از اعجمی فرا بگیرید!

سید جمال الدین سپس به پیشگامان ادبیات عربی اشاره نموده می‌گوید "خاطرات" بگو و پروای آنانی را که زبان شان، فاسد شده است

^(۱) محمد مخزومی از نام نشریه و اینکه در کجا آن را به نشر سپرده است وضاحت نمی‌دهد و به نظر من نیز نخورده است.

نکن. آن ها فقط برای "اجوف" و "مهموز" ساخته شده اند و توان ساختن جمله ای را که بر دل بنشیند و گوش را بنوازد، ندارند.

پس از تمهید، نخستین عنوانی که محمد محزومی به آن می پردازد "سیرت جمال الدین" نام دارد که در آن، زندگینامه سید را آورده است، عبارات و جملات آن شباهت با همان زندگی نامه ای دارد که محمد عبده آن را در مقدمه رساله "الرد علی الدهرین" نگاشته و شیخ محمد رشید رضا در کتابش "تاریخ الاستاذ الامام" نیز آن را درج نموده است و طوری که در صفحات گذشته تذکر دادم، استاد خسروشاهی آن زندگینامه را در "الآثار الکاملة" خویش درج فرموده است و از همین زندگینامه همه کسانی که بعداً راجع به سید نگاشته اند، استفاده نموده اند.

مهمترین مسأله ای که محمد محزومی در صفحه ۳۹ کتابش به آن اشاره دارد، پیوستن سید جمال الدین به تشکیلات فراماسونی است که در زبان عربی آن را "الجمعية الماسونية" می گویند و سید عضویت "انجمن اسکاتلندی" آن سازمان را حاصل کرد.^۱

^۱- سید جمال الدین در ایام اقامت هشت ساله در مصر، به سازمان "فراماسونی" پیوسته است، تقاضا نامه شمولش را روز پنجشنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲ قمری (۳۱ مارچ ۱۸۷۵ م) نگاشته است. متن تقاضانامه شمول سید جمال الدین، به انجمن ماسونی چنین است:

"يقول مدرس العلوم الفلسفية بمصر المحروسة جمال الدين الكابلي الذي مضى من عمره سبعة وثلاثون سنة بأني أرجو من إخوان الصفاء واستدعي من خلان

فراماسونی^۱ تشکیلاتی است که ادعا دارد در سیاست مداخله نمی‌کند.

الوفاء أعنى أرباب المجمع المقدس الماسون، الذى هو عن الخلل والزلزل مصون، أن يمنوا على، وبتفضلوا إلى بقبولى فى ذلك المنتدى المفتخر، ولكم الفضل، ربیع الثانی سنة ۱۲۹۲ - يوم الخميس ۲۲، (جمال الدين الكابلی)

جمال الدين کابلی، استاد علوم فلسفی، در مصر محروسه، که از سن وی سی و هفت سال گذشته است، از برادران صفا " پاک وبی الایش " و دوستان وفادار یعنی بزرگان مجمع مقدس فراماسون که از هر بدی و اشتباه منزّه و مصئون می باشند، تمنا دارد، عنایت فرمایند اینجانب را در آن گروه پاک و مسلک رهروان آن باشگاه با افتخار، بپذیرند، برتری برای شماست.

ربیع الثانی سنة ۱۲۹۲، روز پنجشنبه ۲۲، امضا (جمال الدين الكابلی)
یک ملاحظه کوچک در متن درخواست عربی سید جمال الدین همین که سید "سبعة و ثلاثون سنة" نگاشته است و با در نظر داشت قواعد گرامر زبان عربی در "عدد و معدود"، بایست سبع و ثلاثون سنة، می نوشت.

^۱ فراماسونی یا فرامیشن که در زبان فرانسه آن را Franc-maçonnerie و در زبان انگلیسی Freemasonry و عرب ها آن را «الماسونية» می خوانند یکی از سازمان پیچیده، با تشکیلات رازآلود و پنهان کارانه که خاستگاه اصلی آن انگلستان و فرانسه است. واژه فراماسونری از free stonemason در انگلیسی به معنی سنگ تراش آزاد یا بنای سنگ تراش آزاد و از franc-maçonnerie در فرانسوی به معنی سنگ تراش درستکار گرفته شده است. به عضو فراماسونری، فراماسون یا ماسون می گویند که به صورت Mason نوشته می شود.

تاسیس تشکیلات فراماسونری در ایران به دوران ناصر الدین شاه قاجار بر می گردد که میرزا یعقوب پدر میرزا ملکم خان، آن را بنیاد نهاده و اسمش را «فراموشخانه» گذاشته بود و ریاست افتخاری آن را ناصرالدین شاه قاجار بر عهده داشت. و شمار زیادی از نخبگان ایران عضویت آن را گرفتند که تا پیروزی انقلاب

اسلامی ایران انجمن های ماسونی با نام های گوناگون در سراسر ایران فعال بود و در مورد اعضا و تشکیلات آن آقای اسماعیل راثین پژوهشگر ایرانی کتاب معلوماتی قطوری نوشته است . سید جمال الدین افغانی هم در ایامی که در مصر به سر میبرد، شعار «آزادی، برابری و برادری» آن سازمان، او را جلب کرد و در ۳۷ سالگی تقاضای عضویت آن را نموده بود و حتی به استادی در یکی از لژهای آن هم رسید که بعدا به قولی از آن استعفا داد و به قولی از آن اخراج شد.

در جهان اسلام به ویژه در نزد مبارزان مسلمان ، سازمان فراماسونی یک تشکیلات صهیونیستی و در خدمت صهیونیزم شناخته می شود و مجمع فقهی رابطه العالم اسلامی طی قطعنامه ای در مورد آن چنین حکم صادر کرده است: «إن الماسونیه فی أصلها وأساس تنظیمها یهودیه الجذور ویهودیه الإدارة...وصهیونیة النشاط.» یعنی فراماسونی در بنیاد یک سازمان دارای ریشه های یهودی و ادراه آن هم یهودی... و دارای فعالیت های صهیونیستی است.»

جامعه عرب هم در مصوبه شماره ۲۳۰۹ جلسه سال ۱۹۷۹ خویش تصویب به عمل آورد که فراموسونی یک جریان صهیونیستی است و در راه تمویل مالی اسرائیل تلاش دارد و اسرائیل را در برابر جهان عرب یاری می رساند .

دانشگاه از هر در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۸۴ م صریحا فتوا داده است که: «أن المسلم لا یمكن أن یكون ماسونياً.» مسلمان ممکن نیست که فراموسونی باشد و دلیلش هم اینکه ارتباط با ماسونیت به دوری تدریجی مسلمان ، از شعاير دینی انجامیده و شخص را به ارتداد کامل از دین خدا می کشاند.

قابل یادآوری می داند که پرگار و گونیا دو ابزار هندسی، و وسیله مهم بنایان و معماران ، دو سمبول مشهور این سازمان معرفی شده است .

برای آشنایی بیشتر با این سازمان به ویکی پدیا، (Wikipedia) یا دانشنامه آزاد مراجعه شود که در این مورد مقاله مفصلی به زبان های فارسی ، انگلیسی و عربی دارد.

اما چون سید، فطرتاً به سیاست میلان دارد، اولین اختلافش با فراماسونی از همینجا، مایه می‌گیرد، برای سید، در اجتماع ماسونی‌ها گفته شده است که فراماسونی در سیاست از بیم حکومت‌ها، مداخله نمی‌نماید.

سید جمال الدین در پاسخ می‌گوید: من انتظار داشتم در مصر هر چیز عجیب و غریبی را بشنوم و ببینم اما گمان نداشتم که جبن نیز در میان محافل ماسونی رونما شده باشد، هر گاه ماسونیت در سیاست دنیا که در آن بنای آزاده وجود دارد، مداخلت نکند؛ از وسایل بنایی که در دست دارد؛ برای ویران ساختن قدیم و پی افکندن معالم آزادی راستین، برادری و برابری کار نگیرد و کاخ‌های ظلم و ستم نابود نگردد، دیگر دست آزاده‌گان، چکشی را حمل نخواهد کرد و نه زوایهء قائمه‌ای بنا خواهد شد. سید سرانجام از انجمن ماسونی اسکاتلندی، جدا می‌شود و انجمن دیگری اساس می‌نهد.^۱

(۱) این انجمن، یک محفل ماسونی بود که سید جمال الدین افغانی مؤسس آن به شمار می‌رفت و اعضای آن را مسلمانان، عیسویان و یهودیان تشکیل می‌دادند، اما اکثریت اعضای آن از جمله مسلمانان بودند. برخی به خاطر اینکه ماسونیت را وسیله‌ای در دست استعمار می‌دانند و یا طوری که اکنون هویدا گردیده است در عقب آن صهیونیسم قرار دارد، می‌خواهند سید جمال الدین افغانی را از آن بری بدانند و این محفل ماسونی تشکیل شده توسط سید افغانی را یک حزب یا سازمان اسلامی معرفی دارند. از نظر من همچو افراد معلومات جدیدی که از ماسونیت دارند، آن را می‌خواهند در عهد سید جمال الدین هم تطبیق دارند، در حالی که این شناختی را که اکنون ما از فراماسونی داریم، سید جمال الدین نداشت، بلکه ماسونیت در نزد

فصل بعدی این کتاب " جمال الدین در تهران و ملاقاتش با ناصر الدین شاه " نام دارد. در این فصل مؤلف یادآور می‌شود، سید جمال الدین حینی که به سیاحت در سرزمین های عربی مثل نجد، حجاز و عراق مشغول بود، ناصر الدین شاه^۱ به وسیله تلگراف او را به تهران فراخواند و وزارت حربیه را رسماً و مستشاریت خاص شاه را نیز، به او تفویض نموده و شاه هیچ کار مملکت را بدون نظر جمال الدین اجرا نمی‌کرد.

در پاورقی که شاید به قلم استاد خسروشاهی باشد " هذا لم يحدث على الاطلاق " نگاشته شده است. به این معنی که " همچو چیزی هیچگاه به وقوع نپیوسته است. " یعنی سید در ایران، نه وزیر حربیه بود و نه هم مشاور خاص شاه و نه هم شاه ایران، به مشوره او کار می‌کرد.

او ابزاری بود برای ترویج اندیشه های انقلابی و شعارهای « آزادی، برابری و برادری » که آن را وسیله مهمی برای مقاومت در برابر استعمارگران می دانست. در آن دوران فراماسونی یک جنبش ملی به شمار می رفت که به اثر زعامت سید افغانی عناصر آگاه ملت مصر زیر لوای آن گرد آمده بودند، محمد عبده مسلمان بود و ادیب اسحاق عیسوی و یقوب صنوع هم یهودی و همه به خاطر هدف واحد مبارزه برای عدالت و شکست استبداد و استعمار و نجات ملت کبیر مصر با هم جمع شده بودند.

^۱ - ناصر الدین شاه، چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه، در صفر ۱۲۴۷ قمری (۱۲۱۰ خورشیدی) تولد شد. در شوال ۱۲۶۴ ق (۱۲۲۷ خورشیدی) به جای پدرش بر تخت سلطنت جلوس کرد و بالاخره در روز جمعه ۱۷ ذوالقعدة ۱۳۱۳ ق، آنگاه که می خواست پنجاهمین سالگرد سلطنتش را جشن بگیرد، به دست میرزا رضای کرمانی به ضرب گلوله به قتل رسید.

فصل بعدی کتاب، دیدار با سلطان عبدالحمید نام دارد که سلطان عبد الحمید، از سید استقبال شایانی می نماید و برای رهایش او کاخی را در "نشان تاش" اختصاص می دهد.

محمد مخزومی از روزگار مصاحبتش با سید جمال الدین، نکته های جالبی را ذکر می کند، از جمله روزی از نزد سلطان عبدالحمید برون شد به نام «عطیه سلطانی»، برایش همیان مخملینی که در میان آن پول بود، داده شد، محمد مخزومی می گوید سید جمال الدین به نزد ما آمد و در دستش همیانی بود، آن را به من تسلیم داشت و گفت: شیخ مخزومی، این دینار ها را بشمار! وقتی که آن را شمردم ۵۰۰ دینار طلایی عثمانی بود. من گفتم با آن چه کنم؟ سید گفت دو جبه خریداری کن و باقی آن برای سیگار!

فصل بعدی صفات سید جمال الدین نام دارد که در صفات شخصی اش گفته شده است شمایلش به نظر، عربی محض می آمد؛ از اهالی حرمین، گویی سیمای اجدادش را که ساکنان حجاز بودند، تا کنون حفظ کرده است. راجع به مذهبش میگویند حنفی بوده، اگر چه در عقیده اش مقلد نبود، اما هر گز از سنت صحیح عدول نمی کرد و تمایل صوفیانه هم داشت، به ادای فرایض مطابق مذهبش حریص بود و به همه اصول و فروع آن پای بند، در حمیت دینی اش با او کسی برابری نمی کرد و از آرزوهایش، قوی ساختن شوکت کشور های اسلامی بود تا با کشورهای نیرومند همدوش گردد و بر استعمار انگلیس، در کشورهای شرقی می تاخت، ازدواج نکرد و مالی نیندوخت.

مجالس او از فواید علمی خالی نبود و از لغو پرهیز داشت. خطیبی بود که در شرق، نمونه اش نگذشته است و به عربی فصیح صحبت می کرد، چای زیاد می نوشید و از بهترین نوع سیگار فرنگی استفاده می کرد و جهت گزینش بهترین نوع سیگار، خودش آن را تهیه می نمود و کسی را برای خرید آن نمی فرستاد.

سید جمال الدین دارای وجدان بیدار، صادق اللهجه، عفیف، نرمخوی و حلیم بود، سخی بود و کشاده دست و بر خداوند اتکای قوی داشت، او به نسبش به سید المرسلین فخر می نمود و از اینکه از آن خانواده مطهر بود، برای خود مزیتی، بالاتر از آن نمی پنداشت.

سید جمال الدین حافظه قوی ای داشت و زبان فرانسوی را در کمتر از سه ماه به حدی فرار گرفت که می توانست از آن زبان ترجمه نماید و مقصود خود را بیان دارد.

در علوم عقلی و نقلی به ویژه فلسفه قدیم و جدید، تاریخ اسلام و تمدن اسلامی، معلومات کافی داشت و زبان های افغانی^۱، فارسی،

^۱ هدف محمد مخزومی از زبان افغانی، زبان پشتو است که معمولاً در گذشته ها غیر پشتون ها، آن زبان را زبان افغانی می گفتند، اما در این اواخر به نام دقیق و درست آن در مطبوعات و امور رسمی، پشتو خوانده می شود.

حتی "افغان" با "پشتون" در برخی نشرات سابقه رسمی افغانستان، مرادف هم قرار داده شده است، طوری که در "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" که در حقیقت قانون اساسی دوره محمد نادر شاه و دهه های نخستین پادشاهی محمد ظاهر شاه است، در ماده پنجم آن به زبان های فارسی و پشتو چنین آمده است: بنابر

عربی، ترکی و فرانسوی را خوب می‌دانست و به زبان های انگلیسی و روسی نیز آشنایی داشت.

محمد مخزومی این زندگینامه را در سال ۱۳۱۴ قمری ۱۸۹۷ میلادی، سال وفات سید جمال الدین افغانی در آستانه، به پایان رسانیده است. محمد مخزومی بعد از این، بخش دوم کتابش را که آراء و افکار سید جمال الدین است، آغاز می‌کند، این بخش مرجع مهمی برای آنانی به شمار می‌رود که در آثار و افکار آن بیدارگر عصر و روشنگر شرق، تحقیق و پژوهش می‌نمایند.

برخی از عناوین این بخش چنین است :

- ۱- هدف بزرگتر و اختلاف ادیان.
- ۲- احزاب و سیاست در شرق.
- ۳- حریت و استقلال.
- ۴- فلسفه وطن.
- ۵- ظهور اسلام.
- ۶- فتوحات عرب ها و ترک ها و تاثیر زبان عربی.

تقدیم فداکاری و خدماتی که اعلیحضرت غازی (محمد نادر شاه افغان) در راه استقلال و نجات وطن افغانستان و برانداختن بنیان ظلم و استبداد ابراز فرموده اند. لپاره د قدر کولو د هغو لویو لویو خدمتواو فداکاریوچه اعلیحضرت غازی (پښتون محمد نادر شاه) په لار د استقلال او خلاص والی د وطن د افغانستان او ایستل د بیخ د ظلم او د استبداد ښکاره کړی دی....

- ۷- آیا مرد و زن مساوی هستند؟
- ۸- دیدار با عباس حلمی.
- ۹- انگلیس و شرق.
- ۱۰- زندگی شرق به واسطه علم.
- ۱۱- چگونگی پرورش کودکان.
- ۱۲- صبر و ثبات.
- ۱۳- دین و حقیقت های علمی.
- ۱۴- تعالیم قرآن و اصول حکومت شورایی.
- ۱۵- پیشرفت علوم و فنون.
- ۱۶- مسدود شدن باب اجتهاد؟
- ۱۷- سنی و شیعه و مطامع پادشاهان در جهل ملت.
- ۱۸- سوسیالیزم و عدالت اجتماعی.
- ۱۹- تصادف و دانش.
- ۲۰- حق و اکثریت.
- ۲۱- اصول همه ادیان یک چیز است.
- ۲۲- اشتباهات فرمانروایان ترک.
- ۲۳- عوامل عقب ماندگی کشورهای اسلامی.
- ۲۴- هند و استعمار انگلیس.
- ۲۵- رابطه دین و وحدت اسلامی.
- ۲۶- پایان استعمار.

- ۲۷- شرق و کاپیتالسیون.
 ۲۸- مصر دروازه حرمین شریفین.
 ۲۹- تعصب نژادی و تعصب دینی.
 ۳۰- کلمات قصار.

محمد مخزومی، کتابش را، با کلمات قصار سید، به پایان می‌برد و مقدمه کتاب «الرد علی الدهرین» به قلم شیخ محمد عبده را با فشرده آن رساله بر کتابش، می‌افزاید.

محمد مخزومی، سال تکمیل شدن این نسخه از کتابش را که بایست بازنگری آخرین باشد، سال ۱۳۴۹ هجری قمری و محل آن را "بیروت" که زادگاه اوست، ثبت می‌کند.

بخش هفتم:

التعلیقات علی شرح العقائد العضدیة

بخش هفتم این مجموعه "التعلیقات علی شرح العقائد العضدیة" نام دارد که در روی جلد نام سید جمال الدین و شیخ محمد عبده مثل جلد نخست، آمده است. همراه با فهرست‌ها ۵۱۷ صفحه را احتوا می‌کند. در آغاز، مقدمه کوتاهی به قلم استاد خسروشاهی آمده است که در آن مؤلف کتاب العقائد العضدیة، به گونه مختصر چنین معرفی شده است: عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار، عضد الدین ایجی که در سال ۷۵۶ هجری قمری وفات یافته است و از دانشمندان بزرگ علم کلام بود و کتاب "المواقف" نیز از تالیفات او است. جلال الدین دوانی از علمای

مشهور در فلسفه و کلام ، این کتاب را شرح نموده است که از جمله مهمترین کتاب ها در علوم ربانی، در نزد برادران مان اهل سنت به شمار می رود .

کتاب تعلیقات، یک بار یا دو بار به نام شیخ محمد عبده، در مصر به چاپ رسیده است و تاریخ نگارش آن، طوری که در کتاب ذکر شده است سال ۱۲۹۲ است که سید در آن دوران در مصر اقامت داشت و به تدریس فلسفه مشغول بود و شیخ محمد عبده در آن تاریخ، هنوز جوان بود و در ازهر درس می خواند و ممکن نیست که شاگردی در آن عمر ، چنین کتاب مهمی را با این سطح علمی تالیف تواند کرد.

آنچه استاد خسروشاهی می گوید، همان نتیجه ای است که دکتر محمد عماره، دانشمند مصری به آن رسیده است.

دکتر محمد عماره، در مقدمه ای که به نام بررسی کتاب "التعلیقات علی شرح العقائد العضدیه" در ۲۲ صفحه بر این کتاب نگاشته و قبل از شروع متن اصلی ، به چاپ رسیده است، انتساب آن را به شیخ محمد عبده نفی نموده و بر انتساب آن به سید جمال الدین، صحه می گذارد .

دکتر محمد عماره دلایل زیادی را، با بهره گیری از متن کتاب، ذکر می کند که در صحت انتساب آن، به سید جمال، جای شکی نمی گذارد و به گونه مثال، به برخی دلایل استاد عماره، در زیر اشاره می شود:

۱- کتاب در اواخر ذوالحجه سال ۱۲۹۲ هجری قمری برابر با اوایل سال ۱۸۷۶ میلادی، پایان یافته است که شیخ محمد عبده در آن زمان

در ازهر تحصیل می کرد و حتی مقالاتی که او بعد از این تاریخ نگاشته است بسیار بسیط می باشد.^۱

۲- اسلوبی که در این کتاب به کار برده شده است از "سجع" خالی است در حالی که شیخ محمد عبده در اسلوب نگارش، از سجع کار می گرفت. بناءً نقش او در این کتاب، صیافت نص و نبشتن است.

۳- کسانی که به این مرحله زنده گی شیخ محمد عبده، اشارت کرده اند، ادعا نموده اند که شیخ محمد عبده، شرح عقاید عضدیه را تدریس می نموده است.

۴- از زبان شیخ محمد عبده، روایت شده است که این کتاب را با چند کتاب کلامی دیگر، نزد سید جمال الدین فرا گرفته است.

۵- در تعلیقات به شرح عقاید عضدیه در چند جای، شیخ محمد عبده حاشیه نگاشته است که خود می رساند که این حاشیه های معدود و محدود، بر تعلیقات استادش سید جمال الدین باشد.

۶- در تعلیقات شرح عقاید عضدیه، در تبصره بر یک نظر "دوانی" شارح عقاید عضدیه، آمده است که هیچ یک از حکیمان و متکلمان، جز او به این نظر نیستند.

بناء در آن تاریخ در مصر، جز سید جمال الدین آگاه به فلسفه و علم کلام، دشوار است دیگر کسی با این قاطعیت حرف بزند. از همینرو هرگاه

^۱ - شیخ محمد عبده در سال ۱۸۴۹ میلادی تولد شده است، او در سال ۱۸۷۶ میلادی جوان ۲۷ ساله بود.

ما سید جمال الدین را فیلسوف بدانیم و شیخ محمد عبده را شاگرد "ازهر" به خوبی معلوم می‌شود که این حرف را، چه کسی بایست گفته باشد.

۷- در "التعلیقات علی شرح العقائد العضدیه" ذکر شده است که:
 "... ما به طور خلاصه در رساله خویش "الواردات" آن را شرح کرده ایم" و شیخ محمد عبده خود می‌گوید که رساله الواردات، از سید جمال الدین افغانی است.

۸- در این کتاب اصطلاحاتی به زبان های فارسی، ترکی، هندی و حتی فرانسوی و انگلیسی آمده است که شیخ محمد عبده در آن روزگار فهم و آشنایی با این زبان‌ها نداشته است.

مثلاً در باره "وجود" می‌گوید: المعبر عنها بالفارسیة بـ (هست) که در فارسی از آن به "هست" تعبیر می‌گردد. یا العالم (دانا) یا "ایزد" و «یزدان» فی الفارسیة.

همچنان در کتاب "التعلیقات علی شرح العقائد العضدیه" آمده است که "خدای: اسم الله بالفارسیة وتکری- بفتح التاء وکسر الکاف المغلظة- اسما لله بالترکیة"

استاد محمد عماره، با ذکر یک سلسله دلایل دیگر ثابت می‌سازد کتاب "التعلیقات علی شرح العقائد العضدیه" از سید جمال الدین افغانی است، نه از شیخ محمد عبده و پندارش!

استاد عماره می گوید بر خلاف نظر کسانی که ادعا دارند، کتاب در زمان حیات شیخ محمد عبده به چاپ رسیده است و موصوف به آن رضایت داده، انتساب آن را به خویشتن نفی نکرده است، دلیل می آورد که در صفحه آخر کتاب، تاریخ چاپ آن، اواخر شعبان العظم سال ۱۳۲۳ هجری قمری آمده است و "استاد امام" در هفتم جمادی الاولی همان سال، یعنی تقریباً سه ماه قبل از چاپ آن کتاب، داعی اجل را لبیک گفته است و دلیل دیگر اینکه در آخرین صفحه آن کتاب چنین آمده است "العلامة الاوحد، الفهامة الامجد، المرحوم الشيخ محمد عبده، مفتی الديار المصرية" بناء این کتاب در زمان حیات شیخ محمد عبده، به نشر نرسیده است. زیرا وی "مرحوم" خوانده شده است.

بعد از مقدمه محققان سید جمال الدین شناس شهیر مصری، دکتور محمد عماره، کتاب "شرح العقائد العضدية" تالیف محمد بن اسعد الصدیق یا جلال الدین الدوانی، می آید و در ادامه آن کتاب "التعليقات على شرح العقائد العضدية" تالیف سید جمال الدین الحسینی الافغانی که نام شیخ محمد عبده، به خاطر نقشش در تدوین این کتاب، نیز درج گردیده است.

تعليقات سید جمال الدین شامل ۲۲۲ تعليق یا حاشیه می شود، اما موصوف همهء کتاب را شرح نداده است یعنی کتاب دوانی که ۱۰۷ صفحه است، سید جمال الدین ۸۰ صفحه آن را شرح داده و باقی را فرو گذاشته است.

آنچه را سید جمال الدین شرح نداده است به مبحث های معاد روحانی، مجازات و محاسبه در روز رستاخیز، صراط، مخلوق بودن بهشت و دوزخ، بهشتیان در جنت جاویدانه اند، مرتکب گناه کبیره جاویدان در دوزخ نمی ماند، شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم برای مرتکبان گناهان کبیره امتش، عذاب قبر، سؤال منکر و نکیر، معجزات، محمد صلی الله علیه و سلم خاتم پیامبران است، پیامبران معصوم اند، کرامات اولیاء حق است، امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است، سپس عمر فاروق، عثمان ذی النورین و بعداً علی مرتضی کرم الله وجهه، معنای افضلیت و اینکه اهل قبله را کافر نمی دانیم.

کتاب دوانی، به این ترتیب پایان می پذیرد و این عناوینی که من بیرون نویس کردم، از طرف سید جمال شرح نشده است، بلکه او بعد از ذکر معاد جسمانی می گوید: تا اینجا که سیر اندیشه ما رسید، قلم توقف کرد و سپاس خدای را که به خیر پایان یافت و این وقت اواخر ذوالحجة الحرام سال ۱۲۹۲ هجرت محمدی است. صلی الله علیه و سلم علی مفتتح تاریخها و علی آله و اصحابه، قاهره- ۱۲۹۲ هجری.^۱

^۱ (إلى هنا انتهى بنا سير الفكر، فوقف القلم، والحمد لله، حيث بالخير تم . وكان ذلك في أواخر ذی الحجة الحرام، سنة اثنتين و تسعين ومائتين وألف من الهجرة المحمدية، صلی الله علیه و سلم علی مفتتح تاریخها و علی آله، وأصحابه. القاهرة- ۱۲۹۲ هـ.

استاد سید هادی خسروشاهی در مقدمه این مجموعه، همین چند جمله ای را که در بالا آورده شد، درج نموده و علت این که چرا سید، کتاب را تا آخر شرح نداده است، چنین می گوید:

"سید جمال الدین از استمرار در شرح، به خاطر اجتناب از خوض در مسایل اختلافی، به ویژه قضیه خلافت و امامت، توقف نمود. زیرا خوض در این مسایل برای شیخ محمد عبده و با نظر به معتقدات او، امر آسانی است و معقول نیست که قلمش در آن حد توقف نماید! خسروشاهی.^۱"

نگارنده، این تبصره و دلیل استاد خسروشاهی را نمی پذیرد و دلایلی در رد آن دارد که شرح و تفصیل آن را تحت عنوان "مذهب عقدی^۲ سید جمال الدین" در صفحات آینده، مطالعه فرمایید.

بخش هشتم و نهم:

بخش هشتم همراه با بخش نهم این مجموعه، یکجا به چاپ رسیده است و این گونه تقسیم شده است:

^۱ -التعليقات على شرح العقائد العنصرية، صفحة ۱۲

^۲ - عقیده هموزن حنیفه، قبیله و جزیره منسوب به آن ها عقدی، حنفی، قبلی و جزری، اما در فارسی به جای عقدی، واژه های عقیدوی و عقیدتی را به کار می برند و منسوب به قبیله را، قبیلوی می گویند.

پیروان مذهب ابوحنیفه را، حنفی مذهب می گویند و منسوب به فاطمه و مکه، استوار بر دستور زبان عربی، بالترتیب فاطمی و مکی نگاشته می شود.

۱- نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی

۲- مجموعه رسائل ومقالات

بر روی جلد تنها نام سید جمال الدین حسینی افغانی آمده است و تهیه کننده وترتیب دهنده آن، استاد سید هادی خسروشاهی که هر دو بخش آن، با ضمایم و فهرست، به بیش از ۶۵۰ صفحه، بالغ می گردد که اینک به معرفی هر بخش آن، پرداخته می شود.

بخش هشتم:

نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی

حصه اول این مجلد یا بخش هشتم مجموعه "الآثار الكاملة" طوری که گفتیم، نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی نام دارد و با مقدمه استاد سید هادی خسروشاهی آغاز می گردد. استاد خسروشاهی در مقدمه می نگارد:

"از حدود تقریباً نیم قرن پیش و تا کنون که به یاری حق در جستجوی اسناد و مدارک و مقالات و آثار سید جمال الدین حسینی - اسد آبادی - بوده ام، همواره نامه ها و اسناد تاریخی سیاسی جدید در

کشور های مختلف، به دست آورده ام که نشر آنها برای روشن شدن حقایق تاریخ معاصر ایران، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است.^۱

واقعاً استاد خسروشاهی زحمت توانفرسایی را انجام داده است که از برکت این زحماتش، عاشقان راه و آرمان سید جمال الدین افغانی، بدون زحمت به این فراورده ها دست می یابند و بایست از این همه زحمت و تلاش، از صمیم قلب سپاسگزار بود و دعا کرد که به گفته شیخ رئیس ابن سینای بلخی، خدای منان به استاد خسروشاهی عمر عریض نصیب فرماید! و این زحمات سراسر خیر و برکت استاد خسروشاهی، نه تنها در روشن شدن تاریخ معاصر ایران نقش دارد؛ بل زوایای تاریکی را در منطقه و جهان اسلام روشن می سازد و حتی استعمار را به وجه نیکو معرفی می دارد و الگویی می گردد، به همه انسان های آزاده ای که وطن آباد و انسان آزاد می خواهند.

استاد خسروشاهی این نامه های مهم و یا میراث فکری سید را در ۸ بخش به اساس مخاطبان آن نامه ها ترتیب کرده است به این شرح:

- ۱- پنج نامه به ناصر الدین شاه، امین السلطان و رکن الدوله.
- ۲- هژده نامه به حاج محمد حسن امین الضرب.
- ۳- شش نامه به علمای بزرگ شیعه.
- ۴- چهار نامه به حاج مستان مراغه ای، ملکه ویکتوریا، ریاض پاشا و جوانان مصر.

^۱ - نامه ها و اسناد سیاسی تاریخی، صفحه ۹

۵- سه نامه به رئیس دولت عثمانی و دوستان ایرانی.

۶- دوازده نامه (عربی) خطاب به شیخ محمد عبده، ریاض پاشا و دیگران.

۷- پنج نامه (عربی) به بزرگان علمای شیعه.

۸- شش نامه متفرقه.

استاد خسروشاهی، پیوست با متن، بیش از ۶۰ نامه و سند، ۳۳ دستنوشته اصلی را که اکثر آنها توسط سید جمال الدین نگاشته شده و امضا گردیده است، همراه با ۷ سند که قبلاً به چاپ رسیده، در شمار پیوست های این اسناد مهم سیاسی، آورده است.

این نامه ها، محتویات جالبی دارد که این شاء الله در فرصت دیگری، به معرفی شماری از آن ها بیشتر خواهیم پرداخت.

در مورد برخی از این نامه ها، منبع اصلی آن ذکر نشده است، و استاد سید هادی خسروشاهی به خاطر عدم نشر مراجع آن، این دلیل را در مقدمه خویش بر این نامه ها و اسناد سیاسی یادآور شده است:

"در این مقدمه، نخست قصد داشتیم که منابع این نامه ها و اسناد را تک تک، همراه اسناد معرفی کنیم، اما متأسفانه "سرقت ادبی" و رسمی بعضی از دوستان و چاپ نامه و مطالب ما، با نام های دیگر و حتی بدون ذکر مأخذ اصلی؟ ما را بر آن داشت که در این مقدمه، از ذکر نام آن مدارک خود داری کنیم، به امید اینکه همه منابع و مأخذ را، در کتاب مستقل مربوط به آثار سید، یکجا نقل کنیم....."

استاد خسروشاهی به حیث یک نویسنده و محقق پر کار، حرفی درستی نبسته اند و متأسفانه برخی مرتکب چنین امری می شوند، اما اگر شمار آن "سارقان ادبی و رسمی" با تعداد کسانی که از همچو مسایل استفاده علمی می نمایند، مقایسه شوند، بسیار اندک است و مخاطب کتاب‌ها هم معمولاً همین افرادی اند که از آن‌ها استفاده نیکو می نمایند و هرگاه به ثقه بودن سندی با در نظر داشت مدارک و مآخذ آن، به یقین برسند، اطمینان قلبی بیشتری به ایشان دست خواهد داد. ولی اینکه استاد خسروشاهی وعده نشر آن مدارک را در کتاب مستقل داده است، شیفته‌گان آثار و افکار سید، بلاریب، خرسند خواهند بود، به امید خدا، روزی به آنها دست خواهند یافت.

بخش نهم:

مجموعه رسائل و مقالات :

طوری که یاد آوری شد، بخش هشتم و نهم این مجموعه، در یک مجلد به چاپ رسیده است که باز هم نگارنده بخش نهم آن، سید جمال الدین حسینی (اسدآبادی) افغانی معرفی شده است و کوشش و تحقیق و تهیه و تنظیم توسط استاد خسروشاهی صورت پذیرفته است و سپس استاد خسروشاهی در مقدمه اش، مقالاتی از سید جمال الدین را که تحت عنوان مقالات جمالیه در کلکته هند به چاپ رسیده است معرفی می‌دارد که من فشرده آن را در اینجا درج می‌نمایم.

"مقالات جمالیه" برای نخستین بار در سال ۱۸۸۴ میلادی^۱ در کلکته هند در مطبعه سنگی - چاپخانه های معمول آن دوران در شبه قاره واکثر کشورها - به چاپ رسیده است. چاپ کننده آن محمد عبدالغفور شهباز البهاری در مقدمه ای که در ۱۵ اگست سال ۱۸۸۴ میلادی بر آن نگاشته است، آن را چنین معرفی می کند: "این مجموعه ایست مسمی به "مقالات جمالیه" حاوی بر مقالات فارسیه ای که خبر فهامه، فیلسوف علامه، استاذنا و مولانا جمال الدین الحسینی الافغانی المصری که یکی از اجلّ علمای مصر و اعزّ فلاسفه عصر و ماهر السنّه مختلفه، مثل عربی و فارسی و ترکی و فرنسای و هندی می باشد و فی الحال در شهر پاریس دارالسلطنه فرانس، قیام دارند، در حین اقامت خود به هند، القا فرموده اند.

چون این مقالات در بعضی جرائد هندیه طبع شده بود، لهذا نخواستیم بغیر اذن از صاحب مقالات، در طبع آن به شکل کتاب سعی نمائیم. چنانچه نامه بطلب اذن، پیش مولانا {ی} مشار إلیه فرستادیم، در جواب تحریر فرمودند که "اگر سعی شود که مقالات من به مثل کتاب طبع شود خوب است و شما از طرف ما مأذونید. حاجت به اذن جدید نیست. اراده داریم که فیما بعد، مقالات عربیه ایشان را هم با ترجمهء

^۱ - استاد خسروشاهی سال ۱۸۸۴ را ۱۸۸۲، خوانده است، اشتباه شان از خواندن عدد (۴) زبان ارود که اینگونه () نگاشته می شود، شاید، مایه گرفته باشد و من تاریخ دقیق آن را در متن درج نمودم.

ارودی آن در محاذات، به پیرایه حصه ثانیه طبع نماییم. والله ولی التوفیق. کلکته، تالتا بازار استریت. ^۱

بلی! مقالات جمالیه، در زمان حیات سراسر افتخار سید جمال الدین وبه اجازه او، در سال ۱۸۸۴ میلادی در هندوستان، به چاپ رسید و سید جلیل القدر ۱۳ سال بعد از نشر آن کتاب هم، زنده بود و در آن زمان حیات سید، نگارنده آن سید جمال الدین حسینی افغانی مصری، معرفی شده بود. اما در سال ۱۹۳۳ میلادی یعنی ۴۹ سال بعد از چاپ نخست مقالات جمالیه و ۳۶ سال بعد از وفات آن مرحوم، مقالات جمالیه در تهران به طبع می رسد و نگارنده آن فیلسوف بزرگ شرق و ایران سید جمال الدین اسد آبادی معرفی می شود که گرد آورنده آن هم مرحوم میرزا لطف الله خان اسد آبادی، ^۲ همشیره زاده سید و استنساخ و ترتیب آن بر عهده آقای میرزا صفات الله خان جمالی ^۳ اسد آبادی است که فرزند اخیر الذکر می باشد.

^۱ - مجموعه رسائل ومقالات، صفحه ۵-۶

^۲ - میرزا لطف الله خان متخلص به "محزون" که بعدها لقب جمالی را نیز به نام خویش افزوده است، فرزند میرزا محمد شریف است و ادعا دارد که خواهر زاده سید جمال الدین می باشد و به گفته فرزندش میرزا صفات الله جمالی، در سال ۱۲۷۳ قمری تولد شده و در سال ۱۳۴۰ قمری به عمر ۶۸ سالگی وفات یافته است.

^۳ - میرزا صفات الله خان فرزند میرزا لطف الله خان در سال ۱۲۶۵ هجری خورشیدی در اسد اباد همدان تولد شده است. در شعر "صفا" تخلص می کند. دیوان اشعار او در ۲۶۴ صفحه در سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی، از طرف مطبعه درخشان

این بود تغییر در هویت سید، که در جایش به آن پرداخته خواهد شد و خواننده گان ارجمند، موضوع را به خاطر داشته باشند، تا با حرف های بعدی آن را پیوند بدهند.

می گذریم و به ذکر عناوین رسائل و مقالات فارسی سید افغانی می پردازیم:

۱- رساله نیچریه، در حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان^۱

۲- رساله اکهوریان یا رفتار و اخلاق نیچریان

۳- در باره دین و فلسفه که شامل سه مقاله می گردد:

الف- اسباب صیانت حقوق

ب- فضایل دین اسلام

ج- فوائد فلسفه

۴- مسائلی درباره تعلیم و تربیت که مجموعه سه مقاله زیر است:

در تهران تحت عنوان "دیوان اشعار جمالی اسد آبادی متخلص به صفا" به چاپ رسیده است.

۱- حمید عنایت دانشمند ایرانی راجع به رساله "نیچریه" می نگارد: ".....از شهرت واهمیت بیشتری برخوردار است و شاید در قیاس به همه نوشته های دیگر او بیشتر سزاوار نام رساله است. زیرا از آغاز تا پایان موضوعی واحد و معین دارد و مطالب آن به نظم و تفصیل نسبی بیان شده. حال آنکه نوشته های دیگر او همه به صورت مقالات خطابی و کوتاه است که فوریت اوضاع و احوالی که مایه نگارش آنها شده، مجالی برای بسط و تفصیل به او نداده است و در کمتر مقاله ای از سید مانند مقاله "حقیقت مذهب نیچری" پیوستگی و یگانگی موضوع رعایت شده است."

سیری در اندیشه سیاسی عرب، صفحه ۸۷

الف- تعلیم و تربیت

ب- تعلیم و تعلّم

ج- فلسفه تربیت

۵- سعادت و انسان که اینهم به نوبه خود، حاوی سه مقالهء سید است به این شرح:

الف- اسباب حقیقی سعادت و شقاوت انسان

ب- لذائذ نفسیه انسان.

ج- قصر سعادت.

۶- رسالهء طفل رضیع یا انسان بیمار

۷- رسالهء تفسیر مفسر که شامل دو مبحث می گردد:

الف- تفسیر جدید

ب- فوائد جریده

۸- مقالات کوتاه که شش مقاله را در بر می گیرد:

الف- عجب و کبر

ب- جهالت و نادانی

ج- شعر و شاعری

د- مکاشفه یا سرّ

ه- لزوم نصیحت انسان

و- حقیقت اشیاء

۹- فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت.

در این بخش با وجود مقاله یادشده، مقاله کوتاه دیگری هم تحت عنوان "إنشاء الله" آمده است.

- ۱۰ - قصه های استاد نام دارد و از چهار داستانگونه، تشکیل یافته است که عبارت است از:
- الف- شوم و اقبال
- ب- شاهزاده عزیز
- ج- دلبر و ازدها
- هـ- دلربا

بخش نهم این مجموعه با عکس هایی از مقالات جمالیه چاپ هند، تهران و نیچریه چاپ تهران و دستنوشته دو صفحه از قصه های استاد ضمیمه متن اصلی شده است و این مجموعه مفید و حجیم که نقش استاد خسروشاهی به حیث تدوین کننده و پژوهشگر و مترجم در لابلاي آن برجسته است، به شرح فوق، پایان می یابد و این کار بزرگ، به یمن همت استاد خسروشاهی، دلداده گان آثار سید جمال الدین، به مجموعه نسبتاً کاملی از آثار و افکار آن رادمرد بزرگ و «بیدارگر عصر»، آشنا می شوند. خدا کند بخش دهم کتاب نیز، با تلاش های پیگیر و مستمر استاد خسروشاهی^۱ به چاپ برسد تا همه از آن مستفید و مستفیض گردند.

^۱ استاد سید هادی خسروشاهی فرزند آیت الله سید مرتضی خسروشاهی، در سال ۱۳۱۷ هجری خورشیدی در تبریز تولد شده است، او از یک خانواده روحانی، مبارز و دانشمند برخاسته است. و از شاگردان مفسر بزرگ علامه طباطبایی و امام خمینی است.

بایست یادآوری نمایم وقتی که مجموعه "الآثار الكاملة" را به نیت معرفی روی دست گرفتم تا از چاپ آن به هموطنان عزیزی که از آن آگاهی نداشتند، وجود چنین مجموعه مفید و حجیم را مژده دهم، گمان داشتم در چند صفحه معدود آن را معرفی خواهم داشت، اما دریای افکار سید جمال الدین افغانی، باعث شد تا این معرفی به طول انجامد و رساله گونه ای از آن پدید آید که برای خودم نیز بسیار آموزنده بود و سودمند.

استاد خسروشاهی، در پهلوی نویسندگانی چون مهندس مهدی بازرگان، شریعتی، مطهری، ناصر مکارم شیرازی و عبدالحسین کافی، از چهره های مشهور و مطرح شخصیت های ایرانی، در افغانستان دهه ۴۰ و ۵۰ سده روان هجری خورشیدی است که جوانان افغانستان، از آثار ایشان استفاده می بردند و اینجانب نیز کتابخوانی را با آثار او در سلسله «انتشارات نسل جوان» و مجله «مکتب اسلام» در دهه پنجاه هجری خورشیدی آغاز نموده ام که ۱۴ سال عمر داشتم..

از استاد خسروشاهی بیش از ۵۰ جلد کتاب به چاپ رسیده است و ده ها جلد کتاب دیگر، تحت سرپرستی ایشان، اقبال چاپ یافته است.

استاد خسروشاهی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به حیث نماینده امام خمینی، در وزارت ارشاد اسلامی و بعدها به حیث نماینده جمهوری اسلامی ایران در واتیکان تعیین گردید و مدتی هم در جمهوری عربی مصر، از جمهوری اسلامی ایران، نمایندگی میکرد. موصوف فعلاً در پهلوی کارهای علمی و فرهنگی دیگر، به حیث مشاور وزارت امور خارجه ایران، مشغول خدمت است. اینجانب بعد از نشر چاپ اول و دوم کتاب «بیدارگر عصر» با ایشان در تابستان ۱۳۸۸ هجری خورشیدی در تهران ملاقات نموده ام.

حالا که معرفی و یا دقیقتر بگویم بررسی و مطالعه این مجموعه، به پایان رسیده، هنوز حرف های نگفتهء من باقی مانده است که در برگ های آینده، به آن خواهم پرداخت. إن شاء الله العزیز.

فصل دوم

هفت مقاله

در مورد سید جمال الدین افغانی





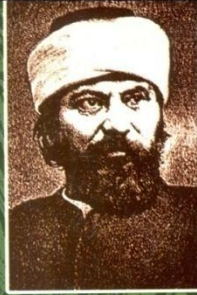
سید در دوران جوانی ، سفر نخست به تهران

A golden scroll is partially unrolled, showing two lines of text in Persian. A golden quill pen with a detailed feather is positioned diagonally across the scroll, its tip pointing towards the bottom right. The scroll has a metallic, golden-yellow sheen with highlights and shadows that give it a three-dimensional appearance. The background is a plain, light gray.

حرف جدید از یک حقیقت قدیم

در مورد سید جمال الدین افغانی

السيد جمال الدين
الحسيني
الأفغاني



الآثار
الكاملة

٨ - ٩

نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی

مجموعه رسائل و مقالات

إعداد وتقديم: سيد هادي خسرو شاهي

مكتبة الشرق الدولية

روی جلد کتاب نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی

در مورد نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی^۱

اسناد و نامه های سیاسی - تاریخی، مندرج در مجموعه «الآثار الکاملة» گزینه مفیدی است راجع به افکار سید و سیر فکری او و حتی تاریخ دقیق ایامی را که در کشور های مختلف به سر برده است، که این بررسی را بایست به فرصت دیگری موکول کرد؛ اما در مورد نامه های سید، من همه را میان اصل و ترجمه مقایسوی مطالعه کرده ام، در برخی موارد، ملاحظات می دارم که به گونه نمونه، تقدیم خواننده گان می گردد.

۱ - نامه ۶ سر کشاده سید به ملکه ویکتوریا:

آقای خسرو شاهی این نامه را در صفحه ۱۰۸ تا صفحه ۱۲۶ بخش هشتم کتابش درج کرده است که مجموعاً همراه با مقدمه ۱۹ صفحه را احتوا می کند.

استاد خسرو شاهی کار خوب دیگری که انجام داده، متن دستنوشته این سند را به صورت کامل که آنهم ۱۹ صفحه است و در هر

^۱ - این بحث تحت عنوان " اسناد سخن می گوید، حرف جدید از یک حقیقت قدیم در مورد سید جمال الدین افغانی " سال پار (۱۳۸۵ هـ. ش) در سایت های انترنیتی هموطنان و برخی جراید، اقبال نشر یافته است و نگارنده بعد از بازنگری و اضافات، آن را بار دیگر در این رساله، تقدیم خواننده گان می نمایم.

صفحه ۱۹ سطر، نیز در کتاب خود از صفحه ۲۶۲ تا ۲۸۰، همان جلد یاد شده، به چاپ رسانده اند.

خسرو شاهی مقدمه نگار این سند را که نامش "هانری هاویس" است در پاورقی صفحه ۱۰۸ چنین معرفی داشته است: "هانری هاویس" همان "لارنس هاوس من" شاعر و نویسنده معروف انگلیسی است و چند نمایشنامه و پیس، در باره ملکه ویکتوریا نوشته که مجموعه آنها سکه زرین نام دارد... او این سطور را در مقدمه نامه سید که در آن دوران در جرائد لندن منتشر گردیده، نوشته است (خ)^۱

استاد خسرو شاهی در پاورقی صفحه آخرین متن چاپی سند نگاشته است: "چنانکه در مقدمه اشاره شده، ترجمه این نامه را آقای ابوالحسن جمالی برای نگارنده فرستاده اند که از روی نسخه متعلق به "امان الله خان شهاب الممالک" نوشته شده است... ولی چون عبارات آن ترجمه، خیلی قدیمی بود، من پس از اصلاح و تغییر جملات و عبارات آن - که در واقع ترجمه جدید شد! - متن کامل آنرا در اینجا آورده ام (اصل نسخه خطی اهدائی عبد الحسین بیات هم ضمن اسناد، نقل می شود. (خ)^۱"

استاد سید هادی خسرو شاهی در پاورقی نخستین صفحه دستنویس سند مورد بحث که در صفحه ۲۶۲ کتاب آمده است چنین نگاشته اند:

(^۱) نامه ها و اسناد سیاسی تاریخی، صفحه ۱۲۶

" ترجمه نامهء سرکشادهء سید به ملکه ویکتوریا و مردم انگلیس این نسخه هدیهء " عبد الحسین بیات " به انجمن آثار ملی است و متن اصلی نامه به فرانسه و با امضای سید به دست نیامد. "

با استناد به حرف های خسرو شاهی، در می یابیم که:

۱- این نامه به زبان فرانسه نوشته شده است .

۲- متن اصلی آن به دست نیامده است . بناء این نامه صد در صد به سید جمال الدین منسوب شده نمی تواند.

۳- اینکه این نامه ، ترجمه ای از یک نامه است، بنا بر آن، در ترجمه، خواهی نخواهی اگر دست غرض در کار باشد، افزایش و کاهش روا می دارند.

۴- این ترجمه از روی ترجمه دیگری استنساخ شده است که استنساخ کننده اش دعوی قرابت نسبی با سید جمال الدین افغانی را دارد و کتاب مقالات جمالیه را نیز بعد از ۴۹ سال از چاپ نخستین آن در هند و ۳۶ سال بعد از وفات سید ، در تهران چاپ کرده و پسوند " افغانی " آن را حذف نموده و در عوض « اسد آبادی » نگاشته است .

۵- استاد خسرو شاهی خودش می فرماید که این ترجمه و استنساخ به دلیل اینکه متن قدیمی بود، در عبارات و جملات آن تغییرات وارد شده است و به گفتهء او گویا از سر ترجمه شده باشد. بناء معلوم نیست که همچو نامه ای چقدر از افکار سید نمایندگی می کند.

۶- اگر این فرض را هم بیفزاییم که نامه سید به ملکه ویکتوریا بعداً به زبان انگلیسی ترجمه شده است ، زیرا در مطبوعات لندن به چاپ رسیده است . یعنی اینکه از زبان فرانسه ترجمه شده است .

۷- با در نظر داشت این امر که سید چیزی را گفته و مترجم از زبان او نگاشته است و این مترجم هم اگر عربی یا ایرانی باشد، شاید حرف هایی از خود هم آورده باشد .

۸- و آخر اینکه معلوم نیست این سند از کدام زبان ترجمه شده است . از نامه سید جمال الدین ، به زبان فرانسه که به ملکه ویکتوریا ، فرستاده بود و یا از ترجمه انگلیسی که در مطبوعات لندن به چاپ رسیده است .

با وجود این همه ملاحظات چون نسخهء دستنویسی که شرح حالش را گفتم در اختیار ما قرار دارد، آن را با متن چاپ شده، توسط استاد سید هادی خسروشاهی مقایسه می‌کنم تا خواننده گان ببینند که بر آن چه آمده است؟

استاد سید هادی خسروشاهی ۳۰ سطر و پنج کلمهء آغاز مربوط به این نسخهء خطی یا دستنویست را در کتاب خود «باز نگاری» نکرده است. بلی ۳۰ سطر و پنج کلمه را.

من به خاطر امانتداری ، مجبور هستم تا این ۳۰ سطر و ۵ کلمه را «باز نگاری» نمایم تا خواننده گان بدانند که حرف از چه قرار است؟ در سطر نخست آمده است: مقاله سید جمال الدین

عنوان آن بدینگونه است: سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران . سپس آنچه را که استاد سید هادی خسرو شاهی، « باز نگاری » نکرده است ، چنین آغاز می یابد:

«شخص معروف پلتیک دان که مدرس و خطیب بزرگست و استعداد آن دارد که اصلاح وضع بمیان آرد، مطلبی به عنوان سلطنت و استیلای وحشت در ایران نوشته و آنرا بخواهش جناب فضایل مآب هانری حاویس بزبان فرانسه بدربار اعلیحضرت ملکه انگلیس این اواخر تقدیم نمودند.نصب (در متن دستنویس «نصب» نوشته شده ، که حتما «نسب» است - ف) آن بیکی از طوایف افاغنه تعلق دارد و او در تمام دنیا سیاحت کرده و از زمانیکه او در جنگها مابین پدر امیر عبد الرحمن خان و شیر علیخان شراکت کرده است هم خود را مصروف بر این داشته که جد و جهد بعمل آورده هم در طهران هم در اسلامبول اصلاحات وضع بمیان آورده و محض همین فقره مداما در اروپا سیاحت و تفریح کرده است . محض آنکه از اساس تمدن با بصیرت شده و اطلاع کامل بدست آورده و تفحصات لازمه را ضمنا بعمل آورد تا خیالات جدید را که مقتضی حوایج اهالی آسیا میباشد میان آنها متداول کند. این شخص که اطلاعات کامل دارد فطره مردی است مختلفه مستعد بوده و می تواند مقاصد و قواعد خود را بچندین زبان بیان کند و از همه چیز بالا تر مردی است که مستعد حرکت است. چندی او از اجزای شورای مجلس علوم در اسلامبول بوده و در آنجا چون خیالات او بلند بود و دلیل بر مودت بنی نوع انسانی بود بالاخره کار او با حکام و رجال اسلامبول بنفاق کشید، از

آنجا به ایران آمد و در ایران بسمت یکی از علماء چون سید است لهذا مقام بزرگی پیدا کرده و بواسطه شان سیادت خود ذیحق بود که در حضور پادشاهی جلوس نماید. چندی اعلیحضرت نسبت باو حمل التفات را می فرمودند ولی باز چون ذوق و شوق به جهة اصلاح وضع طلوع کرد و از آنجائیکه ضمنا مردم نیز باو احترام میگذارند بر آنها کلام او یکنوع نفوذ داشت. کار بجایی رسید که ما بین وزرای دولت ایران و او اشکالات بمیان آمد. پس از آنکه گماشتگان دولتی او را به وضع وحشیانه دستگیر نمودند او را نفی کرده و محبوس کردند این اواخر از حبس فرار کرده خود را بلندن رسانیده مهمان محترم پرنس ملکمخان سفیر سابق دولت علیه ایران در انگلیس گردید. از کاغذ او شرح احوال او معلوم میشود او در لندن اقدامات می نماید که دعاوی ملتی را مشهود خاطر نماید که دچار همه گونه ظلم و تعدیات می باشند. با همین ملت است که ما انگلیسها روابط پلیتکی و تجارتی عمده داریم و نظر بملاحظات بعضی از وزرای عمده اروپا که صاحب بصیرت و دارای عقل و فطانت هستند معلوم می شود که پاس صرفه دولت بهیه انگلیس در مشرق زمین بیشتر منوط بامنیت و رفاه و استقلال دولت ایران است. این مسئله از ملاحظات عالییه وزرای مزبور مشهود و معلوم گردیده است شیخ....»

این بود آن ۳۰ سطر و پنج کلمه ای که استاد سید هادی خسرو شاهی آن را «بازنگاری» فرموده بودند و من آن را با املائی متن اصلی و صرف با اضافه کردن چند کامه و نقطه، نقل کردم.

اگر آخرین کلمه مطلب باز نگاری نشده استاد خسرو شاهی را با اولین کلمه و بالتالی با جملات بعدی بازنگاری شده موصوف، جهت توجه بیشتر خواننده گان ارجمند ادامه دهم چنین می شود:

"شیخ جمال الدین مردی است بسن پنجاه ساله و نسبت بسن خود بنیه قوی دارد و از ظلم و تعدیاتی که در ایران میشود و اغتشاشات وضع آنجا دلسوزی کلی دارد....."

استاد سید هادی خسروشاهی که مقاله سید جمال را طور ناقص در کتاب خود آورده است و در پایان آن، قبل از شروع متن اصلی نام "هانری هاوس" را می آورد و به خواننده افاده می دهد که این مقدمه جداگانه و قبل از متن نیشته شده است در حالی که چنین نیست و باز هم ۴ سطر و ۶ کلمه دیگر را استاد خسرو شاهی باز نگاری ننموده است؛ اما من به اجازه ایشان، آن را درج می کنم و آن اینکه: "تفصیل فوق بتوسط هانری هاویس امضا شده، هانری هاویس همان کسی است که بنا بخواش او، مطالب ذیل که توسط سید جمال الدین نوشته شده است بزبان فرانسه در دربار اعلیحضرت ملکه انگلیس تقدیم شده است، تفصیل ذیل مطلبی است سید جمال الدین نوشته و آخر آنرا امضا کرده است در باب سلطنت خوف و وحشت ملی این سلطنت آمده است."

خواننده عزیز لطفا دقت کنند بعد از این، ۴ سطر و ۶ کلمه ای را که استاد خسروشاهی در جمله آن چند سطر محذوف نیاورده بودند، ۴ کلمه ای که سطر جدید آغاز میگردد، عبارت است از "این سلطنت آمده است" بعد از این ۴ کلمه متصل و حتی بدون کدام نقطه و ویرگول،

مقاله سید جمال الدین آغاز می‌گردد که من ۹ کلمهء باقی مانده این سطر را با چند جملهء سطور بعدی مقاله سید، درج می‌کنم که به نظر من بسیار مهم است:

«مملکت کهن ایران کاسته شده است کار هائیکه متعلق بزراعت و آبادی است خراب شده و زمین لم یزرع افتاده، صنایع بحالت عدم باقیست مردم ایران متفرق شده اند اشرف ساکنین این مملکت در محبسها بسر برده و پادشاه و وزراء آنها را صدمه زده و اموال آنها را بدون رحم نهب و غارت کرده و بدون آنکه استنطاقی در باره، آنها را بقتل می‌رسانند»

در اینجا به خاطر امانتداری بایست بگویم که واژه «کهن» که من آن را درج کردم، به صورت روشن «کهن» خوانده نمی‌شود و می‌توان آن را «مسن» هم خواند اما به هیچ وجه با واژه «من» که در این دستنویس آمده است، شباهت ندارد و شاید در آن، دست زده شده باشد. به هر ترتیب نزدیکترین واژه ای که جمله را مفهوم و معنی بخشد، شاید همین واژه «کهن» باشد. دانشمندان محترم شاید کلمه سه حرفی دیگری را به حرف «ن» ختم شده باشد، بیابند و آن را جانشین آن سازند. علی العجالة، آن را «کهن» می‌پذیریم.

بیایید ببینیم این جملات متن اصلی و دستنویس اصلی را که استاد خسرو شاهی به مثابه سند درج کرده است، خودش از آن سند چگونه نقل کرده است. نقل مطابق اصل است:

" مملکت من بحالت خرابی افتاده است و از جمعیت آن کاسته شده و کارهائیکه متعلق بزراعت و آبادی است، خراب شده و زمین ها، لم یزرع افتاده و صنایع بحال عدم باقی مانده است. مردم ایران متفرق شده اند، بهترین افراد این مملکت در زندانها بسربرده و پادشاه و وزراء آنها را آزار داده و اموال آنها را بدون رحم نهب و غارت کرده و بدون آنکه استنطاقی در باره آنها بعمل آید، آنها را به قتل می رسانند."^۱

خواننده گان عزیز کلمات متصل با آن مقدمه را که قبلا تکرار کردم، همین عبارت است " مملکت کهن ایران کاسته شده است " و در آن ذکری از جمعیت نیامده است. سید جمال الدین هم در آن جمله، هدفش جغرافیای کهن، تاریخی و باعظمت ایران است که چگونه کوچک گردیده و از آن کاسته شده است، نه مسأله نفوس و جمعیت.^۲ چون استاد خسرو شاهی علاقمند بوده است تا سید جمال الدین، ایران را « مملکت من » بگوید. در بازنگاری، مشاهده کرده است که اگر آن را « مملکت من ایران کاسته شده » بخواند، جمله بی مفهوم می گردد، بناء (توکل به خدا!) در عبارت به گونه ای که در بالا درج شد، تصرف نموده

^۱ نامه ها و اسناد سیاسی تاریخی، صفحه ۱۰۹

^۲ مرحوم احمد کسروی در صفحه ۷ کتاب مهم خویش "تاریخ مشروطه ایران" می نگارد: " می دانیم که چون نادر شاه کشته گردید آن بزرگی که با کوشش های خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت. ولی ایران باز یکی از کشور های بنام آسیا شمرده می شد. و کریم خان و جانشینان او، اگر چیزی به کشور نیفزودند چیزی هم از آن نکاستند، لیکن در زمان قاجاریان، ایران بسیار ناتوان گردید و از بزرگی و جایگاه و آوازه آن بسیار کاست.

است و واژه «جمعیت» را ایجاد نموده و سطری را که ۹ کلمه داشت، آن را به ۱۳ کلمه افزایش داده است، یعنی با آوردن ۴ کلمه جدید، سید جمال الدین را "ایرانی" ساخته است. در افغانستان می‌گویند با یک نقطه فیل، قیل^۱ می‌شود، حتماً با افزودن ۴ کلمه در یک سند مهم سیاسی و تاریخی، شناسنامه! یک شخص هم تغییر می‌یابد.

البته حالا وقت آن فرا رسیده است که بگویم استاد سید هادی خسرو شاهی چرا ۳۰ سطر و ۴ کلمه مقدمه مقاله را، بازنگاری نکرده اند؛ زیرا در آن آمده بود که نسب سید جمال الدین، به یکی از طوایف "افاگنه" تعلق دارد.

همین استاد معزز - که من از کتاب‌های او زیاد بهره برده‌ام و حتی از اولین کتاب‌هایی که ۳۵ سال قبل مطالعه کرده‌ام، نبشته و یا ترجمه موصوف بوده است - خودش می‌گوید:

"در روی جلد مقالات چاپ شده سید در کلکته، ناشر محترم سید را "سید جمال الدین الحسینی الافغانی المصری" معرفی نموده است و این نشان می‌دهد که سید هرگز علاقه نداشت که خود را به "وطن خاصی" منسوب بنماید و از همینجاست که او را مصری، افغانی،

^۱ "قیل" به کسر اول، بر وزن "فیل" حیوان معروف، در فارسی عامیانه افغانستان، بلند کردن و بالا شدن را افاده می‌کند، یعنی اگر یک نقطه را بالای "ف" فیل، بیفزایی، "فیل" با آن جسامت و بزرگی اش "قیل" می‌شود، یعنی تغییر می‌یابد و یا از زمین بلند می‌شود! هدف این است که در نقطه گذاری بایست دقت شود.

ایرانی می نامند و بهمین دلیل هم باید گفت سید جمال الدین هم ایرانی است و هم افغانی، هم مصری است و هم استنبولی. هم...^۱

این حرف آقای خسرو شاهی، حرف خوبی است، مگر در صورتی که شعار نباشد، اول اینکه آن ناشر هندی مظلوم، می دانسته است که سید جمال الدین "افغانی" است به همین خاطر، اول نام افغانی^۲ را ذکر

(^۱) مقدمه مجموعه رسائل ومقالات، صفحه ۸

(^۲) در ایامی که این رساله برای چاپ {نخست} آماده می گردید، دوست عزیز، فرهیخته و بلند همتی که چند مقاله مرا پیرامون سید جمال الدین، در سایت های انترنیتی مطالعه فرموده بود، چند جلد کتاب درباره سید جمال الدین برایم ارسال داشت که با مطالعه آن کتاب ها، این پاورقی را که با بحث بالا پیوند داشت، نگاشتم و بر این رساله افزودم، به این شرح:

حذف لقب "افغانی" از نام سید جمال الدین، عملی نیست که یک نویسنده و دو نویسنده ایرانی به آن دست یازیده باشد؛ بل اکثریت مطلق نویسندگان ایرانی نه تنها در نبشته خود واژه "افغانی" را حذف نموده اند، حتی در آثار دیگران هم "افغانی" را به "اسد آبادی" تغییر داده اند، از جمله آقای حسن یوسفی اشکوری، زمانی که کتاب مشهور "زعماء الاصلاح فی العصر الحديث" اثر دانشمند مصری استاد احمد امین را به فارسی ترجمه می نماید، هر جایی که "افغانی" در متن اصلی آمده است، آن را به "اسد آبادی" تغییر می دهد و دلیل این تغییر را چنین بیان می دارد:

"یاد آوری می شود که نویسنده سید جمال الدین را "افغانی" نوشته است، اما از آنجایی که از نظر ما هیچ تردیدی در ایرانی واسد آبادی بودن وی نیست. افغانی را به اسدآبادی بدل کردیم و انگهی سید در ایران (به هر دلیل) به اسد آبادی شهرت دارد و رعایت این شهرت برای خواننده گان مطلوب به نظر رسید. " صفحه ۴۱ کتاب "پیشگامان مسلمان تجدد گرایی در عصر جدید" ترجمه حسن یوسفی اشکوری.

کرده است، چون سید از مصر به هند آمده است او را "مصری" نگاشته است، زیرا در نیم قاره هند، این مسأله رواج دارد.

در هند که من ۷ سال { ۱۹۹۳ - ۲۰۰۰ } در آن سرزمین پنهانور و تاریخی، به سر برده ام، می دانم، هندوستانی ای که در از هر، تحصیل کند، از هری جزء نامش می گردد وحتی از مدرسه ای که فارغ شده باشد، نام آن مدرسه را به حیث جزء نام، همیشه حفظ می کند، که نمونه مشهور آن، همین مولانا ابوالحسن ندوی و محمود الحسن دیوبندی و صدها نام آشنای دیگر است.^۱

این یک طرف واقعیت و طرف دیگرش اینکه همین رساله مقالات جمالیه را که آن ناشر محترم هندی در ۱۸۸۴ میلادی، در کلکته به چاپ رسانده بود، مؤلفش را افغانی و مصری خوانده بود، چرا بعد از اینکه شما (هدفم برخی ایرانیان است) ۴۹ سال بعد از نشر چاپ نخست و ۳۶ سال بعد از وفات سید، آن را به نشر رساندید، مؤلف آن را سید جمال الدین اسد آبادی، نگاشتید و اگر سید مربوط به همه جا بود، بایست

تبصره بر منطق بالا را به خوانندگان حواله می دهم، اما یادآور می شوم که دانشمندان با انصافی هم در ایران وجود دارند که بر این جعلکاری ها تاخته اند و شماری هم که وجدان بیدار شان اجازه نداده است، ترکیب «سید جمال الدین مشهور به افغانی» را ابداع فرموده اند.!!

(^۱) مرحوم مولانا ابوالحسن ندوی از مدرسه ندوة العلماء و مرحوم مولانا محمود الحسن دیوبندی، از مدرسه دیوبند، دو درسگاه مهم و مشهور هند فارغ التحصیل گردیده اند.

اسدآبادی را در پهلوی افغانی و مصری اضافه می کردید، نه اینکه آن دو را حذف نمایید و در عوض چیز دیگری درج کنید. این حرف و شعار برای من و برای دیگران زمانی قابل پذیرش است که شما خود به آن باور می داشتید، اما بایست معلوم شود که سید جمال الدین از کجا بود؟ راجع به افغانستان و ایران چه گفته است؟ و حتی با وجودی که این مسأله در افغانستان مهم نیست، اما به خاطر دعوای طرف مقابل، دانسته شود که سنی بود یا شیعه؟ که به این مسأله هم در وقت دیگر، خواهیم پرداخت.

درین سند که مقاله گفتن آن دقیقتر است، تصرفات دیگری هم وجود دارد، مثلاً هر جایی که در متن شیخ جمال الدین نگاشته شده، استاد خسروشاهی، واژه شیخ را حذف نموده است و تصرفات دیگر هم در آن شده است. اما چون بایست متن اصلی آن را به زبان فرانسه در اختیار داشت، به همین قدر کفایت می شود. شاید هموطن غیوری که این جملات مرا می خواند و امکان دسترسی به اسناد آرشیفی را در موزیم های انگلیس و یا فرانسه دارد، به آن اسناد مراجعه نموده، با پیدا کردن متن اصلی، آن را مجدداً ترجمه نماید، تا دیده شود که سید جمال الدین، در آن چه گفته است، زیرا طوری که من گفتم این مقاله چند دست گشته است اگر تکرار هم باشد، تکرار مفید است تا یادآور شوم که سید جمال الدین موضوعی را گفته و کسی به زبان فرانسه آن را در قید تحریر درآورده، سپس توسط شخصی که معلوم نیست و در کدام تاریخ و از کدام زبان ترجمه شده و این ترجمه بار دیگر توسط کسانی که خود را

از وابستگان سید می دانند و چندین دهه است که « اسد آبادی و هممدانی » بودن او را تبلیغ می کنند، از آن ترجمهء مجهول، استنساخ شده است و سر انجام استاد سید هادی خسرو شاهی هم به سراغش رفته و خدمتش رسیده !، و در عبارات آن دست زده است و بدون مراجعه به متن اصلی - چون خودش می گوید من متن اصلی را نیافتم - ، آن را از زبان فارسی! به زبان فارسی! ترجمه مجدد! نموده است، بس است اکنون باید به سراغ سند دیگری رفت . اما قبل از آن که به سراغ سند دیگر روم، گمان می برم برخی از خواننده گان محترم که این سند را مطالعه می کنند شاید به خاطر شریف شان ، خطور کند که سید جمال الدین افغانی ، در نزد میرزا ملکم خان ، سفیر ایران در لندن ، چه می کرد؟ پرسش بجا و معقول.

مختصراً بگویم که میرزا ملکم خان^۱، قبلاً سفیر ایران در انگلیس بود ، ناصر الدین شاه او را از سفارت ایران عزل کرد و او در لندن ماندگار

^۱ میرزا ملکم خان ملقب به ناظم الدوله فرزند میرزا یعقوب، در سال ۱۲۴۹ هجری قمری در محله ارامنه اصفهان تولد شد. پدرش میرزا یعقوب خان، نخست ارمنی بود و بعداً مسلمان شد. میرزا یعقوب خان را بنیانگذار فراماسونی و یا فراموشخانه، در ایران دانسته اند، که به همین جرم از ایران تبعید هم شده است. میرزا یعقوب خان، پسرش میرزا ملکم را در خرد سالی جهت تحصیل به پاریس اعزام داشت.

فرخ خان امین الدوله که به حیث نماینده ناصر الدین شاه قاجار به پاریس اعزام شده بود، میرزا ملکم خان او را به حیث مستشار و مترجم همراهی می کرد . میرزا ملکم خان به حیث سفیر ایران در مصر، لندن، ویانا و برلین نیز ایفای وظیفه

شد. سید جمال الدین نیز از طرف ناصر الدین شاه و برخی درباریان در ایران، توهین و اذیت بیشمار شده بود که یکی از آن جمله، متأسفانه «برهنه کردن سید است» تا ببینند که «ختنه شده است و یا خیر؟! این حرف خود سید است.

بناء سید سیاسی و آگاه و مطلع از اوضاع ایران و دشمنان زمامدارش، با کسی که مخالف ناصر الدین شاه بود و قبلاً سفیر او در لندن همدست می‌شود. همدستی سید با او، یکی از راه‌های انتقام از شاه ایران بود و میرزا ملکم خان که جریده «قانون» را در لندن، به نیت حاکمیت قانون، در ایران، به نشر می‌رساند، سید جمال الدین افغانی با او همکاری می‌کرد. این مختصر، تفصیل دارد، باشد به وقت دیگر...

نموده است. اما سید جمال الدین افغانی که پنج سال از او کوچکتر است، با او در نگارش مقالات جریده «قانون» در لندن، همکاری داشت میرزا ملکم خان در سال ۱۳۲۶ قمری در روم وفات یافت و قبل از وفات وصیت نموده بود تا او را مطابق آیین مسلمانان، کفن و دفن نمایند.

داکتر محمد حلیم تنویر دوست عزیز من و یکی از محققان و روزنامه نگاران کشور که در مورد سید جمال الدین افغانی، تحقیقات جالبی نموده است. در صفحه ۳۱ کتاب ارزشمندش «افغانستان - تاریخ و روزنامه نگاری» و صفحه ۹۴ اثر دیگرش «سید جمال الدین افغان، شرح اجمالی زنده گی و آثار» میرزا ملکم خان را «شاگرد هندی» سید خوانده است که به هیچوجه صحت ندارد. میرزا ملکم خان نه هندی بود و نه شاگرد سید، بلکه موصوف طوری که در بالا یاد آوری شد. مدتی سفیر ایران در لندن و چند کشور مهم دیگر بود و پنج سال بزرگتر از سید بود و می‌توان او را از دوستان سید خواند که هردو از نفوذ و داشته‌های یکدیگر در مبارزه خویش بر ضد دشمن مشترک یعنی ناصر الدین شاه قاجار، بهره برداری می‌کردند.

۲ - نامه ای به ریاض پاشا در بارهٔ ماسونی های مصر:

بحث من در مورد این نامه به این مسأله که سید جمال الدین افغانی فراماسونی بود و یا نبود ارتباط ندارد، به گونه ای که در نامه سید به ملکه ویکتوریا، نوشتم که سید از ملکه چه تقاضا داشت؟ این حرف ها بماند به وقت مناسب و فراغت خاطر. در این بحث قصد من، مقایسه میان اصل نامه و ترجمه آن است.

سید در این نامه اش، انگیزه مخالفت خدیو مصر و نقش یک محفل ماسونی مخالفش را بیان داشته و به بیان داستان تفصیلی تبعیدش از مصر می پردازد. در اینجا در میان دو قوس و به اصطلاح "ملایی" در یک جمله "معترضه"، یاد آور شوم که سید از کشور های بیگانه یعنی مصر، ایران، ترکیه و هند اخراج و تبعید گردیده است اما از افغانستان اجازه گرفته، بیرون شده است. *إن شاء الله* در تثبیت این مسأله در آینده خواهیم پرداخت و در این امر رشته نیرومند وطن و غیر وطن معلوم میشود و فهمیده می شود که «سید جمال ما» از کجاست؟

سید در نامه مفصلش، به ریاض پاشا^۱ (۱۸۳۴-۱۹۱۱م) که طبعاً آن را به زبان عربی نگاشته است، داستان تبعید از مصر را از لحظه

^۱ مصطفی ریاض پاشا از جمله دولتمداران مشهور مصری است که در سال ۱۸۳۴ تولد یافته و در ۱۹۱۱ وفات کرده و سه بار به مقام ریاست الوزرای یا نخست وزیری مصر رسیده است، و حین ملاقات نخستین با سید جمال الدین افغانی، از مقربان دربار مصر به شمار می رفت. اما تصادف روزگار این است که با وجود دوستی

آغاز مخالفت‌ها با خدیو و دیگران و رسیدن به بندر کراچی بیان می‌دارد و متذکر می‌گردد که در کراچی از کشته شدن " کیوناری " نماینده انگلیس در کابل اطلاع می‌یابد.

کیوناری طوری می‌دانیم به تاریخ ۳ سپتمبر ۱۸۷۹ میلادی در کابل کشته شد و سید هم در ماه اگست ۱۸۷۹ میلادی از مصر تبعید گردید و به وسیله کشتی به بندر کراچی آمد، در برخی کتاب‌ها نگاشته شده است که سید به بندر بمبئی آمد، دقیق نیست. زیرا از نامه سید معلوم میشود که او در بندر کراچی فرود آمد. این بندر جزء شبه قاره هند، بود و کشوری در آن تاریخ به نام پاکستان، وجود نداشت و انگلیس بر سراسر شبه قاره هند، فرمان می‌راند.

سید می‌گوید که در کراچی زیر استنطاق قرار گرفت، ولی می‌افزاید طوری که دستمال و تسبیح اش را در مصر گرفتند، در کراچی از نزد او گرفته نشد، تا اینکه سردار ایوب خان فاتح میوند که حتما در آن ایام در کراچی بود، عازم تهران شد و انگلیس‌ها هم او را، تنها گذاشتند، یعنی رها کردند. سید در این حین در هند، زیر نظر قرار دارد و حیران است که به کجا برود. در این وقت هوای وطن، بر سر او می‌زند و می‌خواهد به افغانستان برگردد، اما به افغانستان نمی‌رود و از این ایام و از این مکنون قلبی، در نامه اش به ریاض پاشا، چنین یادآوری می‌کند:

صمیمی با سید او وقتی برای نخستین بار در سپتمبر ۱۸۷۹ م به ریاست الوزرای مصر می‌رسد که سید را چند هفته قبل از مصر اخراج کرده‌اند.

".... و ترویت فی امری و علمت أنى لو أذهب الى بلدی، و فی العین قذی و فی الحلق شجی و فی الکبد أوار و فی القلب نار مما أصابنی، لا أجد فيه بین أهله و کلهم مسلمون، من اذا قصص قصتی و کشف عن غصتی، یئن علی و یتوجع لی و یأسف علی مصابی.... فعزمت أن أذهب و ان كنت صفر الیدین خالی الراحاتین إلى بلاد فیها عقول صافیة و أذان واعیة و قلوب شفیقة و افتدة رفیقه حتی اقص علیهم ما یجری علی ابن آدم فی المشرق و هذا هو سبب ذهابی الى بلاد الافرنج...."^۱

اما استاد خسرو شاهى عبارات بالا را در صفحه ۱۳۳ همان جلد چنین ترجمه نموده است:

".... ولی همینقدر می دانستم که اگر به وطن خود بر گردم - با چشم های اشک آلود و صدای پر از شکایت و قلب سوزان - در آنجا حتی یکنفر مسلمان را نخواهم یافت که نسبت به من ابراز همدردی بکند، و من بتوانم همه این داستانها را برای او بازگو کنم. که در آن وقت حتی بدون داشتن پول تصمیم گرفتم به سرزمین هایی مسافرت کنم که مردم آن افکاری سالم و گوشه های شنوا و دلهای پراز محبتی دارند تا من به آنها داستان خودم را بازگو نمایم و به آنها بگویم که در شرق چگونه با انسانها رفتار می شود و حقوق بشر چگونه پایمال میگردد...."

^۱ نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی، صفحه ۱۲۶

در اینجا شاهد من همین عبارت " در آنجا حتی یک نفر مسلمان را نخواهم یافت " است در حالی که سید با قاطعیت در نامه خویش ، نگاشته است " و کلهم مسلمون " یعنی در حالی که همه آنان مسلمان اند " بدون شک اینجا هدف سید افغانستان وطن اصلی اش است و اگر - باز هم اگر و یک بار دیگر هم اگر - هدف سید ، ایران هم می بود ، استاد سید هادی خسرو شاهی ، بایست ترجمه را دقیق می نمود .

نامه سید جمال الدین به شیخ محمد عبده :

سید جمال الدین افغانی نامه ای که محل نگارش آن « پورت سعید » تحریر گردیده است ، عنوانی شاگرد رشیدش ، شیخ محمد عبده فرستاده در بخشی از آن نامه آمده است :

« وأنا الآن في (برط سعید) وأذهب إلى لندرة - ترسل جواب هذا الكتاب إلى إدارة جريدة (الشرق والغرب) أو إلى (مستر بلنت) - إن أخبار العالم كانت انقطعت عني مدة سبعة أشهر ولذا لا أدرى مستقر (العارف) الآن ، أخبره بسفري والتفصيل في مكتوب آخر يصلك من لندرة . إن شاء الله .

سَلِّم على كل من عرفنا و عرفناه ، واعترف بنا و سلمنا له . والسلام .

جمال الدین الحسینی الأفغانی»

این نامه در صفحه ۲۸۲ جزء اول کتاب « تاریخ الأستاذ الإمام الشیخ محمد عبده » به چاپ رسیده است و استاد خسرو شاهی هم آن را در صفحه ۱۵۷ کتاب « نامه و اسناد سیاسی - تاریخی » خویش درج کرده است .

در نامهء یاد شده سید یادآور می‌شود که : « من اکنون در پورت سعید هستم و به سوی لندن می‌روم..مدت هفت ماه است که خبرهای جهان و رویدادهای آن از من منقطع شده است ، از این رو نمی‌دانم که «عارف» (ابوتراب خادم سید) در کجاست.» از شیخ محمد عبده می‌خواهد عارف را از سفر او اطلاع دهد و تفصیل را در مکتوب دیگری از لندن خواهد نگاشت.

سید در نامه اش «لندن» را «لندره» نگاشته است. اگرچه در این نامه سال آن درج نشده است، اما استوار بر دلایلی که من دارم، شاید سال نگارش آن ۱۸۸۲ م باشد و این هفت ماهی که سید در نامه اش تذکر می‌دهد از اخبار و رویدادهای جهان بی اطلاع است، اغلب گمان ماه های اقامتش در امریکا خواهد بود. زیرا سید قبل از آن در هند به سر می‌برد و هند بریتانیایی هم در آن دوران به خاطر مبارزات مردمش در برابر استعمار انگلیس در محراق توجه قرار داشت و جایی نبود که مقیمان آن دیار به ویژه شخصیتی چون سید جمال از رویدادهای جهان آگاهی نداشته باشد.

استاد خسروشاهی بدن شک نامهء یادشده را از کتاب مرحوم شیخ رشید رضا نقل کرده است و شاید قدیمترین نامهء سید باشد که اصل آن در یک کتاب به چاپ می‌رسد ؛ زیرا کتاب « تاریخ الأستاذ الإمام» در سال ۱۹۳۱م در قاهره به چاپ رسیده است.

اینجانب با قاطعیت می گویم استاد خسروشاهی نامه یادشده را از کتاب شیخ رشید رضا نقل کرده است ، به دلیل پاورقی یا پینوشتی می گویم که در هر دو کتاب با عین عبارات به چاپ رسیده است؛ اما متأسفانه استاد خسروشاهی بار دیگر در نقل ، امانت را رعایت نکرده است و دست یازیدن به همچو عملی شایسته هیچ محقق نیست؛ آنهم در سطح شخص روحانی ، سیاسی و دانشمندی چون استاد خسروشاهی! بلی هدف در نقل پاورقی بود. مرحوم شیخ رشید رضا در معرفی «عارف» در پاورقی نامه بالا در کتابش نگاشته است : « هو عارف ابو تراب خادم السید الذی جاء معه من بلادہ الأفغان وکان بقى فی مصر بعد نفیہ منها و کان السید یحبہ حبا جما و لقبہ بالفیلسوف الأمی.»

استاد خسروشاهی پاورقی بالا را چنین نقل کرده است : « هو عارف ابو تراب خادم السید الذی جاء معه من بلادہ وکان بقى فی مصر بعد نفیہ منها و کان السید یحبہ حبا جما و لقبہ بالفیلسوف الأمی.»

یعنی استاد خسروشاهی در پاورقی بالا «الأفغان» را به گونه ای که در متن اصلی در سال ۱۹۳۱م در کتاب شیخ رشید رضا به چاپ رسیده است، هفتاد و یک سال بعد آن پاورقی را در سال ۲۰۰۲م، مجددا در همان « قاهره» به چاپ می رساند، امادلیران و آگاهانه «الأفغان» را حذف می نماید.

این نامه دو پاورقی دیگر هم دارد، استاد خسروشاهی، آن دو را بدون افزایش و کاهش حرفی، نقل می کند، اما کلمه «الأفغان» را حذف

می نماید به گونه ای که در مقدمهء خاطرات محمد مخزومی پاشا واژهء «الافغان» را حذف نموده بود و من هم به آن ، اشارتی داشتم.

من این گونه تصرفات را خجالت آور می دانم و خاموشی طرف مقابل را به تعبیر شادروان استاد خلیل الله خلیلی « سکوت شرمبار» می خوانم و بیشتر تبصره نمی کنم.

حرف های دیگری هم در این نامه ها و اسناد تاریخی هست که آن را به وقت دیگر موکول می کنم.^۱



^۱ در لابلای برگ های این رساله چند جای از تصرف استاد خسروشاهی در متن و ترجمه، حرف زده ام که آن استوار بر متن کتاب نشر شده از طرف ایشان است و اگر ایشان، آن متن های تصرف شده را، از جای دیگری نقل نموده باشند، پوزش می خواهم و آن تصرفات شرمبار را خیانت در امانت، آن هم امانت "علم" می دانم و تصرف کنندهء نخستین را ملامت می انگارم.

میرمودند ولی باز چون ذوق و شوق بجهت اصلاح وضع مملکت کرد
 و از آنجا که ضمناً مردم نیز با احترام میکردند بر آنها کلام او بگونه نفوذ
 کار بجای رسید که مابین وزرای دولت ایران و اشکالات بمیان آمد
 پس از آنکه کماشکات دولتی او را بوضع و تشبیه و تمثیل نمودند و با
 نفی کرده و مجبور کردند این او را از حبس خارج کرده خود را بمنزل رسانید
 همان محرم پرنس ملکیان غیر سابق دولت علیا ایران و در بار انگلیس رفت
 از کاغذ و شرح احوال او معلوم میشود او در لندن اقدامات نمیکرد وادی
 ملکی را بشمار میداد که چهارم کونه ظلم و تعدیات پادشاهان پهلوی است
 که ما انگلیس را روابط پیکلی و تهاجمات عمده داریم و نظیر ملاحظات بعضی از مملکت
 عمده اروپا که صاحب بصیرت و دارای عقل و فطانت هستند معلوم میشود
 که پارس صرفیه دولت بهیئت انگلیس در شرق زمین بیشتر منوط است و فله
 و استقلال دولت ایران است این سلسله ملاحظات عانیه وزرای امور
 میشود و معلوم گردیده است شیخ جمال الدین مردی است پس پنجاه ساله
 است خود بنیه قوی دارد و از ظلم و تعدیات که در ایران میشود و انجمن
 وضع آنجا دلسوزی کلی دارد من جمله عمل نسخ و بطدان استیاض و خانیان
 که با دلی اروپا داد و ستد بود و بطدان این استیاض فقط بواسطه اعمال
 متفق و حرکات شجاعت آمیز ملای و علما بوده است که پادشاه را مجبور
 بجدان آن نموده و مردم را مشوق و محرک گردیدند که در برابر آخرین حرکت
 و اقدام

میفرمودند ولی باز چون ذوق و شوق بجهت اصلاح وضع مطلوب کرد
 و از آنجا که ضمناً مردم نیز باو احترام میکردند بر آنها کلام او بکثرت نمود
 کار بجای رسید که پادشاه در ایام دولت ایران واداشکالات بمیان آمد
 پس از آنکه کماشکاتان دولتی او را بوضع و حشیانه و سبکی نمودند او را
 نفی کرده و مجوس گردانیدند این او را خراج خس خس کرده خود را از ملین
 همان محترم پرنس ملکیان غیر سابق دولت علیه ایران در بار انگلیس
 از کار خدا و شرح احوال او معلوم میشود او در لندن اقدامات نماید که دواوی
 ملتی را شهو زد نماید که چهارم کونه ظلم و تعدیات پادشاهان پادشاهان
 که ما انگلیس را وابط یکنی و تهمته عمده داریم و نظر بلا حفات بعضی از مذکی
 عمده اروپا که صاحب بصیرت و دارای عقل و فطانت هستند معلوم میشود
 که پادشاه صریحاً دولت بهیسه انگلیس در شرق زمین بیشتر منوط باینست
 و استقلال دولت ایران است این مسئله را حفات عالییه و زاری
 میشود و معلوم گردیده است شیخ جمال الدین مردی است بس پناه سازند
 بن خود بنیه قوی دارد و از ظلم و تعدیات پادشاهان ایران میشود و پادشاهان
 وضع آنجا دلسوزی کلی دارد من جمله عمل نسخ و بطدان استیاد و خانیان
 که باولی اروپا داده شده بود و بطدان این استیاد فقط بواسطه اعمال
 متفق و حرکات شجاعت آمیز ملان و علما بوده است که پادشاه را مجبور
 به عدل آن نمودند و مردم را مشوق و محرک گردیدند که در برابر آخرین حرکت
 واقdam

A golden scroll is unrolled, showing two lines of text in Pashto. A golden quill pen with a decorative swirl at its base rests diagonally across the lower right portion of the scroll. The scroll has a metallic sheen and is set against a plain white background.

مذهب عقدی (عقیدوی)

سید جمال الدین افغانی



سید جمال الدین هنگام اقامت در قاهره

مذهب عقَدی (عقیدوی) سید جمال الدین افغانی

پیشاپیش از هموطنان عزیزم، پیروان هر دو مذهب بزرگ تشیع و تسنن، پوزش می‌خواهم به موضوعی ولو پژوهشی که از آن رایحهء اختلاف به مشام می‌رسد، می‌پردازم. اما هموطنان گرامی من با مطالعه این نبشته، پی خواهند برد، که این حرف‌ها را به خاطر دعوای طرف مقابل و جهت به کرسی نشاندن یک حقیقت می‌نگارم، طرفی که برای هموطن ما شناسنامه صادر می‌کند و این حرف‌ها همه عکس العمل است و اگر حلاوتی داشته باشد، حلاوتش در این است که شاهد و تکیه گاه این حرف‌ها، همان کتاب حجیم و مفیدی است که استاد سید هادی خسروشاهی، سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در واتیکان و قاهره و مشاور وزارت خارجه آن کشور، به چاپ رسانده است و مخاطب من هم آن جناب می‌باشد.

در اینجا قبل از اینکه به اصل مطلب بپردازم در بارهء عنوان این بحث قابل یادآوری میدانم که متقدمان در مسأله مذهب، به دو مذهب توجه داشتند:

۱- مذهب فقهی ۲- مذهب عقَدی یا عقیدتی. و این اخیر الذکر مهمتر از مذهب فقهی بود. شاید که در گذشته‌ها گفته می‌شد « زر

پنهان و مذهب پنهان»، اشاره به همین مذهب عقیدتی بوده باشد، زیرا مذهب فقهی حاجت پنهان داشتن نداشت و در جامعه اسلامی معلوم بود که هر کس چگونه نماز می خواند و نمازش مطابق کدام مذهب است. به گونهء مثال مسأله مخلوق بودن و مخلوق نبودن قرآن، در عصر عباسیان، به مذهب عقیدتی بر می گشت و به خاطر پیچیده گی هایش، در سطح نخبه گان جامعه که با آرای کلامی و فلسفی آشنایی عمیقتر داشتند، مورد بحث و کنکاش قرار می گرفت که از جمله مشهور ترین این نوع مذاهب، معتزله، اشعریه، ماتریدیه، کرامیه، مجسمه، مشبهه، اباضیه و.... بود.

مثلاً وهابیت، مذهب عقیدتی است در حالی که مذهب فقهی بنیانگذار آن یعنی محمد بن عبدالوهاب، حنبلی بود. مثل مذهب صوفی و اراسته پیر هرات خواجه عبدالله انصاری که او هم حنبلی مذهب بود در مذهب عقدی اش هم از امام احمد بن حنبل پیروی می کرد.^۱

در عصر ما در کشورهای اسلامی از جمله افغانستان ما، جز در مدارس دینی حین مطالعه کتاب های کلامی، راجع به مذهب عقدی کمتر حرف زده می شود و همه بحث ها پیرامون مذاهب فقهی می چرخد که اختلافات فقهی میان شوافع و احناف مشهورتر است. اما در جزیره

^(۱) شیخ الإسلام عبد الله الأنصاری الهروی، مبادؤه وآراؤه الكلامية والروحية، اثر دكتور سعيد افغانی، ص ۱۷۳

العرب، به مذهب عقدی بیشتر چسپیده اند که خود را سلفی می خوانند و این تیمیه را شهسوار این میدان می دانند.

به هر ترتیب بیشتر حرف زدن در این مورد را از صلاحیت خود نمی دانم و کار دانشمدان بزرگتر است و اگر از شخصیت هایی که من با نام شان در این مسأله آشنایی دارم و آنان را مرد بحث در این میدان می دانم، می توانم به گونهء مثال نه حصر، از دکتور عنایت الله ابلاغ و استاد عبد الله سمندر غوریانی، نام ببرم.

در مورد مذهب فقهی سید جمال الدین افغانی، آن عده شاگردان سید که اکثر با او حشر و نشر داشتند، مذهب فقهی سید را حنفی می دانند که مشهورترین برهان در این مورد، حرف شیخ محمد مخزومی است که خاطرات سید جمال الدین را در زمان حیاتش و در آخرین سالهای زندگی وی، در استانبول نگاشته است، سید را حنفی می خواند. و دلیل دیگر نبشته های خود سید جمال الدین است. طوری که موصوف در مقاله ای تحت عنوان «الفقه الاسلامی» در شماره سوم جریده ضیاء الخافقین به تاریخ اول اپریل سال ۱۸۹۲ میلادی درلندن به چاپ رسیده است و نخستین مقاله عربی آن شماره، همین مقاله سید جمال الدین است که در برابر عنوان آن «الشیخ جمال الدین» نگاشته شده است.

سید در این مقاله از کتابی که ساواس پاشا در مورد مبانی فقه اسلامی به زبان فرانسه تالیف نموده است، تقدیر می نماید و در آن نقش آریایی نژادان را برجسته می کند و از امام محمد که از شاگردان امام

ابوحنیفه است، مشخصاً یادآوری می‌کند، یعنی امام محمد از سرخس است و آریایی نژاد.

سید جمال الدین مؤلف را بالقب «مرد دانشمند» یاد می‌کند که او امام اعظم رضی الله عنه را ستوده است و مناقب امامان دین، فضایل محدثان و اوصاف فقهایی متأخر را بیان کرده است.

سید جمال الدین از این کتابی که راجع به فقه اهل سنت و جماعت است و در آن مسایل فقهی، مطابق مذهب احناف استوار بر قرآن، سنت، اجماع و قیاس درج شده است، ستایش و توصیه می‌کند تا آن کتاب در مدارس مسلمانان، تدریس گردد و خلفای چهارگانه را با همان صفتی می‌ستاید که اهل سنت و جماعت به آن باور دارند یعنی «الخلفاء الراشدین».

آنچه تا این جا گفته آمد خارج از عنوان این مقاله است و یا هم مدخلی بر موضوع، آمدم بر سر اصل گپ و آن این که استاد خسروشاهی گفته بود: «سید جمال الدین از استمرار در شرح «العقائد العضدية»، به خاطر اجتناب از خوض در مسایل خلافی، به ویژه قضیه خلافت و امامت، توقف نمود. زیرا خوض در این مسایل برای شیخ محمد عبده با نظر به معتقادات او، امر آسانی است و معقول نیست که قلمش در آن حد توقف نماید! خسروشاهی»^۱

^۱ - التعليقات علی شرح العقائد العضدية، صفحه ۱۲

استاد سید هادی خسروشاهی گرچه این عبارت آخر مقدمه اش را دلیلی آورده است که شارح این تعلیقات شیخ محمد عبده نیست، بلکه سید جمال الدین است. اما او در این سطور می‌خواهد حرف دلش را در لفافه بیان کند و صریح نمی‌گوید، اما با اندکترین تعمق هر کس می‌داند که استاد خسروشاهی چه می‌خواهد بگوید؟! موصوف می‌گوید یا دقیق‌تر از فحوای کلامش چنین استنباط می‌شود که:

سید جمال الدین شیعه است و شیخ محمد عبده سنی. چون مباحث بعدی کتاب مورد بحث، مسأله امامت و خلافت است و سید جمال الدین به خاطر شیعه بودن مخالف آن، نظر دارد، بناء تعلیقات و یا تدریس کتاب شرح عقاید را پایان می‌دهد!

اصرار استاد خسروشاهی برای شیعه ثابت کردن سید جمال الدین، به خاطری است که او را ایرانی ثابت کند و وضع این مقدمه هم به اصطلاح منطقیون، به خاطر آن نتیجه است. زیرا او می‌داند که سادات کثر، اهل سنت اند و آسانترین طریقه برای ایرانی ساختن سید، همین مذهب عقیدتی اش است.

اما طوری که در بالا گفتم، من این دلیل استاد خسروشاهی را که در لفافه بیان کرده است نمی‌پذیرم، شاید علت دیگری داشته باشد و یا شاید بقیه حرف‌ها آن قدر واضح بوده باشد که نیازی به تدریس نداشته باشد. اگر مسأله اختلاف دو مذهب اهل تشیع و تسنن در میان می‌بود، سید بایست شرح‌هایش را در مبحث "رؤیة الله" پایان می‌داد، زیرا برادران شیعه "رویت خدا" در آخرت را ممکن نمی‌دانند و آن را تأویل

می نمایند که در کتاب های عقاید امامیه، این مسأله درج است. در حالی که سید آن بحث را به پایان می برد و در پایان آن، چنین نتیجه می گیرد که "بل الواجب علينا هو الايمان بأن الله يُرى - كما اخبر - على وجه منزّه عما هو من خواص الحوادث، وليكن بأية قوة من قوانا، او بقوة جديدة يخلقها الله في ذلك الوقت، في عضو من اعضائنا، وان كان القلب." ^۱

بناءً اگر سید مثل شارح عقاید سنی نمی بود، طوری که از ویژگی های او است، دلیرانه و بی پروا، عقیده و باور قلبی خویش را بیان می کرد و گفته شارح عقاید عضدیه را نقد می نمود. سید گرانقدری که به گفته محمد مخزومی، شاگرد و جلیس دیرینش «جمال الدین لایری فی التکتم فضیلة، بل یری فيه معرفة و نقصا فی الهمم» ^۲ بناءً از مردی چون سید جمال که در گستره خاکی از کسی حذر نمی کرد، وبه گفته قبلی شاگردش مخزومی، «پنهانکاری را با وجودی که فضیلت نمی دانست، بلکه آن را کاستی می شمرد و بی همتی»، محال است که عقاید خود را حتی از شاگردانش، پنهان نگه دارد و حتی، کتابی را شرح نکند که خودش انتخاب نموده است و از قبل می داند که در آن چه نگاشته شده و محتویات آن چیست؟!.

به استاد سید هادی خسروشاهی - که برای جناب شان، ارادت غیابی دارم و از نبشته های شان، بهره های وافری برده ام -، احترامانه

^۱ - التعليقات علی شرح العقائد العضدية، صفحه ۴۶۴

^۲ - خاطرات الافغانی، از محمد مخزومی پاشا، صفحه ۴۰

تذکر می‌دهم که در میهن ما افغانستان، در خواندن کتاب‌های دینی عنعنه همین است که هیچ کتاب را در مراحل بالایی تا آخر نزد استاد فرا نمی‌گیرند، و طالب العلم بعد از آموختن بخشی از کتاب، با اسلوب آن کتاب آشنا می‌شود و خودش آن را مطالعه می‌کند. سید افغانی شاید این عنعنه را که در میان طالبان و مدارس علوم دینی میهنش افغانستان رواج دارد، خواسته است در مصر هم پیاده کند. والله اعلم.

برگردیم به ادامه بحث، شارح عقاید در مبحث «رویت خدا» در آخرت، بیان داشته است که موسی، از خداوند خواست تا خود را به او بنمایاند و اگر چنین چیزی ممکن نمی‌بود، هیچ عاقلی تقاضای امر ناممکن را نمی‌کند؛ آن هم شخصی چون موسای پیامبر.

شارح عقاید عضدیه در همین مبحث می‌گوید که "و هو تعالی مرئی للمؤمنین بیوم القیامه"^۱ این مذهب اشاعره و سلف صالح است. هرگاه سید، نظر مخالفی می‌داشت، حتماً آن را بیان می‌کرد.

با وجودی آنچه یاد آور شدم، من بار دیگر "التعلیقات علی شرح العقائد العضدیه" را مجدداً، مکرر و با تأنی مطالعه کردم، به نظرم چنین آمد که سید چون یکی از پیروان ابوالحسن اشعری یا اشعری مذهب، از مذهب عقدی خویش دفاع می‌کند، طوری که مذهب فقهی سید جمال حنفی بود، دلایل من این است:

^۱ - التعلیقات علی شرح العقائد العضدیه، صفحه ۹۵

۱- در صفحه ۲۹۲ تعلیقاتش، سید جمال الدین می گوید "والشیخ الاشعری- رضی الله عنه- قال: "در حالی که وقتی از معتزله و اسماعیلیه یاد آوری می کند "رضی الله عنه" نمی گوید و اما از امام رازی که اشعری است با احترام یاد و او را با لقب "الامام" ذکر می کند.

۲- در صفحه ۲۹۴ و ۲۹۵ راجع به "سمنیه" و اسماعیلیه چنین می گوید :

«..وقد ذکر الشارح منها شیئا، لعدم الفائدة فی الاستدلال والمعارضة لهذه المذاهب الباطلة، اضربنا عن نقل شیء منها، و ابداء رأینا فيه "»

سید جمال الدین، در بالا مذهب اسماعیلیه، را باطل می خواند و آن را همردیف «سمنیه» که منکر نبوت و رسالت است می آورد...

۳- حتی سید جمال الدین در همین صفحه ۲۹۵ می گوید: شرع و قرآن به مثابه آموزگار برای ما کافی است و آنچه ما با یقین از قرآن اخذ می نماییم کفایت می کند و به معلم مخصوص که امام معصوم باشد، نیازی نداریم و نه به نایب از شرع محتاج هستیم، مگر در مجرد تبلیغ..»

برای اینکه خواننده گمان نکند که شاید ترجمهء من، کاستی داشته باشد متن اصلی گفته شده به وسیله سید جمال الدین را از صفحه ۲۹۵ کتاب مورد بحث، نقل می نمایم. او می گوید :

" فنقول : كفى بالشرع و القرآن معلما، فيكفى اخذ ما نتيقنه من القرآن، فلا حاجة الى المعلم المخصوص، و هو الامام المعصوم. و لسنا نحتاج الى نائب عن الشرع الا في مجرد التبليغ. "

۴ - افزون بر آن، سید جمال الدین در چندین جای وقتی که حرف از مذهب اشعری می‌آید، آن را به عبارت " اصحابنا " یادآوری می‌کند که استاد سید هادی خسروشاهی، به مثابه دانشمند علوم دینی و برخاسته از حوزه های علمی که با متون عربی سر و کار دارد، بهتر می‌داند که "اصحابنا" در متون فقهی و کلامی، چه افاده ای دارد. من طور نمونه این متن را از صفحه ۳۱۱ سطر چهار نقل می‌نمایم که در آن آمده است :

" أقول : هذا الذي ذكره حجة الاسلام و هو قول الاشعري و رأى كثير من أصحابنا "

۵ - سید جمال الدین در مبحث صفات خدا، نظر اشعری را با تمجید یادآوری نموده، آن را موافق سنت می‌خواند و می‌گوید : " وهذا الحمل أجدر بمقام الشيخ، ووقوفه عند السنة وبعده عن ضلال البدعة رحمه الله " صفحه ۳۴۷،

۶- استاد سید هادی خسروشاهی که به اعتبار مطالعات عمیقش در کتب کلامی، از مخالفت های اشعری ها و معتزلی ها در میان اهل سنت و جماعت بیشر آگاهی دارد، به ایشان باید گفت که سید جمال الدین افغانی در دفاع از اشعری آن قدر، پیش می‌رود که معتزلی ها را بی‌عقل می‌خواند.

به صفحه ۴۷۶ کتاب مراجعه می‌کنیم در آن آمده است: فالقول ما قال الشيخ ابومنصور، وإن وافقه عليه صدقه^۱ جماعة ممن لاعقل لهم كالمعتزلة "

۷ - سید جمال الدین، ابوالمعالی امام الجوینی را با همان لقب فخیمش یعنی «امام الحرمین» می‌خواند و او را با عبارت «من اصحابنا» از زمره همفکرانش قلمداد می‌کند، در حالی که همه میدانند، امام الحرمین از جمله امامان اشاعره است.

۸ - در صفحه ۱۶۵ همین کتاب، سید در توصیف ابوالحسن اشعری، در تبصره بر اینکه برهان یعنی حجت و دلیل بایست از تقلید و تشویش سالم باشد؛ می‌افزاید: «وهذا هو دأب مشايخنا كالشيخ الاشعري و الشيخ ابي منصور و من مثلهم، لا يأخذون قولاً حتى يسددوه ببراهينهم القوية على حسب طاقتهم» یعنی و این سالم بودن برهان از تقلید و تشویش، خوی و عادت مشایخ ما امثال شیخ اشعری و شیخ ابومنصور و آنانی است که چون ایشان رفتار کردند، هیچ قولی را نمی‌گیرند، مگر اینکه آن را با دلایل نیرومند بر حسب توانایی شان نشانه‌گیری نمایند.

^۱ - اگرچه در متن صدقه آمده است، اما به گمان من، مطلب بالا از متن اصلی یا دستنویس، دقیق بازنگاری نشده است و جمله ناقص به نظر می‌آید شاید " صدقة " باشد و معنای آن جمله چنین می‌شود که: اگر چه به گونه تصادفی گروهی که عقل ندارد مثل معتزله، با آن موافقت نشان داده اند.

هموطن ارجمند من که این حرف ها را مطالعه می کند، شاید باز هم به خاطر شریفش خطور کند که اگر سید جمال الدین، شیعه نمی بود، چرا چندین نامه به زعامت شیعه در عراق و ایران نگاشت و از آنان به خاطر سرنگونی و عزل ناصر الدین شاه قاجار، استمداد جست ؟ این هم پرسش معقولی است .

در پاسخ باید عرض کرد که اگر آن مرحله زمانی نگارش آن نامه ها را بررسی نماییم، در می یابیم که مقارن شرایط دشوار زندگی سید جمال و اخراجش با آن توهین و تحقیر از حضرت شاه عبد العظیم است که سید جمال الدین بایست به هر وسیله معقول، در انتقام از کسی که بر شخصیت او تاخته بود، دست می یازید و بهترین وسیله، همین استمداد از رهبران دینی و مراجع تقلید بود و سید از نقش ایشان در میان مردم آگاهی کامل داشت.

پنج نامه ای که از سید، عنوانی بزرگان شیعه نگاشته شده است، دوتای آن بعد از اخراج از ایران و هنگام اقامت کوتاه مدت در بصره به رشته تحریر درآمده است و سه تای باقی مانده هم بعد از سفر سید به لندن که در ضیاء الخافقین، به نشر رسیده است و افزون بر آن، طور پنهانی در فارس و عراق هم در میان مردم توزیع گردیده است.

اگر قلم برآن سید در عروة الوثقی، متوجه استعمار انگلیس بود؛ بعد از حادثه المناک و شرمبار حضرت شاه عبدالعظیم در لابلای صفحات ضیاء الخافقین، متوجه ناصرالدین شاه گردید که وی در مقالات نشر شده در آن نشریه، طاغوت خوانده شده است.

این نامه ها، قابل غور و بررسی بیشتر است تا نکته های دیگری را از لابلای آنها، در یابیم. من فقط به گونهء مثال یادآوری می نمایم که سید در نامه اش به مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی، بزرگترین مرجع جهان تشیع در آن زمان، او را چنین مورد خطاب، قرار داده است. «...إن أحاد الأمة لايزالون يسألون شاخصة أبصارهم، عن أسباب قضت على حجة الاسلام (إياك أعني) بالسبات والسكوت..»

عبارت بالا توسط خسرو شاهی یا کسی دیگری در صفحه ۶۲ کتاب نامه ها و اسناد سیاسی و تاریخی سید جمال الدین، چنین ترجمه شده است:

« ایرانیان همگی مات و مبهوت مانده اند از هم می پرسند چرا حضرت حجة الاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده؟ »
خواننده گان ارجمند نیازی ندارند تا برای شان ترجمه را با متن اصلی مقایسه نمایم، خود مشاهده می فرمایند که واژه ها چگونه ترجمه شده است، اما دو واژه ای که اصلا ترجمه نشده است، آن را خاطر نشان می سازم.

سید به خاطر توجه بیشتر حضرت مرحوم میرزای شیرازی^۱ علیه الرحمة، در میان قوسین می گوید (إياك أعني) هدفم توهستی! دیگر

^۱ - حاج میرزا محمد حسن فرزند میرزا محمود حسینی مشهور به میرزای شیرازی که در شیراز تولد شد و در اصفهان به تحصیل پرداخت و در سال ۱۲۵۹ هجری قمری، به عتبات مقدسه رفت و نزد شیخ مرتضی انصاری مرجع تقلید آن عصر، به تلمذ پرداخت، چند سال بعد از وفات شیخ مرتضی انصاری، مرجع تقلید

واژه «سبات» است که همه می‌دانند «خواب» معنی می‌دهد. به این مفهوم که چه چیز حجة الاسلام را به خواب و سکوت وا داشته است؟ هدف من از ذکر مثال بالا شاید روشن باشد، اما باز هم به خاطر اطمینان بیشتر، یادآور می‌شوم که جمله حضرت سید، آنقدر «زنند» و «گزند» است که یک قرن بعد هم و دقیقتر ۱۱۵ سال^۱ بعد هم استاد سید هادی خسروشاهی در هراس است و جرأت ندارد تا ترجمه آن جمله سید را که مخاطبش رهبر بزرگ جهان تشیع است و ایشان هم سالها است که به رحمت ایزدی پیوسته اند، در روی کاغذ بیاورد.

بناء اگر سید جمال الدین افغانی فرار شده و تبعید گشته از ایران، اگر ایرانی می بود و یا شیعه، چگونه از بصره به سامرا، بزرگترین رهبر جهان تشیع را، آن چنان مورد خطاب قرار می‌داد؟! بلی «رگ افغانی اش تور^۲ خورده بود!» به گمانم همینقدر کفایت می‌کند!

به عنوان حسن ختام این بخش، همان دعایی را ذکر می‌نمایم که سید جمال الدین افغانی، در پایان تعلیقاتش بر زبان رانده است. او آل

شیعیان شد و در سامره به تدریس مشغول گردید و فتوای مشهورش را در حرمت استعمال تنباکو در سال ۱۳۰۹ قمری صادر کرد و آن فتوای مشهور و مختصر چنین بود: "بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون بأی نحوکان در حکم محاربه با امام زمانست عجل الله فرجه" سر انجام در سال ۱۳۱۲ قمری وفات یافت و در نجف اشرف، به خاک سپرده شد.

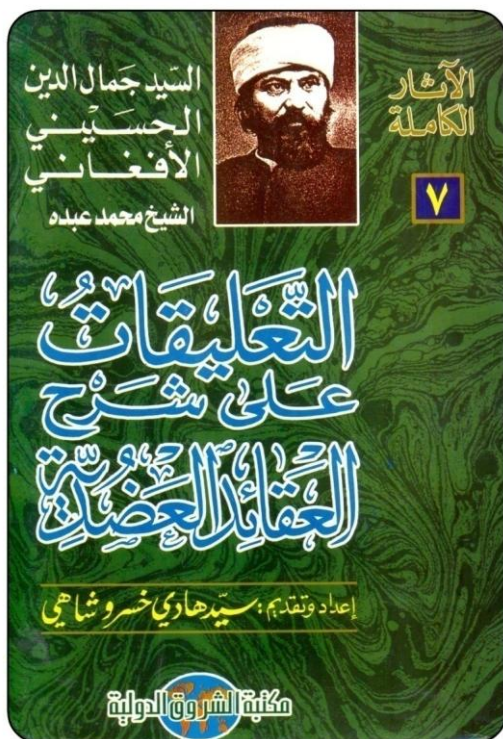
^۱ هدف سال چاپ نخست کتاب «بیدارگر عصر»

^۲ یعنی حمیت و غیرت افغانی اش، به حرکت و جنبش آمده بود.

پیامبر و اصحاب او را که شیوه اهل سنت و جماعت است یکجا ذکر می کند و چنین می فرماید :

"صلی الله وسلم علی مفتتح تاریخها و علی آله و اصحابه "

از طرف من هم درود بی پایان نثار پیامبر اکرم، آل مطهر و یاران گرامی او باد!



روی جلد کتاب التعلیقات علی شرح القائد العنصرية



«ایرانی نبودن» سید جمال الدین،
در آیینہء نامہ ها و آثار خودش



سید جمال الدین افغانی در سفر دوم به تهران (در چهل سالگی)

«ایرانی نبودن» سید جمال الدین، در آینهء نامه ها و آثار خودش

استاد خسر وشاهی در کتابش «نامه ها و اسناد سیاسی تاریخی»، نامه ای را به چاب رسانده است که سید جمال الدین، عنوانی سید حاج مستان مراغه ای، به تاریخ ۲۵ دسامبر سال ۱۸۸۱ میلادی نگاشته است. در این نامه آمده است :

«..... ولی کو آن دولتی که باید آنچه ببیند و بشنود و بفهمد، از روی صدق و راستی راپورت نماید. ولی کو آن دولتی که وظایف مزبور را از سفیر خود بخواهد و راپورتهای او را بنظر دقت مطالعه نموده، به میزان عقل بسنجد و اجرا بکند و آنچه را که باید بکند! علاوه به چند نفر مامور بزرگ که دولت ایران از قبیل آژان دیپلوماتیک و «ژنرال گونسل» و «گونسل» در ممالک خارجه دارد. قریب پانصد نفر نیز هر طبقه «گونسل» و «ویس گونسل» در نقاط مهم و یا جاهایی که ابد لازم نیست دارد، معهذا از هیچ کدام این ها راپورتی به سفارت و یا به وزارت امور خارجه خود نمی رسد و کسی هم متوقع این خدمات از آنها نمی شود، زیرا مقصود از ماموریت اینها که نه مواجب دارند و نه معاش، تحصیل امنیت تبعه و کسب اطلاع از وضع و حالات آنجاها نیست. اغلب این مامورین که ذکر شد، جهال و الواط و اشرار اند. تصور نمایید از این قبیل اشخاص که

حقوق خود را نمی‌دانند و ماموریتشان حفظ حقوق دولت است چه منفعتی بحال دولت و یا طبقه‌ی مقیم آن ولا است، عاید تواند شد!

بیچاره تبعه که از ظلم و تعدی حکومت ایران فرار کرده و آمده در مملکت خارجه می‌خواهد به فراغت و آسودگی مشغول کسب و داد و ستد خود باشد در آنجا هم دچار اینگونه مامورین ایرانی گردیده و آنچه دارد و ندارد! باید فروخته صرف معیشت و گذران مامورین مزبور نماید تا بدین واسطه بتواند از غضب و سخط مامورین ایران آسوده و ایمن بماند...^۱

استاد خسروشاهی در پایان این بخش، پا ورقی ای را آورده است که استاد محیط طباطبائی در شماره ۱۱ دوره دوم، مجله «محیط» پس از نقل اصل نامه سید درج کرده است.

استاد محیط طباطبائی در پایان آنچه از نامه سید، بیرون نویس گردید، چنین توضیح داده است:

«این قسمت از مکتوب سید بخوبی سبب انتساب او را به افغانی و احتراز از تظاهر بایرانی بودن نشان می‌دهد و برای گریز از این گرفتاریها و رفع شر مامورین وزارت خارجه باتکای کاپیتولاسیون بر جان و مال تبعه ایران در خارج حکومت می‌کردند. ناگزیر در عدم اظهار اصل و نسب بوده است و گر نه جز یک ایرانی بصیر مطلع^۲ هیچکس دیگر از عهده تشخیص

^۱ - نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی، صفحه ۱۰۲

^۲ - هر گاه اطلاع و تشخیص دقیق جهان پریشان روزگاری ایرانیان در نامه مختصر منسوب به سید جمال الدین افغانی، دلالت بر ایرانی بودن وی نماید، آقای محیط طباطبائی، با مطالعه "تمتة البیان فی تاریخ الافغان" که با آن همه دقت،

دقیق جهات پریشان روزگاری بر نمی آید.»^۱ در همینجا به خاطری که بعد ها فراموش ننمایم، اضافه می نمایم که سید بزرگوار در نامه ای که به ملکه ویکتوریا نگاشته است و استاد خسروشاهی آن را در صفحه ۱۲۰ همین کتابش (نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی) به چاپ رسانده چنین گفته است:

«اگر ملاحظه شود معلوم میگردد که تعداد ایرانی هایی که از وطن مهاجرت کرده اند متجاوز از یک پنجم تعداد کل نفوس ایران است.»
استوار بر گفته مرحوم محیط طباطبائی، اگر نفوس ایران را در زمان سید جمال الدین، ده میلیون فرض نمائیم، بایست دو میلیون آن، اصل و نسب خویش را کتمان کرده باشند، بناء مدعیان آن تئوری، آیا می توانند یک در صد آن اشخاص را نه، بلکه از هر ده هزار نفر ایرانی که مجبور به تغییر اصل و نسب خویش شده اند، یک تن را ذکر نمایند؟، به گمانم، هر گز نمی توانند! می گذریم!

تاریخ افغانستان و مردم آن را معرفی می نماید و به نکته های باریکی اشاره می کند که بدون یک افغان کسی دیگری با آن دقت نمی تواند، آن همه ظرافت ها را بیان دارد، اگر از استدلال آقای محیط طباطبائی بهره گرفته شود بابت گفت، تنها مطالعه "تتمة البیان فی تاریخ الافغان" اثر سید، کافی است که سند استواری باشد بر افغان بودن وی، چنانکه است.

^۱ - نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی، صفحه ۱۰۷

بر آن نامه سید، استاد محیط طباطبائی^{۲۳} توضیح نگاشته است که آنچه ذکر کردم توضیح آخرین یعنی بیست و سوم بود و توضیح نخست ایشان چنین است.:

«معلوم است که حاجی سید مستان داغستانی، از مردم مراغه بوده، سید را در دوره اقامت هفت ساله مصر میشناخته و او را نسبت به ایران و قضایای مخصوص بدان طوری واقف و علاقمند میدانسته که از او استفسار میکرده است.»^۱

به خاطر مقایسه میان سبک نبشتهء منسوب به سید (نامه به مراغه ای) و آنچه سید خود نگاشته است و در انتساب آن به سید جمال الدین شکی نیست، رسالهء «نیچریه» را ورق می زنیم. همان رساله ای که در آن واژه های عربی به کثرت استعمال شده و سبک خاص سید را که زبان اصلی اش فارسی نیست؛ بلکه زبان مادری اش پشتو یکی دیگر از زبان های رسمی افغانستان است، آشکار می سازد و با بهره گیری از اصطلاح وضع شده توسط پروفیسور مجاور احمد زیار، می توان گفت که فارسی وی «پشتو خُپلی (زپلی) و عربی خُپلی (زپلی)» است یعنی فارسی اثر پذیر از زبان پشتو و یا زبان عربی.

به رسالهء "نیچریه" اثر سید بزرگوار مراجعه می کنیم و با هم می خوانیم.:

^۱ - نامه ها و اسناد سیاسی، تاریخی صفحه ۱۰۴

«... از این است که ارباب تاریخ ابتدا انحطاط سلطه مسلمانان را محاربه صلیب می گیرند و چنان لایق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق کلمه آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند. مخفی نماند بایبیهایی که در این زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را به ناحق ریختند کوچک ابدال های همان نیچریه های الموت و چيله ها یعنی کچکول بردار های همان طبعیین گردکوه می باشند و تعلیمات آنها نمونهء تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فی ما بعد چه تاثیر های دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد.»^۱

در کتاب استاد خسروشاهی در پاورقی، در شرح «چيله ها یعنی کچکول بردارها» چنین آمده است :

« چيله ها یعنی کچکول بردارها : کچکول بردارها شاید همان کچکول بردارها باشند، و مراد سید، احتمالاً بقیه السیف یا بازماندگان باطنیان باشند.» پاورقی صفحه ۴۵ رسایه نیچریه.

مطلب بالا را من به دو دلیل آوردم یکی بر سبیل تصادف از میان رساله نیچریه که در نگارش آن به قلم سید، جای شکی وجود ندارد، انتخاب نمودم تا خواننده گان میان دو نبشته سید، یکی نامه به حاج مستان مراغه ای و دیگر نبشته سید، در پاسخ مولوی محمد واصل هندوستانی، مقایسه نمایند تا ببینند که این دو نبشته از نگاه سبک با هم

^۱ - رساله نیچریه، اثر سید جمال الدین افغانی، صفحه ۴۵

چقدر تفاوت دارد! و دلیل انتخاب دیگر از متن نیچریه برای من این بود که سید، نیچریه را در پاسخ نامه ای نگاشته است که آن بنده خدا، پرسش خود را در ۲۲ دسمبر سال ۱۸۸۰ میلادی مطرح کرده است و پاسخ سید هم بایست در همان روزهای نزدیک باشد و نامه به سید مستان مراغه ای هم طوری که از تاریخ درج شده در پایان آن پیدا است ۲۵ دسامبر سال ۱۸۸۱ میلادی می‌باشد، بناء فاصله زمانی آن دو، در حدود یکسال است و هر کسی که با خواندن و نبشتن سر و کار داشته باشد، یقیناً درک می‌کند که در اسلوب نگارش یک شخص، در مدت یک سال این قدر تحول رونما نمی‌گردد و این قدر تفاوت مشاهده نمی‌شود. زیرا نامه به سید مستان مراغه ای به اصطلاح برادران ایرانی، مال اواخر قرن ۱۹ معلوم نمی‌شود. شاید ۶۰ یا ۷۰ سال قبل نگاشته شده باشد.

در مورد «چيله ها يعنى كچكول بردارها» استاد خسروشاهی یا کدام ایرانی دیگر که پاورقی یا حاشیه نگاشته، شاید از خوشی در جامه نمی‌گنجیده که مشاهده نموده است، سید خودش «چيله ها» را با آوردن «كچكول بردارها» توضیح یا شرح داده است؛ بناء نیازی نیست تا آن را بار دیگر شرح دهند، اما دقیق این است که نمی‌توانند آن را شرح دهند، اگر یک تن از ساکنان سرزمین ما، این واژه را شرح ندهد^۱،

^۱ - برای اینکه جمله بالا مبالغه آمیز به نظر نیاید، خواننده‌گان را به مطالعه بحثی تحت عنوان «پرزیوان» که در پایان کتاب «تاریخ و زبان در افغانستان» نوشته استاد نجیب مایل هروی، آمده است، دعوت می‌نمایم، در کتاب یاد شده حدود ۲۰ صفحه، به شرح این جمله اختصاص یافته است که «مرد پشتو زبانی گفته است که

زنی "پارسی وان" دارد» و جمله‌ای است نهایت واضح و روشن، آن مرد پشتون گفته است که همسرش فارسی زبان است، نه پشتو زبان، دکتور محمود افشار در این ارتباط، نخست گمان برده است «پارسی وان» را، راوی انگلیس «پرزویان» شنیده و شاید معنای «برزیگر» یعنی دهقان باشد و باز احتمال داده است که آن مرد «پارسی دان» گفته باشد (با دال نه واو). آقای اسماعیل نواب صفا، نبشته است «پرزویان» کسی است که شغل شاغل او کشاورزی و بزرگری است و آقای سید محیط طباطبائی در آغاز گمان برده است که ممکن است «پارسی وان» از دو جزء «پارسا» و «وان» ساخته شده باشد، یعنی زن حافظ عفت، تا اینکه استاد نجیب مایل هروی، به سراغ این بحث رفته و جان گپ و مفهوم اصلی را چنین بیان کرده است که: «پارسی وان» به معنی تاجک است و پارسی زبان نه پارسی دان، زیرا پارسی زبان بودن با پارسی دان بودن فرق دارد و پشتو زبان ها، به پشتونی که فارسی می‌داند «پارسی وان» نمی‌گویند، آقای حسین داودی در آخرین اجتهاد گفته است: نقاطی که زبان شان فارسی است و دارای دو مذهب شیعه و سنی هستند، اصطلاحاً به مردم شیعه مذهب «پارسی وان» می‌گویند.

آقای احمد اقتدار هم در این بحث شامل شده و داستان سفرش را شرح داده است که در راه سفر از جوانی پرسیده است که: «سرخسی هستی» او گفته است: «مو پرزیوانم» چوپان های دیگر گفتند: «اوغون» است یعنی افغانی است، اما خود او باز لب به سخن کشود و با پرخاشی آرام گفت: «پرزویانم، عمری نه ام» و با ذکر این داستان به این نتیجه می‌رسد که «پرزویان» یعنی شیعه مذهب.

آرای وارد شده در این پینوشت، به استثنای نظر دقیق و منطقی استاد نجیب مایل هروی که از افغانستان است، آرای دیگر مربوط به همزبانان ایرانی ما است، که عدم آگاهی شان را با وجود اهل تحقیق بودن، در اصطلاحات فارسی میهن ما، آقتابی می‌کند.

آنچه در بالا درج گردید، فشرده آرای است پیرامون واژه «پارسیوان» در کتاب «تاریخ و زبان در افغانستان»، صفحات ۱۶۷-۱۸۹

همزبانان ایرانی ما ، تنها به دلیل فارسی زبان بودن، نمی توانند آن را شرح دهند ، اما چون کچکول بردارها توسط سید شرح داده شده است، در شرح آن، پاورقی نویس، می نگارد که شاید کچکول باشد. برای هیچ افغان واژه « شاید» در این مساله گنجایش ندارد، همانقدر که آنان یقین دارند شیر سپید است به همان اندازه، به یقین می دانند که کچکول، کچکول است و کچکول ملنگ را همه کس دیده و برداشت درستی از آن دارد..

شرح دیگری که استاد خسروشاهی یا برادر ایرانی دیگری نگاشته این است «مراد سید احتمالا بقیه السیف یا بازمانده گان باطنیان باشد» به این معنی که چيله ها یا کچکول بردارها، بقیه السیف باطنیان اند. آن را هم با واژه « احتمالا» بیان می دارند، اما من می گویم که واژه «احتمال» هم در اینجا بی مورد است مفهوم آن را هر افغان مثل سید جمال الدین افغانی می داند، صد در صد، مثلی که سید جمال الدین از آن اراده کرده است. برای نزدیک ساختن این مفهوم برای ایرانیان، عرض می دارم که در افغانستان یکی ملا است و دیگر چلی که دستیار ملا است و در خدمت ملا و نزد ملا هم درس می خواند، بناء حرف سید به این معنی است که هر گاه ما اسماعیلیان یا باطنیان دژ «الموت» را ملا فرض کنیم یا ملنگ، بابی های موجود در ایران مثل چلی های ایشان و یا کچکول

برداران ایشان، به حساب می‌روند، در فهم و دانش، در رتبه و حتی موقف اجتماعی و سن و سال.^۱

طوری که هم‌زمانی میان ساکنان افغانستان و ایران در درازنای سده‌ها، باعث نشده است که واژه‌های مستعمل در افغانستان را پژوهشگران آثار سید، حتی آنانی که هم نیم قرن در زمینه پژوهش کرده‌اند، سال‌ها بعد، مفاهیم آن را بدانند و در تفسیر آن از واژه‌های «شاید» و «احتمالا» کار می‌گیرند، چگونه سیدی که چند سال را به ادعای آن‌ها، در افغانستان سپری کرده است، آن واژه‌ها را به گونه‌ء درست و دقیق آن، به کار می‌برد، اگر ایرانی می‌بود، حتماً کشکول مشهور را به کار می‌برد و عوض چلی، طلبه و طالبچه را. اما سید جمال الدین، زاده افغانستان است و واژه‌هایی را به کار می‌برد که در تمام افغانستان، و برای گویندگان همه زبان‌های آن اعم از فارسی، پشتو،

^۱ - واژه چيله که اصل هندی دارد تا کنون هم در میان پشتون‌ها، به ویژه در آن سوی خط دیورند، کاربرد فراوان دارد. به مثال‌های زیر توجه فرمایید:

ملاهم ناست و او چيله گان یی هم، (ملاهم نشسته بود و چلی هایش نیز)
خپله هم راغلی و، او خپل چيله گان هم راوستلی و (خودش هم آمده بود و چلی هایش را هم آورده بود)

واژه چيله، مرادف واژه "چمچه" هم کار برد دارد. مثل:
"ته ده دومره چيله کیره مه" یا "ته ده دومره چمچه کیره مه" (تو این قدر فرمانبردار و عاشق او مشو!)

در زبان اردو هم می‌گویند که:

"جیسی چيله، ویسی گرو" یعنی این شاگرد و همان استاد.

ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه ای، نورستانی، منجی، وخی و.....یکسان، مورد کاربرد قرار دارد و مفهوم و قابل درک است.

به ارتباط واژه «گونسل» که در بالا از آن تذکر رفت، نامه دیگری از سید را که از پترزبرگ به حاجی محمد حسن امین دار الضرب فرستاده است و استاد خسروشاهی در صفحه ۴۴ کتاب نامه ها و اسناد سیاسی تاریخی درج کرده است، ذکر می‌نمایم :

« . . فلهذا می‌گویم که جناب اقا میرزا جعفر خان قنصل (مکاریه) دوست من است و زیاده بر سیادت نسبی، قلبش مطهر و اخلاقش مستقیم است و می‌دانید که اینگونه شخص درین آخر زمان نادر است - و درین روزها عازم طهران است - چون برسد البته او را احترام خواهید نمود - جواب مکتوب جناب جلالتماب اجل افخم امین السلطان را که در ضمن مکتوب شما روانه نمودم گرفته، خواهید روانه نمود.»

این نامه را به خاطری اوردم که مقارن ایامی نبشته شده است که به ادعای استاد محیط طباطبائی، سید، عنوانی سید مستان مراغه ای نامه نگاشته بود، اما سوال اینجاست که سید جمال الدین چرا در آن نامه «گونسل» نبشته می‌کند و در این نامه «قنصل» فرق میان هر دو نامه این است که نامه به سید مستان مراغه ای در سال ۱۳۲۶ هجری خورشیدی در مجلهء محیط به چاپ رسیده است بدون اینکه اصل نامه به چاپ برسد، اما نامه دومی به قلم سید است و کاپی آن را استاد خسروشاهی - خدای خیرش دهد! - در کتابش ثبت کرده است.

من گمان می برم نامه به سید مستان، مقارن همان ایامی جعل شده و یا در آن تغییر آورده شده است که می گفتند سید از «ترک تباران» همدان بود و دلیلش اینکه قونسل را گونسل نگاشته است.!

اما از سبک نگارش نامه به سید مستان مراغه ای بر می آید که بعداً به نام سید ساخته شده باشد و یا حداقل در آن، تغییر آورده شده باشد و جزء همان سند سازی ها است، در حالی که نمی توان با این آسانی و با این گونه جعل اسناد، هویت سید را تغییر داد. زیرا سید جمال ما، در آثار و نبشته هایش، جای جای نشان «افغانی بودن» خویش را حک کرده است.

بیایید برخی از دلایلی را که من برای «افغانی بودن» سید گرد آورده ام با هم بخوانیم و اکثر این دلایل را من از مجموعه «الآثار الکامله» تدوین شده به وسیله استاد خسروشاهی، در اینجا اقتباس می نمایم:

۱- سید ایران را هیچگاه به مثابه وطن خود یاد نمی کند و خود را در آن کشور مهمان می داند. مثلاً در نامه ای به امین السلطان که نخستین نامه ای است که استاد خسروشاهی در کتاب نامه ها و اسناد سیاسی- تاریخی می آورد. سید به امین السلطان چنین می نگارد:.

"بایران آمدم (بخواهش همایونی) و از خلیج فارس تا ساحل بحر خزر پیمودم و چون قدم بکشتی نهادم و غبار آن بیت الحزن از دامن

ستردم^۱ بغیر از هدیه آنجناب اجل و مهمانیهای حاجی محمد حسن ولله الحمد بر ذمه خود چیزی از دیگری نیافتم، پس اگر غولی ناهنجار ژاژ خوائی کند (چنانکه کرد و در روزنامهء فرانسوی ایران، چند ماه مقدم نوشت) و بگوید قطعا و عیانا دین و عبادت من درهم و دینار است ! بلا شک مشاهده او را در نزد اسافل طبقات انسانها واقعی نباشد، تا اعالی درجات انها را چه رسد (بلی سگ دیوانه را چه دوست و چه بیگانه!)^۲

۲- سید جمال الدین افغانی در نامه ای به ناصر الدین شاه قاجار، پادشاه ایران می‌نگارد:

« اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه بیاداش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال ایران نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم، خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهیم هم مطیع، دیگر این چه نقش است که با ژاژخایان کوازه پسند. بالله علیکم، اگر خدا نخواست ظهورات اخیره مرا از مسلک خیر خواهی منحرف و منصرف کند، بر من چه ملامت خواهد بود، سبحان الله تَوْهَمُ مزاحمت در مناصب، هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این می‌دارد که ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را

^۱ ابراهیم صفائی در کتاب مفیدش " اسناد سیاسی - دوران قاجاریه "، حین نقل این نامه سید، در تبصره بر سطر بالا در پینوشت می‌نگارد: " بیعلاقگی جمال الدین به ایران در این جمله مشهود است " پاورقی اول، صفحه ۲۵۲

^۲ - نامه واسناد سیاسی، تاریخی، صفحه ۱۳

در باره این عاجز مشوب گردانند. اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت صادر شود.^۱

سید در این نامه اش از نقش ثالث بالخیر حرف می‌زند برای نزدیک ساختن روابط ایران و روسیه و اینکه در ایران مهمان است و دیگر اینکه ایرانیان، به این گمان اند که این بیگانه آمده مناصب آنان را اشغال می‌کند.

در نامهء بالا یک واژه بسیار مهم استعمال شده است که مفهوم آن را در سیاق جمله شاید تنها افغان بهتر بفهمد و آن «لفظ شهنشاه را مقدس شمردم» است.

در افغانستان لفظ و یا عامیانه «لوظ» واژه بسیار مقدسی است و در محاورات روزانه کار برد فراوان دارد، این واژه اکنون هم به همان قوت خود در افغانستان باقی بوده و همان بار معنوی دوران سید را دارا است. مردم از سر خود می‌گذرند از لفظ خود نه. عبارات «لفظ کرده‌ام» در فارسی و «لوظ می‌کپی ده» در زبان پشتو، به مناسبت‌های مختلف، بارها شنیده شده و شنیده می‌شود، و ضرب المثل هایی هم در این باره وجود دارد.^۲

^۱ - نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی صفحه ۲۴

^۲ - لفظ در کشور ما همچنان به معنای مطلق زبان و سخن به کار می‌رود، مثل لفظ دری و لفظ خارجی، دانای یمگان ناصر خسرو قبادیانی بلخی گفته است: من آنم که در پای خوکان نیزم مر این قیمتی لفظ در دری را

۳- سید افغانی در نامه دیگری از مسکو به الحاج محمد حسن امین الضرب می‌نگارد:

«... با خلق خدا آن کن که چشمداشت از خدا داری و اگر مقصود شما اینست که این منفعت بخویش شما برسد، چرا بیگانه از آن متمتع شود. این خلاف مروتست که شخصی سالهای دراز شما را خدمت کرده باشد و شما حقوق آن را ملاحظه نکنی و یکبار بملاحظه منافع خویشانت در خرابی آن بلا سبب بکوشی.»^۱

۴- سید در نامه دیگری عنوانی همین شخص می‌نگارد:

«من میرزا نعمت الله را در خانه شما دیدم و معاشرت من با شما بدرجات بیشتر است از معاشرت با او- و با این همه اوهام باز من شما را اکمل از بیشتر ایرانیان میدانم- خیال فاسد نکن»^۲

خواننده گرامی از رانش و سیاق این جمله، به زبان فارسی، می‌داند که نویسنده آن، از موقف یک ایرانی صحبت نمی‌کند، بلکه خود را جد از آنان می‌داند.

۵- سید در نامه دیگری باز هم به همین جناب حاجی صاحب می‌نگارد:

همچنان لفظ به معنی قول و پیمان هم کار برد دارد و در افغانستان هنگامی که دختری را با پسری نامزاد می‌کنند هم می‌گویند که "لفظ داده اند"

^۱- نامه ها واسناد سیاسی- تاریخی، صفحه ۳۰

^۲- نامه ها واسناد سیاسی- تاریخی، صفحه ۳۵

«.....سپس این اشقیا ایران نگذاشتند که در بغداد اقامه کنم. اکنون در بصره می باشم طریق نجد و مدینه و مکه مفتوح است. عربان نجد خواهش منداند که به نجد بروم و دم از طاعت میزنند...»
سید در ادامه می نگارد:

«...جناب ملک التجار را سلام می رسانم. احوال خود را بنویسد و افکار خویش را بیان کنید. اگر انسانی در طهران هست افکار او را هم بنگارید.»^۱

۶- سید در نامه دیگری به فرزند امین الضرب می نگارد:
« اگر از توشکوه کنم گویا از خود سخن رانده باشم، زیرا بخود خواهم اندیشه کرد که شاید در تربیت چند ماهه و در اندرزه‌های متعالیه قصوری بوده است و اگر دم در زخم بدین راضی شده باشم که تو هم در اخلاق و عادات چون سایر ایرانیان باشی و من نمی خواهم، چون آرزویم اینست که ترا در ایران مصدر امور عظیمه ببینم.»^۲
۷- سید در نامه دیگرش به الحاج محمد حسن امین دارالضرب می نویسد:

«...جناب حاجی، من آنچه گفته ام و می گویم و کرده ام و میکنم، همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود و به هیچ وجه اتانیت مرا درو مدخلی نبوده است و اگر منافقان ایران در نزد

^۱ - نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی، صفحه ۴۶

^۲ - نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی، صفحه ۴۷

کوران و کران که نه چیزی شنیده اند و نه دیده اند انکار نمایند، امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست می‌گویم. و چون خداوند تعالی از حقیقت کنش و روش من مطلع بود، لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از در مخالفت با من در آمد، گوش و دماغش را برید و کمرش را شکست و خدیویت مصر را پس از آنکه مملکتش را پارچه پارچه کرد، پای سنگین انگلیز را بر گلوی آن نهاده که نزدیک است که نفسش قطع شود و شیر علی خان و عایله آن را تار و مار کرد.

اکنون می‌گویم اگر ایران بر گناه خود اصرار نماید و توبه نکند خداوند تعالی چون به جهت گناهان سابقش گوش و دماغ کنده است حالا سرش را خواهد برید و گوشتش را طعمه نسرها و عقاب ها خواهد نمود و بسیار زمان طول نخواهد کشید.

خداوند تعالی بیزار است از این اعمال جاهلیت و رسوم وحشی ها که بر سر آنها عمامه اسلام و دین نهاده اند، اینک من چهاراً می‌گویم و عالم در این نزدیکی خواهند دید.

نوشته بودید که پس از ورود من به طهران همه چیز آماده و حاضر بود، حاجی جان! چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود! من صدر اعظم نمی‌خواهم بشوم، من وزیر نمی‌خواهم بشوم، من ارکان دولت نمی‌خواهم بشوم، من وظیفه نمی‌خواهم، من عیال ندارم، من ملک ندارم و نمی‌خواهم که داشته باشم.»

در ادامه این نامه بعد از اینکه سید اشاره می‌کند به واسطه او بسا اشخاص به رتبه بیگی و پاشائی و به موجب باهضه، رسیده اند می‌افزاید:

«اگر چشم من درو خیر عموم عباد الله نباشد، کور باد بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد، از حرکت باز ماند و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدم نزنم شکسته شود. اینست مذهب من و این است مشرب من و امید آن دارم که جلالتمآب اجل، به قدر اقتدار خود در خیر ایرانیان بیچاره مسکین، فلک زده بکوشد.»^۱

نбشتهء سید جمال الدین، بسیار واضح و روشن است و از سیاق و طرز کلامش هر فارسی خوانی می‌داند که سید چه مقصد داشته است و نکته های روشنی را در آن در می‌یابد که من بر آن تبصره نمی‌نمایم، اما فقط یک اشاره مختصر دارم و آن اینکه سید، بعد از کاربرد ترکیب اضافی «منافقان ایران»، از دولت عثمانی صحبت می‌کند که شش ماه بعد، گوشش و دماغش بریده شد و کمرش، شکست و خدیویت مصر پس از اینکه مملکتش پارچه پارچه شد، نزدیک است نفسش قطع شود و ایران هم اگر توبه نکند سرش را خداوند خواهد برید، اما، بلی اما، در مورد افغانستان، سید وقتی میخواهد حرف بزند، چون افغانستان وطنش است، کجا یک شخص می‌خواهد زادگاهش را که حب او با شیر اندرون شده و با جان برون شود، آن ترکیب ها و عباراتی را که در برابر کشورهای بیگانه به کار می‌برد، در مورد افغانستان، به کار برد، هرگز

^۱ - نامه ها واسناد سیاسی - تاریخی، صفحه ۴۸-۴۹

هیچکس وطن، میهن و زادگاه خود را بد نمی گوید، همچو عبارات در برابر وطن، از زبان هیچ وطن دوستی، برون نمی شود، بناء سید، وقتی که در مورد افغانستان صحبت می کند، تنها از شیر علی خان و عایله اش نام می برد و از تار و مار شدن آنها که واقعیت دارد و بیان حال مآووقع است، که شیر علی خان دور از تخت و دارالسلطنه در مرز با ترکستان روسی، وفات می کند و امیر محمد یعقوب خان تبعید می گردد و سایر خانواده اش هم آواره. حتی سید باز هم در مورد شیر علی خان، احترام افغانی را فراموش نمی کند. واژه «خان» را که لقب تشریفاتی همان دوران است به کار می برد. من از نبشته بالای سید جمال الدین، همچو برداشت دارم، حرف های دیگری هم در این نامه است و خوانندگان با مرور دوباره حرف های سید، آن را إن شاء الله درک خواهند کرد.

خواننده گان با مرور دوباره حرف های سید، خود مطالبی را درک خواهند کرد. اما ناگزیرم از جمله توصیف های فراوانی که سید جمال الدین، از افغانان و کشورشان نموده است، نمونه ای بیاورم. بناء در این ارتباط بخشی از نامه سید را، به سلطان عبد الحمید، خلیفه عثمانی، در اینجا ذکر می نمایم، تا این گفتار پسین با گفتار های پیشین، مقایسه شود.

سید در نامه اش به سلطان عبد الحمید دوم می نگارد:

«...ثانیاً می خواهم بعد از تمام امر هندوستان، روانه «دارالایمان افغان» شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه؛ از خون ریزی اندیشه

ندارند و از آهنگ جنگ ؛ خصوصا جنگ دینی، درنگ را روا نشمارند، بمحاربه دینیه و مجاهده ملیه دعوت کنم و مقاصد روسیه را در پیش نهم و بزبان بلیغ تبلیغ نمایم.....»^۱

خواننده گان می بینند که سید، میهن خویش را چگونه وصف کرده است وهم میهنانش را چگونه ستایش ؟

۸- در نامه دیگری عنوانی حاجی امین الضرب نگاشته است :

« صدق است این مملکتها جامه و دهن و معده را نجس می کند و لکن آن بلاد، عقل و روح و نفس ناطقه انسان را ملوث می گرداند چونکه بیچاره ها بجهت تضارب آراء وتلاطم اطماع فاسده و هیجان اخلاق رذیله ابالسه محتاج می شوند که دروغ گویند و تزویر و مکر و خدعه بکار برند و از طریق مستقیم منحرف گردند و بر ضد فطرت طاهره خویش عمل نمایند و جناب حاجی در نفس خود ملاحظه کند (با آنکه طالب صلاح و فلاح و در اصل فطرت از همه ایرانیان که از نظر گذشته است برترند.) همین امور را خواهند یافت (چاره نیست چه باید کرد) و لکن ممکن است که اندک اندک حقیقت حال بر خود آدم ملتبس گردد و زشت را زیبا شمارد (نعوذ بالله.)

نوشته بودید که به مشهد مقدس بروم و خلق را علم پیاموزم (بسیار خوب است) ولی در مملکتی که افترا گفتن را هنر دانند و دروغ گویی را

^۱ صفحه ۱۴۳، اسناد و نامه های سیاسی - تاریخی

کاردانی و نیمه را پیشه خود شمارند و بدین صفات شیطانیه در محافل و مجامع مباحثات و مفاخرت نمایند و خویشان به زیرکی ستایند، چقدر دشوار است سخن از حق راندن... با اینهمه اینها چنان گمان می‌کنم که شما در آن چند ماه که شب و روز و در هر ساعت با هم بودیم بطفانیت فطریه و بنور ایمانی اندکی مرا شناخته باشید و دانسته باشید که مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق مقصدی نیست جز آنکه در اصلاح دنیا و آخرت مسلمان بکوشم و آخر آرزویم آنست که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود، ولی در حرکات خودم مجبورم و از اراده الهیه سر باز نزدم.»^۱

این نامه هم محتویات واضحی دارد که نیاز به تفصیل نیست، اما من ترکیب توصیفی «شهدای صالحین» را ترکیبی می‌دانم که سید از کابلی که سال‌ها در آن بوده و به آن عشق می‌ورزیده و پایتخت کشورش را به یادش می‌آورد، در آنجا به کار برده باشد. والله اعلم.

۹- سید در نامه دیگری به همین جناب حاجی صاحب دوست ایرانی اش می‌نگارد:

«.. دیگر جناب حسام الملک والی کرمانشاه آنقدر مهربانی کرد با آنکه اسم مرا نمی‌دانست که می‌توانم بگویم که یک سرشت پاک دیگر هم چون شما در ایران دیدم.»^۲

^۱ نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی، صفحه ۵۰-۵۱

^۲ نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی، صفحه ۵۳

معنای حرف سید معلوم است، آیا کسی، میهن خود و اتباع آن را به استثنای دو نفر چنین می گوید و چنان وصف می کند؟!.

۱۰ - یکی از دلایل مهم افغانی بودن سید جمال الدین، جریده «العروة الوثقی» است که از مشاهده آن بر می آید که حتی برای سید جمال الدین «افغانی بودن» از «حسینی بودن» هم مهم بوده است. صبر کنید تا برای تان ثابت سازم.

سید در ۱۸ شماره العروة الوثقی به زبان عربی، در تحت عنوان «مدیر السیاسة» جمال الدین الحسینی افغانی می نگارد، اما به زبان فرانسوی چون، افغانی و حسینی هر دو نسبت ضیقی ستون (کالم) جای نمی شود، بایست یکی را انتخاب کند، همان است که به زبان فرانسوی، جمال الدین افغانی نبشته می کند، برای شخص سیاسی ای چون سید جمال الدین، هر چیز معنی دارد، هیچ کارش بی هدف نیست حتی کهف و قسط را هم که می نگارد، از نگارش آن هدفی دارد و اگر چه استاد خسروشاهی تلاش نموده است تا توجیهی برای آن بیابد، اما توجیه ایشان را دقیق نیافتم که آن را در جای دیگری شرح داده ام..

برخی از همکیشان ایرانی ما گمان می برند که سید در استانبول خود را «افغانی» می خواند تا از اذیت سلطان سنی مذهب عثمانی در امان باشد و به جرم «شیعه بودن» از نظر نیفتد. این حرف، هم بر سید تهمت است و هم بر سلطان عثمانی. زیرا سید را انسان ترسو، جبون و بزدل معرفی می کنند که حتی مذهبش را پنهان می دارد؛ در حالی که از ویژگی های حاکم بر سراسر زندگی سید؛ جرأت، شهامت، و شجاعت

اوست و در مورد سلطان عثمانی این حرف هم به دلایلی غلط است. زیرا ایرانیان زیادی که اکثر شیعه مذهب بودند و در استانبول زندگی می کردند؛ حتی چند جریده هم به زبان فارسی، به نشر می رساندند که از مشهور ترین آن جراید می توان «اختر» «شمس»، «آزادی» و «سروش» را نام برد.

برای اینکه همه بدانند شیعه گری در سلطنت ترکان عثمانی جرم نبود، همین کفایت می کند تا بدانیم که کربلا، نجف و کاظمین سال های متمادی زیر سلطه امپراتور عثمانی بود و حتی وزاری هم در استانبول مرکز خلافت عثمانی، شیعه مذهب بودند. طوری که میرزا حسین خان دانش اصفهانی^۱ مقیم استانبول، حینی که از دوستان سید در استانبول

^۱ میرزا حسین خان دانش اصفهانی از جمله معدود کسانی است که خاطراتش را در باره سید جمال الدین، طبق تقاضای کاظم زاده ایرانشهر جهت نشر به مجله «ایران شهر» چاپ برلین فرستاده است و نبشتهء میرزا حسن خان دانش اصفهانی، نخستین مقاله یی است که در بخش ملحقات کتاب «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی مشهور به افغانی» در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی (۱۹۲۶م) در برلین به چاپ رسیده است؛ اما استاد خسرو شاهی این بخش کتاب یادشده را در «پایگاه اطلاعاتی» خود مطابق اصل نشر ننموده است، زیرا در آن آمده است: «سید یک پیشانی فراخ برجسته و یک سر پر مغز مصمم و مزین با گیسوهای چین چین و حلقه حلقه دراز که از زیر عمامه تا بن گوشها فرود می آید... و یک ریش فلفل نمکی کوسه که بیشتر دلالت به افغانیت او می کرد تا ایرانیت او... در وقت صحبت پر از حدت و بشاشت بود و در هنگام جدال و در وقت تهور، سلسله گیسو را از دو طرف دو گوش مانند یال یک نره شیر تکان می داد... سفره طعمش بر روی میز بلند و به طور فرنگی چیده می شد و مهمانان همه با چنگال و کارد غذا می خوردند. او میزبان تنها با

نام می‌برد؛ در جمله آنان از «حسین رضا پاشا» نام برده و او را چنین معرفی می‌دارد:

«وزیر و رئیس کومیسسیون مهاجرین ترکیه که در همه جا علنا اظهار تشیع میکرد.»^۱

۱۱ - من در میان آثار سید ظرافت دیگری را هم دیده ام که می‌خواهم به خواننده گان گرامی آن را بیان دارم و آن اینکه سید بر ورق اول سفید کتاب «مجالس النفایس» که در سال ۱۲۵۴ هجری قمری، در چاپخانه بولاق به چاپ رسیده است و همین سال، سال تولد سید جمال الدین نیز است، در همچو کتابی نبشته است:

«من سکنة کابل من اهالی الافغان، السید جمال الدین من سادات کثر»^۲ و این سند را نه «پوهنتون کابل»، بلکه «دانشگاه تهران» در

پنج انگشت صرف غذا می‌کرد و وقتی به آداب و عادات زمان نمی‌نهاد. زبان تازی را با یک فصاحت فوق العاده و به قول خودش بهتر از زبان مادرزاد خود که فارسی باشد می‌گفت و می‌نوشت و فارسی را اندکی به شیوه عرب متکلم بود...»

خلاصه ای از صفحات ۸۱-۸۶ بخش ملحقات کتاب «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی»

^۱ شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی. ص ۸۳
^۲ مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی، لوحه ۸ تصویر ۲۳

وقتی این سند مهم را ملاحظه کردم، خدا را شکر گفتم که این سند به دست امین محققانی چون آقایان اصغر مهدوی و ایرج افشار قرار گرفته است که ایشان هم بدون کدام ملاحظه ای، آن را به چاپ رساندند. زیرا ایرانیانی اند که اگر دیگران سید را «افغانی» بنویسند، ایشان آن نبشته را تغییر داده و در عوض «اسدآبادی»

ضمن اسناد و مدارک منتشر نشده، در مورد سید جمال الدین افغانی، به چاپ رسانده است. بناء سید از میان همه کتاب هایش همان کتابی را انتخاب می کند که در سال تولد او یعنی ۱۲۵۴ هجری قمری به چاپ رسیده است و در همچو کتابی از مولد خود یعنی زادگاه خویش و نسب خود، حرف می زند.

در ارتباط همین سند، علامه پوهاند عبد الحی حبیبی در اثر گرانسنگش «نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی» در صفحه ۸ می نگارد: «...اینکه کسی بگوید: من فلان و از اهالی فلان کشور و از طایفه فلانم، شهادت شخص در باره نفس اوست، که عقلا و عرفا و حتی شرعا معتبرتر است، و در مقابل آن، اقوال و تاویلات و توجیهات مصنوعهء دیگران را اعتبار نتوان داد.»

توجیهات مصنوعهء دیگران هم محدود به چند تن ایرانی می شود، نه همه آنان. در حالی که اکثر اعم از شرقی و غربی، مسلمان و مسیحی، به افغانی بودن سید، باور و یقین کامل دارند، که نمی خواهیم با نقل قول های زیاد، حرف به درازا انجامد.

۱۲ _ به گونهء مثال یادآور می شوم که در شمارهء اول جریدهء ضیاء الخافقین نشر شده در تاریخ اول فبروری سال ۱۸۹۲ میلادی، در لندن، در بخش اخبار آن جریده، آمده است:

می نگارند؛ چه جای که این سند، قبل از نشر به دست همچو اشخاص می افتاد، حتماً آن را سانسور می کردند و ما را از ملاحظه آن محروم.

«از ۴ ماه پیش، علامه شهیر، سید نبیل و دانشمند جلیل شیخ جمال الدین حسینی افغانی، به شهر لندن تشریف آورده است. در برابر موصوف اهانت هایی از طرف شاه فارس، صورت گرفته است که گوش ها از شنیدن آن آزرده می گردد او در آنجا دستگیر گردید و از کشور فارس دست بسته و پای بسته به بغداد، فرستاده شد، از آنجا به بصره رفت، سپس به این سو آمد و مردم انگلیس او را خوش آمدید گفتند و خیر مقدم. جراید انگلیسی راجع به او نگاشتند. او در محفل های بزرگ به خصوص در ارتباط اوضاع کنونی عجم، خطابه هایی ایراد کرده است.»^۱

۱۳ - به عنوان حسن ختام همان جمله ای را یادآور می شوم که سید جمال الدین افغانی در پایان رساله «مرآة العارفین فی ملتمس زین العابدین» به قلم خود نگاشته است و آن اینکه:

«کتبه عبدالله جمال الدین الافغانی الکابلی، فی بلدة قندهار فی يوم الاحد^۲ شهرذی الحجة الحرام سنه. ۱۲۸۳

یعنی بنده خدا جمال الدین کابلی افغانی آن را در شهر قندهار، در روز یکشنبه دوم ماه ذوالحجه الحرام سال ۱۲۸۳ قمری نگاشته است.

بلی! در مورد «ایرانی نبودن» سید و «افغانی بودن» موصوف، دلایل دیگری هم حتی از زبان ایرانیان وجود دارد، اما چون دوستان، از من خواسته اند تا به مناسبت یک صد و دهمین سالروز خموشی شمع عمر او

^۱ صفحه ۹۷ بخش ۴ الآثار الکامله.

یعنی نهم مارچ ۲۰۰۷، مقاله ای ترتیب دهم، بناء به همین مختصر
اکتفا گردید.

روان سید جمال الدین افغانی، آن بیدار گر سترگ شرق، شاد باد!

A golden scroll is unrolled, showing two lines of text in Pashto. A golden quill pen with a decorative swirl at its base rests diagonally across the lower right portion of the scroll. The scroll has a metallic sheen and is set against a plain white background.

تاريخچه پيوند " همداني "

با نام سيد جمال الدين افغاني



سید جمال الدین در سفر نخستین به ترکیه

تاریخچه پیوند " همدانی " با نام سید جمال الدین افغانی

سید جمال الدین سال ها به نام سید جمال الدین افغانی، در ایران، مصر، ترکیه، هند، انگلستان، فرانسه و..... مشهور بود، در نامه هایش نیز همین لقب منسوب به زادگاهش افغانستان یعنی " افغانی " را به کار می برد و حتی در نامه ای که به الحاج محمد حسن امین الضرب ، دوست ایرانیش ، در روز یکشنبه ۲۴ ذوالعقده ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۴ اگست ۱۸۸۷ م) از مسکو نگاشته و در آن گفته است که فردا به "بطر سبورغ" خواهیم رفت و در پایان چنین امضا نموده است که : دوست شما - سید جمال الدین الحسینی الافغانی^۱ اما میرزا لطف الله خان اسد آبادی به نام همشیره زاده سید جمال الدین، کتابی نگاشته است به نام "شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی" که نشر آن جنجال هایی را در مورد زادگاه سید جمال الدین، ایجاد نموده است و شخصیت های بزرگی را در سطح و دانایی سید محسن عاملی و آقا بزرگ تهرانی، واداشته است که ادعاهای میرزا لطف الله خان را باور نمایند و حرف هایی هم بر آن بیفزایند که امروز نادرستی آن حرف ها، بر همه آشکار است.

^۱ - نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی صفحه ۱۸

علامه بزرگ سید محسن امین عاملی با اثر پذیری از رساله میرزا لطف الله خان، در کتاب قطورش «أعیان الشیعة» نگاشته است:

" فالرجل ایرانی أسدآبادی همدانی، ات أفانی وات کابلی ولا کنری، بل لعله لم یر الأفغن ولا کابل فی عمره."

(این مرد یعنی سید جمال الدین، ایرانی و اسد آبادی و همدانی است، نه افغانی و نه کابلی و نه هم کنری، شاید در تمام عمر خود، نه افغانستان و نه کابل را دیده باشد)^۱

دانشمند جلیل شیعه، آقا بزرگ تهرانی در در جزء سیزدهم کتاب ارزشمندش "طبقات أعلام الشیعة" که عنوان آن «نقباء البشر فی القرن الرابع عشر» است می‌نگارد:

" فلیس له فی الأفغان أية علاقة إذ لم یولد بکنر و لم ینتقل مع أبیه إلی کابل و لم ینفهما دوست محمد خان أمیر الأفغان و لا کانت لبنی عمه سیادة علی شیء من أراضیها و لا یعرف عنهم الأفغانیون شیئا."

(سید جمال الدین هیچ علاقه و پیوندی در افغانستان ندارد؛ چه او، نه در کنر زاده شده و نه با پدرش به کابل منتقل گردیده و نه هم او و پدرش را دوست محمد خان، امیر افغانستان تبعید کرده است و نه هم پسران کاکاهایش بر قسمتی از اراضی افغانستان سیادت داشتند و نه هم افغان‌ها از ایشان چیزی می‌دانند)^۲

^۱ - اعیان الشیعة، المجلد الرابع، ص ۲۰۷

^۲ - طبقات أعلام الشیعة، الجزء الثالث عشر، ص ۳۱۱

من با احترامی فراوانی که با این دو علامه جلیل القدر و بزرگوار دارم. مستیقماً حرف‌های شان را رد نمی‌کنم؛ اما یادآور می‌شوم که خوانندگان در لابلائی صفحات این رساله، پاسخ‌های قناعت بخشی را در رد آن اظهارات، آن هم مستند، خواهند یافت.

به هر ترتیب کتاب یا رساله میرزا لطف الله خان، طوری که خودش تاریخ نگارش آن را در پایان رساله اش ذکر می‌نماید در ۲۰ ذو الحجه سال ۱۳۳۹ هجری قمری (پنجشنبه ۲۵ اگست ۱۹۲۱ م، ۳ سنبله ۱۳۰۰ هجری خورشیدی) به پایان رسانده است.

قبل از میرزا لطف الله خان، یکتی از محققان ایرانی به نام آقای سید حسن تقی زاده، در مجله مشهور "کاوه" در سال ۱۳۳۹ هجری قمری^۱ (۱۹۲۱ م) که در آلمان انتشار می‌یافت، شاید مفید ترین شرح حال سید آن را توان گفت که به وسیله یک ایرانی تهیه شده است و از مطالعه آن بر می‌آید که از نخستین زندگینامه سید به قلم شیخ محمد عبده، استفاده نموده است.

شرح حال سید جمال الدین، همان شرح حالی است که میرزا لطف الله خان هم از آن بهره جسته است، زیرا دانشمند ایرانی دیگری به نام حسین کاظم زاده ایرانشهر که مجله "ایرانشهر" را در برلین به چاپ می‌رساند و زنده گینامه سید جمال الدین نگاشته شده به وسیله میرزا

^۱ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، صفحه ۷۹

لطف الله خان را در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی (۱۹۲۶ م) به چاپ رسانده است، در آذرماه (قوس) ۱۳۰۴ هجری شمسی، می نویسد:

"مرحوم میرزا لطف الله خان در سال ۱۳۳۹ (ق) یعنی در موقع چاپ کاوه زنده بود، از این شرح حال مندرج در کاوه نیز استفاده کرده و حتی در بعضی جاها عین عبارت کاوه را استعاره و استعمال نموده است."^۱

در همینجا یک «جملهء معترضه» را با الهام از نوشته آقای ایرانشهر، من هم درج کنم و آن اینکه، میرزا لطف الله خان از زنده گینامهء سید جمال الدین به قلم شیخ محمد عبده در مقدمهء «الرد علی الدهریین» چاپ شده در سال ۱۸۸۶ م و زندگینامهء نوشته شده به قلم محمد مخزومی که بخشی از آن در سال ۱۹۱۲ م (۱۳۳۰ قمری) به چاپ رسیده است، نیز استفاده نموده و در برخی جای ها، طبق میل خود تصرف نموده است که در لابلای این نبشته، به آن اشاره خواهم کرد.

حالا می آییم به سر نوشت نبشتهء میرزا لطف الله خان که موصوف بعد از تکمیل زندگینامهء سید جمال الدین، به رحمت ایزدی پیوسته، پسرش آقای صفات الله خان اسد آبادی، آن را استنساخ می کند و برای چاپ به ادارهء "ایرانشهر" می فرستد.

صفات الله خان در بارهء پدر و کتابش چنین نبشته است:

^۱ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، صفحه ۱۲

"تاریخچه احوال سعادت اشتمال حضرت سید جمال الدین از مرحوم پدرم از ایام صباوت تا آخرین وحله^۱ زندگانش که در اسلامبول مانند اجداد طاهرینش، به دست ظلم معاندین مسموم و شهید گردید، از روی واقعیت نوشته اند و فعلاً موجود است و چون در ایران و بعضی نقاط، سرگذشت آن بدر درخشان تا یک اندازه تاریک مانده است؛ لذا حسب خواهش جناب محامد آداب، آقای محمد حسن خان آزر می اسدابادی که یکی از جوانان برجسته آزادیخواه منور الفکر است، تمام آن استنساخ نموده، تقدیم اداره محترم نمایم."^۲

بناء زنده گینامه سید، استنساخ می شود و آقای حسین کاظم زاده ایرانشهر، آن را در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی، در مجله اش در برلین به چاپ می رساند.

آقای سید حسین تقی زاده صاحب امتیاز نشریه "کاوه" که شخصی با انصافی بوده است، در باره سید می نگارد:

"تاریخ زندگی او در اوایل عمرش روشن نیست. دو روایت مختلف که هر دو دلایل و قرائن قوی دارد، در وطن و مولد و مشأ او هست. یکی

^۱ - واژه "وحله" بایست، "وهله" نگاشته شود، اما بیش از هشتاد سال می شود که این اشتباه در همه تجدید چاپها تکرار می گردد و در نسخه ای که من آن را در فروری سال ۲۰۰۷ میلادی، از سایت استاد خسروشاهی، کاپی نمودم، هنوز هم مانند نسخه اصلی چاپ برلین در سال ۱۹۲۶ م "وحله" نگاشته شده است، شاید چاپ آن به آن صورت نادرست و مطابق اصل، از وسواس رعایت در امانت مایه گرفته باشد!

^۲ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدابادی، صفحه ۹

روایت افغانی بودن و در "هند" بودن و مناصب بزرگ "افغانستان" را طی کردن و دیگری بودن اوست از اهل "اسدآباد" همدان و تحصیل او در "همدان" و "قزوین" و "اصفهان" و "مشهد".

آنهایی که در باب تاریخ زنده‌گی او چیزی نوشته‌اند، در بین این دو روایت مردد، بوده‌اند به هر حال این را باید گفت که منشأ روایت اول یعنی افغانی بودن، خود سید بوده و اغلب اشخاص غیر ایرانی که او را دیده‌اند، از او این طور روایت نموده‌اند.^۱

آقای تقی زاده بعد از شرح حال و سفرهای سید می‌نویسد:

".... در تحریر عربی بسیار زبردست بود و واقعا نوشته‌های او، خطب صدر اسلام را به خاطر می‌آورد. در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن، لهجه و شیوه عربی و شاید افغانی داشت و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزدیک است انسان را در "ایرانی‌گری" او به شبهه بیندازد."^۲

آقای تقی زاده در پاورقی همین متن بالا می‌نگارد:

^۱ - جریدهء کاوه، شمارهء سوم، سال دوم (دورهء جدید) ۱۱ مارچ ۱۹۲۱ م، درج شده در صفحهء ۴۷۹ کلکسیون کامل "کاوه"

^۲ - جریدهء کاوه، شمارهء سوم، سال دوم (دورهء جدید) ۱۱ مارچ ۱۹۲۱ م، درج شده در صفحهء ۴۸۳ کلکسیون کامل "کاوه"

خواننده گان ارجمند توجه داشته باشند که این حرف در مورد شخصی نوشته می‌شود که به گفته آن‌ها، او از خردسالی، در مدارس همدان، قزوین اصفهان، مشهد و حتی تهران تحصیل نموده است و به اساس ادعای آن‌ها، در عتبات هم، استادانش ایرانی بوده‌اند، اما در فارسی مسلط نیست.

" یکی از دوستان خیلی موثق که باوی دوسال در روسیه محصور بود، به نگارنده نقل کرد که سید وقتی خواست به حسنعلی خان امیر نظام نامه بنویسد، اول قدری به فارسی نوشت، بعد چون به دلخواهش نشد، پاره کرد و به عربی نوشت، چه در فارسی مسلط نبود. " ^۱

دلیل این امر را من قبلاً ذکر نموده ام و آن اینکه زبان مادری سید پشتوبود، نه فارسی. ^۲

نбشته میرزا لطف الله خان بعدها به وسیله صادق نشأت و عبدالنعیم حسنین به عربی ترجمه شد و در سال ۱۹۵۷ م ۱۳۷۶ هـ. ق، در قاهره به چاپ رسید ^۳، تا اسدآبادی را جا گزین افغانی نماید، اما خوشبختانه، ثمر بخش واقع نشد و نویسنده گان نامور عرب تا امروز، او را افغانی می دانند.

^۱ - جریده کاوه، " شماره سوم، سال دوم (دوره جدید) ۱۱ مارچ ۱۹۲۱ م، درج شده در پاورقی صفحه ۴۸۳ کلکسیون کامل "کاوه"

^۲ - دانشمند بزرگ و زبان شناس مشهور کشور، دکتور عبدالغفور روان فرهادی، حین مطالعه این بخش نبشتهء من، تذکر داده اند که توضیح شود که زبان پشتو، ریشهء اوستایی داد و با زبان دری (فارسی) در یک خانواده، صف بندی می شود، یعنی خانوادهء هر دو زبان مشترک است، اما کسی که به گونهء مثال پشتو، زبان مادری او باشد و تا دوازده سالگی فارسی نیاموزد، لهجهء پشتوی او باقی می ماند، گرچه بعداً فارسی بیاموزد.

^۳ (این کتاب که تحت عنوان « جمال الدین الأسد آبادی المعروف بالأفغانی کما یقدمه ابن أخته میرزا لطف الله خان » از طرف «مکتبة الانجلو المصریة» در ۱۹۵۷ م در قاهره چاپ شده است.

میرزا صفات الله خان در مورد پدرش یک ادعای دیگری هم نموده است که:

"میرزا لطف الله خان، محرر مقالات سیاسی فارسی حضرت سید بوده اند" ^۱ با در نظر داشت اینکه میرزا لطف الله دو بار با سید در تهران دیدار نموده است و مجموع اقامت سید در هر دو سفر، در مقایسه با عمر پر بار علمی و سیاسی او، بسیار اندک است، بناء این پرسش مطرح می گردد که در خارج تهران، چه کسی مقالات سیاسی فارسی سید را می نگاشت؟، میرزا لطف الله خان، شاید در مورد قبلاً فکر نکرده است، ورنه چنان ادعایی نمی نمود!

اما ببینیم که میرزا لطف الله خان چه نبشته است؟
نخستین عنوان رساله میرزا لطف الله خان "مولد و نسب و تاریخ ولادت سید جمال الدین" نام دارد. او ادعا می کند:

"فیلسوف اعظم اسلام، سید جمال الدین قدس الله سره العزیز محقق است که جد کبارش از سنه ۶۷۳ هجری در اسدآباد، توطن و سکنا داشته اند، از بعضی نوشتجات و به خصوص از الواح قبور نیاکان و اجدادش که در جنب امام زاده احمد و محله سیدان که قرب خانه پدری و اجدادی سید جمال الدین واقع است از سنه ۸۶۲ الی یومنا هذا که ۴۷۷ سال می شود (چون سال نگارش رساله ۱۳۳۹ ق است - ف) اسامی آبا و اجداد او خلفاً به سلف و نسل بعد نسل معلوم می گردد..... غرض اباً عن

^۱ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی، صفحه ۹

جد اسد آبادی و آن آفتاب از برج اسد طالع و لامع گشته و از سادات جلیل القدر و عظیم الشان بوده اند... گذشته از مراتب علمی، بعضی به حسن الخط نیز موصوف بوده اند. چون میر ذکی که عموی سید جمال الدین و میرزا جلال و میرزا جواد خالویان آن مرحوم که اگر به شرح احوال آن ها بپردازد این مختصر، مطول خواهد شد- از طرف پدر و مادر متفرع از یک اصل و منشعب از یک شعبه اند.....

والد ماجدش به زیور فنون علم و کمالات صوری و معنوی آراسته بود، سیدی مظلوم و محبوب، ساکت و صامت، حمیده اخلاق و در زهد و ورع طاق، عذب اللسان و فصیح البیان، با مرحوم شیخ مرتضی طاب ثراه معاصر و معاشر و رابطه و داد را داشت. او را امر به توجه فتاوی امور مسلمین فرموده؛ ولی او خود را آلوده امور دنیوی نمی کرد. از ارباب رجوع کناره جویی و با محل زراعت و باغ محقری که داشت قناعت و معیشت خود را می گذرانید و با اکثر علمای معروف معاصر خود شناسایی داشت.^۱

هدف میرزا لطف الله خان این است که سید صفدر عالم دینی بود و حتی صلاحیت فتوا را نیز شخصیتی چون شیخ مرتضی انصاری که استاد حضرت آیت الله میرزای شیرازی است، به او تفویض نموده بودند. اما اواز این کار دنیایی! (فتوی) کناره جویی می کرد و خود را به آن آلوده نمی ساخت! بل به زراعت که حتماً کار دنیایی نیست، مشغول بود!!

^۱ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی، صفحات ۱۴۰-۱۵

سپس در مورد سید صفدر می‌افزاید :

"از اوصافش همین بس که پسری چون سید جمال الدین را پدر و مربی و معلم است. هو سید صفدر بن سید علی بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر زین الدین الحسینی القاضی بن میر ظهیر الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام.

والده ماجده اش سکینه بیگم بنت مرحوم میر شرف الدین الحسینی القاضی که از علو مرتبت او سخنها در افواه است و با میر رضی الدین برادر بوده و هر دو پسرهای میر اصیل الدین بوده اند و برادرهای عالی مقدار دیگر نیز داشته اند"^۱

محقق دانشمند و آگاه کشور، علامه عبد الحی حبیبی که کتاب میرزا لطف الله خان را مطالعه نموده، در کتاب ارزشمندش "نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی" در تبصره بر این شجره نامه، متوجه این جعل کاری شده و ۳۰ سال قبل نگاشته است :

"شجره اول میر رضی پسر میر زین الدین است، در حالی که در شجره نسب مادری، او برادر میر رضی و میر شرف هر دو پسران میر اصیل الدین اند(!؟) و این تضاد و دوگونه‌گی، خود صحت شجره را مورد شبهت و تأمل و عدم سلامت می‌گرداند."^۲

^۱ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، صفحه ۱۵

^۲ - نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی، صفحه ۲۲

ابوالحسن جمالی اسد آبادی، شاید متوجه اشتباه تاریخی در این شجره سازی شده باشد، از همینرو در کتابش "نامه های سید جمال الدین اسد آبادی" تحت عنوان شجره خاندان سید می نگارد:

"شجره خاندان سید جمال الدین به خط میرزا لطف الله خان همیشه زاده او: سید جمال الدین ابن سید صفدر بن سید علی بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین الحسینی شیخ الاسلام بن میر زین الدین الحسینی القاضی بن میر ظهیر الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام." ^۱ یعنی آقای ابوالحسن جمالی، یک "میر اصیل الدین" دیگر را در میان اضافه می کند و او را پدر میر رضی و پسر میر زین الدین می خواند.

به هر ترتیب به اساس شجره نامه اولی، سید صفدر، با دختر عم (کاکای) پدر جدش! ازدواج نموده است، زیر طبق شجره اولی، میر شریف با میر رضی الدین پسران امیر اصیل الدین اند و برادر های عالی مقدار دیگر هم داشته اند، یکی آن شاید میر ظهیر الدین پسر میر اصیل الدین باشد. و ابوالحسن جمالی می گوید امیر اصیل الدین پسر ظهیر الدین (اینجا او را امیر می خواند نه میر) ^۲ روز دوشنبه سال ۱۱۳۱ هجری قمری، وفات یافته است. و سید صفدر هم در سال ۱۳۰۱ داعی اجل را

^۱ - نامه های سید جمال الدین اسد آبادی، صفحه ۲۲۵

^۲ - استاد لطیف ناظمی، حین بازنگری این رساله، نگاشته است: "سادات را هم میر می خوانده اند وهم امیر"

لبیک گفته است، معلوم نیست که سید صفدر بیچاره ! با دوشیزه چند ساله ! ازدواج نموده است، زیرا تفاوت سال وفات میان داماد و خسر (پدر زن) ۱۷۰ سال است !

به اساس شجره نسب اصلاح شده آقای ابوالحسن جمالی، سید صفدر با دختر کاکا (عموی) پدرش ازدواج نموده است، عمو (کاکای) سید صفدر یا خسر (پدر زن) او یعنی میر شرف الدین پدر کلان سید صفدر به تاریخ ۱۱۸۱ ق، وفات یافته است.

میر اصیل الدین پدر آن دو در سال ۱۱۲۳ ق رحلت نموده است، به این معنی که میر شرف الدین خسر (پدر زن) سید صفدر ۱۱۸ سال پس از وفات پدر خود در گذشته است.

این خلط عجیب تاریخ، در مورد پدر و پدر کلان سید جمال الدین هم مشاهده می شود، به این شرح :

سید صفدر در سال ۱۳۰۱ هجری قمری وفات یافته است و پدرش سید علی در سال ۱۲۰۸ هجری قمری، یعنی، پدر سید جمال الدین ۹۳ سال بعد از وفات پدر خود، داعی اجل را لبیک گفته است.

ناگفته نماند که سید علی، دو پسر دیگر به نام های میر زکی و سید حیدر هم دارد که به اساس این شجره سازی، آنان عموها (کاکا های) سید جمال الدین اند، که اول الذکر در سال ۱۲۴۹ و اخیر الذکر در سال ۱۲۷۳ وفات یافته اند. چون شجره سازان، نام سید صفدر را اول درج کرده اند و بعدها سید زکی و سید حیدر را، بایست آن دو از سید صفدر

کوچکتر باشند، در این صورت عمر سید علی جد سید جمال الدین، بسیار بالا می‌رود که نمی‌توان، به طور دقیق، آن را تخمین نمود.

در صفحه یاد شده راجع به اولاد سید صفدر، پدر سید جمال الدین حرف زده شده است، که سید صفدر دو پسر داشت، سید جمال الدین و سید مسیح الله که اخیر الذکر در سال ۱۲۹۶ هجری قمری، وفات یافته است و دو دختر به نام های طیبه بیگم و مریم بیگم. طیبه بیگم در سال ۱۳۰۳ هجری قمری یعنی دو سال بعد از فوت پدر، در گذشته است و در مورد مریم بیگم چنین آمده است:

" ۴- مریم بیگم (خواهر ناتنی سید) سنگ قبر او... هذا قبر المرحوم المغفور سید مریم بیگم بنت مرحوم آقا سید زکی متوفیه سال ۱۳۳۰ "

من در اینجا به اغلاط گرامری و املائی این سنگ نبشته کاری ندارم که چرا عوض صیغه مؤنث، مذکر به کار برده شده است، اگرچه این هم کاستی بزرگی است، به ویژه اینکه ادعا می‌شود که او از یک خانواده عالم و روحانی برخاسته است؛ حد اقل بایست لوح قبرش آن گونه غلط و اشتباه، رقم نمی‌یافت..

برای من، همین ترکیب " خواهر ناتنی سید " جالب و مهم است که چه معنی می‌دهد. آیا به این معنی است که او از مادر دیگر بود؟ اگر چنین می‌بود، مسأله حل می‌شد، اما مهم این است که او را در عین خواهر ناتنی سید جمال الدین خواندن، دختر میر زکی، عمو (کاکای) سید جمال و برادر سید صفدر خوانده شده است.

عقل قاصر من از آن عبارت، این مفهوم را می گیرد که میر زکی در سال ۱۲۴۹ ق یعنی ۵۲ سال قبل از وفات برادرش سید صفدر فوت می کند و سید صفدر با همسر برادرش ازدواج می نماید که ثمره آن مریم بیگم، خواهر ناتنی سید جمال است.

اما باز هم " خواهر ناتنی " گفتن حل نمی شود، مگر اینکه سید جمال با مادر یا پدر مریم بیگم پیوند داشته باشد، یکی پیوند دختر عمو (کاکا) بودن است، زیرا میر زکی به گفته ابوالحسن جمالی، عمو (کاکا) سید جمال است، ناتنی بودن وقتی مفهوم پیدا می کند که سید صفدر بعد از مرگ برادرش سید زکی، با مادر مریم بیگم که قبلاً تولد شده است، ازدواج کند و سپس سید جمال الدین تولد شود، تا با مریم بیگم برادر ناتنی گردد. و سید جمال هم در سال ۱۲۵۴ ق یعنی ۵ سال بعد از وفات عمو (کاکای) خود تولد شده است، قبلاً هم ادعا شده است که مادر سید جمال الدین سکینه بیگم است و دختر میر شرف الدین، عمو (کاکای) پدر سید جمال الدین.

بناء این سکینه بیگم بیچاره که دو بار ازدواج نموده است و دو پسر و دو دختر دارد و نواسه اش از دخترش طیبه بیگم (خواهر اعیانی سید جمال) یعنی میرزا لطف الله خان که در سال ۱۳۴۰ هجری قمری وفات یافته است، معلوم نیست که حین ازدواج دومی، چند ساله بوده است؟ زیرا در الواح قبوری که میرزا لطف الله خان ترتیب داده و ابوالحسن جمالی آن را تصحیح نموده است، ذکری از لوح قبر او نیست.

اگر بازهم به این شجره نامه ظاهراً جعلی که سر مرا به درد آورده است، مرور دوباره نمایم و سر خواننده گان را نیز به درد آورم، مسأله دیگری را در پیوند با این نسب نامه، در میان گذارم تا جعلی بودن و عدم دقت در وقت جعل، بر ملا شود، و آن اینکه :

میر اصیل الدین پدر میر رضی الدین، در ۱۱۲۳ هجری قمری، وفات یافته است، پدر میر اصیل الدین، میر زین الدین نام دارد که ابوالحسن جمالی در موردش نوشته است " لوح قبر او را هنوز ندیدم "

پدر میر زین الدین، میر ظهیر الدین نام دارد که در برابر نامش همان جملهء "لوح قبر را هنوز ندیم" تکرار شده است. و پدر میر ظهیر الدین یعنی میر اصیل الدین نام دارد که در ذوالحجه ۱۱۳۱ هجری قمری وفات یافته است. یعنی میر اصیل الدین (وفات ۱۱۲۳) بن میر زین الدین (وفات نا معلوم) بن میر ظهیر الدین (وفات نا معلوم) بن میر اصیل الدین وفات (۱۱۳۱) معنای شجره نامه بالا، این است که فاصله میان وفات میر اصیل الدین دومی، پسر نواسه میر اصیل الدین نخستین، صرف ۸ سال است. یعنی میر اصیل پدر پدر کلان میر اصیل الدین هشت سال بعد از وفات پسر نواسه خویش، داعی اجل را لبیک می گوید و حتی قضیه بر عکس هم نیست.

در افغانستان و ایران و سایر کشور ها، رواج همین است که بعد از وفات بزرگ خانواده، نام او را بالای نوزادی در آن خانواده می گذارند، اما در قضیه میر اصیل الدین، این گونه نشده است.

و باز این میر اصیل الدین متوفی سال ۱۱۳۱ پسر میر ظهیر الدین است و جد میر اصیل الدین، سید عبدالله نام دارد که طبق نقش سنگ قبرش، در سال ۸۶۲ قمری وفات یافته است، به این معنی که فاصله میان وفات نواسه و وفات پدر کلان ۲۶۹ سال است، در حالی که فاصله میان ۲۶۹ سال را بایست ۹ نسل پر بسازد، اما در نسب نامه ای که در صفحه ۲۲۷ کتاب "نامه های سیاسی سید جمال الدین اسد آبادی" ذکر گردیده، چنین چیزی درج شده است.

خواننده به همجوکاری چه نام و عنوانی خواهد داد، به او مربوط می گردد! خواننده گرامی به مآخذ درج شده در این رساله، مراجعه نموده، نسبنامه و یا شجره خانواده گی مورد بحث را، خود مطالعه فرماید.

A golden scroll is unrolled, showing Persian text. A golden quill pen rests on the scroll. The background is white with a subtle shadow.

ادعاهای دیگر میرزا
لطف الله خان و پسرش



سید جمال الدین بعد از پنجاه و پنج سالگی (ترکیه)

ادعاهای دیگر میرزا لطف الله خان و پسرش

میرزا لطف الله خان و پسرش میرزا صفات الله خان که ادعای قرابت با سید جمال الدین را دارند، و شاید هم راست می گویند ، اما حرف های ضد و نقیضی در مورد سید بزرگوار رقم زده اند که خواننده در حیرت فرو می رود و به شک اندر می شود و من به برخی اشاره می نمایم:

۱- میرزا لطف الله خان در فصلی از کتابش تحت عنوان " حرکت سید به مکه از هند و رفتنش به کابل از راه تهران و مشهد " چنین می نگارد:

" وصول سید به مکه تقریباً در حدود ۱۲۷۴ بوده، پس از آن ثانیاً به کربلا و نجف مراجعت کرده و به عزم زیارت خراسان و مسافرت افغانستان از طریق اسد آباد عازم می شود و در سال ۱۲۷۷ به هزار اصرار سه شب در اسد آباد و یک شب در خانه پدر و دو شب دیگر در خانهء یکی از همشیره هایش می ماند و روز چهارم به سمت طهران حرکت می کند. پنج شش ماهی در طهران مشغول خدمت نوع و تربیت خلق بودند^۱.... سید از طهران با حالات ناخوشی و ضعف بنیه متوجه خراسان می شود....

^۱ - یک پرسش کوچک در همینجا، مطرح می شود که مگر در اسد آباد همدان ، نوع بشری و خلق وجود نداشت تا سید جمال الدین ، به خدمت شان مشغول می شد؟!

پس از زیارت حضرت امام رضا علیه السلام به کابل که اصل مقصد مسافرت او بوده قدم گذارده با امیر کابل مصاحب و ندیم می شود و بعد از آن، به خدمت امیر دوست محمد خان می رسند..... و قریب پنج سال در افغانستان توقف فرموده و "تاریخ الافغان" را به عربی که از نیکوترین آثار برجسته اوست، نوشت و ملت افغان را از خواب غفلت بیدار و حیات نوی به کالبد ملت افغانی از کلمات حقایق آباد خود داد. چنانکه فعلاً افغانیان اسم او را به تعظیم و تقدیس بر زبان می برند. و او را ناجی خود می پندارند و برای افتخار به کلمه افغانی او مباحثات می نمایند و سید در افغانستان مناصب بزرگی را طی کرد و بلکه به روایتی وزارت محمد اعظم خان را دارا بود و به مشورت او کار می کرد و در جنگی که امیر دوست محمد خان با عمو زاده و داماد خود سلطان احمد خان در تاریخ ۱۲۷۹ نمود، سید همراه امیر بود و اتفاقاً امیر در همان سال فوت کرد^۱ و جنگ داخلی که

^۱ - علامه سید جمال الدین، فتح هرات را توسط امیر دوست محمد خان، در کتابش "تتمة البیان فی تاریخ الأفغان" در سال ۱۲۸۰ هجری قمری می داند. شادروان غبار هم در صفحه ۵۸۹ افغانستان در مسیر تاریخ (ج ۱) می نگارد: بالاخره شهر هرات در می ۱۸۶۳ م بر رخ امیر دوست محمد خان گشاده شد، اما مرحوم سید قاسم رشتیا، در صفحه ۱۴۶ اثرش "افغانستان در قرن نژده" نگاشته است: "... مردم شهر به تاریخ ۸ ذی الحجه ۱۲۷۶ هجری قمری (می ۱۸۶۲ ع) دروازه ها را کشودند و قوای امیر داخل شهر گردید، غبار وفات دوست محمد خان را، جون ۱۸۶۳ م می گوید و رشتیا تاریخ وفات او را ۲۱ ذی الحجه ۱۲۷۸ ق، ۹ جون ۱۸۶۲ م می داند، اما به نظر من نبشته مرحوم رشتیا دقیق نمی باشد و حرف مرحوم غبار صحیح بوده و با نظر سید جمال الدین به حیث شاهد آن رویداد و همچنان با شاهد

تفصیل آن در غالب مجلات و جراید درج است، در گرفت و در سنه ۱۲۸۵ شیر علی خان به کابل هجوم آورد پس از آن جنگها در حدودی

دیگر آن دوران، "مارشال لارد رابرتس" یکسان است. به این شرح مختصر: آغاز سال ۱۲۸۰ قمری، برابر است با ماه جون ۱۸۶۳ م که همسان بودن نظر سید جمال را با مرحوم غبار آفتابی می کند.

اگرچه مرحوم رشتیا رباعی را از محمد محسن خان دبیر، در تاریخ فوت امیر دوست محمد خان، چنین شاهد آورده است:

محسن سوال کرد ز پیر خرد که آه تاریخ فوت این شه غازی چسان گرفت
حوری سراز جنان بدر آورد و در جواب گفت از امیر جاهد غازی توان گرفت
مرحوم رشتیا ظاهراً از "امیر جاهد غازی" سال ۱۲۷۸ قمری را استخراج کرده است که دقیق نمی باشد، زیرا مجموع آن: امیر (۲۵۱) جاهد (۱۳) غازی (۱۰۱۸) = میشود به ۱۲۸۲ که شاعر هم اگر همین مقصد را داشته باشد، اشتباه کرده است و در اینجا نظر سید جمال به حیث اشتراک کننده در جنگ هرات، همراه با امیر دوست محمد خان، صائبتر است.

اینک که کتاب برای چاپ پنجم در قاهره آماده می شود و کتاب «گازرگاه مدفن پیر هرات» اثر مرحوم استاد فکری سلجوقی زیر مطالعه ام قرار دارد که در آن راجع به کتیبه آرامگاه امیر دوست محمد خان می نگارد که در مورد وفاتش چنین حک گردیده است: "وکان انتقاله الی مسارج الجنان و خروجه من الجب العنصری الی مصر لقاء الرحمن، فی الثالث والعشرین من شهر ذی الحجة الحرام شهر سنة تسع و سبعین و مائتین بعد الف من هجرة النبوة ۱۲۷۹" ص ۶۳، گازرگاه مدفن پیر هرات، فکری سلجوقی چاپ ثور ۱۳۵۵ انجمن تاریخ افغانستان

خلاصه اینکه او در ۲۳ ذوالحجه سال ۱۲۷۹ هجری قمری، به لقاء الله پیوست. شاید این سند به مثابه کهن ترین سند، از همه درست تر باشد والله اعلم. بناء دقیق سال ۱۹۶۳ م است؛ زیرا ۲۳ ذوالحجه سال ۱۲۷۹ هجری قمری برابر است با ۱۱ جون ۱۸۶۳ م،

جمادی الاخر آن سال کابل را گرفت و دوباره به تخت سلطنت نشست و محمد اعظم خان به نیشاپور و برادرزاده اش امیر عبدالرحمن خان به بخارا، فرار کردند.

سید جمال الدین با کمال قوت در کابل ماند و بواسطه سیادت و حق گوئیش مورد انتقام امیر شیر علی خان واقع نشد؛ ولی بعد صلاح خود را در حرکت دیده به عنوان حج از افغانستان خارج شد و با او شرط شد که از ایران عبور نکند تا مبادا با محمد اعظم خان ملاقات کند.^۱

میرزا لطف الله خان هر گاه کتاب خالوی! خود را که آن را "تاریخ الأفغان" می گوید و نام دقیق آن "تتمة البیان فی تاریخ الأفغان" است، به دقت مطالعه می نمود، اشتباهاتی را که مرتکب گردیده است، مرتکب نمی شد، به این شرح:

الف- در سال ۱۲۷۷ هجری قمری، کابل، جز امیر دوست محمد خان، امیر دیگری نداشت، تا سید با او مصاحب و ندیم شود، بلکه این سال، از جمله سالهای پسین پادشاهی دوم امیر دوست محمد خان است و مرکز امارت افغانستان هم، کابل بود.

ب- میرزا لطف الله خان می گوید که سید در سال ۱۲۷۷ به کابل رفت و در سال ۱۲۸۵ امیر شیر علی خان، به کابل هجوم آورد و سید سپس به عنوان اجازه، حج کابل را ترک گفت. بناء وقتی که می گوید قریباً پنج سال در افغانستان توقف کرد، استوار بر تاریخ های که خودش

^۱- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، صفحات ۲۲-۲۴

تذکر می‌دهد یعنی ۱۲۷۷-۱۲۸۵ تقریباً، هشت سال می‌شود، نه پنج سال.

ج- میرزا لطف الله خان می‌گوید که سید "تاریخ الأفغان" را در کابل نوشت و ملت افغان را، از خواب بیدار کرد، دقیق نیست زیرا "تتمة البیان فی تاریخ الأفغان" نه در کابل نوشته شده است و نه هم برای بیداری ملت افغان، بلکه سید زادگاه و میهن خود افغانستان را برای جهان عرب معرفی داشته و آن کتاب هم در قاهره نگاشته شده است. آن هم بعد از سال ۱۲۹۵ هجری قمری ۱۸۷۸ میلادی، زیرا در همین کتاب سید، از مقدمات تجاوز انگلیس بر افغانستان ذکر می‌کند و صریحاً می‌نگارد:

"وفی سنة ۱۲۹۵ غلبت الوسوس والأوهام علی رجال الانجلیز حینما ارادوا وفود السفارة الروسية علی الامیر فجهزوا سفارة مؤلفة من عدة مهندسين وألف خیال وأرسلوها الی الإمارة الأفغانیة، فأبى الامیر إلا منعها لقطعهم المرتب الذی تعمدوا بدفعه کل شهر من مدة سنین بلا سبب، فاستشاطت الانجلیز غیظاً وساقطت العساكر الی البلاد الأفغانیة ظلماً وجوراً."^۱

۲- میرزا لطف الله خان، تحت عنوان "ایام صباوت سید و تحصیلاتش در قزوین" می‌نگارد: "پدرش چون لیاقت ذاتی و استعداد فطری او را مشاهده می‌کند پنهانی از مادرش سکینه بیگم، او را برداشته

^(۱) تتمه البیان فی تاریخ الأفغان. ص ۱۶۸

در حدود تاریخ ۱۲۶۴ هـ ق که ابتدای سال دهم عمر او بود، به قزوین می‌روند. دو سال در قزوین در مدرسه پدرش او را معلّم و مدرّس بوده، چنان شوق تحصیل را داشته که ایام جمعه و اعیاد را به هیچوجه تعطیل قرار نمی‌داده، پدرش آنچه را اصرار می‌کرد که گاهی به سیاحت و گردش برود، قبول نمی‌کرده و جواب می‌داده که خشت و گل چی تماشا و سیاحتی دارد، ناچار پدرش درب حجره را قفل نموده به ملاقات دوستان و عقب مطلب خود می‌رفته، وقتی که مراجعت می‌نماید، می‌بیند که سید جمال الدین اطراف خود را به بلندی قامت خود مانند دیوار، کتاب چیده و خودش در وسط آنها نشسته و مشغول مطالعه آنهاست.^۱

در متن بالا میرزا لطف الله خان تصور خود را نگاشته است که عقل سلیم با مطالعه آن در شک، اندر می‌شود و پذیرش آن مشکل می‌نماید. زیرا شخصیت بزرگی مثل سید صفدر که از شیخ مرتضی انصاری، اجازه فتوی هم دارد، چگونه طفل ده ساله ای را از مادرش جدا می‌کند و پنهانی او را از اسد آباد همدان، به قزوین می‌برد و دو سال او را و خود را از خانواده دور می‌کند. حرف دیگر اینکه میرزا لطف الله خان می‌نویسد که در مدرسه قزوین، سید صفدر معلّم و مدرّس پسرش بوده است، بناء چرا او را در همان همدان، درس نداده که کودک ده ساله را زحمت داده به

^۱ شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، صفحات ۱۸-۱۹

قزوین آورد، زیرا میرزا لطف الله خان می نویسد: "در مدرسه، پدرش او را معلّم و مدرّس بوده....."

حرف دیگر به دیوار ساختن سید جمال، کتاب ها را، به اندازه قامتش ارتباط می گیرد، از آن حرکت، بر می آید که هرگاه صحیح هم باشد، به شوخی طفلانه می ماند تا به امر مطالعه و تحقیق.

بیایید آنچه میرزا لطف الله خان بیان نمود، در عمل آن را تصور نماییم که چگونه حالتی دارد، هرگاه شاعر محبوبه اش را توصیف کند که "چشمانش چون پیاله و کمرش چون موی باریک" گفتنش بر زبان خوب است، اما در عمل، انسانی که چشمانش مثل پیاله بزرگ باشد و کمرش چون موی باریک، هیچ زیبایی ندارد، (بل با کاریکاتور شبیه است!) همچنان سید جمال ده ساله، با قامتی در آن زمان شاید به طول یک متر و بیست سانتی، اطرافش را با کتاب ها دیوار کرده است و مشغول مطالعه آن ها است، با در نظر داشت این امر که همه کتاب های موجود در مدرسه قزوین را اگر هم در یک و نیم سده قبل، جمع می کردند، از آن ها، یک دیوار یک متره، تشکیل نمی یافت، چه جای که از آن، چهار دیواری ساخته شود.

اما تعجب در اینجا است که کتابی را با آن محتوای ضعیف، دانشمندی در سطح استاد خسروشاهی، در مقدمه اش با بیان "کتاب پر ارج تاریخی" می ستاید و کاظم زاده ایرانشهر در توصیف آن می نگارد:

"راجع به شرح حال سید جمال الدین تا کنون تفصیلاتی در بعضی از کتب اروپایی و عرب و فارسی نوشته شده است ولی در هیچکدام از

روی قطع و تحقیق مولد و اصل ونسب آن مرد بزرگ را ذکر نکرده اند و تا کنون اصلاً در اسد آبادی و ایرانی بودن آن سید بزرگوار، شبهه و تردید داشته اند.^۱

مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی هم متأسفانه این نبشتهء مشبوه را صادق ترین و صحیحترین کتابی می خواند که راجع به سید نگاشته شده است.^۲

خواننده عزیز تا کنون نمونه هایی از آن "تحقیق" را مطالعه نموده اند و ملاحظه کرده اند که چه نوع تحقیقی؟!!

۳- میرزا لطف الله خان، در تحت عنوان "حرکت سید به هند و رفتنش به لندن و پاریس" حرف قبلی اش را فراموش نموده و می نگارد: "سید پس از خروج از مصر به هند رهسپار گشت و در حیدر آباد دکن، به خیال اتحاد اسلام مسکن گزید. در آنجا بخواهش محمد واصل مدرس ریاضی مدرسه اعزه، در تاریخ ۱۹ محرم ۱۲۹۸ رساله نیچریه را در رد «دهریه» نوشت که در بمبئی چاپ شده و تاریخ الافغان را به عربی انشا فرمود.^۳"

۱- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، صفحه ۱۰

۲) طبقات أعلام الشيعة، الجزء الثالث عشر، حاشیة ص ۳۱۰

۳- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، صفحه ۳۷

در اینجا دیده می‌شود که محل نگارش تاریخ الافغان را در سال ۱۲۷۷ در کابل گفته بود، حالا می‌گویند که در سال ۱۲۹۸ هجری قمری، در هند به رشته تحریر کشید.

صفات الله خان پسر میرزا لطف الله خان نیز در این نوع اجتهادات! از پدر خود کمی ندارد. او هم تحت عنوان "آثار سید" می‌نگارد:

"تاریخ الأفغان به زبان عربی که در مدت چهار سال توقف خود در افغانستان آن را برای بیداری برادران افغانی تالیف نموده‌اند."

چون قبلاً در مورد تبصره نموده‌ام چیزی بر آن نمی‌افزایم.

صفات الله خان در جمله آثار سید، در شماره هشتم آن، از کتاب خاطرات سید حرف زده، اسم گرد آورنده آن را شیخ محمد علی مخزومی ذکر می‌کند، در حالی که او محمد پاشا مخزومی نام دارد.

این اثر محمد مخزومی که من آن را قبلاً هم تذکر داده‌ام، کتاب مفیدی است، اما برخی از برادران ایرانی، با وجودی که از آن استفاده نموده‌اند، به خاطر حقایق مندرج در آن، در موردش نظر خوبی ندارند.

از جمله استاد محیط طباطبایی، آن را در مقدمه کتاب "نامه‌های سید جمال الدین اسدآبادی" خاطرات مجهول^۱ محمد پاشای مخزومی می‌خواند، در حالی که این کتاب زیر نظر سید جمال الدین و در زمان حیات او تهیه شده و حتی عنوانش را خود سید گزیده است و مطالب عمده آن در سال ۱۹۱۲ م اقبال نشر یافته است و شاید بعد از

۱- نامه‌های سید جمال الدین اسدآبادی، صفحه ۱۱

زنده‌گینامه سید جمال الدین افغانی، به قلم محمد عبده، دقیقترین شرح حال سید باشد.

من در بالا از استفاده و دقیقتر از سوء استفاده از کتاب محمد مخزومی توسط برخی برادران ایرانی حرف زده بودم، برای قناعت خواننده، مثال ذیل را درج می‌نمایم:

صفات الله خان در بخش دوم "اسناد و مدارک در باره سید جمال الدین اسدآبادی" تحت عنوان "اوصاف گزیده سید" جای جای از کتاب محمد مخزومی استفاده نموده است، در مورد عقیده وی می‌نگارد:

"در عقیده مقلد نبود، اهتمام شدید به ادای فرائض مذهبی داشت و اصول و فروع مذهبی را نگاهداری می‌کرد و در حمیت دین اسلام بی‌مانند بود"

این فقره در صفحه ۶۵۴ خاطرات محمد مخزومی این گونه درج شده است:

"اما مذهب فحنیفی: حنفی المذهب و هو إن لم یکن فی عقیده مقلداً کما سبق القول، لکنه لم یفارق السنة الصحیحة، مح میل الی مذهب السادة الصوفیة، شدید الحرص والمثابرة علی اداء الفرائض فی مذهب، محافظاً علی اصوله و فروع، اما حمیته الدینیة فهی مما لایساویه احد."

هر گاه کسی هم که با زبان عربی آشنایی اندک داشته باشد، تشابه عبارات و واژه ها را، از مقایسه میان دو متن درک می‌کند و آقای صفات

الله خان فقط حنفی مذهب بودن را با ضمیری که راجع به مذهب او می‌شود، حذف نموده است.!

۴- میرزا صفات الله خان اسد آبادی، به نوشته پدرش میرزا لطف الله خان اسد آبادی که رساله ای را به نام "شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی" نگاشته، قناعت نکرده است و او بعد از فوت پدر، طوری که تذکر داده شد، رساله ای نگاشته است به نام "اسناد و مدارک در باره سید جمال الدین اسد آبادی" این دو رساله همراه با رساله "خاطرات من" از صفات الله جمالی و رساله "سید جمال الدین اسد آبادی رهبر آزادیخواهان ایران" تحت عنوان "سه رساله در باره زندگی و مبارزه سید جمال الدین اسد آبادی" از طرف خسروشاهی به چاپ رسیده است که در سایت شان، به نام "پایگاه اطلاع رسانی استاد سید هادی خسروشاهی" در www.khosroshahi.net قابل دریافت است.

آقای صفات الله جمالی در رساله اش که در بالا معرفی شد، تحت عنوان "شنیده های من" از زبان پدرش می‌نگارد:

"پدر نگارنده گفت: جمعی در حضور سید بودند و سید داشت از خاطرات ایام طفولیت خود برای آنان تعریف می‌کرد، رشته کلام به اینجا رسید که هنوز درست قادر به حرکت و راه رفتن نبودم. بنا به معمول ولایت، آلتی از چوب برای من ساخته بودند که در درست می‌گرفتم و به مدد آن کم کم راه می‌رفتم، زیرا دالان منزل ما، در اسدآباد قدری ارتفاع داشت که من با این آلت و دستگیره به سختی از آن می‌توانستم عبور کنم، همینکه به آن نقطه رسیدم و بزحمت می‌خواستم از آن به بالا بروم،

مادر این (اشاره به پدر نگارنده می‌نماید) که حافظ من بود نهیبی به من زد که هنوز اثر آن در گوش من باقی است. "

خوانندگان سند سازی و مبالغه را مشاهده فرمایند! طفلی که هنوز قادر به حرکت و راه رفتن نباشد، چگونه از آن ایام عمر، خاطره ای در حافظه اش باقی می‌ماند، چه رسد به " بقای اثر نهیبی در گوشش ؟! "

صفات الله خان می‌افزاید :

" پدر نگارنده گفت: در سفر دوم سید به طهران ورود نمود، موقعی که خدمتش رسیدم ضمن تفقد و پرسش از خویش و تبار و اطلاع از فوت پدر (سید صفدر) که جنازه اش را امانت گذاشته اند، ظاهراً این عمل در نظرش پسندیده نیامد و گفت هر جا اجل شخص رسید خوب است در همانجا به خاک سپرده شود. "

این ادعا چند اشکال دارد.

الف- به قرینه اینکه سال ۱۳۰۴ سفر اول سید به تهران خوانده شده است، این سفر دوم سید است و طوری که اسناد می‌رساند بعد از ملاقات سید با ناصر الدین شاه، در مونیخ (مونشن) آلمان، صورت گرفته است، شاه از سید دعوت می‌کند به تهران برود سید در سال ۱۳۰۷ برابر با ۱۸۹۰ م به تهران می‌رود. پدر سید یعنی سید صفدر، در سال ۱۳۰۱ قمری وفات یافته است و پرسش سید از خویش و تبار و اطلاع از فوت پدر به این معنی است که سید هشت سال با خانواده اش در اسد آباد تماس نداشته و حتی از فوت پدر هم بی اطلاع بوده است. در حالی که به اساس

سند چاپ شده در تصویر شماره ۶۶ "مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی" میرزا شریف مستوفی اسد آبادی برادر میرزا لطف الله خان در نامه ای که به تاریخ ۲۰ ذوالقعدة ۱۳۰۱ به ابو تراب افغانی، خادم سید که در بیروت زندگی می کرد می نگارد:

"جناب آقای سید صفدر هم دو سه سال بود که از چشم کم قوه شده بودند، چندی ضعیف شده بود، شکسته و ناتوان و زبانش با این..... گویا یوسف عزیز کو، ای برادران رحمی.... خلاصه با هزاران انتظار و داغ بیشمار چندی قبل مرحوم شد، خداوند انشاء الله جناب آقای سید جمال الدین را سلامت بدارد... اگر صلاح دانید شما هم به جناب آقا اطلاع بدهید و الا مختارید^۱...."

ب- صفات الله خان می افزاید:

"مرحوم سید هادی روح القدس که از اجله علماء اسد آباد است گفت: در سفر اول ۱۳۰۴ که سید به طهران آمد، در طهران بود غالباً خدمتش می رسیدم... در همین موقع بود که سید کتاب تفسیر صافی را به وسیله حاجی سید هادی به جهة پدرش فرستاده است." در حالی که پدر سید جمال در سال ۱۳۰۱ قمری وفات یافته است. در ادامه آن سند سازی آمده است:

^۱ مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین، مشهور به افغانی، لوحه ۲۹، تصویر ۶۶

"رو نوشت خط دستی مرحوم سید جمال است که در پشت صفحه اول کتاب تفسیر صافی مرقوم فرموده اند و فعلاً موجود است :

"این یک مجلد تفسیر صافی را روانه خدمت حضرت والد معظم ذوالفضل جناب آقای سید صفدر سلمه الله روان نمودم که آن انشاء الله این بنده خود را از دعای خیر فراموش نکند . صحیح. جمال الدین الحسینی السعد آبادی"

۱- قرار ادعا کتاب در سال ۱۳۰۴ به سید صفدر ارسال شده و آن مرحوم هم در سال ۱۳۰۱ وفات نموده است !

۲- وقتی که سید خدمت والد مکرم معظم می گوید، چه حاجت که نامش را بنویسد، زیرا معمولاً به حساب عادات شرقی، در متن نامه، هیچ فرزندی نام پدرش را نمی نویسد، حتی شخص به استاد خود، هم وقتی نامه بنویسد، نامش را تأدباً نمی نگارد و این یک عرف و عادت است.

۳- جمال الدین خود را سید نه نوشته و عوض اسد آبادی "السعد آبادی" نگاشته است.

در ادامه نبشته بالا آمده است :

"مرحوم حاجی سید هادی اسد آبادی، عمه زاده سید، عبارات ذیل را نوشته اند :

بلی این کتاب مستطاب را مرحوم سید جمال الدین جهة آقای سید صفدر والد خود فرستاد و خود این اقل خلقه حامل کتاب بودم از دار الخلافه طهران آوردم بعد از فوت سید صفدر، سید کمال الدین پسر سید

مسیح الله، هرچه داشت فروخت، این کتاب را ما از او ابتیاع نمودیم و انا العاصی محمد هادی الحسینی السعد آبادی کتبت ذلک فی رمضان المبارک ۱۳۲۴ هجری قمری "

این محمد هادی الحسینی که گاهی خود را " اسد آبادی " و گاهی " اسعد آبادی " و زمانی " السعد آبادی " می نگاشته است، با ادعای خودش در پایان کتاب مقالات جمالیه که سید آن را از پاریس به همشیره زاده اش محمد شریف اسد آبادی در غره ربیع الاول ۱۳۰۲ واصل شده در پایان نبشته محمد شریف اسد آبادی نبشته است :

" هو- ولی الحسنات یا من بدأ جمالا فی کل ما بدأ... حرر فی التاريخ وانا الهادی الحسینی الاسعد آبادی "

۴- در بالا ذکر شد که سید جمال به امانت گذاشتن جسد پدرش را که مفهوم " امانت گذاشتن " را دقیق نمی دانم، نپسندیدند و گفتند که " هر جا اجل شخص رسید، خوب است در همانجا به خاک سپرده شود. " سید جمال که حرف هایش را بایست خانواده اش بشنوند، این پیشنهاد اسلامی سید را نپذیرفتند، زیرا همین صفات الله خان جمالی تحت عنوان " صورت منقوره چند الواح از قبور منسوبین سید " می نگارد :

" جنازه مرحوم سید صفدر را مرحوم میرزا رضا فرزند ارشد مرحوم میرزا شریف خان در حدود سال های ۲۴ و ۱۳۲۵ هجری به ارض متبر که قم حمل در آنجا مدفون است. "

یعنی اینکه حرف سید جمال را کسی نپذیرفت، آنچه او در سال ۱۳۰۷ قمری گفته بود ۱۷-۱۸ سال بعد، بر خلاف آن قول، جنازه سید

صفدر را به قم انتقال دادند. میرزا رضا به گفته ایرانیان، برادرزاده میرزا لطف الله خان و نوه خواهر سید جمال الدین است. استاد محیط طباطبایی در مقدمه ای بر کتاب "نامه های سید جمال الدین اسد آبادی" می نویسد:

"سید که در پناه شهرت افغانی توانسته بود از بداندیشی نمایندگان سیاسی ایران در کشور های خارج مصئون بماند و پس از سی سال مبارزه غریب و بی کس در قفس عبدالحمیدی جان به جان آفرین تسلیم و تن بیجان را به خاک گورستان مشایخ بسپارد، عاقبت نگذاشتند در قبر خود هم آرام بماند و بر خلاف دستور دین اسلام، گور او را بشگافتند و استخوان های بازمانده اش را از این در به آن در و از این کشور بدان کشور بر فراز خاک و هوا و آب جابجا کردند تا در دامنه کوهستان کابل دوباره به خاک سپردند.^۱"

آری! افغان ها همان کاری را با جنازه سید انجام دادند که ایرانیان با جنازه پدرش سید صفدر انجام داده بودند و بر خلاف دستور دین و حتی با وجود توصیه و امر سید جمال الدین پسر سید صفدر، استخوان های پدر او را از اسد آباد به قم انتقال دادند.

آقای صفات الله جمالی که با استاد محیط طباطبایی هم نظر است تحت عنوان "تبعید سید از طهران" بعد از پرداختن به زنده گی سید در استانبول و وفات او، می نویسد:

^۱ نامه های سید جمال الدین اسد آبادی صفحه ۸

جای بسی تعجب است که بعد از رحلت هم از آزار روح پاک او دست برد نداشته و نگذارند در زیر لحد از آن همه رنج و در بدری آسوده و آرام بخسپد، بر خلاف دستور اسلام در اواخر سال ۱۳۲۳ شمسی ۱۲۶۳ قمری نبش قبر نموده، اسکلیت سید جلیل القدر را شهر به شهر و دیار به دیار گردش داده به افغان انتقال و در کابل دفن نموده، در بالای آن گنبد و بارگاهی ساختند، غافل از اینکه جای مردان الهی در سینه دوستان آنها است. چنانکه گوینده ای گفته است :

بعد از وفات تربت من از من مجوی

در سینه های مردم دانا مزار ماست^۱

۵- آقای صفات الله جمالی تحت عنوان سلسله انساب سید جمال

الدین اسد آبادی حرف جالبی می گوید و آن اینکه:

والده ماجده اش سکینه بیگم بنت مرحوم میر شرف الدین الحسینی القاضی، این سلسله جلیله از طرف پدر معروف به طایفه شیخ الاسلامی و از جانب مادر مشهور به فامیل قاضی می باشند.

در صورتی که میر شرف الدین برادر میر رضی الدین باشد و هر دو فرزندان میر اصیل الدین و میر رضی الدین پدر کلان سید صفدر باشد و پدر میر رضی الدین، پدر کلان سکینه بیگم، چگونه سید از طرف پدر به طایفه شیخ الاسلامی پیوند دارد و از طرف مادر به فامیل قاضی.

(^۱) اصل شعر بالا چنین است :

بعد از وفات، تربت ما بر زمین مجوی در سینه های مردم عارف مقام ماست

در حالی که میرزا لطف الله خان پدر صفات الله خان، تحت عنوان "مولد و نسب و تاریخ ولادت سید جمال الدین" می‌نگارد:

"از طرف پدر و مادر متفرع از یک اصل و منشعب از یک شعبه اند. با وجود آن تحریفات و تغییرات و آن حرف‌ها و ادعاها، همیشه انسان‌های با وجدان و با انصافی بوده‌اند که خواسته‌اند تا حقیقت بر کرسی تکیه‌زند، بناء به عنوان حسن ختام و ارائه سند استوار دیگر، این بخش را با نبشته آقای ابراهیم صفائی، پایان می‌برم."

آقای صفائی یکتا از محققان مشهور ایرانی است که در بیش از ۳۰ اثر چاپی‌اش، نیم آن به پژوهش‌های عصر قاجار ارتباط می‌گیرد^۱، در کتاب حجیم و مهمش "رهبران مشروطه" می‌نگارد:

"از پنجاه سال پیش به اینطرف (سال تالیف کتاب ۱۳۴۴ هجری شمسی-ف) روی تعصب معدودی از ایرانیان سید جمال الدین به "اسد آبادی" معروف شده و دلایل بسیار بر ایرانی بودن او اقامه کرده‌اند، اما به عقیده من این دلایل پایه و اساس صحیحی نداشته و نظیر "اجتهاد در

^۱ عنوان‌های شماری از کتاب‌های آقای صفائی چنین است:

- ۱- رهبر مشروطه (در ۲ جلد) ۲- پیش‌تازان ۳- نخست وزیران ایران ۴- اسناد سیاسی دوران قاجاریه ۵- اسناد مشروطه ۶- مدارک تاریخی ۷- اسناد نویافته ۸- نامه‌های تاریخی ۹- یکصد سند تاریخی ۱۰- گزارش سیاسی علاء ۱۱- اسناد برگزیده ۱۲- نهضت ادبی ایران در عصر قاجار ۱۳- پنجاه نامه تاریخی ۱۴- آشفتگی در دربار مظفرالدین شاه ۱۵- آیینۀ تاریخ و.....

مقابل نص " بوده است که هرگز درخور اعتبار نیست. زیرا اولاً «جرجی زیدان» مؤرخ عرب که خود معاصر سید بوده، در جلد دوم کتاب "مشاهیر الشرق" صفحه ۵۷ تا ۶۴ افغانی بودن سید را از قول خودش تصریح کرده، ثانیاً "شیخ محمد عبده" دانشمند بزرگ مصری و دوست و همکار سید که در پاریس روزنامه "عروة الوثقی" را بکمک یکدیگر به زبان عربی و فرانسه انتشار می دادند، در مقدمه رساله عربی خود بنام "الرد علی الدهرین" که ترجمه از رساله "نیچریه" سید می باشد، نیز افغانی بودن او را از قول خود او تأیید نموده، ثالثاً طبق نوشته جرجی زیدان و بحکایت عکسهای موجود خود سید، وضع ظاهر و قیافه و لباس او، به افغانی ها شباهت داشته و حتی لهجه و نوشتجات فارسی وی بیشتر، مایه و سبک افغانی داشته و در بسیاری از مکتوب های خود "سید جمال الدین الحسینی الافغانی" امضا می کرده است، رابعاً مجله "ثریا" چاپ مصر شماره ۱۳ سال چهارم ص ۳۲۶ الی ۴۳۳ مؤرخ ۱۸۹۶ میلادی و نیز پلیس پاریس در گزارش ششم ژوئیه (۱۸۸۳) به وزارت خارجه انگلیس نیز او را افغانی الاصل دانسته است، خامساً شماره ۱۷۳۶۶ روزنامه الاهرام چاپ مصر مؤرخ ۲۴ حمل ۱۳۱۲ ق نیز سید را به افغانستان منسوب داشته است.

علاوه بر این ها ، سید در طهران از نسبت اسد آبادی بودن تبرّا
 جسته و گفته است: شنیدم اسدآبادی در نزدیکی همدان است که اهالی
 آن بسیار جاهل و عامی اند^۱."

۱- رهبران مشروطه، صفحات ۱۱ و ۱۲

ایران و «ایرانی»

از دیدگاه

سید جمال الدین افغانی





یکی از تصاویر دستکاری شده سید جمال الدین افغانی که
عمامهء سپیدش به عمامهء سیاه تبدیل شده است

ایران و «ایرانی» از دیدگاه سید جمال الدین افغانی

از مطالعه آثار باقی مانده از سید جمال الدین افغانی، بر می آید که موصوف بر بنیاد عواملی که به پژوهش های بیشتری نیاز دارد، در مورد ایران و ایرانی نظر خوبی نداشته است.

شاید وصلت پدرش، با سادات همدانی، از همان دوران کودکی برای او خوش آیند نبوده است، اما به طور قطع و یقین اخراج^۱ اهانتبارش از حضرت شاه عبد العظیم، تاثیر عمده ای در افزایش این سوء ظن سید، در باره ایران و ایرانی ها داشته است، تفصیل این رویداد را به وقت دیگر موکول می نمایم و علی العجالة توجه خواننده گرامی را به نبشته هایی

^۱ این مقاله، مقارن ایام اخراج هموطنان مهاجرم از جمهوری اسلامی ایران در آغاز بهار سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی، نگاشته شده و به ایشان اهدا گردیده است و به اساس پیوندش با محتویات این رساله، آن را نیز به این مجموعه پیوست نمودم، قابل یاد آوری می دانم که این مقاله به حساب سال قمری در سال ۱۴۲۸ هجری قمری نگاشته شده است و حکومت قاجاری ایران در سال ۱۳۰۸ هـ. ق یعنی ۱۲۰ سال قبل، سید جمال الدین افغانی را به وضع اهانتباری از ایران اخراج نموده بود.

که قضاوت سید و دیگران ، در پیوند با عنوان بالا، به نمایش می گذارد و همه در منابع ایرانی درج گردیده است، جلب می دارم.

۱- میرزا لطف الله خان اسدآبادی که خود را همشیره زاده سید جمال الدین می خواند، در رساله اش «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی» تحت عنوان «حرکت سید به مکه از راه هند و رفتنش به کابل از راه طهران و مشهد» می نگارد:

«...سید...به عزم زیارت خراسان و مسافرت افغانستان از طریق اسد آباد عازم میشوند و در سال ۱۲۷۷ به هزار اصرار سه شب در اسد آباد؛ یک شب در خانه پدر و دو شب دیگر در خانه یکی از همشیره هایش می ماند و روز چهارم به سمت طهران حرکت می کند»^۱

اگر ادعای میرزا لطف الله خان، در این که سید سال ۱۲۶۴ قمری اسد آباد را ترک گفته است دقیق باشد، بناء او ۱۳ سال از اسدآباد، دور بوده است؛ از آنجایی که پدر و خواهرانش هم در آنجا سکونت دارند ، اما سید به گونه غیر طبیعی، بیش از سه شب در آنجا درنگ نمی کند و آهنگ افغانستان می نماید!

۲- سید جمال الدین در کتابچه یادداشت خود یکی از غزل ها یا سروده هایش را به «خط خوش» خود نگاشته است که برخی ایرانیان بر

^۱ شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی مشهور به افغانی. (از پایگاه اطلاع رسانی استاد سید هادی خسروشاهی) www.khosroshahi.net

آن غزل، عنوان «دیو و دد ایرانی»^۱ را گزیده اند زیرا سید در یکی از ابیات آن سروده خویش، ایرانی را «دیو و دد» خوانده است. این سروده سید در صفحه ۱۴ کتابچه یادداشتش آمده است. همان کتابچه ای که در صفحه ۱۳ آن سواد مکتوبش^۲ را عنوانی امیر محمد اعظم خان، پادشاه افغانستان، در شب یکشنبه، جمادی الاخری ۱۲۸۴ ق (اواخر سپتمبر یا اوایل اکتوبر ۱۸۶۷ م) در کابل نگاشته است.

سید جمال الدین آن غزل را در شهر «بسطام» ایران سروده است و متن کامل آن چنین است:

عهد کردم گر از این ورطه غم جان ببرم
یکسره سر بدر در گه جانان ببرم
پای کوبان (و) غزل خوان به دو صد وجد و طرب
خوشتن را بدر دوست بقربان ببرم
سینه خویش کنم چاک و گریزان و دوان

^۱ زندگی و سفرهای سید جمال الدین اسدآبادی، از علی اصغر حلبی، صفحه ۱۳۲، چاپ سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی در تهران.

^۲ حفظ سواد مکتوب و نامه یکی از باقیات صالحات سید جمال الدین افغانی است که از برکت همین مسوده ها است که امروز از نامه های سید به امیر محمد اعظم خان و دیگران اطلاع حاصل می کنیم. دکتور علی شلش به این عادت پسندیده سید جمال الدین متوجه شده و در صفحه ۱۶ پیشگفتار کتابش «سلسلة الأعمال المجهولة» می نگارد: «وكان من ناحية أخرى حريصا على الاحتفاظ بمسودات الخطابات التي يكتبها» دکتور شلش به ادامه می افزاید: «شیخ محمد عبده هم طوری که از آثار او بر می آید از سید جمال الدین، این امر را آموخته بود.

عرض خود را بدر آصف دوران ببرم
 گرچه ره پر خطر و منزل مقصود بعید
 جان از این بادیه به همت نیکان ببرم
 سوخت جان و تنم از دیو و دد ایرانی^۱
 رخت بر بندم ازین ملک و بتوران ببرم
 بروم خسته و رنجور و فگار و غمگین
 داد با تختگه حضرت سلطان ببرم
 گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم
 شکوه این دل صدپاره به یزدان ببرم^۲

(^۱) طوری که خوانندهء گرامی اصل دستنویس این سروده را به خامهء سید جمال الدین مشاهده می فرماید که این غزل به خط شکسته و غیر منقوط نگاشته شده است که خواندن صحیح آن خالی از دشواری نیست؛ از همینرو در برخی کتاب ها از جمله صفحه ۱۴۰ کتاب «گزیدهء آثار سید جمال الدین افغانی» گردآوری دکتور سید مخدوم رهین، آن مصرع چنین نگاشته شده است: «سوخت جان و نیم از دیو و دد ایرانی» اما از سیاق کلام و وجود قرینهء «جان» بایست «تنم» خوانده شود.
^۲ - تصویر چهارم، لوحهء اول، درج شده در بخش دوم کتاب «مجموعهء اسناد و مدارک چاپ نشده در بارهء سید جمال الدین مشهور به افغانی» جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی و ایرج افشار، چاپ سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی، دانشگاه تهران.
 این سند که اصل آن را در بخش پیوست های این کتاب ملاحظه می فرمایید، در بالای آن آمده است: غزل گفته شد در منزل شاه رود بسطام و «جمال الدین الحسینی» امضا نموده است و در پایان غزل نگاشته است: نظمه جمال الدین الحسینی، سپس یک رباعی را با همان قلم درج کرده است. آن رباعی مثل غزل یاد شده به خط شکسته و غیر منقوط تحریر گردیده و چنین است:

۳- سید جمال الدین در نامه ای به علمای ایران «تهران» را «کانون فتنه و ستم»^۱ می خواند و در همان نامه، شعار می دهد که :

«نابود باد این پادشاهی، واژگون باد این سلطنت»^۲

و در مقابل زادگاهش افغانستان را در نامه ای که به سلطان عبد الحمید، خلیفه عثمانی، فرستاده است، این گونه می ستاید : «... می خواهم بعد از تمام امر هندوستان، روانه «دارالایمان افغان» شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه ؛ از خون ریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ ؛ خصوصا جنگ دینی، درنگ را روا شمارند، به محاربه دینیه و مجاهده ملیه دعوت کنم»^۳....»

۴- سید که در مورد ایران و ایرانیان و زمامدارانش چنین نظر دارد ، در مقابل، شاه ایران و برخی از ایرانیان نیز در مورد سید، نظر خوبی ندارند و بر او تهمت هایی بسته اند.

از جمله «ابراهیم صفائی» محقق و پژوهشگر مشهور ایرانی، در کتابش «اسناد سیاسی - دوران قاجاریه» می نگارد :

ای یار پری چهره من در تو وفا نیست
ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست
ای حب تو دایم که شده عاقبتم زار
دردی است محبت که درو هیچ شفا نیست

^۱ - همان منبع، صفحه ۷۰

^۲ - همان منبع، صفحه ۷۲

^۳ - همان منبع، صفحه ۱۴۳

«.. جمال الدین سه بار به ایران آمده، بار سوم به جرم تحریکات بر ضد شاه و دولت در ج ۲ / ۱۳۰۸ ق (هدف ماه جمادی الاخری یا جمادی الثانیة است - ف) به بغداد تبعید شده و از طریق بصره به لندن گریخته و با دیپلماتهای انگلیسی طرح دوستی ریخته و در پناه آنان به فتنه جوئی و ناسزا گوئی بر ضد سلطنت و دولت ایران ادامه داده است.^۱»

۵- میرزا عباسخان قوام الدوله وزیر خارجهء ناصرالدین شاه، در گزارشی به نقل قول از خلیل خالد بیک سفیر عثمانی، عنوانی ناصرالدین شاه، راجع به سید جمال الدین می نگارد:

«... واین بدبخت شقی هم لدی الورود بنای مراوده با «بابیها» گذارد و با «نصرت پاشا» که می دانست قدری از دولت رنجیده است طرح الفت بریخت.^۲»

ناصر الدین شاه در پشت گزارش قوام الدوله چنین نوشته است: «جناب امین السلطان؛ نفی سید جمال الدین خوب نیست. چون بصره وصل به حدود ایران است، مراودات آن شقی به عربستان (خوزستان) و فارس خیلی نزدیک است، او را اگر نفی به یمن یا شامات و بیت المقدس یا به جزیرهء «کرید» بکنند؛ خیلی بهتر است، اگر نوشته جاتی از او ضبط

^۱ اسناد سیاسی - دوران قاجاریه، از ابراهیم صفائی، صفحه ۲۴۸

^۲ همان منبع، صفحه ۲۵۹

شده است ، آنچه از طرف ایران باشد ، به ما بدهند ، بسیار از دوستی اولیای دولت عثمانی، مشعوف خواهیم شد. ۳۰۸»^۱

۶- روزنامه «اختر» چاپ استانبول به تحریک زمامداران ایرانی، مقالاتی تحت عنوان «شیطان در لباس انسان» در ذم سید جمال به نشر رسانده، او را فتنه انگیز، بیگانه از دین، آلوده به لوث معاصی، زندقه و الحاد، آشوب طلب، پست فطرت و.... وصف می کند و در آخر می نگارد:

«... هرگاه این شیخ گمراه نعوذ بالله داخل سلک علما و فضلاي اسلام بود، هر آینه با ارامنه مفسد و یاغی همدست نمی شد که در ممالک اسلام فتنه بر انگیزانند.

عجتر اینکه شیخ جمال با همهء سوء افعال، عنوان سیادت نیز بر خود بسته است، غافل از اینکه:

شیر را بچه همی ماند بدو توبه پیغمبر چه میمانی بگو^۲

۷- سیاستگذاران ایرانی، بعدها جهت خاموش کردن سید جمال و جلوگیری از بیان آتشین و منطق استوار و نبشته های روشنگرانه اش، ظاهرا و ریاکارانه، از این برچسب های ناروا بر موصوف ، پشیمان شدند. طوری که میرزا علی خان امین الدوله از خواص ناصر الدین شاه و یکی از وزرای او، در نامه ای به ناصرالدین شاه، می نگارد:

^۱ اسناد سیاسی - دوران قاجاریه ، ص ۲۶۰

^۲ اسناد و مدارک چاپ نشده در مورد سید جمال الدین ، صفحات ۱۴۴-۱۴۶

«...در لندن و پاریس معارضه در جواب گفتن و در روزنامه اطلاع و اختر و کوبک ناصری، به شرح حال او پرداختن تدبیر صائب نبود. بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف را دراز می‌کند و باید گفت مهملات ملکم و سید در ایران و عراق عرب بعضی تاثیرات کرد. در فرنگستان هم زبان قلم مسموم ملکم، یقین اثر دارد.»

امین الدوله در نامه استشاری اش به شاه، می‌گوید:

«...چه ضرر دارد درکار ملکم و سید و شکستن قلم شوم و بستن زبان نجس آنها، گفتگوئی بشود و تدبیر مناسبی اتخاذ کنیم»

شاه در بالای کاغذ امین الدوله، چنین هدایت صادر می‌کند:

«...اما در فقره این دو نفر نجس (هدف سید جمال الدین افغانی و میرزا ملکم خان است. - ف) هم البته در مجلسی با جناب امین السلطان حرف بزنید، ببینید چه مصلحت می‌داند؟»^۱

۸- این امین السلطان که شاه گفته است، تا امین الدوله با وی حرف بزند، و ببیند که چه «مصلحت» می‌داند، همان میرزا علی اصغر خان مشهور است که هم صدر اعظم نا صرالدین شاه بود و هم صدراعظم پسرش مظفر الدین شاه. نامبرده در تلگرافی به ناظم الدوله، سفیر ایران در امپراتوری عثمانی، در ارتباط سید جمال الدین، او را قبلاً چنین هدایت داده بود:

^۱ همان منبع، صفحه ۲۷۱

«...از حالات فساد و شیطنت این مرد کاملاً اطلاع دارید، خود اختر هم او را خوب می شناسد، شرح مبسوطی در معرفی حالات رذیله و کفر و خبائث او در اولین نسخه اختر نوشته شود که مقارن رسیدن کاغذ های فساد انگیز او، معلومات اختر هم به مردم برسد و دانند (که مردم بدانند) نویسنده، نه مجتهد است نه آدم، بلکه شیطان و کفر محض است»^۱.

۹ - دشمنی با سید جمال، تنها کار سران نظام قاجاری در ایران نبود. «بابی ها» نیز او را بیگانه و دشمن می پنداشتند. زیرا سید، در نبشته های روشنگرانه اش قبلاً به معرفی این طایفه پرداخته بود... علاوه بر اشاراتی که در اثرش «نیچریه» نموده و بابیان را کچکول برداران «باطنی» خوانده است، مقاله مهم «بابیت» را برای دائرة المعارف بطرس بستانی، چاپ بیروت، نیز نگاشته است.

سران فرقه بابیه در نامه ای که در عاشورای ۱۳۰۸ هجری قمری به ناصر الدین شاه قاجار نگاشته اند، گفته اند :

«...ای شهر یار عالم، قسم به آفتاب حقیقت که جمیع این وقائع و فساد، اساسش از دسایس و خداع بیگانگان جمال الدین افغان^۲ و هم

^۲ سید جمال الدین لقب خویش را حین انتساب به کشور خویش همیشه «افغانی» نگاشته است، اگرچه در مطبوعات افغانستان که معلوم نیست چه وقت آغاز شده، اما به کثرت سید جمال الدین «افغان»، نگاشته می شود؛ در حالی که سید خود را همیشه «الافغانی» ثبت کرده است، اما در سند بالا در یک منبع خارجی، آن هم ۱۲۰ سال قبل، سید از طرف ایرانیان مربوط فرقه بابیت «افغان» خوانده شده است. اصل دستنویس این سند را در بخش «پیوست ها» ملاحظه فرمایید.

افکار و تابعان اوست، این شخص گمراه از قدیم و جدید، بدخواه آوارگان بود و دشمن آزادگان و برهان اعظم بر وضوح این مطلب آنکه جمال الدین در بلاد خارجه چون بنیاد خوارج نهاد در اکثر روزنامه ها بدگوئی و ذم شدید و طعن شنیع بر بابیان اعلان نمود ... حال معاذ الله چگونه تصور نموده که با او طرح آمیزش ریزیم و از بلاهت و حماقت او نگریزیم و این شخص چون در جمیع ممالک عالم ایقاد نائره فساد نمود و بنیان بی دینی نهاد نزد کل مردود شد و از جمیع ممالک مطرود، ناچار به کشور ایران شتافت و طرح تازه بینداخت ... این شخص فتنه جو چگونه به ایران راه یافت^۱....»

حالا که قضاوت رجال نامدار ایران، حتی شاه و صدر اعظم آن کشور را در مورد سید جمال الدین افغانی مطالعه نمودید، بناء مطالعهء نظر سید و سوء ظن متقابل او هم در مورد ایرانی ها شگفت انگیز نیست. در زبان عربی می گویند: «اذا تبین السبب بطل العجب» و یا «معما چو حل گشت، آسان شود»

از همینرو، پس از کشته شدن ناصر الدین شاه قاجار، به دست میرزا رضای کرمانی^۲، زمانی که خبر نگار روزنامه «تان» چاپ فرانسه، از سید در مورد نقشش، در کشته شدن شاه ایران پرسید، سید در پاسخ گفت:

^۱ همان منبع، صفحه ۲۸۷

^۲ بعد از ترور ناصر الدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، روزنامه «تایمز» لندن به تاریخ ۷ می ۱۸۹۶ م چنین نوشت: گزارش از استانبول - رویتر

« من هنوز چنان تنزل نکرده ام که دست به کارهای چنین ملتی
پست و فرومایه (به عبارت خود سید جمال الدین چیکان یعنی چنگانه)
بیالایم. تفو بر چنین قومی و بر پادشاهانش! »

از همینرو در کتاب «هشت بهشت»^۱ نوشته دو تن از شاگردان
سید، یعنی میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی که هر دو بعد از ترور

« به محض دریافت خبر قتل شاه، سفیر ایران برای مذاکره با سلطان (عبد
الحمید) به (کاخ) ییلدیز (ستاره - ف) احضار شد. از آنجا که قرار گزارش رسیده
حاکمی است که قاتل هنگام شلیک به شاه فریاد زده بود « به خاطر شیخ جمال
الدین» فوراً جمال الدین را دستگیر کردند و به فرمان سلطان به « ییلدیز» بردند؛ از او
تفتیش سختی به عمل آمد. تمام کاغذاتش را ضبط کردند؛ اما چون سند
مشکوک در میان اوراق او دیده نشد، آزاد گردید.»

از کتاب: کارنامه و زمانه میرزا رضا کرمانی اثر «هما ناطق» ص ۲۲۱
(^۱) متن بالا از کتاب «سید جمال الدین و اندیشه های او»، تألیف مرتضی
مدرسی چهاردهی، صفحه ۱۷۵، چاپ هفتم، سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی،
انتشارات امیر کبیر - تهران، نقل گردید که مؤلف به نوبه خود آن را از «ایران شهر»
چاپ برلین در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۶ م نقل کرده است.

«چنگانه» که در متن بالا آمده است، کلمه ترکی بوده و به معنی و مفهوم
«چکه چور» «جوگی و جت» و «رذل» و شبیه کلمه «سیگان» در زبان های اروپایی،
مورد استعمال و کاربرد دارد.

این مصاحبه سید با روزنامه «تان» بایست در فاصله اپریل سال ۱۸۹۶م،
ذوالقعدة ۱۳۱۳ق) اندکی بعد از کشته شدن ناصر الدین شاه قاجار و مارچ ۱۸۹۷م،
(شوال المکرم ۱۳۱۴ق) زمان وفات سید جمال الدین در استانبول، صورت گرفته
باشد. خدا کند هموطنی که امکانات دارد، به آرشیف های پاریس سری بزند و متن
مصاحبه سید جمال الدین را به دست آورده، برای آگاهی بیشتر هموطنانش، ترجمه
نماید.

ناصر الدین شاه، اعدام شدند، عدم خوشبینی سید با ایرانیان را چنین تذکر می دهند:

« میرزا محمد رضا به اسلامبول وارد گردید و چون سابقهء آشنایی او در تهران به واسطه حاجی محمد حسن امین الضرب که ارباب او بود با مرحوم سید داشت، به منزل سید شتافت و مرحوم سید متعذر شده که من از جنس ایرانی ابداً اطمینان ندارم و هیچ ایرانی را شب در منزل خود نمی خوابانم از برای معالجه او را به «اسپی تال» (بیمارستان - ف) فرانسه فرستاد و روزی دو مجیدی که معادل دو تومان باشد، حق العلاج می داد . چهل روز او در اسپی تال (بیمارستان) بود تا روی به بهبودی نمود^۲. »

^۱ (در مورد « هشت بهشت » بایست یادآور شد که این کتاب از جملهء مهمترین کتاب های ازلی ها یعنی پیروان « صبح ازل » به شمار می رود و از تقریرات حاج سید جواد کربلایی است که میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی دامادان صبح ازل، آن کتاب را به انشای ساده و روان نگاشتند.

^۲ صفحهء (ی) کتاب «هشت بهشت»

همچنان آقای ابراهیم صفائی نیز خلاصه متن بالا را در صفحهء ۳۱ کتاب ارزشمندش «رهبران مشروطه» ، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، سال ۱۳۶۲ هجری خورشیدی، تهران، به نقل از «هشت بهشت» درج کرده است .

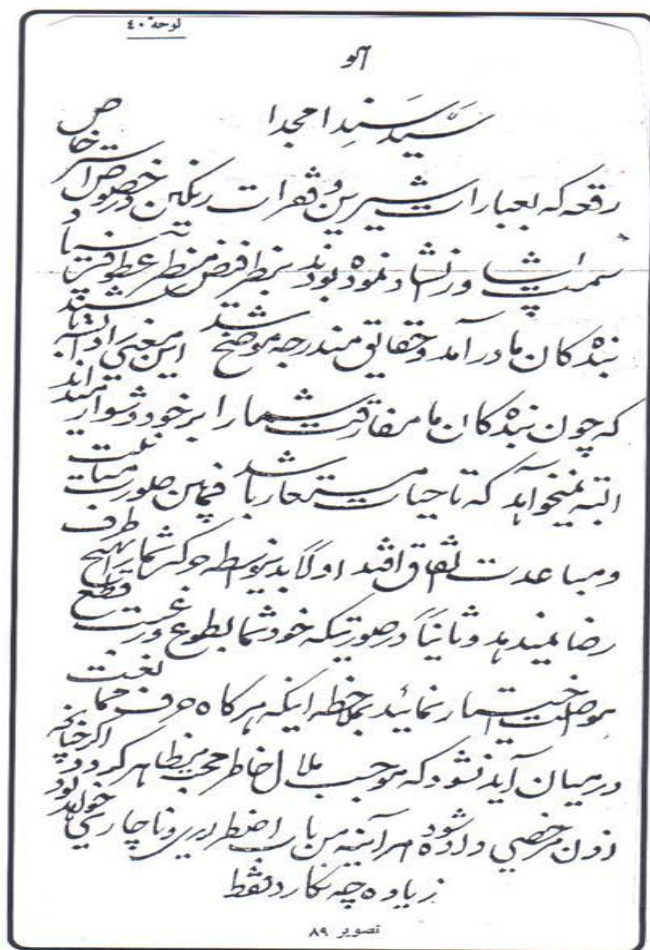
علامه محمود طرزی در سراج الأخبار نیز داستان آمدن رضای کرمانی را به حالت بیماری نزد سید جمال الدین در استانبول، و سپس درمانش را به کمک سید آورده است. جهت مطالعه آن، به بخش پیوست های همین کتاب مراجعه شود تا میان مطالب مندرج در کتاب «هشت بهشت» و آنچه در سراج الأخبار آمده است، مقارنه صورت گیرد.

شبهه این نقل قول ها، در همینجا پایان نمی یابد و در سرچشمه های گوناگون، نمونه های دیگری هم می توان یافت، بناء بهتر است این بخش را به عنوان حسن ختام به نامهء امیر محمد اعظم خان، پادشاه افغانستان به پایان برم که خطاب به سید جمال الدین و درپاسخ به نامه او، با احترام و عزت فراوان می نگارد:

«هو سیدسند امجد»

رقعه که به عبارات شیرین و فقرات رنگین در خصوص استرخاص سمت پشاور انشاد نموده بودند به نظر فیض منظر عطوفت بنیاد بنده گان ما درآمد و حقایق مندرجه موضح شد. این معنی را داشته باشند که چون بنده گان ما مفارقت شما را بر خود دشوار میدانند؛ البته نمی خواهد که تا حیات مستعار باشد فیما بین صورت مابینت و مباحثت اتفاق افتد اولاً بدین واسطه حرکت شما را به هیچ طرف رضا نمیدهد و ثانیاً در صورتی که خود شما به طوع و رغبت قطع مواصلت اختیار نمائید به ملاحظه اینکه هرگاه حرف ممانعت در میان آید، نشود که موجب ملال خاطر محبت مظاهر گردد، اگر چنانچه اذن مرخصی داده شود هر آینه من باب اضطراری و ناچاری خواهد بود. زیاده چه نگارد. فقط^۱»

^۱ اسناد و مدارک چاپ نشده در بارهء سید جمال الدین مشهور به افغانی، لوحهء



نامہ امیر محمد اعظم خان، عنوانی سید جمال الدین افغانی

این نامہ در کتاب «اسناد و مدارک چاپ نشدہ دربارہء سید جمال الدین مشہور بہ افغانی» از طرف دانشگاہ تہران چاپ شدہ است.

A golden scroll is unrolled, showing text in Pashto. A large, detailed quill pen is positioned diagonally across the scroll, pointing towards the bottom right. The scroll has a metallic sheen and is set against a plain white background.

سيد جمال الدين افغاني

و

نخبگان افغانستان

(طرزى، غبار، جاويد، فرهنگ، خليلی و حبیبی)



سید جمال الدین افغانی هنگام اقامت در مصر
این فوتو در جلد اول کتاب «تاریخ الأستاذ الإمام» اثر رشید رضا
مؤسس مجله «المنار» در سال ۱۹۳۱ م به چاپ رسیده است.

سید جمال الدین افغانی و نخبگان افغانستان (طرزی، غبار، جاوید، فرهنگ، خلیلی و حبیبی)

۱- محمود طرزی :

در مطبوعات افغانستان، شاید کهنترین منبعی که از سید جمال الدین افغانی در آن یادآوری شده است، جریده سراج الاخبار به مدیریت شادروان محمود طرزی باشد. در شماره سوم سال ششم آن جریده (۲۲ سنبله ۱۲۹۵ هجری خورشیدی برابر با ۱۳ سپتمبر ۱۹۱۶ م)، مقاله ای را که سلطان محمد خان کابلی^۱، راجع به سید جمال الدین افغانی از مجله «الهیال» به فارسی ترجمه نموده، به نشر رسیده است.

در مورد مجله «الهیال» بایست یادآوری نمایم که از مشهورترین ماهنامه های علمی و ادبی چاپ مصر است که جرجی زیدان داستان نویس و مورخ مشهور عرب آن را در سال ۱۸۹۲ م در قاهره تاسیس کرد و

^۱ سلطان محمد خان کابلی را محمود طرزی در شماره پنج میزان سال ۱۲۹۵ هجری خورشیدی سراج الاخبار، هموطن عزیز خویش خوانده است. موصوف در «مشن های اسکول» فرخ آباد واقع در «یو-پی» (اتراپردیش) هندوستان، وظیفه آموزگاری را بر دوش داشته و مدرس زبان های فارسی و عربی در آن مکتب (مدرسه) بوده است.

نخستین شماره اش در اول سپتمبر سال ۱۸۹۲ برابر با دهم صفر ۱۳۱۰ هجری قمری، از چاپ برآمد و تا زمان وفاتش یعنی سال ۱۹۱۴ م مسئولیت آنرا بر عهده داشت و پس از وفاتش فرزندان وی، امیل زیدان و شکری زیدان، راه پدر را ادامه دادند. این مجله تا کنون هم بعد از ۱۲۳ سال به صورت منظم در قاهره به نشر می رسد.

من گمان داشتم این مقاله ای که سلطان محمد کابلی راجع به سید جمال الدین افغانی، ترجمه نموده است، شاید همان نبشته ای باشد که محمد مخزومی نویسنده کتاب «خاطرات جمال الدین افغانی - آراء وافکار» نگاشته و به جرجی زیدان، بعد از وفات سید جمال الدین، جهت نشر در «الهلل» فرستاده است و محمد مخزومی به گونه شکایت در صفحه ۲۵ کتابش از آن مقاله، تذکر میدهد که جرجی زیدان، حصه ای از زندگینامه سید را به چاپ رسانده و از نشر بخشی غفلت ورزیده است. شیخ محمد رشید رضا هم از نشر زندگینامه سید جمال الدین توسط صاحب امتیاز الهلال، در کتابش «تاریخ الاستاذ الامام» تذکر میدهد، اما تاریخ نشر آن را درج نمی کند.^۱ علاوه بر آن، جرجی زیدان

^۱ سرانجام اینجانب در ایامی که در قاهره ایفای وظیفه می نمودم، بخشی از وقت خود را به ادامه پژوهش در مورد سید جمال الدین وقف نمودم و زمانی که می خواستم رساله «الرد علی الدهریین» سید جمال الدین را، به مناسبت یک صد و پنجاهمین سالگرد نخستین حضور او در مصر، برای چاپ آماده کنم، خواستم تا به نبشته جرجی زیدان هم دست یابم، همان بود که به اداره «دارالکتب و الوثائق» مصر رفتم و خوشبختانه این نبشته جرجی زیدان را به دست آوردم. جرجی زیدان

این زندگی نامه سید جمال الدین را در اول اپریل ۱۸۹۷ م یعنی تقریباً چهار هفته بعد از وفات سید جمال الدین - در حالی که روی جلد «الهیال» مزین با فوتویی از سید جمال الدین است - ، به نشر سپرده است. و در پینوشت افزوده است که این زندگینامه سید را بر اساس نوشته شیخ محمد عبده و ادیب اسحاق و آنچه خود از سید می دانسته ، به رشته تحریر کشیده است و شگفت انگیز اینکه وقتی اینجانب میان زندگینامه سید در کتاب «خاطرات الأفغانی» به قلم محمد باشا مخزومی و آنچه در «الهیال» در سال ۱۸۹۷ م به نشر رسیده است ، مقایسه کردم؛ دریافتم که محمد باشای مخزومی فقراتی را از «الهیال» اقتباس کرده است!.

جرجی زیدان است در سال ۱۸۶۱ در بیروت لبنان تولد شده و سپس به آرزوی تحصیل طب رهسپار مصر شده و در آن دیار مقیم گردیده است. به گمان من ملاقاتی میان او و سید جمال الدین در قاهره رخ نداده است زیرا سید در سال ۱۸۷۹ م از مصر اخراج شده است و با در نظر داشت این قرینه که جرجی زیدان در لبنان یک بار شامل فاکولته دوا سازی شده و مدتی بعد، آن را ترک گفته و سپس شامل فاکولته طب شده و باز قصد سفر به مصر را کرده است ، احتمال آن زیادتر است که با سید دیداری در قاهره نداشته است ، اما با شاگردان سید از نزدیک آشنا بوده ، به ویژه با شیخ محمد عبده آشنایی ژرف داشته است. او که با زبان های عربی ، عبری ، انگلیسی و فرانسوی آشنا و همه را در لبنان فرا گرفته بود ، با آمدن به مصر به صفت ترجمان با انگلیس ها همکاری داشت و در سفر جنرال گوردن در ۱۸۸۵ م جهت محاصره مهدی سودانی و جنگ با وی ، نیروهای اشغالگر انگلیسی را به سودان همراهی کرده است ؛ اما عشق و علاقه او نگارش و روزنامه نگاری بوده است. جرجی زیدان در آغاز کار با نشریه «المقطم» چاپ قاهره همکاری داشت و کتاب های زیادی به خصوص در تاریخ اسلام نگاشته است و از کارهای ماندگار او تأسیس ماهنامه «الهیال» است که آن را در ۱۸۹۲ م تأسیس کرد. این ماهنامه هنوز هم در قاهره نشرات دارد و الهیال به مؤسسه بزرگ نشراتی تبدیل شده است و دفاتر زیادی دارد. من گاه گاه به کتابخانه آن در قاهره سر زده از آثار موجود در آن استفاده می کنم. «الهیال» در پهلوی نشر منظم و ماهوار مجله «الهیال» کتاب هایی را به نام

«کتاب هلال» با داستان ها و ناول ها و کتابهایی را برای کودکان به نشر می‌رساند که کتاب های چاپ شده از طرف این مؤسسه به صدها عنوان کتاب بالغ می‌گردد. هفته نامه «المصور» نیز یکی از مجلاتی است که از طرف این مؤسسه کهن به نشر می‌رسد.

از آثار نشر شده و مهم جرجی زیدان کتاب های تاریخ تمدن اسلامی در پنج جزء و تاریخ ادبیات زبان عربی در ۴ جزء، تاریخ عمومی فراماسونی، مشاهیر شرق در ۲ جزء و تاریخ جدید مصر است، افزون بر کتاب های یاد شده، ناول هایی نهایت دلچسپ و داستان های تاریخی را که اکثر آن به رویدادهای تاریخ اسلام و مسلمانان ارتباط می‌گیرد، نگاشته است. اگرچه محتوای این کتاب ها خالی از سهو و خطا نیست و اشتباهات تاریخی هم در هر کدام به ملاحظه می‌رسد؛ اما به نسل جوان، معلوماتی را راجع به آن رویدادها با زبان شیوا فراهم می‌کند و عشق و علاقه را در میان نسل جوان به کتابخوانی افزایش می‌دهد. این کتاب ها علاقمندان زیادی در میان جوانان جهان اسلام دارد، از همینرو شماری از آن کتاب ها به زبان های فارسی، ترکی، اردو و آذربایجانی و شاید چند زبان دیگر نیز ترجمه شده است. برخی از رمان های نوشته شده توسط جرجی زیدان عبارت است از:

- ۱- هفدهم رمضان، داستانی در مورد شهادت حضرت علی رضی الله عنه در هفدهم رمضان سال چهارم هجری قمری، ۲- دوشیزه قریش، ۳- ارمانوسه مصری، ۴- زیبای کربلاء (در مورد زینب بنت علی)، ۵- حجاج پسر یوسف، ۶- فتح اندلس، ۷- أبو مسلم خراسانی (داستان سقوط خلافت اموی)، ۸- شارل و عبدالرحمن (داستان فتح اسلامی در اروپا) ۹- عباسه خواهر هارون الرشید (خلیفه عباسی)، ۱۰- امین و مامون: (در مورد دو پسر هارون الرشید)، ۱۱- عروس فرغانه، ۱۲- أحمد پسر طولون، ۱۳- عبد الرحمن الناصر (در مورد مؤسس دولت اموی در اندلس)، ۱۴- دختر قیروان، ۱۵- صلاح الدین ایوبی (در مورد جنگ های صلیبی)، ۱۶- جهاد عاشقان، ۱۷- شجرة الدر (یکتن از بانوانی که در مصر به فرمانروایی رسید) ۱۸- شورش در ترکیه عثمانی، ۱۹- أسیر مهدی سودانی (در مورد قیام عراقی پاشا و مهدی سودانی ۲۰- دوشیزه غسان، و آثار دیگر.

کتاب مشهور دیگری هم دارد که به نام «مشاهیر الشرق» یاد می‌شود و در آن کتاب هم شرح حال مختصر سید، درج شده است.

به هر ترتیب آنچه در اینجا مهم و قابل تذکر است، تبصرهء شادروان محمود طرزی، بر آن مقاله ترجمه شده توسط سلطان محمد کابلی است که یک ماه بعد از نشر آن، در شمارهء پنجم سراج الاخبار، به نشر رسیده است.

شادروان محمود طرزی می‌نگارد: «... در شمارهء ۳ سال ۶ سراج الاخبار افغانستان، سوانح عمری علامهء مشهور شرق «السید جمال الدین افغانی» را از قلم یک فاضل هموطن عزیز خود درج صحیفهء افتخار نموده^۱، در آخر وعده کرده بودیم که در شمارهء آینده چیزی که خود

^۱ بایست یادآور شد که سلطان محمد خان کابلی زندگینامهء سید را از ماهنامهء «الهلل» چاپ مصر، ترجمه نموده و به تاریخ ۱۰ جنوری ۱۹۱۵ م به محمود طرزی جهت نشر در سراج الاخبار فرستاده است؛ اما بعد از سپری شدن بیش از یک سال از ورود آن، سراج الاخبار آن را در سپتمبر ۱۹۱۶ م (۲۲ سنبله ۱۲۹۵ هجری خورشیدی) به نشر رسانده و علت تاخیر در نشر را محمود طرزی چنین تذکر داده است: «این مکتوب قبل از یک سال به ما رسیده بود، افسوس می‌کنیم که در بین اوراق وارده، در یک گوشهء اداره پنهان مانده بود.» سلطان محمد خان کابلی با فرستادن ترجمهء زندگینامهء سید از «الهلل» یادآور شده است که: «من یک کتاب دیگر علامه را که در تاریخ افغانستان نوشته است و نامش «تتمة البیان فی تاریخ الأفغان» است نیز از زبان عربی به زبان اردو ترجمه کرده‌ام، حالا به زبان فارسی نیز ترجمه کرده، خواهم فرستاد.» شاید تاخیر در نشر آن مقالهء نخستین و یا زندگینامه از طرف محمود طرزی، باعث شده باشد که سلطان محمد خان کابلی به ارسال ترجمهء کتاب سید، از هند به کابل، علاقه نگیرد.

سراج الأخبار افغانیه هم در این خصوص خبر دارد، آن را نیز عرض انتظار قارئین کرام خواهد نمود. این است که بر ایفای وعده خود مسارعت ورزیده، می‌گوییم که خود این مدیر و سر محرر عاجز، با جناب مشار إلیه، به دو واسطه معارفه و شناسایی دارم. یکی شنیدگی، دیگری دیده‌گی. اما شنیدگی مرا نیز «شنیده کی بود، مانند دیده» نباید انگاشت. چونکه درجه و شرف و اعتبار آن شنیدگی به درجه دیدگی، موثوق و معتبر است.

اگر بگویم که این عاجز، نام جناب علامه را از هنگامی که خواندن و نوشتن فارسی را آموخته‌ام و ورد زبان کرده‌ام، هیچ مبالغه نخواهد بود.... و آن ازین است که والد ماجد مغفورم «حضرت طرزی» یک قصیده مدحیه غرایبی در حق سید مشار إلیه إنشاد فرموده، در کلیات اشعار چون آبحیات شان مسطور است...»

شادروان طرزی سپس به قصیده‌یی که با مطلع «نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا» اشاره نموده، با درج ابیاتی از آن قصیده می‌نگارد: «از کلیات حضرت طرزی مطبوعه کراچی، از قسم قصاید، صحیفه ۷۱، در کلیات مطبوع اگرچه سید جلال الدین چاپ شده؛ اما در اصل سید جمال الدین است.»

شادروان محمود طرزی چنین ادامه می‌دهد:

«...علاوهء معلومات عاجزانه در حق سید مرحوم ، بر شنیدگی و دیدگی منحصر است که ازین شنیدن و دیدن ما ، بعضی مسأله های عجیب و اسرار های غریبی در سوانح عمری حضرت سید که جریده «الهلل» در مصر آن را به زبان عربی نشر کرده و سلطان محمد خان کابلی، آن را به فارسی ترجمه کرده، علاوه کردن لازم می آید. مثلاً چون یکی یکبار بگوئیم که جناب سید در افغانستان به «سید جمال الدین رومی» مشهور و معروف بوده است، نه «سید جمال الدین افغانی» آیا سراسر مسأله را یک تبدیل ناگهانی نمیدهد؟، چسان نمیدهد!، در حالی که در مصر ، شام ، قسطنطنیه ، هند ، حجاز و اروپا ، به سید جمال الدین افغانی شهرت داشته باشد و خود افغان ها تنها یک چند سالی آن را دیده باشند و آنهم به عنوان «سید جمال الدین رومی» دیده و شناخته باشند و سید «رومی» گفته و مدحیه ها در حق او سروده باشند ، آیا غریب یک واقعه یی شمرده نمی شود؟.

شنیدنی های من عبارت از بعضی فقراتی است که در حق حضرت علامه از زبان والد بزرگوار مرحوم حضرت طرزی صاحب و استاد مرحوم ملا محمد اکرم و برادر بزرگوارم خازن الکتب صاحب شنیده بودم ، می فرمودند که در زمان سلطنت اعلیحضرت «امیرمحمد اعظم خان» یکی از أجلة علمای روم از راه کراچی ، اول به قندهار و باز به کابل آمده بود که در علوم نقلیه و عقلیه ، صاحب ید طولا و در حکمت و فلسفه بی همتا بود . زی و قیافتش به زی و قیافت علمای روم بود . یک خدمتگار

بگوییم یا شاگرد بگوییم، هم داشت که عرب مصری بود و بسیار با تربیه و آداب بود. علامه به زبان عربی با او سخن می گفت.^۱

هرچه میگفت از خوبی ها و عظمت و شوکت دولت روم^۲، بیان می کرد. به بسی ادیان با خبر و از علوم و فنون، یک دفينهء توانگری بود. آشنایی و رفاقت بسیار صمیمی در بین حضرت پدر و سید مشار الیه بهم رسیده بود. اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان نیز گرویده فضل و کمالات علامه گردیده و مقامش را خیلی محترم می داشت، بعد از انقراض حکومت امیر محمد اعظم خان و استقرار حکومت امیر شیر علی خان، از کابل به راه پشاور عازم دیار هندوستان گردید.

علاوهء معلومات شنیدگی ما در حق علامه سید جمال الدین، همین بود که از زبان والد مرحوم بزرگوار خود، در کابل پیش از سنهء ۱۳۰۰ (۸۱- ۱۸۸۲ م) شنیده و حفظ کرده ام. اینقدر معلومات ما، با

(^۱) سید جمال الدین در جولای ۱۸۶۹ م از طریق بمبئی هند، خود را به قاهره می رساند و این نخستین دیدار سید از قاهره است که بعد از سپری کردن چهل روز در قاهره، وارد استانبول میگردد. هدف من از درج این پینوشت این است که مرحوم طرزی ادعا نموده است که سید در زمان امیر اعظم خان به کابل آمده و یک خادم عرب مصری همراه داشت، در حالی که پادشاهی امیر محمد اعظم خان از اکتوبر ۱۸۶۷ م آغاز می شود و در سپتمبر ۱۸۶۸ م در برابر امیر شیر علی خان شکست می خورد و به ایران فرار می کند و در آنجا وفات می نماید. بناء داشتن خادم عرب مصری که مرحوم طرزی ذکر نموده است، با قرینهء نخستین سفر سید در سال ۱۸۶۹ م به قاهره، قرین صواب معلوم نمی شود.

(^۲) مقصد از روم دولت عثمانیه بود. دکتور روان فرهادی

معلوماتی که در ترجمهء احوال سید ذکر شده، چندان اختلافی نیست. اما چیزی که شایان دقت و جالب نظراهمیت است، اینست که جناب علامه مرحوم در افغانستان، سید جمال الدین رومی بوده و در بلاد روم سید جمال الدین افغانی شده است!، عجبترا اینکه ایرانیانش سید جمال الدین اسعد آبادی همدانی^۱ می شناسند!

این معلومات زبانی که از زبان مبارک حضرت طرزی صاحب مرحوم در خصوص احوال حضرت سید شنیده ام، از روایات موثوقهء تاریخیهء افغانیه شمرده می شود، زیرا به رأی العین، دیده و به گوش خود شنیده و به من حکایت فرموده است. در باب احوال بیشتر از زمان حکومت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان، سید مشار إلیه، هیچگونه معلومات از خود ندارم. البته هر آنچه در ترجمهء احوال شان از جریدهء «الهلل» عربی ترجمه شده و در شماره «۳» مذکور گردید، همچنان خواهد بود؛ اما اینکه در افغانستان به زمان اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان آمده اند و به شهرت و عنوان «رومی» بوده اند و همین قصیده را که چند فرد آن در بالا مسطور گردید، حضرت طرزی صاحب در مدح خود سید، إنشاد فرموده اند، نیز به قدر ذره شبهه نباید کرد. در قصیدهء فوق به این بیت که «نه ماه روم و شامستی... الخ» رومی بودن سید را تلمیح فرموده اند.

^۱ از نوشتهء محمود طرزی در سال ۱۹۱۶ م بر می آید که ادعای همدانی بودن سید جمال الدین، حرف جدیدی نیست و در زمان محمود طرزی نیز آن ادعا مشهور و زبانزد بوده است.

حال آنکه در قصیده دیگری که بنا بر تشویق و ترغیب سید مشارِ اِلیه، حضرت طرزی در مدح اعلیحضرت سلطان «عبد العزیز خان» مرحوم، انشاد فرموده اند، از بعضی بیت های آن که احوال سید را تصویر می کند، صریحتر و واضحتر، رومی بودن مشارِ اِلیه، عیان می آید.^۱

بعضی بیت های قصیده مذکور را نیز استشهداً از قرار ذیل می نگاریم:

«قصیده در مدح سلطان عبد العزیز خان مرحوم به فرموده سید جمال الدین رومی»

مرحوم محمود طرزی سپس ۲۰ بیت آن قصیده را با مطلع و «گریز به حکایت» و «گریز به مدح» درج نموده می افزاید:

معلومات قسم شنیدنی ما همین قدر بود که عرض شد، ازین معلومات به همینقدر یک نتیجه دسترس می شود که این سفر افغانستان سید مرحوم، بعد از سفر اول استانبول شان^۲ به وقوع آمده باشد.

(^۱) تبصرهء کامل محمود طرزی را به خاطر اهمیتش در بخش پیوست های این چاپ آورده ام، برای آگاهی بیشتر از استدلال های محمود طرزی، مبنی بر رومی بودن سید، به آن مراجعه شود.

(^۲) اکثر کسانی که زندگینامهء سید را نگاشته اند، اولین سفر سید را به استانبول، زمانی می دانند که سید افغانستان را برای آخرین بار ترک گفت. شیخ محمد عبده، نخستین سفر سید را به استانبول، بعد از ترک افغانستان در زمان امیر شیر علی خان، به این شرح می داند: سفر به بمبئی، سپس اقامت چهل روزه در قاهره و بعداً برای نخستین بار سفر به استانبول.

حالا بیاییم بر معلومات قسم دیدنی خویش که اهمیت و موقعیت آن خیلی افزونتر است و آن عبارت از ملاقات و صحبت و استفاده و استفاضه ایست که مدت شش هفت ماه، یک عمر بسیار با فیض را در استانبول به حضور آن بحر زخار علم و عرفان به سر آورده ام.

غالباً سنه ۱۳۱۴^۱ هجری بود که در اوراق، حوادث تشریف آوردن سید جمال الدین افغانی به استانبول دیده شد و در آن اوقات، در شام سکونت داشتیم. حضرت پدر به تحقیقات ابتداء کردند. علامه همان علامه بود که در افغانستان دیده شده بود. این را هم دانستند که تذکار ماضی مصلحتاً لزوم ندارد. از آن روز این فرزند احقر خود شان را با تنبیهات و سفارشات لازمه و نصایح و وصایای حکیمانه^۲، محض به نیت

^۱ اگر تذکر سال ۱۳۱۴ هجری قمری که مرحوم غلام محمد خان طرزی و پسرش محمود طرزی از تشریف آوری سید جمال الدین افغانی به استانبول اطلاع حاصل می کنند، دقیق باشد؛ بایست یادآور شد که پدر و پسر با وجودی که در زیر سلطه خلافت عثمانی می زیستند، از حضور سید هموطن خویش بسیار با تأخیر اطلاع یافتند!! زیرا سید جمال الدین چهار سال قبل از آن تاریخ یعنی در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۲م) به دعوت سلطان عبد الحمید دوم خلیفه عثمانی، لندن را ترک گفته و در استانبول اقامت گزید و حتی بسا شاگردان موصوف از بیروت و شام به دیدنش رفتند. مثل محمد مخزومی گرد آورنده «خاطرات سید جمال الدین» و عبد القادر مغربی که ایام اقامت سید را در استانبول بیان کرده است و شیخ رشید رضا که برای سید از سوریه به استانبول نامه می فرستاد و عبدالله ندیم و دیگران.

^۲ در کتاب «مجموعه اسناد و مدارک نشر نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی» آقایان اصغر مهدوی و ایرج افشار گرد آورندگان و تنظیم کنندگان

استفاده از فیوضات علمی آن حکیم فرزانه ، به سوی استانبول از شام اعزام فرمودند. مدت هفت ماه در مسافر خانه « عقارات همایونی » در محله « بشکطاش » اقامت نمودم. علی الاکثر هر روزه ، در محفل عرفان منزل حضرت سید که در « نشان طاش » نام موقع قرب اقامتگاه بود ، اثبات وجود می نمودم.

علامه مشارالیه یک معدن عرفان بود، هر کس به قدر استعداد آلات و ادوات حواس دماغیه خود، از آن معدن به استخراج فضائل کامیاب می آمد. این هفت ماهه مصاحبت، به قدر هفتاد ساله سیاحت را در بر دارد. مباحثه علمیه، حکمیه، فلسفیه، سیاسیه، اجتماعیه و غیره که هر روزه در محفل بزم حضور آن علامه دهر جریان می یافت، هر جمله و هر عباره آن کتاب ها ، رساله ها تحریر به کار دارد که در اینجا تذکار بیانات آن، خارج حوصله اخبار ماست. تنها در خصوص بیان کردن علاوهء معلومات در بعضی نقاط سوانح عمری شان که در اواخر عمر شان در استانبول در

آن مجموعهء مهم و مفید ، نکاتی که درج کرده اند، خواننده می تواند اشاراتی از روابط میان غلام محمد خان طرزی و سید جمال الدین افغانی در یابد. سید جمال الدین در صفحه ۶۶ کتابچهء یادداشتش نوشته است : « غزلی از طرزی افغان » همچنان در مجموعهء یادشده در جملهء اسناد ، مدارک و کتاب های باقی مانده از سید جمال ، در صفحه ۷۸ آن مجموعه ، در شماره ۳۳۰ این عبارت آمده است : « جزوهء محتوی اشعار طرزی افغان به خط نستعلیق خوش (۸ ورق) » و در شماره ۳۳۱ عبارت : « غزل و رباعی از طرزی افغان » آمده است. اگر آقایان اصغر مهدوی و ایرج افشار ، آن سروده ها را نیز به چاپ می رساندند، شاید حرف های مهمی از آن استنباط می گردید.

پیش چشم خود من جریان یافته و در اصل ترجمهء حال شان که جریدهء «الهلل» نوشته و ترجمهء آن در شماره «۳» اخبار ما درج شده، از آن چیزها بحثی در میان نیامده، کوشش می‌ورزیم.^۱

علاوهء معلومات در باب اصل ونسب علامه سید جمال الدین، خاندان جلیل الشأن سادات کثر که نسب مبارک شان به صحت مسبوق است، بالفعل در کثر و دار السلطنه، معزز محترم و معروف می‌باشد. البته سراج الأخبار افغانیه را مطالعه کرده، هرگاه در آن سلسله مبارکه «سید صفدر» و پسر شان «سید جمال الدین» موجود باشد، خدمهء للإنسانیه، یک دو کلمه معلومات تحریری، ما را رهین لطف خواهند

^۱ در اینجا بایست با افتخار یادآوری نمایم که مطبوعات مربوط به افغانستان قبل از مطبوعات مربوط به ایران، از زندگینامهء سید یادآوری نموده است. زیرا استوار بر اطلاع من نخستین نشریهء ایرانی که به درج زندگینامهء سید جمال الدین، مبادرت ورزیده، جریدهء «کاوه» چاپ برلین به مدیریت آقای سید حسن تقی زاده است که در شمارهء سوم سال دوم (دورهء جدید) یعنی ۲۱ مارچ ۱۹۲۱ م (غرهء رجب ۱۳۳۹ ق) در صفحهء ۵ تحت عنوان «مشاهیر مردمان مشرق و مغرب» زندگینامهء سید جمال الدین را به نشر رسانده است و بار دیگر در شمارهء نهم آن نشریه که به تاریخ ۴ سپتمبر ۱۹۲۱ م (غرهء محرم ۱۳۴۰ ق) مقالتی تحت عنوان «تکملهء راجع به شرح زندگی سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی» به چاپ رسیده است. بناء سراج الأخبار تقریباً ۶ سال در این زمینه، بر «کاوه» پیشی گرفته است. مقالهء نخست در صفحهء ۴۷۹ و مقالهء دوم در صفحهء ۶۱۰ کلکسیون کامل «کاوه» به چاپ رسیده است.

فرمود.^۱ اما چیزی که خود من در این خصوص از زبان مبارک خود علامه شنیده ام، از قرار ذیل است:

روزی بود که بسیاری از ارباب دانش، در دالان بزرگ خانه اقامتگاه سید جمع بودند، در آن روز جناب علامه یک قدری آتشین مزاج بود، شخصی از حاضرین از بعضی از اختلافاتی که ارباب جراید و نامه نگاران در باب که و کجایی بودن علامه در میان آورده بودند، باب مباحثه را باز نمود، به راستی از باز شدن این مبحث به دل مسرور شدم که شاید جناب علامه یک چیزی بگویند تا این شبهه که دل را نیز همیشه در خلجان می‌داشت، رفع و زایل شود. اما هزار افسوس که این آرزویم، به رایگان رفت، زیرا از زبان مبارک جناب علامه این چنین یک سخنی نشنیدم که رفع اختلاف و شبهه نماید.

^۱ این تقاضای مرحوم محمود طرزی که کسانی که راجع به سید صفدر و پسرش سید جمال الدین، معلوماتی داشته باشند، یا نام او و پدرش در شجرة النسب سادات کنری مقیم دارالسلطنه (کابل) موجود باشد، به خاطر خدمت انسانیت معلومات خود را به گونه‌ای تحریری به ادارهء سراج الأخبار بفرستند، ظاهراً بی‌پاسخ مانده است. زیرا در سراج الأخبار، راجع به سید تا آخرین شماره آن، چیز تازه‌ای به نشر نرسیده است.

شبهه همین تقاضا را شش سال بعد از محمود طرزی، آقای سید حسن تقی زاده، مدیر مسئول جریده «کاوه» چاپ برلین، در پایان مقاله اش در شماره سوم «کاوه» یعنی ۱۱ مارچ ۱۹۲۱ م چنین مطرح می‌کند: «تمنای مخصوص از خواننده‌گان می‌شود که هر کسی از طالبین حقیقت و خدمت به تاریخ ملی که چیزی در باره این ایرانی بزرگ بی‌لقب می‌داند، لطف فرموده، به اداره «کاوه» بنویسد که موجب امتنان خواهد شد.» کلکسیون کامل کاوه صفحه ۴۸۵

نی! بلکه مسأله را سراسر در اغلاق و اشکال انداخت. چونکه فرمود:
 «خوب است، افغانی مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مرا
 ترکی و اروپایی مرا اروپایی نشناسد، اما کدام پدر سوخته در دنیا خواهد
 بود که جرأت کرده بگوید: جمال الدین از نسل آدم و حوا نیست؟»
 این سخن را به چنان حدت و شدتی بیان نمود که طبعاً آن بحث در
 هم پیچیده شده، بر دیگر وادی های نقل کلام ایجاب کرد!

بلی! هیچ فرد آفریده این جرأت را به خیال و خاطر خود آورده
 نخواهد توانست که علامه را نه تنها از نسل بنی آدم؛ بلکه در ملت‌هایی
 که مسائل شرقیه را از نسل بنی آدم تشکیل داده اند، یک وجود نادر
 الوجود شمارند، «سید جمال الدین» سید صحیح النسب افغانی الاصلی
 بود که افغانستان می‌بایست به خود می‌بالید که همچنین یک وجود نادر
 الوجودی ازین ملت به ظهور رسیده است که همه دولت‌ها و ملت‌های
 دنیا آن را بشناسد و احترام و قدر شناسی کند و بعضی ازو چون بید بر
 خود بلرزند.

اما شایان حیرت این است که در خود ملت افغانستان، آن ذات
 حکمت نشان مانند یک جوهر بسیار ذی قیمتی که خود کان از آن خبر
 نباشد، غیر معروف مانده اند! آیا شایان حیرت نیست که نه در کدام

صحنهء تاریخ و نه در کدام کتابخانه یادداشتی و نه در السنهء عمومی، نه نامی ازو زبانزد باشد و نه کدام نشانی ازو مستند شده باشد! ^۱

شادروان محمود طرزی در ادامهء این مقالهء سودمندش، از میرزا رضای کرمانی؛ قاتل ناصر الدین شاه، حالات ابوالهدی صیادی ^۲ که سید

^۱ (قابل یادآوری می داند که این مقالهء مهم تحت عنوان « احوال سید جمال الدین افغانی » از صفحهء ۴۳۴ تا ۴۵۸ کتاب قطور و ارزشمند «مقالات محمود طرزی در سراج الأخبار افغانیه ۹۷-۱۲۹۰ ش» که توسط دانشمند بزرگ دکتور روان فرهادی در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی ترتیب و تدوین و در کابل به مناسبت هشتادمین سالگرد ارتحال سید، به چاپ رسیده است. و محمود طرزی این حرف ها را فقط ۱۹ سال بعد از دیدارش با سید جمال الدین، نگاشته است.

^۲ محمد بن حسن معروف به شیخ أبو الهدی الصیادی، در منطقهء "خان شیخون" سوریه در سال (۱۸۴۹م) تولد یافت و از شیوخ مشهور طریقه صوفیه رفاعیه به شمار می رفت.

او قبل از سفر به آستانه یا پایتخت امپراتوی عثمانی، پیشینهء رهبری سادات را در "حلب" بر دوش داشت، با دیدار با سلطان عبد الحمید دوم، اعتماد او را جلب کرد و به مقام شیخ الاسلامی دولت عثمانی رسید. در مورد اینکه چگونه او به این مقام عالی دست یافت برخی به این نظر اند که او مخالف اصلاحگرانی نظیر "سید جمال الدین افغانی"، "شیخ محمد عبده"، و "عبد الرحمن کواکبی" بود، و سلطان عبد الحمید در مبارزه با آن اصلاحگران به شخصی چون او نیاز داشت و دلیل دیگر مخالفت او در برابر حرکت وهابیت بود که یکی از خطرهای جدی در برابر دولت عثمانی دانسته می شد. از همینرو تا آخر، مورد توجه سلطان عثمانی بود و در تقرر قضات و برخی کارمندان عالیرتبه دولت نقش داشت و با خلع سلطان عبدالحمید، او هم تبعید گردید و سرانجام در سال ۱۹۰۹ م وفات یافت.

از او به صفت یک شاعر نازکخیال نام برده می شود و کتاب هایی هم از او به یادگار مانده است که اسمای برخی عبارت است از:

او را « ابو الضلال » می خواند، بیماری ، تداوی و وفات سید یادآوری می نماید.

از مقاله محمود طرزی در مورد سید جمال الدین احترام و عزت می بارد و خود را یکی از هواداران و ارادتمندان سید می شمارد؛ علی الرغم اینکه پوهاند سید سعد الدین هاشمی از زبان شادروان عبدالهادی داوی نبشته است :

« گرچه محمود طرزی سمت شاگردی سید جمال الدین افغانی را داشت ؛ ولی در مورد سید جمال الدین ، نظر نیک و مساعد نداشت.»^۱
 بادر نظر داشت محتوای عالی مقاله شادروان محمود طرزی، به مثابه نخستین مقاله در مطبوعات افغانستان ، در مورد سید جمال و احترام و ارج فراوان به آن پیشکسوت عرصه مطبوعات در کشور ، در تبصره بر مقاله موصوف ، حقایق ذیل را قابل یادآوری می دانم:

۱- با در نظر داشت آنچه در بالا از شادروان عبدالهادی داوی در مصاحبه ای با پوهاند سید سعد الدین هاشمی ، نقل قول شد ، شاید تبصره محمود طرزی منبعث از همان نظر موصوف در مورد سید جمال

۱- ضوء الشمس و بني الإسلام علی خمس، ۲- الجوهر الشفاف في طبقات السادة الأشراف، ۳- السهم الصائب لمن أذى أبا طالب، ۴- الفجر المنير. ۵- الواعظ المعرب عن حقيقة المسلم المتأدب، ۶- قلادة الجواهر في ذكر الغوث الرفاعي وأتباعه الأكابر ۷- الفيض المحمدي و المدد الأحمدي (دیوان شعر)

^۱ (« نخستین کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان » اثر پوهاند سید سعد الدین هاشمی ، پاورقی صفحه ۵۸

الدین باشد و دیگر اینکه رژیم سراج الملت والدین که تحمل افکار مشروطه خواهی را نداشت ، به هیچوجه نمی توانست افکار انقلابی سید جمال الدین را تحمل کند و نبشتهء محمود طرزی هم شاید از نظر حکومت وقت در مورد اندیشه های انقلابی سید جمال الدین، مایه گرفته باشد و به همین خاطر سراج الاخبار ترجمهء سلطان محمد خان کابلی را در مورد سید جمال ، بعد از یکسال معطلی، به نشر سپرده است.

۲- شادروان محمود طرزی می گوید ، سید جمال الدین ، در زمان امیر محمد اعظم خان ، به افغانستان آمد ، حتی می افزاید که در این مورد « به قدر ذره شبهه نباید کرد » ؛ اما این گفتهء وی با اسنادی که ما فعلا در اختیار داریم ، دقیق نمی باشد . زیرا سید جمال الدین در سال ۱۲۸۳ قمری در زمان حکومت محمد افضل خان رساله ای به نام « مرآة العارفین فی ملتسم زین العابدین » را در شهر قندهار، کتابت کرده است و همه می دانند که سلطنت امیر محمد افضل خان ، قبل از پادشاهی امیر محمد اعظم خان بود.

۳- محمود طرزی می گوید که سید جمال الدین در افغانستان به « رومی » مشهور بود ، نه به « افغانی » در حالی که سید جمال الدین در سال ۱۲۸۳ قمری در پایان رساله « مرآة العارفین » نگاشته است که :

«كتبه عبد الله جمال الدين الافغانى الكابلى فى بلدة قندهار فى يوم الأحد ۲ شهر ذى الحجة الحرام سنة ۱۲۸۳»^۱.

۴- محمود طرزی از سندی که به قلم سید نگاشته شده است و خود را «من سادات کنر» گفته، آگاهی نداشته است، ورنه چنان نمی گفته است. زیرا این اسناد در زمان مرحوم طرزی به چاپ نرسیده بود. زیرا دسترسی به اسناد، بسا اشتباهات را تصحیح می نماید که شاید مناسب باشد در همینجا از سال تولد شخص محمود طرزی به گونهء مثال حرف زده شود. محمود طرزی خود را متولد اول ربیع الثانی ۱۲۸۴ هجری قمری می دانست، در حالی که او در سال ۱۲۸۲ ق تولد شده است. سردار غلام محمد طرزی، تاریخ تولد فرزندش محمود را چنین به نظم آورده است:

دواز حساب عدد کم کن و بگو پس از آن

شگفت نو گل عالی زدو حه مقصود

محمود طرزی در سراج الأخبار می نویسد که در سال ۱۲۸۴ هجری قمری که والد بزرگوارم حضرت طرزی مرحوم با اعلیحضرت امیر شیر علی خان مرحوم به محاربهء جناب سردار محمد امین خان مرحوم در قندهار رفته بودند، و عایلهء خودشان را از کابل طلب نمود ه بودند، در

^۱ تبصره بالا، صحتش مشروط است بر اینکه، سید جمال الدین بعدا دو واژهء «الأفغانی» و «الكابلی» را نیفزوده باشد!

اثنای سفر مذکور در همین مقام «غزنین» ولادت عاجزانه ام به وقوع آمده است.

این جنگ، جنگ «کجبار» است که به گفته استاد روان فرهادی، محمود طرزی تاریخ جنگ «کجبار» را از روی سنهء مغلوط تولد خود، تخمین کرده است، به جای آنکه از روی جنگ «کجبار» سنهء تولد خود را تعیین کند و جنگ «کجبار» در سال ۱۲۸۲ واقع شده است.

استاد روان فرهادی دلیل می آورد که: اسنادی که ما امروز به دست داریم، محمود طرزی به دست نداشت و آن سراج التواریخ و دیگر تواریخ آن عهد و کتاب های انگلیسی می باشد^۱.

۵- ما شخصیت های مشهوری داریم با وجودی که مردم محل، ایشان را دقیق می شناسند، اما برای شان القاب دیگری می دهند. به گونهء مثال میر سید خان العلوی که در قاهره به نام شیخ رواق الافغان، مشهور است و به تاریخ ۱۴ جدی سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی (۴ جنوری ۱۹۷۰ م) در قاهره وفات یافت و خودش از قلعه فرهاد کوهدامن می باشد، در زادگاهش کوهدامن، به نام شیخ مصری مشهور است. علتش این که میر سید خان العلوی یا شیخ رواق الافغان، در دوران جوانی عازم مصر گردیده و در آن سرزمین تحصیل نموده است.

شخص مشهور دیگر مولوی سید هدایت الله، از چاه آب ولایت تخار است که در زمان حکومت تره کی به شهادت رسید و در مسقط الراسخ

(۱) مقالات محمود طرزی صفحات ۸۱۸-۸۲۲

چاه آب هم به نام مولوی کابلی مشهور بود. مثال های دیگری هم وجود دارد که جهت جلوگیری از طوالت کلام، صرفنظر می گردد.

۶- برخی از هموطنان ترکیب « پدر سوخته» را که از زبان سید، به وسیله مرحوم محمود طرزی نقل شده است، دلیل! برای ایرانی بودن! سید می آورند که به گمان من نمی توان به آن استدلال کرد.

مثلا در جرمنی، هموطنان ما به هرزبانی که حرف بزنند، هدفم زبان های ازبکی، بلوچی، پشتو، فارسی و... است، شمارهء بانکی را «کونتو نمر» (Kontonumer) می گویند و وقت ملاقات را «ترمین» (Termin) که تاثیر زبان کشور میزبان، در آن مشهود است، به خصوص در واژه هایی که زیاد کاربرد دارد و همسایگان همزبان ایرانی ما هم «پدر سوخته» را زیاد استعمال می نمایند و حتی هموطنان من که مدتی در ایران به کار فزیک، مشغول بوده اند عبارت « پدر سوخته» به اصطلاح مشهور، ورد زبان شان است.

مثال دیگر این که در عربستان سعودی، حتی کارگران عادی هموطن ما که میان هم حرف میزنند عوض « کلید موتر»، «مفتاح سیاره» می گویند. بناء سید جمال الدین هم که مدتی در ایران سپری کرده است، به کار بردن ترکیب « پدر سوخته» را نمی توان در پهلوی دلایل متعدد افغان بودنش، به ایرانی بودن او حمل کرد.

۷- مرحوم محمود طرزی خود، از « آشنایی و رفاقت بسیار صمیمی» میان پدرش غلام محمد خان طرزی و سید جمال الدین یادآوری می کند که حتما به زمان آشنایی ها میان آن دو در عهد امیر

دوست محمد خان و اعقاب او بر می گردد. زیرا غلام محمد خان طرزی ، در دربار امیر دوست محمد خان لقب « ارجمند دانشمد »^۱ را داشت و سید هم در آن زمان طوری که گفته می شود هم رکاب امیر دوست محمد خان در جنگ هرات بود.

۸- حتی محمود طرزی هم در همین مقالهء سراج الاخبار نگاشته است که : « اگر بگویم این عاجز نام جناب علامه را از هنگامی که خواندن و نوشتن فارسی را آموخته ام ، ورد زبان کرده ام ؛ هیچ مبالغه نخواهد بود .. » بناء محمود طرزی متولد سال ۱۲۸۲ قمری (۱۸۶۵ م) در غزنی ، اگر فارسی خواندن و نوشتن را در ده سالگی هم یاد گرفته باشد ، با نام سید جمال الدین قبل از سال ۱۸۷۵ م آشنایی داشت و این آشنایی به قبل از سال ۱۸۷۵ م بر می گردد.

۹- محمود طرزی به قصیده ای از پدرش ، به مصرع « نه ماه روم و شامستی » اشاره می کند که در مدح سید جمال الدین سروده شده است و تلمیح به رومی بودن او کرده است.^۲

(۱) مقدمهء دیوان طرزی افغان ، صفحهء ۱۴

(۲) همین قصیده را برخی از نویسندگان به دلیل اینکه در اصل کتاب ، عنوانی سید جلال الدین آمده است ، می گویند در مدح شخص دیگری است ؛ نه سید جمال الدین . اما محمود طرزی ، فرزند شاعر و برادر نسخه نویس دیوان شعر طرزی افغان ، بهتر میدانند که شعر در مدح سید جمال الدین است . اگر چه ۷۰ سال بعد آقای محقق حسین نایل در صفحهء ۲۱۱ کتاب تحقیقی اش « سیری در ادبیات سدهء سیزدهم » می نویسد : « بعضی از دانش پژوهان و منتبعان وطن از جمله مرحوم غبار ... و مرحوم

ژوبل ... آن را در صفت سید جمال الدین رجل معروف کشور تصور نموده اند و یا مصلحتاً جلال الدین را به جمال الدین تغییر داده و ضبط نموده اند،»

شادروان پوهاند جاوید نیز نبشته است :

گویند سردار غلام محمد طرزی قصیده ای در وصف سید جمال الدن افغانی سروده که در دیوانش (به خط زیبای خودش) سید جلال الدین درج و ضبط است . ظاهراً ممدوح سید جمال الدن افغانی است که بنا بر مصلحتی آن را تغییر داده است . مطلع قصیده این است :

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا

عبیر آمیز و روح انگیز و جان افزا

در تخلص گوید :

جلال الدین نام آور سخن سنج و سخن پرور

خردمند و هنر گستر فلک قدر و ملک سیما

این دو بیت در مطبوعات افغانی به چشم می خورد؛ اما در قصیده چاپی نیست.

تو نور افغانستان اخگر ، تو عود افغانستان مجمر

تو جان افغانستان پیکر ، تو روح افغانستان اعضا

نه ماه مصر و شام استی که خورشید تمام استی

تو افغان را نظام استی ز رأی روشن والا

(آریانای برونمرزی ، شماره سوم ۱۳۷۹ ش)

با تایید حرف های استاد جاوید این نکته را بایست بیفزایم که قصیده در وصف

سید جمال الدین به خط زیبای شاعر نه ؛ بلکه به «خط خوش» فرزند رشیدش سردار

محمد زمان خان خازن الکتب ، نگاشته شده است؛ اما در میان کتب و اسناد مربوط

سید جمال الدین افغانی ، اشعاری از سردار غلام محمد خان طرزی (و شاید به خط

زیبای خودش) موجود باشد که متأسفانه همکیشان ایرانی ما ؛ آن سروده ها را در

«مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی»

به نشر نرسانده اند.

حتی شادروان محمود طرزی از این هم پیش رفته ؛ در ارتباط قصیده « طلوعیه » مرحوم پدرش در مدح سلطان عبدالعزیز می گوید :
 «... از بعضی بیت های آن که احوال سید را تصویر می کند، صریحتر و واضحتر رومی بودن مشارالیه ؛ عیان می آید !» در مورد « رومی بودن سید » من در بالا تبصره نمودم ؛ اما در مورد بیت « نه ماه روم و شامستی » بایست یادآوری نمایم که در دیوان مرحوم غلام محمد خان طرزی، برخلاف گفتهء محمود طرزی، عوض بیت یاد شده ، این بیت آمده است
 « نه ماه مصر و شامستی .. »^۱

اما در مورد مشهور بودن سید جمال الدین به رومی یا استانبولی طوری که مرحوم محمود طرزی به آن اشاره کرده است ، در یکی از دستنوشته های های سید که آن را در زمان امارت امیر محمد افضل خان نگاشته ، نیز دیده شده است و من قبلا راجع به آن در بخش اول این کتاب، در بحث رساله " مرآة العارفین " اشاره کرده ام .

^۱ (کلیات دیوان طرزی ، صفحه ۶۷۶)

۲- میر غلام محمد غبار :

یکی دیگر از نخبه گان کشور که در مورد سید جمال الدین نگاشته ، شادروان میر غلام محمد غبار است که در اثر گرانسنگش « افغانستان در مسیر تاریخ» سید جمال الدین افغانی را متولد سال ۱۸۳۸ میلادی^۱ ، در اسعد آباد کنر می داند که در سال ۱۸۵۷ میلادی به دربار امیر دوست محمد خان پیوست.

شادروان غبار بعد از بیان مختصر فعالیت های سید جمال الدین افغانی در افغانستان و سایر کشور ها می نگارد:

«... همچنین سید در هند و مصر و ترکیه نهضت های جدید سیاسی به وجود آورد. بالاخره این مرد بزرگ افغانی در ۹ مارچ ۱۸۹۶ در شهر اسلامبول - به مرض خناق و تداوی یک داکتر شبهه ناک به عمر ۵۸ سالگی دیده از دنیا بست و با قدردانی جم غفیری از مردم ترکیه در

^۱ شمار زیادی از نویسندگان اعم از افغانی ، ایرانی ، مصری، ترکی و سایر کشورها در حالی که سال تولد سید را به حساب قمری ۱۲۵۴ می نگارند ؛ اما سال میلادی آن را ۱۸۳۹ م درج میکنند. با در نظر داشت اینکه سید در شعبان ۱۲۵۴ قمری تولد شده است ، بناء به صورت یقین سال ۱۸۳۸ م ، سال تولد موصوف است. قابل یادآوری است که روز شنبه اول شعبان سال ۱۲۵۴ قمری برابر است با ۲۰ اکتوبر ۱۸۳۸ م و ۲۹ شعبان آن سال برابر است با روز شنبه ۱۷ نوامبر ۱۸۳۸ م که این زمان با برج های عقرب و قوس سال ۱۲۱۷ هجری خورشیدی برابری می کند.

قبرستان شیوخ دفن گردید، در حالیکه از کثرت هجوم، ۱۸ نفر در زیر پایهای مشایعین مرده بودند.^۱

با قرینه ۵۸ سالگی، امکان اینکه ۱۸۹۶ میلادی، که مرحوم غبار آن را سال وفات سید می‌داند، اشتباه چاپی باشد، غیر محتمل به نظر می‌آید، اما تاریخ دقیق وفات علامه سید جمال الدین روز سه شنبه ۹ مارچ ۱۸۹۷ میلادی برابر با ۵ شوال المکرم سال ۱۳۱۴ هجری قمری است.

به استناد نبشته شادروان غبار، برخی نویسنده گان دیگر هم سال وفات سید را ۱۸۹۶ م پنداشته اند که استاد بزرگوار عبد الحی آرین پور ولوالجی در اثر ابتکاری اش «تاریخ منظوم، افغانستان نوین درآینه شعر» نیز همین سال ۱۸۹۶ میلادی را تذکر داده است.^۲

اما شیخ محمد رشید رضا، شاگرد شیخ محمد عبده که زندگینامه سید جمال الدین را استوار بر معلومات استاد خود، نگاشته و آن را در سال ۱۹۳۱ میلادی در قاهره، به چاپ رسانده است، به نقل از هفته

^(۱) افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ اول، صفحه ۵۹۳، چاپ کابل

^(۲) تاریخ منظوم، افغانستان نوین درآینه شعر، صفحه ۱۳۸

بایست آوری نمایم که محقق بزرگ علامه علی اکبر دهخدا نیز در مورد سال وفات سید، اشتباه می‌کند. علامه دهخدا می‌نگارد: «.. پس به درخواست سلطان عبد الحمید به سال ۱۳۱۰ هجری قمری، به استانبول رفت و در آنجا بود تا آنکه به سال ۱۳۱۴ یا ۱۵ یا ۱۶ درگذشت..» حتی علامه دهخدا عناوین آثار سید جمال الدین افغانی را هم به گونه دقیق، درج نمی‌کند. لغتنامه دهخدا، جلد پنجم، چاپ دوم، صفحه ۷۸۴۹ ستون دوم.

نامهء « المؤید» شماره چاپ شده در دهم شوال و چهاردهم مارچ سال ۱۸۹۷ میلادی می‌نگارد:

« اخبار رسیده از آستانهء عالیہ حاکی است کہ استاد فاضل و فیلسوف شهیر مغفور له السید جمال الدین افغانی وفات یافته است. آن مرحوم ساعت ۷ و ۱۳ دقیقه بامداد روز سه شنبه پنجم شوال، نهم مارچ... وفات یافت.»^۱

طوری کہ در بالا تذکر داده شد مرحوم غبار در ادامهء تاریخ وفات سید جمال الدین، در کتاب گرانسنگش کہ ۷۰ سال بعد از وفات سید به چاپ رسیده است، از کثرت هجوم و اشتراک جم غفیری از مردم ترکیه در جنازهء آن سید بزرگوار حرف می‌زند و حتی اشاره به مرگ ۱۸ تن از تشیع کننده گان می‌نماید؛ ولی نشریہء مصری «المقطم» در ۱۸ مارچ، یعنی ۹ روز بعد از وفات سید، استوار به نامه ای کہ از آستانه، پایتخت امپراتوری عثمانی فرستاده شده، چنین نگاشته است: در نزد سید، حین وفات تنها خادمش حضورداشت و در جنازه اش تعداد اندکی از دوستانش اشتراک ورزیده بودند و برای اینکه مردم آگاه نشوند در ساعت ۱۰ صبح (کمتر از ۳ ساعت فاصله بعد از وفات) او را در قبرستان «شیخلر مزار لغی» (آرامگاه وابسته به شیخان) به خاک سپردند.^۲

^۱ (تاریخ الأستاذ الإمام، الجزء الأول، صفحہ ۹۲

^۲ (تاریخ الأستاذ الإمام، الجزء الأول، صفحہ ۹۳

حتی بانو Nikki.R.Keddie محقق امریکایی در اثرش زندگینامهء سیاسی سید جمال الدین افغانی می نگارد که : حین وفات سید ، تنها خادم مسیحی او Jurji Kuchi در کنارش حضور داشت ^۱.

۳- پوهاند عبد الأحمد جاوید :

از نخبه گان افغانستان ، شادروان اکادیمسن پروفیسور دکتور عبدالاحمد جاوید ، در مورد سید جمال الدین افغانی ، در مقاله ای که تحت عنوان «چند نکتهء تازه در باره سید جمال الدین افغانی» در شمارهء سوم مجلهء وزین آریانای برونمرزی ، که در خزان سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی ، به چاپ رسیده ، نگاشته است :

« و بالاخره در ۱۸۷۹ مصر را ترک گفت و دوباره به هند آمد ، انگلیس ها مراقب احوال او بودند، در کلکته در «البرت هال» حینی که نطق می کرد ، رشته کلامش به اشاره پولیس قطع گردید ، درین زمان مولانا ابو الکلام آزاد از محصلان جوانی بود که به خطابهء سید گوش می داد ، چنانچه او در نوشته های خود از تاثیر افکار سید در بیداری مردم هند کراراً نام می برد» ^۲.

در این شکی نیست که سید جمال الدین در سال ۱۸۷۹ میلادی ، مصر را ترک گفت و دقیقتر از مصر اخراج گردید و دوباره به هند آمد ، آنهم از طریق بندر کراچی و مقارن ایامی که «کیوناری» در کابل کشته

(^۱) Sayyid Jamal ad – Din al _ Afghani A Political Bio graphy ص ۴۲۰

(^۲) شماره خزان ۱۳۷۹ مجلهء آریانای برونمرزی، صفحه ۷

شد و طوری که شادروان پوهاند جاوید تذکر داده است ، سید در کلکته در «البرت هال» نطق کرد . با مراجعه به آثار موجود باقی مانده از سید جمال الدین در می‌یابیم که سخنرانی سید د مورد «تعلیم و تعلّم» بوده است .

استاد سید هادی خسرو شاهی در مجموعه «رسائل ومقالات» صفحه ۱۲۷ می‌نگارد که سخنرانی سید به تاریخ پنجشنبه ۸ نوامبر ۱۸۷۲ میلادی در «البرت هال» کلکته ایراد شده است. اما به نظر من حرف استاد خسرو شاهی اشتباه می‌باشد؛ زیرا سید جمال الدین در سال ۱۸۷۲ م در قاهره بود؛ نه در کلکته^۱ و به رویت کتاب مفید «تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی»^۸ نوامبر سال ۱۸۷۲ مصادف به روز جمعه است نه ، پنجشنبه^۲، و همچنان احتمال کمی می‌رود که بیانیه سید جمال الدین در سال ۱۸۷۹ م طوری که استاد جاوید نوشته ، صورت گرفته باشد .

^۱ (دکتور سید مخدوم رهین در صفحه ۶ کتابش «آثار گزیده سید جمال الدین افغانی» نیز تاریخ ایراد سخنرانی سید را در «البرت هال» کلکته ، هشتم نوامبر سال ۱۸۷۲ میلادی می‌نگارد که آنهم اشتباه است و شاید داکتر سید مخدوم رهین و استاد خسرو شاهی این معلومات را از یک منبع و یا مأخذ گرفته باشند . آقای محسن عدوان نویسنده کتاب «یادواره سیدجمال - میرزا رضای کرمانی» عین همین اشتباه را در صفحه ۹۲ کتابش تکرار می‌کند. خلاصه تکرار نبشته های قبلی ، تکرار اشتباهات را بار آورده است.

^۲ (تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هـ. قمری و میلادی ، ص ۲۵۸)

آمدن سید در ماه سپتامبر ۱۸۷۹ م به کراچی به نبشته خود سید استوار است ، اما پوهاند عبد الحی حبیبی در بخش کرونولوژی کتاب پژوهشی اش « نسب وزادگاه سید جمال الدین الافغانی » ، بیانیه سید را در البرت هال کلکته به تاریخ ۸ نوامبر ۱۸۸۳ م (۷ محرم ۱۳۰۱ ق) درج می کند ، ولی موضوع سخنرانی را تعلیم و معلم می نویسد که شاید اشتباه چاپی باشد ، در حالی که متن سخنرانی سید که در دسترس قرار دارد ، عنوان آن « تعلیم و تعلّم » می باشد.^۱

با مراجعه به تقویم یادشده ، به وضوح فهمیده می شود که پنجشنبه ۸ نوامبر ۱۸۸۳ میلادی برابر است با ۷ محرم الحرام ۱۳۰۱ قمری . زیرا جمعه دوم نوامبر سال ۱۸۸۳ میلادی برابر است با اول محرم الحرام ۱۳۰۱ قمری^۲ و با در نظر داشت قرینه روز پنجشنبه و ۸ نوامبر در نبشته استاد خسروشاهی ، نظر پوهاند عبدالحی حبیبی ، در تاریخ ایراد آن سخنرانی ، قرین صواب معلوم می شود.^۳

^۱ (نسب وزادگاه سید جمال الدین الافغانی ، ص ۶)

^۲ (تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی ، ص ۲۶۱)

^۳ (قرین صواب به جهتی می گویم که سید جمال الدین ، مقارن همین ایام ، یعنی اواخر سال ۱۸۸۲ م ، استوار بر برخی منابع ، سفری به امریکا داشته است و بعدا به لندن درفته است و شاید مجددا به هند برگشته باشد ومدت اندکی را در آن سرزمین سپری کرده باشد . یکی از کارنامه هایش در آن زمان ، همین سخنرانی در البرت هال کلکته باشد؛ یا اینکه در این روزگار اقامت در هند ، حینی که از حیدر آباد به کلکته ، تبعید می گردد در نوامبر سال ۱۸۸۲ میلادی ، بیانیه اش را راجع به « تعلیم و تعلّم » ایراد نموده باشد .

زیرا منطقی نیست که سید در آغاز ورود از مصر به هند، آن قدر مشهور شده باشد که در البرت هال کلکته، از او دعوت به سخنرانی گردد. سال های ۱۸۸۲ و یا ۱۸۸۳ م به این دلیل منطقی تر است که سید جمال الدین، قبل از آن سخنرانی رساله «نیچریه» یا «الرد علی الدهریین» را می نگارد و در مجله معلم شفیق، مقاله هایش نشر می گردد و اگر نظر ولفرد سکاوت بلنت Wilfrid Scawen Blunt صحیح باشد، ۶ ماه قبل از آن بیانیه، سید سفری به امریکا داشته است و از طریق لندن، دوباره به هند آمده و به خاطر انقلاب «عربی پاشا» در سال قبل از آن تاریخ (۱۸۸۲ م) به کلکته هم احضار شده است، با در نظر داشت این دلایل، سید در سال های اخیر حضورش در آن دیار، به چهره مشهوری در هند تبدیل شده است، به مقایسه سال ۱۸۷۹ میلادی که وی بعد از اقامت ۸ ساله در مصر، به هند عودت میکند.

اما نظر شخصی اینجانب با مطالعاتی که در این مورد انجام داده ام، با همه نظریات یاد شده تفاوت دارد. به باور من سید در نوامبر سال ۱۸۸۲ م در «البرت هال» کلکته، بیانیه اش را ایراد نموده است. زیرا در هنگام شورش یا انقلاب احمد عربی پاشا، سید جمال الدین افغانی، مشغول فعالیت های فکری و فرهنگی در حیدر آباد دکن بود. دکن در هند؛ منطقه مسلمان نشین به حساب می رود.

حیدر آباد در جنوب هند موقعیت دارد و در همسایگی ایالت «تامل نادو» و «کرناتکه» و آن دو در جوار سراندیپ یا سریلانکای امروزی.

قیام احمد عرابی پاشا در سپتمبر سال ۱۸۸۱ م در قاهره آغاز شده بود، با حریق و خونریزی در اسکندریه و مداخله انگلیس، آثار شکست آن پدیدار. و با عزل عرابی از وزارت حربیه در ۲۰ جولای ۱۸۸۲ م شکست قیام احمد عرابی، قطعی می‌گردد و به تاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۸۸۲ م عرابی تسلیم نیروهای اشغالگر انگلیسی می‌شود.

مقارن همین ایام، انگلیس در قاهره تصمیم گرفته است تا احمد عرابی و یارانش را محاکمه کند و به خاطر جلوگیری از شورش‌های احتمالی مسلمانان در هند، سید جمال الدین افغانی به مثابه کسی نگریسته می‌شود که در سازماندهی شورش عرابی پاشا نقش دارد و احمد عرابی از پیروان او به حساب می‌رود و حتی محمد عبده هم در همین ایام زندانی می‌گردد که یکی از دلایل زندانی شدنش وجود فوتوی سید جمال الدین در محل اقامت اوست. از همینرو سید جمال الدین به شمالشرق هند یا کلکته که در آن زمان پایتخت هند بریتانوی و مرکز قدرت انگلیس‌ها بود، تبعید می‌گردد تا همه حرکات سید، زیر نظر باشد.

بناء متصدیان «البرت هال» کلکته، وجود او را در شهر خویش، مغتنم شمرده از او دعوت به سخنرانی می‌کنند و قطع سخنرانی او توسط انگلیس‌ها طوری که پوهاند جاوید می‌نویسد، دور از احتمال نیست.

پس از سرکوب قطعی شورش عربی پاشا ، به سید جمال الدین افغانی اجازه خروج از هند داده می شود تا هر کشوری را که می پسندد، انتخاب کند و او نیز سفر به غرب را اختیار می کند و از طریق کانال سویس رهسپار لندن می گردد و در توقفگاه کانال سویس در دسمبر ۱۸۸۲ م نامه مفصل و سراسر یأس و نومیدی خویش را به ریاض پاشا می فرستد و در آن، راجع به سازمان فراموسونی ، عدم توجه توفیق پاشا خدیو مصر به وی، و مشکلاتی که حین تبعید از مصر متحمل شده ، همراه با مشکلاتی که در بندر کراچی، در سپتمبر ۱۸۷۹ م به خاطر کشته شدن « کیوناری » در کابل ، دست و گریبان شده ، همه را با تفصیل بیان می دارد و اینکه چرا به غرب می رود و به وطن خویش بر نمی گردد چنین می نویسد :

« و ترویت فی امری و علمت انی لو اذهب إلی بلدی، وفی العین قذی وفی الحلق شجی و فی الکبد أوار وفی القلب نار مما أصابنی، لا أجد فیہ بین أهله وکلهم مسلمون، من إذا قصص قصتی و کشف عن غصتی، یثن علی ویتوجع لی و یأسف علی مصابی ...فعزمت أن أذهب وان کنت صفر الیدین خالی الراحةین إلی بلاد فیها عقول صافیة وآذان واعیة وقلوب شفیقة وافئدة رفیقة حتی أقص علیهم ما یجری علی ابن آدم فی المشرق و هذا هو سبب ذهابی إلی بلد الافرنج....»^۱

^۱ نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی ، ص ۱۲۶

«باخود اندیشیدم می دانستم که اگر به وطن خود بر گردم - با چشمان اشک آلود و صدای پراز شکایت و قلب سوزان - در آنجا باوجودی که همه مسلمان اند، اگر من این داستانهای خود را برای شان بازگو کنم، باز هم کسی را نخواهم یافت که نسبت به من ابراز همدردی بکند، بناء حتی بدون داشتن پول و دست خالی تصمیم گرفتم به سرزمین هایی مسافرت کنم که مردم آن افکاری سالم و گوشه های شنوا و دلهای پراز محبتی دارند تا من به آنها داستان خودم را بازگو نمایم و به آنها بگویم که در شرق چگونه با انسانها رفتار می شود و حقوق بشر چگونه پایمال می گردد و این است سبب رفتن من به بلاد فرنگ...»

به هر ترتیب با دلایل بالا، نظر اینجانب این است که سید بیانیه اش را در «البرت هال» کلکته در نوامبر سال ۱۸۸۲ م ایراد کرده است، نه آن طوری که استاد خسرو شاهی و داکتر سید مخدوم رهین سال ۱۸۷۲ م می گویند و نه آن گونه که پوهاند جاوید و مرحوم سید قاسم رشتیا ۱۸۷۹ م تسجیل می کنند و شاید هم نه آن گونه که علامه حبیبی سال ۱۸۸۳ م می نویسد.

اما در نبشته شادروان پوهاند جاوید، نقطه قابل بحث حضور مولانا ابوالکلام آزاد، در میان شنونده گان سخنرانی سید جمال الدین افغانی در البرت هال کلکته است که با در نظر داشت هر چهار نظر ۱۸۷۲ م (خسرو شاهی و سید مخدوم رهین) ۱۸۷۹ م (پروفسور جاوید) ۱۸۸۳ م (علامه حبیبی) و نظر اینجانب (۱۸۸۲ م) دقیق نمی باشد.

به این دلیل دقیق نمی‌باشد که ابو الکلام آزاد، به قلم خودش نگاشته است که در ذوالحجه سال ۱۳۰۵ قمری یعنی ۱۸۸۸ میلادی تولد یافته است، بناء با در نظر داشت هر چهار روایت، ابو الکلام آزاد، اصلاً در آن تاریخ، تولد نیافته است؛ چه جای که نوجوان باشد و محصل و به سخنرانی سید هم گوش فرا دهد.

به خصوص اگر این معلومات را نیز بیفزاییم که ابو الکلام آزاد، در سال ۱۸۸۸ میلادی، در مکه مکرمه تولد شده است، نه در سرزمین هند و در سال ۱۸۹۸ میلادی یعنی یک سال بعد از وفات سید جمال الدین، همراه پدر دانشمندش مولوی خیر الدین، به هندوستان آمده است، فقط همین مسأله صحت دارد که ابو الکلام بعد از عودت از مکه مکرمه، در حالی که ده - یازده ساله بود، همراه با پدر در کلکته، رحل اقامت افگندند و سید جمال الدین هم یک سال قبل از آن رویداد، در استانبول وفات یافته بود.

اما یک نکته را نباید فراموش کرد که مولانا آزاد، در ماهنامه هایی که مسئولیت آن را برعهده داشت، مثل الهلال و البلاغ چاپ هند، آثار و افکار سید جمال الدین را به نشر، می‌سپرد.^۱

^۱ مقاله « سید جمال الدین افغانی و نخبگان افغانستان » بعد از اینکه در آخرین روز های سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی، در برخی از سایت های اینترنتی هموطنان در اروپا و امریکا، اقبال نشر یافت؛ هموطن ارجمند و فرهیخته ای چند جلد کتاب راجع به سید افغانی، جهت مطالعه برایم فرستاد که در جمله کتاب ارزشمند « سید جمال الدین افغانی و افغانستان » نبشتهء شادروان سید قاسم رشتیا،

شادروان پوهاند جاوید در بخش دوم مقاله اش که در زمستان سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی در شماره چهارم مجله آریانای برونمرزی، به مسئولیت پوهاند رسول رهین، در کشور سویدن، به چاپ رسیده است؛ در پایان مقاله اش و قبل از حسن ختام - که سروده استاد خلیلی در مورد سید جمال الدین است - تحت عنوان فرعی «یادآوری» می نگارد:

«پنجاه و اند سال پیش در دوران تحصیل با اتفاق ادیب نامور سرور گویا اعتمادی خدمت استاد محیط طباطبایی بودیم تا آنجا که به یادماند؛ استاد گذرنامه سید جمال الدین افغانی را که بنا بر امر ناصرالدین شاه برای انجام ماموریتی صادر و تازه به دست مرحوم طباطبایی رسیده بود، به حاضران نشان داد. شادروان گویا اعتمادی آن را ملاحظه، بر

چاپ مؤسسه بیهقی در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی، هم بود. با مطالعه آن کتاب؛ متوجه شدم که شادروان رشتیا هم در صفحه ۵۱ اثر یاد شده اش به حضور ابو الکلام آزاد، در میان شنوندگان سخنرانی سید در البرت هال کلکته اشاره نموده و خوشبختانه مأخذ این نقل قول را در صفحه ۱۲۴ کتابش در بخش «فهرست حواشی و مأخذ» مجله معارف و مجله الهلال - سال ۱۹۲۲ چاپ دهلی صفحه ۱۴۰ - ذکر کرده است و شاید شادروان استاد جاوید، از اثر شادروان سید قاسم رشتیا، استفاده کرده باشد. به هر ترتیب با دلایلی که در متن ارائه گردید، خوانندگان به آن اشتباه، پی خواهند برد، یعنی در مورد حضور مولانا آزاد در جمله شنوندگان سخنرانی سید جمال الدین افغانی، در البرت هال کلکته، حرف استاد جاوید، مرحوم رشتیا و هر کسی همچو ادعا داشته باشد، صحت ندارد.

اصالت آن پاسپورت تصدیق فرمود. عکس این پاسپورت در مطبوعات هم نشر شده است.^۱

مرحوم پوهاند جاوید، بر این یادآوری خود تبصره، نه نموده است و شاید برداشت از موضوع را، به خواننده گان واگذار نموده باشد، اما در این شکی نیست که استاد محیط طباطبایی، طوری که از سایر نبشته هایش برمی آید، همه «هم و غم» او، ایرانی ثابت نمودن سید جمال الدین بود؛ از همینرو به کتاب «سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین» اثر آن مرحوم که داستان پاسپورت سید را تذکر داده است، مراجعه می کنیم و سپس بر آن تبصره می نماییم. در کتاب یادشده، آمده است:

«در سال ۱۳۲۶ ش^۲ که موضوع انتقال استخوانهای سید از اسلامبول به کابل پیش آمد و بی خبری یا غفلت برخی از رجال نامی علم و ادب تهران که دست دولت وقت را در اقدام اساسی و جدی برای

(^۱) شماره ۴ آریانی برونمرزی، زمستان سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی، ص ۶

(^۲) دقیقتر سال ۱۳۲۳ هجری خورشیدی است؛ زیرا تابوت سید در آغاز برج جدی ۱۳۲۳ هجری خورشیدی از استانبول حرکت داده شد و از طریق بغداد، کراچی و پشاور؛ سرانجام به کابل رسید و به تاریخ ۹ جدی سال ۱۳۲۳ هجری خورشیدی در محوطه پوهنتون کابل که در آن زمان به نام «دار الفنون کابل» یاد می گردید، به خاک سپرده شد. بناء سال ۱۳۲۶ را که استاد محیط طباطبایی به آن اشاره کرده است یا اشتباه چاپی است و یا اینکه چون استاد محیط مقاله بالا را سال ها بعد از آن رویداد یعنی در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی نگاشته است، شاید تاریخ دقیق انتقال تابوت را از یاد برده باشد. والله أعلم بالصواب.

تعیین سرنوشت استخوانهای سید سست کرده بود؛ ناگزیر در صد تحقیق موضوع برامدم. از روی حدس صائب و تفتن و به کمک برخی قراین که از مرحوم وثیق حضور کارمند قدیمی دفتر نخست وزیری شنیده بودم؛ در جستجوی این گنجینه نامعلوم به جناب آقای مهدوی نماینده مجلس شوری و فرزند ارشد امین الضرب دوم مراجعه کردم و نتیجه ای به دست نیاوردم. جناب دکتر یحیی مهدوی پسر دیگر آن مرحوم که همان روز در خانه برادر بزرگ حضور داشتند، حدس زدند که ممکن است منظور در میان صندوق های متعدد اسناد و دفاتر تجارتي مرحوم جد شان که سال های دراز است در صندوقخانه های در بسته، مانده است، بتوان جست و یافت و شخصا قبول زحمت کردند. چون حسن نیت کامل در کار بود، سر اولین صندوقی که گشوده شد، کیف و اوراق سید که منظور اینجانب بود و در پی آن، سایر اسناد و کتب او به دست آمد. صورت آخرین تذکره او را که از «وینه» صادر شده بود و توی کیف دستی او بود در مجله تهران مصور بعدا انتشار یافت و عین آن در تهران به سال (۱۳۲۷) بر سرور گویا شاعر افغانی و جاوید (پوهاند جاوید- ف) دانشجوی افغانی و در سال ۱۳۲۹ در علیگر بر دکتر هادی حسن و شیخ عبد الغفار که بزرگترین مسلمان هندی واقف بر سرگذشت سید جمال الدین بود و در سال ۱۳۳۱ بر شیخ عبد القادر مغربی^۱ شاگرد

^۱ عبد القادر المغربی متولد سال ۱۸۶۷ م در لاذقیه شام یا سوریه امروزی است. جد بزرگش یوسف مفتی بزرگ مذهب احناف در تونس به شمار می رفت.

قدیم شامی سید در دمشق عرضه داشت و در سال ۱۳۴۰ دوباره (به) مجموعه اسناد ملحق گشت.^۱

استاد محیط طباطبایی فوتوهای این اسناد را در صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱ اثر یاد شده خویش به چاپ رسانده است که من هم در بخش پیوست های این رساله، آن را جهت ملاحظه خوانندگان، درج خواهم کرد.

تصویر نخستین، تذکره مروی است که از دفتر قونسلای ایران در ویانا در سال ۱۸۸۹ م صادر شده است که در آن سید جمال الدین

خانواده اش از مغرب عربی به مشرق عربی هجرت کردند و او در لاذقیه تولد شده است. در دوران دانشجویی در طرابلس با نام سید جمال الدین افغانی از طریق نشریه العروة الوثقی که از پاریس به لبنان می آمد آشنا شد و طوری که خودش در اثر خود «جمال الدین الأفغانی - ذکریات وأحادیث» یادآور می شود، با رسیدن هر شماره العروة الوثقی آن را بازنگاری می کرد و نخسین کسی است که مجموعه کامل العروة الوثقی را در جهان عرب به چاپ آماده کرده است. در ایام حضور سید جمال الدین در استانبول به دیدار سید در استانبول مشرف شده است و سپس دوستی اش را با شیخ محمد عبده ادامه داده است.

عبد القادر المغربي در ادبیات عربی ید طولی داشت او که استاد ادبیات عربی در پوهنتون سوریه بود، هم چنان در مجامع لغوی یا فرهنگستان های زبان عربی مصر و عراق نیز عضویت داشت. او آخرین شاگرد مستقیم سید جمال الدین افغانی به شمار می رود که در ۷ جون ۱۹۵۶ م تقریباً بعد از شصت سال پس از رحلت استادش وفات یافت.

^(۱) سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، صفحات ۲۵۱ و ۲۵۲

برخلاف همه امضای های قبلی اش ، در امضای خویش «شیخ جمال الدین الحسینی» نگاشته است ، یعنی کلمه «شیخ» را جزء امضای خویش قرار داده است که چنین چیزی در امضاها معمول نیست. مثل اینکه پروفیسور برهان الدین ربانی یا پروفیسور صبغت الله مجددی حینی که امضا می نمایند ، واژه «پروفیسور» را جزء امضای خویش قرار دهند؛ یا امام خمینی وقتی که امضا می کند کلمه «امام» را بر امضایش بیفزاید و یا آیت الله سید علی خامنه ای در امضای خویش لقب «آیت الله» و یا «ولی فقیه» را نیز اضافه کند که کاری است غیر معمولی و یا خود استاد محمد محیط طباطبایی ، خود را خود استاد بگوید و واژه «استاد» را جزء امضای خویش قرار دهد.!!!

تصویر دوم تذکره مروری است که از «باش شهبندریه دولت علیه ایران» در مصر صادر شده است. متن آن به زبان ترکی عثمانی است و در جای نام حامل آن به عربی نگاشته شده است : «السید المحترم جمال الدین متوجه إلى اسلامبول» یعنی آقای محترم جمال الدین رونده استانبول است و در پایان بالای مهر، تاریخ صدور آن چنین نگاشته شده است : «فی يوم السبت ۱۳ جمادی الأولى ۱۲۸۸» یعنی روز شنبه ۱۳ جمادی الأولى سال ۱۲۸۸ هجری قمری.

تاریخ ثبت شده در این گذرنامه، چند اشکال دارد که به بیان آن

می پردازم:

۱- به رویت سالنمای دقیق و ارزشمند « تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی » اثر دو دانشمند آلمانی؛ فردناند ووستفیلد و ادوارد ماهلر ، سیزدهم جمادی الأولى سال ۱۲۸۸ قمری، روز دوشنبه است ، نه روز شنبه ! زیرا اول جمادی الأولى سال ۱۲۸۸ قمری روز چهارشنبه ، برابر با ۱۹ جولای ۱۸۷۱ م است و در کشوری اسلامی مثل مصر که در آن دوران، تقویم به حساب ماه های قمری بود ، اگر در آغاز ماه ، به جهت عدم رویت هلال اشتباه می کردند، محال بود که در سیزدهم ماه اشتباه کنند!

۲- سید جمال الدین در آغاز محرم سال ۱۲۸۸ هجری قمری، بعد از ایراد بیانیه در دارالفنون استانبول در مورد « صنعت » به امر سلطان عثمانی از استانبول اخراج شده است که داستان آن مشهور است ، بناء تقریباً ۴ ماه و ۱۳ روز بعد ، چرا او دوباره به استانبول می رود؛ در حالی که رویدادهای تاریخی نشان می دهد سید جمال الدین از محرم سال ۱۲۸۸ تا رمضان ۱۲۹۶ هجری قمری یا مارچ ۱۸۷۱ تا اگست ۱۸۷۹ م در قاهره زندگی کرده و در آن مدت هرگز به استانبول نرفته است ؛ مگر در سال های پسین عمر که به دعوت سلطان عبدالحمید دوم ، خلیفه عثمانی، از لندن رهسپار استانبول گردید.

۳- همچنان سید جمال الدین وقتی که از هند در سفر نخستینش در سال ۱۲۸۶ هجری قمری وارد قاهره می گردد و چهل روز در آن شهر درنگ می کند ، سپس بدون کدام پاسپورت و گذرنامه از قاهره رهسپار

استانبول می‌شود؛ بناء این بار هم می‌توانست اگر شوق سفر به استانبول را داشت، بازهم بدون کدام گذرنامه سفر کند !!.

با وجود این همه تفصیل ، به نظر من صدور پاسپورت به نام یک شخص ، دلالت به این نمی‌کند که آن شخص تبعه آن کشور باشد . حتی از دیدگاه من همین مساله پاسپورت ایرانی سید جمال الدین هم دلالت به افغانی بودن سید ، می‌کند ، تا به ایرانی بودن او . زیرا استاد جاوید می‌گوید « بنا به امر ناصر الدین شاه » درحالی که صدور پاسپورت به امر پادشاه ضرورت ندارد ، مگر اینکه امر فوق العاده ای در کار باشد که اداره صدور پاسپورت یا بخش قونسل یی یا تشریفات وزارت خارجه یا وزیر خارجه نتوانند در زمینه تصمیم بگیرند .

مگر صدور همه پاسپورت ها به امر پادشاه در ایران صورت می‌گرفت؟!.

به گونهء مثال در افغانستان برای اخضر براهیمی ، نماینده قبلی سازمان ملل متحد در امور افغانستان ، به امر آقای حامد کرزی ، رئیس جمهور پیشین کشور ، پاسپورت سیاسی افغانی صادر گردید که از سطح تصمیم و صلاحیت وزیر خارجه یا رئیس تشریفات یا وظیفهء اصلی ریاست امور قونسل یی، بالا بود . چون «براهیمی» خارجی بود، سید جمال الدین هم چون افغانی است ، بناء به امر ناصرالدین شاه قاجار ، برایش پاسپورت صادر می‌گردد ، آنهم به گمان من در ارتباط سفری است که سید جمال الدین جهت مذاکره با روسها به سن پترزبورگ همراه با حاج

محمد حسن امین الضرب اعزام گردید و سید^۱ این سفر را به خاطر مبارزه با انگلیسها پذیرفت و برای تقریب وحدت نظر روسها با شرق و مسلمانان، فعالیت هایی هم انجام داد که در نامه هایش به الحاج محمد حسن امین الضرب، بعد از عودت اخیر الذکر به ایران، اشاراتی دارد و در مقاله ای از نگارنده به آن اشاره شده است.^۲

اگرچه یک نظر غیر خوشبینانه دیگرهم وجود دارد که ایرانیان به خاطر اینکه بتوانند سید را از آستانه، به ایران احضارکنند، برایش گذرنامه ای صادر کردند تا ترکیه موصوف را به ایران تسلیم دارد، اما ترکیه آن تقاضا را نمی پذیرد و چند تن دیگری را که ترکیه در ایرانی بودن شان، شکی ندارد، به جانب ایران تسلیم دهد. والله أعلم.^۳

^۱ البته این سفر در سال ۱۳۰۴ هجری قمری به وقوع پیوسته است، نه در سال ۱۲۸۸ قمری، آن گونه که در تذکره مرور صادر شده از «باش شهبندریه ایران در مصر» بر می آید.

^۲ به مقاله «ایرانی نبودن» سید جمال الدین در آئینه نامه ها و آثار خودش، در همین کتاب مراجعه شود.

^۳ اسمای آن سه تن را ناظم الاسلام کرمانی در کتابش «تاریخ بیداری ایرانیان» چنین درج کرده است: ۱- میرزا آقا خان کرمانی ۲- حاج شیخ احمد روحی ۳- میرزا حسن خان خیبر الملک، ایشان به جرم همفکری با سید جمال الدین افغانی و بودن از دوستان میرزا رضای کرمانی، قاتل ناصر الدین شاه قاجار، در ۶ صفر المظفر سال ۱۳۱۴ قمری، اعدام گردیدند.

به هر ترتیب ، به مثابه یک قضیه پذیرفته شده بایست عرض کرد که داشتن پاسپورت یک کشور ، به هیچ وجه ، به معنای داشتن تابعیت آن کشور محسوب نمی گردد. ده ها هزار تن از کارگران افغانستان با پاسپورت های پاکستانی در کشور شاهی عربستان سعودی و کشور های حوزه خلیج فارس زندگی و کار می کنند و اکثر رهبران جهاد در سال های هجوم و اشغال ارتش سرخ بر افغانستان، دارای پاسپورت عربستان سعودی بودند.

من شخصا در نمایندگی های سیاسی افغانستان در خارج ، در میان اسناد عهد امان الله خان و نادرشاهی ، ده ها جلد پاسپورت را مشاهده کرده ام که برای اتباع خارجی غیر افغان صادر شده است و یا افغان هایی که پاسپورت های خارجی شان را آورده اند و در عوض پاسپورت افغانی گرفته اند که نمونه هایی از آن جمله را در آخر این کتاب در بخش «پیوست ها» درج خواهیم کرد.

از جمله به گونهء مثال می توان به مولانا عبید الله سندی وزیر امور داخله در حکومت موقت هند در کابل اشارت کرد که در عهد پادشاهی امان الله خان حینی که می خواست با چند تن از همفکرانش از جمله «احرار هند» به روسیه سفر کند ، برای شان پاسپورت افغانی صادر گردید^۱ و حتی در پاسپورت هایی که در زمان امیر امان الله خان صادر

(^۱) در آرشیف سفارت افغانستان در قاهره اینجانب به اسنادی برخوردیم که نشان می داد مولانا عبید الله سندی تا سال ۱۳۱۷ هجری خورشیدی، در همه سفرهایش از

شده است ، در صفحه نخست آن ، این عبارات تحت عنوان « هدیات » درج است :

« اشخاص داخله دولت که خیال رفتن خارج را داشته باشند مطابق قواعد نظام نامه پساپورت (پاسپورت) از اداره کوتوالی پساپورت حاصل نموده رفته می توانند.

اشخاص خارجه که خیال آمدن دولت علیه مستقله افغانستان را به نمایند (بنمایند) ، مطابق قواعد نظام نامه مخصوص پساپورت سفارت و قونسل خانه افغانستان، از سفارت خانه و قونسل خانه موصوف پساپورت حاصل داشته داخل دولت علیه مستقله افغانستان شده می توانند.»

بناء در آن زمان در ایران و سایر کشورها این امر معمول بود و به گونه مثال کسی که می خواست به ایران سفر کند ، بایست پاسپورت یا گذرنامه ایرانی اخذ می کرد ، از همینرو داشتن پاسپورت یک کشور ، به هیچ وجه به معنای تابعیت آن کشور نمی باشد و صادر شدن پاسورت ایرانی - در صورت صحت آن - برای سید جمال الدین افغانی ، به هیچ وجه به معنای ایرانی بودن سید افغانی ، نیست! .

پاسپورت افغانی استفاده می کرد. یعنی از سال ۱۹۲۲ م که کابل را به قصد روسیه ترک گفت و سپس در سال ۱۹۲۳ م به ترکیه رفت و بعد ها به حجاز سفر کرد تا سال ۱۹۳۸ م که رهسپار هند بریتانویوی گردیدی یعنی بیش از ۱۵ سال دارای پاسپورت افغانی بود و نمایندگی های سیاسی افغانستان در قاهره ، حجاز و مسکو با وجودی که می دانستند او یک تفر هندوستانی است ، اما پاسپورتش را تمدید می کردند و باوی همکاری می نمودند.

۴- میر محمد صدیق فرهنگ :

شادروان میر محمد صدیق فرهنگ (۱۲۹۴-۱۳۶۹ هجری خورشیدی) یکی از نخبه گان و مؤرخان دیگر کشور است که در اثر مشهور و جنجال بر انگیزش "افغانستان در پنج قرن اخیر" ^۱ راجع به سید جمال الدین ، تحت عنوان « معمای سید جمال الدین» بحث کرده است.

مرحوم فرهنگ شک پژوهشی خویش را در مورد آنچه راجع به سید جمال نگاشته است، چنین بازتاب می دهد :

« راجع به مولد سید، مورخین در کشورهای مختلف، مطالب گوناگون و متناقض نوشته اند که متأسفانه جنبه ناسیونالیستی و ملاحظات سیاسی در آن، بر روحیه کاوش و پژوهش علمی غلبه دارد. گمان غالب آن است که سید در حوالی سال ۱۸۳۸ در دره کُتر افغانستان تولد شده، بعد معلوم نیست به چه علت و در کدام هنگام به خارج مسافرت نمود، تا این که در موقع جنگ های داخلی پسران امیر دوست محمد خان ، برای چندی به افغانستان برگشت.» ^۲

مرحوم فرهنگ در نبشته اش بر گزارشی اتکا دارد که آن را «گزارش وکیل حکومت هند» می خواند و در معرفی وی در مأخذ خویش چنین

^۱ (در چاپ نخست ، کتاب مرحوم فرهنگ را در اختیار نداشتیم ، بناء در چاپ دوم، این بحث را افزودم.

^۲ (افغانستان در پنج قرن اخیر، صفحات ۳۶۷-۳۶۸)

می نگارد : « روزنامهء کابل ، سال ۱۸۶۸ ، متعلق به محفظ ملی اوراق هندوستان »^۱

مرحوم فرهنگ در مورد سید جمال الدین ، از آن گزارش چنین نقل قول می کند : « در حال حاضر سید استانبولی به قدری نزد امیر عزیز است که هیچیک در دربار، منزلت او را ندارد. او ساعتها با امیر خلوت می کند و بسا اشخاص گمان می کنند که او باید نمایندهء روس باشد. »

اندکی بعد از آن در گزارش حاوی حوادث ۱۱ الی ۲۰ فبروری ۱۸۶۸ وکیل مذکور اطلاع می دهد که : « روابط بین امیر و سید استانبولی برهم خورده و امیر خروج او را از افغانستان به سوی بخارا تقاضا نموده است. »^۲

مرحوم فرهنگ بازهم با اتکا بر گزارش گزارشنویس حکومت هند در زمانی که امیر محمد اعظم خان شکست خورده و امیر شیرعلی خان به سلطنت رسیده است ، حالات سید را در آن دوران چنین بیان می کند :

« سید رومی در گذشته دو نامه خطاب به امیر (منظور امیر شیر علی خان است - ف) و سردار محمد اسلم خان ، حاوی نظریات شخصی اش ارسال نمود. امیر بعد از مطالعهء نامه به این نتیجه رسید که این شخص منظور خاصی دارد و ماندن او در کشور خطرناک است. بنا بر این

(۱) (۳۸) افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴۲۵

(۲) افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۶۸

دوازده تومان سفر خرج به او داده؛ امر اخراج او را از راه قندهار و هرات به ایران صادر کرد.^۱

مرحوم فرهنگ از گزارش بالا به این نتیجه می‌رسد که سید غالباً در دورهء امارت محمد اعظم خان، به کابل آمده است و امیر بدواً با او گرم گرفته بود، به زودی بر او بدگمان گردیده، امر اخراج او را به بخارا صادر نمود.

مرحوم فرهنگ همچنان نتیجه می‌گیرد که :

سید جمال الدین در ایام اقامت خود در کابل، به سید استانبولی یا رومی شهرت داشت و به عنوان یک نفر خارجی و حتی نمایندهء کدام کشور خارجی شناخته می‌شد؛ نه به عنوان یک نفر اتباع امیر افغانستان. در مورد این برداشت‌هایش مرحوم فرهنگ می‌نگارد:

«تا به دست آمدن معلومات جامعتر در موضوع، باید آن را به عنوان یک واقعیت تاریخی؛ اما واقعیت مجمل و پراسرار قبول کرد».^۲

اما تبصرهء مختصر من بر این نبشتهء مرحوم فرهنگ، چنین است:

۱- مرحوم فرهنگ نبایست همه حرف‌ها و برداشت‌های خویش را به گزارش یک نفر جاسوس انگلیس که حتی نامش هم معلوم نیست، پیوند می‌داد؛ آن هم گزارشی که به سال چاپ و محل چاپ و سایر

^۱ (افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۶۸)

^۲ (افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۶۹)

مشخصات آن، اشاره ای نشده است. مرحوم فرهنگ بایست این اسناد را با نبشته ها و اسناد دیگری که در دوران آن مرحوم، به چاپ رسیده بود، به ویژه با کتاب «اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی» که دانشگاه تهران آن را در سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی، به چاپ رسانده است، مقایسه می کرد؛ شاید به نتایج دیگری دست می یافت.

۲- مرحوم فرهنگ به نقل از آن جاسوس یا وکیل حکومت هند در کابل، نبشته است که امیر خروج او را از افغانستان به سوی بخارا تقاضا نموده است.

حال آنکه، متن اصلی چیز دیگری است. من آنچه را مرحوم فرهنگ، ترجمهء گزارش وکیل حکومت هند معرفی کرده است، اصل متن انگلیسی آن را از کتاب «بیوگرافی سیاسی سید جمال الدین افغانی» اثر پژوهشگر امریکایی بانو Nikki.R.Keddie نقل می کنم و آن چنین است:

The Constantinople Syud affects to be annoyed with the Ameer, and to desire to leave shortly for Bokhara. Probably he has some mission.¹

^۱ Sayyid Jamal ad Din al Afghani A Political Biography ص ۴۲ نویسندهء کتاب یعنی Nikki.R.Keddie نام مأخذ خویش را (Cabul Diary) خوانده است که در دفتر روابط کشورهای مشترک المنافع در انگلستان قابل دسترسی است. (پاورقی صفحه ۴۰ کتاب بالا یعنی بیوگرافی سیاسی سید جمال الدین الأفغانی)

ترجمه عبارت بالا چنین است : « سید (اهل) قسطنطنیه (استانبولی) وانمود کرد که از امیر آزرده است و آرزو دارد (افغانستان) را به زودی به قصد بخارا ترک گوید. احتمالا وی کدام ماموریتی دارد. بناء در اینجا برخلاف گفته مرحوم فرهنگ، امیر محمد اعظم خان از سید جمال الدین تقاضا نمی کند تا افغانستان را به قصد بخارا ترک گوید؛ بلکه این سید جمال الدین است که قصد دارد به زودی به بخارا برود و عبارت «Probably he has some mission.» به حیث یک قرینه، ثابت می سازد که تصمیم، تصمیم سید جمال الدین است، نه امیر محمد اعظم خان و شاید هم جاسوس انگلیسی در گزارش قبلی خویش، سید را مزدور کدام کشور خارجی وانموده بود، با ارسال این گزارش، می خواهد بگوید که او جاسوس روس ها است؛ به بخارا می رود تا با روس ها تماس بگیرد!!

امیر محمد اعظم خان در نامه ای که عنوان سید نگاشته و در بخش اخیر این رساله، اصل دستنوشته آن را درج خواهیم کرد، دیده می شود که سید را با عنوان مؤدبانه « سید سند امجد» خطاب می کند و از مطالعه آن برمی آید که سید از امیر اجازه سفر پشاور را گرفته است.

۳- مسأله دیگر در کتاب مرحوم فرهنگ، امر اخراج سید از راه قندهار و هرات به ایران، از طرف امیر شیر علی خان است که نه با رخدادهای تاریخی زندگی سید سازگاری دارد و نه هم به شیوه سیاست حاکم در آن دوران، زیرا پژوهشگرانی که در مورد زندگی سید تحقیق

کرده اند، می‌دانند که سید جمال از امیر شیر علی خان تقاضا کرد تا به وی، اجازه دهد که به سفر حج برود و امیر شیر علی خان به شرطی برای او اجازه داد که از راه «هند» برود، نه از راه «ایران» و این شرط منطقی هم است و بایست زمامداری که می‌داند رقیبش یعنی امیر محمد اعظم خان در ایران به سر می‌برد و سید هم دوست امیر محمد اعظم خان است، همچو تصمیمی بگیرد و بکوشد تا این دو، با هم یکجا نشوند؛ بناء امیر شیر علی خان چگونه به او ۱۲ تومان سفر خرج می‌دهد و او را به ایران اخراج می‌کند؟!.

شرط امیر شیر علی خان مبنی بر اجازه سفر حج از راه «هند»، نه از راه «ایران» را شمار زیادی از نویسندگان نقل کرده اند که ما به نبشته‌های شیخ محمد عبده شاگرد رشید و هم‌رزم سید که در زمان حیات سید جمال الدین یعنی در سال ۱۸۸۶ م آن را نگاشته و در مقدمه «الرد علی الدهرین» آن را درج کرده است، اکتفا می‌ورزیم:

شیخ محمد عبده چنین می‌نگارد:

«... و لهذا رأی السید جمال الدین خیرا له أن یفارق بلاد الأفغان، فاستأذن للحج، فأذن له علی شرط أن لا یمر ببلاد ایران کیلا یتلقی فیها بمحمد اعظم و کان لم یمت بعد، فارتحل علی طریق الهند سنه ۱۲۸۵ (۱۸۶۹ م)....»^۱

(۱) الرد علی الدهرین، چاپ سفارت افغانستان در قاهره ص ۹۱

از همینرو سید جمال الدین بهتردید تا افغانستان را ترک گوید، بناء از امیر شیر علی خان اجازه خواست تا به حج برود؛ امیر او را به شرطی اجازه داد که از راه ایران نرود تا در آنجا با امیر محمد اعظم خان که هنوز وفات نیافته بود؛ ملاقات نکند، او از طریق هند در سال ۱۲۸۵ هجری قمری برابر با ۱۸۶۹ م سفر نمود.

به هر ترتیب در نبشتهء مرحوم فرهنگ، این فرمودهء او بایست در هرمسأله ای به ویژه در مورد سید جمال الدین افغانی نصب العین هر محقق و پژوهشگر باشد؛ آنجایی که توصیه می فرماید تا شیوهء تحقیق علمی بدون عصبیت قومی و ملی دنبال گردد و واقعاً با نصب العین قراردادن این شیوه می توان بر حقایق دست یافت و بازهم به فرمودهء مرحوم فرهنگ می توان «نفش واقعی او را در افغانستان آن عصر روشن ساخت»^۱

۵- استاد خلیل الله خلیلی :

شخصیت و نخبهء دیگری که بایست حرف های او را در مورد سید جمال الدین افغانی درج کرد، ادیب فرزانه و قافله سالار ادبیات معاصر افغانستان استاد خلیل الله خلیلی (۱۹۰۷-۱۹۸۷ م) است که به خاطر سرودهء آبدارش در مورد سید جمال الدین لقب «استاد» را از طرف علامه صلاح الدین سلجوقی دریافت کرده است.

^(۱) افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۶۹

علامه سلجوقی در مقدمه اش بر دیوان استاد خلیلی می نگارد:
 « اولین روزی که من خلیلی را به کلمهء استاد خطاب نمودم، آن
 روزی بود که به استقبال تابوت سید جمال الدین افغانی، زعیم و فیلسوف
 ملت افغان، قصیده ای بس شیوا و بس ارزنده و بزرگ و عالی انشاد کرده
 بود که حقیقتاً قابل افتخار است.»^۱

متن کامل این قصیدهء شیوا را که در روز به خاک سپردن عظام
 رمیم حضرت سید جمال الدین افغانی روز شنبه ۱۰ جدی ۱۳۲۳ هجری
 خورشیدی، بر آرامگاه او از طرف استاد خلیل الله خلیلی خوانده شد،
 تقدیم می دارم:

دهر، بی اهل نظر عرصهء جانفرسایی است
 سهمگین غمکده ای، رنج فزا صحرایی است
 شور حق گر نشدی مشتعل از سینهء طور
 اهل انصاف نگویند که سینا جایی است
 آفرینش چو تن و چشم وی ارباب دل است
 چشم اگر نیست، جهان پیکر نابینایی است
 نیست گر قافله سالار شناسای طریق
 کاروان رهسپر منزل ناپیدایی است
 خلق، آشفته افکار دلاویز وی اند
 هر که بر شاهد حق شیفته و شیدایی است

^۱ دیوان خلیل الله خلیلی، ص ۸۳۴

نشود دستخوش سیر حوادث هرگز
 ای خوش آن نقش که بر لوح قلوبش جایی است
 مُلک دلها نشود فتح به جز فضل خدای
 به حوادث نرود نقش حقیقت از جای
 مدتی وهم بر اندیشه جهانبانی داشت
 دیو در کشور جم تخت سلیمانی داشت
 مایه ناز بشر، کاخ گران پایهء عدل
 پیش سیلاب مظالم سر ویرانی داشت
 گوهر حق که همه کون و مکان قیمت اوست
 در کف آز و هوس روی به ویرانی داشت
 یوسف مصر حقیقت شده زندانی وهم
 چشم بر بدرقه همت کنعانی داشت
 وقت آن بود که در هم شکند بند فسون
 آنکه در بازوی خود معجز عمرانی داشت
 وقت آن بود که پامال کند مرز ستم
 حق که بر ملک خدا حکم جهانبانی داشت
 ناگهان پرده بر افگند فروغ تحقیق
 باز آورد جهان را ز غوایت به طریق
 این ضیاء بارقه مطلع بطحایی بود
 مشعلی مقتبس ز نور یداللهی بود

تیز پرواز عقابی که به یک جلوهٔ قدس
 تنگ بر همت او طارم مینایی بود
 نعرهٔ دعوت حق بود که بیدار کند
 هر گران خواب که در بند تن آسایی بود
 آنکه ره گم شد گان سفر گیتی را
 مشعل نور هُدی، شمع شناسایی بود
 تا دمد روح نو اندر تن افسردهٔ شرق
 راستی در دَمَش اعجاز مسیحایی بود
 آنکه اکنون به دل خاک سپردیم او را
 دل بیدار جهان دیدهٔ بینایی بود
 آفتاب فضلا، نخبهٔ احفاد رسول
 نخل شاداب وطن، دوحهٔ زهرای بتول
 آه ای سرور و سر حلقهٔ روشن گهران
 سید راست روان، میر مبارک نظران
 سنت قدسی آبا ز تو روشن گردید
 پسر نیک بود حافظ دین پدران
 پردهٔ ظلمت دیرینهٔ اوهام فکند
 پرتو فیض تواز دیدهٔ کوتاه نظران
 منکر مهر درخشان نبُود جز خفاش
 منکر ذات تو کس نیست به جز بی بصران
 مادران ناز به فرزند فرهمند کنند

بیشتر ناز کند بر تو وطن از دگران
 مهربان مادر کشور نگران بود به تو
 دگر از رنج فراق تو نباشد نگران
 چاک کردند کنون سینه زیبای وطن
 تا کنی جای در او ای دل دانای وطن!
 کوهساری که به چرخ است سر تمکینش
 ننشیند سر هر بام و دری شاهینش
 طبع شهباز ترا نیز نیفتاد پسند
 آشیانی به جهان جز قلل سنگینش
 این همان خانه سنگ است که پرداخت وطن
 بهر آسایش اندر دل مهر آئینش
 پس ازین بر تو صبا مشک فشان خواهد بود
 از در و دشت وطن با نفس مشکینش
 کوهساران فلک سا همه شب ذکر کنند
 روز گاران ترا با فلک و پروینش
 هر بهاری که شود سبز گلستان وطن
 بر مزار تو کند هدیه گل و سرینش
 شمع بالین تو افکار جوان خواهد بود
 نور اندیشه صاحب نظران خواهد بود
 سید! اولاد وطن منتظرانند همه

روی بنما که به سویت نگراند همه
 پیش تابوت تو کهسار وطن از سر صدق
 بهترین گوهر خود باز فشانند همه
 رود هایی که به بالین تو می گفت سرود
 در قدوم تو کنون مویه کنانند همه
 منظر دیده صاحب نظران مسند توست
 جای دارد که به چشمت بنشانند همه
 دست از رخنه تابوت برون آر که خلق
 بوسه از دست تو یکبار ستانند همه
 دیر باز آمده ای عاشق دیدار تو ایم
 قد علم کن که تورا دیده توانند همه
 دیر باز آمده ای چشم وطن در ره توست
 آرزو های همه در همه جا همره توست^۱

استاد خلیل الله خلیلی سرودهء دیگری هم دارد که در عنوان آن چنین آمده است: «به مناسبت صدمین سال ولادت حضرت سید جمال الدین افغانی سروده شد.» و در پایان آن تاریخ ۱۳۱۴ ش درج گردیده است که به نظر نگارنده، دقیق نمی باشد زیرا سید در سال ۱۲۵۴ هجری قمری برابر با ۱۲۱۷ هجری خورشیدی تولد شده است. به هر ترتیب این سرودهء استاد هم قصیده ایست بس شیوا که در اینجا آن را می آورم:

^۱ همان مرجع صفحات ۴۳۹-۴۴۲

راز تعالی و بقای حیات طنطنهء کارگه کاینات
 مقصد خوشبختی و فرخندگی ما حصل ولذت این زندگی
 عظمت این عالم کون و فساد حکمت حق بسته به دانش نهاد
 هست قیاسات رقای ملل بر سر اسباب هنر مستدل
 نازش هر قوم ، به مردان اوست بسته به افکار بزرگان اوست
 می دهد امروز به ما افتخار سید با فضل فضیلت شعار
 روشنی دیدهء بینای شرق قلب قوی ، دست توانای شرق
 آیت حق ، حجت پروردگار فخر زمین ، نابغهء روزگار
 از اثر دانش گیتی فروز وهم بر انداز و خرافات سوز
 بود در آن عهد پر از اضطراب چشم جهان بین مسلمان به خواب
 پیکر اسلام زهم ریخته مشرق و مغرب به هم آویخته
 وحدت اسلام مجزا از هم عضو ز عضو شده بیجا زهم
 در بدل وحدت مهر و وفاق جایگزین گشته بلای نفاق
 قبلهء حق ، مهبط دین هدی کعبهء مومن ؛ حرم کبریا
 بود در آن معركةء دار و گیر در کف امواج حوادث اسیر
 هند جدا گشته و افغان جدا تُرک جدا ، کشور ایران جدا
 بود نظامیه و دارالسلام پی سپر جور و جفا ، والسلام
 نی اثر از حکمت قرآنیان عاشق اسطورهء یونانیان
 حکمت او منحصر قیل و قال کرده به پا بر سر حرفی جدال
 گشت در این معركةء هولبار بارقهء نور ازل آشکار

سید ما ، قافله سالار شرق پرده بر افکند ز اسرار شرق
 دیدهء بیدار دلان باز کرد رسم کهن راه نو آغاز کرد
 سلسله از گردن شیران کشید تفرقه از جمع دلیران کشید
 صلح بیاورد و صلاح امم تازه طریقی به فلاح امم
 سیلی حق بر رخ ایام کوفت نوبت دین بر سر اهرام کوفت
 فخر وطن! فاضل نام آورا! شیردلا! پاک نژادا! سرا!
 کرده به فضل تو جهان اعتراف از خود و بیگانه بدون خلاف
 فلسفه پیرای اروپا، رنان گشت به مدح هنرت تر زبان
 شد به شگفت از دل دانای تو معتقد روح توانای تو
 تو به جهان طرح نو انگیختی زندگی و دین به هم آمیختی
 ای به تو تاریخ وطن ارجمند کشور کهسار به تو سربلند
 می کند امروز به میلاد تو ناز به خود کشور آزاد تو
 روح تو فرخنده و مسرور باد چشم بد از کشور تو دور باد
 باد زما بر تو درود و سلام
 تا ابد ای سید ذو الاحترام^۱

استاد خلیل الله خلیلی حینی که به حیث سفیر افغانستان در بغداد ایفای وظیفه می کرد ، جمهوری عربی مصر در مشورت با افغانستان تصمیم گرفت تا محفل بزرگی را تحت عنوان « فی ذکری الإمام السید جمال الدین الأفغانی بمناسبة مرور مائة عام هجرية علی حضوره إلی

^۱ همان صفحات ۵۴۳-۵۴۵

مصر» یا به مناسبت سپری شدن صد سال به حساب هجری از نخستین حضور سید به مصر، تجلیل و بزرگداشت به عمل آورد.

این نکوداشت که توسط مجلس اعلای شئون اسلامی مصر صورت گرفت، به این مناسبت هیأت عالیرتبه ای تحت ریاست پوهاند دکتور عبد الرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور افغانستان به قاهره آمد که مرحوم محمد داود رئیس جمهور افغانستان نیز به این مناسبت فرخنده، پیامی فرستاده بود که توسط دکتور نوین قرائت گردید.

استاد خلیلی الله خلیلی که به حیث سفر افغانستان در بغداد ایفای وظیفه می کرد عضویت هیأت افغانی را دارا بود.

استاد خلیلی راجع به زندگینامه سید جمال الدین افغانی، خطابهء عالمانه ای به زبان عربی ایرداد کرد که در بخش آن چنین آمده است:

« کأنی بصوته الداوی الرزین یسمع من خان الخلیلی و قد أحاط به تلامیذه کأنی بعینیة النابضتین المشرقتین تنظران إلینا، إلی حاضر الشرق، إلی المسلمین بقلق؛ تنظران إلی القدس إلی أولی القبلتین، إلی أرض الإسراء أرض الأنبیاء و قد دنسها الصهیانة الأرجاس. بید أنى أرى بعینیة القلقتین ماء و ناراً. أرى دموع الأسى و نار الغضب. لم لا فالطائر الحر یسمع صوت الشهداء شهداء فلسطین العزیزة الجریحة المظلومة.»^۱

گوئیا صدای سنگین او از محلهء «خان خلیلی» در حالی شنیده می شود که شاگردانش پیرامون او حلقه زده اند. گوئیا من او را می بینم

^(۱) فی ذکرى الإمام السید جمال الدین الأفغانی، ص ۲۵

که با چشمان متحرک و روشن خود به سوی ما می‌نگرد. اوضاع شرق و مسلمانان را با نگرانی نظاره می‌کند، و به بیت المقدس نخستین قبله مسلمانان و سرزمین اسراء و معراج و سرزمین پیامبران خدا چشم دوخته است؛ به سرزمینی که توسط صهیونیست‌ها، پلید و آلوده شده است، من در چشمان نگران سید جمال الدین افغانی آب و آتش را می‌نگرم، اشک‌های غم و اندوه و آتش غضب و خشم را مشاهده می‌کنم، چرا چنین نباشد؟، زیرا پرنده آزاد صدای شهیدان را می‌شنود؛ صدای شهیدان عزیز، جراح‌تدار و ستم‌دیده فلسطین را.

استاد خلیلی همچنان حاضران آن همایش بزرگ را مورد خطاب قرار داد و گفت:

"لم یکن مصلحنا الأكبر نابغة الشرق قدوة الثوار نصیر المظلومین السید جمال الدین الأفغانی ملک زمان واحد أو مکان ما فنداؤه الإنسانی خالد و هو تلمیذ القرآن و ابن الشرق البار و ملک الأمة الإسلامیة".^۱

اصلاحگر بزرگ ما نابغه شرق، الگو و پیشوای انقلابیون و یاور ستم دیدگان سید جمال الدین افغانی، به زمان و مکان خاصی مربوط نبود؛ بل صدای انسانی و بشر دوستانه او جاودان است و پایدار. او شاگرد دبستان قرآن، فرزند صالح و نیکوکار شرق و ملک همه امت اسلامی و همه بشریت می‌باشد.^۲

^(۱) همان مرجع، ص ۲۷

^(۲) مبحث مربوط به استاد خلیلی در چاپ پنجم یا چاپ قاهره افزود گردید.

۶- پوهاند عبد الحی حبیبی :

یکتن از نخبه گان دیگر افغانستان که در مورد سید جمال الدین نگاشته ، علامه عبد الحی حبیبی (۱۹۱۰ - ۱۹۸۴ م) است ، علامه حبیبی کتاب ارزشمندی دارد به نام « نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی » که ۳۰ سال قبل از امروز^۱ در کابل به چاپ رسیده است و متأسفانه ، تحقیقات مفید استاد حبیبی از طرف هموطنان، پیگیری نشده است .

این کتاب به خاطر اهمیتی که دارد و شاید عده زیادی از هموطنان ، این حرف‌ها را برای نخستین بار در مورد سید جمال الدین افغانی، از زبان یک تن از پیشکسوتان عرصه پژوهش و تحقیق در افغانستان بشنوند و بخوانند، بناء به برخی از آنچه پوهاند حبیبی نگاشته است ، اشاره می‌کنم .

علامه حبیبی می‌نگارد: « سید علی پدر سید صفدر به سبب اقامت در همدان به همدانی شهرت داشت و در «دونهی پشد» کنر مدفون است که به نام زیارت شاه همدان مشهور است» ص ۳۳

پوهاند حبیبی در اثر یادشده اش از رقابت های فیودالی میان سید صفدر ، پدر سید جمال الدین و بنی اعمامش پسران سید نظیف حرف

^۱ اشاره به اینکه این نبشته ، برای نخستین بار ، در سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی نگارش یافته و کتاب استاد عبد الحی حبیبی در سال ۱۳۵۵ هـ. ش از طرف مؤسسه بیهقی در کابل، به چاپ رسیده است .

زده می گوید : « پسران سید نظیف غالب آمده و سید صفدر از بطن وادی کتر و « پشد » به روستاهای کنار آخرین جنوب وادی کتر سفلی ، جایی که شیرگر (یعنی اسد آباد) نام دارد ، پس نشسته بود... و در آنجا قلعه یی به نام خود « صفدری » بنا نهاد که تا کنون هم شیرگر و صفدری به فاصله ۵۰ کیلومتر از جلال آباد به همین نامها کاین اند و همین قریه در شیرگر ، مولد سید جمال الدین در سال ۱۲۵۴ ق ۱۸۳۸ م بود. » ص ۴۲

پوهاند حبیبی همچنان می نگارد که سید محمود پاچا از بنی اعمام سید صفدر که داماد وزیر اکبر خان بود، حکمران مطلق کتر شد . سید صفدر رقیب او با فرزند و دودمانش در حدود سال ۱۸۴۴ به کابل آورده شد که سید جمال عمری بیش از ۶ و ۷ سالگی نداشت . ص - ۴۳

پوهاند حبیبی در کتاب پژوهشی اش به نکته ای اشاره می کند که شاید نخستین تصریحی باشد که یک محقق افغانی در سطح بلندی چون پوهاند حبیبی آن را بیان می دارد.^۱

استاد حبیبی می گوید : « سید صفدر ... برای نجات از دسایس درباری به نیت حج با اولاد و آل خود از راه قندهار و هرات به زیارت امام

(^۱) اما بایست در این پینوشت تصریح کنم که علامه حبیبی این حرفها را بعد از نشر کتاب مهم و مفید « اسناد و مدارک چاپ نشده در مورد سید جمال الدین مشهور به افغانی » که در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی از طرف دانشگاه تهران به چاپ رسید ، بیان کرده است ، نه قبل از آن و شاید مشاهده و مطالعه عمیق آن همه اسناد ، باعث شده باشد تا نظریات پژوهشی علامه حبیبی با دیگران فرق داشته باشد .

هشتم و مشهد شتافت و از آنجا در اسد آباد همدان با خانواده قاضی میرشرف الدین حسینی خویشی و سکونت و قرابت کرد، زیرا پدرش سید علی با همدانیان سابقه آشنایی داشت.» ص ۴۳

استاد حبیبی می افزاید :

« آنچه لوح مرقد مسیح الله برادر سید، متوفا (۱۲۹۶ ق) و طیبه بیگم ، مریم و دیگر اقارب نامادری سید در اسد آباد همدان مانده ، از اعقاب همین خواهران و برادر او باشند که ما نظایر چنین هجرت ها و وصلتهای خانواده گی صدها خاندان افغانی و ایرانی را در طول تاریخ نشان داده می توانیم.» ص ۴۳

پوهاند حبیبی ، همچنان می نویسد:

« سید علی جد سید جمال الدین در راه زیارت حرمین ، راهش به همدان افتاده و مدتی در آنجا بوده و با خانواده سادات اسد آباد همدانی آشنایی (و شاید وصلتی) هم داشته است.» ص ۴۷

سید علی وقتی که به کنر عودت می کند ، به همدانی و شاه همدان مشهور می شود.

استاد حبیبی در باره «شیرگر» میگوید: « شیرگر به سه حصه : شیرگر ، شیرگر عبد الجلال و شیرگر گل محمد تقسیم شده است که حالا مربوط ولسوالی کامه است » ص ۴۸

همچنان استاد حبیبی گفته است : « شیرگر (اسدآباد) مولد سید جمال الدین ، در آن وقت جزو کنر شمرده می شد.» ص ۵۱

استاد حبیبی به نقل از قاضی عبد الغفار مولف کتاب « آثار سید جمال الدین» که از محمد نادر خان در سال ۱۹۲۷ میلادی ، حینی که موصوف در پاریس بود ، درمورد زادگاه سید جمال الدین پرسیده است ، نادر خان در جواب گفته است : « در علاقه موجودهء کمر در افغانستان که برای سکونت سادات مخصوص است «شیرگده» نام جایی است معنی اسد آباد ، می دهد» ص ۵۴

قابل یادآوری است که شیرگر پشتو به املای اردوی آن ، شیرگده نوشته شده است.

استاد حبیبی می گوید : شیرگر، زادگاه سید جمال الدین است ، ولی سید چون به شاگردان عربی و ترکی و یا غربیان یا ایرانیان می گفت که مولد من اسد آباد کمر افغانستان است ، مرادش همین شیرگر است که دری زبانان این جای را اسد آباد گفته اند و اکنون فقط نام پشتوی آن باقی مانده است . زیرا در تمام این نواحی کمر و کامه ، مردم به زبان پشتو تکلم می نمایند و اسد آباد فقط ترجمه شیر گر پشتو است . پوهاند حبیبی می نویسد :

« محقق نامدار معاصر ایران علامه محمد قزوینی نیز گوید که این ادعاها فرضیات فی الواقع باور نکردنی است که یکی از اهالی اسد آباد که خود را خواهر زادهء او معرفی کرده و چند سال قبل رساله یی در این خصوص منتشر ساخته است و اعضای خانوادهء او را به عقیده خود که هنوز در اسد آباد هستند ، یکا یک بر شمرده است.» ص ۵۶

حبیبی بر این حرف قزوینی چنین تبصره می کند :

« با وجود اینگونه نظر محققان ، باید از ادعاهای بی دلیل صرف نظر کرد...»

از مطالعه کتاب پوهاند حبیبی بر می آید که سلسله انسابی را میرزا لطف الله خان به نام خواهر زاده سید جمال الدین به نشر سپرده است ، استاد حبیبی ، همه را نمی پذیرد ، اگر صریحتر حرف بزنم ، استاد علامه حبیبی شاید نخستین افغان پژوهشگری باشد که حرفهایش با ادعای ایرانیان در مورد سید جمال الدین نزدیکتر است و حرفهایش هم بر نتیجه تحقیق و پژوهش استوار .

استاد حبیبی می گوید :

« ...در چنین حال ادعای لطف الله در نسب نامه مندرجه ، بالاتر از سید صفدر و خواهران نامادری سید در اسد آباد همدان ، نتوان پذیرفت . ولی ما در اسناد و مدارک سید جمال الدین مکاتیب و نامه های متعدد اقارب متاخر سید را در اسد آباد همدان می بینیم که از وجود پدر و خواهرانش در آنجا انکار نتوان کرد.» ص ۶۰

استاد حبیبی با اشاره به این اسناد می گوید :

« ...و از تمام آن قرابت سید با این خاندان و وجود خواهران و مادر و پدر و برادرش استنباط می گردد . ولی اگر کسی بسیار بدبین گردیده و بر خلاف منطق ، این نامه ها را مجعول و با سببی از اسباب مجروح بداند.» ص ۶۲

آقایان اصغر مهدوی و ایرج افشار در مقدمهء کتاب مهم «مجموعهء اسناد و مدارک چاپ نشده در مورد سید جمال الدین مشهور به افغانی» می‌نگارند:

«محققان هنوز نتوانسته‌اند به این حقیقت دست یابند که وی اصلاً ایرانی بوده یا افغانی. در ایران متولد شده بوده یا در افغانستان. متأسفانه مدارکی هم که درین مجموعه گردآوری شده است، هنوز این مطلب را به خوبی روشن نمی‌سازد. گرچه در پیوند او و خانواده اش با اسد آباد همدان، شکی باقی نمی‌ماند، این سؤال پیش می‌آید که چرا سید خود را (مطابق سند شماره ۲۹) به عنوان یکی از اهالی افغان و کابلی و از سادات کنر معرفی کرده است، در صورتی که خانوادهء سید به عللی که بر ما مکشوف نیست و شاید روزی کشف شود، از افغانستان مهاجرت کرده و در اسد آباد مسکن گزیده‌اند.»^۱

استاد حبیبی بلافاصله بعد از نقل این قول، با صراحت می‌نگارد:

«من هم عقیده دارم که سید صفدر بنا بر عللی که در اوراق گذشته ذکر شد از شیرگر یعنی اسد آباد کنر، مولد پسرش سید جمال الدین، با عایله و آل خود هجرت کرد و بنا بر سابقه‌یی که پدرش سیدعلی شاه همدان، درین شهر داشته با سادات اسد آبادی قرابت و خویشی کرده و سکونت اختیار نموده‌اند» ص ۶۵

^۱ (مجموعهء اسناد و مدارک چاپ نشده در مورد سید جمال الدین مشهور به افغانی

کتاب «نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی» طوری که خواننده گان عزیز ملاحظه می‌فرمایند، اثر تحقیقی علامه حبیبی، بهترین تحقیق افغانی راجع به سید جمال الدین است که حرف‌های تازه ای دارد. «بهترین تحقیق افغانی» برای این می‌گوییم که آنچه در مورد سید جمال الدین افغانی، در افغانستان به نشر رسیده است، اکثر ثمرهء کار و پژوهش خارجی‌ها، به خصوص مصری‌ها، هندی‌ها، ترکان و ایرانیان است.

در حالی که استاد حبیبی حتی برای پیدا کردن نام اجداد و بنی اعمام سید به کتاب محاکم کُتر در یکصد و چند سال قبل که ملکیت‌های سادات کُتر، در آن ضبط و ثبت است، مراجعه نموده و قبرهای نیاکان سید را در کُتر یافته است و حرف‌هایی را در مورد سید گفته که قبلاً مشهور نبوده است و اگر پژوهش‌های استاد حبیبی ادامه می‌یافت، به گمان من، نقطهء مشترک میان ادعاهای افغان‌ها و ایرانی‌ها، به دست می‌آمد.

از حرف‌های استاد حبیبی، من به این نتیجه می‌رسم که:

۱- «اسعدآباد» کُتر که اغلب مؤرخان در افغانستان، آن را، زادگاه سید جمال الدین می‌دانند، صحت ندارد. چون نخستین زندگینامهء سید در مصر، به قلم شیخ محمد عبده نگاشته شده است و زادگاه سید در آن نبشته، اسعدآباد کُتر درج شده است، در افغانستان هم نام منطقه ای را «اسعدآباد» گذاشتند، درحالی که ما شیرگر داریم که به معنای

اسدآباد است و نیازی به «جعل» اسعد آباد نیست و محمد نادر شاه هم چینی که بعد از تصدی وزارت مختاری افغانستان در سال ۱۹۲۷ میلادی در پاریس به سر می‌برد، آن را می‌پذیرد.

بناء وقتی که سید جمال الدین اسد آبادی می‌گوییم، هدف همین شیرگر است، نه اسد آباد همدان.

۲- امکان دارد «اسعد آباد کنر» که برای نخستین بار در سال ۱۳۰۳ هجری قمری (۱۸۸۶ م) در مقدمه «الرد علی الدهرین» چاپ بیروت، تسجیل یافت؛ اشتباه چاپی باشد و هدف شیخ محمد عبده «اسد آباد» باشد، نه «اسعد آباد»! به گونه ای که علامه محمود طرزی «اسدآباد همدان» را در سال ۱۹۱۶ م در سراج الاخبار «اسعدآباد» ثبت می‌کند!

وبسایت وزین و مبارز «سرنوشت» هم در زمستان سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی، مقالتی را تحت عنوان «پرسشی چند در مورد سید جمال الدین افغانی» به قلم آقای اسدالله غالب به نشر رساند که یکی از پرسش‌های مطرح شده در آن مقالت این بود که:

«آیا واقعیت است که تا شصت سال پیش، منطقه ای به نام اسعد آباد در کنر وجود نداشت و گفته می‌شود که حکومت افغانستان در سال ۱۳۴۰ اسم منطقه «شیرگر» را «اسعد آباد» گذاشت؟^۱ و استاد

^۱ حرف آقای اسد الله غالب را - که شاید نام مستعار باشد - بایست اینگونه تصحیح کرد که «شیرگر» به «اسعدآباد» تغییر داده نشده است؛ بل بالای منطقه «چغه سرای» یا «چغان تپه» نام «اسعدآباد» را گذاشته اند؛ اما مردم محل تا هنوز آن

حبیبی به گونه‌ای غیر مستقیم ۳۰ سال قبل به آن پرسش، پاسخ داده است.^۱

۳- پدر کلان سید جمال الدین هم گذرش به همدان افتاده است و به گفته‌ی استاد حبیبی، احتمال می‌رود که «وصلتی» هم در آنجا کرده باشد و در کنر به نام شاه همدان معروف است و در کنر هم مدفون.

۴- سید صفدر، پدر سید جمال الدین، با خانواده به اسد آباد همدان رفته و در آنجا ازدواج نموده است.

۵- خواهر زاده گان سید، آیا از زوجه‌ی افغانی سید صفدر اند و یا از زوجه‌ی ایرانی اش که از نبشته‌های استاد حبیبی، به صورت روشن استنباط نمی‌گردد، اما اگر ادعای میرزا لطف الله در شاگردی سید درست باشد، بایست مادرش، دختر زوجه‌ی افغانی^۲ سید صفدر باشد.

منطقه را «چغه سرای» می‌گویند. همچنان برای اینکه محاسبه ۶۰ سال قرین صحت گردد، بایست یادآور شوم که شاید هدف آقای اسدالله غالب، سال ۱۹۴۰ م باشد، نه ۱۳۴۰ هـ. ش.

^۱ (دانشمند محترم سرمحقق عبد الله بختانی خدمتگار به این باور است که «سدرگت» زادگاه و «شیرگر» آموزشگاه سید جمال الدین است.

د سید جمال الدین د ژوندانه هدف، ص ۱۹

^۲ (غلام جیلانی اعظمی در رساله اش «نابغه عصر نوزدهم» که نخستین رساله چاپ شده در مورد سید جمال الدین افغانی در افغانستان است - زیرا این رساله ۷۵ سال قبل در سال ۱۳۱۰ هجری خورشیدی در کابل به چاپ رسیده است - در آن رساله؛ مادر سید از قوم صافی کنر معرفی شده است.

۶- نبشتهء استاد حبیبی شعار گونه نیست و بر اسناد و دلایل استوار است و حتی حرف علامه محمد قزوینی را که اکثر افغانها دلیل بر افغان بودن سید جمال الدین از زبان ایرانی‌ها می‌دانند، استاد حبیبی در تبصره بر آن، آن را به صورت کامل نمی‌پذیرد، با وجود این همه، آنچه من خود را با استاد حبیبی موافق نمی‌دانم، درس خواندن سید جمال الدین در قزوین، تهران و نجف و سایر مراکز شیعی است، زیرا ثقافت فکری سید را، به برداشت من، اندیشه‌های اهل سنت و جماعت تشکیل می‌دهد و مسأله به پژوهش بیشتر نیاز دارد و در اینجا معلوم نیست که آیا سید جمال الدین خرد سال، پدرش را به اسد آباد همدان ایران، همراهی کرده است و یا خیر؟

بناء نتیجهء حرف‌های پوهاند حبیبی این می‌شود که شجره‌سازی میرزا لطف‌الله خان و الواح قبور اجداد سید جمال الدین، دقیق نیست، یعنی بالاتر از سید صفدر اعتبار ندارد؛ بلکه قبور اجداد سید جمال در کنر افغانستان است و سید صفدر به اسد آباد همدان رفته و همسر ایرانی داشته است و در همانجا وفات یافته است.

هرگاه در همان سال ۱۹۱۶ م به تقاضای محمود طرزی از طرف خوانندگان جریدهء سراج الاخبار، پاسخ ارائه می‌گردید و در آن زمان که هنوز بیش از ۱۹ سال، از وفات سید جمال الدین سپری نشده بود؛ شاید بنی اعمام سید در کنر، زنده می‌بودند و پژوهشی در مورد خاندان او صورت می‌گرفت، بسا از این نوع پرسش‌ها، پاسخ می‌یافت؛ اما کاری که علامه حبیبی در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی انجام داد، سزاوار

تقدیر است و اگر پژوهشگری صلاحیت علمی و شمّ قوی تحقیقی استاد حبیبی را می‌داشت و کار ۳۰ سال قبل استاد حبیبی را ادامه می‌داد، بلا ریب نکات دیگری هم در مورد سید جمال الدین روشن می‌شد که متاسفانه، ناآرامی‌های سه دهه اخیر که آن را در همه کاستی‌ها دلیل می‌آورند، میتوان، توجه اندک به سید جمال الدین را در سه دهه اخیر، معلول همین ناآرامی‌ها و فراهم نبودن جو مساعد برای کارهای تحقیقی و پژوهشی در افغانستان شمرد.

خواننده ارجمند یکی از اهداف من در نگارش این مقاله؛ اشاره به این نکته است که در افغانستان کارهای پژوهشی راجع به سید جمال الدین کمتر انجام شده است و حتی مبالغه‌هایی هم در مورد او شده است، به گونه مثال استاد میر سعید بریمن که «نیچریه» سید را از زبان فارسی به زبان پشتو ترجمه نموده است، در مقدمه نیچریه بدون ارائه سندی، نگاشته است که: سید جمال الدین، لومړی وزیر یعنی نخست وزیر امیر محمد افضل خان بود.^۱

^۱ (ترجمه نیچریه به زبان پشتو از آقای میر سعید بریمن، که در صفحه ۶ آن آمده است: «کله چې امیر دوست محمد خان پاچا شو، نو سید جمال الدین په دغه وخت کې بیخي زلمی و، د خپل لمړي وزیر په حیث وټاکه،» یعنی وقتی که امیر محمد افضل خان پادشاه شد، سید جمال الدین را که در آن وقت به کلی جوان بود به حیث نخست وزیر یا وزیر اول (صدر اعظم) خود انتخاب کرد. شاید آقای بریمن این موضوع را در کتابی خوانده باشد؛ اما به مأخذ خود، اشاره نکرده است.

خدا کند در کابل و کنر به مناسبت یک صد و دهمین سالگرد خاموشی شمع عمر سید جمال الدین افغانی، کارهای تحقیقی تازه ای انجام گرفته باشد، تا علاقمندان افکار و اندیشه های سید از آن بهره ور گردند.^۱

^۱ (مقاله حاضر بعد از نشر در سایت های انترنتی، بازنگری شده و یافته های جدیدی (به ویژه در این چاپ) بر آن افزوده شده و تصحیحاتی هم در آن، رونما گردیده است.

فصل سوم
کرونولوژی



سالشمار زندگی سید جمال الدین افغانی

- ۱- تولد سید جمال الدین در شیرگپ (اسد آباد کنر)
شعبان ۱۲۵۴ هجری قمری (اکتوبر یا نوامبر ۱۸۳۸ م، پاییز ۱۲۱۷ هجری خورشیدی)
- ۲- سید جمال همراه با پدر در کابل
۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ م-۱۲۲۳ هجری خورشیدی)
- ۳- نخستین سفر سید به هند
۱۲۷۲ قمری (۱۸۵۵ م ۱۲۳۴ هجری خورشیدی)
- ۴- سفر سید جهت ادای حج به مکه مکرمه
۱۲۷۳ قمری (۱۸۵۷ م ۱۲۳۶ هجری خورشیدی)
- ۵- نخستین سفر سید به تهران
۱۲۷۴ هجری قمری (۱۸۵۸ م)
- ۶- برگشت سید به کابل
۱۲۷۴ هجری قمری (۱۸۵۸ م)
- ۷- سید برای خود مهر مربع شکل، تهیه می کند
۱۲۷۷ هجری قمری (۱۸۶۰ م)
- ۸- همراهی امیر دوست محمد خان در محاصره هرات
۱۲۷۹ هجری قمری (۱۸۶۲ م ۱۲۴۰ هجری خورشیدی)

- ۹- اشتراک در مراسم اعلان پادشاهی شیر علی خان در هرات.
- محرم الحرام ۱۲۸۰ هجری قمری (جون ۱۸۶۳ میلادی)
- ۱۰- سید برای دومین بار در تهران
- اواخر رجب ۱۲۸۲ هجری قمری (اواسط دسمبر ۱۸۶۵ م)
- ۱۱- خروج از تهران
- محرم ۱۲۸۳ هجری قمری (می ۱۸۶۶ م)
- ۱۲- ورود به طوس
- صفر ۱۲۸۳ هجری قمری (جون ۱۸۶۶ م)
- ۱۳- خروج از طوس
- جمادی الاولی ۱۲۸۳ هجری قمری (سپتمبر ۱۸۶۶ م)
- ۱۴- توقف ۴۰ روزه در هرات
- جمادی الثانیه ۱۲۸۳ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۶۶ م)
- ۱۵- کتابت رساله مرآة العارفین در قندهار
- ذو الحجه ۱۲۸۳ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۶۶ م)
- ۱۵- ترک قندهار
- ربیع الاول ۱۲۸۴ هجری قمری (جولای ۱۸۶۷ م)
- ۱۷- سید در غزنی
- جمادی الاول ۱۲۸۴ هجری قمری (سپتمبر ۱۸۶۷ م)
- ۱۸- اقامت در کابل و مشاور امیر محمد اعظم خان
- ۱۲۸۵ هجری قمری (۱۸۶۷ م)

- ۱۹- خروج از کابل
- ۲۰- رجب ۱۲۸۵ هجری قمری (نوامبر ۱۸۶۸ م)
- ۲۰- سفر به قصد حج از راه قندهار
- شعبان ۱۲۸۵ هجری قمری (نوامبر ۱۸۶۸ م)
- ۲۱- سکونت در بمبئی هند
- ذو الحجه ۱۲۸۵ هجری قمری (مارچ ۱۸۶۹ م)
- ۲۲- سفر به قاهره و اقامت چهل روزه در آن
- ربیع الآخر ۱۲۸۶ هجری قمری (جولای ۱۸۶۹ م)
- ۲۳- سفر نخست به استانبول
- رجب ۱۲۸۶ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۶۹ م)
- ۲۴- عضویت سید در مجلس اعلاى معارف امپراتوری عثمانی
- ۱۲۸۶ هجری قمری (۱۸۶۹ م)
- ۲۵- بیانیه در دارالفنون استانبول راجع به صنعت
- رمضان ۱۲۸۷ هجری قمری (دسمبر ۱۸۷۰ م)
- ۲۶- ورد مجدد به مصر
- محرم الحرام ۱۲۸۸ هجری قمری (مارچ ۱۸۷۱ م، حمل ۱۲۵۰ هجری خورشیدی)
- ۲۷- اقامت هشت ساله و فعالیت های فکری در مصر
- ۱۲۸۸-۱۲۹۶ هجری قمری (۱۸۷۱-۱۸۷۹ م، ۱۲۵۰-۱۲۵۸ هجری خورشیدی)
- ۲۸- املاى رسالهء «الواردات فى سر التجلیات» در قاهره

- صفر ۱۲۹۰ هجری قمری (اپریل ۱۸۷۳ م)
- ۲۹- تقاضای عضویت سید در ماسونیت (سازمان فراماسونی)
- ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲ هجری قمری (۲۱ اکتوبر ۱۸۷۴ م، ۱۹ میزان ۱۲۵۳ هجری خورشیدی)
- ۳۰- تدریس عین الحکمت از شاه میرک بخاری، در قاهره.
- صفر ۱۲۹۳ ق، مارچ ۱۸۷۶ م
- ۳۱- دعوت به اشتراک در جلسهء فوق العادهء «لوژ کوکب شرق» مربوط فراماسونی ها در قاهره.
- ۳ محرم ۱۲۹۴ ق جنوری ۱۸۷۷ م
- ۳۲- نشر مقالهء «البيان فی الانجلیز و الافغان»
- ۱۲۹۵ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۷۸ م)
- ۳۳- پاسخ سید به یک کشیش تحت عنوان "ردّ علی الردّ"
- ذوالحجه ۱۲۹۵ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۷۸ م)
- ۳۴- نشر ترجمهء مقالهء "البيان فی الانجلیز و الافغان" به زبان انگلیسی در لندن
- ذوالحجه ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۵ دسمبر ۱۸۷۸ م)
- ۳۵- وعدهء نشر رسالهء تنمیه البیان فی تاریخ الافغان
- ۱۲۹۵ ق (۱۸۷۸ م)
- ۳۵- اخراج و یا خروج سید از سازمان فراماسونی
- ۱۲۹۵ قمری (۱۸۷۸ م، ۱۲۵۷ خورشیدی)

۳۶- تشکیل محفل وطنی در برابر لوژ کوب شرق در قاهره با عضویت سه صد تن .

این سازمان فراماسونی را برخی نافهمیده حزب اسلامی، گمان کرده اند که سید آن را در مصر تاسیس کرده است!!
ذوالقعدة ۱۲۹۵ ق (نوامبر ۱۸۷۸ م)

۳۷- نشر مقاله An Afghan on the English در شماره ۱۳ جلد دوم نشریه «النحلة»

۱۵ دسمبر ۱۸۷۸ م (۲۴ قوس ۱۲۵۷ هجری خورشیدی)
۳۸- سفر به اسکندریه و ایراد خطابه به جوانان و وجهای اسکندریه.

جمعه ۲۳ می ۱۸۷۹ م ۳ جمادی الآخری ۱۲۹۶ ق

۳۹- نشر خطابه سید در شماره ۴۷ جریده «مصر»

۲۴ می ۱۸۷۹ م ۴ جمادی الآخری ۱۲۹۶ ق

۴۰- اخراج از مصر

۶ رمضان ۱۲۹۶ هجری قمری (۲۴ اگست ۱۸۷۹ م)

۴۱- رسیدن به بندر کراچی

رمضان ۱۲۹۶ هجری قمری (۳ سپتمبر ۱۸۷۹ م)

۴۲- بازداشت کوتاه مدت در شهر کراچی ، مقارن کشته شدن

کیوناری در کابل

رمضان 1296 هجری قمری (سپتمبر ۱۸۷۹ م)

۴۳- رفتن به بمبئی هند

- شوال ۱۲۹۶ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۷۹ م)
 ۴۴- اقامت در حیدر آباد دکن
 ربیع الثانی ۱۲۹۷ هجری قمری (مارچ ۱۸۸۰ م)
 ۴۵- نگارش رساله نیچریه به زبان فارسی
 محرم الحرام ۱۲۹۸ هجری قمری (دسمبر ۱۸۸۰ م)
 ۴۶- نشر مقالات به فارسی، در مجله معلم شفیق در حیدر آباد
 محرم - ذوالحجه ۱۲۹۸ قمری (دسمبر ۱۸۸۰ - اکتوبر ۱۸۸۱)
 ۴۷- چاپ نخست «نیچریه» به زبان فارسی در حیدر آباد دکن
 ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۱ م)
 ۴۸- نشر مجدد رساله نیچریه توسط حاجی محمد حسن تاجر
 کازرونی در بمبئی .
 ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۱ م)
 ۴۹- آغاز شورش احمد عرابی پاشا در مصر .
 ۱۴ شوال ۱۲۹۸ (۹ سپتمبر ۱۸۸۱ م)
 ۵۰- نشر مقاله " العلم و تأثیره فی الارادة و الاختیار " در جریده "
 الوقائع " چاپ مصر
 ذوالقعدة ۱۲۹۸ هجری قمری (سپتمبر ۱۸۸۱ م)
 ۵۱- سرکوب شورش احمد عرابی پاشا توسط انگلیس در مصر ۲۹
 شوال ۱۲۹۹ ق ۱۳ سپتمبر ۱۸۸۲ م
 ۵۲- تبعید سید جمال الدین از حیدر آباد دکن به کلکته

ذوالقعدة ۱۲۹۹ ق اکتوبر ۱۸۸۲ م

۵۳- بیانیه سید در البرت هال کلکته در مورد « تعلیم و تعلّم »

۸ نوامبر ۱۸۸۲ م ۲۳ ذوالحجه ۱۲۹۹ ق

۵۴- ترک هند

صفر المظفر ۱۳۰۰ هجری قمری (نوامبر ۱۸۸۲ م)

۵۵- توقف مختصر کانال سویس در راه سفر از هند به لندن و

نیشن نامه به ریاض پاشا و فکری پاشا و محمد عبده و دیگران

صفر ۱۳۰۰ هجری قمری (دسمبر ۱۸۸۲ م)

۵۶- تبعید احمد عربی پاشا و محمود سامی البارودی به سرانديپ

(سربلنکای امروزی)

۵۷- سفر نخست سید به لندن و ملاقات با بلنت

ربيع الاول ۱۳۰۰ هجری قمری (جنوری ۱۸۸۳ م)

۵۸- وفات سید صفدر پدر سید در اسد آباد همدان

۱۳۰۱ قمری (۱۸۸۳ م)

۵۹- سفر نخست سید به پاریس و اقامت در آن

۱۳۰۰-۱۳۰۲ هجری قمری (۱۸۸۳-۱۸۸۵ م)

۶۰- پذیرایی یعقوب صنوع ناشر " ابونظارة " از سید در پاریس

اول ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۰ جنوری ۱۸۸۳ م)

۶۱- نشر خبر ورود سید به پاریس، در جریده ابونظاره

۹ ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۹ جنوری ۱۸۸۳ م)

۶۲- خلیل غانم در جریده " البصیر " چاپ پاریس، خبر آمدن سید
را به پاریس، نشر کرد

۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری قمری (۲۵ جنوری ۱۸۸۳ م)

۶۳- نگارش مقاله " الشرق و الشرقیین " سید در نشریه ابونظاره،

چاپ پاریس

اول ربیع الثانی ۱۳۰۰ هجری قمری (فبروری ۱۸۸۳ م)

۶۴- پاسخ به ارنست رنان فیلسوف فرانسوی

۱۰ رجب ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۸ می ۱۸۸۳ م)

۶۵- نشر العروة الوثقی در پاریس

جمادی الاولى ۱۳۰۱ هجری قمری (۱۳ مارچ ۱۸۸۴ م)

۶۶- ترجمه و نشر «نیچریه» به زبان اردو توسط سید عبد الغفار

شهباز عظیم آبادی در کلکته هند

۱۸۸۳ میلادی

۶۷- چاپ سوم رسالهء نیچریه به زبان فارسی توسط عبد الوهاب

شیرازی در بمبئی.

رجب ۱۳۰۰ هجری قمری

۶۸- ممنوع الورد شدن جریدهء عروة الوثقی به مصر به اساس

تصویب مجلس نظار یا شورای وزیران مصر

۲۱ جولای ۱۸۸۴ م

۶۹ - چاپ مجموعهء مقالات فارسی سید جمال الدین برای نخستین بار در یک مجموعه به نام «مقالات جمالیه» توسط مولوی عبد الغفار شهباز عظیم آبادی در کلکته هند

۱۵ اگست ۱۸۸۴ م

۷۰ - نشر آخرین شماره العروة الوثقی در پاریس

ذوالحجه ۱۳۰۱ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۸۴ م)

۷۱ - آشنایی با نویسندهء مشهور ویکتور هوگو در پاریس

۱۳۰۱ قمری ۱۸۸۴ م ۲۲ جولای ۱۸۸۵ م

۷۲ - ورود از پاریس به لندن به دعوت ولفرد بلنت

۲۳ جولای ۱۸۸۵

۷۳ - ملاقات با لارد (لرد) راندولف چرچیل وزیر امور هندوستان)

پدر سر وینستون چرچیل)

جولای ۱۸۸۵

۷۴ - اقامت سه ماهه در لندن، در منزل ولفرد بلنت

اواخر ۱۳۰۲ هجری قمری (جولای - نوامبر ۱۸۸۵ م)

۷۵ - سفر به ویانا پایتخت اتریش

۱۳۰۲ هجری قمری ۱۸۸۵ م

۷۶ - سفر سوم به استانبول

۱۳۰۲ قمری ۱۸۸۵ م

۷۷ - حرکت به بو شهر ایران

شعبان ۱۳۰۳ هجری قمری، (۱۸۸۶ م، بهار ۱۲۵۶ خورشیدی)

- ۷۸- ترجمه رساله « نیچریه » تحت عنوان « الرد علی الدهریین »
توسط شیخ محمد عبده از زبان فارسی به زبان عربی به همکاری عارف
ابوتراب خادم سید و نشر آن در بیروت.
- ۱۳۰۳ هجری قمری (۱۸۸۶ م)
- ۷۹- سید جمال الدین مهمان ظل السلطان در اصفهان
۲۲ صفر تا ۱۲ ربیع الاول ۱۳۰۴ هجری قمری
- ۸۰- اقامت در تهران
ربیع الاول ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۸۸۷ م ۱۲۶۶ خ)
- ۸۱- سفر به روسیه - مسکو
شعبان ۱۳۰۴ هجری قمری (می ۱۸۸۷ م)
- ۸۲- ورود به مسکو همراه با حاج محمد حسن امین الضرب
رمضان ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۰ می ۱۸۸۷ م)
- ۸۳- ملاقات با کاتکف، مدیر روزنامه مسکو و نشر شرح حال سید در
جریده « موسکوفسکی ویدوموستی » چاپ مسکو
- ۱۳۰۴ هجری قمری (اول جولای ۱۸۸۷ م)
- ۸۴- وفات کاتکف
- ذوالعقده ۱۳۰۴ قمری (۱۸۸۷ م)
- ۸۵- اقامت در پترزبورگ
- ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۸۸۷ م)
- ۸۶- بازدید سید جمال الدین از شهر کیف

۱۸۸۸ م

۸۷- تولد ابو الکلام آزاد در مکه مکرمه

۱۳۰۵ ق ۱۸۸۸ م

۸۸- ملاقات با ناصر الدین شاه در مونیخ (مونشن)

ذو القعدة ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۸۸۹ م)

۸۹- آخرین سفر به تهران و اقامت در منزل حاج امین الضرب

ربیع الأول ۱۳۰۷ هجری قمری (نوامبر ۱۸۸۹ م)

۹۰- ملاقات با ناصر الدین شاه در تهران

جمادی الاولى هجری ۱۳۰۷ قمری (نوامبر ۱۸۸۹ م)

۹۱- پناه بردن به حضرت شاه عبدالعظیم

ذو الحجه ۱۳۰۷- جمادی الاخری ۱۳۰۸ هجری قمری (جولای

۱۸۹۰- جنوری ۱۸۹۱ م)

۹۲- اخراج اهانتبار سید جمال الدین از ایران

جمادی الاولى ۱۳۰۸ هجری قمری (جنوری ۱۸۹۱ م)

۹۳- حرکت به شهر قم

جمادی الاولى ۱۳۰۸ هجری قمری (جولای ۱۸۹۰- جنوری

۱۸۹۱ م)

۹۴- سید در کرمانشاه

۱۵ جمادی الثانية ۱۳۰۸ قمری (فبروری ۱۸۹۱ م)

۹۵- وصول به بغداد

رجب ۱۳۰۸ هجری قمری (مارچ ۱۸۹۱ م)

- ۹۶- رفتن به بصره
- شوال ۱۳۰۸ هجری قمری (می ۱۸۹۱ م)
- ۹۷- آخرین سفر به لندن
- ۱۳۰۹ هجری قمری (خزان ۱۸۹۱ م)
- ۹۸- همکاری با میرزا ملکم خان در نشر جریده "قانون"
- ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۱ م)
- ۹۹- فرستادن نامه از لندن عنوانی الکزاندر سوم ، تزار روس .
- ۱۳ نوامبر ۱۸۹۱ م
- ۱۰۰- نشر جریده ضیاء الخافقین در لندن
- رجب ۱۳۰۹ هجری قمری (فبروری ۱۸۹۲ م ، حوت ۱۲۷۰ هجری خورشیدی)
- ۱۰۱- نشر نامه سید جمال الدین افغانی، عنوانی آیت الله میرزای شیرازی در جریده ضیاء الخافقین.
- ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲ م)
- ۱۰۲- ملاقات پروفیسور ادوارد براون با سید در لندن
- ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲ م)
- ۱۰۳- سفر سید به استانبول، بنا به دعوت سلطان عبدالحمید دوم
- صفر ۱۳۱۰ هجری قمری (تابستان ۱۸۹۲ م)
- ۱۰۴- ملاقات عباس حلمی خدیو مصر با سید جمال الدین افغانی
- در تفریحگاه «کاغذخانه» در استانبول.

جولای ۱۸۹۳ م

۱۰۵- چاپ رساله «الرد علی الدهرین» برای نخستین بار در قاهره

، توسط المحامی عبد العلیم صالح ازهری

۱۳۱۲ هجری قمری (۱۳۰۲ هجری شمسی ، ۱۸۹۵ م)

۱۰۶- برگشت میرزا رضای کرمانی از ترکیه به ایران .

۲۶ رجب ۱۳۱۳ ق ، ۹ اپریل ۱۸۹۶ م

۱۰۷- کشته شدن ناصر الدین شاه در شاه عبدالعظیم تهران

جمعه ۱۸ ذو القعدة ۱۳۱۳ هجری قمری (اول می ۱۸۹۶ م ، ۱۲

ثور ۱۲۷۵ ش)

۱۰۸- تقاضای رسمی ایران مبنی بر تسلیم دادن سید جمال الدین

به مقامات ایرانی .

۱۰ ذو الحجة ۱۳۱۳ ق ، ۲۳ می ۱۸۹۶ م (۳ جوزای ۱۲۷۵ ه.ش)

۱۰۹- ملاقات محمود طرزی با سید جمال الدین در استانبول .

۱۳۱۴ قمری ، ۱۸۹۷ م

۱۱۰- اعدام میرزا رضای کرمانی در ایران .

ربیع الاول ۱۳۱۴ ق اگست ۱۸۹۶ م

۱۱۱- بیماری سید در استانبول

رجب ۱۳۱۴ هجری قمری (دسمبر ۱۸۹۶ م ، زمستان ۱۲۷۵

خورشیدی)

۱۱۲- سفارت ایران در استانبول طی گزارشی به تهران ، اطلاع

میدهد که سید جمال الدین به سرطان مبتلا شده است.

۲۵ رجب ۱۳۱۴ ق - ۳۰ دسمبر ۱۸۹۶ م

۱۱۳ - وفات سید جمال الدین افغانی در استانبول

روز سه شنبه ۵ شوال ۱۳۱۴ هجری قمری (۹ مارچ ۱۸۹۷ م،

۱۹ حوت ۱۲۷۵ هجری خورشیدی)

۱۱۴ - مراسم دفن در شیخلر مزار لغی

۵ شوال ۱۳۱۴ هجری قمری (۹ مارچ ۱۸۹۷ م)

۱۱۵ - چاپ « تتمه البیان فی تاریخ الأفغان » اثر سید جمال الدین

افغانی توسط محمد یوسف الکریدلی سردبیر نشریه « العلم العثماني » در

قاهره

۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۱ م)

۱۱۶ - نشر زندگینامه سید جمال الدین افغانی در سراج الأخبار ،

ترجمه شده توسط سلطان محمد خان کابلی.

سنبله ۱۲۹۵ هجری خورشیدی سپتمبر ۱۹۱۶ م

۱۱۷ - نشر ترجمه مقالات سید جمال الدین در مورد آموزش، به

زبان تاتاری در مجله «شوری» چاپ قفقاز.

۱۹۱۶ م

۱۱۸ - نشر زندگینامه سید جمال الدین در هفته نامه « کاوه »

چاپ برلین.

رجب ۱۳۳۹ هجری قمری (حوت ۱۲۹۹ هجری خورشیدی ،

مارچ ۱۹۲۱ م)

- ۱۱۹ - ترجمه «تتمة البیان فی تاریخ الأفغان» به زبان اردو تحت عنوان «تاریخ افغانستان» توسط مولوی محمد علی و نشر آن در لاهور.
- ۱۳۴۲ هجری قمری (۱۳۰۲ هجری شمسی، ۱۹۲۳ م)
- ۱۲۰ - چاپ نیچریه (فارسی) از طرف مطبعهء دین و دانش در تبریز
- ۱۳۰۳ هجری خورشیدی.
- ۱۲۱ - ترمیم مقبرهء سید توسط مستر چارلس کراین امریکایی
- ۱۳۴۵ هجری قمری (۱۹۲۶ م، ۱۳۰۴ هجری خورشیدی)
- ۱۲۲ - چاپ و نشر رسالهء «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی» در برلین، به قلم میرزا لطف الله خان اسد آبادی که خود را خواهرزادهء سید، معرفی می کرد.
- ۱۳۰۳ هجری خورشیدی، ۱۹۲۶ م
- ۱۲۳ - چاپ رسالهء «نیچریه» به زبان فارسی از طرف مطبعهء «حیدریه» در نجف اشرف عراق.
- ۱۳۰۷ هجری شمسی (۱۳۴۷ ق ۱۹۲۸ م)
- ۱۲۴ - ترجمهء نیچریه به زبان اردو توسط مولوی عبد الحنان و نشر آن از طرف کتابخانه «آصفیه» در لاهور
- ۱۳۴۹ هجری قمری (۱۳۰۹ هجری شمس ۱۹۳۰ م)
- ۱۲۵ - چاپ کتاب «تاریخ الأستاذ الإمام» اثر شیخ رشید رضا در قاهره از طرف مطبعهء المنار
- ۱۹۳۱ م

۱۲۶- ترجمه « تتمه البیان فی تاریخ الأفغان » به زبان فارسی توسط مولانا محمد امین خوگیانی و نشر آن در کابل.

۱۳۱۸ هجری شمسی

۱۲۷- ترجمه نیچریه به زبان فرانسوی و نشر آن در پاریس.

۱۹۴۲ میلادی

۱۲۸- انتقال تابوت سید از استانبول به کابل

محرم الحرام ۱۳۶۴ هجری قمری (دسمبر ۱۹۴۴ م جدی ۱۳۲۳ هجری خورشیدی)

۱۲۹- دفن عظام رمیم سید جمال الدین در محوطه پوهنتون کابل

۱۴ محرم الحرام ۱۳۶۴ هجری قمری (۳۰ دسمبر ۱۹۴۴ م) ، برابر با ۹ جدی ۱۳۲۳ هجری خورشیدی

۱۳۰- ترجمه نیچریه به زبان ترکی در انقره توسط محمد منیر یعقوب افندی زاده

۱۹۵۶ م

۱۳۱- ترجمه و نشر رساله میرزا لطف الله خان ، به زبان عربی تحت عنوان « جمال الدین الأسد آبادی المعروف بالافغانی ؛ كما يقدمه ابن أخته میرزا لطف الله خان » با تعلیقات و مقدمه صادق نشأت و عبد النعم حسنین ، در قاهره .

۱۳۷۶ هجری قمری ، ۱۹۵۷ م

۱۳۲- بزرگداشت از سید جمال الدین افغانی تحت عنوان «انقلابی مسلمان» از طرف جمعیت جوانان مسلمان در قاهره و سخنرانی استاد احمد شرباصی رهبر آن جمعیت ، استاد صلاح الدین سلجوقی سفیر افغانستان و مجاهد الجزایری شیخ محمد بشیر ابراهیمی.

۲۷ ربیع الاول ۱۳۷۷ هجری قمری ۲۱ اکتوبر ۱۹۵۷ میلادی و ۳۰ عقرب ۱۳۳۵ هجری خورشیدی.

۱۳۳- چاپ نخست کتاب « صیحة جمال الدین الأفغانی » تألیف شیخ محمد ابوریه در قاهره.

۱۹۵۹ م

۱۳۴- نشر رساله « الرد علی الدهرین » در قاهره به کوشش شیخ محمد ابوریه و با مقدمه علامه صلاح الدین سلجوقی در قاهره

۱۹۶۰ میلادی

۱۳۵- نشر کتاب مهم « مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در مورد سید جمال الدین مشهور به افغانی » از طرف دانشگاه تهران

سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی

۱۳۶- ترجمه نیچریه به زبان پشتو و نشر آن در کابل توسط میر سعید بریمن.

۱۳۴۴ هجری خورشیدی

۱۳۷- ترجمه و نشر «نیچریه» به زبان انگلیسی توسط . R . Nikki

Keddie پژوهشگر امریکایی از طرف دانشگاه کالفرنیا

۱۹۶۸ میلادی

۱۳۸- چاپ کتاب An Annotated Biiblography یا کتابشناسی توصیفی سید جمال الدین افغانی، اثر عبد الله رابرت قدسی زاده، از طرف دانشگاه لیدن در هالند.

۱۹۷۰ م ۱۳۴۹ هجری خورشیدی

۱۳۹- تجلیل از صدمین سالروز ورود سید جمال الدین به مصر. (قابل یاد آوری می‌داند این سالی را که در مصر به نام صدمین سالروز ورود سید جمال الدین به مصر بزرگداشت گردید و محفل شکوهمندی در قاهره برگزار شد و داکتر عبد الرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور وقت از کابل و استاد خلیل الله خلیلی سفیر افغانستان در عراق نیز تشریف آورده بودند؛ در حقیقت صدمین سالگرد اخراج سید جمال الدین از مصر بود، نه صدمین سال ورود او، طوری که در مطبوعات رسمی مصر و افغانستان بازتاب یافت.)

شعبان ۱۳۹۶ هجری قمری (اسد ۱۳۵۵ هجری شمسی، اگست ۱۸۷۶ م)

۱۴۰- تجلیل از هشتادمین سالگرد وفات سید جمال الدین در کابل ربیع الثانی ۱۳۹۷ هجری قمری (مارچ ۱۹۷۷ م، حوت ۱۳۵۵ هجری خورشیدی)

۱۴۱- ترجمه و نشر العروة الوثقی به زبان های پشتو و فارسی در کابل، توسط قاضی عبید الله صافی و استاد عبد الله سمندر غوریانی. حوت ۱۳۵۵ ش؛ مارچ ۱۹۷۷ م

۱۴۲- نشر کتاب « نسب و جایگاه سید جمال الدین الأفغانی » اثر
علامه عبدالحی حبیبی در جمله آثار نشر شده توسط سیمینار
بزرگداشت از هشتادمین سالگرد وفات سید جمال الدین افغانی
ربیع الثانی ۱۳۹۷ هجری قمری (مارچ ۱۹۷۷ م، حوت ۱۳۵۵
هجری خورشیدی)

۱۴۳- نشر « نیچریه » به زبان فارسی برای نخستین بار در کابل در
ضمن مجموعه « آثار گزیده سید جمال الدین افغانی » ترتیب و تدوین
دکتور سید مخدوم رهین
ربیع الثانی ۱۳۹۷ هجری قمری (مارچ ۱۹۷۷ م، حوت ۱۳۵۵
هجری خورشیدی)

۱۴۴- نشر « الأعمال الكاملة لسید جمال الدین الأفغانی » که در
حقیقت برای نخستین بار آثار سید جمال الدین در یک مجموعه، توسط
دانشمند بزرگ مصری دکتور محمد عماره در قاهره
۱۹۷۸ م

۱۴۵- چاپ « الأعمال الكاملة لسید جمال الدین الأفغانی » در دو
جلد، تدوین و ترتیب دکتور محمد عماره، محل چاپ بیروت- لبنان
۱۹۷۹ م

۱۴۶- نشر « الآثار الكاملة » سید جمال الدین افغانی در شش مجلد
و در حدود سه هزار صفحه توسط استاد سید هادی خسرو شاهی در
قاهره، چاپ دار الشروق الدولية
۲۰۰۲ م

- ۱۴۷- نشر و چاپ نخست کتاب «بیدارگر عصر» در اروپا
 ۲۸ اسد ۱۳۸۵ هجری شمسی (۱۹ اگست ۲۰۰۷ م)
 ۱۴۸- بزرگداشت از صد و دهمین سالگرد وفات سید جمال الدین
 افغانی در کابل و کنر
 ربیع الاول ۱۴۲۸ هجری قمری (مارچ ۲۰۰۷ م، حوت ۱۳۸۵
 هجری خورشیدی)
 ۱۴۹- تصویب بزرگداشت از یک صد و پنجاهمین سالروز حیات
 فعال سیاسی سید جمال الدین افغانی از طرف یونسکو
 ۱۳۸۷ هجری شمسی (۲۰۰۸ م)
 ۱۵۰- بزرگداشت از یک صد و پنجاهمین سالگرد حیات فعال
 سیاسی سید جمال الدین افغانی از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ
 افغانستان و یونسکو و نشر چندین اثر در مورد سید جمال الدین افغانی،
 به شمول چاپ دوم «بیدارگر عصر» در کابل.
 میزان ۱۳۸۷ هجری خورشیدی (اکتوبر ۲۰۰۹ م)
 ۱۵۱- نشر مجدد متن عربی رساله « الرد علی الدهریین» از
 طرف سفارت افغانستان در مصر ، به مناسبت یک صد و پنجاهمین
 سالروز نخستین ورود ، سید جمال الدین افغانی به مصر. (سید جمال
 الدین برای نخستین بار در سال ۱۲۸۶ هجری قمری به قاهره سفر کرد و
 مدت چهل روز را در آن سپری نمود ، سپس رهسپار استانبول گردید.)
 رجب ۱۴۳۶ هجری قمری (می ۲۰۱۵ م ثور ۱۳۹۴ هجری شمسی)

۱۵۲- نشر کتاب الأعمال الكاملة لجمال الدين الأفغاني در یک مجموعه چهار جلدی با بررسی و تحقیق پروفیسور دکتور محمد عماره ، از طرف دارالسلام در قاهره
اواخر سال ۲۰۱۶ م

۱۵۳- چاپ مجدد ترجمه فارسی زندگینامه سید جمال الدین افغانی نشر شده در سال ۱۸۹۷ م در ماهنامه "الهلال" و تبصره محمود طرزی که برای نخستین بار صد سال قبل از سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان ، یادآوری شده است، تحت عنوان « سده سید در روزنهء سراج الأخبار»

۱۲ سپتمبر ۲۰۱۶ م (۲۲ سنبله ۱۳۹۵ هجری خورشیدی)
۱۵۴- فرمان دکتور محمد اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان مبنی بر منظوری اعطای مدال سید جمال الدین افغانی برای سید جمال الدین شناس مشهور مصری پروفیسور دکتور محمد عماره
۲۴ جنوری ۲۰۱۷ م (۵ دلو ۱۳۹۵ هجری خورشیدی)

۱۵۵- چاپ پنجم کتاب سید جمال الدین الحسینی الأفغانی (بیدارگر عصر) در قاهره به مناسبت یک صد و بیستیمین سالگرد وفات سید افغانی

۹ مارچ ۲۰۱۷ م (۱۱ جمادی الآخری ۱۴۳۸ ق)
۱۹ حوت ۱۳۹۵ هجری خورشیدی

فصل چهارم

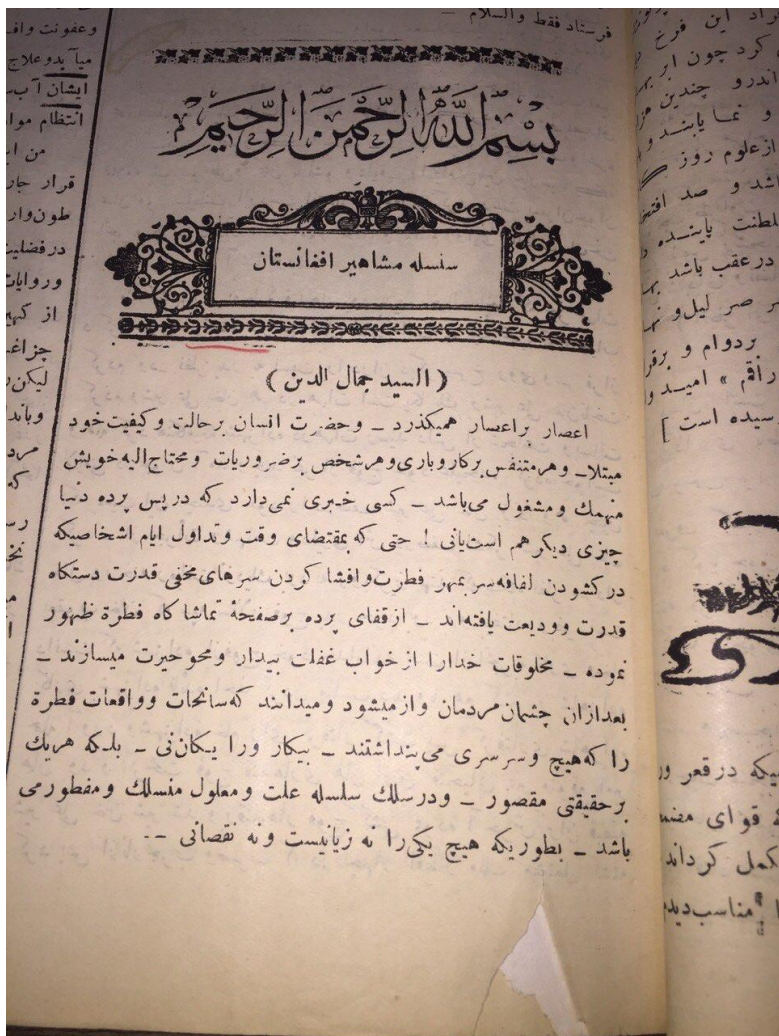
پیوست ها





محمود طرزی در نخستین سالهای مدیریت سراج الأخبار در
دفتر کارش - کابل

یادآوری از سید جمال الدین در سراج الأخبار



نامهء سلطان محمد کابلی

عنوانی محمود طرزی سرمحرر سراج الأخبار

مکتوب

عالیجاها!

شما بهتر از من می‌دانید که برای ترقی و بیداری قومی که در قعر ورطهء تغافل فرو رفته باشد، از وقایع تواریخ و سامعات سیری که قوای مضمحل ایشان را مشتعل و جذبات و احساسات ایشان را مکمل گرداند، بهتر و اولی علاج و تدبیری نیست. بناء علیه من این را مناسب دیدم که یک عنوان تاریخی که از برای قوم ما خصوصا و دیگران مفید باشد به ذریعهء سراج الأخبار افغانیه در خطهء مبارکهء افغانستان تشهیر و توزیع داده شود، چنانچه من از همه پیشتر سلسلهء مشاهیر خود افغانستان را زیاده پسند کردم و قسط اولش را از مختصر سوانح عمری «سید جمال الدین» افغانی که در مشرق و مغرب یک سان عزت و شهرت یافته و مصلح دانسته شده، از یک رسالهء بسیار مشهور «الهلل» که به زبان عربی در مصر شایع می‌شود و مدیر و سرمحررش یک شخص عیسایی^۱

^۱ مترجم در اینجا از نویسنده نام نبرده تنها به ذکر اینکه یک عیسایی آزاد خیال است اکتفا می‌کند، «آزاد خیال» تعبیری از واژهء «روشنفکر» به زبان اردو است که

آزاد خیال بی تعصب است ، به زبان فارسی ترجمه کردم تا که قوم عزیز ما ببیند و داند که از قطعهء مقدسهء افغانستان چگونه دُرهای شهوار و لعل های آبدار برآمده که تمام دنیا را بلااستثنا خریدار خود گردانیده است. ای کاش که همچو سید جمال الدین صدها و لک ها سید جمال الدین پیدا شود.

و از خود جناب این التماس است که اگر عوایق و موانع دامنگیر نگردد این مضمون مرسله را در اخبار گوهریار خود جا داده ، کمترین را که یک فرد قوم افغانستان هستم ، اگرچه دور و مهجورم، رهین منت گردانند.

من یک کتاب دیگر علامه را که در تاریخ افغانستان نوشته است و نامش «تتمة البیان فی تاریخ الأفغان» است نیز از زبان عربی به زبان اردو ترجمه کرده ام ، حالا به زبان فارسی نیز ترجمه کرده خواهم فرستاد. فقط والسلام.

هنوز در شبه قارهء هند در میان اردو زبانان کاربرد دارد و این عیسایی آزاد خیال همانا جرجی زیدان است که در لابلای صفحات این کتاب معرفی شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلسلهء مشاهیر افغانستان (السید جمال الدین)

اعصار بر اعصار همی گذرد و حضرت انسان بر حالت و کیفیت خود مبتلا و هرمتنفس بر کار و باری و هر شخص بر ضروریات و محتاجِ إلیه خویش منهمک و مشغول می‌باشد . کسی خبری نمی‌دارد که در پس پردهء دنیا، چیزی دیگر هم است یا نی! حتی که به مقتضای وقت و تداول ایام اشخاصی که در گشودن لفافه سر به مُهر فطرت و افشاکردن سِرهای مخفی قدرت دستگاه، قدرت و ودیعت یافته اند ، از قفای پرده بر صفحه تماشاگاه فطرت ظهور نموده ، مخلوقات خدا را از خواب غفلت بیدار و محو حیرت می‌سازند ، بعد از آن چشمان مردمان واز می‌شود و می‌دانند که سانحات و واقعات فطرت را که هیچ و سرسری می‌پنداشتند ، بیکار و رایگان نی - بلکه هریک بر حقیقتی مقصور - و در سِلک سلسلهء علت و معلول منسلک و مفطور می‌باشد. به طوری که هیچ یکی را نه زیانیست و نه نقصانی . همچنین مردمان قطب علم و نور عالم می‌نامند ، از ایشان بعضی جانب علم طبیعی توجه می‌رانند و پرده های جهالت و کسالت را دریده، در قعر دریای حکمتها، غوطه زنان راه ایجادات و انکشافات را صاف و وسیع می‌کنند .

بعضی از آنان طرف علوم عقلیه عنان عاطفت را می گردانند و قواعد صحیح و دلائل ساطعه و براهین قاطعه آن را منضبط می کنند تا که از برای کاری که آفریده و خلق شده است کاریگر و مؤثر آید، باید دانست اشخاصی که ذکر شان در بالا رفت بعد از عصرها، ظهور می یابند، قدرت خداوندی گاهی چنین فیاضی و بخشش نکرده است که چنان مردمان عجیب و غریب را در هر عصر و هر ملک بر سبیل تواتر و پیهم پیدا کند. وقتی که شخصی متصف به صفات بالا پیدا می شود، تا مدت مدید و زمان بعید، امت ها و گروه ها بر نقش قدمش، قدم می زنند تا آنکه به سبب امتداد زمانه و جذبات و خواهشات نفس پرورانه باز از شهره معرفت و جاده طریقت منحرف شده، به وادی عطالت و میادین بطالت، هائم و سرگردان، پریشان و بدسامان می شوند که باز یک مرد خدا ظاهر می گردد که در لاشه های بیجان و کالبدهای تعفن نشان انسان، روح حیات و نماد عیش و انبساط می دمد و چشمان خواب پیمایان را به ترشح آب رحمت واز می نماید. همچنین علی سبیل التراخی هنگامی که گمراهی و کجروی را مردمان باز اختیار کنند و عفونت و افسردگی در اجزا و اعضاء شان پدیدار گردد، یک مرد دیگر می آید و علاج و معالجه امراض فاسده ایشان را کرده بر خیالات خزعبلات ایشان، آب سرد می ریزد و عندیات و مظنونات ایشان را که باعث اختلال انتظام مواد سیاسی و روحانی ایشان است، مانند خط باطل گل می کند، من ابتداء الی یومنا

هذا همین سلسله بلا تغیر و تبدل به یکسان و یک قرار جاری و ساری است .

حکمای نامی خطئه یونان مثال سقراط و افلاطون و ارسطو و غیرهم و نیز از خطئه عرب و فارس و روم خیلی فلاسفه را که در فضیلت و عظمت مستغنی از شهرت بودند ، هویدا گردیدند، قضایای معقولی و روایات منقولی را با حسن وجوه پالیده و مالیده، ثمین را از غشین و رزین را از کهین جدا کردند . همین مردان خدا بودند که از چراغ شان تا این دم چراغها روشن گردید؛ لیکن رضا و اراده ذات حق سبحانه و تعالی را ادراک کردن از بس مشکل و با اندازه و معلوماتش واقف گشتن عقده است لاینحل . احیاناً چنان مردمان روشن ضمیر و عالی خیال ذکی و فهیم پیدا می شوند که به خیال می رسد که هر چه بخواهند خواهند کرد و هر اراده که ببینند به تمام خواهند رسانید و هیچ کدام موانع و عوایق ایشان را از مقصد شان مانع و حائل نخواهد بود، مگر چند اسباب این چنین مجتمع می گردد که تخمی که می خواهند بکارند، نمی گذارد که سرسبز و نهال گردد. بالفرض اگر نهال گشت درخت و اگر درخت شد ثمردار گشتن ممکن نخواهد بود ، چون که اندازه کار هر شخص به آن فواید و بهبودی هایی ملحوظ است که از آن کار منتج و اخذ می شود ؛ لذلک بسیار مردمان پیدا شدند که زمانه بنا بر کمالات و احساناتی که داشتند با ایشان به مروت و مواسات پیش نیامد و نه کماحقه تعظیم و تکریم در حق شان ادا کرد. همچنان اوراق تواریخ از تذکره و محامد ایشان چون بیاض بی نمک، سفید و خالی ماند ، پس بجنسه همین کیفیت به آن شهیرترین

فلسفه دان و خطیب و فیلسوف افغانستان ملحق گردید که اسم مبارکش علامه سید جمال الدین افغانی بود، مادامی که این نامور زنده و به قید حیات بود، بطل فلسفه و رکن اعظم سیاست دانسته می‌شد، زمانی که وفات نمود، نه کارش با انجام رسیده بود و نه تصنیفی به طریق یادگاری از خود گذاشته، با این همه در عظمت و شوکت و جلالت این مرد بادیه پیمای طریقت این وجه که تصنیفی و تألیفی نگذاشت، کسری یا خللی نرسانیده است؛ زیرا که سقراط که قدوه فلسفه دان یونان زمین بود، هم کتابی و یادداشتی نگذاشته بود، لیکن تلامذه و خوشه چینانش فلسفه و خیالاتش را حفظ و صیانت نموده، کتابهای بسیاری بر آن تصنیف و تألیف نمودند که تا این دم به طریق تذکار ادبی و یادگار علمی نسل بعد نسل موجود و در دست های مردمان متداول است. پس تعجب ندارد که شاگردان علامهء دهر سید جمال الدین افغانی نیز همچنین کنند، خیالات و مقولاتش را به صورت کتاب تدوین داده، ابنای جنس خود را عموماً و افغانستان را خصوصاً موقع تشکر دهند.

نسب و پیدایش و تعلیم علامه : نام پدر سید جمال الدین، سید صفدر بود، در سنه ۱۲۵۴ هجری مطابق سنه ۱۸۳۹ ع {۱۸۳۸} در قصبه اسعدآباد که از دایرهء کنر است تولد گشت، سلسله نسبش تا محدث شهیر ترمذی رسیده، در حضرت امام حسین ختم می‌گردد. خاندانش در مضافات کنر آباد است، خیلی معتقد به و موثق علیه افغانان می‌باشد.

تسلط این خاندان تا زمان دراز برجایداد بزرگی وسیع بود، مگر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مغفور آن جایداد را ضبط کرد و سید صفدر و برادرانش را حکم داد که در دارالسلطنت کابل جنت تقابل، سکونت اختیار کنند .. در آن وقت عمر علامه سیدجمال الدین هشت ساله بود. سید صفدر در تعلیم و تربیت اش جد و جهد بلیغ نمود چون که علامه از آوان صباوت ذوق سلیم و ذهن رسا داشت از علوم متداوله و مروجه افغانستان در سن هژده ساله گی عبور کرده، فراغت گرفت در صرف و نحو، تاریخ و جغرافیه، تفسیر و حدیث، فقه و کلام، تصوف و سلوک، منطق و فلسفه، طبیعیات و الهیات، حساب و جبر و مقابله، ریاضی و هیئت، طب و تشریح باهر و ماهر و به درجه کمال رسیده بود.

سفر هندوستان و حجاز : بعد از فراغت علوم جانب ملک هند

راهی شد. سید یک سال و چند ماه در این ملک بماند و علوم ریاضی را از سر دوباره به طرز یورپ آموخت بعد از آن با اراده حج بادیه پیمای حجاز گردید، هنگامی که در مکه رسید، در هندوستان در سنه ۱۸۵۷ عیسوی، غدر^۱ برپا شد در این سفر از هرجائی که می گذشت از حالات و کوائف آن، کماینبعی خود را واقف می گردانید.

^۱ اشاره به شورش سربازان هندی و هندیان بر ضد نیروهای کمپنی شرق الهند است که در ۱۰ می ۱۸۵۷ م آغاز گردید. اگر چه در اصل مقاله جرجی زیدان اشارتی به این شورش نشده است؛ اما چون این قیام در هندوستان نقطه عطف در مبارزات احرار هندی به شمار می رود، از همینرو سلطان محمد خان کابلی که در هندوستان زندگی می کند، با تأثر از فضای آن دوران که هنوز در ۱۹۱۵ م مبارزه بر

کوايف سياسيه : چون سيد جمال الدين از سفر رجعت نموده در خاک افغانستان رسيد، اعليحضرت امير دوست محمدخان مغفور در شمول اراکين سلطنت منسلک گردانيدش، بعد چندی امير بر هرات فوج کشی کرد و علامه هم رکابش بود تا محاصره هرات در قلعه همراه امير بود، تا آنکه امير انتقال نمود و هرات هم فتح گرديد بعد از انتقال اعليحضرت امير دوست محمدخان درسنه ۱۲۸۰ هـ موافق سنه ۱۸۶۴ ع^۱ اليحضرت اميرشيرعلي خان برتخت حکومت جلوس نمود وزير اميرشيرعلي خان مسمی به محمد رفيق خان خیلی حيله انديش و فتنه انگيز شخص بود؛ امير شير علي خان را آماده ساخت که برادران خود را قيد کند؛ ورنه با اطمینان برتخت نخواهد ماند؛ زیرا که برادرانش نیز به چنگ آوردن تخت حکومت سعی بلیغ خواهند نمود. در آن روزها سه برادران امير، محمد اعظم خان، محمداسلم خان و محمدامين خان در هرات بودند. علامه سيدجمال الدين سياست پرمضرت وزير بدتدبير را حس نموده به رفاقت و پشتی محمد اعظم خان برخاست که دفعته شاهزاده گان را معلوم گشت که امير شيرعلي خان و وزيرش در پی گرفتاری ميان می کوشند همه گی ایشان از آنجا گريخته در علاقجاتی

ضد وارث کمپنی شرق الهند يعنی نیروهای اشغالگربریتانیایی ادامه دارد، این موضوع را در وسط ترجمهء خویش جا داده است. فاضل

(^۱) دقيق و صحيح ۱۹۶۳ م است. زیرا ۱۲۷۹ او در ۲۳ ذوالحجة هجری قمری وفات نموده است که برابر است با ۱۱ جون ۱۸۶۳ م، بناء تاريخ درج شده ۱۸۶۴ م درست نمی باشد. فاضل

که در حیات پدر، حکمران بودند، آمدند پس در تمام ملک آتش حرب و ضرب در گردید و شراره های فتنه و فساد به دستیاری هوای وزیر دیو مرید، در چارسوی مملکت افغانستان مشتعل گردید. بعد از جنگ بسیار شهزاده محمد اعظم خان و برادرزاده اش شهزاده عبدالرحمن خان (فرمان فرمای دولت خداداد افغانستان جنت آشیان^۱) مظفر و منصور آمده بر کابل قبضه کردند، بعد از این پدر شهزاده عبدالرحمن خان را که در غزنین بندی بود، رها کرده امیر افغانستانش ساختند؛ لیکن غالباً بعد از یک سال رخت رحلت بربست. بعد از وفات اعلیحضرت امیر محمد افضل خان، برادرش محمد اعظم خان بر مسند امارت افغانستان جلوس نمود. چون که علامه سید جمال الدین از ابتداء در پستی و تایید محمد اعظم خان می بود از این سبب در دربار امیر محمد اعظم خان، خیلی رسوخ و جایگاه یافت، حتی که برعهده وزارت عظمی ممتاز گردید و بسیار برایش اعتماد و ثوق می داشت و امور معضلات سیاسیه و ملکیه بر رأی متینش فیصل و انقضا می یافت. اگر تا آخر، همین وتیره جاری می بود، لاریب از برکت رای عاقلانه و حکیمانه علامه سید جمال الدین، امیر محمد اعظم خان یک پادشاه مستقل و محکم می گردید، ولی به مصداق «تدبیر کند بنده، تقدیر کند خنده» در دل امیر از سوی اقارب و اعزّه علامه یک سوء ظن و گمان بد نشو و نما یافت و انجامش با این جا رسید

^۱ حینی که جرجی زیدان مقاله اش را در اول اپریل ۱۸۹۷ م در قاهره به چاپ می رساند، امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان بود. فاضل

که عنان امور سلطنت را از دست اقتدار علامه رها کرده، به دست پسران جوان ناتجربه کار خود داد که از امور خفایا و انتظام زوایای سلطنت یک لخت نا بلد و سراسر نا آشنا بودند. مثلاً شهزاده که حاکم قندهار بود بدین خیال ناپخته که به جز هرات دگر چیزی در قبضه شیرعلی خان نمانده است، چه عجب که فتحیاب گردم و در نظر پدر، به نسبت برادران دیگر سرخ روی و سرفراز گردم و شیر علی خان هم در هرات است یکایک بر شیرعلی خان تاخت و حمله کرد، هنگامی که شهزاده در هرات رسید، دلش از شجاعت و بسالت لایعنی در جوش آمد و چند نفر از فوج خود علیحده کرده، خواست که به معیت این چندی، خود را در صف شیرعلی خان بزند و همچنین کرد. از جرأت و شهامت و دلیری اش در صف لشکر شیرعلی خان، خلل و رخنه ره یافت، نزدیک بود که رو به گریز نهند که ناگاه نظر سردار یعقوب خان که سپه سالار فوج پدر خود بود، بر او بیفتاد و به فراست دانست که شهزاده از فوج خود جدا مانده است، از ناتجربه کاری و خام کاری شهزاده فائده اخذ کردن مناسب دید و با جمع کثیر بر شهزاده حمله آورد و شهزاده خام رأی گرفتار گشت. پس گرفتاری شهزاده همان بود و گریخت فوج قندهاری همان، ازین فتحیابی غیرموقع امیر شیرعلی خان شیر شد و بر قندهار فوج کشی نموده، آخرش بر آن قبضه کرد پس از نار حرب و ضرب که در چهار اقطار ملک مشتعل گشته، به خانه جنگی ها مبدل گردید، هیچ میسر؟ دولت انگریزی بر حمایت اعلیحضرت امیر شیرعلی خان برخاست، تمام امرا و

وزراء و اراکین اعلیحضرت امیر محمداعظم خان را جدا کرده گمنام کردند، بالاخر بعد از کشت و خون بسیار امیر شیر علی خان بر تمام افغانستان تسلط یافت و حکمران مستقل نامزد گردید .

امیر محمد اعظم خان و برادر زاده اش شاهزاده عبدالرحمن خان ترک وطن گفتند. شاهزاده جانب بخارا و امیر جانب ایران رفت. چنانچه بعد از ایام چند در شهر نیشاپور، امیر محمداعظم خان وفات کرد، در این زمان بی امان سید جمال الدین در شهر کابل موجود بود. لیکن امیر شیرعلی خان یک به یک، بر او دست تعدی دراز کردن نمی توانست؛ زیرا که خاندان علامه را تمام مردمان افغان ذی حرمت و عزت و بسیار بزرگ می دانستند . امیر شیرعلی خان را این اندیشه دامنگیر بود که اگر علامه را در معرض عتاب و تادیب آرد، مبادا که مردم افغانستان سرکشی و غدر انگیزند؛ ولی خار این خیال در دل امیر هر وقت می خلید که به هر حيله و فریبی که دست دهد، علامه را به زودی ته تیغ خون آشام خود غلطاند، به طریقی که افغانان به هیچ نوع از سبب و علت این کار آگاهی نیابند. علامه نیز این خیال محال امیر شیرعلی خان را پی برد و سلامتی خود را در این دید که وطن عزیز خود را که خیلی انیس و دوست می داشت وداع گوید . چنانچه به قصد حج اجازت طلب کرد، امیر بدین شرط که از راه ایران نرود، زیرا که در آن وقت امیر محمداعظم خان در ایران زنده بود اجازت داد، علاوه این شرط را قبول کرد و در سنه ۱۲۸۵ هجری مطابق سنه ۱۸۶۹ ع طرف هندوستان رجعت نمود.

قیام هندوستان و مصر : چون علامه سید جمال الدین وارد هند گشت، انگریزان در احترام و خیر مقدمش فرو گذاشت نکردند ، ولی در هندوستان درنگ قیامش را به نظر استحسان ندیدند و اجازت ندادند که تا عرصهء دراز در هندوستان سکونت پذیرد. مادامی که در هندوستان بود علما را نیز إلا کسی که از جانب انگریز مقرر بود رخصت نبود، تنها با او ملاقات کنند. به سبب این مشکلات از یک ماه زیاده، قیام نتوانست و بریک آب گوت سرکاری از ساحل هند در بندرگاه سویز رسانیدندش . در مصر بیشتر از چهل روز قیام نکرد، در این اثناء جامع ازهر را نیز به نظر نقادانه دید که در قاهره یک دارالعلوم بسیار با تزک و احتشام و قشنگ و قدیم است و از زمان قدیم درسگاه علوم عربیه بوده آمده است. طلبای شامی که در آن ایام برای تحصیل علوم، گرد آمده بودند، با علامه خیلی اظهار مودت و موانست کردند و در مکان علامه برای تحصیل علوم می آمدند. بالاخر اراده حج و سیرحجاز را ملتوی کرده، جانب قسطنطنیه روانه شد.

خاطر و مداراتش با وزیر اعظم : چون در قسطنطنیه رسید، بعد از چندروز در قسطنطنیه با وزیر اعظم سلطنت عثمانیه ملاقی شد، وزیر اعظم علم و فضل ابن صاحب کمال را دیدند در پیش او گرویده و حتی الوسع در نوازشات و خاطر و مداراتش کوتاهی نکرد، همچنین وزرا و امرای دیگر نیز در تعظیم و اکرامش سعی بلیغ و جهد مستطیع را اظهار کردند . صیت علم و کمالاتش در اندکی در تمام دار الخلافه منتشر

گردید، تا وقتی که در قسطنطنیه^۱ بود، نه طرز معاشرت ملکی خود را و نه پوشاک قومی خود را بدل کرد، گویا که زبان و عاداتش از زبان و عادات ترکان اجنبی بود. لیکن ترکان در ستایش لیاقت علمی و شرافت اخلاقش به حد رطب اللسان می‌بودند و در طول لیالی و ایام مانند یک پروانه سراپا سوخته در ضیای علم او مجتمع گردیده، از صحبت با برکتش فیض‌های می‌بردند. هنوز شش ماه تیر نشده بود که رکن مجلس تعلیمات مقرر گشت، حق رکنیتی را نهایت به دیانت داری و طمانیت و آزادی ادا کرد، چونکه خیالاتش نسبتاً با رأی ترکان غایت بلند و ارفع بود، بناء علیه ترکان رأی و ایراداتش را به نظر پسندیدگی می‌دیدند تا هم هر رأیی که در مجلس پیش می‌کرد، بر آن با استقلال و ثابت قدمی قایم می‌بود.

^۱ قسطنطنیه به لاتین **Constantinopolis**؛ واژه معرب Constantinople می‌باشد که از نام فرمانروا یا قیصر روم «کنستانتین» مؤسس این شهر اخذ شده است. قسطنطین یا کنستانتین، نخستین امپراتور روم شرقی است که آیین مسیحیت را پذیرفت و پایتخت خود را به این شهر انتقال داد و نام خویش را بر آن اطلاق کرد و قرن‌ها پایتخت روم شرقی یا امپراتوری بیزانس بود، مسلمانان بارها بر این شهر به قصد فتح آن یورش بردند، اما پیشرفتی نداشتند، حتی ابو ایوب انصاری از اصحاب پیامبر بزرگ اسلام در پای دیوار این شهر شهید شد و آرامگاهش در استانبول امروزی قرارداد تا این که محمد فاتح امپراتور عثمانی این شهر را در سال ۱۴۵۳ م فتح کرد و جزء امپراتوری عثمانی و یکی از شهرهای جهان اسلام گردید و حتی نامش هم اسلامبول یعنی شهر اسلام گذاشته شد و کلیسای مشهور اباصوفیای آن به مسجد بزرگ جامع با افزودن مناره‌ها تغییر یافت. در جمله اصلاحاتی که مصطفی کمال اتاترک مؤسس ترکیه نوین انجام داد؛ تغییر نام این شهر در سال ۱۹۳۰ م از اسلامبول به استانبول بود.

علاوه می‌خواست که در صیغه تعلیم ترکان ، دایره مضامین را زیاده وسیع و گشاده گرداند، چنانکه از برای این مقصد طریق چند نیز پیش کرد ، لیکن دوستانش به رای او اتفاق نکردند و شیخ الاسلام هم چیزی ناخوش شد . مهتمم انتظامیه دارالفنون در ماه رمضان سنه ۱۲۸۷ هجری مطابق سنه ۱۸۷۱ ع^۱ درخواست کرد که در مدرسه مزبوره برای ترغیب صنعت و حرفت یک لکچر، دهد. علامه خیلی عذرها پیش کرد که من از زبان ترکی نابلد و تحریری یا تقریری نمی‌توانم ، مگر عذرش را قبول نکردند. افسر اعلا دارالفنون و احبابش به حدی اصرار بر اصرار کردند که آخر کار یک لکچر از برای ترغیب صنعت و حرفت تیار کرد و بیشتر از این که لکچر دهد از نظر چند عاقلان و افسران اعلا، لکچر خود را گذراند، آن را خوب پسند کردند و بسیار تعریف و توصیف علامه را ستایدند . وقتی که از برای سماعت لکچر مقرر بود، هزارها نفر جانب دارالفنون روان و دوان به نظر می‌آمدند . چنان ازدحام و هجوم شد که جای موی گذاشتن نمی‌یافتند . درین مجلس یک جم غفیر از علماء و وزراء و امراء موجود بودند و وزیر اعظم دولت علیه عثمانیه نیز نشسته بود و تمام ادیتران و نامه نگاران اخبارها موجود بودند که دفعه‌تاً علامه سیدجمال الدین افغانی برای لکچر بر استک (استیج) برآمده به آواز بلند، لهجه پر رعب لکچر دادن شروع کرد . در آن وقت از این جانب تا آن

(۱) رمضان ۱۲۸۷ برابر است با دسمبر ۱۸۷۰ م، درج دقیق تاریخ میلادی، از نزد جرجی زیدان فقید اشتباه شده است. فاضل

جانب هر قدر حاضرین و سامعینی که موجود بودند ، چنان خاموش و بیحس و حرکت بودند که گویی بر سرایشان ابابیل آشیان نهاده است . این لکچر این قدر فصیح و مدلل و پر اثر بود که از هر دهنی ، صدای شادباش و خوش باش بر می آمد ، هر چند که علامه لکچر خود را دیر ختم کرد ، لیکن کسی نبود که دل برداشته و مانده شده باشد ؛ زیرا که آواز پر جوشش مستریحان خواب غفلت را بیدارکننده و بلاغتش در قالب مردگان ، روح دمنده بود ، وقتی که مدیران اخبارات کیفیت این جلسه را چاپ کرده شایع کردند نوشته بودند که : "علامه سید جمال الدین از لکچر پر اثر خود و از آواز سحر پرور خود هر یک عالم و جاهل را که در آنجا موجود بودند ، مبهوت و مسکوت ساخته بود هر متنفس سحریانی و آتش زبانی او را ثنا و تعریف می گفتند . حضار جلسه چون از مجلس بر می خاستند ، اثر دلایل متین او را در دل خود محسوس می کردند ، ولی نفری چندی این چنین هم موجود بودند که خیالاتش را مرغوب نمی داشتند ؛ زیرا که خیالات علامه از خیال های عامی ایشان اعلی و ارفع بود . نرم نرم خیالات او به طور تذکره پیش شیخ الاسلام که از اول امر برخلاف سید جمال الدین کمر بسته بود نیز رسید . این شخص باب عالی را آماده کرد که علامه را از ملک جلا و نفی کند پس باب عالی یک فرمان به نام علامه بدین منوال جاری ساخت که از برای چندماه از بلاد عثمانیه بیرون رود تا که تلاطمی که از خیالات و مقولاتش در میان عوام ، پیدا شده است ، ساکن شود و مردمان ذکر آن را فراموش کنند . بعد از این اگر خواهد می تواند که پس بیاید .

بنابرین علامه به تاریخ یکم محرم سنه ۱۲۸۸ هـ مطابق ۲۲ مارچ سنه ۱۸۷۱ ع بر جهاز سوار شده جانب مصر راهی گردید.

قیام دوباره در مصر: این دفعه علامه صرف از برای تفرج و سیر و سیاحت به مصر آمد و هیچ اراده قیام نداشت. از اتفاقات با ریاض پاشا ملاقات رو داد. پاشای ممدوح در دلالتی و اطمینان کلی علامه یک کوشش فوق العاده را آشکار نموده و مبلغ یک هزار قرش ماهانه از برای علامه مقرر کنانید و به عوض این موجب هیچ کار و خدمتی از علامه گرفته نمی شد. به سبب رسیدن وظیفه سرکاری از برایش قیام مصر لابدی گردید. یک جمع زیادی از طلباء برای اکتساب علم به درگاهش حاضر می شدند و علم کلام، تصوف، فقه و فلسفه از علامه می آموختند. تمام طلباء، طریقه تدریس علامه را خیلی پسند می کردند و حسن لیاقت و مهارت خدادادش را تعریف و توصیف می گفتند، رفته رفته یک انبوه کثیر طلباء در حلقه تعلیمش شرکت کردند و در چهار سمت مصر شهرتش تنشیر یافت. علامه محض ترقی ذهنی و عقلی متعلمین خود را مرعی نمی داشت؛ بلکه می خواست که طلبای مصر در انشاء پردازی عربی و مضمون نگاری دستگاه کامل را مالک گردانند تا که بر سر سخنی و مسئله ای که پیش آید به غایت کمالیت مضمون نویسند و ملکه قادر الکلامی یابند. در این ایام هر قدر مضمون نویس و انشاء پردازی که در احاطه مصر موجود اند و مصنفین که تصانیف شان قبولیت خواص و عوام را مالک گردیده است و مضامین نگار اخبارها که مایه عزت و شهرت

یافتند، به ذات خودشان یا بالواسطه تلمیذ و شاگرد علامه اند. این یک امر عجیب در عجیب است که یک شخص افغان از سرزمین افغانستان که عربی زبان مادری او نیست، در مصر آمده کسانی را که زبان مادری ایشان عربی می‌باشد، مضمون آفرینی و انشاء پردازی عربی آموخت و در کالبد مرده‌ء ایشان روح فصاحت و بلاغت نفخ نمود. وقتی که شهرت علامه در مصر و اقطارش بلند گردید هر طرف شاگردانش به نظر می‌آمدند. بعضی از علمای تنگ ظرف و سبک خیال که همیشه پابند اقدام بنده‌گان خدا گردیده آمده اند، در دل شان بار حسد و عداوت در گردید و این الزام بر او بستند که علامه کتب فلسفه را سبق می‌دهد حالانکه بعض فقهاء تدریس فلسفه را حرام گردانیده و نیز این که عقائدش از شریعت مقدسه میل و انحراف دارد، این اصطخابات و زماجر را عموماً جهال برداشتند، لیکن کسانی که از عقائد علامه به خوبی آگاه بودند و خیالش را خوب می‌شناختند، از این چنین افواه و واویلای جهال، هیچ متأثر نگشتند و نه عزت علامه از نظر ایشان چیزی کم گشت. اگر چه این عبارات علامه را هیچ نقصانی نرسانید، مگر یک علت دیگر چنان ظاهر گردید که مجبوراً علامه به ترک و واگذاشت مصر مجبور گردید، کیفیت این سانحه چنین است که علاوه از این که طبیعتش جانب علم و صنعت و حرفت میلان بسیار داشت، جانب امور ملکی و سیاسی نیز رجحان تمام داشت. علامه هرگز روادار این نبود که حکومت اجنبی را در مملکت مصر مداخلت یا تصرفی باشد، چرا که می‌دید یک سلطنت اجنبی و بیگانه از فرنگستان آمده در امور سیاسی مصر، قبضه و اختیار خود را می‌نشانند؛ لهذا این

چنین معاملات را برای مصر مفید نمی دانست، پس می خواست که در امور سیاسی و ملکی مصر یک انقلاب نو پیدا کند و حتی الوسع مداخلت بیگانه گان را از ملک مصر دور کند. بدین خیال در یک شرாகیه مخفی که او را «فرامیشن» می گویند، داخل شد و این قدر ترقی کرد که آخر کار یکی از افسران فرامیشن گردید. بعد از این شرாகیه^۱ نو تیار کرد و در این شرாகیه عام علما و امرایی که همراه او بودند داخل کرد، حتی که ممبران شرாகیه مذکور به عدد سه صد نفر رسید و این ظاهر کرد که مقصد این شرாகیه از برای خدمت ملک است. ما ذکر کرده آمدیم که علامه موصوف یکی از دوستان محمد اعظم خان بود و حکومت شیرعلی خان را رد می نمود و به نظر استحسان نمی دید و هنگامی که انگریزان شیرعلی خان را مدد داده، دستگیری کردند پس این یک امر قدرتی و فطرتی بود که رفیق و خیر خواه امیر محمد اعظم خان را این کار مکر و قابل نفرت محسوس گرداند، این تخمی که در دل علامه کاشته شده بود، وقتی که در مصر رسید سرسبز و بارآور گردید. چند مرتبه مضامینی که برخلاف انگریزان نوشته بود، در اخبارات شایع گردید و از عربی به انگریزی ترجمه شده، در اخبارات انگلستان توزیع یافت، این مضامین چنان زوردار و پر

^۱ این شرாகیه یا انجمن، یک محفل ماسونی بود که سید جمال الدین افغانی مؤسس آن به شمار می رفت و اعضای آن را مسلمانان، عیسویان و یهودیان تشکیل می دادند، اما اکثریت اعضای آن از جمله مسلمانان بودند. فاضل

اثر بود که مستر گلیداستون^۱ وزیر اعظم انگلستان به ذات خود تردید این مضامین را واجب گردانید با جمله شراکیه علامه، یوماً فیوماً ترقی می‌گرفت تا که سفیر انگلشیه که در مصر متعین بود، نظر عاطفت به جانب علامه گردانید. در آن وقت فرمانروای مصر خدیو محمد توفیق پاشا^۲ بود و حالت سیاسیه مصر خیلی کم زور گشته بود از یک طرف حاسدان نادان علامه و از طرف دیگر سفیر انگلشیه چنان کوشش کردند که خدیو فی الحال یک فرمان به نام علامه بدین مضمون اجرا کرد که علامه از مصر بیرون رود این واقعه ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ ع وقوع یافت. از سرنو علامه از مصر راهی شده در هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن قیام کرد، در این جا یک رساله در رد نیچریان به زبان فارسی نوشت. این رساله در بمبی چاپ شد.

قیام هندوستان : در این اثنا در مصر یک به یک خانه جنگی رو داد و از برای چشم نمایی عربی پاشا برای انگریزان فوج فرستادن لازم گردید بنا بر مصلحت دولت انگلشیه علامه را از حیدرآباد در کلکته طلب کرده حکم داد که تا وقتی که فتنه مصر فرو نشود، در کلکته بماند بعد از

^۱ هدف ویلیام اوارت گلاستون William Ewart Gladstone (۱۸۰۹-۱۸۹۸ م) سیاستمدار مشهور انگلیسی است که چند بار به حیث نخست وزیر بریتانیا انتخاب گردید که نخستین بار آن سال های ۱۸۶۸-۱۸۷۴ م بود.

^۲ توفیق پاشا پسر اسماعیل پاشا از خانواده محمد علی پاشا در سال ۱۸۵۲ م تولد شد و در سال ۱۸۷۹ م به حیث خدیو یا فرمانروای مصر تعیین گردید و در حالی که کمتر از ۴۰ سال عمر داشت در ۱۸۹۲ م وفات یافت. او همان کسی است که فرمان اخراج سید جمال الدین افغانی را از مصر صادر کرد.

فروشدن هنگامهء مصر، اجازت دادند که هر جاکه خواهد می تواند که برود و هر جا که خواهد، قیام پذیرد .

سفر یورپا : بعد از اجازت یافتن، علامه سفر یورپا اختیار کرد و در شهر لندن قیام کرد، لیکن در اینجا یک مدت قلیل مانده جانب پیرس روانه شد . در این شهر با شاگرد رشید و دوست قدیم خود علامه شیخ محمد عبده دوچار گردید در آن وقت یک انجمن مسلمانان به نام «جمعية العروة الوثقی» در مصر منعقد شده بود، این انجمن از علامه التماس کرد که یک اخبار از پیرس اجرا کنند و مقصدش این باشد که در تمام عوالم اسلامی روح اتحاد و اتفاق را نفخ کند و تمام مسلمانان را در یک نقطه جمع کند. علامه این درخواست را منظور کرده یک اخبار به نام «عروة الوثقی» در پیرس جاری کرد . در این اخبار گاهی خود، گاهی شاگردش مضمون می نوشت. شهرت این اخبار در تمام اقصای عوالم اسلامی رسید، افسوس که صرف هژده شماره این اخبار برآمده بود که بند شد؛ زیرا که دولت انگلشیه درآمد این اخبار را در هندوستان و گورنمنت فرانس در مراکو و الجزائر و گورنمنت دچ در سماترا و جاوا بند کردند . علامه موصوف تا سه سال در پیرس قیام کرد . در این عرصه خیلی مضامین سیاسی در اخبارات فرانسوی نوشت و در معاملات ملکی روس و ترکی و مصری و انگریزی بحث می کرد . از اینها بسیاری به زبان انگریزی ترجمه شده در اخبارات انگلستان شایع گردید . همراه یک عالم بسیار نامدار پروفیسور «رینان» فرانسوی در این مضمون مباحثه و مناظره اش

جاری بود که آیا اسلام با ساینس مطابق است یا نی؟ با جمله پروفیسور رینان دلایل ساطعه و براهین قاطعه او را تسلیم کرد. بعد از این دو باره در انگلستان داخل شد؛ زیرا که لارد سالسبری^۱ و لارد چرچل^۲ طلب کرده کرده بودندش این دو لارد موصوف با ایشان در بابت مهدی موعود

^۱ لارد سالسبری از دولتمردان مشهور انگلیسی است که نام اصلی اش رابرت آرتور تالبوت گسکوین-سیسل (Robert Arthur Talbot Gascoyne-Cecil) می باشد که لقب مارکیز سالزبری یا لارد سالسبری Salisbury بر نام او غلبه کرده است، در تاریخ معاصر انگلستان او را به نام های لارد رابرت سیسل یا ویسکنت کرانبورن نیز می شناسند. او سه بار بر کرسی نخست وزیری انگلستان تکیه زده است و نخستین صدراعظم انگلستان در قرن بیستم به شمار می رود. سید جمال الدین با وساطت دوستش «مستر بلنت» با موصوف در موضوع معضله مهدی سودانی بحث کرده است. لارد سالسبری متولد سال ۱۸۳۰ م است و در سال ۱۹۰۳ م وفات یافته است. برای خوانندگان نیز مهم است تا یاد آور شوم که لارد آرتور بالفور وزیر خارجه انگلیس که بعدها صدر اعظم آن کشور گردید و اکثر کتابخوانان میهن ما با نام اعلامیه بالفور Balfour Declaration، آشنا هستند، خواهر زاده همین لارد سالسبری بود. برای توضیح بیشتر بایست یادآور شد که Balfour Declaration به همان نامه ای تاریخی ای اطلاق می گردد که به تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷ میلادی، توسط آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلستان عنوانی والتر روتشیلد، از جمله یهودیان پارلمان انگلیس نگاشته شده است و در آن نظر مثبت و رسمی انگلستان برای ایجاد سرزمینی برای یهودیان بازتاب یافته است. پیامد آن نامه، منجر به تشکیل دولت اسرائیل در قلب جهان اسلام گردید.

^۲ هدف لارد راندولف چرچیل سیاستمدار انگلیسی است همان شخصی که بعدها پسرش وینستون چرچیل (Winston Churchill) به مثابه سیاستمدار برجسته در جنگ دوم جهانی شهرت یافت، مدتی وزیر دفاع و بعد ها مشهورترین صدراعظم تاریخ بریتانیا شد.

خیالاتش را دریافت کردند از این جا باز در فرانس آمده قیام کرد، اعظم علمای فرانس و اکمل مستعدان پیرس دوستی علامه را باعث فخر خود می‌پنداشتند و در تعظیمش فرو گذاشت روا نمی‌داشتند.

سفر ایران : ناگاه یک تار از جانب ناصرالدین شاه قاجار به نامش وصول گشت که در ایران آیند. چنانچه فی الفور جانب ایران روانه گشت اول در اصفهان رسیده و با ظل السلطان^۱ ملاقات کرد. ظل السلطان خیلی خیلی ملاطفت و معاطفت نموده، کسری در تعظیمش نگذاشت. از اصفهان به راه راست در طهران رسید و شاه ایران از ملاقات و دیدارش خیلی خوش و خورسند گشت و بسیار تعریف نمود و به عهده وزیر حرب^۲ مقرر کرد و نیز وعده کرد که عنقریب به عهدهء وزیر اعظم خواهد رسید.

^۱ ظل السلطان همان شهزاده سلطان مسعود میرزا پسر بزرگ ناصر الدین شاه قاجار و از مدعیان تاج و تخت در ایران بود که در ۱۲۲۸ هجری خورشیدی در تبریز تولد یافت و در سال ۱۲۹۷ هجری خورشیدی در اصفهان محل فرمانروایی اش در گذشت. اوا به کتابخوانی علاقه داشت و سید جمال الدین در راه سفر به تهران چند روز در اصفهان مهمان او بود. بعد از کشته شدن ناصر الدین شاه با وجود اینکه بزرگترین پسر ناصر الدین شاه قاجار بود و هنگام مرگ پدر ۴۳ سال عمر داشت؛ اما به دلیل اینکه مادرش عفت السلطنه از جمله شاخدخت های قاجاری مثل مادر مظفرالدین شاه (۱۲۳۲ - ۱۲۸۵ هـ) نبود، از سلطت محروم شد.

^۲ در تاریخ رسمی ایران و منابع مکتوب دوران قاجار، اینجانب به منبعی بر نخورده ام که صحت ادعای یادشده را ثابت سازد؛ یعنی اینکه سید جمال الدین افغانی، به حیث وزیر حرب ایران مقرر شده باشد و یا ناصر الدین شاه قاجار برایش وعده داده باشد که وزیر اعظم ایران مقرر می گردد. همچنان به نظر اینجانب وزیر اول بودن سید افغانی هم در عهد امیر محمد اعظم خان، ادعایی است غیر مستند.

چونکه علامه موصوف طبائع مختلف و طبقات انام را خوب ملاحظه کرده و تواریخ مختلف ممالک عالم را به نظر غائر مطالعه کرده بود و از «من و عن» سیاست سلطنت های دنیا باخبر بود و طرفه این که تقریرش دلپذیر و از فصاحت و بلاغت مملو بود و هرچه که می گفت مدلل می گفت، ازین جا تمام علماء و امرای ایران به نظر عظمت و مکرمت می دیدندش و دوستی و موانستش را باعث افتخار خود می پنداشتند. نامداران طهران به دروازه اش آمده استفاده می کردند و از صحبت پراثرش فیض ها می یافتند. همیشه در سراچه اش یک جم غفیر و انبوهی کثیر از اکابر و اعظم می بودند. چون شاه کج کلاه را از این گونه حالات و معاملات آگاه کردند در دل شاه شک و شبهه پیدا گشت و خیالش از جانب علامه متغیر گشت، علامه نیز از گوشه چشمش رسیده، فوراً درخواست کرد که از برای تبدیل آب و هوا می خواهم که از ایران بیرون بروم. شاه این درخواست را منظور کرد و علامه جانب روس رخ کرد.

سفر دوباره ایران: چون شهرت علامه قبل از ورودش در روس رسیده و منتشر گشته بود، لهذا روسیان مردم شناس خاطر و مدارات علامه را تا قدری که می توانستند کردند. علامه اول در ماسکو فرو گشت. اعظم و افاضل آنجا به طریقهء پسندیده به استقبال و تعظیم علامه آمدند. بعد از اینجا، جانب سنیت پیترس بورغ^۱ که دارالسلطنت روس

^۱ هدف شهر مشهور سن پترزبورگ، بزرگترین شهر جمهوری فدرال روسیه بعد از مسکو است، یا همان پتروگراد یا لنین گراد سابق.

است برفت . در آنجا با همه مشاهیر و مدبرین روس ملاقات کرد و همگان به تعریف و توصیف علامه رطب اللسان بودند، در اخبارات پیترس بورغ مضامینی طویل و پرمغز در باره وطن عزیز خود افغانستان و ایران و ترکی و روس و انگلستان می نگاشت . چنانچه تا مدت مدید در ممالک یورپ بر این مضامین چه می گویی ها و بحث و مباحثه جاری می بود . هنگامی که در سنه ۱۸۸۹ در پیرس یک نمایش بسیار کلان با تزک و احتشام قرار یافت، اتفاقاً در اینجا ملاقات علامه ما با شاه کج کلاه که از پیرس جانب جرمن می آمد در مونیخ^۱ که دارالسلطنت بریا^۲ باشد، دست داد . شاه ایران علامه را مجبور کرد که همراه شاه جانب ایران رود . علامه این را منظور کرد و همچنان جانب ایران آمد . هنوز در ایران آمده عرصه دراز نگذشته بود که نزد علامه مجمع رؤسا و امراء همچنان گرم گردید که قبل ازین گرم شده بود و لیکن این کرت در دل شاه از جانب او هیچ گونه شک و شبهه راه نیافت، تعجب نیست که سفر یورپا از دل شاه ظنونات فاسده را دور کرده باشد، چنانچه اکثر در امور ملکی و انتظامی از علامه

^۱ مونیخ (München) یا مونشن از شهرهای مشهور آلمان و مرکز ایالت بایرن (Bayern) یکی از شانزده ایالت جمهوری فدرال آلمان می باشد.

^۲ هدف ایالت بایرن (Bayern) می باشد که در انگلیسی آن را Bavaria می گویند و در متن اصلی عربی مقاله جرجی زیدان «بافاریا» آمده است و برخی نویسندگان در افغانستان این نام را در آثار خویش به اشتباه درج کرده اند و برخی آن را جمهوری باوریا خوانده اند ، در حالی که هدف از آن همانا ایالت بایرن در جنوب آلمان است .

موصوف مشوره و صلاح می گرفت و در وضع قوانین از او مدد می خواست. این اقتدار و احترام علامه را دیده در دل بسیاری از امراء و اراکین سلطنت خصوصاً در دل وزیر اعظم آتش رشک و عناد مشتعل گردید که چرا علامهء موصوف نزد شاه این قدر رسوخ و احترام دارد. یک روز وزیر در تنهائی به عرض شاه رسانید که قوانینی که سید جمال الدین افغانی برای مملکت ایران طرح داده است، در مفید بودنش شبهه نیست، لیکن دو نقص در او مضمّر است: اول اینکه این قوانین مطابق حالت مملکت نیست دوم اینکه از اجرای این قوانین در اختیارات خداوند فرق پدیدار خواهد گردید و عنان اختیار حکومت به دست دیگر کسان خواهد رفت.

در دل شاه، این سخن وزیر، نشست و علامتش از چهره شاه، نمودار گشت. علامه از فراستی که داشت از نظر شاه، دل شاه را خواند، پس عرض کرد که اگر حضور اجازه دهند که در شاه عبدالعظیم که چند کرور از طهران دور است سکونت اختیار کند. شاه اجازت داد و علامه آن را قیام کرد. آن تمام امراء و سرداران ایران که نخستین در مکانش فراهم گشته اند حالی در شاه عبدالعظیم آمده و یکجا می شدند تا مدت بیست ماه، علامه ایشان را در اصلاح حکومت تحریص و ترغیب می داد و بر آن تمام خرابی هایی که در آن وقت در سلطنت ایران پیدا شده بود، ایران را مطلع می ساخت. در این اثنا، شهرت علامه از یک طرف تا دیگر طرف در اقطار ایران افتاده و همه ایرانیان را معلوم گشت که علامه در اصلاح کردن سلطنت آمده است خیل خیل ایرانیان برای شنفتن تقریر پر زور و ملاقاتش می آمدند و همه چه از علماء و چه از امراء و چه خواص ثنا خوان

او خود را ظاهر می کردند . وقتی که شاه کج کلاه این معامله را دید و شنید از جانب سلطنت و رعایا در دلش یک خوف و هیبت طاری شد، چنانچه یک دسته رساله که از پانصد نفر تشکیل یافته بود، بدین غرض که علامه را گرفتار کنند، جانب شاه عبدالعظیم فرستاد . در آن وقت علامه رنجور بود و بر فراش مرض افتاده ، سواران ایران از فراش مرض، علامه را گرفتار کرده در طهران آوردند و ازین جا، پنجاه نفر از سواران علامه را در سرحد به ممالک محروسه عثمانیه گسیل کردند . این معامله ناگفته به شاه، پیروان و شاگردان علامه را خیلی ناپسند و غیرمانوس آمد. ایشان آن قدر غوغا و ضوضا کردند که شاه از زوال حکومت خود متفکر گشت و یقین کرد که یک بلوای عمومی را سردوچار خواهیم گشت .

بار سوم سفر انگلستان : علامه سیدجمال الدین از ایران بدر شده تا چند ماه در شهر بصره قیام کرد تا آنکه چاق و تندرست گشت و جانب انگلستان روانه شد، این مرتبه مردمان آدم شناس انگریزان از همه مرتبه ها خیلی تعظیم و تکریم علامه موصوف را به جا آوردند و درجلسه های ملکی و علمیش مدعو می کردند و التجا می کردند که در امور ملکی و سیاسی که باشد خیالات خود را ظاهر کنند در جلسه های ملکی و بسا اوقات بابت امور ملکی و سیاسیات ایران تقریر می کرد و انگریزان را مشتعل می ساخت که شاه کج کلاه را از تخت حکومت معزول کنند.

بار دوم سفر قسطنطنیه : علامه هنوز در انگلستان بود که یک فرمان از باب عالی به معرفت رستم پاشا سفیردولت عثمانیه متعینه

لندن نزدش رسید. مضمون فرمان این بود که سلطان المعظم^۱ در قسطنطنیه با او ملاقات کردن می‌خواهند. علامه یک معذرت نامه بدین مضمون نوشته فرستاد که من در اصلاح وطن عزیز خود منهمک ام و شب و روز درین ورطه مستغرق ، بنا بر این از قدم بوسی اعلیحضرت معذورم. لیکن سلطان المعظم یک فرمان دیگر فرستاده بسیار تشویقات و ترغیبات داده که هر طوری که توانند در قسطنطنیه ضرور آیند، مجبوراً جواب فرمان دومین را داد که من حاضر خدمت می‌شوم ، لیکن بعد از قدم بوسی فی الفور واپس راهی خواهم شد. این کت سنه ۱۸۹۲ ع

^۱ هدف از سلطان المعظم همانا سلطان عبد الحمید دوم است، او پسر سلطان عبد المجید امپراتور عثمانی بود که در سال ۱۸۴۲ م تولد گردید، مادرش تیر مژگان سلطان نام داشت. سلطان عبد الحمید در ۱۸۷۶ م خلیفه یا فرمانروای کشور پهناور یا امپراتوری عثمانی گردید. با لقب امیر المؤمنین و خلیفه المسلمین و همچنان خادم الحرمین الشریفین، با وجود استبداد، دوران او، دوران شگوفایی فرهنگی در ترکیه به شمار می‌رود، شمار زیاد کتب در آن دوران اقبال چاپ یافت و در نشر مجلات، روزنامه‌ها و جراید دولتی و آزاد، سهولت‌هایی ایجاد گردید و حتی شماری از جراید به زبان فارسی نیز در زمان او در استانبول به چاپ می‌رسید که جریده «آختر» یکی از آنها است. او خودش افزون بر ترکی با زبان‌های فارسی و عربی نیز آشنا بود. هم‌چنان در همین دوران یهودیان و انگلیس‌ها در توطئه چینی بر ضد او فعالیت کردند و شریف حسین فرمانروای مکه مکرمه را واداشتند تا علم مخالفت را در برابر او بیفزاید تا جهان عرب از ترکیه عثمانی جدا شود و او در مقابل، خلیفه المسلمین گردد که چنین نشد. سلطان عبد الحمید سرانجام در ۲۷ اپریل ۱۹۰۹ م از سلطنت خلع گردید و برادرش محمد پنجم به سلطنت رسید. سلطان عبد الحمید دوم در ۱۰ فبروی ۱۹۱۸ م در حالت تبعید وفات یافت.

جانب قسطنطنیه روانه گشت. این بار سلطان المعظم و نیز تمام علماء و وزراء ترکی از اول مرتبه زیاده دلجویی و اکرام و احترام ظاهر کردند. پس علامه این خاطر و مدارات را یک شگون نیک پنداشته، اراده رفتن انگلستان را ترک کرد و یک معقول وظیفه را از جانب سلطان مالک گردید و به غایت عزت و احترام و آسایش روزگارش به سر می‌شد که دفعتاً در گلولی مبارکش سرطان نمودار شد، دکتوران خیلی عمل جراحی و علاج و معالجه کردند، لیکن مرض ترقی کرده می‌رفت تا اینجای که حلقش ورمناک گردیده، راه آمد و شد نفس مسدود گشت و در ۹ ماه مارچ سنه ۱۸۹۷ ع از این جهان فانی، به ملک جاویدانی رخت بر بست. همراه جنازه اش چنان هجوم و کثرت و ازدحام امراء و علماء و فضلاء و چه از عام و چه از خاص بود که از اندازه شماره بیرون بود^۱، در قبرستان محله «نشان تاش» که به نام «شیخ‌لر مزار لغی» مشهور و معروف است مدفون گردید. هیچ کدام اخباری در یورپا و ایشیا نبود که بر وفات حسرت آیاتش افسوس ظاهر نکرده باشد و خود ذات همایون سلطان را حسرت و افسوس و یک کلفت المناک لاحق گردید.

حلیه علامه سید جمال الدین : رنگش مانند اهل حجاز گندمی، قد میانه، شانه کشاده، سر کلان، پیشانی وسیع، چشمانش کلان

^۱ در متن اصلی عربی به قلم جرجی زیدان منتشره ماهنامه «الهلل» به هجوم و کثرت امراء و علماء و فضلاء و خاص و عام، اشارتی صورت نگرفته است.

و تیز مردمکش سیاه بود، مگر به وقت خواندن و مطالعه کردن کتاب را نزدیک چشمان می آوردند، گمان می شود که به سبب کثرت مطالعه، نظرش قدری کوتاه شده بود. با وجود این، چشمک گاه استعمال نمی کرد، رخسارش پر گوشت بود و موی سرش زنجیره دار و پیچدار نبود.

خوراک علامه سید جمال الدین: طعام در شب روز فقط یک مرتبه و آنهم به غایت کم می خورد، لیکن چای به کثرت کرات و مرات می نوشید، گویا که کمی خوراکش را از چای معاوضه می داد. کم خوراکی عادت اشخاصی می باشد که از دماغ محنت شاقه می گیرند. در زبان عرب یک ضرب المثل است که «البطنة تذهب الفطنة»، یعنی شکم سیری، تیزی و چستی ذهن و طبیعت را می رباید. سیگار را خیلی دوست می داشت و آن هم اعلی ترین ساخت یورپ را استعمال می کرد. جانب سیگار این قدر طبیعتش مایل و محاط بود که بر خدمتگار اعتبار نکرده به ذات خود از بازار خریده می آورد. به وجه کثرت سیگار کشی و چای نوشی در شب بسیار کم خواب می کرد.

آخرین سکونتش: در اواخر عمر بود و باش در دارالخلافه اختیار کرد. در یک قصر شاندار و قشنگ سکونت می کرد این قصر در محله نشان طاش است که ذات همایون سلطان المعظم مع تمام اثاثه و سامان مرحمت فرموده بودند، نیز یک عرابه دو اسپه با تزک و احتشام، عنایت کرده بودند که سوار شده گاهی گاهی در سیرگاه کوتکل که به نام کاغذ

خانه شهرت داشت، می‌رفت و از جانب باب عالی هفتاد و هفت پوند که مبلغ یک هزار و یک صد و بیست و پنج روپیه کلداری انگریزی می‌باشد، مشاھرہ می‌یافت. از خانہء خود بسیار کم بیرون می‌شد بلکه همیشه در خانہ می‌ماند.

اخلاق و عاداتش : هنگام ملاقات همراه هر کس به خندہ پیشانی و خوش اخلاقی پیش می‌آمد؛ در حفظ آداب مجلس دست گاہ خوبی داشت، هر شخص که با او گفتگو می‌کرد به یک طرز خاص و پیرایہء عجیب جانب او متوجہ می‌گشت با هر طبقہء انام و مختلف المراتب مردمان راه و رسم داشت، به وقت آمدن هر کسی که باشد تا کفش کن برای استقبال و خیر مقدم برخاسته می‌رفت و نیز به وقت رخصت همراه هر کس تا کفشکن می‌آمد. اگر با مردمان صاحب جاه و ذی منصب نشستہ می‌بود و مرد غریب کم مایہ بی رتبہ می‌آمد هرگز نہ از او رو می‌گردانید و نہ به بی تفاوتی و حقارت آمیز نگاه او را می‌دید، بلکه امیر و غریب، شریف و وضع به نزدش یکسان می‌بود. زبانش خیلی فصیح و تقریرش بسیار بلیغ و ملیح بود. هر مسئلہ که می‌بود به وضاحت و لیاقت بحث کرده طی می‌ساخت. اگر کدام مضمونش به فہم کس نمی‌رسید از سر نو چنان دلچسپ و بی تکان بیان می‌کرد کہ نادان ترین مردمان ہم می‌فہمید. با مردمان عام به زبان عام و با خاصان به زبان خاص تکلم می‌کرد. علامہ این چنین ادیب و حکیم یک ذاتی بود کہ از ممالک مشرق تا حال کس مانند او نہ دیدہ شدہ است و نہ شنیدہ.

مزاج و بذله گویی و لطیفه پیمایی بسیار کم می کرد. هر روز صد ها نفر نزدش می آمدند، مگر با هرکسی یک مضمون نو در میان آورده بحث می کرد. بر هر معامله یا مسأله که پیش می آمد به غیر خوف و خطر با آزادی رأی می داد، به قول خود راست ترین و صادق ترین مردمان بود. خلاف عصمت و عفت گاهی هیچ حرکتی از او صادر و سرزد نشده. این قدر مستقل مزاج و بی ترس و بیم بود که اگر جانب مقتل برای قتل و کشتن، کسی او را می برد، چنان با اطمینان و دل جمعی می رفت که گویا یک مرد بهادر و شجاع برای فتح و گشود قلعه دشمن می رود. جانب مال و دولت هیچ رغبت نداشت. این چنین فیاض و دست گشاد بود که دولت اندوختن نمی دانست و نه از تنگدستی و افلاس می ترسید. اسحاق بیک^۱ که یک ادیب مشهور و معروف است بیان می کند که وقتی که

^۱ ادیب اسحاق، نویسنده و ادیب بزرگ شامی که در سال ۱۸۵۶م در یک خانواده ارمنی در دمشق تولد یافت و در لبنان به تحصیل علوم پرداخت و در ۲۰ سالگی در سال ۱۸۷۶ م به قاهره آمد و به جمع شاگردان سید جمال الدین پیوست و به تشویق سید جمال الدین افغانی جریده «مصر» را در سال ۱۸۷۷ م در اسکندریه و بعدا جریده «التجارة» را تاسیس کرد. ادیب اسحاق از شاعران انقلابی است که بعد از تبعید سید جمال الدین او هم از مصر اخراج گردید و رهسپار فرانسه شد و در آنجا جریده «مصر القاهرة» را در اواخر سال ۱۸۷۹ م تاسیس کرد؛ اما در پاریس بیشتر ماندگار نگردید و دوباره به لبنان برگشت و در حالی که ۲۹ سال عمر داشت، در سال ۱۸۸۵ م وفات یافت. از آثار باقی مانده از او کتاب «الدرر» یعنی «مرواریدها» است که مجموعه ایست از سروده ها و نبشته های او که توسط دوستانش بعد از وفاتش گردآوری و چاپ گردیده است.

علامه را از مصر فرار کردند، به دست خالی در سویز آمد، در آن وقت یک حبه و خرمهره نداشت. از اتفاقات زمانه یک سفیر ایران در آنجا آمده بود و همراه سفیر چند تاجران ایرانی هم بودند، این سوداگران اول به طور پیشکش و بعد به طور قرض حسنه نقدی بسیار می خواستند که بدهند، علامه گفت که رویه خود را نزد خودتان بدارید چرا که به نسبت من، شما خود به این مال محتاجید، شیر هر جا که می رود شکار خود را می گیرد. کسانی که به ملایمیت و ملاطفت با علامه سلوک می کردند، علامه نیز بهتر و عالتر از این سلوک می کردند و کسانی که به درشتی و زشتی سلوک می کردند، علامه نیز مانند یک شیر ژیان و غضبناک با ایشان سلوک می کرد و گاهی پیش ادنی ترین مردمان سرخم می کرد.

لیاقت علمی و ذهانت علامه : علامه این قدر نکته رس و

ذهین بود که اگر از دهان کسی نصف سخن می برآمد او بر همه سخن می رسید و در امور عقلی و ذهنی به طرز عجیب و غریب بحث می کرد. برای امور عقلی و ذهنی یک لباس زیبا از الفاظ تیار کردن حصه علامه بود و بس نسبتاً به هر مضمونی که بحث می راند یقین می گشت که به جز جمال الدین کسی دیگر را خدا نافریده است که برین مضمون بحث کند. هر مسأله و مضمونی که پیشش می آوردند، این چنین بحث و گفتگو می کرد که گویا بازی دست چپ اوست و به وقت بحث هیچ پهلوی مسأله را ترک نمی کرد و استدلالش چنان دلپذیر و خوش اسلوب می بود که حاضرین به جز سرتسلیم خم کردن، چیزی دیگر نمی

توانستند . قوت حافظه اش خیلی مضبوط بود . در عرصه سه ماه اینقدر زبان فرانس به غیر استاد آموخت که به خوبی در آن نوشت و خواند می کرد و هزارها الفاظ فرانسه در این عرصه او را از بر شد . البته در آموختن الف بای فرانسه دو روز صرف کرد که یک شخص اجنبی او را آموخته بود . به زبان فارسی، افغانی، عربی، ترکی و فرانسیسی مهارت کمال و دستگاه وافر داشت . از زبان انگریزی نیز قدری واقف گشته بود . مطالعه کتب بسیاری کرد، از این سبب دایره معلوماتش وسیعتر بود، در علوم عقلی و نقلی و علی الخصوص در فلسفه و تاریخ اسلام استاد کامل بود .

مقصد زندگی علامه چه بود : بهترین و اعلی مقصد و علت غائیة زندگی علامه این بود که در مختلف فرقه ها و طبقات اسلام روح اتفاق و اتحاد را پف کند و بر یک نقطه قومی ایشان را جمع کند و تمام سلطنت های اسلامیة را در یک زنجیر بیاویزد . محور تمام سعی جد و جهد علامه صرف همین یک مسأله بود . در این خیال چنان مستغرق و محو شده بود که تا آخر عمر، شادی نکرد و نه حرفت و صنعت آموخت که باعث جلب معاشش شود، به جز یک کتاب در رد نیچریان، دیگر تصنیف و تألیف پس سر نگذاشت .^۱ سببش این بود که به خیال خود

^۱ مجموعه آثار سید را استاد سید هادی خسرو شاهی تحت عنوان « الآثار الكاملة » شامل آثار فارسی و عربی، در شش جزء و در بیش از ۳۰۰۰ صفحه و دکتور محمد عماره آثار عربی سید را در چار جلد و در حدود ۲۰۰۰ صفحه تحت عنوان « الأعمال الكاملة لجمال الدین الأفغانی » گرد آورده اند. فاضل

غرق شده از تألیف و تصنیف بی خبر گشت . با این همه در قالب شاگردان خود چنان روح یک جهتی و همطوری انداخت که به سبیش همتهای ایشان اعلی و بالا و قلم ایشان جاری و ساری گردید . مشرق بسیار افاده و استفاده تحریر از ایشان حاصل کرده است و نیز آینده از ایشان را رجاء و توقع بسیار کرده می شود .

المترجم از زبان عربی به زبان فارسی کمترین سلطان محمد کابلی حالا مقیم شهر فرخ آباد و مدرس عربی و فارسی مشن های اسکول فرخ آباد - یوپی (ممالک متحده) هندوستان محرره ۱۰ جنوری سنه ۱۹۱۵ ع

{ تذکر محمود طرزی در { سراج الأخبار افغانیه

این مکتوب قبل از یک سال به ما رسیده بود ، افسوس می کنیم که در بین اوراق وارده در یک گوشهء اداره ، پنهان مانده بود ، اگر چه در باب اصل و نسب سید مشار إلیه مرحوم ، بعضی روایات مختلفه به وقوع آمده است ؛ ولی چون خود جناب استاد ، در یکی از تألیفات خود ، ترجمهء احوال و سوانح عمری خود را به همین ترتیبی که فاضل دانش اسلوب نوشته در قید تحریر آورده اند و مولد خود را اسعد آباد از مضافات « کنر »

افغانستان نشان داده اند^۱ و در تمام عالم به «سید جمال الدین افغانی» مشهور و معروف می‌باشند، در افغانی الأصل و النسل بودن شان، هیچ شک و شبهه ای نیست. سراج الأخبار افغانیه، به جناب فاضل هم وطن عزیز خود «سلطان محمد خان کابلی» ایفای شکرگزاری را لازم می‌داند که صحایف آن را به ترجمهء احوال همچنین یک ذات حکمت سمات وطن مقدس ما تزیین نمودند. در این خصوص إن شاء الله تعالی در آینده، چیزی که خود سراج الأخبار هم خبر دارد، علاوهء معلومات نموده، عرض انظار قارئین کرام کرده خواهد شد. فقط.

^۱ شاید هدف علامه محمود طرزی همان مقدمهء مهمی باشد که شاگرد رشید و مصری سید جمال الدین افغانی، یعنی شیخ محمد عبده در زمان حیات استاد خود بر ترجمه نیچریه «الرد علی الدهرین»، در سال ۱۸۸۶ م به زبان عربی نگاشته و آن را به چاپ رسانده است و جرجی زیدان حین نگارش بیوگرافی سید و نشر آن در «الهلل» به تاریخ اول اپریل ۱۸۹۷ م از آن بهره برده است؛ اما کتابی که خود سید افغانی در دیباچهء آن ترجمهء احوال و سوانح عمری خود را تحریر کرده باشد، به نظر من نرسیده است و گمان هم ندارم که این ادعا درست باشد؛ اما به یقین آنچه شاگردش شیخ محمد عبده نگاشته، مورد تایید سید افغانی بوده است. فاضل

(سلسله مشاهیر افغانستان) علاوهء معلومات بر ترجمهء احوال السید جمال الدین افغانی

در شماره ۳ سال ۶ سراج الأخبار افغانیه، سوانح عمری علامهء مشهور شرق (السید جمال الدین افغانی) را از قلم یک فاضل هموطن عزیز خود، درج صحیفهء افتخارنموده در آخر وعده کرده بودیم که در شمارهء آینده چیزی که خود سراج الأخبار افغانیه هم در این خصوص خبر دارد، آن را نیز عرض انظار قارئین کرام خواهد نمود. این است که بر ایفای وعده خود مسارعت ورزیده می‌گوییم که خود این مدیر و سرمحرر عاجز با جناب سید مشارالیه به دو واسطه معارفه و شناسایی دارم: یکی شنیدگی، دیگری دیده‌گی اما شنیده‌گی مرا نیز «شنیده‌گی بود مانند دیده» نباید انگاشت! چون که درجهء وثوق و اعتبار آن شنیدگی به درجه دیده‌گی موثوق و معتبر است.

اگر بگوییم که این عاجز، نام جناب علامه را از هنگامی که خواندن و نوشتن فارسی را آموخته ام ورد زبان کرده ام، هیچ مبالغه نخواهد بود؛ زیرا بر همه گان معلوم است که کتاب‌های قرائت ابتدائی وطن عزیزما چنانچه از اشعار آغاز می‌کند، همچنان کتاب‌های صنف منتهی آن نیز با

اشعار انجام می‌یابد . ذوات با برکاتی که این بنده عاصی را به کنیه «محمود طرزی» می‌شناسند ، البته نسبت محمود را به طرزی از جهت پدری و فرزندی استدراک فرموده باشند . محمود طرزی که گفته شود «محمود ابن طرزی» مراد است که در نظر ارباب عرفان ظاهر و آشکار است . اما این را هم عرض کنیم که این جرأت و گستاخی عاجزانه بر اتخاذ نمودن این عنوان بلند مکان که نسبت اسم بلا مسمای خود را با تخلص ادبی آن بزرگوار عرفان شیم توأم نمایم، الحق که یک جرأت لاًبالیانهء احترام شکنانه شمرده می‌شود ! دو برادر بزرگوار معظم و مکرم حقیر که الحمد لله بر حیات هستند - طول الله عمرهم - هیچگاه این عنوان را، یعنی تخلص خاص ادبی و شعری والد ماجد مرحوم بزرگوار را با نام خودشان یکجا نکرده اند . زیرا اسم اصلی آن بزرگوار مرحوم «غلام محمد خان»^۱؛ عنوان رسمی شان «سردار» بوده است ، اما چون به سن

^۱ سردار غلام محمد خان طرزی پسر سردار رحمدل خان (برادر امیر دوست محمد خان) پسر پاینده محمد خان است. سردار رحمدل خان پس از تسلط برادرش امیر دوست محمد خان بر قندهار، رهسپار ایران گردید و در سال ۱۸۵۹م در ایران وفات یافت. غلام محمد خان طرزی در دربار کاکایش امیر دوست محمد خان خدمت میکرد و لقب "ارجمند دانشمند" را کسب نمود، اما در زمان سلطنت عبدالرحمن خان به هندوستان تبعید گردید، سپس به بغداد و از آنجا به استانبول رفت و سرانجام در دمشق رحل اقامت افگند و بالاخره در سال ۱۹۰۰م در دمشق وفات یافت. دیوان اشعارش را پسرش محمود طرزی بنام "دیوان طرزی افغان" در کراچی به چاپ رسانده است. دیوان یاد شده را یکی از نوادگان سردار غلام محمد طرزی یعنی آقای

جوانی در قندهار، اول بار یک طرز جدیدی در شعر گرفتند، و در ادبیات یک توغل و اشتغال تامی ورزیدند. در شعر به «طرزی» تخلص فرمودند. پس چگونه جرأت و گستاخیست که تخلص خاص شعری حضرت «طرزی» را نه اسم اصلی آن را که نسبت ابوت و بنوت را در برگیرد، با نام خود یکجا کرده، خود را «محمود طرزی» می نویسد.

بلی، در حقیقت امر، این یک چنان جرأت شمرده می شود که جنایت سرقت را هم در بر می گیرد؛ ولی در این مسأله این حقیر سراسر حق به دست است؛ زیرا این یک لقب و عنوانی است که از طرف خود آن قبله گاه معظم به این فرزند احقر شان عطا فرموده شده است، و در مهری با امر خود حک کرده اند و به این عبد احقر خود، هدیه عطا کرده بودند "محمود طرزی" تحریر فرموده اند و در اکثر تحریرات و مکاتبات عالی خودشان این فرزند احقر خود را «محمود طرزی» خطاب نموده اند، و گر نه بر چنین گستاخی گاهی جرأت نمی ورزیدم، اگر چه در اثبات مدعا، مهر و مکتوب های مذکور را ابراز کرده نمی توانم. چرا که مفقود است. اما یک چند فرد از اشعار آبدار مبارک شان که در تاریخ اتمام یک مجموعه اشعاری که از کلام های استادان جمع کرده بودم، انشاد فرموده

دکتر ننگیالی طرزی دیپلمات پیشین و سفیر سابق افغانستان در پاکستان، هند و سوئیس، نیز در قطع و صحافت اعلا در سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی، در تهران تجدید چاپ کرده است. فاضل

اند، استشهاداً در قید تحریر می آورم تا عذر این جرأت و گستاخی مرا
بعضی از معترضین بپذیرند، و آن اینست :

(تاریخ مجموعه صنایع)

قلم چونکه برداشت (محمود طرزی) سخنهای مرغوب محمود بنوشت
چنین کارکان بود بسیار مشکل ز بس شوق است زود همزود بنوشت
به باغ خسنجی و ملک کراچی به وقت خوش و سال مسعود بنوشت
به تاریخ اتمام او کلک (طرزی) به تعمیه این حرف مقصود بنوشت
(ورقه‌های بد) را ازو دور افگن چه مجموعه خوب محمود بنوشت
۱۳۰۰

[از کلیات حضرت طرزی منطبقه کراچی قسم قصاید و قطعات صحیفهء ۷۵]
قارئین کرام ما خواهند گفت : این چه ؟ ما منتظر شنیدن علاوه
معلومات در باب احوال علامه "السید جمال الدین" بودیم و آقای محرر
به نوشتن ترجمهء احوال خود آغاز نمود . نی نی!، من ترجمهء حال خود
را نمی نویسم . به همینقدر نوشته از این سبب مجبور شدم که چون گفتم
از وقت آموختن و خواندن و نوشتن فارسی، نام جناب علامه را ورد زبان
داشته ام و آن از این است که والد ماجد مغفورم (حضرت طرزی صاحب)
یک قصیده هدیه غرایبی درحق سید مشار إلیه انشاد فرموده در کلیات
اشعار چون آب حیات شان مسطور است . و چون درجهء خوانایی حقیر
به درجه کلیات خوانی رسید که آنهم تقریباً سنه ۱۲۹۷ هجری بوده
باشد، اول کلیاتی که می خواندم و در گنجینهء دماغ اشعار آن را جا
می دادم، کلیات حضرت طرزی بود . بلی، یک شاعر زاده، اول شعری که
از بر کند، به جز شعر پدر کدام شعر تر خواهد بود ؟ بلی، بلبل در آشیانه

نی، بلکه هنوز چون درمشیمهء بیضه باشد، شاعر زاده گلزار شمرده می‌شود ! انصاف فرمائید آیا این شعر از چنان شعرهایی نیست که یک نوع هوس شعر و شاعری آن را نخواند و از بر نکند؟! بشنوید :

(قصیده در مدح سید جمال الدین که از روم^۱ آمده بود)

(تعریف نسیم صبحدم)

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز و عنبربیز و روح انگیز و جان افزا
طراوت بخش روی گل پریشان از بوی گل
موافق همچو خوی گل به طبع مردم دانا
ازو طبع چمن تازه وزو بر روی گل غازه
ازو در گلشن آوازه، وزو در بوستان غوغا
به سوری رنگ و آب از وی، به سنبل پیچ و تاب از وی
شده سرمست خواب از وی، دو چشم نرگس شهلا
(گریز به مدح)

به جسم لاله نعمان چنان از لطف بخشد جان
که بر طبع خردمندان کلام نغز مولانا
(جمال الدین) نام آور سخن فهم سخن پرور

^۱ «روم» در اصطلاح ملک ما، ممالک ترکیه عثمانیه رامی گویند و رومی تمام مسلمان های آن سرزمین را می گویند . حال آنکه در ممالک عثمانی لفظ روم تنها بر مردم نصاری آن سرزمین اطلاق می شود ، نه بر مسلمان . سراج الأخبار

خردمند، هنر گستر، فلک قدر ملک سیما
 تویی عالم، تویی عامل، تویی عارف، تویی کامل
 تویی فاضل، تویی باذل، تویی عاقل، تویی دانا
 فصاحت را تو سبحانی، بلاغت را تو حسانی
 عرب را شیر جانی، عجم را دیده بینا
 تویی کشف نکوکاری، تویی برهان دینداری
 تویی فرهنگ هشیاری، تویی قاموس استغنا
 نه ماه روم و شامستی که خورشید تمامستی
 قبول خاص و عامستی به جابلقا و جابلسا
 ترا (طرزی) ثنا گوید، هزاران مرحبا گوید
 به صدق دل دعا گوید، چه در سرا، چه در ضرا

[الی آخره: از کلیات حضرت طرزی مطبوعه کراچی از قسم قصاید
 صحیفه ۷۱، در کلیات مطبوع، اگر چه سید جلال الدین نوشته شده، اما
 در اصل سید جمال الدین است.]

این است که به خواندن باربار، و شنیدن بسیار این شعر چون در
 شهوار که از ایام صباوت در محفظه دماغ حفظ شده آمده است، نام
 جناب علامه در حسیات عاجزانه محکوک و منقوش شده مانده است.

علاوه معلومات عاجزانه در حق سید مرحوم بر شنیدگی و دیدگی
 منحصر است که از این شنیدن و دیدن ما بعضی مسئله های عجیب و
 اسرار های غریبی در سوانح عمری حضرت سید که جریده «الهلل» در
 مصر آن را به زبان عربی نشر کرده و سلطان محمد خان کابلی آن را به

فارسی ترجمه کرده، علاوه کردن لازم می آید . مثلاً چون یکی یکبار بگوئیم که جناب سید در افغانستان به «سید جمال الدین رومی» مشهور و معروف بوده است ، نه «سید جمال الدین افغانی» ، آیا سراسر مسأله را یک تبدیل نا گهانی نمی دهد ؟ چسان نمی دهد ! درحالی که در مصر شام، قسطنطنیه ، هند ، حجاز ، اوروپا به سید جمال الدین افغانی شهرت داشته باشد ، و خود افغانها تنها یک چند سالی آن را دیده باشند ، و آن هم به عنوان «سید جمال الدین رومی» دیده و شناخته باشند ، و سید رومی گفته، مدحیه ها درحق او سروده باشند ، آیا غریب یک واقعه شمرده نمی شود ؟ شنیدنی های من عبارت از بعضی فقراتیست که در حق حضرت علامه، از زبان والد بزرگوار مرحوم حضرت طرزی صاحب استاد مرحوم ملا محمد اکرم و برادر بزرگوارم خازن الکتب صاحب شنیده بودم : می فرمودند که در زمان سلطنت اعلیحضرت " امیر محمد اعظم خان " مرحوم یکی از اجلهء علمای روم از راه کراچی اول به قندهار و باز به کابل آمده بود که در علوم نقلیه و عقلیه صاحب ید طولا و در حکمت و فلسفه بی همتا بود . زَی و قیافتش به زَی و قیافت علمای روم بود، یک خدمتگار بگوئیم یا شاگرد بگوئیم هم داشت که عرب مصری بود ، و بسیار با تربیه و آداب بود. علامه به زبان عربی با او سخن می گفت. هرچه که می گفت از خوبی ها و عظمت و شوکت دولت روم بیان می کرد به بسی ادیان باخبر ، و از علوم و فنون یک دفينهء توانگری بود . آشنایی و رفاقت بسیار صمیمی در بین حضرت پدر و سید مشار إلیه به هم رسیده

بود. اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان نیز گرویده فضل و کمالات علامه گردیده، مقامش را خیلی محترم می‌داشت. بعد از انقراض حکومت امیر محمد اعظم خان و استقرار حکومت اعلیحضرت امیر شیرعلی خان از کابل به راه پشاور عازم دیار هندستان گردید.

علاوه معلومات شنیدگی ما در حق علامه سید جمال الدین همین بود که از زبان والد مرحوم بزرگوار خود در کابل پیش از سنه ۱۳۰۰ شنیده و حفظ کرده ام. در این قدر معلومات ما با معلوماتی که در ترجمه احوال سید ذکر شده، چندان اختلافی نیست. اما چیزی که شایان دقت و جالب نظر اهمیت است این است که جناب علامه مرحوم در افغانستان سید جمال الدین رومی بوده و در بلاد روم سید جمال الدین افغانی شده است! عجبت را اینکه ایرانیانش سید جمال الدین اسعدآبادی همدانی می‌شناسند!...

این معلومات زبانی که از زبان مبارک حضرت طرزی صاحب مرحوم در خصوص احوال حضرت سید شنیده ام از روایات موثوقه تاریخیه افغانیه شمرده می‌شود. زیرا به رأی العین دیده و به گوش خود از زبان شان شنیده و به من حکایه فرموده است. در باب احوال بیشتر از زمان حکومت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان سید مشار إلیه، هیچگونه معلوماتی از خود ندارند. البته هرآنچه در ترجمه احوال شان از جریده «الهلل» عربی ترجمه شده و در شماره (۳) مذکور گردید، همچنان خواهد بود. اما اینکه در افغانستان به زمان اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان آمده اند و به شهرت و عنوان رومی بوده اند، و همین قصیده را که

چند فرد آن در بالا مسطور گردید، حضرت طرزی در مدح خود سید انشاد فرموده اند نیز به قدر ذره، شبهه نباید کرد. در قصیده فوق به این بیت که "نه ماه روم و شامستی... الخ" رومی بودن سید را تلمیح فرموده اند. حال آنکه در قصیده دیگری که بنا بر تشویق و ترغیب حضرت سید مشار الیه، حضرت طرزی در مدح اعلیحضرت سلطان «عبدالعزیز خان»^۱ مرحوم انشاد فرموده اند، از بعضی بیت های آن که احوال سید را تصویر می کند صریحتر و واضحتر رومی بودن مشارالیه، عیان می آید!

بعضی بیت های قصیده مذکور را نیز استشهداً از قرار ذیل می نگارم:

قصیده در مدح سلطان عبدالعزیز خان مرحوم

به فرموده سید جمال الدین رومی

(طلوعیه)

رایت رومی روز گشت ز مشرق عیان

زنگی دجال شب رفت سوی قیروان

^۱ سلطان عبدالعزیز پسر سلطان محمود دوم متولد سال ۱۹۳۰ م در استانبول است که که بعد از مرگ برادرش سلطان عبدالمجید، در سال ۱۸۶۱ میلادی با او در مسجد ابو ایوب انصاری واقع استانبول، به خلافت بیعت صورت گرفت. در این سال امیر دوست محمد خان در افغانستان فرمانروایی داشت، همچنان امیر شیر علی خان، امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان، امیران افغانستان با او معاصر بودند و در سفر سید جمال الدین افغانی به کابل، دوران سلطنت سلطان عبدالعزیز در امپراتوری عثمانی بود. این سلطان سرانجام به تاریخ ۳۰ می ۱۸۷۶ میلادی از سلطنت خلع گردید که بعد از او برای یک دوره کوتاه سلطان مراد، سپس سلطان عبد الحمید دوم، خلیفه ترکیه عثمانی گردید.

قیصر رومی کلاه ساخت فلک تکیه گاه
 هندی انجم سپاه شد ز نظرها نهان
 مشعله آفتاب تاکه برافروخت صبح
 گشت ز انجم تهی انجمن کهکشان
 صوفی صبح از صفا بارخ چون آفتاب
 بر نماز سحر شد به فلک ورد خوان
 بهر صبحی صبح دیده شد از خواب ناز
 از چمن آمد به گوش چهچهه بلبلان
 (از جای گریز به حکایه)

دوش پی مدح تو از مدد فکر تیز
 کرده به اندیشه طی منزل هفت آسمان
 گشته به اندیشه غرق همچو گهر تا به فرق
 خالی ز اغراق و زرق، عاری ز تهمت بیان
 من به چنین بحر ژرف بی سخن و صوت و حرف
 کامدم از در درون دلبر شیرین زبان
 سید عالی نسب، عالم علم و ادب
 گاه بیانش رطب ریخته از لب دهان
 برد یمانی به سر جبه رومی به بر
 از همه ادیان خبر، حرف رس نکته دان
 آمد و بنشست و گفت (طرزی افغان) تویی
 خیز و بیا شعر نغز پیش من از بر بخوان

چند به مدح خسان طبع تو ریزد گهر
 در صفت شاه ما، صنعت خود کن عیان
 از ره عجز و نیاز رفتم و گفتم به چشم
 آنچه تو گویی مرانیست تمرد در آن
 (از جای گریز به مدح)

چند بجانم کشی تیغ برون از نیام
 "چند به تقسیم من صلح کنی با ددان"
 بگذر از این جور و ظلم ای با ستم خوی گیر
 ورنه به سلطان برم شکوه این داستان
 پادشهی جم نشان قیصر خسرو غلام
 کو شده سلطان به ارث بر همه اسلامیان
 برده به بازوی زور، تخت ز بهرام گور
 برده به شمشیر تیز تاج سر اردوان
 ای چون وجودت بود نام شریف عزیز
 گرچه وجود ترا نیست مثال و نشان
 آمده از نام تو رونق ایمان و دین
 آمده از جام تو تازه رخ رومیان
 گرچه سکندر کشید بر رخ یاجوج سر
 تیغ کجت سد کشد گرد به گرد جهان

[الی آخره! از کلیات حضرت طرزی قسم قصاید صحیفه ۷۳]

معلومات قسم شنیدنی ما همین قدر بود که عرض شد. ازین معلومات به همین قدر یک نتیجه دسترس می‌شود که این سفر افغانستان سید مرحوم، بعد از سفر اول استانبول شان به وقوع آمده باشد. حالا بیایم بر معلومات قسم دیدنی خویش که اهمیت و موقعیت آن، خیلی افزونتر است، و آن عبارت از ملاقات و صحبت و استفاده و استفاضه ایست که مدت شش هفته یک عمر بسیار با فیض را در استانبول به حضور آن بحر زخار علم و عرفان به سرآورده ام.

غالباً سنه ۱۳۱۴ هجری بود که در اوراق حوادث تشریف آوردن سید جمال الدین افغانی به استانبول دیده شد. در آن اوقات در شام سکونت داشتیم. حضرت پدر به تحقیقات ابتداء کردند. علامه همان علامه بود که در افغانستان دیده شده بود. این را هم دانستند که تذکار ماضی مصلحتاً لزوم ندارد. از آنرو این فرزند احقر خودشان را با تنبیهات و سفارشات لازمه و نصایح و وصایای واجبه به همراه یک مکتوب بسیار ادیبانه و حکیمانه محض به نیت استفاده از فیوضات علمی آن حکیم فرزانه، به سوی استانبول از شام اعزام فرمودند. مدت هفت ماه در مسافر خانه «عقارات همایونی» در محله «بشکطاش» اقامت نمودم. علی الاکثر هر روزه در محفل عرفان منزل حضرت سید که در «نشانطاش» نام موقع قریب اقامتگاه بود، اثبات وجود می‌نمودم.

علامه مشارالیه یک معدن عرفان بود، هر کس به قدر استعداد آلات و ادوات حواس دماغیه خود از آن معدن به استخراج فضایل کامیاب می‌آمد. این هفت ماهه مصاحبت، به قدر هفتاد ساله سیاحت را در بر

دارد . مباحث علمیه حکمیه فلسفیه سیاسیه اجتماعی و غیره که هر روزه در محفل بزم حضور آن علامه دهر، جریان می‌یافت ، هر جمله و هر عباره آن کتاب‌هایی و رساله‌هایی تحریر به کار دارد که در اینجا تذکار بیانات آن، خارج حوصله اخبار ماست. تنها درخصوص بیان کردن علاوه معلومات در بعضی نقاط سوانح عمر شان که در اواخر عمرشان در استانبول در پیش چشم خود من جریان یافته و در اصل ترجمه حال شان که جریده «الهلل» نوشته و ترجمه آن در شماره ۳ اخبار ما، درج شده، از آن چیزها، بحثی در میان نیامده کوشش می‌ورزیم :

علاوه معلومات در باب اصل و نسب

علامه سیدجمال الدین

خاندان جلیل الشان سادات کثر که نسب مبارک شان به صحت مثبت است بالفعل در کثر و دارالسلطنه معزز محترم معروف مشهور می‌باشد . البته سراج الاخبار افغانیه را مطالعه کرده هرگاه در آن سلسله مبارکه «سید صفدر» و پسرشان «سیدجمال الدین» موجود باشد ، خدمتاً للانسانیه، به یک دو کلمه معلومات تحریری ما را رهین لطف خود خواهند فرمود. اما چیزی که خود من در این خصوص از زبان مبارک خود جناب علامه شنیده ام از قرار ذیل است:

روزی بود که بسیاری از ارباب دانش در دالان بزرگ خانه اقامتگاه سید جمع بودند . در آن روز جناب علامه یک قدری آتشین مزاج بود. شخصی از حاضرین از بعضی اختلافاتی که ارباب جراید و نامه نگاران در

باب که و کجایی بودن علامه در میان آورده بودند، باب مباحثه را باز نمود. به راستی که از بازشدن این بحث به دل مسرور شدم که شاید جناب علامه یک چیزی بگویند تا این شبهه که دل مرا نیز همیشه در خلجان می‌داشت رفع و زایل شود، اما هزار افسوس که این آرزویم به رایگان رفت؛ زیرا از زبان مبارک جناب علامه این چنین یک سخنی نشنیدم که رفع اختلاف و شبهه نماید. نی، بلکه مسأله را سراسر در اغلاق و اشکال انداخت. چونکه فرمودند: "خوبست! افغانی مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مرا ترکی، اروپایی مرا اروپایی نشناسد! اما کدام ملت پدرسوخته در دنیا خواهد بود جرأت کرده بگوید: جمال الدین از نسل آدم و حوا نیست؟..." این سخن را به چنان حدّت و شدّتی بیان نمود که طبعاً آن بحث درهم پیچیده شده بر دیگر وادی‌ها نقل کلام ایجاب کرد.

بلی هیچ فردی آفریده این جرأت را به خیال و خاطر خود آورده نخواهد توانست که علامه را نه تنها از نسل بنی آدم، بلکه درملت‌هایی که ملل شرقیه را از نسل بنی آدم تشکیل داده اند، یک وجود نادر الوجودی شمارند. «سید جمال الدین» سید صحیح النسب افغانی الاصلی بود که افغانستان می‌بایست برخود می‌بالید که همچنین یک وجود نادر الوجودی از این ملت به ظهور رسیده است که همه دولت‌ها و ملت‌های دنیا آن را بشناسند و احترام و قدرشناسی کنند و بعضی از او چون بید برخود بلرزند! اما شایان حیرت این است که درخود ملت افغانستان آن ذات حکمت‌سمات، مانند یک جواهر بسیار ذی‌قیمتی که

خود کان از آن خبر نباشد، غیر معروف مانده اند! آیا شایان حیرت نیست که نه در کدام صحیفهء تاریخ و نه در کدام کتابچه یادداشتی، و نه در السنهء عمومی، نه نامی از او به زبان زد باشد و نه کدام نشانی از او مستند شده باشد؟.

علاوه معلومات در خصوص سبب بیماری و وفات علامه

در خصوص سبب بیماری و وفات جناب علامه، علاوه معلومات ما خیلی اهمیت دارد. جریدهء «الهلل» که ترجمهء احوال جناب سید را نوشته و هموطنان عزیز ما سلطان محمد کابلی آن را به فارسی ترجمه کرده، به جریدهء ما اهدا کرده است، و در خصوص بیماری و وفات جناب علامه، خیلی مختصر گذشته است. حالانکه در این خصوص بعضی اسرارهای بسیار پیچیده و سرپوشیده مضمَر است که یک قدر تفصیل به کار دارد. خود این مدیر عاجز در اثنای صحت قبل المرض و مرض قبل الموت، و عملیات جراحی و یوم وفات علامه حاضر بودم.

چیزی که از زبان خود حضرت سید در خصوص سبب بیماری شان شنیده ام، از قرار ذیل است:

"فرمودند: روزی بود که به قرار عادت یومیه به سواری عرابه به دره «کاغذخانه» رفته بودم. شام تاریک شده بود که عرابه من در پیش دروازهء خانه من رسیده توقف نمود. چون از عرابه فرود آمدم دیدم که در یک طرف دروازه یک جسمی بغچه مانندی پیچیده افتاده است.

خدمتگاری را که با من بود امر کردم تا ببیند که این بغچه چیست .
مگر آن جسم بغچه نبود، بلکه یک انسانی بود که دفعتاً فریاد برآورده
گفت: آقای سید ! من «رضای کرمانی»^۱ ام. به مرض فالج گرفتارم . امروز
وارد این شهر شده همین قدر توانستم که خود را بر پشت یک مزدور
انداخته تا به دروازه ات رسانیدم، فقط .

"چون صدایش را شنیدم ، هماندم شناختم . خدمتگار را امر دادم
که او را به خانه در آرند. فردای آن با یک سفارش نامه مخصوصی او را به

^۱ میرزا رضای کرمانی که پدرش ملاحسین عقدایی یزدی نام یاشت ، در ۱۲۳۶
هجری خورشیدی (۱۸۵۷م) در کرمان تولد شد، در سال های حضور سید جمال
الدین افغانی در تهران ، به زیارت او رفت و دلداده افکار و اندیشه های سید شد و
اخراج اهانتبار سید از حضرت شاه عبد العظیم توسط حکومت ایران ، بر روحیه
انقلابی او تاثیر ژرفی کرد و در ضمن ستم هایی که در زندان بر وی رفت ، او را در
برابر ناصر الدین شاه قاجار ، خشمگینتر کرد و آماده انتقام . میرزا رضای کرمانی که
در زندان سخت افسرده و رنجور شده بود غرض درمان رهسپار استانبول گردید،
سید جمال الدین در استانبول با عطوفت انسانی که داشت مزد درمان او را پرداخت و
میرزا رضا بعد از بهبودی و برگشت به ایران ، منتظر فرصت بود تا ناصر الدین شاه
قاجار را به قتل برساند . ناصر الدین شاه برای شکرانه بزرگداشت پنجاهمین سالگرد
سلطنتش به شاه عبد العظیم رفت و میرزا رضای کرمانی که منتظر فرصت بود ، با
تفنگچه دست داشته اش بر او آتش کرد و او را به تاریخ اول می ۱۸۹۶ م (۱۲ ثور
۱۲۷۵ هجری خورشیدی) به قتل رساند. میرزا رضا فرار نکرد و به چنگ محافظان
شاه گرفتار شد و سرانجام در دهم اگست ۱۸۹۶ م برابر با ۲۲ اسد ۱۲۷۵ هجری
خورشیدی در ملأ عام حلق آویز گردید

شفاخانه انگلیزی که در «بیک اوغلی» بود روانه کردم تا تداوی شود بعد از پانزده روز در همین دالان نشسته بودم که رضا ، به پای خود به کمال صحت و تندرستی درآمده سلام داد . تعجب کرده پرسیدم : " که چطورری رضا ؟ " گفت : " به تمام تنومندی و توانایی ! از همت و مرحمت آقای خود ، خوب تداوی شدم و خوب صحت یافتم . حالا برای وداع آمده ام . گفتم : " چه ؟ مگر خیال رفتن داری ؟ " . گفت : " بلی ، می روم ! " چون طبیعت و مزاج رضا به من معلوم بود ، دانستم که اصرار فایده نمی بخشد . از آن رو مانع نشده ، رخصت دادم . او وداع کرده برفت . بعد از آن خبر نشدم که چه شد .

" از این واقعه مدتی گذشته بود که دفعه‌تاً تمام دنیا به ولولهء سامعه خراش کشته شدن شاه ایران اعلیحضرت ناصر الدین شاه به ضرب گلولهء «رضای» کرمانی در درون زیارت شاه عبدالعظیم ، پرگردید . به مجردی که این خبر تلگرافاً از طهران به سفارت ایران وارد می شود ، سفیر بی تدبیر ایران ، هماندم در عرابه نشسته راه مابین همایون را می گیرد . مگر رضای کرمانی در وقت انداختن گلوله طپانچه را بر سینه شاه گفته بوده است که : " بگیراین گلوله را به انتقام سیدجمال الدین ! " خوب ! این را رضای کرمانی گفت و کرد آیا بر سید جمال الدین افغانی چه گناه ؟ الحاصل سفیر بی تدبیر ایران به اصرار تمام حالا از اعلیحضرت سلطان (عبدالحمیدخان) ملاقات می خواهد ، و به مجردی که به حضور سلطان

بار حضور می‌یابد قلیاقلش^۱ را از سر برداشته بر زمین می‌زند ، و به یک حزن و الم جگر خراشی از واقعه بیان کرده ، مرا به قتل شاه متهم می‌کند ! از همه عجبت تر اینکه به الحاح و اصرار تمام اخذ و گرفت مرا ، و به سفارت خانه ایران تسلیم کردن مرا هم طلب نمود !

به به ! از این خسافت عقل !! سلطان عبدالحمید خان چون یک ذات دانایی بود، بر این اوضاع و سخنان سفیر، از زیر لب یک تمسخر پنهانی که خودش بداند و لب هایش کرده و سفیر را به دایره منطق دعوت نموده فرمودند :

آقای سفیر ! یک قدری خود داری فرمایید. به این خبر کدورت اثر، من هم از شما بیشتر المناک شدم؛ ولی این سخن محال است که من بدون محاکمه حقوق دولیه، یک شخصی را که او در استانبول باشد ، شاه در طهران وفات کند ، قاتل گفته به شما تسلیم کنم !

چون این جواب منطقی قابل رد نبود، آقای سفیر به جز این که قلیاقلش را به سر کند و راه عرابه خود را پیش گیرد ، دیگر کاری برایش نماند؛ اما چون سلطان طبعاً قوه واهمه اش زیاد بود، از این تهمت ناحق در اندیشه و هراس افتاد . رقیب من «شیخ ابو الهدی» نیز فرصت را غنیمت دانسته ، افکار و خیالات سلطان را که ذاتاً در احتراز و اهتزاز آمده بود، علیه من به بدگمانی زیاده تر حرکت می داد ، تا نتیجه همین شد

^۱ قلیاقل یا قالیباقل نوعی کلاه گوشه دار که از پوست ساخته می شود و اقوام ترک آن را به سر کنند.

که در اطراف و جوانب اقامتگاه من ، خفیه پولیس های زیادی مقرر نمودند و هر حرکات مرا در زیر نظر دقت گرفتند. در هر جا که می رفتم، چندی از این زبانیه های جهنم، مرا تعقیب می کردند . در این اثنا ، یک واقعه تصادفی دیگری هم پیش آمد که موجب تشدید تضیقاتم گردید و آن این بود که خدیو مصر جناب پرنس « عباس حلمی پاشا»^۱، به

(^۱) در تاریخ معاصر مصر، سه نفر به نام عباس حلمی مشهور هستند . عباس حلمی اول (۱۸۱۳-۱۸۵۴ م) که والی مصر بود، عباس حلمی دوم (۱۸۷۴-۱۹۴۴) و عباس حلمی سوم که فعلاً زنده است و مشغول تجارت و متولد سال ۱۹۴۱ و ۷۵ سال عمر دارد و نوه عباس حلمی دوم می باشد. از تذکر سید چنین بر می آید که هدف سید همانا عباس حلمی دوم بزرگترین پسر توفیق پاشا خدیو مصر است. عباس حلمی دوم متولد سال ۱۸۷۴ در اسکندریه است . دروس ابتدایی را در مدرسه ای که پدرش در کاخ عابدین ایجاد کرد بود ، آغاز کرد و سپس جهت تحصیلات عالی و آموزش علوم نظامی و سیاسی به سویس و اتریش رفت . به تاریخ هشتم جنوری ۱۸۹۲ ، در حالی که در ویانا به سر می برد، از وفات پدر اطلاع حاصل کرد و به حیث خدیو مصر تعیین می گردد . او هفتمین فرمانروا از جمله خاندان محمد علی پاشا است تا اینکه به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۱۴ ، از قدرت عزل گردید ، او در حین فرمانروایی لقب خدیو مصر و سودان را دارا بود. اگرچه به نقل از محمود طرزی ، سید جمال الدین افغانی ادعا دارد که عباس حلمی در نزدش درس خوانده است ، شاید آموزش های بسیار ابتدایی باشد؛ زیرا سید در سال ۱۸۷۹ از مصر اخراج گردید که در آن دوران ، عباس حلمی ۵ سال عمر داشت و از امکان بعید به نظر می آید که سید، عباس حلمی را در ویانا و سویس تدریس نموده باشد.

از تصادف روزگار همین که حلمی عباس بعد از ۳۰ سال در همان روزی که از قدرت برکنار شده بود یعنی ۱۹ دسمبر سال ۱۹۴۴ م در سویس وفات یافت.

استانبول آمد. چون با خدیو مشار إلیه از سابق حقوق آشنایی و مصاحبه به هم رسیده بود و یک چند وقت از من سبق هم خوانده بود، خواهش ملاقات مرا فرمود. چون در عهد عبد الحمید خانی، این گونه ملاقات ها، بدون اجازه و اراده سلطانی ممکن نمی شد، از حضور شاهانه اجازه ملاقات طلبید، لکن به هر صورتی که بود، آن اجازه و اراده استحصال شده نتوانست. طبعاً ملاقات رسمی هم میسر نشد، اما یک روزی بود که من به قرار عادت همه وقته، به هوا خوری رفته بودم، به تصادف در آن روز، خدیو هم به همان سمت برای هوا خوری آمده بود، به قدر نیم ساعت، یک ملاقات مختصری با هم دست داد که نتیجه این ملاقات همین شد که عدد خفیه ها و پولیس ها، و ژاندرم ها برای ترقب و نگرانی من، افزونی گرفت و کار از خفیه به علانیه کشید. چون این کارهای پرفشار مغایر طبع آزادم بود، از آن سبب، از قهر و اندوه بسیار، سیگار بسیار کشیدن گرفتم. به درجه یی که در روزی قطی سیگارهای بزرگ فرنگی کفایت نمی کرد و هر آن قدر که تضییق و فشار بر من افزونی می گرفت، سیگار کشی من نیز به همان سبب تزايد می کرد. نهایت کار به درجه ای رسید که این ذلت و اهانت را خارج تحمل دیده، به سفارت خانه انگلیز داخل شدم؛ اما سلطان را این حرکت من به درجه ای در اندیشه و هراس انداخت که همه روزه، بعضی از وزراء و مقربین حضور همایونی را در نزد من می فرستاد. الحاصل به شرطی که منبعد این چنین اهانت ها و ذلت ها در حق من روا ندارند بعد از ده روز، واپس به خانه آمدم. اما کثرت غصه ها و اندوه ها که موجب افراط سگریت کشی

من شده بود، زهر نیکوتین {نیکوتین} آن تاثیر کرده این مرض را بر من مستولی نمود."

این بود بیانات و افاداتی که از زبان خود علامه سید جمال الدین افغانی به گوش خود شنیده ام . مرض حضرت سید «سرطان» بود که در منتهای «فک اسفل دهن» یعنی در جایی که حدود دندان های زیرین در قرب بناگوش چپ تمام می شد، ظهور یافته بود. این مرض خیلی دهشتناک بود . اگرچه در اوایل ظهور آن، جناب سید از دردهای شدیده خود هیچ اظهار تألم نمی کردند ، و مخلصان و شاگردان شان نیز از آن آگاه نبودند . اما رفته رفته درد و ألم به درجه ای رسید که هر کس به یک دیدن درد و ألم را از جبهه شان حس می کرد . تا به آن وقت به داکتر هم اظهار نکرده بودند ، شدت مرض ، بعد از آمدنش از سفارتخانه رخ نمود . بعد از آنکه داکترها معاینه کرده مرض را کشف نمودند به اتفاق آرا عملیات جراحی را قرار دادند . همه دوستان و مخلصان جناب علامه همین مشورت را تجویز نمودند که عملیات باید در اروپا اجرا شود . از این بود که از حضور همایون رخصت رفتن اروپا را طلب نمود . کسانی که عصر اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان را دیده و از مسلک پر اسرار بسیار عمیق آن ذات معظم، شمه ای آگاهی داشته باشند ، البته خواهند فهمید که این رخصت داده نخواهد شد . بلی ، نشد ! چونکه این چنین سید به دام آورده را آن چنان صیاد ماهر که بعد از هزارها افسانه و افسون

و صدها حکمت و فنون از استانبول تا پاریس دام انداخته، به دست آورده باشد، آیا چسان خواهد شد که به رایگانش از دست بدهد!!...

به مجردی که اعلیحضرت سلطان از بیماری مدھش علامه خبر می‌شود، گویا خیلی از خیلی متأثر می‌شود و هماندم برای تلطیف و نوازش خاطر حضرت سید دو سه نفر مقربترین بارگاه حضور را برای احوال‌پرسی می‌فرستد، و این احوال‌پرسی را با یک مبلغ گزافی از زرهای سرخ عثمانی برای مخارج مداوا و عملیات شان رنگینتر و سنگینتر نموده، اشهر مشاهیر اطبای اجنبی و بومی پایتخت سنیہ استانبول را برای عملیات جراحی سید تعیین می‌فرماید، و به هیچ صورت راضی نبودن شاهانه را به رفتن علامه از قسطنطنیہ بیان و به عملیات جراحی آغاز می‌شود! الحق به روز عملیات خیلی دهشتناک یک روزی بر دوستان و شاگردان و مخلصان سید بود. هرکس به یک گرداب نایاب حسرت و غم ساکت نشسته، نتیجه را انتظار داشتند. عملیات دو ساعت کامل دوام نمود که به درجہء انتظار دو سالہ یک سوزش و شورش در دل‌ها القا می‌نمود. تا آنکہ مژده به کامیابی نتیجہ پذیرشدن عملیات یک نور تسلی و امیدی در دل‌ها دمید، تقریباً دوازده دندان و یک قسمتی از استخوان فک اسفل را کشیدند و بریدند. مدت سه روز قطعاً از اختلاط و دید و بازدید هرکس کہ باشد ممنوع بودند. بعد از سه روز بعضی دوستان به دیدن سید کامیاب آمدند. غیر از دو چشم‌شان کہ انوار ذکاء و حکمت از آن می‌درخشید، دیگر همه اقسام و جہیہ شان با پنبہ‌ها و رابطہ‌ها مربوط و مستور بود. روز به روز مرض رو به بہبودی و دل‌ها درخشندوی افتاد

بعد از یک هفته جناب علامه، به یک حالی دیده شد که بعد از یک هفته دیگر هیچ آثار مرض در وجود شان باقی نماند. اما هزار افسوس که این چنین نشد. ده یازده روز بعد، در حالی که اطبا اجازه داده بودند که به دالان رسم قبول خود فرو آیند و کم و کم تکلم هم می توانستند، دفعتهً باز همان مرض عود نموده موجب اضطراب و پیچ و تاب خود سید و احبابش گردید. هر کس و بعضی از اطبا حیران ماندند که این از چه پیش آمد!

الحاصل بعد از دو سه روز عذاب و اضطراب باز رو بر بهبودی نهاده و باز بعد از چند روز صحت و باز مضطرب می شدند، تا آنکه اطبا به جز اینکه این حال را از باقی ماندن بعضی ریشه های سرطان حکم کنند، دیگر چاره نیافتند، و با اراده سنیه دوم بار، باز به عملیات مباشرت ورزیدند. در این عملیات جراحی دوم، نصف زبان حکمت بیان شرر افشان حضرت سید را نیز بردند. نتیجه همین شد که تقریباً سه چهار روز بعد از این عملیات دوم، عملیات حیات سید نیز به انجام رسیده، مانند یک گنج شایگان حکمت و عرفان در خاک نهان گردید!

علاوه معلومات دیدنی ما درخصوص سبب مرض و وفات علامه همین بود که در قید تحریر آمد. حالا از بعضی حالات و روایات این معلومات دیدنی خود نیز چیزی که به خاطر فاطر باقی مانده، انظار قارئین کرام خود می نمایم:

بعضی حالات و روایات دیدنی و شنیدنی: مهمترین این

حالات عبارت از واقعاتیست در مابین «شیخ ابو الهدا» و جناب علامه جریان یافته است .

در این خصوص می‌باید که یک قدر از سوانح عمر این شخص که آقای سید ما او را هیچگاه ابو الهدا نگفته ، ابو الضلالش می‌نامید ، نیز بیان نمایم : در تمام حلب و شام و استانبول از بسیار مردم ثقات روایت ذیل بیان می‌شد که ابوالهدا یک درویشی بود از درویش های طریقه رفاعیه . طریقهء رفاعیه یکی از طریقه های معروف و مشهور روحانیست که در اراضی شامات و مصر و روم بسیار خانقاها و به هزارها مریدها و به صدها شیخ های طریقت دارند . درویش های رفاعی جبه سبزی در بر دارند ، و یک کلاه رومی سفید بر سر ، و بر آن کلاه در حد پیشانی خود یک عمامه گک سبز پیچیده دارند . و این طریقه به زدن دف های کلان کلانی که حلقه های نالبکی مانندی برنجی نازک در کنار آن دف هاست به جهر بلند «حی» گفته ذکر می‌کنند . این طریقه بسیار عجایبات و غرایبات دارد . مثلاً گرفتن مارهای زهردار و خوردن گژدم ها را به مع نیشش ، و خوردن آتش و لیسیدن آهن های سرخ شده ، و فرو بردن اسلحه جارحه را در شکم ، و فرو بردن سیخ های سرخ شده را در چشم و غیره اعضای خودشان و غیره چیزهای خارق العاده از کارهایی است که هریک از درویش های این طریقه ، یکی از آن ها را ضرور به روی کار آورده می‌توانند .

این است که ابوالهدا یکی از درویش های این طریقت است و اصل اش از قریه «معره» است که در مابین «حما» و «حمص» واقع است . سنت او دف زدن و نشیده ها و قصیده ها خواندن بود، در اثنای ذکرها در خانقاها ؛ در شام، حما، حلب ، بیروت ، استانبول بسیار مردمان معتبر که در اثنای ترقیها خارق العاده نام برده در قیدحیات بودند ، و نامبرده را به همان قیافت و حرفت دیده بودند، خودشان به من به همین رنگ که در فوق گذشت حکایت کرده اند. این درویش دلریش از شهری به شهری و از دهی به دهی رفته رفته به استانبول که یک نمایشگاه اجناس مختلفه امم و ملل شمرده می شود ، و در اثنای سلطنت خاقان سابق عاداتا یک تجربه گاه بخت و طالع بود ، می رسد . رسیدن همان ، و بعد از یک مدتی کمی مقرب الخاقان شدن همان ! در رتبه ها تا به درجهء وزارت ، و در نشان ها تا نخستین درجه نشان مرصع عثمانی واصل می شود . نفوذ و اقتدار ، ثروت و سامان ، دبدبه و طنطنه که این درویش دف به دوش آن را در حضور سلطان مالک بود، کمتر کسی را نصیب گردیده بود . اما اگر سؤال شود که آیا به چه سان ، و چه واسطه ؛ و کدام مدعا ؟ این است که جواب این مسأله به این موقوفست که انسان تاریخ حیات عصر عبدالحمید خانی را مطالعه کند و به اسرار روحیه و مقاصد و نوایای پولیتیکه آن ذات پر اسرار باخبر گردد . حال آنکه آن چیزی نیست که به یک صحیفه دو صحیفه نوشتن تمام آید ! لهذا دراین خصوص روایت های مختلف بیان شده است که تحفه ترین آنها از قرار ذیل است :

"می‌گویند که شبی سلطان به خواب می‌بیند که درحوض بزرگ سرای همایون خود در آب می‌افتد ، و هر چه می‌کند از آن بیرون برآمده نمی‌تواند ، و از غرق اش هیچ چیزی نمی‌ماند، در این اثنا یک درویش جوان خوش چهره پیدا شده و دست اش را گرفته از آب بیرون می‌برارد ! فردای آن چون این خواب خود را به بعضی خاصان حرم همایون نقل می‌کند ، و چون شکل و قیافت درویش دست گیرنده خود را بیان می‌کند، دفعه‌تاً یکی از خواجه سرایان معتبر همایون، به عرض می‌رساند که به همین شکل و قیافت که ذات شاهانه می‌فرمایند، من یک درویشی را می‌شناسم که خیلی آتشین نفس و بزرگوار یک شخصی است . بادشاه هماندم به احضار آن اراده می‌فرماید . چون به حضور داخل می‌شود، گویا ذات شاهانه او را می‌شناسد که همان دست گیرنده اوست !!!...

از این قبیل روایات چند رقم آن شنیده شده است که وقس علی هذا گفته به همین یک مثال اکتفا ورزیده شد ! حال آنکه سلطان عبدالحمید خان را کسی که تا یک درجه به خوبی می‌شناسد، می‌داند که او چنان یک ذات حکمت سماتی بود که از تارهای عنکبوتی افکار سیاسی و خیالات دسیسه پردازی او هیچ گوشه از گوشه های دنیا ، رهایی نداشت. در تمام جمعیت های بزرگ «فرامیشتی» اروپا و آسیا و امریکا رتبه بزرگ ریاست را حایز بود، چنان ذکاء و دهای خارق العاده را مالک بود که همه سیاسیون دهر او را از اعظم سیاسیون می‌شناختند . اصل مسئله این است که نقیب های بغداد شریف که از ذریت اولاد حضرت «غوث الأعظم پیر پیران شیخ عبدالقادر جیلانی» قدس الله سره العزیز

می‌باشد ، یک شهرت و عظمت و نفوذ و اعتبار عظیمی را حاصل کرده بودند. حالانکه به مقابل آن نفوذ و اعتبار یک سرشکنی پیدا کردن از جمله لوازمات حکمت های عملی عبدالحمید خانی شمرده می‌شد. چون به تاریخ ترقی شیخ ابوالهدا و تنزل سطوت و اعتبار «سید سلمان» افندی نقیب بغداد نظر کرده شود، هر دو را در یک وقت و زمان می‌یابد که به این صورت حقیقت مسأله، خود به خود به میدان می‌براید. !

حضرت سید سلمان افندی و شیخ ابو الهدا آن قدر با هم ضد و معاند شدند که بر علیه همدیگر خودشان کتاب ها تألیف و تصنیف کرده، طبع و نشر نمودند . اما جای افسوس این است که این اغراض شخصی دو شخص، موجب منافرت این دو طریقت به طور عمومی گردید ، از همه بدتر اینکه آن ابوالهدای که جناب علامه سید جمال الدین افغانی به حق او را «ابو الضلال» می‌خواند ، در تصنیفات پر خرافات منتشره خویش بر انواع گستاخی ها و بی ادبی ها در حق خود حضرت غوث الأعظم قدس الله سره العزیز نیز جرأت نمود که به این صورت یک لعنت ابدی برای خود کمایی کرد .

اعلیحضرت سلطان این هنگامه ها را از پشت پرده، به کمال لذت تماشا می‌کرد ! و چون دید که ابو الضلال بر نیرنگ خود کامیاب آمد، بعد از چند سال از این واقعه بر جلب نمودن سید جمال الدین افغانی را از اروپا به استانبول مأمورش نمود و در باب ترویج مدعا یک اختیارات واسعی به او بخشید .

ابو الضلال یک ساحر ماهر افسونگری بود که در پیش جزیره نطقیه او انسان حیران می ماند . در برانگیختن حیل و دسایس به درجه شیطان مخترع و موجد شمرده می شد . علامه سیدجمال الدین افغانی در آن وقت جریده «عروة الوثقی» را در پاریس نشر می داد و بر استبداد و ظلم آتش ها می بارانید ، و عموم دول و ملل اسلامی را به اتحاد و ترقی و تعالی و پس به دست آوردن اسلحه گم شده شان را که عبارت از حکمت و عرفان است، به چنان زبان حکمت بیانی به زبان عربی و فرانسوی نشر می داد که ولوله انداز جهان می گردید و نسخه های آن مانند حرز جان به پرزه های زر خریده و حفظ می شد. آقای سید ما با وجود این همه فضل و عرفانی که داشتند به لطایف الحیل شیخ ابوالهدای ابوالضلال فریفته شده به استانبول آمد و شد هر آنچه شد کما سبق مخابرات و مکاتباتی را که به تعلیم مضمون سلطان و اصول ترکیب عبارات بسیار شیرین و کلمات رنگین سحرآگین که مخصوص خود آن شیخ نحس بود در مابین علامه و فتانه از استانبول تا به پاریس جریان یافته است ، از آن مکاتبات یک رساله گک مستقله ساخته اند که مطالعه آن یک آدم با فکر را درپیش جدیت و صفوت ساده مسلمانی افغانی سیدجمال الدین ، و حيله برحيله و دسیسه به دسیسه ابوالضلال فساد کمین حیران و سرگردان می سازد!

(ای بسا ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست)

سید جمال الدین سودای نادیده کرده به مخابره و مکاتبه تحریری
افسون پروری ابوالضلال گرویده شده به او دست داد! و دید هر آنچه دید!
فانتبه!

آیا جلاد سید جمال الدین افغانی که شد؟

می‌گویند که جلاد تیغ برگلو نهنده سید، یک داکتر یهودی بود. خود این عاجز، آن داکتر یهودی را از وقتی که اول به خانه سید رفته بودم تا به وقت وفات شان همیشه در خانه شان دیده بودم. این شخص تنها نه داکتر خصوصی سید بود، بلکه همه امور اداره و وجه نقدی و غیره به دست او بود. اکثر مشاهیر حکماء و ادبا را بعضی غرایب عادات بوده است که چون انسان آن را می‌خواند با حکمت و عرفان آن ذات آن قدر مغایر و مضاد می‌بیند که به جز حیرت دیگر چیزی به دانش نمی‌رسد، از آن جمله یکی همین اشهر مشاهیر عالم است که گرویده شدن به دام تزویر آن ابوالضلالش کافی نبود که مانند یک گوسفندی خود را به دست آن جلاد جفا بنیاد یهودی نیز تسلیم نموده بود.

بعضی از دوستان و مخلصان سید، یهودی مذکور را یک وقتی دیده بود که از سفارتخانه ایران می‌برآمد. چون از او پرسید که ترا سید به سفارت خانه فرستاده بود؟ گفت نی! از این سخن به شبهه افتاده به تحقیقات آغاز کرد. معلوم گردید که این یهودی هر وقت گاه به تبدیل قیافت، و گاهی آشکار در سفارتخانه ایران می‌رود، و با سفیر تنها به تنها به قدر نیم ساعت یا یک ساعت ملاقات کرده می‌رود. حتی همچنین

رفت و آمد او به خانه ابوالضلال نیز دیده شده بود . و این اوقاتی بود که اول بار عملیات جراحی سید اجرا شده بود، پرستاری بیماری علامه بر عهده این داکتر یهودی خصوصی خودش محول بود. هر آنقدر جهد و جدی که از دست مخلصان می آمد صرف کردند که یهودی را از سید دور کنند ممکن نشد . زیرا سید آن قدر اعتماد و توجه بر او حاصل کرده بود که سخن هیچ کسی را در حق او نمی شنید . آیا اینهم از غرایب اطوار و عجایب افکار شمرده نمی شود ؟ اگر چه این سخن به چنان دلایل و اثبات های که در محکمه دلیل دعوا شود، ثابت نشده است ، و لکن در پیش عموم دوستان مخلص سید ؛ آن داکتر یهودی با هیچگاه از تهمت قتل سید تبرئه ذمت کرده نمی تواند . این ملعون وجدان فروش، به مقابل یک مبلغ جسیمی که از سفارتخانه ایران به او رسیده بود، حیات قیمتمدار آن علامه دهر را که دینارها می ارزید سودا و فدا نمود . این کافر وجدان فروش در آبی که روز دو سه بار با پیچکاری دهن سید را با آن می شستند یک زهر قاتلی را که موجب التهاب زخم ها شود تدریجاً می انداخت و همین که التهاب و اضطراب زیاده می شد باز کار را توقف می داد ، و چون یک دو سه روز به راحت و آرامی می گذشت ، باز بیشتر از پیشتر زهر به کار می برد تا آنکه کارش را تمام نمود .!

علاوهء معلومات ما درخصوص احوال سید جمال الدین افغانی همین بود که به طور اختصار نوشتیم ، و اگر بخواهیم که جزئیات و تفرعات همه دیدنی های هفت ماه خود را که در استانبول درس نه ۱۳۱۴ هجری دیده و شنیده و تحصیل کرده ام در قید تحریر آرام ، لااقل هفتصد صفحه یک

کتابی باید تحریر کنم که با کثرت کارهای جریده نویسی موجودهء من، هیچ سر نمی خورد. به طور اختصار این را هم بگویم که سید جمال الدین افغانی به سببی که دلش به عشق زنده شده بود، هرگز نخواهد مرد.^۱ تخم فلسفه و حکمتی که آن حکیم ذوفنون در دماغ های شاگردان اروپایی، آسیایی، آفریقایی حتی امریکایی خود افشاندن است، یوماً فیوماً در نشو و نمای ابدیست که ثمره های آن را شیئاً فشیئاً، عالم اسلامیت درخواهد ربود، و این غبار کثافت آلود خرافات امودی را که از چند عصر به این طرف سمای صاف درخشان عالم اسلام را تیره و پر دود داشته مانند طلوع شمس خاوری آهسته آهسته خواهد زدود! این شاء العزیز الودود. انتها.



^۱ اشاره محمود طرزی به این سرودهء لسان الغیب خواجه شمس الدین حافظ شیرازی:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
مستی به چشم شاهد دلبد ما خوش است زان رو سپرده اند به مستی زمام ما

بازتابها



سید جمال الدین الحسینی الأفغانی

بیدارگر عصر



فضل الرحمن فاضل

روی جلد چاپ نخست «بیدارگر عصر» در اروپا، حمل ۱۳۸۶ هجری خورشیدی

پیام وزیر اطلاعات و فرهنگ جمهوری اسلامی افغانستان

بسم الله الرحمن الرحيم

«بیدارگر عصر» اثر ارزشمند ونابیست که بر بنیاد اسناد و مدارک ثقه و غیر قابل تردید در بارهء نابغه شرق سید جمال الدین افغانی، دو سال قبل توسط دانشمند محترم فضل الرحمن فاضل به رشتهء تحریر در آمده است.

با مطالعه این کتاب در می یابیم که نویسنده، اسناد و مدارک پیرامون زندگی حال و احوال و اصل و نسب سید افغانی را تا چه حدی از صداقت و امانت، گردآوری نموده و صحت و سقم و راست و دروغ آن را با کمال دقت بررسی کرده است؛ این امر حق گویی و دقت مملو از خلوص اسلامی و بی پیرایگی افغانی وی را به گونهء روشن، به نمایش می گذارد.

نویسنده، اسناد و مدارک مربوط به زندگی سید افغانی را با چنان ظرافت و ذره بینی، کاویده که کوچکترین زاویهء حقایق زندگی او را نیز تاریک نگذاشته، همه ادعاهای دروغین و جعلی در بارهء اصل و نسب و فلسفه و گفتار و کردار سید افغانی را که متأسفانه کتاب ها و رساله های متعددی را فرا گرفته است، برملا می نماید.

وزارت اطلاعات و فرهنگ با در نظر داشت اهمیت و جالبیت و نو بودن داشته های این کتاب وزین ، خواست جهت دسترسی و بهره مند شدن بیشتر مردم خویش، آن را تجدید چاپ نماید.

البته این اقدام به مناسبت سیمیناری که جهت بزرگداشت از یک صد و پنجاهمین سال شروع فعالیت های سیاسی سید جمال الدین افغانی و شخصیت والای وی برگزار می گردد، صورت می گیرد.

در آخر از بارگاه ایزد متعال برای نویسندهء گرامی در به وجود آوردن آثار مشابه، توفیق مزید طلبیده و راه سید افغانی را پر رهرو می خواهیم.

عبدالکریم خرم

وزیر اطلاعات و فرهنگ

۲۱ سنبله ۱۳۸۷ ش

'بیدارگر عصر'

اثری در مورد سید جمال الدین حسینی

بخش فارسی بی بی سی . به قلم حمزه واعظی

یک پژوهشگر افغان در اروپا، به تازگی کتابی به نام "بیدارگر عصر"، در مورد سید جمال الدین حسینی، به چاپ رسانده است.

این کتاب را شاید بتوان منظم ترین اثر در مورد سید جمال الدین حسینی، متفکر قرن نوزدهم دانست که در طول دو دهه اخیر از جانب یک نفر از اهل قلم افغانستان به نشر رسیده است.

این اثر، به نام "سید جمال الدین الحسینی الافغانی، بیدارگر عصر" در سه فصل و ۳۲۰ صفحه، توسط فضل الرحمان فاضل منتشر شده است.

در فصل اول، نویسنده به معرفی اثری پرداخته که مجموعه حجیم و عظیمی از آثار مکتوب سید جمال الدین به زبان های فارسی و عربی مانند کتب، مقالات، نامه ها، خاطرات و زندگینامه وی را شامل می شود و به کوشش سیدهادی خسرو شاهی، محقق ایرانی گرد آوری و در سال ۲۰۰۲ در قاهره به چاپ رسیده است.

در این بخش، که کمی بیش از یک سوم کتاب را دربرمی گیرد، آقای فاضل، ضمن معرفی و شرح مختصر این آثار، با تکیه بر پشتوانه مطالعاتی

که در این حوزه دارد، به نقد و نظر شیوه پژوهشگری آقای خسروشاهی و سایر نویسندگانی می پردازد که به گفته وی، با سهل انگاری و یا حتی دخل و تصرف در مورد آثار مربوط به سید جمال الدین، و مشخصاً در ارتباط با برخی موارد جنجال برانگیز مانند زادگاه و تعلق زبانی و ملیتی او، "نظریات جانبدارانه و یا غیرمستدل مطرح کرده اند".

هفت نوشتار

فصل دوم کتاب، در هفت مقاله، به بررسی موضوعات زیر می پردازد:

- بررسی نامه های سیاسی سید جمال به سه شخصیت سیاسی مانند ملکه ویکتوریا، ریاض پاشا حاکم مصر و شیخ محمد عبده.

در بررسی این نامه ها، سعی مؤلف براین است مواردی که به عقیده وی، عمده‌اً مورد تصرف واقع شده، در جاهایی که مربوط به اثبات افغان بودن سید می شود، با مراجعه و مطابقت با متن اصلی سند آشکار کند.

- در مقاله دوم، با استناد به آنچه اسناد و شواهد کلامی خوانده شده، این پژوهشگر سعی دارد "معمای مذهب" سید جمال الدین را بشکافد و در این جستجو، پس از تقسیم عقاید مذهبی وی به مذهب فقهی و مذهب عقیدتی، به این نتیجه می رسد که مذهب فقهی سید جمال، حنفی و مذهب عقیدتی او، اشعری بوده است. این در حالی است که آقای خسروشاهی، در اثر خود، سید جمال الدین را، پیرو مذهب تشیع معرفی می کند.

- در مقاله سوم، آقای فاضل می کوشد "ایرانی نبودن" سید جمال الدین را با مراجعه به نامه ها، امضاها و شیوه نگارش وی به اثبات برساند.
- مقاله چهارم این فصل، به شرح تاریخچه پیوند "همدانی" با نام سید جمال الدین اختصاص دارد.

نویسنده کتاب "بیدارگر عصر"، می گوید برخی از دانشمندان و پژوهشگران ایرانی، کوشیده اند با استناد به پاره ای از شواهد شفاهی و نسبی، سید جمال را به سادات اسدآباد همدان در غرب ایران نسبت دهند.

- در مقاله پنجم، آقای فاضل می کوشد با استناد به آنچه تناقضات در ارائه شجره نامه نسبی خوانده، و بررسی ترتیب زمانی این نسبتها درمورد "خویشاوندان همدانی" سید جمال از جانب برخی از اهالی اسدآباد همدان، شک و تردیدهایی را در این مورد برجسته کند.

- در مقاله ششم، این پژوهشگر افغان با مراجعه به برخی نامه ها و گفتارهای باقی مانده از سید و تحلیل محتوای آنها، ادعا می کند که سید از زاویه دید یک فرد بیگانه، "در مورد ایران و ایرانی نظر خوبی نداشته است."

- هفتمین و واپسین مطلب این فصل کتاب "بیدارگر عصر"، بررسی سیر جمال شناسی در میان نخبگان فکری - فرهنگی افغانستان است و نگاهی دارد به آثار چند تن از عناصر صاحب نام این کشور، از جمله محمود طرزی، میر غلام محمد غبار، عبد الاحمد جاوید و به ویژه

عبدالحی حبیبی که به صورت جدی درمورد سید جمال الدین به پژوهش پرداخته‌اند.

همچنین، در پایان این بخش، سالشمار مفیدی از سوانح زندگی سید جمال الدین از تولد تا مرگ وی فهرست شده است که بر سه تقویم هجری قمری، هجری شمسی و میلادی مقایسه و منطبق شده است.

فصل سوم و آخر کتاب، حاوی پیوست‌ها، از جمله تصاویر، مجموعه‌ای از اسناد، عکسها، فهرست نام‌ها و ذکر منابع و مآخذ است.

تاملات

تسلط نویسندگان به زبان‌های پشتو، اردو و به ویژه عربی، دایره مطالعه و معلومات وی درمورد سید جمال الدین را با بهره‌گیری از منابع موجود در این زبانها، گسترش داده است.

نویسندگان تلاش کرده است تا با نگاه نقادانه به آثار پژوهشگران ایرانی و همچنین افغانی، کاستیهای هر دو گروه را بازنمایی کند.

از سوی دیگر، با دقت در شیوه نگارش و زبان نوشتاری این اثر - البته در موارد معدودی - نوسان‌هایی در تلفیق و ترکیب جملات نوشتاری و گفتاری دیده می‌شود که سلاست و پیوستگی نگارشی این اثر پژوهشی را در مواردی دچار سکت می‌کند.

در مورد اثبات هویت افغانی سید جمال الدین، تأکیدهای مکرر و زاید دیده می‌شود و همچنین با یک سری استدلال‌های نه چندان محکم

و مبتنی بر احساس ملی برخورد می‌شود که به ارزش پژوهشی اثر لطمه می‌زند.

طرح این ادعا که سید جمال، از دید یک شخص بیرونی "در مورد ایران و ایرانی نظر خوبی نداشته"، به نظر می‌رسد استدلال موجه، علمی و محکمی نباشد.

طرح چنین ادعایی، با چهره "مصلح" و "خواهان اتحاد مسلمانان"، که هم در آثار ایرانی و هم افغانی، به سید جمال نسبت داده می‌شود، منافات دارد؛ بلکه ممکن است او در نامه‌ها و اظهاراتی که به او نسبت داده شده، حکام و شاهان مستبد حاکم بر ایران را مورد شماتت قرار داده باشد.

به پیشواز «بیدار گر عصر»

خواجه بشیر احمد انصاری

در این دوسه ماهی که گذشت دورساله سودمند از دوفرهنگی بسیار عزیز برایم رسید که اولی اش «راه نیستان» بود و دومی اش «بیدارگر عصر». مجموعه «راه نیستان» که به اهتمام سخنور وارسته جناب عبدالقیوم ملکزاد چاپ شده بود در همان زمان معرفی گردید و «بیدارگر عصر» که محصول خامه سیال جناب فضل الرحمان فاضل است، موضوع این مقال می باشد. من که در این مدت سخت مصروف یک بحث کوچک دانشگاهی بودم با دیدن سیمای کاریزماتیک «بیدارگر عصر» با خود تعهد نمودم تا در نخستین لحظه فراغت، رساله را سر تا پا مطالعه و سپاسنامه ای عنوانی نویسنده بزرگوار آن بنویسم.

کار هر دو نویسنده دانشور در وقت بسیار مناسبی چشم قشر کتابخوان کشور را روشن نمود زیرا این هردو اثر به دونخل برومند سرزمین دانش پرور ما تخصیص یافته بود که یکی «جلال» دین بود، و دیگرش «جمال» دین. سخن پیرامون جلال الدین به خاطری مناسب و بجا است که امروز همه دلسوختگان عالم به آهنگ دلنشین اشعار آن سخنگوی بزرگ فرهنگ ما «دست افشان غزل خوانند، و پاکوبان سر

اندازند». آری، در عصری که ماتریالیزم اخلاقی همه ارزشها را ساقط و انسان را از خودش تهی و در رهگذر توفانی هستی سوز و معنویت برانداز قرار داده است، این درویش شوریده است که شیپور آزادی بر لب و شمشیر سخن بر کف وارد میدان می‌شود و رقصان و کوبان می‌رود تا پرچم عشق و لوای رهایی انسان را بر قله‌های بلند سرزمین بیکران دلها بکوبد. اگر «جلال»، انسان بیمار غربی را با وسایل شرقی خویش درمان می‌کند، «جمال»، رخ دیگر سکه شرق است که بر سلطه جویان افزون طلب غرب نهیب می‌زند و پرچم طغیان و عصیان بر می‌افرازد. ولی چه کنیم که آن «جلال» و این «جمال» که چون شهابی ثاقب از گریبان تاریخ و بام جغرافیای ما سر برآورده و سپس در بستر آسیای صغیر خوابیدند، هنوز هم در سرزمین خودشان نا شناخته مانده‌اند.

رساله «بیدارگر عصر» را همچنان می‌توان کاری شمرد به موقع که از خامه برادر فرهیخته من جناب «فاضل» چکیده است. با آنکه «بحث در مورد سید جمال کار آسانی نبوده است» ولی تا آنجایی که اسناد و وثایق اجازه می‌دهند نویسنده محترم توانسته است پهلوهایی مختلف شخصیت معماگونه «سید» را در معرض چشم خواننده قرار دهد.

خواننده «بیدارگر عصر» هنگام مطالعه آن در خواهد یافت که نویسنده آن، انسانی نکته سنج و هنرمندی توانا است که صفحات اثر خویش را با ظرافتهای ویژه خودش آراسته است. تاریخ نشر این رساله در روز استقلال افغانستان (۲۸ اسد) و اهدای آن به دپلومات دانشمند کشور ما جناب استاد روان فرهادی که خداوند بر طول و عرض عمر

گرانبه‌های شان بیفزاید، دارای مدلول خاصی است که از ظرافت نویسنده فرهیخته آن نمایندگی می‌نماید.

نویسنده گرامی این اثر با ارزش با زبان حریرینی «که در تار هایش خون فولاد می جوشد»، خواسته است هم پندار های میرزا قلمهای بدوی حکومت‌های حال و گذشته کشور ما را نقش بر آب کند و هم به دوستان همزبان ایرانی ما بفهماند که هنگام صحبت از «سید جمال» نباید بر ریش خوانندگان شان بخندند.

مدت مدیدی می‌شود که برخی از برادران ایرانی ما چه لباس روحانی به تن داشته اند و چه نویسنده و ادیب و دیپلمات بوده اند، مصروف ساختن تاریخ و تهیه شناسنامه برای «سید جمال الدین افغانی» بوده و این کار را با کمال چشم سفیدی انجام می‌دهند. حذف سطور و صفحاتی از میان نوشته های آن فقید بزرگ، و جعل نسب‌نامه و شجره های خانوادگی برای «سید جمال» کار روز مره این عزیزان است.

ولی اگر برادران ایرانی ما خواسته اند تا سید را به بهای تقلب و چشم پوشی از حقایق آفتابی شخصیت او، ایرانی ثابت نمایند، حکومت‌های ما نیز کمتر از آنها نبوده اند. جناب فاضل از حقایق زیادی در مسیر کار تحقیقی خویش پرده برداشته و کوس رسوایی هردو طرف را در کمال هوشیاری از بام فرو افکنده است. بیایید از زبان خود اوبشنویم: «چند ماه بعد از نشر ترجمه مقاله سید جمال الدین در سایت (سرنوشت)، ترجمه فارسی (العروة الوثقی) به خامه توانای استاد غوریانی را به دست آوردم و

با مطالعه آن دریافتیم که بخش هایی از متن عربی مقاله بالا، در ترجمه فارسی چاپ کابل، حذف شده است. همچنان زمانی که ترجمه پشتوی (العروة الوثقی)، توسط شاد روان قاضی عبیدالله خان صافی را مرور می نمودم، مشاهده کردم که بخشهایی از آن مقاله سید جمال الدین، در ترجمه پشتو نیز حذف شده است» اوسپس برای رد ابهام می گوید که «حدیث شریف (لوکان العلم فی الثریا لناله رجال من اهل فارس - یعنی: اگر دانش در پروین هم می بود مردانی از فارس بدان دست می یافتند) که سید جمال الدین آن را در مقاله اش ذکر نموده است، در هر دو ترجمه حذف گردیده است و همچنان نامهای مشاهیری که در مقاله آمده است به شمول عبارت (فارسی در شرق مثل زبان فرانسوی در غرب است).. .. نیز در ترجمه حذف شده است» (فاضل ۱۳۸۶: ۱۴). جناب فاضل یاد آور می شوند زمانی که مرحوم عبیدالله خان صافی مقاله سید به عنوان «دعوت فارسی ها به سوی اتحاد با افغانها» را به پشتوبر گرداند، در آنجا «افغان» را «پشتون» ترجمه نمود که عنوان آن چنین بود: «د پشتنوسره یووالی ته د فارسیانو را بلنه» (فاضل ۱۳۸۶: ۱۳).

وقتی که این عبارات را خواندم به استاد سمندر غوریانی تماس گرفته و جویای حقیقت شدم. استاد غوریانی فرمودند که بلی ایشان متن مقاله سید جمال را همانطوری که بود ترجمه نموده بودند؛ ولی کمیسیون که از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ آن وقت موظف شده بود، بخشهایی از آن ترجمه را با کارد سانسور مثله نمود.

نکته دیگری که قابل تأمل است، یاد آوری سید از بزرگان علمی و فرهنگی حوزه تمدنی ما است که از آن به نام ایران یاد کرده است که بدون شک هدف ایشان کشور کنونی ایران نه، بلکه خراسان بوده است. سید ما در مقاله ای زیر عنوان «دعوة الفرس الي الاتحاد مع الافغان» مشاهیر بزرگ کشور و حوزه ما را ایرانی می خواند که به عنوان نمونه می توان از بخاری، مسلم، رازی، ابن سینا، استاد هروی، سرخسی و تفتازانی نام برد که سید همه را از فرزندان سرزمین فارس می شمارد. ایران در قاموس سید جمال به معنی آریانا می باشد، اسمی که زمامداران فرهنگ ستیز و تمدن گریز افغانستان، آن را در کمال سخاوتمندی به همسایه غربی ما بخشیده و خاطر خویش را آسوده ساختند.

سالها پس از سید جمال محمد رضا شاه آمد و سرزمین فارس و بخشی از آریانای بزرگ را رسماً ایران مسمی نمود و جالب اینکه دولت افغانستان در هنگام آن نامگذاری واکنشی از خود نشان نداد. امروز مردم اسم شرکتهای بسیار کوچکی را به بهای بزرگی می فروشند، ولی خانهای دریشی پوش «دولت خداداد افغانستان» یک تمدن چند هزار ساله را برای همسایه غربی خویش به طور رایگان بخشیدند. اما طوری که مرحوم عبدالحی حبیبی باری در محفل بزرگداشت فردوسی در دانشگاه کابل گفته بود، این تصمیم ایران در آن وقت از طرف دانشمندان افغانستان مورد اعتراض قرار گرفت و مرحوم غبار همراه با گروهی از روشنفکران به وزارت خارجه افغانستان رفته و احتجاجیه خویش را به حکومت وقت

سپردند، اما برای مسئولان قبیله سالار بسیار مشکل بود تا به عمق چنین مسئله ای پی می بردند. سید جمال بر خلاف این دسته هرباری که از کشور و منطقه ما حرف می زند، همان حوزه بزرگ فرهنگی را در نظر دارد. او به عنوان نمونه یاد آور می شود که پشتونها نژادی ایرانی بوده و زبان آنها از زند واوستا که فارسی قدیم است گرفته شده که شباهت کاملی با زبان فارسی مستعمل امروز دارد.

سید ما، افغانان و ایرانیان را دوشاخه نخل کهن فارسی خوانده و برای تأیید نظر خویش، نظر مؤرخانی چون فرانسیس لنورمان را که پیشتر از او زیسته است، شاهد می آورد. (فاضل ۱۳۸۶: ۶۶).

اندیشمند بزرگ کشور ما، به عنوان حکیمی حاذق بر سر علتها و بیماریهای اجتماعی جامعه ما انگشت می گذارد. او می نویسد که خوانین قبایل افغانستان خیانت را ردیلت نشمرده و چور و چپاول را افتخار دانسته و آن را عیبی برای خویش نمی پندارند. سردارها و خوانین در جنگهای محمد اعظم خان شرکت داشتند، ولی در مسیر جنگ بیشتر از بیست بار تغییر موضع دادند (فاضل ۱۳۸۶: ۷۰).

اوهنگامی که از خرافه پرستی حرف می زند می نویسد: «شخصی از قبیله افریدی که مشهور به چور و چپاول اند با کسی روبروگشت و خواست آنچه دارد بگیرد، آن شخص خدا ورسول را یاد کرد، اما افریدی او را فرو نگذاشت. سپس آن شخص، او را به زیارت (ملایار محمد) سوگند داد، افریدی پریشانحال شد وگفت: جل جلاله، نزدیک بود مرا کافر بسازی! واورا فرو گذاشت» (فاضل ۱۳۸۶: ۷۱).

آقای فاضل بخشهای مهمی از «تتمة البیان فی تاریخ الأفغان» را که کتابی است خواندنی، خلاصه نموده و ناشنیده سخنانی را در برابر چشم خواننده خویش قرار می‌دهد. به طور مثال در صفحه ۱۳۷ این کتاب آمده است که تیمورشاه ۳۰۰ زن داشت که در جمله هیچیک افغان نبودند. تیزس جناب فاضل در این رساله اثبات «افغانی» بودن سید است که توانسته است همین رشته را از آغاز تا انجام تحقیق خویش از دست ندهد. ولی آیا اعلان چنین هدفی و آن هم در پیوند با شخصیتی چون سید جمال یک ماجراجویی و قمار ادبی نیست؟ به نظر من تا آنجایی که برادر من فاضل نوشته‌های آقای خسروشاهی را گرفته و حلاجی نموده‌اند، توفیق رفیق شان بوده است. به باور من بحث روی «مذهب اعتقادی سید» ابتکار دیگر نویسنده است که می‌تواند ما را به ریشه‌های هویت آن «معمای بزرگ» نزدیکتر سازد. من کلمه «نزدیکتر» را در اینجا فهمیده و از روی قصد به کار برده‌ام.

گفتم که رساله بر محور «افغانی» بودن سید می‌چرخد و مؤلف گرامی کمتر فرصت یافته است تا بر زوایای فکری و سیاستهای بیدارگرانه او پرتو افکند. اگر این داوری من درست باشد، آیا انتخاب عنوان «بیدارگر عصر» برای این اثر می‌تواند متناسب و متناسق با محتوای آن باشد؟ اگر من به جای ایشان می‌بودم، و هدفم اثبات همین «تیزس» می‌بود، آن را «افغانی، افغانی است» نام می‌گذاشتم.

حال که نقد جدی تر «بیدارگر عصر» آغاز شده است، بیایید از حاشیه به متن رویم. یکی از دلایلی که به باور نویسنده، سید جمال را «افغانی» ثابت می سازد کاربرد اصطلاح «لفظ» به معنای «تعهد» است که در نامه سید ذکر شده است (فاضل ۱۳۸۶: ۱۵۹). او برای اثبات ادعای خویش عبارت «لوظ می کپی» را شاهد می آورد. ولی اصطلاح «لفظ» را که سید به معنی «وعده» و «تعهد» استخدام نموده است، ویژه مرم افغانستان نه، بلکه اصطلاحی شبه جهانی است. در زبان انگلیسی لفظ را (Word) گویند که یکی از معانی مهم آن «وعده» و «تعهد» است. در زبان عربی هم همین «لفظ» ما را «کلمة» گویند و اگر کسی خواسته باشد که بگوید وعده داده ام می گوید: «اعطیته کلمة». گذشته از این، در ایران تا همین اکنون هستند کسانی که «لفظ» را به معنی وعده به کار می برند. باز هم اگر «لفظ» اصطلاح خاص مردم ما باشد پس چرا در مورد ترکیب ایرانی «پدر سوخته» که از زبان سید، بوسیله مرحوم محمود طرزی نقل شده است، می گویند که «به گمان من نمی توان به آن استدلال کرد».

در صفحه ۶۸ کتاب آمده است که سید جمال امیر شیر علی خان را شیرعلی نه بلکه شیر علی خان گفته و پسوند خان را بر او افزوده است. از نظر جناب فاضل صاحب این هم برهانی قاطع برای «افغانی» بودن سید است. ولی خان لقب تشریفاتی آن زمان افغانستان نه بلکه لقب تشریفاتی دولتمردان از شمال چین تا قلب هند و ایران بوده و در برخی از قسمتهای ایران تا هنوز از لقب خان استفاده می کنند. رضا خان و کریمخان زند وامثال آن، نمونه های روشن این سنت در ایران اند.

در صفحه ۱۶۷ «بیدارگر عصر» تصویری از یک نوشته سید آمده است که به زبان عربی است و در آن می گوید: «من سکنه کابل من اهالی الأفغان السید جمال الدین من سادات کتر». طوری که معلوم می شود نویسنده این عبارت عربی گونه خواسته است بگوید که «از ساکنان کابل و مردم افغان سید جمال الدین از سادات کتر». جالب اینکه فاضل صاحب یک استنباط دیگری نیز از این نوشته نموده اند و آن اینکه سید جمال کتابی را برای نگاشتن محل سکونت خویش در صفحه نخست آن انتخاب کرده است که در سال تولد شان چاپ شده است. ولی من تصور نمی کنم که سید آن قدر بیکار می بود تا برود کتابها را جستجو نماید سپس اثری را بیابد که در سال تولدش چاپ شده است و بعد از آن در صفحه نخست آن بنویسد «من اهالی الأفغان من سادات کتر». به باور من این عبارت عربی نه تنها که نوشته سید نیست بلکه معلوم می شود که نویسنده آن حتی عربی را بلد نبوده است. قطار کردن الفاظ کابل و افغان و سادات و کتر در این جمله غیر مفیده انسان را به شک می اندازد که نویسنده سخت علاقه داشته است تا زادگاه و کشور و نژاد سید را مشخص سازد، کاری که سید در زندگی خویش چندان بدان دلچسپی نداشت و حد اقل در چندین مناسبت و مصاحبه از پاسخ دادن بدان طفره رفته بود. این جمله عربی گونه که معلوم می شود به قلم کدام فارسی زبان نگاشته شده است یک نقص دیگر هم دارد. نقصش در این است که در شیوه نگارش آن همنوایی

به چشم نمی خورد، به این مفهوم که اسم سید به خط ثلث نگاشته شده و کلمات دیگر آن به خط نستعلیق.

جناب فاضل در صفحه ۴۸ کتاب خویش، یکی از اقوال جمال الدین افغانی را نقل نموده که آقای فرصت الدوله شیرازی از قول حضرت سید نقل نموده است. اومی گوید که سید گفت: «.. خیلی اختلاف در اعتقادات اهل تاریخ دیده ام، پاره ای از مورخین، نامی از ایزدیان، یزدانیان، و آبادیان و هوشیان و انوشکیان و آذریان و آذرهوشنگیان می برند و آن ها را قبل از هبوط حضرت آدم می دانند و بعضی بعد از هبوط..» سپس جناب فاضل بر این سخن تبصره نموده و نوشته اند: «حرف شگفت انگیز همین مسأله (قبل از هبوط حضرت آدم) است که آقای فرصت الدوله شیرازی آن را به نقل از دانشمندی چون سید جمال الدین افغانی ذکر می کند. سید جمال الدین در جای خود، هیچ پیره زن روستایی هم شاید باور نداشته باشد که قبل از هبوط آدم، آدم هایی هم در زمین بر اریکه سلطنت تکیه زده باشند، اگر آدم و از نسل آدم بودند، قبل از هبوط حضرت آدم چه می کردند؟ من نسبت این حرف را به شخصی چون سید جمال الدین افغانی که با ارنست رنان فرانسوی، بحث فلسفی می کند نمی پذیرم. در این مورد حتی استاد خسروشاهی پینوشتی هم ننوشتند تا استوار بر روایات دینی آن را تصحیح می نمودند» (فاضل ۱۳۸۶: ۴۸).

اما من بر عکس برادر فاضل خویش به این باورم که سید ما سخن شگفتی بر زبان نیاورده بلکه صدور چنین نظریات عجیب و بیگانه با باور های رایج جامعه که جزء مسلمات و بدیهیات اعتقادی مردم شده است تنها از

کسانی صادر می‌شود که با ارنست و امثال ایشان مناظره فلسفی می‌نمایند نه از پیره زنان روستایی. در این رابطه باید گفت که برخی دانشمندان را عقیده بر این است که قبل از حضرت آدم، انسان‌های دیگری هم در زمین وجود داشته‌اند ولی بسان دایناسورها منقرض شده‌اند. آنها می‌گویند که صد هزار سال قبل انسانهایی در اندونیزیا و چین وجود داشتند ولی از میان رفتند و برای اثبات نظریات خویش براهینی ارائه می‌کنند که ذکر آن از حوصله این بحث خارج است. اما اینکه جناب فاضل صاحب فرموده‌اند که چرا استاد خسروشاهی پینوشتی استوار بر روایات دینی ننوشتند تا این اشتباه را رفع می‌نمودند باید گفت که روایات دینی هم چنان نیست که دروازه نظریاتی را که ذکر نمودیم، کاملاً بسته باشند. به طور مثال در حکایت آفرینش آدم می‌خوانیم که خداوند قبل از خلقت آدم با فرشتگان مشوره نموده گفت: «من در زمین خلیفه ای بر می‌گزینم» اما فرشتگان در پاسخ گفتند «آیا در زمین کسی را جانشین می‌سازی که فساد پیشه نموده و خون می‌ریزد». حال این پرسش پیش می‌آید که آیا فرشتگان بر امور غیب و آینده دسترسی داشتند؟ پاسخی را که برخی از دانشمندان مسلمان ارائه نموده‌اند اینست که پیش از حضرت آدم، بشر دیگری هم در این خانه خاکی زیسته‌اند. مسعودی یکی از مفسران شهیر می‌گوید که قبل از آفرینش آدم بیست و هشت گروه دیگر در زمین زیسته‌اند. اما مسئله دیگری که می‌ارزد بدان اندیشید همین واژه «خلیفه» است. برای جستجوی ریشه‌ها و مدلولات

لغوی خلیفه نیازی نداریم تا به فرهنگها و قوامیس بسیار معتبری مراجعه نماییم، بلکه همین فرهنگ پیش پا افتاده نوین عربی- فارسی که به اهتمام سید مصطفی طباطبائی ترجمه شده و اکنون در کنار میز من قرار دارد، می تواند پاسخگوی این پرسش باشد. در صفحه ۱۹۷ این فرهنگ زیر ماده (خَلَف) چنین می خوانیم: «کسی که از پی آمد، جا نشین شد، پس از مرگ زنده ماند، جای کسی را گرفت». حال پرسش دیگری به میان می آید که آیا ما می توانیم با در نظر داشت همین معانی آدم را خلیفه خدا بخوانیم،^۱ همان طوری که بار ها خوانده ایم. به نظر من، نه، زیرا عقیده اسلامی به ما اجازه نمی دهد که بگوییم انسان از پی خدا آمده، جانشین او شده و محل او را پر کرده است. از طرف دیگر، اگر چنین می بود قرآن کریم یایی نسبتی را در انجام واژه خلیفه می افزود. از آن جایی که مسلمانان صدر اسلام بیشتر بر زبان عربی تسلط داشتند جانشین پیامبر را پس از رحلت او «خلیفه رسول الله» خواندند. نتیجه سخن اینکه خداوند هنگامی که آدم را آفرید او را در مسند جانشینی انسانهای دیگر قرار داد که قبل از او در زمین می زیستند و در عهد آنها «صد بار زمین به خون مردم تر شد» که فرشتگان نیز آن را به یاد داشتند و بر زبان آوردند. گروهی گفته اند که قبل از آدم جن ها در زمین می زیستند و فرشتگان

^۱ نمی دانم آقای انصاری در مورد آیت شماره ۲۶ سورت «ص» چه نظر دارد؟

آنجایی که خداوند می فرماید: «یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض» ای داود ما تو را جانشین در زمین قرار دادیم. فاضل

دیدند که آنها جنایت کردند پس گفتند که شاید انسان هم بسان آنها جنایت پیشه نماید، ولی این دسته متوجه نشده اند که فرشتگان از خونریزی حرف زده اند که لازمهٔ انسان و حیوان گوشتی است، نه لازمهٔ جن و پری و فرشته. احادیثی که از ابن عباس در باب آفرینش چندین گونه بشر در چندین سرزمین روایت شده است نیز می‌تواند این نظریه را بیشتر تقویت نماید. به هر حال من نمی‌گویم که این نظریات چه از نظر دینی و چه از لحاظ علمی در جمع مسلمات است ولی می‌گویم که وجود انسانهایی قبل از آفرینش همین آدم (ع) که شوهر حوا بود، نباید ما را تا این حد شگفت زده سازد.

بیاید که از مرکز بحث دور نشویم. به باور من نه جامعهٔ آنروز ما تحمل نظریات آن شخصیت بزرگ را داشت و نه هم جامعهٔ امروز ما. واقعیتی را که باید پذیرفت اینست که افغانستان چه در سطح اداره و حکومت و چه در سطح عموم جامعه، نه به خود سید و نه هم به فعالیتهای اصلاحی او ارزشی قایل بود. رفتن پا به پای سید و افکار او از توان جامعه ای که ظرفیتهای فرهنگی و فکری اش را قرنهای پیش از دست داده بود، بالا به نظر می‌آمد. از همین رو سید جمال تلاش داشت تا مرکز فعالیت سیاسی خویش را در مراکز فرهنگی بزرگی چون بمبئی و قاهره و تهران و استانبول انتخاب نماید. سید خود این یأس و گرفتگی خاطر را هنگام اقامت در کابل اینطور تصویر نموده بود: «طائفه انگریزه، اروسم می‌خوانند و فرقه اسلامی، مجوسم می‌دانند. سنی، رافضی و

شیعه، ناصبی، بعضی از اخیار چهار یاریه وهابیم گمان کرده اند و برخی از ابرار امامیه، بابیم پنداشته اند و الهیان، دهری و متقیان، فاسق از تقوی بری. عالمان، جاهل نادان و مومنان، فاجر بی ایمان انگاشته اند. نه کافر به خود می خواند و نه مسلم از خود می داند. از مسجد مطرود و از دیر مردود. حیران شده ام که به کدام آویزم و با کدام به مجادله برخیزم. از رد یکی اثبات دیگری لازم و از اثبات احدی اعتقاد اخیار بر آن جازم، نه راه فرار که از دست این طائفه گریزم و نه جای قرار که با این فرقه ستیزم. در شهر کابل، در بالا حصار، دست بسته و پای شکسته، نشسته تا از پردهء غیب چه برآید و از گردش فلک دون پرور، چه زاید. فی یوم الجمعة فی ۱۳ شهر رجب ۱۲۸۵».

سید در نامهء دیگری که سپس به ریاض پاشا می فرستد، اینچنین از وطن شکوه می نماید: «.. و ترویت فی امری و علمت انی لو اذهب الی بلدی، و فی العین قذی و فی الحلق شجی و فی الکبد اوار و فی القلب نار مما اصابنی، لا اجد فیه بین اهله و کلهم مسلمون، من اذا قصص قصتی و کشف عن غصتی، یئن علی ویتوجع لی و یأسف علی مصابی.... فعزمت أن اذهب وان كنت صفر الیدین خالی الراحاتین الی بلاد فیه عقول صافیة و آذان واعیة و قلوب شفیقة و افئدة رفیقة حتی اقص علیهم ما یجری علی ابن آدم فی المشرق» یعنی: «... و با خود فکر کردم و دانستم که اگر با چشمانی پر از خار و گلویی مملوء از غصه و جگری شعله ور و قلبی آتش گرفته به کشور خودم بر گردم در میان مردم آنجا که همه مسلمان هم می باشند، کسی را نخواهم یافت تا با من ابراز همدردی بکند، و من بتوانم

همه این داستانها را برای او بازگو نموده و اندوه خویش را برایش آشکار سازم، دلش برایم بسوزد و درد مرا احساس نماید و مصیبت‌هایم اندوهگینش سازد... در آن وقت حتی بدون داشتن پول تصمیم گرفتم به سرزمین‌هایی مسافرت کنم که مردم آن افکاری سالم و گوشه‌های شنوا و دل‌های پر از محبت و قلبی مالمال از دوستی دارند تا من به آنها داستان خودم را بازگو نمایم و به آنها بگویم که در شرق چگونه با انسانها رفتار می‌شود و حقوق بشر چگونه پامال میگردد...» (فاضل ۱۳۸۶: ۱۲۸).

محمد صدیق فرهنگ نویسنده «افغانستان در پنج قرن اخیر» صفحات ۳۲۲ - ۳۲۴ تاریخ خویش را به «معمای سید جمال» اختصاص داده و نوشته است که اولین اطلاع راجع به رهایش سید در کابل از گزارش وکیل حکومت هند مورخ ۳۱ جنوری ۱۸۶۸ بدست می‌آید که ترجمه آن اینست: «یک سید استانبولی از چندی به این طرف در کابل می‌باشد. اومی گوید که برای تفریح در ضمن مسافرت‌های خود به کابل آمده واکثر از طرف امیر محمد اعظم خان برای مشوره خصوصی پذیرفته می‌شود. علاوتا امیر برای او محل رهایش در بالا حصار تعیین نموده، بعضی‌ها می‌گویند که نماینده کدام حکومت است.» اندکی بعد از آن در گزارش حاوی حوادث ۱۱ الی ۲۰ فبروی ۱۸۶۸ وکیل مذکور اطلاع می‌دهد که: «روابط بین امیر وسید استانبولی برهم خورده وامیر خروج او را از افغانستان بسوی بخاری تقاضا نموده است.» در تابستان ۱۸۶۸ شیر علی خان دوباره بر کابل دست یافت. گزارش وکیل

مذکور در این هنگام راجع به سید چنین اشعار می‌دارد: «از روزی که امیر به کابل بازگشته سید رومی... در منزل ذوالفقار خان اقامت داشته مهمان سردار موصوف می‌باشد. او توسط سردار غلام محمد خان قندهاری به امیر مکتوب فرستاده و در آن ذکر کرده که «حالا یکماه از وعده شما می‌گذرد اما برایم تا حال کدام وظیفه و کار تعیین نشده معلوم می‌شود که شما هم مثل اعظم خان وعده خلاف هستید اگر به من اعتماد ندارید بگوئید زیرا مهمان نوازی به هفته می‌باشد نه به ماه، او که حاتم طایی نیست».

نویسنده «بیدارگر عصر» اظهار می‌دارند که سید از کشور های بیگانه یعنی مصر، ایران، ترکیه و هند اخراج و تبعید شده ولی از افغانستان اجازه گرفته برون شده است. برادرم فاضل صاحب در لحظاتی که تصور می‌کنم «رگ اوغانی!» شان «تور» خورده است (فاضل ۱۳۸۶: ۱۴۷) می‌پرسند: در این امر رشته نیرومند وطن و غیر وطن معلوم می‌شود و فهمیده می‌شود که «سید جمال ما» از کجا است؟ (فاضل ۱۳۸۶: ۱۲۶). ولی بر مبنای گزارشی که محمد صدیق فرهنگ از اسناد انگلیسی ترجمه نموده است، سید حد اقل دو بار و توسط دو پادشاه فرمان اخراج دریافت داشته است که یکی در زمان محمد اعظم خان بود ولی پیش از آنکه این امر در محل اجرا گذاشته شود محمد اعظم خان سقوط نمود، و دیگرش در عصر شیر علی خان که دوازده تومن سفر خرچ به سید داده و سپس امر اخراجش را صادر نمود (فرهنگ ۱۳۷۱: ۳۲۲-۳۲۴).

نامه ای را که سید در آن شب و روز نگاشته است حجم تراژیدی جگر سوز او را به نمایش می‌گذارد. ولی جامعه و دولتی که سید را تا آن حد شکنجه نمود، پس از آن که دید آوازه اش کران تا کران را پر کرده است رفت تا او را به خودش نسبت دهد. آری، زمانی که شهرت پس از مرگش در آفاق می‌پیچد، می‌بینیم که در افغانستان «ادیب شرق پس از مرگش زنده می‌شود». روشنفکران افغانستان وقتی متوجه این مسئله شدند که زندگینامه های سید به قلم دوستان و همکاران نزدیک او چون محمد عبده و مخزومی پاشا در مصر و ترکیه به نشر رسید واز «اسعد آباد» و «سعد آباد» و «اسد آباد» نام بردند. اینجا است که روشنفکر از کاروان ماندۀ ما می‌رود تا «چغه سرای» کمر را به همین اسم نامگذاری نماید، ولی چندی نمی‌گذرد که مرحوم حبیبی روایت دیگری از این داستان حکایت می‌کند و می‌گوید که زادگاه اصلی سید جمال اسعد آباد کمر نه، بلکه منطقه ای بنام «شیرگر» در ولایت ننگرهار بوده است. مرحوم حبیبی استدلالی دارند که فکر نمی‌کنم قناعت کسی را فراهم نماید. ایشان استدلال می‌نمایند که «اسد آباد» ترجمۀ فارسی همین «شیرگر» است. مرحوم حبیبی برای تقویت بیشتر پندار خویش می‌روند تا میان ریشه های خانوادگی سید جمال و شخصیت‌هایی در «اسد آباد» همدان پیوندی جستجو نمایند، اسد آباد در اینجا واسد آباد در آنجا و سید جمال در اینجا و سید جمال در آنجا، چه تصادف نیکی! آیا می‌توان با این شیوه تاریخ نگاشت و یا تاریخ ساخت؟ من فکر نمی‌کنم.

اگر سخن مرحوم حبیبی را در رابطه به «شیرگر» و «اسد آباد» بپذیریم پس پرسشهای ذیل را چگونه باید پاسخ داد:

۱- آیا سید جمال تا این حد مشتاق تغییر نام مناطق و شهرها به فارسی بود، درست عکس کاری که محمد گل خان مومند انجام می دادند؟!

۲- اگر پیوند «شیرگر» و «اسد آباد» درست بوده و دومی ترجمه اولی بوده است، پس چرا سید جمال آن را به «شیرآباد» ترجمه نکرد که به «اسدآباد» ترجمه نمود. اگر قرار بود که سید جمال اسم قریه اش را به عربی برگرداند، پس باید آن را «مأسدة» و یا امثال آن می خواند و اگر قرار بود که به فارسی ترجمه نماید پس باید آن را «شیرآباد» می خواند.

آقای فاضل در صفحه (۸۳-۸۴) کتاب خویش می نویسند که سید همیشه خود را به نامهای جمال الدین افغانی، جمال الدین حسینی و جمال الدین کابلی گفته و هیچ باری جمال الدین اسدبادی نگفته است.

۳- آیا در سراسر میراث ادبی سید، می توان شاهد دیگری برای اثبات ادعایی که اوطرفدار تغییر و یا ترجمه اسمای خاص بوده باشد، عرضه نمود؟

با احترام فروانی که من به مؤرخان افغانستان دارم ولی نقیصه کشنده ای که در کار بخش بزرگ آنها دیده می شود اینست که آنها غالباً افسانه می گویند، به این معنی که روایتهای تاریخی را به هیچ مأخذ و سرچشمه قابل اعتمادی ارجاع نمی دهند. ولی مرحوم عبدالحی حبیبی خصوصیت دیگری هم داشتند و آن اینکه حساس ترین مسایل تاریخی را

به کتابهای خودشان، بلی خودشان مأخذ می دادند، که اگر باور ندارید به آثار ایشان مراجعه فرمایید. من هر باری که می بینم آن هموطن دانشمند حرف های خودش را شاهد می آورد از ته دل می خندم و از خداوند برایش مغفرت می خواهم. ولی مشکل را نمی توان با مغفرت خواهی حل نمود؛ بلکه ما به کسانی نیاز داریم که دسترسی به شیوه های علمی دانش تاریخ نویسی داشته و به زبانهای خارجی خصوصا انگلیسی و روسی و عربی مسلط بوده و قبل از آن همه دارای نوایای سلیمی بوده و در راه ابراز حقیقت از هیچ موجودی جز «حق» نهراسند. تنها همین دسته اند که می توانند کاستی های کار گذشتگان ما را برطرف نموده و تاریخ ما را بازخوانی و بازنویسی نمایند.

عبدالحی حبیبی در کتاب «نسب وزادگاه سید جمال الدین الافغانی» خویش که از نظر جناب فاضل بهترین اثری است که در افغانستان تا هنوز در رابطه به سید جمال نگاشته شده است، سعی نموده است تا این تیزس را که «سید جمال در شیرگر زاده شده است» ثابت سازند. حبیبی در این راه زحمات فراوانی کشیده و در اعماق تاریخ منطقه و دودمانهای اثرگذار در عرصه سیاست و فرهنگ آن غوطه زده و پیرامون کنر و سادات آنجا ده ها صفحه را پر نموده است، ولی وقتی سخن به سید صفدر پدر سید جمال می رسد، این طور می نویسد: «در اسناد محکمه کنر نام و مملوکات اونیست». حبیبی باز در همین صفحه می گوید: «از بقایای خانواده شاه همدان نامهای سید یعقوب ولد مسعود، و سید حیدر

علی ولد سید محمود شاه، سید علی ولد ضامن شاه وسید احمد پسرش آمده» (حبیبی ۱۳۵۵: ۳۱). مرحوم حبیبی در رساله خویش از چیزهای زیادی سخن گفته اند. ایشان از کتر و سادات آن سامان و خانواده های متنفذ و انگلیسها و بابر و رقابتهای فیودالی و ملوک الطوایف و طرق صوفیه واسناد محکمه کتر وشجره ها ومقابر وخانه ها ودره ها وکوه ها حرف زده اند ولی چه کنیم که پس از این همه پریدن از این شاخ بدان شاخ، نتوانسته اند دلیلی محکم و برهانی قاطع در جهت اثبات ادعای خویش ارائه نمایند. مرحوم حبیبی عکسی را درج کتاب خویش نموده اند که در آن دو سه شتر از راهی می گذرند و در کنار راه خانه ای جدیداً احداث شده به چشم می خورد، ودر زیر آن نوشته اند «یک گوشه قریه صفدری در شیر گر».

آقای فرهنگ می گوید: «راجع به مولد سید مورخین در کشور های مختلف مطالب گوناگون و متناقض نوشته اند که مأسفانه جنبه ناسیونالستی و ملاحظات سیاسی در آن بر روحیه کاوش و پژوهش علمی غلبه دارد.» (فرهنگ ۱۳۷۱: ۳۲۲).

اودر پایان سخنش پیرامون سید اضافه می کند: «در عین حال امیدواریم تحقیقاتی که در اطراف شرح احوال و زندگی سید در دست اجرا می باشد، با شیوه تحقیقی علمی بدون عصبیت قومی و ملی دنبال گردیده از روی این فصل از فعالیتهای او پرده بردارد و نقش واقعی او را در افغانستان آن عصر روشن سازد.» (فرهنگ ۱۳۷۱: ۳۲۴).

استاد حبیبی رساله خویش را در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی مطابق به ۱۹۷۶ میلادی یعنی هفتاد و هشت سال بعد از وفات سید نگاشته اند. جالبترین نکته در کار استاد حبیبی اینست که ایشان با وجود آنکه از سال ۱۳۰۶ شمسی یعنی از زمانی که به حیث معاون جریده «طلوع افغان» در قندهار به کار آغاز نمودند، با مسایل فرهنگی و تاریخی سر و کار داشتند و در آن وقت هنوز بیست و چند سال از وفات سید جمال نگذشته بود، ولی باز هم تا نگارش رساله شان که در سال ۱۳۵۵ انتشار یافت، نتوانستند هیچ زنده جانی از خانواده سید را بیابند تا حقیقتهایی را از زبان او ثبت دفتر تاریخ نمایند. این در حالی است که اگر ما خواسته باشیم در رابطه با یک انسان بسیار گمنام که صد سال قبل در یک قریه دور افتاده کشور زیسته است، تحقیق نماییم بسادگی می توانیم حقایق زیادی را به کمک نزدیکان و بازماندگان او از زیر انبار زمانه بیرون کشیم. آخر چه کسی می تواند ادعا کند که سید جمال از «بیخ بته» ای بیرون شده است؟ سید جمال الدین افغانی به گفته عربها شخصیتی بود که می توان ایشان را «علم فی رأسه نار» و یا «کوهی که بر سر آن آتشی است» و از دور دستها دیده می شود، به شمار آورد.

می گویند که سید جمال باری عضویت مجلس ماسونری را نیز کسب نموده بود، ولی برای توضیح بیشتر مسئله باید یاد آور شد که محافل ماسونی در آن زمان هنوز ناشناخته بودند و به خاطر آنکه از انسان و کرامت او و از عدل و برادری و برادری میان فرزندان بشر صحبت

می نمودند برخی شخصیتها مجذوب آن می شدند، دقیقاً همانطوری که امروز انجمنهای حقوق بشر در اینجا و آنجا جهان فعال بوده، ولی هدف اصلی گروه زیادی از آنها نه حقوق بشر بلکه تطبیق سیاستهایی است که از سوی بازیگران بزرگ دیکته می شود. اگر امروز ماسونی بودن عیب است و پس از گذشت صد سال روح سید و دوستداران آن بزرگوار را می آزارد، عضویت در انجمنهایی که شعارشان حقوق بشر، ولی اهداف شان نابودی بشر است، روزی لکه ننگی بر صفحات زندگینامه برخی دیگر به شمار خواهد آمد.

یک نکته را نباید از یاد برد و آن اینکه با وجود نقد های فراوانی که متوجه این رساله و محور اصلی آن می شود، وبا وجود اعتراضاتی که به مرحوم حبیبی راجع می شود، باز هم باید گفت که ادله و براهین کسانی که سید جمال الدین را زاده افغانستان می دانند به مراتب قوی تر از کسانی است که او را ایرانی می شمارند. برای اثبات این ادعا می توان استدلال نمود که سید جمال همیشه خود را «افغانی» خوانده است، پس کسانی که معتقد به عکس این مسئله اند، بر آنها است تا دلیل بیاورند، که تا هنوز در این راه موفق نبوده اند. استدلال دیگر اینکه دانشمندانی که در این قضیه طرف نیستند یعنی اینکه نه ایرانی هستند و نه افغانستانی، تقریباً همه و همه سید جمال را به عنوان «افغانی» می شناسند که نویسندگان مصری و ترکی مثال زنده این ادعا اند.

در پایان این بحث، و با وجود همه آنچه گفتیم، نوشته جناب فضل الرحمان فاضل نویسنده و مترجم شناخته شده دوران جهاد و هجرت

افغانستان را کاری در خور ستایش می‌دانم. رساله «بیدارگر عصر» شاید معتبر ترین اثری باشد که تا هنوز در کشور ما پیرامون سید جمال نگاشته شده است. من این رساله را در رأس تألیفات دوست دیرینه ام جناب آقای «فاضل» گذاشته و این موفقیت ادبی را برایشان تهنیت عرض می‌کنم. کاوش در انبار ادبیات سیاسی و فرهنگی سید بزرگ و تحقیق پیرامون افکار و آموزه‌های بلند آن فیلسوف آزاده و پاسخ‌یابی به پرسش‌های جدیدی که ما بدان مواجه هستیم، می‌تواند محور کار دیگری باشد که امیدوار و چشم به راهیم تا نویسنده «بیدارگر عصر» با توشه ارزشمندی که در مسیر این پژوهش اندوخته‌اند، بدان نیز بپردازند. به امید آن روز.

منابع:

- ۱- فضل الرحمان فاضل. سید جمال الحسینی الافغانی : بیدارگر عصر. انتشارات آزادی. ۲۸ اسد ۱۳۸۶
- ۲- عبدالحی حبیبی. نسب وزادگاه سید جمال الدین الافغانی. وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان، مؤسسه انتشارات بیهقی. ۱۳۵۵
- ۳- میر محمد صدیق فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران. ۱۳۷۱

یادداشت: صفحات اشاره شده در این نقد مربوط به چاپ نخست «بیدارگر» عصر می‌باشد.

توضیحاتی بر نبشتهء برادرم آقای انصاری در مورد « بیدارگر عصر »

ف. فاضل

« سید جمال الدین الحسینی الافغانی، بیدارگر عصر » در ۲۸ اسد ۱۳۸۶ خورشیدی، با تیراژ محدود، در اروپا، به نشر رسید و به شماری از نخبه گان فرهنگی ارسال شد و بعدها، در سایتهای کابل ناته، سرنوشت، آزمون ملی، خاوران، گفتمان و رسالت، توسط هموطنان گرامی آقایان اشور داس، متوکل سیحون، ویس ناصری، بیژنپور و انصاری معرفی گردید که بدینوسیله از همه سپاسگزاری می نمایم.

در میان نبشته هایی که « بیدارگر عصر » را به معرفی گرفته بود، برادرم آقای انصاری در نقد گونهء خویش، تحت عنوان « به پیشواز بیدارگر عصر » حینی که به گفته خودشان از « حاشیه به متن » آمده اند، ملاحظات را ارایه داشته اند و من می خواهم با عرض سپاس از ایشان، توضیحاتی در مورد تقدیم دارم .

این توضحات را برای این می نگارم که کتاب، طوری که در بالا تذکر دادم، در تیراژ محدود به نشر رسیده است و شاید به دلیل اینکه کتاب را

رایگان توزیع کرده ام، به حکم تجربه، کتابی که رایگان توزیع گردد، خواننده اش نیز کمتر است، بناءً اگر خوشبینانه هم قضاوت نمایم، کتاب را به صورت کامل صد تن هم مطالعه ننموده اند و در داخل کشور به دلیل اینکه پس از پایان یافتن وظیفه رسمی ام، نمی توانستم همه وسایل خود را از طریق هوا، از آلمان، به کابل انتقال دهم، کتاب «بیدارگر عصر» را هم بیش از ۱۰ جلد با خود نیاورده بودم و نمی دانم به کسانی که کتاب را هدیه داده ام؛ آیا مطالعه نموده اند و یا خیر؟ اما نبشته برادرم انصاری را در سایت پرخواننده «سرنوشت» و سایت جدید التاسیس «رسالت» شاید هزاران نفر مطالعه نموده باشند. من به خاطر احترام به آن خواننده گانی که مقاله نویسنده ژرف نگر آقای انصاری را مطالعه نموده اند، این توضیحات را می نگارم.

آقای انصاری در آغاز نبشتهء شان تذکر داده اند که «سخت مصروف یک بحث کوچک دانشگاهی» بودند، اما از مقاله یی که بعد از آن نگاشته اند، بر می آید که آن بحث آنقدر کوچک هم نبوده است، زیرا در ملاحظات آن نویسندهء ژرف نگر که کتاب را به عجله مطالعه نموده و با شتاب داوری کرده اند؛ دقت غیر کامل پدیدار است، من بر برخی از ملاحظات ایشان، توضیحاتی دارم.

توضیحاتم را من از همان جایی آغاز می کنم که ایشان «از حاشیه به متن» رفته اند و «نقد جدی تر» خود را شروع کرده اند، به این شرح:

آقای انصاری می‌نگارد: «یکی از دلایلی که به باور نویسنده، سید جمال را «افغانی» ثابت می‌سازد، کاربرد اصطلاح «لفظ» به معنای «تعهد» است که در نامهٔ سید ذکر شده است.»

انصاری صاحب برای من فهمانده اند که:

«لفظ» به معنی «وعده» و «تعهد»، ویژهٔ مرم افغانستان نه بلکه اصطلاحی شبه جهانی است.» و معادل انگریزی و عربی اش را هم تذکر داده اند.

برای اینکه خواننده گرامی بداند که من چه نوشته ام، همان بخش متن نبشته خویش را از کتاب بدون «قیچی کردن» در اینجا درج می‌نمایم، تا خواننده ملاحظه فرمایند که من چه گفته ام و انصاری صاحب چه برداشت کرده اند؟ من چنین نوشته ام:

سید در نامه ای به ناصر الدین شاه قاجار، پادشاه ایران می‌نگارد:

«اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه بیاداش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال ایران نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع، دیگر این چه نقش است که باز راژخایان کوازه پسند. بالله علیکم، اگر خدا نخواستہ ظهورات اخیرہ مرا از مسلک خیر خواهی منحرف و منصرف کند، بر من چه ملامت خواهد بود، سبحان الله تَوْهُم مزاحمت در مناصب، هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این می‌دارد که ذهن وقاد

علیحضرت شاهنشاه را در باره این عاجز مشوب گردانند. اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت صادر شود.»

سید در این نامه اش از نقش ثالث بالخیر حرف می‌زند برای نزدیک ساختن روابط ایران و روسیه و اینکه در ایران مهمان است و دیگر اینکه ایرانیان، به این گمان اند که این بیگانه آمده، مناصب آنان را اشغال می‌کند.

در نامه بالا یک واژه بسیار مهم استعمال شده است که مفهوم آنرا در سیاق جمله شاید تنها افغان بهتر بفهمد و آن «لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم» می‌باشد.

در افغانستان لفظ ویا عامیانه «لوظ» واژه، بسیار مقدسی است و در محاورات روزانه کار برد فراوان دارد و با وجود سپری شدن بیش از یک قرن، این واژه اکنون هم به همان قوت، در افغانستان باقی بوده و همان «بار معنوی» دوران سید را دارا است. مردم از سر خود می‌گذرند واز «لفظ» خود نه. عبارات «لفظ کرده ام» و «لوظ می‌کری»، به مناسبت‌های مختلف، بارها شنیده شده است، و ضرب‌المثل‌هایی هم در این باره وجود دارد.

من در بالا گفته ام مفهوم «لفظ» را در سیاق جمله «لفظ شاهتشنه را مقدس شمردم» شاید تنها افغان بهتر بفهمد. من از «بار معنوی» واژه «لفظ» یا دآور شده ام و وقتی که جمله پشتوی «لوظ می‌کری» را ذکر کردم، قبل از آن، توضیح داده ام که در

افغانستان مردم از سر خود می گذرند واز «لفظ» خود نه، و بیچاره سید جمال الدین هم گمان کرده است که ناصرالدین شاه «لفظ» کرده و بر «لفظ» خود ایستاد است. هدف و مقصود اصلی عبارات بالا برای هر فارسی زبان و فارسی دان روشن است. شاید فاصله کوتاه میان آن «بحث کوچک دانشگاهی» و این «نقد جدی تر» تعمق کامل را از انصاری صاحب ربوده باشد، یا اینکه کتاب را «عمودی» مطالعه نموده باشند و واژه هایی از پیش دید شان فرار نموده باشد!

بناء من نگفته ام که «لفظ» اصطلاح خاص مردم ما است و هیچگاه نباید آن را با ترکیب «پدر سوخته» مقایسه کرد. کاربرد آن ترکیب و هدف من از «بار معنوی» واژه «لفظ» با هم تفاوت دارند و نباید در یک کفه ترازو، قرار داده شوند.

* انصاری صاحب ملاحظه دیگر شان را چنین یادآور شده اند:
«در صفحه ۶۸ کتاب (صحیتر در صفحه ۱۶۴) آمده است که سید جمال امیر شیر علی خان را شیرعلی نه بلکه شیر علی خان گفته و پسوند خان را بر او افزوده است.»

انصاری صاحب در این ملاحظه خویش به من فهمانده اند که: «خان لقب تشریفاتی آن زمان افغانستان نه بلکه لقب تشریفاتی دولتمردان از شمال چین تا قلب هند و ایران بوده و در برخی از قسمتهای ایران تا هنوز از لقب خان استفاده می کنند....»

انصاری صاحب این مطلب مرا که طور ضمنی در پایان یکی از قوی ترین دلایل خویش، برای اثبات افغانی بودن سید جمال الدین ذکر کرده

ام؛ برجسته ساخته اند، اما آن دلیل اصلی را که من آن را به اساس مطالعه در لابلای حرف های سید جمال الدین یافته ام؛ متأسفانه ذکر نکرده اند و آنچه را به فکر من خطور نمی کرد، یعنی استعمال «خان» را از زبان من «برهان قاطع» خوانده اند. برای اینکه بازهم خواننده گرامی بداند که من چه نبسته ام، دلیل اصلی چه بوده است که انصاری صاحب، از آن یاد نه نموده اند و آنچه در پایان دلیل، به حیث اشاره گذرا آمده است، به نماینده گی از من و از زبان من، آن را «برهان قاطع» من نامیده اند و یک تصرف کوچک دیگر هم در متن اصلی همچون استاد خسروشاهی مرتکب شده اند. بناء با عرض پوزش از خوانندگان، آرزومندم اگر ملاحظات انصاری صاحب را مطالعه نموده باشند، توضیحات مرا هم مطالعه فرمایند، ورنه، نه! من چنین نبسته بودم:

سید در نامه دیگرش به الحاج محمد حسن امین دارالضرب

می نویسد:

«..جناب حاجی، من آنچه گفته ام و می گویم و کرده ام و میکنم، همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود و به هیچ وجه انانیت مرا درو مدخلی نبوده است و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی شنیده اند و نه دیده اند انکار نمایند، امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست می گویم. و چون خداوند تعالی از حقیقت کنش و روش من مطلع بود، لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از در مخالفت با من در آمد،

گوش و دماغش را برید و کمرش را شکست و خدیویت مصر را پس از آنکه مملکتش را پارچه پارچه کرد، پای سنگین انگلیز را بر گلوی آن نهاده که نزدیک است که نفسش قطع شود و شیر علی خان و عایله آن را تار و مار کرد.

اکنون می‌گویم اگر ایران بر گناه خود اصرار نماید و توبه نکند خداوند تعالی چون به جهت گناهان سابقش گوش و دماغ کنده است حالا سرش را خواهد برید و گوشتش را طعمه نسرها و عقاب‌ها خواهد نمود و بسیار زمان طول نخواهد کشید.

نوشته بودید که پس از ورود من به طهران همه چیز آماده و حاضر بود، حاجی جان! چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود! من صدر اعظم نمیخواهم بشوم، من وزیر نمیخواهم بشوم، من ارکان دولت نمیخواهم بشوم، من وظیفه نمیخواهم، من عیال ندارم، من ملک ندارم و نمیخواهم که داشته باشم.»

نبنشته سید جمال، بسیار واضح و روشن است و از سیاق و طرز کلامش هر فارسی خوانی می‌داند که سید چه مقصد داشته است و نکته‌های روشنی را در آن در می‌یابند که من بر آن تبصره نمی‌نمایم، اما فقط یک اشاره مختصر دارم و آن اینکه سید، بعد از به کاربرد ترکیب «منافقان ایران»، از دولت عثمانی صحبت می‌کند که شش ماه بعد، گوشش و دماغش بریده شد و کمرش، شکست و خدیویت مصر پس از اینکه مملکتش پارچه پارچه شد، نزدیک است نفسش قطع شود و ایران هم اگر توبه نکند سرش را خداوند خواهد برید، اما، - بلی

اما -، سید زمانی که در مورد افغانستان، میخواهد حرف بزند، چون وطنش است، کجا یک شخص می‌خواهد زادگاهش را که حب او با شیراندرون شده و با جان برون شود، آن ترکیب‌هایی را که در برابر کشورهای بیگانه به کار می‌برد، در مورد افغانستان، به کار برد، هرگز هیچکس وطن، میهن و زادگاه خود را بد نمی‌گوید، همچو عبارات در برابر وطن، از زبان هیچ‌وطن دوستی، برون نمی‌شود، بناء سید، وقتی که در مورد افغانستان صحبت می‌کند، تنها از شیر علی خان و عایله اش نام می‌برد و از تار و مار شدن آنها که واقعیت دارد؛ زیرا شیر علی خان وفات می‌کند و امیر محمد یعقوب خان تبعید می‌گردد و سایر خانواده اش هم آواره. حتی سید باز هم در مورد شیر علی خان، احترام افغانی را فراموش نمی‌کند. . واژه «خان» را که لقب تشریفاتی همان دوران است به کار می‌برد. من از نبشته بالای سید جمال الدین، همچو برداشت دارم، حرف‌های دیگری هم در این نامه است.

خواننده گرامی ملاحظه می‌فرمایند که من از افغانستان به مثابه وطن سید حرف زده‌ام و جان گپ من در دلیل بالا ارزش «میهندوستی» سید است که سید در باره مصر، ترکیه و ایران که میهن واقعی اونیستند چه می‌گوید و اما وقتی که به افغانستان میرسد، میهنش افغانستان را بد نمی‌گوید و حتی در نامه دیگری به سلطان عبد الحمید آن را به «دار الایمان افغان» وصف می‌کند. دلیل

من همین است. منتها من ضمنی گفته ام که حتی سید (بلی، من حتی واژه «حتی» را هم به کار برده ام) احترام افغانی را فراموش نمی‌کند و واژه «خان» را که لقب تشریفاتی همان دوران است (انصاری صاحب خسروشاهی گونه در نبشته من تصرف نموده اند و نگاشته اند «لقب تشریفاتی آن زمان افغانستان» در حالی که من همان دوران گفته ام که فرق دوران یعنی زمان را با افغانستان هرکس می‌داند.) برای شیر علی خان به کار می‌برد.

* ملا حظه دیگر انصاری صاحب عبارت «من سکنة کابل من اهالی الأفغان السید جمال الدین من سادات کنر». است

انصاری صاحب ادعا نموده است که نویسنده آن حتی عربی را بلد نبوده است. و این جمله غیر مفیده که معلوم می‌شود به قلم کدام فارسی زبان نگاشته شده است یک نقص دیگر هم دارد. اسم سید به خط ثلث نگاشته شده و کلمات دیگر آن به خط نستعلیق.»

در تبصره بر ملاحظه بالای آقای انصاری یادآور میشوم که :

۱- سی و شش سال قبل نخستین درسی که من در زبان عربی آموختم از کتابی بود به نام «النحو الواضح» نبشته علی الجارم و مصطفی امین تحت عنوان «الجملة المفيدة» که استاد شهید غلام ربانی عطیش، برای ما آن را تدریس می نمود. بناء اینجانب که (نیم قرن عمر دارم) ۳۶ سال است با زبان عربی سر و کار دارم، به یقین می گویم که جمله بالا، جمله مفیده است به شکل «خبر مقدم و مبتدا مؤخر» که از ترکیب زنجیری و بیان دلایل بلاغی آن می گذرم.

۲- از مطالعهء نبشتهء آقای انصاری شاید خواننده فکر کند که عبارت بالا را در افغانستان جعل نموده اند، تا افغانی بودن و کنری بودن سید را ثابت سازند. اما من در «بیدارگر عصر» تذکر داده ام که این سند را نه «پوهنتون کابل» بلکه «دانشگاه تهران» به چاپ رسانده است و گمان نمی‌کنم که کدام فارسی زبان یا پشتو زبان افغانستان، آن قدر صلاحیت و امکانات می‌داشت که چهل و چند سال قبل در «دانشگاه تهران» رخنه کند و اسنادی را در آن دانشگاه به نفع میهن خویش جعل نماید.

۳- برای اینکه خواننده گان ارجمند بدانند که این سند را ایرانیان چگونه به دست آوردند و به چاپ رساندند، ایجاب می نماید تا داستان آن را استوار بر سرچشمه های ایرانی یادآور شوم، شاید برای خوانندگان سودمند باشد.

در میان ایرانیان اگر فهرستی از اشخاصی که همه هم و غم شان، ایرانی ثابت کردن سید جمال الدین است، ترتیب داده شود، بدون ادنی ترین شک، نام استاد محمد محیط طباطبایی، در صدر آن فهرست قرار خواهد داشت که البته مقام بعدی را استاد خسروشاهی از آن خود خواهد کرد.

استاد محیط طباطبایی راجع به اسناد و مدارک بازمانده از سید جمال الدین در مقاله یی که در سال ۱۳۵۵ خورشیدی نگاشته است و در صفحه ۲۵۰ مجموعه ۳۰ مقاله اش به نام «سید جمال الدین اسد

آبادی و بیداری مشرق زمین» چاپ سال ۱۳۷۰ خورشیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، به طبع رسیده، چنین آمده است :

« معتبر ترین مدارکی که راجع به تحقیق سرگذشت زندگانی سید از ۱۲۸۲ تا ۱۳۰۸ قمری در دست داریم همانا مجموعه اوراق و اسناد و کتب ملکی اوست که هنگام دستگیری و تبعیدش از مصر به ایران فرستاده شد و تا سال ۱۳۰۳ ق که اواز اروپا به ایران آمد در گمرک بوشهر محفوظ بود و همراه خود به طهران آورد. این مجموعهء گرانبها هنگام تبعید او از ایران به سال ۱۳۰۸ در خانه حاج محمد حسن امین الضرب میزبان او باقی ماند، به واسطه قطع رابطه سید با امین السلطان، امین الضرب هم ناگزیر از احتیاط و کناره جویی شد و اسناد و اوراق و کتابها را درون صندوقهای اسناد تجارتی خود از نظرها مستور داشت و دیگر مجالی به دست نیاورد تا برای اوبه اسلامبول فرستاده شود. این عمل در طی سال های دراز، طوری پردهء فراموشی بر آنها فرو افکند که وقتی سالها پس از مرگ سید، برادرزاده وخواهر زاده گانش برای مطالبه کتابها و گرفتن میراث عم و خالوی خود به امین الضرب دوم مراجعه می کردند چیزی در دسترس نبود که بدانها داده شود و باید اعتراف کرد این هم از اتفاقات بسیار نیک روزگار بوده که این مجموعهء گران قدر در میان دهها صندوق محتوی دفاتر و اسناد بی قدر تجارتی قدیم نهفته و فراموش شده باقی بمانند و از گزند تفرقه و نابودی در امان باشد.

در سال ۱۳۲۶ ش که موضوع انتقال استخوانهای سید از اسلامبول به کابل پیش آمد (تابوت سید در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به کابل انتقال

داده شده است. - ف) بی خبری یا غفلت برخی از رجال نامی علم و ادب طهران دست دولت وقت را در اقدام اساسی و جدی برای تعیین سرنوشت استخوانهای سید سست کرده بود، ناگزیر در صدد تحقیق موضوع برآمدم. از روی حدس صایب و تطفن و به کمک برخی قراین از مرحوم وثیق حضور کارمند قدیمی دفتر نخست وزیری شنیده بودم در جستجوی این گنجینه نامعلوم به جناب محسن آقای مهدوی نماینده مجلس شوری و فرزند ارشد امین الضرب دوم مراجعه کردم و نتیجه ای بدست نیاوردم. جناب دکتر یحیی مهدوی پسر دیگر آن مرحوم که همان روز در خانه برادر بزرگ حضور داشتند، حدس زدند که ممکن است در میان صندوقهای متعدد اسناد و دفاتر تجارتي مرحوم جد شان که سالهای دراز است در صندوقخانه ای دربسته مانده است بتوان جست و یافت و شخصا قبول زحمت کردند. چون حسن نیت کامل در کار بود، سر اولین صندوقی که گشوده شد کیف اوراق سید که منظور این جانب بود و در پی آن سایر اسناد و کتب اوبه دست آمد. صورت آخرین تذکره او که از «وینه» صادر شده بود و توی کیف دستی او بود در مجله طهران مصور بعدا انتشار یافت و عین آن در طهران به (سال ۱۳۲۷) بر سرور گویا شاعر افغانی و جاوید دانشجوی افغانی (هدف پوهاند داکتر عبد الاحمد جاوید است. - ف) و در سال ۱۳۲۹ در علیگر بر دکتر هادی حسن و شیخ عبد الغفار که بزرگترین مسلمان هندی واقف بر سرگذشت سید جمال الدین بود و در سال ۱۳۳۱ بر شیخ عبد القادر مغربی شاگرد قدیم شامی

سید در دمشق عرضه داشت و در سال ۱۳۴۰ دوباره (بر) مجموعه اسناد ملحق گشت.

شانزده سال بعد از کشف این مجموعه، با همت آقایان ایرج افشار و دکتر اصغر مهدوی فرزند کوچک امین الضرب دوم، فهرست جامع و مفیدی از این اسناد انتشار یافت واصل آنها هم از طرف آقایان مهدوی به کتابخانه مجلس تسلیم شد.

اینک تنها منبع موثق اطلاعاتی که در باره زندگانی سید جمال الدین میان سالهای ۱۲۸۲ و ۱۳۰۸ در دست داریم همان مجموعه اسناد محفوظ و فهرست چایی آنهاست..»

بناء این سندی که آقای انصاری آن را «جمله غیر مفیده» و نگاشته شده به قلم کدام فارسی زبان می خواند، جزء همان اسنادی است که آقای محیط طباطبایی از پیشینه آن حرف زده است و در لوحه ۸ (تصویر ۲۳) کتاب مهم «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی» توسط آقایان اصغر مهدوی و ایرج افشار در سال ۱۳۴۲ خورشیدی تحت شماره ۸۴۱ از طرف دانشگاه تهران، به چاپ رسیده است و ایرج افشار در پایان مقدمه اش بر آن مجموعه مهم نگاشته است:

«اسناد و اوراق و کتب سید که درخانه امین الضرب بوده است سالهای دراز؛ از طرف حاج محمد حسین آقا (امین الضرب ثانی) حفظ و حراست شده است. درین سالهای اخیر دوست ارجمندم دکتر اصغر مهدوی دانشیار دانشگاه تهران با شوق تمام جمیع آنها را از میان خزانه

گرانبهای مکاتبات و نوشتجات پدری خود مجزا ساخت این که از افتخار دوستی و محبتش برخوردارم افتخار بخشید تا در خدمتش به تنظیم و ترتیب این مجموعه در فهرستهای آن بپردازم. ...»

بناء هرگاه این سند را «پوهنتون کابل» به نشر می‌رساند من شاید با برادرم آقای انصاری هم‌نوا می‌بودم، نه هم‌نوا در اینکه «جمله مفیده» نیست؛ بلکه هم‌نوا در این که توسط فارسی‌زبانی جعل شده است. اما حالا که ایرانیان آن را به نشر سپرده‌اند و این همه از صحت آن حرف می‌زنند، چرا ما آن را قبول نداریم! من برخلاف برادرم انصاری به خاطر وجود این سند مهم، خدا را شکر گزارده‌ام و در پینوشت صفحه ۱۶۷ «بیدا رگر عصر» چنین نگاشته‌ام:

«وقتی که این سند مهم را ملاحظه کردم خدا را شکر گفتم که این سند به دست امین محققانی چون آقایان اصغر مهدوی و ایرج افشار، قرار گرفته است که ایشان هم بدون کدام ملاحظه‌ی، آن را به چاپ رساندند. زیرا ایرانیانی‌اند که اگر دیگران سید را افغانی بنویسند، ایشان آن نبشته را تغییر داده و در عوض اسد آبادی می‌نگارند؛ چه جای که این سند، قبل از نشر به دست همچواشخاص می‌افتاد، حتماً آن را سانسور می‌کردند و ما را از آن محروم.»

* انصاری صاحب، نبشته شدن نام سید را به خط ثلث و بقیه متن را به خط نستعلیق «نقص» خوانده‌اند و آن را به عدم «هم‌نوایی» حمل کرده‌اند. اما من می‌گویم به خط ثلث نگاشتن نام سید در حقیقت «های

لایت» نمودن یک اسم است، هرگاه نصف نام سید، به نسخ نگاشته می‌شد و نصف دیگر آن به نستعلیق، حرف شما صحیح بود که «همنویایی» در آن وجود ندارد. در اینجا «السید جمال الدین» های لایت و برجسته شده است. به گونه‌ی که شما کتاب کنار میزتان را شاهد آورده‌اید، من هم کتاب «سنت و مدرنیته» نبشتهء دکتر صادق زیبا کلام را که در پهلوی بالشم قرار دارد، شاهد می‌آورم. حینی که آن را ورق زدم دیدم که اکثر اعلام را «هایلایت» و برجسته نموده است. یکی از شیوه‌های معمول است که بسا نویسندگان حینی که با قلم (نه کامپیوتر) مقاله بنویسند، اعلام را به نسخ می‌نگارند و باقی متن را، به نستعلیق.

* آقای انصاری بر استنباط من که سید صفحهء نخست کتابی را برای نگاشتن محل سکونت و تبار خویش، انتخاب کرده است که در سال تولدش چاپ شده است، خرده گرفته اند و گفته اند که: «ولی من تصور نمی‌کنم که سید آن قدر بیکار می‌بود تا برود کتابها را جستجو نماید سپس اثری را بیابد که در سال تولدش چاپ شده است و بعد از آن در صفحهء نخست آن بنویسد...»

انصاری صاحب بایست نخست متوجه باشند که سید در قرن ۲۱ زنده گی نمی‌کند که در میان میلیون‌ها جلد کتاب، به جستجوی کتابی پردازد که در سال تولدش چاپ شده است. انصاری صاحب چرا مثل من فرض نمی‌کند که سید در میان کتاب‌های محدودش؛ کتاب «مجالس النفایس» را می‌بیند که در سال تولدش ۱۲۵۴ قمری به چاپ رسیده

است و در همان کتاب، از زادگاه و نژاد و تبارش حرف می‌زند. و این کار سید، به بیکاری ارتباط ندارد. زیرا سید جمال در برخی مقالاتش عوض اسم خویش «کَهف - قسط» نبشته است. آیا این هم به بیکار بودن سید جمال، دلالت دارد که اسمش را به حساب ابجد، شمرده است و دیده است که مجموع حروف آن ۱۶۹ می‌شود و قسط را هم که به حساب ابجد شمرده است، مشاهده کرده است که مجموع حروف آن نیز ۱۶۹ می‌گردد..

بزرگان و گذشتگان ما گاهگاه چنان می‌کردند. مثل سید جمال الدین افغانی، سید جمال الدین اصفهانی، پدر جمالزاده مشهور، در مقالاتش می‌نگاشت «۷۴ اصفهانی» یعنی سید اصفهانی و یا جمال اصفهانی.

فیلسوف بزرگ علامه مولانا محمد سلیم طغرا را زمانی که داکتر محمد آصف سهیل، رییس مستقل مطبوعات در کابل ملاقات می‌کند، از مولانا می‌پرسد که از کجاست؟ مولانا سلیم عوض اینکه بگوید از «راغ» هستیم، می‌گوید:

نام وطنم اگر ندانی از دیده زاغ، داغ بردار

دکتر سهیل هدف مولانا را درک نمی‌کند، مولانا باز می‌گوید:

روشن چون نشد چراغ فکرت برخیز، سر چراغ بردار

بناءً این حرف‌ها، به بیکاری ارتباط ندارد، بلکه یک نوع ظرافتی است که انصاری صاحب شبیه آن را در تاریخ نشر «بیدارگر عصر»

دریافته اند و در صدر نبشتهء شان قبل از اینکه به «متن» بیایند آن ظرافت را در «حاشیه» تذکر داده اند.

* در مورد ذکر سلطنت های ایزدیان، یزدانیان، آبادیان، هوشیان، انوشکیان، آذریان و آذرهوشنگیان که قبل از هبوط آدم بوده اند و یا بعد از هبوط آدم و درج شدن در کتاب منسوب به سید جمال که من از آن، در شگفت شده ام و گفته ام آن را پیره زن روستایی هم شاید باور نداشته باشد، هنوز هم بر همان باور هستم، حتی آنچه را فرصت الدوله شیرازی، به نام سید جمال الدین نگاشته است، نبشتهء سید جمال الدین نمی دانم و آن را «جعل» و سوء استفاده از نام سید می خوانم. اگرچه شما انصاری صاحب از مسعودی مفسر مشهور هم دلیل بیاورید، من آن را نمی پذیرم، زیرا مسعودی که از آفرینش ۲۸ گروه دیگر در زمین زیسته اند، یادآوری کرده است، بدون دلیل و برهان، من آن را ادعایی بیش، نمی دانم و به این باور هستم که «غیب» را جز خدا احدی نمی داند. اگر سید جمال؛ فرصت شیرازی، مسعودی یا هرکس دیگری استوار بر نصوص دینی یا علوم تجربی - آنجایی میدان علوم تجربی باشد - حرفی بزنند، برای من قابل قبول است.

به هر ترتیب پیچیدن بیشتر روی این مساله و واژه «خلیفه» که انصاری صاحب از فرهنگ الیاس انطون الیاس مسیحی و ترجمه مصطفی طباطبایی، استمداد جسته اند، از حوصلهء این بحث خارج است، باشد به فرصت دیگر و به گفته انصاری صاحب تا از «مرکز بحث» دور نشویم.

* انصاری صاحب در ملاحظه دیگری که آن را به «تور»! خوردن «رگ اوغانی»! من حمل کرده اند و با درج شواهدی از مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ نویسنده کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» خواسته اند تا ثابت نمایند که بر خلاف تصور و نبشته من سید جمال از وطنش «دوبار» اخراج شده است. زیرا من ادعا نموده بودم که سید از مصر، ترکیه و ایران اخراج شده است، اما از میهنش افغانستان اخراج نشده، بلکه اجازه گرفته و برون شده است.

باید عرض کنم که حین نگارش رساله بیدارگر عصر، اثر یادشده مرحوم فرهنگ را در اختیار نداشتم ورنه در مقاله «سید جمال الدین افغانی و نخبه گان افغانستان (طرزی، غبار، جاوید و حبیبی)» نام او را نیز می افزودم. اما رساله ای را از هموطن عزیز آقای احسان لمر، تحت عنوان «حقایقی درباره سید جمال الدین افغان» که در سال ۲۰۰۵م در فرانسه به چاپ رسیده است؛ در آن وقت در اختیار داشتم. آقای لمر بحث «معمای سید جمال الدین» را از کتاب شادروان فرهنگ نقل نموده بودند و آنچه از آن رساله، به خاطر من مانده است اینکه آقای احسان لمر بر آقای فرهنگ اعتراض نموده بودند که ایشان مرجع و منبع حرف های خود را از منابع انگلیسی ذکر نه نموده و صرف بعد از نقل قول ها گفته اند که: «اوراق فوق متعلق به همان سال» بناء من از برادرم آقای انصاری می خواهم در صورت امکان توضیح دهند که آقای فرهنگ آن نقل قول ها را از کدام منبع نقل کرده است، آن کتاب چه نام دارد و در کدام سال

و در کجا چاپ شده است تا من «آب در هاون نه کوبم» و آگاهانه درمورد تبصره نمایم.

باوجود آن، من در نقل قول های برادر ارجمندم آقای انصاری از کتاب مرحوم فرهنگ، حرف هایی دارم تا برای انصاری صاحب ثابت گردد که «رگ اوغانی» من بیجا «تور» نخورده است!

انصاری صاحب از کتاب آقای فرهنگ اینگونه نقل قول می کنند:

«روابط میان امیر و سید استانبولی برهم خورده و امیر خروج او را از افغانستان بسوی بخارا تقاضا نموده است.»

برای انصاری صاحب و خواننده گان عزیز صادقانه یادآور می شوم که من در میان اوراق پراکنده خویش یادداشت هایی راجع به سید جمال از هر کتاب و مجله جمع نموده ام. یکی از یادداشت های من عبارتی است به زبان انگریزی که مرجع آن را متأسفانه درج نکرده ام، اما به همین مساله برهم خوردن روابط میان امیر و سید استانبولی اشارت شده است. آن عبارات را من به خاطر اینکه با زبان انگریزی زیاد آشنا نیستم، با وسواس و دقت چنین بازنگاری کرده ام:

The Constantinople Syud affects to be annoyed with the Ameer, and to desire to leave shortly for Bokhara. Probably he has some mission.

انصاری صاحب مطمئن باشند که متن بالا با دقت بازنگاری شده است و سید به انگریزی Syud نبشته شده است.

ترجمهء عبارات بالا با سواد اندک انگریزی من واستفاده از فرهنگ انگلیسی - فارسی چنین می شود:

« سید قسطنطنیه (استانبولی) وانمود کرد که از امیر آزرده است و آرزو دارد (افغانستان) را به زودی به قصد بخارا ترک گوید. احتمالا وی کدام ماموریتی دارد.»

متن بالا به اساس مفهوم نزدیک آن، با نبشتهء مرحوم فرهنگ، به یقین همان متنی است که شادروان میر محمد صدیق فرهنگ آن را به گفتهء خودشان از « اوراق فوق متعلق به همان سال» ترجمه نموده اند، اما اگر گستاخی نشود من با سواد اندک خود در انگریزی دانستن، می گویم که آن مرحوم مغفور در ترجمه «اشتباه» نموده است.

در متن بالا امیر محمد اعظم خان از سید جمال الدین تقاضا نمی کند تا افغانستان را به قصد بخارا ترک کند، بلکه این سید جمال الدین است که قصد دارد به زودی به بخارا برود و واقعه نگار انگلیسی یا وکیل حکومت هند هم در آخر راپور خود می نگارد که:

Probably he has some mission (احتمالا وی کدام

ماموریتی دارد)

این قرینه هم ثابت می سازد که تصمیم، تصمیم خود سید جمال است نه اینکه امیر محمد اعظم خان قصد دارد تا سید را به بخارا اخراج نماید. البته با در نظر داشت اینکه اگر جاسوس انگلیس در کابل، در

ارسال راپورش، روی خود را «سیاه» نکرده باشد! زیرا وی در راپورهای دیگر خود گفته بود که سیداجنت روس است، حالا قرینه سازی نموده، از برهم خوردن روابط میان سید و امیر حرف می زند و می گوید که موصوف قصد بخارا را دارد؛ تا دلیلی باشد بر اینکه سید استانبولی اجنت روس است، حالا می رود به بخارا، جهت تماس با روس ها. از این بحث می گذریم. مرا با جاسوس انگلیس چه کار؟! دعوا را بایست با انصاری صاحب فیصله کرد!

بلی! امیر محمد اعظم خان، خود نامه یی به سید جمال الدین نگاشته است و در آن از اجازه گرفتن یا «استرخاص» سید به سمت پشاور، تذکر داده است که من متن دستنوشته آن نامه را در صفحه ۲۱۱ «بیدارگر عصر» درج نموده ام و در آن آمده است:

«سید سند امجد»

رقعه که بعبارات شیرین و فقرات رنگین در خصوص استرخاص سمت پشاور انشاد نموده بودند بنظر فیض منظر و عطوفت بنیاد بنده گان ما درامد. اگر چنانچه اذن مرخصی داده شود هر آنچه من باب اضطراری و ناچاری خواهد بود....»

در مورد اخراج سید به وسیله امیر شیر علی خان هم، استوار به سرچشمه های متعدد حرف آن جاسوس یا واقعه نگار انگلیسی دقیق نمی باشد، هرگاه آقای انصاری نقل قول از کتاب مرحوم فرهنگ را تا آخر تکمیل می نمود، خودش پی می برد که واقعه نگار انگلیس، اشتباه کرده است.

انصاری صاحب با نقل از فرهنگ مینگارد که : «وَسِپس امر اخراج او را صادر نمود.» اما نمی گوید به کجا؟ در حالی که فرهنگ با نقل از گزارش واقعه نگار انگلیس نوشته است که : « امر اخراج او را از راه قندهار و هرات به ایران صادر کرد.»

اما اینکه چرا انصاری صاحب عبارت « از راه قندهار و هرات را به ایران» درج نمی کند، (الغیب عند الله) می داند که این حرف دروغ است. زیرا شمار زیاد کسانی که زندگینامهء سید را نگاشته اند، گفته اند که سید از امیر شیرعلی خان اجازهء سفر حج را گرفت و امیر شیرعلی خان به شرطی برای او اجازه داد که از راه «هند» برود، نه از راه «ایران» و دلایل هم این بود که مبادا با امیر محمد اعظم خان که به ایران فرار نموده بود، ملاقات کند.

این مسأله را شمار زیادی مثل شیخ محمد عبده، شیخ مصطفی عبدالرزاق، مولانا ظفر علی خان، ضیاء الدین احمد برنی، سید شوکت دهلوی، نواب ذوالقدر جنگ بهادر، محمود علی خان پسر مولانا اصغر علی افغانی شاگرد سید و مترجم « تتمه البیان. ..» در سال ۱۳۳۴ قمری (۱۹۱۷ م) به زبان اردو، قاضی محمد عبد الغفار هندوستانی نویسندهء کتاب «آثار جمال الدین افغانی» رضا همدانی مؤلف کتاب حیات جمال الدین افغانی، مولانا عبد الحلیم در کتاب « مقالات سید جمال الدین افغانی - چاپ پشاور»، مولانا محمد نعیم ندوی صدیقی

ودیگران که در رساله ها، کتاب ها ومقالات خویش نگاشته اند که اگر همه را تذکر دهم حوصله خواننده سر خواهد رفت وحوصله خودم نیز!.

حالا انصاری صاحب اختیار دارد که حرف واقعه نگار یا جاسوس انگلیس را می پذیرد ویا حرف یک گروه از مسلمانان صادق و راستکار را؟! که گفته اند سید از امیر شیرعلی خان اجازه گرفت وعازم هند گردید.

برای اینکه انصاری صاحب مطمئن گردد و خواننده گان هم با متون اصلی که از اجازه گرفتن سید و سفرش به هند حرف می زند، اطلاع یابند، به گونه مثال از چند تن از شخصیت های مهم نقل قول می نمایم.

شیخ محمد عبده شاگرد رشید و همرمز سید در مقدمه «الرد علی الدهریین» می نگارد: «...ولهذا رای السید جمال الدین خیرا له أن یفارق بلاد الافغان فاستأذن للحج، فأذن له علی شرط أن لا یمر ببلاد ایران کیلا یتلقی فیها بمحمد اعظم وکان لم یمت بعد، فارتحل علی طریق الهند سنة ۱۲۸۵ (۱۸۶۹ م)....»

شیخ مصطفی عبد الرزاق در مقدمه مجموعه «العروة الوثقی» چنین می نویسد:

«ولم یأمن الامیر شیر علی مقام السید فی الافغان وأحسن السید ما توسوس به نفس الامیر فاستأذن فی الخروج للحج وارتحل من طریق الهند مع خادمه أبی تراب».

مولانا ظفر علی خان در سال ۱۹۱۱ م در رساله اش «جمال الدین افغانی» می نگارد:

» سید جمال الدین اس انقلاب کی بعد بھی بدستور کابل مین مقیم رہی اور چونکہ سید تھی اور لوگ اس کو مانتی تھی، اس لیلی شیر علی خان کی انتقام سی محفوظ رہی۔ لیکن کچھ عرصہ کی بعد انھوں نے مصلحت اس مین دیکھی کہ افغانستان سی چلی جائیں، چنانچہ انھوں نے حج بیت اللہ مکرر مشرف ہونی کی اجازت امیر سی مانگی۔ امیر چونکہ یہ اندیشہ دامن گیر تھا کہ مبادا وہ اپنی ولی نعمت محمد اعظم خان سی مل کر، فتنہ و فساد بر پا کریں، لہذا حج کرنی کی اجازت اس کو اس شرط کی ساتھ دی گئی کہ وہ ایرانی علاقہ مین سی نہ گذرین»

قاضی محمد عبد الغفار می نویسد :

»...بالآخر شیخ نے خود سفر حج کی اجازت طلب کی اور شیر علی نے اس شرط کی ساتھ اجازت دیدی کہ وہ براہ ایران حجاز کی طرف نہ جائیں، اس لیلی کہ محمد اعظم ہنوز ایران مین موجود تھی، اور شیر علی نہ چاہتا تھا کہ شیخ اس سی ملی...»

(با عرض پوزش کہ برنامه زبان اردو را نداشتم تا مطابق رسم الخط زبان اردو، نقل قول ها را دقیق بازنگاری می نمودم، اما باور دارم کہ هموطنان و همزبانان می توانند تا اندازه یی، از آن متن ها، استفاده کنند.)
انصار ی صاحب ہم چنان در مورد «شیرگر» و اسد آباد سوالاتی نموده اند کہ بیشتر متوجه مرحوم حبیبی می شود نہ من ! اما یادآور می شوم کہ در هفتهء آخر برج جدی سال روان خورشیدی مقالہء « سید

جمال الدین و نخبه گان افغانستان» مجددا در روزنامهء اصلاح در کابل، در چهار بخش ضمن تبصرهء دکتر شمس الحق آرینفر، مدیر مسؤول آن روزنامه، به نشر رسید. بعد از نشر آن هموطنی از ریاست نشرات وزارت سرحدات و قبایل کشور، تلفونی به من گفتند که «شیرگر» از دو جزء فارسی و پشه یی تشکیل شده است و در آن منطقه کسانی که به زبان «پشه یی» صحبت می کنند، سکونت دارند؛ در این منطقه، سادات هم به سر می برند و مثال هایی را هم در مورد برخی نام ها، تلفونی تذکر دادند که اصل پشه یی دارد و من برای شان وعده سپردم که برای شنیدن حرف های شان به زیارت شان خواهم رفت و حرف های شان را خواهم شنید. بناء لازم دیدم در مورد شیرگر این حرف کاملاً جدید - حد اقل برای خودم - را تقدیم خواننده گرامی نمایم.

در مورد عنوان «بیدارگر عصر» و اینکه آیا نبشتهء من تیزی است که می خواهم بگویم «افغانی، افغانی است» حرف هایی هم دارم که ذکر آن را برای خواننده سودمند نمی دانم، اما یادآور می شوم که به طور خلاصه هدف من اگر «ماجرا جویی» خوانده شود و یا «قمار ادبی» در رساله «بیدارگر عصر» تصحیح برخی اشتباهات دیگران در مورد سید جمال الدین بود و به گمانم این رسالت هنوز هم ادامه دارد و این توضیحات بر ملاحظات برادرم انصاری صاحب شاید حلقه یی باشد در سلسله تصحیح اشتباهات و یا اجتهادات دیگران در مورد «سید جمال ما!».

از دوست گرامی و برادر عزیزم انصاری صاحب سپاسگزار هستم که با نگارش مقاله «به پیشواز بیدارگر عصر»، چند ماه بعد از نشر کتاب، باز مرا به فکر سیدجمال الدین افغانی انداخت و با وجود امکانات اندک در کابل و مهمتر از همه نرسیدن کتاب هایم از آلمان؛ که وجود آن کتاب ها این مقاله را شاید غنی می ساخت، توضیحاتی ارائه داشتم و از خوانندگان ارجمند صمیمانه، آرزومندم متن کامل مقاله برادرم خواجه بشیر احمد انصاری صاحب را در سایت وزین «رسالت» در این نشانی www.bashiransari.com مطالعه فرمایند. با درود و سپاس!

کابل - ۱۰ دلو ۱۳۸۶ هجری خورشیدی

مراجع:

- ۱- مقاله انصاری صاحب در سایت «رسالت»
- ۲- بیدارگر عصر (چاپ نخست)
- ۳- اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی
- ۴- سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین
- ۵- الرد علی الدهریین، ترجمه شیخ محمد عبده
- ۶- مجموعه کامل العروه الوثقی، چاپ بیروت
- ۷- آثار جمال الدین افغانی از محمد عبد الغفار
- ۸- جمال الدین افغانی - مولانا ظفر علی خان
- ۹- فرهنگ انگلیسی - فارسی حمیم
- ۱۰- جمال الدین افغانی (اتحاد عالم اسلامی کا نقیب) محمد اکرم چغتایی

معرفی «بیدارگر عصر» در "سایت کابل ناتھ"

نگارش: اشور داس

به پنداشت بنده شاید غیر از جناب فضل الرحمن فاضل، دو سه نویسنده، پژوهشگر و قلم به دست کشورمان را سراغ داشته باشیم، که هر سالی از او اثری با ارزشی را نصیب شد!

حضرت فاضل درین اواخر در راستای پیکار ابرمرد فرهنگ و راه آزاد اندیشی و خرد، سید جمال الدین الحسینی الافغانی کار سترگی را انجام داده اند که فراوان ارزش را محتوی می باشد.

این کتاب حجیم از روی فراخدلی و افق وسیع نظر نام «رسالهء کوچک» را که از سوی مؤلف آن صاحب شده است، در ۳۲۱ صفحه چاپ شده و آگاهی های بس ارزنده و کمتر روشن شده زندگانی سید جمال الدین افغانی را با شماری بیشتر عکس ها و اسناد قلمی و تاریخی برای خواننده علاقه مند تقدیم میدارد.

جناب فاضل این تلاش فرهنگی خویش را به دانشمند و محقق بزرگ وطن مان، داکتر عبدالغفور روان فرهادی تقدیم و از همدلی و

مشورت های سودمند استاد داکتر لطیف ناظمی در کار به قیام آمدن این
اثر ارجمند، اظهار سپاس نموده اند.

مطالعه این پژوهش ناب را به اهل فرهنگ و بویژه به دست اندرکاران
تاریخ نگاری کشور مشوره میدهم.

عمر جناب فاضل دراز و قلمش پر بار تر بادا. کابل ناتھ

دیدگاه آیت الله خسرو شاهی در مورد «بیدارگر عصر»

آیت الله سیدهادی خسروشاهی، مقاله‌ای در مورد شهید پروفسور برهان الدین ربانی، تحت عنوان «**شهید برهان الدین ربانی؛ نماد جهاد و صلح**» به رشته تحریر کشیده است که در پایگاه اطلاعاتی موصوف و چند نشریه دیگر، به چاپ رسیده است. در آن نوشتار از کتاب "بیدارگر عصر" نیز ذکر داده اند که اینک بخش هایی از آن مقاله را در اینجا می آورم:

قرار بود در اتاق ۱۵۰۸ هوتل استقلال به دیدار برهان الدین ربانی بروم. یکی از برادران خبر داد که استاد ربانی به خاطر دعوت به جلسه مهمی عازم کابل گردید.

من دوباره برای رفتن به منزل خود موتری پیدا نکردم، لذا همراه آقای حجتی و با موتر آقای قریشی (سفیر اسبق ایران در اندونزی و یمن و مسئول سابق بخش انتشارات در دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه) تا درب منزل جناب حجتی رفتم و با مسرت در آنجا موتری پیدا شد و پس از خداحافظی از جناب حجتی که همچنان در بیرون از منزل منتظر مانده بود، راهی منزل شدم... راننده اخبار رادیو را گوش می داد که گوینده خبر ناگهان اعلام کرد: (برهان الدین ربانی پس از مراجعت از ایران، در درون خانه خود، در کابل ترور شد!) خبر باورکردنی نبود. او

امروز صبح در تهران بود؟ چطور نرسیده ترور شد؟.. ولی ساعت ۱۰ شب که به اخبار ایران و رسانه‌های خارجی گوش کردم، به صحت آن خبر اطمینان یافتم و تسلیم رضای حق و چاره‌ای جز رضا و تسلیم نیست و با قرائت آیه شریفه: (انا لله وانا الیه راجعون) به خود تسلیت گفتم!

من با شهید برهان‌الدین ربانی که حقیقتاً (برهان دین) بود و مردی (ربانی) بود، بیش از چهل سال پیش، شاید در همان دوران که او در دانشگاه الازهر تحصیل می‌کرد یا تازه از آن فارغ‌التحصیل شده بود، آشنا شدم و رابطه اخوت و تبادل فرهنگی ما از همان زمان آغاز شد و در تمام این دوران طولانی این روابط همچنان محکم و استوار برقرار ماند.

شاید (اخوانی) بودن ربانی که از همان زمان اقامت در مصر گرایش به آن، در او به وجود آمده بود، همگام با گرایش اخوانی حقیر، در تحکیم این روابط نقش خاصی داشت.

سال قبل از شهادت استاد ربانی در ضمن برنامه‌های میهمانان خارجی کنفرانس وحدت اسلامی که از سوی مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی برگزار شده بود و شهید ربانی عضو مجمع عمومی این نهاد بود، همراه ایشان برای دیدار با مقام رهبری به حسینیه امام خمینی (ره) رفتیم. قبل از آغاز برنامه و حضور در حسینیه، میهمانان خارجی به اتاقی در داخل بیت راهنمایی شدند و در آنجا، بنده در کنار استاد شهید ربانی نشستم و ضمن گفتگو درباره حوادث افغانستان و ضرورت خروج نیروهای بیگانه که مورد تأیید کامل ایشان بود، یادداشتی

نوشتم و به ایشان دادم تا در اقدامی جدی، اسناد سید جمال‌الدین حسینی (معروف به افغانی) را در وزارت امور خارجه افغانستان تهیه و برای این جانب بفرستند تا در سلسله اسناد سید در وزارتخانه‌های دیگر بلاد، آنها را منتشر سازم و توضیح دادم که تاکنون از این مجموعه، دو کتاب منتشر شده است: (اسناد سید در وزارت خارجه انگلیس) و (اسناد سید در وزارت خارجه ایران). و گفتم که (اسناد سید در وزارت خارجه عثمانی (ترکیه)) نیز در دست تنظیم و ترجمه و چاپ است. البته من این موضوع را قبلاً نیز به طور کتبی و حضوری از حضرت آیت‌الله آصف محسنی حفظه‌الله (از مراجع و علمای عظام افغانستان) درخواست کرده بودم.

استاد شهید ضمن تقدیر و تشکر از تلاش و پیگیری این جانب در احیای آثار سید جمال‌الدین و نشر اسناد مربوط به وی در نقاط مختلف دنیا، وعده داد که در این زمینه اقدام لازم را به عمل آورد.

پس از چندی آیت‌الله آصف محسنی از کابل زنگ زدند و گفت که در این زمینه اقدام کرده‌اند. و بعد یکی از برادران افغان، عضو رسمی وزارت امور خارجه، به نام فضل‌الرحمن فاضل که جوانی محقق و اهل قلم و تألیف بود و چندین کتاب درباره سید جمال‌الدین حسینی نوشته و در کابل منتشر ساخته است، از تهران زنگ زد و گفت: (طبق درخواست استاد برهان‌الدین ربانی و سفارش آیت‌الله آصف محسنی، تعدادی کتاب و نشریه مستند درباره سید و افغانستان آورده‌ام). ... در هوتل اسپیناس

به دیدارش رفتم و پس از گفتگویی دوستانه، کتابها و اسناد را گرفتم.^۱ آقای فضل الرحمن فاضل، پژوهشگر دقیق و متتبع افغان (که هم‌اکنون سفیر افغانستان در اندونزی است)، کتابی نیز در تعریف و بررسی و نقد آثار و تالیفات این جانب درباره سید جمال الدین حسینی نوشته و منتشر ساخته است که بسیار قابل تقدیر است. این کتاب تحت عنوان (بیدارگر عصر) از طرف انتشارات بیهقی، در سال ۱۳۸۷ در کابل و در ۳۴۴ صفحه منتشر شده است. آقای فاضل غیر از این کتاب مستند، به رغم جوانی، بیش از چهل اثر تالیفی یا ترجمه‌ای دیگر دارد که اغلبشان چاپ شده است. <http://www.ansarpress.com/farsi/2468#sthash>.

^۱ این اسناد و کتاب‌ها، شماری از کتاب‌های چاپ شده توسط مؤسسه بیهقی وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان و کاپی دو نسخه مختلف النوع «مرآة العارفین فی ملتسم زین العابدین» از آرشیف ملی افغانستان بود. استاد خسروشاهی باور داشت که آن رساله از تالیفات سید جمال الدین افغانی است، اما من به دلیل اینکه رساله یادشده، آن‌گاه که سید جمال الدین هشت ساله بود، یعنی در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در شهر کابل توسط عبد القادر کشمیری، خطاطی شده است؛ بناء از تالیفات سید جمال الدین نیست. همچنان چاپ دوم کتاب «بیدارگر عصر» که نقد صریحی بر نبشته‌های ایشان بود، به جناب آیت الله سید هادی خسروشاهی اهدا کردم و استاد خسروشاهی نیز مجموعه‌ای از تالیفات خویش را برایم اهدا نمودند. این دیدار در تابستان ۱۳۸۸ هجری خورشیدی در تهران صورت گرفته است. فاضل

"بیدارگر عصر" از چاپ برآمد

متوکل علی الله سیحون یکی از مدیران وبسایت «سرنوشت»

اثر پژوهشی و تحقیقی "سید جمال الدین الحسینی الافغانی، بیدارگر عصر" که به خامه شیوای استادم فضل الرحمن فاضل نگاشته شده است، از طرف انتشارات آزادی به زیور چاپ آراسته گردیده و به تاریخ ۱۹ اگست ۲۰۰۷ م سالروز استرداد استقلال کشور به چاپ رسید. «بیدارگر عصر» بایست از طرف صاحب نظران صایب نظر، نقد دقیقتر شود. خوبی ها و کاستی هایی اگر داشته باشد، نشاندهی گردد. «بیدارگر عصر» را که من سراپا مطالعه نموده ام، فقط به معرفی مختصر آن می پردازم:

مجموع صفحات کتاب ۳۳۶ صفحه است.

کتاب به دانشمند محترم دکتور روان فرهادی، اهدا شده است که ارج گذاشتن به دانشمندان در حالت زندگی شان است که متأسفانه در وطن ما کمتر به آن توجه صورت می گیرد.

کتاب در یک پیشگفتار، دو فهرست و سه فصل تنظیم گردیده است. فهرست ها، شامل فهرست مندرجات و مهمتر از آن، فهرست همه اسناد و تصاویر در صفحات آغازین کتاب است که همه اسناد و تصاویری

که در لابلای صفحات کتاب آمده است و تعداد آن به ۵۹ سند و تصویر بالغ می‌گردد، معرفی شده است.

فصل اول کتاب به معرفی مجموعهء مهم و حجیم "الأثار الكاملة" تخصیص داده شده است و از مطالعه آن بر می‌آید که الأثار الكاملة حضرت سید در ۶ مجلد و ۹ بخش ۳۰۰۰ سه هزار صفحه را احتوا می‌کند و به همت استاد سید هادی خسروشاهی دانشمند ایرانی تنظیم و ترتیب شده است و آقای فاضل آن آثار را در ۱۱۰ صفحه معرفی کرده است.

در جمله آثار سید جمال الدین، دو اثر مهمی به نام های "مرآة العارفين فی ملتسم زين العابدين" و "التعليقات على شرح العقائد العضدية" به قلم سید جمال الدین افغانی ذکر شده است که شاید اکثر دانشمندان وطن برای اولین بار، با نام این دو اثر سید آشنا شوند.

فصل دوم کتاب، هفت مقاله در بارهء سید جمال الدین افغانی را احتوا می‌کند که مجموعاً ۱۳۶ صفحه است و شامل این مقالات می‌باشد.

۱/ در مورد نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی

۲/ مذهب عقدی (عقیدوی) سید جمال الدین

۳/ ایرانی نبودن سید در آیین نامه ها و آثار خودش

۴/ تاریخچه پیوند (همدانی) با نام سید افغانی

۵/ ادعاهای دیگر میرزا لطف الله خان و پسرش

۶/ ایران و ایرانی از دیدگاه سید جمال الدین افغانی

۷/ سید جمال الدین افغانی و نخبه گان افغانستان

مقالات بالا همه قابل خواندن و ارزشمند است. به ویژه مقاله مذهب عقیدتی سید جمال الدین که با مراجعه به نبشته های موصوف نگاشته شده است، برای آنانی که در علم کلام مطالعاتی دارند، بسیار مفید است و دارای حرف های جدیدی است.

مؤلف درمقاله هفتم خویش اشتباهاتی را که از قلم نخبه گان افغانستان چون مرحوم طرزی، شادروان غبار واستاد جاوید سرزده است، با ارائه اسناد معقول تاریخی تصحیح کرده است و از علامه حبیبی ستایش هایی صورت گرفته است.

پس از هفت مقاله، سالشمار یا کرونولوژی زندگی سید آمده است که ۹۰ رویداد تاریخی مربوط به سید جمال الدین را با ذکر تاریخ های قمری و میلادی و در مواردی هم تاریخ هجری شمسی را درج کرده است. از مطالعه و دقت در آن معلوم می شود که مؤلف بایست به منابع متعددی مراجعه کرده باشد.

بعد از کرونولوژی، فصل سوم (بیدارگر عصر) آغاز می شود که به پیوست ها تخصیص داده شده است و شامل اسناد، تصاویر، منابع و مآخذ و فهرست اعلام است.

در جملهء اسناد، چندین دستنوشته سید به زبان های فارسی و عربی آمده است که شاید مهمترین آن همان غزل یا سروده سید و به قلم خود سید در کتابچه یادداشتش باشد که بر آن غزل عنوان «دیو و دد ایرانی» را گذاشته اند. همچنان از جمله اسناد مهم در بخش پیوست ها،

تقاضا نامهء سید جهت شمول در سازمان فراماسونی در سال ۱۲۹۲ قمری در قاهره است.

از اسناد مهم در ج شده در کتاب «بیدارگر عصر» به نظر من تصویر پاسپورت یا گذرنامهء ایرانی سید است که از قاهره اخذ کرده است و همچنان نامه ای است از یک خانم خارجی به زبان فرانسوی عنوانی سید جمال الدین که از طرف ایرانی ها «معشوقهء سید» خوانده شده است و شاید در مطبوعات افغانستان ، برای نخستین بار باشد که به آن اشاره می گردد.

در کتاب «بیدارگر عصر» فوتوهای گوناگون از سید و در لباسهای مختلف نیز به چاپ رسیده است که از مشاهده آن ها برمی آید که مؤلف باید سال ها ، برای تهیه آن ها تلاش کرده باشد. در کتاب فوتوهایی از شاگردان و ارادتمندان سید نیز ضمیمه گردیده است.

حسن دیگر کتاب فهرست اعلام است که اشخاص، اقوام و اماکن ذکر شده در کتاب در دو فهرست جداگانه ، تنظیم گردیده است.

از مطالعه منابع و مآخذی که در آخر کتاب ذکر شده است بر می آید که مؤلف برای نگاشتن کتابش به ۹۹ اثر چاپ شده به زبان های فارسی، پشتو، عربی ، اردو و انگلیسی مراجعه کرده است .

اینجانب نقد و معرفی بیشتر «بیدارگر عصر» و سبک نگارش و روش تحقیق مؤلف را به صاحب نظران ، و می گذارم و صرف به این معرفی مختصر بسنده نموده و ضمن اینکه مژده نشر همچو اثر مهم را به

هموطنان عرض می دارم، به استادم، تألیف این اثر پژوهشی را که مدت
ها انتظار آن را داشتم، تبریک می گویم.

تقریظ

به قلم مولانا محمد حنیف حنیف بلخی

بسمه تعالی

رسالهء دلپذیر و با ارزش «بیدارگر عصر» را از آغاز تا پایان آن با دقت مطالعه و از مضامین دلکش و لذت آفرین آن محظوظ شدم، واقعا تذکر کارنامه های آن فرزند خردمند و حریت پسند کشور یعنی حضرت سید جمال الدین افغانی که فلسفهء آزاد منشی او باعث افتخار تاریخ افغانستان است، شنونده و خواننده را به سوی یک زندگی آزادگی و سرفرازی رهنمون می شود، به ویژه که گرد آورندهء مضامین آن نویسنده والاگهر جناب فضل الرحمن فاضل که با کمال دقت موضوعات دلپسند را در آن شیرازه بسته اند، جالبتر و جاذبتر عرضه داشته است.

از خم و پیچ نوشتار او به چشم می خورد که واقعا این رساله از گریبان مقاله سر کشیده و ساز و برگ گرفته است و طوری که محترم نویسندهء رساله نگاشته اند که خانم محترمه ای به نام «ملیحه صیقل» ذوق شان را در مورد ترتیب این اثر زیبا با فرستادن آثار سید، سرشاری بخشوده و واریسی به آن آثار، مقام و منزلت آن بیدارگر عصر را آشکارا تر

به جلوه درآورده است و حین نگارش این رساله، خامهء فاضل محترم به اسنادی به نام سید والاتبار ارتباط داشته، روی آورده و مراجع آن را آشکار ساخته، علاوه بر آن از دست آوردهای برخی از دانشمندان نیز استفاده نموده است و اینکه این دانشمند رساله اش را به نام شخصیت بزرگوار کشور دکتور عبد الغفور روان فرهادی اهدا نموده، به گیرایی و جذابیت آن نیز بیفزوده است.

و از همه دلپذیرتر و گیرنده تر اینکه نخست از یادبود مجلهء عالمگیر آن سید السادات (العروة الوثقی) رساله اش را آغازیده و با کمال توانایی، در بارهء نام و نشان سید افغانی و اولین محرر آن شیخ محمد عبده و سید هادی خسرو شاهی و دیگر سید شناسان بزرگ ، روشنی انداخته است.

چه ؛ همین نشریه برگزیده (العروة الوثقی) نخستین داعی وحدت اسلامی بود که دانشمندان وقت را با فراآورده ها و مضامین گیرای خویش دلباختهء افکار آن سید والاگهر و بیدارگر نمود که از همان روزگار تا این عصر همه دانشوران افغانی، پارسی، مصری، ایرانی و هندی به نام نامی آن پیشتاز آزادی می نازند.

اگرچه در گذشت زمانه ها منابعی که از نشر العروة الوثقی در هراس بودند، در مسیر آن سنگ اندازی می کردند و می خواستند با انواع حیل، آب آن سرچشمهء آزادی را مخلوط و مسدود بسازند و خود آن سالار بیدارگر را به خوف و خطر رو به رو نمایند، مگر مردان حقشناسی نیز وجود داشتند که در فراز و فرود آن عهد از فراز منبر "العروة الوثقی "

که گنجینه افکار آن سید افغانزاده و الاعتبار گفته می‌شد و جهان اسلام را به یگانگی و اخوت دعوت داشت به زنده نگه داشتن آن در تلاش بودند. باید تذکر داد که این نویسنده با فضیلت جناب محترم فاضل صاحب در این رساله خود (بیدارگر عصر) از رسایل فی الفلسفة و العرفان، الواردات فی سر التجلیات، القضاء والقدر، فلسفة التربية و فلسفة الصناعة، الرد علی الدهریین؛ تتمه البیان فی تاریخ الأفغان؛ هفت مقاله که در باره سید و افغان بودن آن روی اسناد و دلایلی ابراز داشته اند و هکذا از افکار ثقه طرزی، غبار، حبیبی و غیره اهل دانش نیز تذکراتی دارد که همه با اسناد روشن و با نظم و نثر، آن سید والاگهر را فرزند افغانستان دانسته اند.

خلاصه اینکه جناب محترم مؤلف رساله «بیدارگر عصر» با قلم اخلاصمند خود در این رساله با کمال زحمت و دقت از حضرت سید جمال الدین حسینی یاددهانی کرده آن بیدارگر عصر را حسب توان بشری معرفی کرده است که این پژوهش و نگارش او قابل تقدیر است. اگرچه از مقام و منزلت سید افغانی کسی منکر شده نمی‌تواند و زندگی او با افکار عالی که داشت در فضای تاریخ همه ممالک اسلام مانند آفتاب درخشش دارد، بازهم یادآوری و بخش و پخش افکار دینی و سیاسی او لازم است. آن جناب علیه الرحمة از وطنداران دانشور و بزرگوار کشور ما بوده و افتخار بی مانند همه افغان ها می‌باشد، اخلاق، دیانت، غیرت و دلاوری، سیاست و وطن دوستی شان نزد همه ثابت است.

نویسنده این سطور چند سال پیش مردی را در شهر مزار شریف دیده بودم که به نام «حاجی سیاح» شهرت داشت و در یکی از حجره های طرف جنوب روضه مبارکه حضرت علی کرم الله وجهه به صورت گوشه گیری سکونت پذیر بود و چنین معلوم می شد که زادگاهش از سرزمین لغمان است، زیرا با بزرگان لغمانی که در مزار شریف زیست داشتند، رفت و آمد بیشتر داشت و مردم فهمیده مزار شریف به صحبت های او علاقه مند بودند و همواره حجره فقیرانه او از حضور علاقه مندان گرم بود و تحفه ها برایش می آوردند و بعد از گذشت زمانی، موصوف مریض و در همان حجره به حق جان سپرد.

او می گفت: ده سال اخیر زندگی مرحوم سید جمال الدین افغانی در خدمت او قرار داشتم، حتی بعد از آنکه آن جناب را در سرزمین ترکی به شهادت رساندند، آن جناب را خودم غسل داده کفن کردم. نامبرده همواره در صحبت هایش از افکار و کارنامه های آن سید بیدارگر، قصه های دلنشین و بیدارکننده داشت و با ابراز نظریات آزادانه آن سید والاتبار، مجلس خود را گرم می ساخت.

این بود خلاصه یادآوری آن سید حسینی نژاد افغانی که دانشمند محترم فاضل صاحب در رساله شان از او بیان داشته اند و اینک تحت عنوان «عروة الوثقی» از هشتادمین سالگرد وفات آن سید والاگهر به نظم یاد نموده، گفتار خود را خاتمه می دهم :

اندرین فصل نو فرخنده فال

فرصت زیبایی و عهد وصال

درمیان مستی و شور و شغف کردم از پیر خردمندی سؤال
 کاین هیاهو و این شعار و همه چه چیست اندر پای این هشتاد سال
 یاد بود کیست اندر ملک ما گشته بر پا بر اساس بی مثال
 یعنی اندر قلب قلب اسیا سالگرد با شکوه و با جلال
 کیست آن مرد گزین زنده دل شرق از افکار او در وجد و حال
 آنکه از نیروی تبلیغات او کاخ استعمار گشته پایمال
 آنکه روی سینهء مام وطن عروة الوثقی او عقد لال
 سوی من دید و به خود لرزید و گفت پاسخ من با کمال اشتعال
 «سید السادات مولینا جمال
 زندگی از گفتار او سنگ و سفال»

محمد حنیف حنیف بلخی

افغانستان - کابل - حصه سوم خیرخانه

۲۸ حمل ۱۳۹۲ - ۱۷ مارچ ۲۰۱۳

نامهء پروفیسور عبد الله بختانی خدمتگار

برادر عزیز القدر و گرامی

جناب فضیلت همراه فضل الرحمان فاضل صاحب ! (سفیر

افغانستان در اوکرائین)

آرزومندم که همواره در پناه فضل و کرم خداوندی باشید.

گوش به آواز و دیده براه نامه و پیام تان بودم . تا آنکه به روز ۱۸

حمل با شنیدن آواز تان از تیلیفون بسیار خوش شدم و با هم کمی درد دل

نمودیم.

به مژدهء چاپ دوم کتاب پژوهشی بنام "سید جمال الدین

الحسینی الافغانی - بیدارگر عصر " که به خامهء توانای شما نگاشته شده

خورسندی دلم دو برابر افزونی یافت .

نسخه یی ازان دفتر دانش را لطیف جان بهاند تا عبدالرحیم

جان رسانیده و به من رسید . نسخه یی از این کتاب را شما از روی

مهربانی به من لطف فرموده بودید. در این بار به کمک عملیۀ روانی

تداعی معانی، از آنچه خوانده بودم و باز خواندم می خواهم بگویم :

شیوه پژوهش شما خیلی ستودنی است چه خوب که مانند یگان کس دیگر پیشتر از نشان دادن سند حکم صادر نمی کنید. بلکه سند یا سندها را بررسی کرده، در انجام خود به خود دانسته می شود که نتیجه چیست؟ شما هم جاییکه خواسته باشید با دقت و رشادت نظر تان را آشکارا می نمایید.

زبان نوشته تان از آرایش خود خواهی و خود نمایی پاک، ساده، و زیبا و روش نگارندگی پژوهشی تان خیلی ارزشمند و مطابق معیار های اکادمیک است.

بابکارگیری سرچشمه های چشمگیر چاپی، خطی و شفاهی از زبانهای عربی، دری، پشتو و انگلیسی یک اثر وزینی را پیریزی نموده اید. امید وارم که در گزشت پنج شش سال از چاپ اول کتاب تا امروز، نوشته ها و گفته های نوی هم به دست آورده و آنرا در چاپ دوم جابجا نمایید.

در این راستا با کسب اجازه، سخنان خدمتگار به اینگونه پیشنهاد می شود.

در چاپ نخستین گاهگاه جایجا نام جناب "سید جمال الدین افغان" بگونه کوتاهتر «سید جمال: چاپ شده است.

من بنده الله خدمتگار شما، در یک سیمینار که در باره سید در کابل برگزار شد و در یکی از گفتار ها بار بار از وی به گونه «سید جمال» نام برده شد، با جدیت گفتم که در خانواده ها بزرگسالان نام خرد سالان شان

را با مهربانی این چنین کوتاه می سازند. اگر این کار از روی مهر ورزی هم باشد از سوی مهتران به کهتران بوده است. نام سید جمال الدین افغان که با بزرگی دانش، خرد و خدمتگزاری خویش در بزرگسالی چشم از جهان پوشیده است، همواره باید چنانچه هست "سید جمال الدین افغان" گفته و نوشته شود: اگر نویسنده و گوینده یی بخواهد نام یاد شده را به "سید" یا "سید افغان" کوتاه خواهد کرد.

زبان مادری، پدری و خانوادگی سید، چنانچه در چاپ اول کتاب شما به آن اندکی روشنی انداخته شده است، پشتو بوده است. اگر از کتاب "د سید جمال الدین افغان د ژوندانه هدف" ^۱ بخش "د سید جمال الدین افغان ژبې" روایت ها و درایت های دیگر به آن افزوده شود. ادعای یاد شده را مستدلتر خواهد ساخت.

بخش (سالشمار زندگی سید... در صفحه ۲۴۹ چنین آغاز یافته است: "تولد سید جمال الدین در شیرگر (اسد آباد کنر)."

باید گفت: سید نامبرده در قریه سدرگت (صفدرگت) اولسوالی کوز کنر فعلاً مربوط ولایت ننگرهار زاده شده و در آغاز جوانی، مدتی در قریه (شیرگر) مربوط اولسوالی کامه ولایت ننگرهار درس خوانده است.

^۱ با سپاس فراوان از لطف دانشمند بزرگوار پروفیسور عبد الله بختانی خدمتگار صاحب که نظریات رهنمودی ایشان در بالا درج شد و به ادامه نامه ایشان، آنچه هدایت داده اند از کتاب وزین "د سید جمال الدین افغان د ژوندانه هدف" اقتباس جهت استفاده خوانندگان تقدیم می گردد.

در آغازین بخش کتاب "د سید جمال الدین افغان د ژوندانه هدف" درباره زادگاه جناب شان روشنی گسترده تر انداخته شده است. پس در بخش "سالشمار..." چاپ دوم می توان نوشت:

تولد سید جمال الدین افغان در قریه سدرگت اولسوالی کوز کئر ولایت ننگرهار.

و برای مباحث آینده پژوهشگران خیلی سودمند خواهد بود اگر همه آن نگارش درباره زادگاه سید با حواله مآخذ در آغاز یا انجام چاپ دوم افزوده شود.

سخنی که باید درباره آن پژوهش تازه تر، ژرفتر و گسترده تر روی دست گرفته شود، این خواهد بود:

شماری از برادران ایرانی، سید جمال الدین افغان را به لهجه خود شان «مال ایران»، خوانده اند، در حالی که سید موصوف «مال» هیچ کسی نه بوده، بنده و مخلوق الله جل مجده می باشد که چنانچه گفته آمدیم، در قریه صفدرگت کئر افغانستان در خانواده مشهور «سادات کئر» به دنیا آمده، زبان مادری، پدری، قومی، محلی و ملی وی افغانی یا پشتو و پهنای دید وی فراخ و میدان عمل و مبارزه اش گسترده بود.

گاهی در کشور همسایه غربی ما (ایران) زیسته، مبارزه کرده و در آنجا دوستان، ارادتمندان، شاگردان و پیروان مکتب فکری، سیاسی و اجتماعی داشت.

از شمار آنها از کسی بنام سید جمال الدین اسد آبادی اصفهانی یاد آور می شوم که از سید جمال الدین افغانی استفاده ها و استفاضه های معنوی داشته است .

اگر در آثار خطی و چاپی موجوده امروز، یک پژوهش، تجزیه و تحلیل ژرف و گسترده و بیطرفانه، با کاربرد پرنسیب های خط شناسی، متن شناسی، جامعه شناسی، روانشناسی، سبک شناسی، اصول نگارش، زبانشناسی و با دقت علمی و تخصصی به فوتو های منسوب شده از نظر قیافه شناسی و نژاد شناسی صورت بگیرد، توقع میرود که در سایه همیگونه کوششها و پژوهشها شاید فعالیت ها، آثار و اندیشه های هر یک از دو شخصیت یاد شده از هم تفکیک گردد، و شماری از پرسشهای بجا و بیجا پاسخ یابد.

به گونه تنها یک مثال:

ذهن قاصر بنده الله، در مقام یک شاگرد، تا هنوز جواب نه یافته که مسئله طرح پروگرام کودتا یا ترور در زیارت عبدالعظیم، به سید جمال الدین افغان، یا سید جمال الدین اصفهانی یا کسی دیگر ارتباط دارد؟
فاضل فاضل و محترم!

در اینگونه موارد اکنون به باورمندی به "العقل یکفیه الاشارة" به اشارات فوق اکتفا ورزیدم و با باورمندی په این نکته که دروازه تحقیق الی ماشاء الله باز است، چشم امید به پژوهشگران دانشمند مانند شما دوخته، در کار چاپ دوم کتاب برای تان توفیق مزید خواستارم.

په پای کښې د مهربانۍ له مخه د خپلې درنې کورنۍ ټولو لویو وږو
ته د دوی د خیر او سعادت لپاره زما د زړه له کومې دعا گانې او سلامونه
ورسوي!

روغ، خوښ، نیکمرغه، سرلوړي او بريالي اوسئ.
ستاسو خدمتگار عبدالله بختانی

د سید جمال الدین افغان ژبی

لیکوال: پروفیسور عبد الله بختانی خدمتگار

ژب پوهان وایي:

ژبه د پوهولو راپوهولو وسیله ده.

په ریښتیا چه ژبه د ښه تفاهم ښه وسیله ده او د نړۍ خلک اکثر د همدغه تفاهم دپاره یو د بل ژبه زده کوی. نو پدی صورت: څومره چه د چا د تفاهم ساحه پراخیري هغومره د ژبو د زده کړې ضرورت ورته محسوسیري. مونږ د ژبو د زده کړې دهمدغه ضرورت له مخه، د سید جمال الدین افغان ژبي خپرو.

په دی صورت کښې د لته داسې پوښتنې پیدا کیږي:

سید جمال الدین افغان څوک و؟

څه یې کول؟

او د چا سره یې د تفاهم ضرورت و؟

مهرباني وکړئ! راشئ چې د دا رنگه پوښتنو ځواب پخپله د سید په

ژبه واورو:

هغه وایي: ...ما خپل پرېشان فکر راتول کړ...

شرق او شرقیانو ته می وکتل. نو افغانستان زه ځانته څېر کړم.

او دا می لومړنی هېواد دی چه زما وجود د هغه د خاورې سره تماس موندلی دی. بیا هند چې هلته زما عقل مهذب شوی دی. بیا ایران، د ګاونډیتوب او روابطو په حکم. بیا عرب جزیرې، لکه، حجاز، چه د وحی د نازیلیدو ځای دی، یمن او د هغه مربوطاتو، او نجد، عراق او بغداد او د هغه هارون او مامون او شام او هلته د امویانو اتلانو، او اندلس او هغه سرې مانی (قصر الحمراء)، او همدارنگه د اسلامی هېوادونو هر دولت او سیمې، او هغو چه مسایل یې دوی ته نژدې دی.

نو: شرق شرق دی!!

ځکه ما د خپلو مغزو جهاز د هغه د رنځ د پیژندلو او د دارو درمل د موندلو دپاره وټاکه. بیا می د شرق تر ټولو وژونکی رنځ وپیژند. هغه دا دی چه اوسیدونکي یې سره خواره واره دي. بیلابیل فکرونه لري. د یووالي دپاره سره وران، د ورانی دپاره سره یو دي. نو ما ددوی د یووالي د پاره هڅه وکړه. خو چه دوی د غرب د هغه خطر په مقابل کښې راوینس کړم چه ورسره مخامخ دی^۱...

د سید جمال الدین افغان د پورتنی وینا نه څرګندېږی چه دی د افغانستان د خاورې نه پاڅیدلی دی او هڅه یې کړې ده چه د خپل هېواد په شمول د ټولو شرقي هېوادونو حق ادا، او د هغو د اساسي رنځونو علاج وکړی.

^۱ دکتور محمود قاسم - سید جمال الدین الأفغانی، حیاته و فلسفه - القاهرة.

د هغه په نظر د غربي استعمار خطر د شرقيانو دپاره خارجي تباہ کوونکې ناروغي او پخپله د شرقيانو خپل منځي ځانځاني او خپل چاري ددوی داخلي وژونکي رنځ و.

د سيد جمال الدين افغان د ژوندانه هدف له دغو ناروغيو نه د شرقيانو رغول وو.

د هغه د ټولو فعاليتونو محور دا و چه شرقيان د بې اتفاقيو او اختلافاتو له بدمرغيو نه وژغوري او سره يو يې کړي، خو چه د باندني خطر په مقابل کښې قوي او يو موتی واوسی.

د مبارزې پدې ډکر کښې، له يوې خوا يې د شرقيانو سره کار و چه دوی د غفلت له خوبه پاڅوی او د مبارزې ډگر ته يې وهڅوی، دبلې خوا د غربي نړۍ مقاماتو، پوهانو، بشردوستو منورينو او عامو وگړو ته متوجه و چه هغوی هم د استعمار غير انساني خصوصياتود او بدو عواقبو ته ملتفت کړي او په دې صورت د دښمنانو په کورورنو کښې هم ځانته دوستان پيدا کړي.

سيد جمال الدين افغان محبور و چه په شرق او غرب کښې خلکو سره وغږيږي، هغوی سره ناسته ولاړه ولري، هغوی سره جرگې، مرکې، مذاکرې او مفاهمې او په غياب کښې مکاتبي او مراسلې ولري.

همدا رنگه د خپل فکر د خورولو او د ملگرو د پيدا کولو دپاره يې بايد وينا گانې کړی وای، کتابونه او مقالې يې ليکلي وای او اخبارونه يې چلولي وای.

نو ځکه دی ته اړ و چه په ډېرو ژبو وپوهیږي، وغږیږي او وليکي. پدی توگه د پرله پسې سیاسي، اجتماعي، علمي او ادبي کار او فعالیت په ترڅ کښې موفق شو چه دېرې ژبې زده کړي.

سید جمال الدین په پښتو، فارسي، عربي، هندي (اردو)، ترکي فرانسوي، انگریزي او روسي ژبو پوهېده او په دغو ژبو یې خبرې، ویناگانې او لیکنې کړي دي چه مونږ به د هرې یوې په باره کښې بېل بېل وغږیږو:

پښتو:

د سید جمال الدین افغان د نسب سلسله، د پلار له خوا، سید علي ترمزي ته رسېږي چې پښتانه یې "د بونیر غوث" او "پیر بابا" بولي، ورته عقیدت لري او اوس هم: سلام د پیر بابا ته — ځی ډکې لاری.

پیر بابا د هند د گورگاني شاهانو د کورنۍ او دربار یو قریب او مقرب سړی و.

پیر بابا په بونیر کښې ستوگن شوی او هلته یې ښځه کړې ده. میرمن یې د ملک دولت لور پښتنه یوسفزی ده.

پیر بابا په 991 هـ ق کښې وفات شوی دی او تر هغه وروسته اولاده یې په بونیر او د پښتونخوا په نورو سیمو کښې په عزت اوسېدلي دي.

میا مصطفی د پیر بابا زوی په کونړ کښې استوگن شوی دی.

سید صفدر د سید جمال الدین پلار د هغه نهم لمسی دی. د پیر بابا اولاد او لمسي په بونیر او یوسفزو، ننگرهار، کونړ او لغمان او ځینو نورو

سیمو کښې اوسیدلي او ددغو علاقه د خلکو پښتنو سره یې خښی کړي دي.

د سید جمال الدین افغان پلار مور هم پښتنه یوسفزي وه. سید په خپله په کونړ کښې زېږدلی او هلته یې خاپوړي کړي دي. په جلال آباد او کامه کښې یې څه موده زده کړه کړې ده. کله کله د خپلې کورنۍ سره د اوړی د گرمۍ د تیروولو دپاره خوګیانو ته هم تللی او هلته اوسیدلی دی.

(د ننګرهار د سره رود، کامې او کونړ ځینې کورنۍ د اوړي د تودوخي موسم، د سپین غره په لمنو، د خوګیانو په معتدله هوا کښې تیروي. په تیره بیا د کونړ سیدان چه ځینې ځینې یې په دواړو ځایونو کښې کورونه او کروندې لري او یا د یو کور نه یوه ورور په خوګیانو او بل په کونړ یا بل ځای کښې اوسي.)

نو د سید جمال الدین افغان پلارنۍ، مورنۍ، محلي او ملي ژبه پښتو او د پښتو شرقي لهجې سره نژدیوالی لري.

د ملي ژبې په باره کښې د سید جمال الدین افغان عقیده داسې ده: "پرتله له قومیت (ملیته) نېکمرغي او پرتله له ژبې قومیت نشته. او ژبې ته هغه وخت ژبه ویلی شو چه په ټولو هغو کارو کښې استعماله شي چه د صنعت او حرافت خاوندان یې ترسره کوي..."

کله چه سید جمال الدین افغان په ۱۸۷۹م کال هند ته ولاړ او په حیدر آباد - دکن کښې استوګن شو نو هلته ورته پوهنتون د استاذۍ بلنه ورکړه، مګر ده ونه منله او ویې ویل:

"د مسلمانانو دپاره باید داسې پوهنتون جوړ شي چه ټول تعليم يې په مورنۍ ژبه وي" په هغه وخت کښې د انگريزي استعمار لاندې د هند تعليمي سرکاري ژبه انگريزي وه.

د هند د اوسيدو په دغو وختونو کښې يې يوه مهمه او پخه مقاله د "اتحاد لغت و وحدت جنسيت" تر عنوان لاندې ليکلې ده چه په هغې کښې يې د ملي او مورنۍ ژبې مقام ښه څرگند کړی و.

د سيد جمال الدين افغان په هغه اصلاحي پيش نهاد کښې چه د افغانستان دولت ته يې وړاندې کړی و، د پښتو ملي ژبې تقويه کول هم شامل و.

که څه هم سيد جمال الدين افغان په ورکوټوالۍ کښې د ننگرهار او کونړ سيمې نه، چه ټول خلک يې پښتو وايي، کابل ته راغلی او دلته پښتو ويونکو او دري ويونکو سره مخ شوی دی او زيات عمر يې د هېواد نه د باندې تير شوی او پر له پسې سفرونو په ترڅ کښې د آخرت سفر يې هم په بل هېواد کښې صورت موندلی بيا هم د باندنيو هېوادونو د اوسيدو په وخت دده د پښتو ويلو او ليکلو په باره کښې مونږ ته داسې روايت رسيدلي دي چه دا ثابتوي چه په نورو هېوادونو کښې د نورو ژبو د ويونکو په منځ کښې که ده يو نيم پښتون موندلی دی د هغو سره په پښتو ليکنه کړې ده او د خپلې ملي او مورنۍ ژبې سره د زړه د مينې تنده ماته کړې ده، مثلا:

ښاغلی احمد الله کريمی په 1318 هـ ش کښې ليکلي دي:

".... د سید وطنوال، مصاحب او پخوانی ملگری هغه شوک دی چه په حاجی سیاح قندهاري مشهور دی او اوس د شاه اولیاء کرم الله وجهه په مزار شریف کښې په طاعت او عبادت عمر تېروي. هغه د سلو کلونو نه اوبستی دی، مگر بیا یې هم عقلي قوا سالمه ده.

هغه خو کاله په مصر او ترکیه کښې د سید سره یوځای اوسېدلی دی او وایې چه سید به ورسره په پښتو ژبه غږېده.

نوموړی د سید ډېرې کیسې کوي او د هغه ډېرې خبرې یادوي. همدارنگه په شاه عبدالعظیم کښې، سید د مرحوم سردار عبدالله خان سره په پښتو ژبه خبرې اترې کړې دي.^(۱)

پورتنی دغه حاجی سیاح ښاغلی مولانا عبیدالله ساپی (د عروۃ الوثقی پښتو مترجم) هم لیدلی دی.

هغه د سید د نمانځنې د مجلس په وروستی علمي غونډه (د 1355 د کب 24 مه) کښې دا خبره څرگنده کړه او ویې ویل: د نوموړي حاجي نوم (موسی) دی او اصلا د کندهار دی. حاجی موسی سیاح قندهاری ډېر کلونه د سید سره تېر کړي دي او د هغه په باره کښې یې ماته څه معلومات هم راکړي.

د نوموړی حاجي پرته له پښتو نه بله ژبه سمه زده نه وه او سید ورسره هر وخت په پښتو غږیدلی دی.

^(۱) احمد الله کریمې - سید در نظر دیگران - کابل مجله - د 1318 هـ ش جدی - 10، 106 مه ګڼه.

په ۱۸۷۹ م او تر هغه وروسته د هند په حیدر آباد دکن کښې د سید د اوسیدو د زمانې د کارونو د یادولو په ترڅ کښې استاذ شیخ مصطفی عبدالرازق لیکي:

".... وفي نفیه الاخیر الی الهند کتب مذكرات کثیرة فی موضوعات مختلفة بالفارسیة والافغانیة" ^(۱)

یعنی: "هند ته یې د خپل ورورستي فراري توب په وخت، په راز راز موضوعاتو په فارسي او افغاني زیات مذكرات ولیکل..."

بیا د مصر بل پوه استاد محمود ابوریه هم دا خبره په عین الفاظو تائید کړې ده. ^(۲)

په پورتنی روایت کښې د "فارسي او افغاني" د یو ځای ذکر کولو نه دا معنا راووځي چه دلته د "افغاني" نه مطلب "پښتو" ژبه ده.

دا څه لري خبره نه ده او کیدای شي چه سید د هند اوسیدونکو پښتنو او هغه پښتونستانیانو دپاره چه په نورو ژبو نه پوهیدل په پښتو مقالې لیکلي وي.

د محمود ابوریه د کتاب د فارسي ترجمې په حاشیه کښې لیکل شوي دي: "سپس به حیدر آباد دکن رفت و یک سال در آنجا بماند و

^(۱) الاستاذ شیخ مصطفی عبدالرازق - السید جمال الدین الافغاني - مقدمة العروة الوثقی - بیروت - ۱۹۳۲ م.

^(۲) استاذ ابوریه - جمال الدین الافغاني تاریخه ورسالته ومبادئه - القاهرة - ۱۹۶۶

خاطرات خود را به دو زبان فارسي و پشتو و همچنان رسالهء معروفش رد بر دهریان را در همان جا بنوشت.

(مبارزه سید جمال الدین افغان. مؤلف محمود ابوریه

مترجمان: غلام صفدر پنجشیری و محمد حسین راضی

کابل - د پوهنی وزارت - 1341 هـ.ش.)

دا کومه تصادفی خبره نده چه سید جمال الدین افغان د زمانې، یا د هغه زمانې ته نژدې، د عربي دنیا لویو مشهورو لیکوالو چه د سید سوانخ لیکلي دي، لکه جرجي زیدان، محمد پاشا المخزومي، استاذ مصطفی عبدالرازق او نور، د سید د ژبو د یادولو په لړ کښې تر ټولو د مخه افغانی (پښتو) بیا فارسی - عربي او نوري ذکر کوي.

دا خبره مونږ ته څرگندوی چه نوموړو لیکوالو ته دا خبره ثابته وه او هم یې د هغه د ملیت په احترام افغانی (پښتو) ژبې ته د لومړیتوب حق ورکاوه.

سید جمال الدین افغان په خپله په خپل مشهور اثر (تتمة البیان فی تاریخ الافغان) کښې د پښتون قوم د تاریخ، نسب، عرف او عادت او د پټان، افغان، پښتو او پښتون د کلماتو د اصل اوریښې او هم د پښتنو قبایلو د څانگو د تقسیماتو او د هغو د ژوندانه د مسایلو په باره کښې مفصله څیړنه کړې ده او دا څیړنه د موادو په لحاظ دومره غني ده چه خپل هېواد، ملت او ملي ژبې سره د هغه د مؤلف د علاقه مندی او ددغو رنگو موضوعاتو باریکو مسایلو او نکتو سره د هغه د کاملې آشنایی موثوق سند گڼلی شي.

سید جمال الدین افغان د نوموړي کتاب د تالیف سبب دا بیانوي چه په هغه وخت کښې د انگریز استعماري حکومت غوښتل چه افغانان د استعمار لاندی راوړي، په داسي حال کښې چه دغه ملت تاریخي افتخارات او عنعنات، عالي اخلاق او سجایا، د وطنپرستی او اولسپالی شریف احساسات لري.

مولف غوښتل چه دغه ملت دې خبرو ته متوجه کړي چه د استعمار د قوت او طاقت او چل او دسیسو په مقابل کښې خپل ځان وپیژني او د یو ارادي، باشعوره، متمرکز او تاریخي واحد ملت په څېر د استعمار سره مقابله وکړي.

د سید د ژوندانه هدف د استعمار په مقابل کښې د ټول شرق ویښول، یو کول او درول وو. مگر مونږ ګورو چه د ټول شرق د ملتونو له جملي څخه یې یوازې د "پښتو ژبه" او "پښتو دود" څپرلې دی. دا کار هم بی دلیل او تصادفی نه دی. دایې هم خپل وطن او خپل ملت و او هم یې ددوي په باره کښې زیات معلومات درلودل.

د شعر، ادب او لیکوالی په ذریعه د پښتو د خدمت شریفه عنعنه، د پیر بابا په لمسو، د کونړ په سیدانو کښې تر اوسه دوام لري، چه حتی د سید جمال الدین افغان د نمانځنې په همدی مجلس کښې یې هم نمایندگان تشریف لري او مونږ د هغوي په وجود ویاړو.

د بلې خوا نه دسید د زمانې نه را په دې خوا په افغاني ادبیاتو کښې د آزادۍ غوښتلو او د استعمار د مخالفت شریفه عنعنه مخ په ترقی روانه ده.

د سید په عربي او فارسي اثارو کښې د پښتو ژبي او کولتور ځيني تاثيرات ليدل کيږي چه ځانله څيړنه غواړي. د مثال په توگه، د سید نژدې شاگرد او ملگری، عربي لوی ليکوال او اديب عبدالقادر مغربي (1956) م کښې مړ، د عروۃ الوثقی په ټولو خپرونو کښې پنځه سوه داسې کليمې او عبارات مومي چه د اقتباسولو او عامولو وړ دي. کوم مثالونه چه نوموړي عالم ورکړي دي زمونږ پورتنی خبره تائيد وي. وگورئ:

۱ مغربي وايي چه "د سید ځيني کليمې په په عربي کښې سابقه نه لري لکه "خوانين" د "خان" جمع، ځکه چې دا کلمه په عربي کښې په "خانات" جمع کيږي.

دلته مونږ وينو چه "خوانين" د افغانستان او د افغاني ژبو پښتو او دري د "خان" د جمع شکل دی.

۲ عبدالقادر مغربي ليکي: "په عروۃ الوثقی" کښې ډېرې نوي او ښکلي کنايې گورو لکه "هو تحت الجناح" يعنې هغه د وزير لاندی دی " مطلب دادی چې يوڅوک د سړي تر لاس يا حمايې لاندې وي.

په پښتو ژبه کښې "څوک تر وزير لاندې نيول" يا "پر چا وزير غوړول" اوس هم معمول او معروف اصطلاحات دي چه څوک تر حمايې او ژغورنې لاندې نيول "معنا ورکوي او افغاني سید هم ضرور د پښتو ددغو اصطلاحاتو نه استفاده کړې ده چه عبدالقادر مغربي يې په عربي ژبه کښې د اقتباس وړ بولي.

پورتنی اصطلاح په همدغه معنا د عبدالحمید مومند (1150 هـ ق)
 شاوخوا په شعر کښې داسې راغلی ده:
 یا د یاره سره تللی په سفر وای
 په هر ځای مې غوړولی پرې وزر وای
 د پښتو د نثر د فورم او محتوا په برخه کښې بله مهمه خبره داده چه
 سید جمال الدین افغان په فارسي او عربي نثر کښې د ساده، روان، بي
 تکلفه نثر نه کار اخلي.

هم په "تتمة البيان" او "عروة الوثقى" کښې او هم د سید په فارسي
 آثارو کښې دغه خصوصیت گورو. پدغه فورم کښې سید د آزادۍ او
 خپلواکۍ غوښتنې او د استعمار سره د مبارزې مضمون ته انکشاف
 ورکوي.

د لیکوالۍ د فورم او محتوا دغه عنعنه په افغانستان کښې رواج مومي
 او مرحوم محمود طرزي، چې هم مستقیماً د سید له محضر او د هغه له
 آثارو نه استفاده کوي او هم د اروپا لیکوالۍ د نوو سبکونو مطالعه لري،
 دغې عنعنې ته دوام او پرمختیا ورکوي.

دا عنعنه په پښتو نثر کښې هم دوام او هم تکامل مومي او مونږ اوس
 گورو چه په پښتو مرسل نثر یعنې ساده، روان او خوندور نثر کښې هم د
 استعمار سره د مبارزې په محتوا او هم د لیکوالۍ په نورو ډگرونو کښې
 پښتو ادب د کتلو وړ پرمخ تگ کړی دی، او زیات با ارزښته آثار پکښې
 منځ ته راغلي دي.

۲- فارسي:

دري ژبه چه پخوا ورته فارسي ويل كېده، د افغانستان يوه داسې ژبه ده چه هم زمونږ يو شمير خلك پرې غږيري او هم د پېړيو په ترڅ كښې زمونږ د هېواد ليكوالو، پوهانو، مولفانو او شاعرانو، په پراخه پيمانه ورته خدمت كړې دى او دغه آثار زمونږ د كولتوري غناء مهمه برخه تشكيلوي. د سيد جمال الدين افغان په وخت د حكومت او دربار ژبه وه. په ايران او نورو شرقي هېوادونو كښې يې عموميت او علمي او ادبي مقام درلود.

نو ځكه سيد جمال الدين افغان د خپلو افكارو او آثارو د خپرولو او تعميم د پاره په فارسي ژبه زيات آثار ليكلي دي. د ايران مشهور ليكوال تقى زاده په "كاوه" نومي مجله كښې ليكلي دي چه د سيد فارسي ايراني نده.

دا مطلب د نورو علماؤ له خوا هم تائيد شوى دى. لكه چه هندي پوه قاضي محمد عبد الغفار هم ليكي چه د سيد د ليكنې او وينا فارسي، د ايران نه ده.

د سيد جمال الدين افغان هغه آثار چه په فارسي ليكل شوي دي او مونږ ته معلوم دي په دې ډول دي:

۱- الرد على الدهريين (حقيقت مذهب نيچريه و بيان حال نيچريان)، دا كتاب ۱۸۸۰ م كې په دكن حيدر آباد كښې ددكن د علمي

مدرسي د يو استاذ مولوي محمد واصل د ليکلي پوښتنې په ځواب کښې ليکل شوی او د لومړي ځل دپاره هملته چاپ شوی دی.

بيا د مولوي عبدالغفور شهباز عظيم ابادي له خوا په اردو ترجمه او په ۱۸۸۳م کال په کلکته کښې چاپ شو.

دغه کتاب د فارسي نه په عربي ژبه ه ترجمه او په مصر کښې چاپ شوي دي. د نوموړي کتاب فارسي متن په ۱۳۰۳ هـ ش کال په تهران کښې د شرق د کتابخانې له خوا د سعادت په مطبعه کښې چاپ او بيا د تهران ددغه چاپ ديوې نسخې له مخه په ۱۳۴۴ هـ ش کال د بناغلي مير سعيد بريمن له خوا په پښتو ترجمه او د افغانستان د مطبوعاتو او کولتور د وزارت لخوا د "يچريه" په نامه چاپ شوی دی.

۲- په حيدر آباد دکن کښې د سيد جمال الدين افغان د اوسيدو په کلونو کښې، بنايې دده په مشوره او تشويق، دوه اخبارونه: لومړی "معلم شفيق" په ۱۸۸۰م کښې د مولوي محب حسين په مديريت او بل "المعلم" په ۱۸۸۱م کښې د محمد سجاد ميرزا په مديريت تاسيس شوی دی. په دغو اخبارو نو کښې د سيد جمال الدين افغان ډېرې مقالې په فارسي او اردو ژبو خپرې شوي دي چه د ځينو عنوانونه پدې ډول دي:

۱- فکر فلسفه وحدت وجنسيت، ۲- تعليم وتربيت، ۳- اسباب حقيقت سعادت وشقاوت انسان، ۴- فوايد جريده، ۵- فوايد فلسفه، ۶- شرح حال اگوهريان.

همدا رنگه د کلکتې په "اخبار دار السلطنة" او "حبل المتين" کښې يې هم مقالې خپرې شوي دي چه "تفسير مفسر" پکښې مهمه مقاله ده.

۳- مقالات جماليه:

دا د يو کتاب په صورت د سيد جمال الدين افغان د فارسي او اردو مقالو مجموعه ده چه د محمد عبدالغفور شهباز البهاری له خوا راټولې او په 1884 م کال په کلکته کښې چاپ شوی دی.

۴- د سيد جمال الدين افغان زيات شمېر ليکونه په فارسي او عربي او ښايې په نورو ژبو کښې موجود وي چه يو شمېر يې په "مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سيد جمال الدين" کښې چاپ شوي دي او په لاندې کتابونو کښې هم د سيد يو شمېر ليکونه کتلی شوو:

الف: حیات سيد جمال الدين افغان، تالیف محمد امين خوگيانی - کابل - 1318 هـ.ش.

ب: اثار جمال الدين افغان، تالیف قاضی محمد عبدالغفار، انجمن ترقی اردو، هند دهلي - 1942 م.

ج: مقام جمال الدين افغاني، مرتبه، سيد مبارز الدين رفعت - نفیس اکیډمي، حیدر اباد.

د: تذکره د سيد افغاني - د عبدالحليم اثر - پېښور - ۱۳۸۰ هـ.

ش.

ه: جمال الدین الأفغانی حیاته وفلسفته - تألیف: دوکتور محمود
قاسم - القاہرہ او نور.

د پورتنیو اثارو په موجودیت مونږ په خُغرده ویلای شو چې
فارسي د سید جمال الدین افغان دپاره موثره علمي او تبلیغاتي ژبه وه چه
په زړه پورې اثار یې پکښې لیکلي دي.

آشنایی با آثار و تالیفات سید جمال الدین افغانی

دکتر شمس الحق آرینفر

سید جمال الدین افغانی، پیشوای نهضت بیداری، آزادی و اسلامی خاور زمین است.

سید را نه تنها در افغانستان، که در هند، مصر، ترکیه، عربستان، ایران و... طلایه دار نجات و رهایی ملتها و الهام بخش خود آگاهی می‌دانند.

سید برای اشاعه اهداف و آرمان های خویش چند شیوه را برگزیده بود.

خطاب به ملت ها در کشورهای مختلف صحبت می‌کرد. راه های نجات را نشان می‌داد و غفلت زدایی می‌نمود.

مقاله و کتاب می‌نوشت و به این طریق شیوه های اتحاد مسلمین و شرق در بند کشیده را مشخص می‌کرد.

نشریه ها و انجمن ها برای تشکل و سازماندهی ملت تاسیس می‌کرد.

سفر می‌کرد و به گونه مستقیم با شخصیت های پرنفوذ و رهبران کشورهای اسلامی و جهان مذاکره و گفتگو می‌نمود، تا ایده هایش را در عمل پیاده کند.

ارچند سید از جهان رفت ، اما افکارش به بار نشست . نهضت
بیداری ورهایی شرق فقط با الهام از او تشکل یافت و آزادی کشور های
اسلامی و شرق را سبب گردید .

آثار سید جمال الدین بیشتر به عربی است که هموطنان ما آن را
نخوانده اند و حتی با نام های آثار سید معرفت کامل ندارند .

دراین اواخر کتابی تحت عنوان « سید جمال الدین الحسینی
الافغانی بیدار گر عصر »، تالیف گردیده که بیشتر از همه در معرفی آثار
سید اختصاص دارد .

نویسنده این کتاب فضل الرحمن فاضل که به زبان های عربی
وانگلیسی تسلط دارد آثار سید را ، از روی متون اصلی بررسی و معرفی
نموده و زوایای تاریکی را روشن ساخته است . نویسنده مجموعه های
چاپ شده از آثار سید جمال الدین را در کشور های دیگر مورد توجه قرار
داده و به صورت مفصل ، تالیفات و مقالات سید را به معرفی گرفته است .
همچنان مؤلف با دقت خاصی ، مسیر حرکت و سفر سید را با روز و تاریخ
مشخص آن ، تعیین نموده است که همه برای هموطنان ما آموزنده است .
دراین یادداشت به استناد، آن کتاب ، آثار سید جمال را به معرفی
می گیریم .

سید جمال الدین افغانی در ۱۲۱۷ خورشیدی برابر با ۱۲۵۴ قمری
= نوامبر ۱۸۳۸ میلادی در شیر گر (اسد آباد کنر) به دنیا آمد .

در شش سالگی ۱۲۲۳ خورشیدی ۱۸۴۴ میلادی با پدرش به کابل آمد و در ۱۷ سالگی (۱۲۳۴-۱۸۵۵) نخستین سفرش را به هند آغاز کرد. در ۱۸۵۷ به سفر حج به مکه رفت و در ۱۸۵۸ به تهران سفر نمود و در این وقت ۲۰ سال داشت. در همین سال به کابل برگشت و در سال ۱۸۶۲ حین محاصره هرات با دوست محمد خان همراه بود و در ۱۸۶۳ در اعلان پادشاهی شیرعلی خان در هرات حضور داشت بار دیگر به تهران رفت و همچنان سفرهای او ادامه یافت که در نمودار نشان داده است.

اما هدف ما درین نبشتار معرفی آثار سید جمال الدین است:

نخستین بار مجموعه آثار عربی سید توسط شیخ محمد رشیدرضا، نشر گردید. به تعقیب آن، دکتور محمد عماره دانشمند بزرگ مصری، مجموعه آثار عربی سید را تحت عنوان "الاعمال الکاملة لجمال الدین الافغانی" در ۱۹۷۹ چاپ نمود.

دانشمند ایرانی سید هادی خسرو شاهی، مجموعه آثار سید جمال را زیر نام "الاتار الکاملة" در ۶ جلد و در سه هزار صفحه آماده چاپ نمود. این مجموعه در سال ۲۰۰۲ از سوی "مکتبة الشروق الدولية" در قاهره نشر شد.

به استناد این مجموعه آثار سید چنین معرفی شده است.

بخش اول: ۱- العروة الوثقی: "العروة الوثقی لا انفصام لها" نشریه ایست که سید جمال با همکاری شیخ محمد عبده، در پاریس چاپ نمود. درین نشریه سید جمال الدین مدیر سیاسی و محمد عبده محرر اول ثبت گردیده است.

کلکسیون کامل این نشریه که در ۱۳ مارچ ۱۸۸۴ به نشرات آغاز کرد و بعد از ۱۸ شماره در اکتوبر ۱۸۸۴ از نشر بازماند، موجود است که در مجموعه یادشده، تجدید چاپ گردیده است.

باید گفت که العروة الوثقی، نام انجمنی بود که سید جمال الدین آن را تاسیس کرده بود و نشریه یاد شده زبان حال و ترجمان آن انجمن بود.

بخش دوم: ۲- رسایل فی الفلسفة والعرفان: سید جمال الدین در زمینه عرفان و فلسفه شش رساله دارد که مجموعه آثار سید، تحت عنوان فوق ثبت گردیده است و آن رساله ها عبارت است از:

الف- " مرآة العارفين " یا آئینه عرفان که به زبان عربی در ۲۲ صفحه به قلم سید جمال الدین نگاشته شده است.

ب- الواردات فی سرائط الحلیات: این رساله در اصل درسهای سید جمال است که توسط شیخ محمد عبده جمع آوری شده و شخصی بنام ابراهیم بن علی اللقانی مصری که خود را مجاور جامع الازهر خوانده است، در صفر ۱۲۹۱ آنرا به قلم خود نوشته است.

ج- القضاء و القدر: اولین بار در عروة الوثقی چاپ شده است.

د- فلسفه التربية و فلسفه الصناعة: این دو مقاله زیر عناوین فلسفه تربیت و فلسفه صنعت است که در ۱۸۷۹ در جریده مصر چاپ اسکندریه نشر گردیده است.

و- العلم وتأثيره فى الارادة والاختيار : این نبشته در پاسخ یکی از شاگردان سید ، در جریده " الوقایع " مصر در سپتامبر ۱۸۸۱ نشر شده است .

در آن مقاله نام سید نیامده و در زیر مقاله چنین نوشته شده است : به قلم یک تن از مفکران مشغول به علوم عقلی . و این از آن جهت بود که سید در سال قبل از این تاریخ از مصر تبعید شده بود و جریده نمی توانست نام او را مستقیماً ذکر نماید .

ه- الردعلى الدهريين : این رساله اصلاً به فارسی بوده که شیخ محمد عبده به همکاری ابوتراب عارف افندی آنرا به عربی ترجمه کرده اند و در مجموعه آثار عربی سید آمده است .

بخش سوم : الرسائل والمقالات : این بخش شامل ۲۱ مقاله به زبان عربی است که ترجمه عناوین آنها چنین است :

علت حقیقی سعادت انسان ، مهدویت ومهدی سودانی ، در آینده به مسلمانان چه پیش خواهد آمد ، حکومت استبدادی ، انسان های آزادی که آزادی را می کشند، بابیت ، دایرة المعارف، خطابه یی در اسکندریه ، سیاست انگلیس در کشورهای شرق، انگیزه های جنگ در مصر ، حق و باطل یاننتایج سیاست انگلیس در مصر ، جوانان اسکندریه ، گفتگو میان انسان و گربه ، سودهای و فاق و زیان های شقاق ، انگلیس درهند و مصر ، مسأله هند ، شرق و شرقیان ، تکبر، بخشی از مناظره خیالی ، پاسخ به ارنست رنان فرانسوی ، اسلام ودانش .

بخش چهارم :

ضیاء الخافقین (روشنایی خاور و باختر) . ضیاء الخافقین نشریه
است که در لندن در سال ۱۸۹۲ چاپ می‌شد و شماره های اول تا پنجم
آن ، در مجموع آثار سید آمده است .

در شماره اول این نشریه اول فبروری ۱۸۹۲ ، مقاله سید جمال زیر
عنوان : احوال الفارس الحاضر (اوضاع کنونی فارس) با نام "لسید" نشر
گردیده است . مقالات سید درین نشریه بانام های : سید ، سید الحسینی !
ک.ه.ف.ق.س.ط "کشف، قسط" نشر گردیده است .

این نشریه را یک شرکت انگلیسی " گلبیرت و ایوینگتن " نشر
می‌کرد بعد از شماره ۵۴ که یکجا در جولای ۱۸۹۲ چاپ شد، دیگر
سرنوشت آن معلوم نیست .

بخش پنجم: درین بخش سه اثر سید جمال الدین معرفی شده
است:

تاریخ اجمالی ایران : این کتاب گویا تقریری است که میرزا نصیر
الحسینی شیرازی مشهور به فرصت الدوله ، از زبان سید در بوشهر شنیده
و تحریر کرده است . در این کتاب با در نظر داشت ملاحظات در
اشتباهات تاریخ ، جدا دانستن کابل از افغانستان ، و ذکر سنوات و ارقام
بیش از حد از حافظه و دلایل دیگر، فضل الرحمن فاضل معتقد است که
مربوط به سید نیست .

- تتمه البیان فی تاریخ الافغان : فاضل با مقابله و بررسی در یافت
اش می‌نویسد که سید در نگارش این کتاب " تاریخ کامل ایران " نوشته

سرجان ملکم را بدون ذکر نام استفاده کامل کرده است . آن کتاب در ۱۸۷۶ ترجمه و چاپ شده بود و جزء کتب درسی در هند بود .

- البیان فی الانجلیز والافغان : مقاله ایست در ۱۸ صفحه پیرامون تاریخ مبارزه با انگلیسها .

مخالفت انگلیس با دیگر اروپاییان، این که انگلیس همیشه منافع خود را در نظر داشته است .

بخش ششم : خاطرات الافغانی : خاطرات سید جمال الدین که در ۳۷۲ صفحه چاپ شده و حاوی خاطرات سید در ترکیه سالهای ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۴ قمری ۱۸۹۲-۱۸۹۷ می باشد .

شخصی بنام محمد مخزومی در استانبول ، همه روزه موضوعاتی را که از سید می شنید . ثبت و تدوین می نموده است .
عناوین این کتاب چنین است که برای تحقیق محققان می تواند مفید باشد :

هدف بزرگتر و اختلاف ادیان ، احزاب و سیاست در شرق ، حریت و استقلال ، فلسفه وطن ، ظهور اسلام ، فتوحات عرب ها و ترک ها و تاثیر زبان عربی ، آیا مرد و زن مساوی هستند ، دیدار با عباس حلمی ، انگلیس و شرق ، زنده گی شرق به واسطه علم ، چگونگی پرورش کودکان ، صبر و ثبات ، دین و حقیقت های علمی ، تعالیم قرآن و اصول حکومت شورایی ، پیشرفت علوم و فنون ، مسدود شدن باب اجتهاد ، سنی و شیعه و مطامع پادشاهان در همین مدت ، سوسیالیسم و عدالت اجتماعی ، تصادف و دانش ، حق و اکثریت ، اصول همه ادیان یک چیز است ، اشتباهات

فرمانروایان ترک ، عوامل عقب ماندگی کشور های اسلامی ، هند و استعمار انگلیس ، رابطه دین و وحدت اسلامی ، پایان استعمار ، شرق و کاپیتالیسم ، مصر دروازه حرمین شریفین ، تعصب نژادی و تعصب دینی ، کلمات قصار .

بخش هفتم : التعليقات على شرح العقاید العضدية : تعلیقاتی است بر کتاب العقاید العضدية (عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار ، عضد الدین ایچی م ۷۵۶ از دانشمندان علم کلام است)
این تعلیقات به نام محمد عبده در مصر چاپ شده است ، اما محمد عماره آنرا از سید جمال می داند چه وقت نگارش آن کتاب ، عبده جوان بوده است .

بخش هشتم : نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی

۵ نامه به ناصرالدین شاه ، امین السلطان ، و رکن الدوله

۱۸ نامه به حاج محمد حسن امین الضرب

۶ نامه به علمای بزرگ شیعه

۴ نامه به حاج مستان مراغه یی ، ملکه ویکتوریا ، ریاض پاشا و

جوانان مصر

۳ نامه به رئیس دولت عثمانی و دوستان ایرانی

۱۲ نامه خطاب به شیخ محمد عبده ریاض پاشا و دیگران .

۵ نامه (عربی) به بزرگان علمای شیعه

۶ نامه متفرقه

خسرو شاهی پیوست بامتن ۶۰ نامه و سند ، ۳۳ دستنوشست اصلی که سید امضا کرده و ۷ نامه که قبلاً چاپ شده را یکجا می آورد .
بخش نهم : مجموعه رسایل ومقالات : درین بخش مقالات سید که تحت عنوان مقالات جمالیه در کلکته چاپ شده ، آمده است . مقالات جمالیه نخستین بار در ۱۸۸۴ در کلکته چاپ شد که مقالات فارسی سید است .

عناوین این مقالات چنین است .

رساله نیچریه ، رساله اکهوریان یا رفتار و اخلاق نیچریان .
در باره دین و فلسفه :

اسباب صیانت حقوق ، فضایل دین اسلام ، فواید فلسفه
تعلیم و تربیه :

تعلیم و تربیت ، تعلیم و تعلّم ، فلسفه تربیت
- سعادت و انسان :

اسباب حقیقی سعادت و شقاوت ، لذا یذ نفسیه انسان ، قصر سعادت
- رساله طفل رضیع یا انسان بیمار

- رساله تفسیر مفسر : تفسیر جدید ، فواید جریده .

- مقالات کوتاه (۸ مقاله) : عجب و کبر ، جهالت و نادانی ، شعر و شاعری ، مکاشفه یا سر لزوم نصیحت انسان ، حقیقت اشیا ، فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد ، إنشاء الله ، وما شاء الله .

- قصه های استاد و داستانگونه ها :

شوم و اقبال ، شاهزاده عزیز ، دلبر و ازدها ، دلربا .

سوخت جان وتنم از دیو و دد ایرانی
 رخت بریندم از (این) ملک و به توران بیرم
 من سکنه کابل من اهالی الافغان السید جمال الدین من سادات کثر
 دانشگاه تهران این سند را در ۱۳۴۲ در مجموعه آثار چاپ نشده
 سید نشر نموده است.

بیدارگر عصر

به قلم استاد محمد نسیم فقیری

«بیدارگر عصر» اثر پژوهشی نویسنده، مترجم و دیپلمات خوشنام کشورما آقای فضل الرحمن فاضل است که چند ماه از انتشار آن می‌گذرد.

این اثر از چند جهت برجسته و برازنده است :
نخست اینکه نویسنده آن یک پژوهشگر به معنی واقعی کلمه است.

فاضل نه تنها دارای پیشینه دراز نویسندگی، ترجمه و مدیریت و ریاست کانون های فرهنگی است، بلکه در امر تحقیق نیز بسیار ژرف نگر، محتاط و با انصاف است. او سال ها مدیر مجله «میثاق خون» و نخستین رئیس انتخابی «انجمن نویسندگان و سخنوران جمعیت اسلامی افغانستان» در دوران مهاجرت بود.

آنانی که فاضل را از نزدیک می شناسند، بی گمان گواهی خواهند داد که از شخصیت های ممتاز و نمونه در اخلاق، برخورد نیک، مهر و وفا و بیزاری از هرگونه تعصب ناروا و واگرایی است.

تردیدی نیست که شخصیت اخلاقی و کنش و منش افراد تا حدود زیاد در مقبولیت و پذیرش آثارشان تاثیرگذار است و خوانندگان را به منصفانه بودن آن باورمند می سازد.

فاضل در کنار نوشتن مقالات، به ترجمه آثار اندیشمندان عرب نیز پرداخته است و علاوه بر دری و پشتو بر زبان های عربی و اردو نیز تسلط دارد و این امر ساحه پژوهش او را گسترده تر ساخته است.

دوم اینکه « بیدارگر عصر » حاصل و ثمره زحمات چندین ساله اوست.

هر چند در مورد سید جمال الدین افغانی طی چندین دهه مطالب و کتاب هایی در چندین کشور به نشر رسیده است ، ولی این اثر حاوی مطالب تازه و پژوهش های دقیق نویسنده است. فاضل حین نبشتن ، در پی اثبات هویت افغانی و یا مذهب عقیدتی سید جمال الدین نبوده است و نه این موضوع محرک و یا انگیزه تالیف بوده است! بلکه می خواسته است تا از نشر آثار کامل سید جمال خوانندگان را مژده دهد، اما پس از نشر چند مقاله به این فکر افتاده است که باید همه را جمع و به صورت یک کتاب به جامعه کتاب خوان تقدیم نماید.

نویسنده - تا جایی که ممکن بوده - آثار چاپ شده در مورد سید جمال الدین افغانی را خوانده و بعد به صورت نقادانه به تکمیل این اثر پرداخته است.

از برجستگی های دیگر کار آقای فاضل ، معرفی همه آثار سید جمال

الدین افغانی در افغانستان است که درین کتاب به آن پرداخته است و در گذشته ها به آن توجه مبذول نگردیده است.

همچنین در کتاب ، به دستبرد و تصرف در آثار و یا ترجمهء نادرست عمدهی آن اشاره کرده است.

بسیار جالب است که نویسندگان به نوشته های نخبگان افغانستان (طرزی، غبار، جاوید و حبیبی) نیز توجه داشته و آن را با انصاف و دقت کامل نقد کرده است. این کار نویسندگان ، نشانگر باز بودن راه نقد آثار بزرگان توسط پژوهشگران جوان است و توانایی و دقت نقاد را نیز بازگو می کند.

در « بیدارگر عصر » برخی از گفته ها ، نوشته ها و ادعاهای چاپ شده در کتب و مقالات دیگران، غیر مستند و بی پایه و نامود شده و دلایل کافی نیز آورده شده است ، ولی با این همه مجال و فرصت آن وجود دارد که سایر نویسندگان و پژوهشگران - بخصوص محققان ایرانی- به نقد این اثر بپردازند و ایراد و اشکال احتمالی را مطرح نمایند.

روزنامه «ویسا» چاپ کابل

د عصر ویښوونکی

د محمد زبیر شفیقي په قلم

د علامه سید جمال الدین (افغان) پر ژوند او مبارزو یو ارزښتمن اثر، خو ورځي وړاندې د اطلاعاتو او فرهنګ وزارت لخوا د ختیځ د ستر نابغه د افغان ولس د ویاړ علامه سید جمال الدین افغان د مبارزو د پیل د یوسل او پنځوسمې کلیزې په ویاړ یو دوه ورځنی نړیوال علمي سمینار جوړ شوی ؤ، په دې سمینار کې پر علمي مقالو او ویناوو سربیره د علامه سید د علمي او ویښوونکیو خدمتونو او کړو وړو په باب د هېواد د درانه او مجاهد لیکوال فضل الرحمن فاضل یو په زړه پورې اثر (سید جمال الدین الحسینی الافغاني بیدارگر عصر) هم د سمینار پر برخوالو وویشل شو.

په لنډو ټکیو کېږي ویلای شم چې که څوک غواړي د ختیځ دغه ستر نابغه وپیژني چې څوک دی، څه یې کړي، څومره آثار لري او د مبارزې او ژوند ځانګړتیاوې یې څه وې؟ نو دغه په زړه پورې علمي او څیړنیز اثر دې ولولي، په ریښتیني معنا (بیدارگر عصر) د علامه سید جمال الدین افغان په باب یو داسې اثر دی چې تراوسه پورې د نوموړي پا

باب په نړيواله کچه د ليکل شويو آثارو او رسالو غورچاڼ پکې راټول شوی دی.

پر دې سربيره استاد فاضل چې د خپل درانه اثر په مقدمه کښي هم ورته نغوته کړې ده د (بیدارگر عصر) يوه ښيگڼه داده، چې د سيد جمال الدين افغان په اړه له يوې ژبې څخه پر بله ژبه د آثارو د اړولو پر مهال کومې غلطۍ او تيروتنې شوې دي، که قصدي وي او که نه، هغه ټولې پکې په گوته شوي او اصلي او ريښتيني بڼه يې ښودل شوې ده، دا دومره دروند او سترې کار دی چې هر څوک نه ورته اوږه ورکولای شي او نه خپل وخت.

درانه ليکوال د ستر نابغه افغان په اړه د يوه ريښتيني خلف حق ادا کړی دی او په ايمان چه ښه يې ادا کړی دی.

کتاب په ډېر ښه ډول اوډول شوی دی، فاضل صيب په دې اړه هم له نوښت څه کار اخيستی، څومره چې زموږ د هېواد معنوي (جمال) ستر شخصيت او نړيواله خيره ده، په همدغسې يوه ښه بڼه فاضل ليکوال د هغه پر ژوند، مبارزو او فرهنگ وزير (ښاغلی خرم) لنډ پيغام هم خپور شوی چې ورپسې په خپله د ليکوال سريزه ده، دغه اثر په درې بيلا بيلو فصلونو وېشل شوی دی، لومړی فصل يې د علامه سيد جمال الدين (افغان) د آثارو معرفي ده په دوهم فصل کښي د سيد د ژوند ځينو حوادثو، او دده په اړه د نورو پوهانو ليکنو ته ځانگړی شوی، په همدې فصل کې په ډير منطقي ډول هغو ټولو غلطو دعوو ته هم ځواب ويل شوی چې د سيد جمال الدين افغاني د نه افغانيت ادعاوې پکې شوې دي،

دریم فصل یې بیا پایلیکونه، د سرچینو، اسنادو، لړلیک او انځورونو تفصیل دی.

په دې کتاب کې تقریباً له هغو ټولو آثارو څخه ګټه اخیستل شوې ده چې تر اوسه پورې د نړۍ په هره ژبه د علامه سید جمال الدین افغان په اړه لیکل شوي دي.

د بیدارگر عصر یو بل ارزښت په دې کې دی چې لیکوال د ختیځ د ستر نابغه له خپلو آثارو څخه نیولې د نړۍ په کچه د هغه پر ژوند د لیکل شویو آثارو تصویري اسناد او داسې نمونې او تصویرونه راوړي دي چې نه یوازې تاریخي ارزښت لري، بلکې پر افغان نابغه د درواغجنو دعوو دارانو دعوې غلطې ثابتوي، د ساري په توګه د (عروة الوثقی) د ۱۳ مې ګڼې د لومړي مخ او تندي تصویر چه ښي لوري ته پرې لیکلي دي "مدیر السیاسة جمال الدین الحسینی الافغاني" همدغسې په لسګونو نور لیکونه، تصویرونه او اسناد چې د اثر بډاینه ور زیاتوي، ښاغلي لیکوال له سلو څخه زیاتو سرچینو څخه ددې ښکلي علمي اثر په لیکلو کې ګټه اخیستې چې په پای کې هغه ټول آثار او سرچینې ښودل شوي دي.

لیکوال په خپله پیلیزه (مقدمه) کې لیکلي چې؛ دغه بحث زما په اند بشپړ نه دی، خدای دې وکړي چې په راتلونکې کې د علامه افغان په اړه نوي معلومات هم و موم او پکې راټول یې کړم؛.

خو دا د لیکوال تواضع ده، که څه هم ښایې د علامه افغان په باب د نړۍ په ګوټ ګوټ کې د آثارو د لیکلو لړۍ دوام وکړي نور آثار پرې

ولیکل شي او د علامه پر آثارو، فکر، ژوند او مبارزه له نویو زاویو نظر و اچول شي، خو؛ بیدارگر عصر؛ د افغان سید جمال الدین پر ژوند او کړو وړو یو ډېر ارزښتمن او بشپړ اثر دی، لیکوال یې دروند مجاهد او د دردمن قلم خاوند استاد فاضل ډیر د درناوي وړ دی له خدایه یې قلم همدغسې تاند او د لاغوره آثارو پر لیکلو بوخت غواړم، درانه لوستونکي د (بیدارگر عصر) ارزښتمن اثر لوستلو ته رابولم چې د عصر د نوميالي ویښوونکي او یوه اور ژبي انقلابي له ژوند، فکر او مبارزو سره آشنا شي.

په گران هېواد کې د علامه سید جمال الدین افغان د ارمني ټولنې او نظام د راتلو په هیله. درنښت

ملی هېنداره - لندن

سیاست خپلي پوهان

څه پر فاضل - څه يې پر آثارو

عبد الباری شهرت ننگيال

گران فضل الرحمن فاضل له خپلو نویو چاپي آثارو درې کتابونه رالورولي چې دوه هغه يې (بیدارگر عصر - الآثار الكاملة) د افغان سید جمال الدین د ژوند - آند، مبارزې آثارو په اړه د نویو څیړنو، پلټنو او موندنو لوري جوتوي.

بنا غلي فاضل په دغه څیړنه کښې د علامه افغان په اړه لاس ته ورغلیو مدارکو او اسنادو کښې د نویو موندنو څرک لگولی او د علامه په اړه له خپرو شویو آثارو سره په پرتله يې ترې نوي خو کوتلي پایلې او پرمختیاوې برسېره کړې، له همدې ځایه يې په ایراني آن چې افغاني آثارو کې د تیرایستو او تېروتنو درک لگولی دی.

ښاغلي فاضل د علامه د اثارو او دغسې دده په اړه ژباړل شويو کتابو متن له اصلي هغو سره کتلی او دې برخه کې یې هم ځینې تیروتنې رامخې ته کړې دي.

په تېره د ایراني لیکوالو او څیړونکو هغه جعلیات، تحریفات او ښوئیدنې یې ډیرې دقیقې په نښه کړې چې د توکم او مینې له پلوه له ایران سره د علامه د پېیلو حرص ښکاري.

(له حسن یوسفی اشکوري چې د مصري لیکوال احمد امین «زعماء الاصلاح فی عصر الحديث»، په ژباړه کې یې افغاني په اسد آبادي اړولی تر سید هادی خسرو شاهي پورې چې شیخ محمد عبده ته یې د علامه په لیک کې پر افغاني بیخي سترگې پټې کړي).

لکه چې ګورو د ښاغلي فاضل د څېړنې جوت لوری د سید د نسب او مینې روڼاوې دی، په دې برخه کې یې د یو شمېر نویو او لومړی لاس مدارکو څرک لګولی، دغسې یې ګڼ شهادتونه د څیړونکو یو اثارو له پرتلې او کتنې ترلاسه کړي او یوه نوي څړنیز بهیر مخه یې ټاکلې ده.

ښاغلي فاضل د علامه د اثارو نوې پیژنتابه وړاندې کړی، دده داعیې ته یې له نویو زاویو کتلی او د موخو په اړه یې نوي رازونه رابرسیره کړي دي. فاضل دغه څیړنه او پلټنه د نوي میتودو په مټ غزولې ځکه خو یې نوي موندنې رامخې ته کړې دي ده دعلامه د لیکنو، لیکونو، توپرونو، سفرونو،

لیدنو کتنو هغسي جاج اخيستی چه يوه نوی تنده او تلوسه يې راپورته کړې.

وايې چې علامه به لندن کښې د کارل مارکس سره کتلي، علامه امريکا ته هم سفر کړی او يوه پلاد امير عبدالرحمن خان په واکمنې کې د څلورو مياشتو لپاره د خپل هېواد پلازمينې ته ستون شوي.. پدې برخه کې د فاضل خيرنو، موندنو او پلټنو پوهنيز اړخ او اکاډميک ميتود جوت او لاس ته راوړنې دومره درنې او پخې راختلې چې د نوبت لوري يې بېساري بللای شو.

خو که علامه له خپلو گڼو ليکنو او ليکون او آثارو کښې يو ليک يا يوه کرښه پښتو کښلې وای ښايې گران فاضل دومره څيړنيز کړاو ته اړين نه وای او همدا ډول به ايران هم په ځان پوري زمونږ ددغه نوميالي د پېيلو جسارت ته مخه نه وای موندلې.

ددغو کرښو د ليکلو پر مهال د پاکستان اردو ډائجسټ د ۲۰۰۷م د نومبر گڼې په ۷۹ مخ کې د بلخ تاريخ او تمدن په اړه د محمود جمال يوه ليکنه رامنځ ته شوخ چې په وروستي ۸۴ مخ کې يې لوی استاد علامه عبد الحی حبيبي ايراني ليکوال گڼل شوی...

د ښاغلي فاضل درېيم کتابگوټی پيامهای از پيام افغانستان دی چې د هند په افغان سفارت کښې يې د دندې پر مهال په پيام جريده کې د سرمقالو او ليکنو ټولگه جوړوي دده په وينا نوموړې جريده په ډېلي کې د جمعيت

له خوا خپريده په داسی حال چې د میزان په نامه مهالنی هم د ښاغلي
فاضل په چلونه افغان سفارت خپروله...

پیامهای از پیام افغانستان د هغو تبلیغاتي - کلیشه یې او له یوه پلوه سو
لید لیو تکراري لیکنو ټولګه ده چې دغه وخت جمعیت، یاهم په ډیلي کې
افغان سفارت پکې ښکیل و - په باور سره ددغو لیکنو منځپاڼه د ګران
فاضل له پوهنیزې وړتیا - کاري تجربې او استعداد ډېر ټیټه راځتی شي.
پاکستانیه شکست خوردند، اشغالی که پنج سال و ۱۷ روز دوام کرد... او
نور ددغې ټولګې سرلیکونه جوړوي.

دلته فاضل د لغاتو، ټکو، څنګ ترڅنګ ایښودل او له دغو تکراري او
کلیشه یې ټکو د جملو اوډون ته لیکنه ویلې: ملت آزاده، دلیر وستیزه
جوی افغان بهش از دودهه است که در برابر حمله آوران خارجی صف
آرایې نموده به مقاومت می پردازد... افغان های مبارز، این مشعله داران
نستوه وراستین راه آزادی و افتخار... انقلاب شکوهمند - مجاهدین دلیر
و سر بکف...

لوستونکې پدغسې لغاتو، ټکو او جملو کې څه موندای شي؟ - د هر وخت
خپل منطق وی، دا د ۱۳۵۸-۱۳۶۷ لمریز کال د جهادی لیکنو په کتار
کې ځای موندای شي، خو له هغې وروسته چې ادب و مطبوعاتو کومې
مخې موندلې په هغو لارو د ګام اخیستو وړتیا نشې لرلې.

له بده بخته چې د گران فاضل دغه لیکنې د ۱۳۵۸-۱۳۶۷ کلونو د لیکنو له کتار نه دی راوتی هماغسې توپک په لاس د مطبوعاتو پر ډگر ولاړ پاتې دی.

د ۱۳۵۸-۱۳۶۷ لمریز د لیکنو خبره مې ځکه وکړه، دغه مهال چې کومه تله او کانې لیدل کیدل هغه اوس سپک راختلي - د فاضل صاحب به دغسې سرلیکونه یاد وي: مکروب انسانکش کمونیزم - روسها از سالیان دراز این فکر را در کله خود پخته بود که....

یا دغه لنډې اوږدې مقدمې - دا جوته خبره ده، د لمر په خیر روښانه حقیقت دی، او خو دا موډ اوس زور شوی.

زه منم چې خپرونې اوس هم دغسې لیکنې خپل مجبوریت گنلای شي - خو هغه فاضل په څېر یوه سترگور او عالم لیکوال له خوا نه، که فاضل خپل قلم - استعداد، فکر او پوهه دغسې لیکنو ته استخدام کړي به باور سره چې له ځان او ولس دواړو سره به یې انصاف نه وي کړی.

که بیا هم دغسې لیکنې اړینې او سیاسي مجبوریت وي، شته داسې لیکوال چې دغسې لیکنو ته جوړ دي، لگیا دی پر همدغه لیکنو یې بازار تود ساتلی، چې فاضل پدی کتار کې نشي راتلای.

د فاضل فکر - علمي وړتیا استعداد په دغسې لیکنو ښايي نه وای ځپل شوی، دغسې استعدادونه لویو او پوهنیزو چارو ته پیدا شوي فاضل څه گرم دی؟ دغسې لیکنې له دی پرته نشي لیکل کیدای، دا به همداسې

جارحانه او بی روحه کارې دلته چط لغات او ټکې خنګ په خنګ کتار او جملو ته وانه پړوي بل څه کولای شي؟

دلته بحث، جدل او زغم نشی غوړیدای، قضاوت لیکوال خپل حق گڼي او د لغاتو، تور او فتوا په مټ پر لوستونکي د خپلو خبرو او مدعا د ټپنې هڅه کوي، پداسی حال کې چې هره ټپنه استبداد دی، استبداد د سیاست وسله کیدای شي، د علم نه.

د فاضل د ځغاستې، ډگر علم دی، د ډلبندیو، سیاست بازیو سپری ماته نه ښکاري.

پر ده خدای د لوړ استعداد او ذهانت له لوریني د وړ زمینو، ښو چانسونو او غوره شرایطو مهرباني هم کړی، ځکه خو وایم چې د الله تعالی دغه لوریني او مهرباني د پام وړ وگڼي.

فاضل په مدرسه کې همپشه لومړی نمره راغلی، د شرعیاتو پوهنځی ته په اوچتو نوموړو بریالی شو، تر هغې چې د ثور کودتا وروسته تاوجنو شیبو پېښور ته په مهاجرت اړ کړ، هلته له لنډې فرهنګي بوختیا په زدکړو پسې سعودي ته ولاړ او په راگرځیدو یې یوځل بیا فرهنګي چارو ته لاس مخه کړه، له لیکلو او مطالعې سره یې د مدرسې له وختو مینه پالل د اخوانیانو په نامه مشهور شوي خوځښت خواخوږی او لاروی و، د کډوالی پر مهال یې ددغه خوځښت گڼ فکري او ایډیولوژیک آثار دري ته واړول، دا د فاضل شهامت دی چې اوس هم د خپلو آثارو په لړ لیک کې پردغو

ژباړو سترگي نشې پټولې - که نه ډېری ددغسې آثارو په کښنه او ژباړه کورټ منکر دي.

د ډاکټر نجيب رژيم د نسکوریدو وروسته لنډه موده د کابل د کوڅه ډبه واکمنې په مطبوعاتي سياستونو کې ښکيل شو، ترهغې چې د کلتوري اتشي په توگه انقري او بيا د افغانستان سفارت د مستشار په توگه ډيلي ته ولاړ، خو کالو وروسته په بون کې شارژدافر شو، نژدی يوه لسيزه پدغه دنده پاتي شو.

په باور سره چې پدغه موده کښی به يې خپل پوهنيز صلاحياتونه لاپسې غوړولي او نوي علمې برياوې ترلاسه کړې وي.

خو له دغه برياوو سره داهم ښايې په گوته کړو چې فاضل پدغه موده کښې د خپلي پوهې او استعداد د ناقدري پره پر غاړه وړې - هغه دا چې خپل استعداد يې د يوې ځانگړي ډلې وچې تبليغاتي جگړي ته استخدام کړی.

ما د مخه ياده کړه چې فاضل خپله د خپلو پوهنيزو صلاحيتونو ناقدري وکړه، د ته چې الله تعالی د کومي بازي او خدمت استعداد ورکړي هغي ته يې ډېره لږ پام اړولی، مانا فاضل په خپل زور ندی پوهیدلی، که دی په خپل علمي ځواک هغه سې چې دی، پوهیدای دغه خاموش ځوان به د مزلونو لالهاند نه وای پاتي، د وخته به يې خپل منزل لاندې کړی وای.

څرگنده نده چې نوموړی د خپلو علمي صلاحیاتونو او استعداد د ځواک پته کله ترلاسه کړې؟ وایې ليوه ته د خپل زور پته د قیامت په ورځ لگېږي زما دعا ده چې فاضل ډېر ژر د خپل زور او ځواک پته وموندای شي.

یواځې فاضل نه، هر چا چې د خپل ځواک صلاحیت، استعداد د زغمل ډگر نه دی پیژندلی پخ بل ډگر کې یې ټولې خواری او هڅې بې ځایه ختلې یا په سیند لاهو شوې.

استاد سیرت ته نه گوري چې نژدی څلور لسيزي په سیاست پوري نښتی - خو لکه چې گورو منگول یې تشه ده.

که استاد سیرت د سیاست پر ځای خپلو پوهنیزو صلاحیتونو او علمي تبحر ته په کتلو په دغه ډگر کې پلټنو او علمي څیړنو ته درې لسيزې وقف کړی وای، شونې وه زموږ ولس د فکري انتشار او خواخوږي په کومي کې د تیارو له بې منزله سفر ژغورل شوی او خپل ملي او دیني استقامت موندلی وای، دغسې به د گوندو، گوندیو، تنظیم بازیو، ایډیالوژیو ترمنځ لالهانده او ځب، ځب نه وای پاتې.

له بده بخته په جهاد کې له بې خرته شونتیاوو سره هېچا د نوي توکم روحاني، ملي اخلاقي روزنه اړینه ونه گڼله، په ټولنیزه توګه ددغو ارزښتونو غوراوی او خپلول د پام وړ ونه بلل شول، ټول پام د جهاد پوځي اړخ ته واړول شو - آن چې جنگ د سیاست او ادب سټیج هم قبضه کړ،

داسې کومه علمي روحاني مرجع رامنځ ته نه شوه چې له جگړې او آیډيالوژيکو تنظيمي تبليغاتو څنگ ته د ملت لپاره په ملي او ديني ارزښتو ولاړ فکري رغښت وځلولي شي، پایله دا شوه چې دين د اقتدار وسيله او سمبول وپېژندل شو، مانا دا چې دين د اقتدار منډه او د حاکمیت بڼه وگرځیده، د اقتدار او ارزښتونو له منبر او د روحانیت او معنویت له رفعتونو د واک او اقتدار سيالی ته راتیټ شو او دغو روشونو او سیاستونو په نورو پورې زموږ د ذهني پبیلټیا غمیزه را وټوکوله له دې بله بدمرغي څه کیدای شي چې سیاست پر لیکوال، پروفیسور، عالم او پوهنتوني استاد د جنگسالار نوم پوري کړي، لکه چې فاضل ته څرگنده ده په جمعیت کښې د اړیکو خپل دود، کولتور او چاپیریال و، ما په گرانه په جمعیت کښې د خپل کار په موده کې له استاد رباني سره د لیده کاته مخه موندای شوی، یو وار ما استاد ته دا خبره وکړه چې که دا ورو، غوړیو، دال او پرستو پرځای علمي او پوهنیزو هڅو ته وخت وباسی یو وخت به یې د جمعیت له مشرتابه زیات په تاریخ کښې نوم دروند پاتی وي.

استاد دخپل عادت له مخي هو - کړه، چې غواړی د جمعیت چاری موږ ځوانانو ته وسپاري او دی د علمي، ادبي او فکري چارو سمبالښت پر غاړه واخلي.

کله چې د دفتر راووتو یوه ملګري راته کړه ته په خپله خبره پوه شوي، چې څه دی وویل: ما خپله خبره ده ته تکرار کړه، خو د ده هغه وخت د منطق په کاني خوراسپکه وگڼله.

نوی توکم ښايي استاد رباني د یوه عالم، لیکوال او اديب په توګه هغسي ونه شی پیژندای چې فی ظلال القرآن یې ژباړلی، په عرفان، پوهنه، پیام حق، قضا، نیاو مجلو کښې یې ادبي او پوهنیزه لیکنې او ژباړې خپرې شوي او د شرعيات مجله یې چلولې.

نوی توکم د لمبو په سیوري او د ودانیو د کنډوالو په ایروکې د استاد پل مومي، په کتابو مجلو او فرهنگ په پاڼو کې یې نه لټوي.

خبره په استاد سیرت ودریده، ما یو وخت غوښتل د سیرت صاحب په ناکام سیاست یا سیاسي ناکميو ځانګړې لیکنه ولرم او پدې خبرې وکړم چې که استاد سیرت د سیاست پر ځای په علمي ډګر کې دومره ستوماني ګاللي وای ښايي د ملي منزل پر لور اخیستي ګامونه دومره خام او کاواکه نه وای ختلي، اسلام - شریعت او جهاد له دغسې مظلومیت ژغورل شوی وای.

د سیاست بېرحمی ته ګوره چې د بون په غونډه کې ډېرې رایې استاد سیرت وگټلې، خو د واکمنۍ باز د حامد کرزی به سر کیناست.

په عملی ډګر کې دغسې بېرحمي نشي کیدای، په باور سره چې دلته به استاد سیرت له داسې زیاتي خوندي وای.

د یوه دوست په وینا استاد سیرت سیاست په را دنگلو د ځان او پخوانی پاچا دواړو بیرۍ پوبه کړه. مولانا ابو الکلام آزاد عالم و، متبحر عالم، خو په سیاست کې ټول عمر پردی پیژندل کیده، جواهر لال نهرو خپله کاري چې مولانا د بریمن سیاستوال مزاج خپل نشوای کړای...

مولانا مودودي خپل علمی صلاحیاتونه د سیاست پنبو ته لوگي کړل دده مزاج علمی و - سیاسي نه وه - کله چې ده له خپل علمی مزاج سره په سرغړاوي سیاست ته مخه کړه - تر پایه یې ورسره خپلوي ټینګه نشوای کړای. د سیاست د بیرحمۍ کیسې ډېرې دي، منتظري د سیاست څه ترلاسه کړای شول، مونږ ټول یې د سر په سترگو گورو.

مولانا فضل الرحمن فطري سیاستوال دی - که د سیاست په ډگر کې یې منډه نه وای کړي ښایې د یوي مدرسي مهتمم یا له دیوبند سره پېيلي ملا پیژندل شوی وای خو په سیاست کې یې له ټولو بریالی مومو - په یوه وخت کې د اپوزیسیون لیډر - دوو ایالتو کې واکمن - د بینظیر حکومت کې په پارلمان کې د بهرنیو اړیکو مشر - طالب، آن چې له امریکې سره د ګډ یون او پوهاوي تهر وهلی شي، او لکه چې گورو شونې ده ملتپال سیاست له سټیج هم ځان و ځلوي.

فاضل ته به پته وي چې د لاهور شاهي جومات شاوخوا او هیرا منډیې د جماعت اسلامي د حافظ سلمان بټ انتخابي سیمه ده، د جمعیت العلمای اسلام مولانا عبید الله انور هم له دغي حلقي ټاکنو ته ولاړ و.

قاضي حسين احمد او حافظ سلمان بت په هيرا منډي کې د هرې ډمي دروازي ته د رايې لپاره ولاړ بالاخانه په بالاخانه ګرځيدل.

دا د سياست بي رحمي ګڼې که ناولتيا، چې قاضي او حافظ د بدلمنو ښځو دروازو ته په دريدا اړ کولای شي. وايي د سياست سينه له زړه بې برخي وي، په داسي حال کې چې د ايمان ځای زړه پيژندل شوی، همدا تشه د سياست د بيرحمۍ سرچينه ګڼلای شي؟

ډاکټر طاهر القادري او ډاکټر عامر لياقت حسين چې په ځان پوه شول، يوه د پارلمان له ګټلي څوکې او بل له وزارت استعفاء ورکړه، خپل علمي او څيړنيز چاپيريال ته ستانه شول، شوني ده يو وخت د خپلو پوهنيز خدمت په مټ د سياست لوبه له نورو ګرمه وساتې شي.

په سياست کې څوک د تړلي کوڅي په لور ګام نه پورته کوي او که يې پورته کړ خپله مخه باسي، بيرته نه ګرځي.

که استاد سيرت د سياست پر ځای دومره وخت پوهنيزه هلو ځلو ته ورکړي وايې ښايې زموږ مدرسې - نصاب او زموږ طالبان د ترهګري په زهرو نه واي لړل شوي، بيا به چا نه ويل چې زموږ سرکاري مدرسو اخوانيان، جوماتو طالبان او ښوونځيو کمونستان راوټوکول.

دلته به موږ د خپلو ديني، ملي نومياليو پل پسي اخيست، د مسکو، مصر، ايران، سعودي د ايډيالوژيکو سياستونو او سياسي روشونو تقليد به مو نه کاوه.

مور د سیاست په پرتله د پوهې او د لیډر پرځای د مصلح (ریفامر) ته اړیوو، د شعور د غوړیدا تېري یوو، د اسلامي ټولنې د علماوو ستر مکلفیت د قرآن په وینا (انداز) پیژندل د انداز مانا ویره، ډار، عذاب، دوزخ، مار او لږم نه دی، د انداز مانا داده چې وگړي، چارواکي او واکمن خپلو مسوولیتونو او مکلفیتونو ته متوجه کړای شي، چې ټولنه له سقوط او خوړتیا راوگرځوي.

که استاد سیرت دغسې لټون پام وړ بللای وای ښایې مور خپله ورکه د مصري، ایرانی مفکرانو په تقلید او آثارو کښې نه وای لټولې او د مبارزي او بلنې میتود او روش مو د خپلو ملي ارزښتونو اوولسي ټولنیز مزاج له اړخه کتلې وای، د پوهنیزو هڅو، څیړنو او پلټنو نړۍ د سیاست په څیر تنگه نه ده، دلته نه د سیاسي گوند او رغښت اړتیا شته او نه د کومې ډلې - ددغه ډگر مخاطب د گوند، سیمې او توکم تربرید محدود نه دی - نن انټرنېټ نړۍ سره ښلولې، تلویزیوني چینلونه د سپورمکېو په مټ ترهر کوره غزیدلي - دغسې راډیو - او مهالنی خپرونې - کتابونه سیمنارونه او نورې رسنۍ دغسې ملي او دیني خدمت ته لنډې لارې او نوې اسانتیاوې برابرې کړي.

فاضل کلونه وړاندي د استاد سیرت له خوا د قرآن کریم د څو سپارو ژباړه او تفسیر خپور کړ - چې پدې اړخ کې ږ نوي لټون څرک گڼلای شوی

خو لکه د استاد سیاست بازو ددغسې سترو علمي کارنامو مخه ډب کړه:
ای بسا آرزو که خاک شد.

دا د فاضل د علمي مزاج لوری و، خو د سیاست بیرحمه تپنې په توره شپه
کې د ډگروال قذافي د شین کتاب پر تکثیر اړ کړ...

کله چې زه په کابل او فاضل په ډیلي کې و، په تیلیفون یې راته په انیس او
نورو کلکسیونو کې د خپلو مقالو او سرلیکنو یادونه وکړه چې که شونې
وي په ټولونه کې ورسره مرسته وکړم.

فاضل چې په دغسې لیکنو کې له کوم ترخ - کومي ډلې بیدریغه او ږنده
ننگه کړي - دی او خدای چې کله یې ددغه اړخ او ډلې کمزوریو -
کاواکیو ته هم ځوته نیولې؟ که نه دغه لوري او ډله له تیروتنو او کاواکیو
خړندي، معصومه او سپیڅلې ده او دا نور دي چې هېواد یې ددغسې
غمیزو پرسمندر ور ایله کړي.

له فاضل زما د سترو پوهنیزو خدمتونو هیله ده، نه مي غوښتل یو وخت
یې دد علمي خدمتو درنښت ددغسې کتابو له امله ننگونې، شک وزيان
سره مخامخ شوی وای.

فاضل چې په پوهنیزه کچه څه بریاوې ترلاسه کولای شي - هغه د
سیاست بازو په جواړي کې په ډېره آسانه بیللي شي.

په علم او پوهنیزو چارو کې د ډلبندیو - توکم سیمي توپیرونه او بریدونه
نه وي او چا ته هم دغه تله او پیمانه نه نیسي، دا له یوه قام، ژبې او سیمې

سره نشي پپيل کيداڀ، د علم نړۍ خورا پراخه او له پولو بريدو خوندي ده، دغه بريدونه هغه زولنې دي چې روح، ذهن، سوچ، فکر هر څه قيد ساتي. ددغسې زولنو د ماتيدو په هيله.

شناسایی با این کتاب

به قلم: دکتر عبدالغفور روان فرهادی

سید جمال الدین الحسینی الأفغانی، متوفی در سال ۱۸۹۷ در استانبول، چنان کسی نبود که نگارش دقیق زندگی نامه اش با شرح احوال او به آسانی فیصله نمی‌شود. می‌توان گفت در جمله آثار متعدد که در باره او به عربی، فارسی، فرانسوی و انگلیسی نوشته شده، این کتاب بالآخره دروازه نیمه گشاده تحقیق را تماماً باز می‌کند و به اثبات می‌رساند که شرح احوال و افکار و بیان تأثیر سیاسی سید کار ساده و سطحی نیست.

این دروازه چون گشاده شود، می‌توان داخل حیاط و عمارت آن شد.

مؤلف گرامی در هر قدم منظره دیگری کشف کرده است. سالیان ما بنگریم، در هر سال، حتی در هر ماه در زندگی سید مرحوم، رویداد های سیاسی خوش آیند و نا خوش آیند در آسیا، افریقا یا اروپا واقع شده است، پهنای جهان اسلامی در آن زمان و کشور های پیرامون آن و دول غربی (که هر کدام در پی سلطه یا ادامه سلطه در دیار

اسلام بودند) خواننده این کتاب را یکجا با سید در همه این کشورها به مسافرت های پرماجرا می کشاند و در صحنه های تمثیل سیاسی هر کشور، چه شرقی چه غربی دراماهای شور انگیز بازی می شود که در آن پادشاهان، شاهزادگان، وزیران و سیاست مداران و روحانیون نقش دارند یکی هوشمند و یکی نا عاقبت اندیش، یکی زیرک و یکی نا آگاه از خطرات ...

مؤلف مجبور گشته که در همراهی با سید جمال الدین الافغانی متوجه اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی نیمه دوم قرن ۱۹ باشد، این کار آسانی نبوده است زیرا سید خواه خواه در دام های سیاست های زمان افتاده است که هر یک بررسی و تحقیق را ایجاب می کند. پیکار سید که پایان یافتن سلطه فرنگیان را آرزومند بود. از پیشرفت غلبه انگلیس و غلبه امپراتوری روسیه (در آسیای مرکزی) رنج می کشید. این مناظر این پیکار پر از مخاطره را ترسیم می کند، اصلاحات فکری در آن زمان (که هنوز امریکا بازیگر در شرق نبود)، و هنوز مارکسیزم در هیچ کشور غلبه نکرده و محل تطبیق نیامده بود و هنوز صهیونیت به موفقیت نرسیده بود؛ متوجه دربارها و درباریان آن روزگار و اهل دانش بود، آن زمان تعداد مسلمانان با سواد در هرجا از اقلیتی بیش نبودند.

به مقایسه امروز احوال عهد سید، دیروز بلکه پریروز است در جهان امروز بعد از دو جنگ جهانی و تصادمات مسلحانه متعدد پس از

آن، بازهم احوال ملت های مسلمان و ضرورت خط سیاسی مستقل هر یک از ایشان و دشواری طی طریق در همه زمینه ها مسئله روز است. در این عصر راکت های قاره پیما و نیروی ذره وی و استخدام ماهواره و کمپیوتر با تبدلات پیهم، در می یابیم که بسی از قضایای عهد کنونی یعنی آغاز قرن بیست و یکم و تحولات آن در احوال آن زمان دیروزی و پیروزی ریشه ها داشته است. با این حساب، تحقیق در زندگانی سیاسی سید هنوز بلکه به طور فراینده پر از معنی و پر از محتوی است. این کتاب دشواری پهنای این تحقیق را ثابت می کند.

در حال حاضر، در می یابیم که نمی توان بدون بیان اثر گذاری سید در کشورهای مختلف بسی از جهات تاریخ آن کشور را شناخت همه کشورهای اسلامی و جنبش های اسلامی نقش تأثیر سید جمال الدین را دارند، در حالی که وی پادشاه یا صدر اعظم یا نخست وزیر نبود، وی مردی بود بی نظیر و بی مانند به حساب فکری و گویا که اعجوبه عهد خود بود. عنوان "بیدارگر عصر" در باره او صادق است. پهنای فعالیت او در بسی موارد از انتساب حتمی او به یک فرقه محدود فکری یا به یک ملت، بالاتر است (چه افغانی چه ایرانی چه مصری و چه ترکی) مانند او کسی دیگر را سراغ نداریم که به اندازه او مستشعر بر احوال اوضاع زمان باشد و در آغاز قرن ۲۱ زندگی کند.

مؤلف دانشمند این کتاب، اینک گام به گام در صف اول
متخصصان "سید جمال الدین شناسی" کسب مقام می‌کند، ان شاء الله
تعالی روزی خواهد رسید این کتاب را مکمل تر بنویسد. مطالعه همین
چاپ را برای جوانان جستجوگر در هر کشور اسلامی ارزشمند و سودمند
تشخیص می‌دهم.

شمال کالیفرنیا، امریکا ۲۰۱۶ م

فهرست اعلام



فهرست اعلام (اشخاص و اقوام)

ابومنصور، ۲۰۴	حضرت محمد (ص)، ۱۰۱
ابیوردی، ۳۳	ابراهیم صفائی، ۲۲۲، ۲۷۴،
احمد خان ابدالی، ۱۱۳	۶۱۲، ۲۸۴، ۶۱۱، ۲۸۳
اخضر براهیمی، ۳۳۶	ابن ماجه، ۳۲
آخوند سوات، ۱۲۶	ابهری، ۳۳
ادوارد ماهلر، ۴۷، ۳۳۴، ۶۱۴	أبو داود، ۳۲
ارنست رنان، ۹۶، ۳۷۸، ۴۸۱،	ابواسحاق اسفراینی، ۳۳
۵۶۳	ابوالحسن اشعری، ۲۰۱، ۲۰۴
آرین پور، ۳۲۰، ۶۱۳، ۶۱۴	ابوالحسن جمالی، ۱۷۲، ۲۴۹،
ازبک، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۷	۶۰۸، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۰
استاد خلیل الله خلیلی، ۳۴۶،	ابوالفرج اصفهانی، ۳۳
۳۵۳، ۳۵۱	ابوالکلام آزاد، ۳۲۸
استاد روان فرهادی، ۳۱۴، ۴۷۳	ابوبکر رازی، ۳۳
استاد سمندر غوریانی، ۳۰، ۴۳،	ابوبکر صدیق، ۱۵۳
۴۴، ۴۵، ۴۷۵	ابوجعفر بلخی، ۳۲
استاد محمد رشید رضا، ۵۹	ابوحامد غزالی، ۳۳

استاد میر سعید بریمن, ٣٦٦ اصغر مهدوی, ٢٣٣, ٢٨٢, ٣٠٦, ٣٦٠, ٥٠٧, ٥٠٨, ٦٠٧ اعظم خان, ٩٤, ١٠٣, ١٠٤, ١٢٥, ٢٥٨, ٢٦٠, ٢٨١, ٢٩١, ٣٠١, ٣٠٢, ٣٠٣, ٣١٢, ٣٤١, ٣٤٣, ٣٤٤, ٣٤٥, ٣٧٢, ٤٠٤, ٤٠٧, ٤١٤, ٤١٨, ٤٣٨, ٤٣٩, ٤٤٠, ٤٧٧, ٤٨٦, ٤٨٧, ٥١٤, ٥١٥, ٥١٦, ٥١٨ اعظمی, ٣٦٤ افغانستان, ٢ آقا بزرگ تهرانی, ٢٣٩, ٢٤٠ الامام محمد عبده, ٥٩, ٦١ اللقانی, ٥٧, ٥٦٢ امام ابوحنیفه, ٦٠, ٦٧, ٨٣, ١٩٨ امام احمد بن حنبل, ١٩٦ امام حسین, ٤٨, ٤٠٢ امام خمینی, ١٦٤, ٣٣٣, ٥٢٤ امام رضا, ٢٥٨	ابوریه, ١٤, ٦٣, ٦٤, ٦٦, ٦٧, ٦٨, ٣٨٧, ٥٥٠, ٥٥١, ٦١٣ ابوعلی بن سینا, ٣٣ ابوعلی فارسی, ٣٣ بیضاوی, ٣٣ پروفیسور برهان الدین ربانی, ٣٣٣ پروفیسور صبغت الله مجددی, ٣٣٣ پشتون, ٣٩, ١٠٥, ١١٥, ١١٧, ١٤٦, ٢١٧, ٢١٩, ٤٧٥ پوهاند رسول رهین, ٣٣٠, ٦١٦ پوهاند سید سعدالدین هاشمی, ٦٠٨ تاتاری, ١١٤, ٣٨٤ ترمذی, ٣٢, ٤٠٢ تره کی, ٦٠, ٣١٤ تقی زاده, ٢٤١, ٢٤٣, ٢٤٤, ٣٠٧ تیمورشاه, ١١٧, ٤٧٨

آمدی، ۳۳	تاجیک، ۱۱۴
امیر محمد اعظم خان، ۴۰۵، ۴۳۹	ترکمن، ۱۱۴
امیل زیدان، ۲۹۶	جرجی زیدان، ۱۳، ۲۷۵، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵
امین السلطان، ۸۸، ۱۵۷، ۲۲۰، ۵۶۶، ۵۰۵، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۲۱	۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۳۱، ۶۱۲
امین الضرب، ۱۵۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۹۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۸۰، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۶۶	جنرال سید شریف، ۵۳
انجنیر عبدالرحیم، ۶۱۳	حامد کرزی، ۳۳۶
ایران شهر، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۳، ۲۸۹، ۶۱۷	حسن امین، ۱۵۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۹۰، ۳۳۶، ۳۸۰، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۶۶
ایرج افشار، ۲۳۳، ۳۰۵، ۳۶۰، ۵۰۷، ۶۰۷	خان اهواز، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
بابا نانک، ۱۱۵	خسرو شاهی، ۶۷، ۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۳۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۸۹، ۴۲۹، ۴۶۷، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۶۱، ۵۶۷، ۶۰۶، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۵
بخاری، ۳۲، ۳۷۴، ۴۷۶، ۴۸۶، بختانی، ۸، ۳۶۳، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۱۶	
بدیع الزمان همدانی، ۳۳	
برنس، ۱۱۸	
بزدوی، ۳۳	

بسطامی، ٣٣	حفیظ الله ایوبی، ٢٠
بغوی، ٣٢	حکیم الدین قریشی، ٤٧، ٦١٤
بلوچ، ١١١، ١١٤	خامنه ای، ٣٣٣
بنی اسرائیل، ١٠٦	خسروخان، ١٠٩
داغستانی، ٢١٤	خواجه عبدالله انصاری، ١٩٦
داکتر لطیف ناظمی، ٥٢٢	داروین، ٧٠
دکتور علی شلش، ٧٩، ١٣٢،	شیر علی خان، ١٠٤، ١٢١،
٦١٣، ٢٨١	١٢٦، ١٢٩، ٢٢٦، ٢٢٨،
دکتور عنایت الله ابلاغ، ١٩٧	٢٥٩، ٢٦٠، ٣٠٢، ٣٠٤،
دکتور محمد عماره، ١٣، ٢٨،	٣١٣، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٤٥،
١٥٠، ١٥٣، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١،	٣٧١، ٤٠٤، ٤٤٠، ٤٧٩،
٤٢٩، ٥٦١، ٦٠٩، ٦١٩	٤٨٦، ٤٨٧، ٤٩٩، ٥٠٢،
دوست محمد خان، ١١٣، ١١٨،	٥٠٣، ٥١٥، ٥١٨
١٢٣، ١٢٤، ٢٤٠، ٢٥٨، ٢٥٩،	صدر شیرازی، ٣٤
٢٦٠، ٣١٦، ٣١٩، ٣٤٠، ٣٦٦،	صفات الله جمالی، ٢٦٧، ٢٧٢،
٣٧١، ٤٠٢، ٤٣٣، ٤٤٠، ٥٦١	٢٧٣، ٦١٧
روح القدس، ٢٦٩	طبری، ٣٣
ریاض پاشا، ٧، ٦٥، ١٥٧، ١٨٦،	طهماسب، ١١٢
١٨٧، ٣٢٦، ٣٧٧، ٤١١، ٤٦٨،	طیبه بیگم، ٢٥١، ٢٥٢، ٣٥٧
٤٨٥، ٥٦٦	عارف ابوتراب، ٦٧، ٣٧٩

ز مخشری، ۳۳	عبد الأحمد جاوید، ۳۲۲
سرخی، ۳۳، ۲۱۷، ۴۷۶	۵۰۶، ۴۶۹
سعد الدین تفتازانی، ۳۳	عبد الحی حبیبی، ۲۳۴، ۲۴۸،
ذکی، ۲۴۷، ۴۰۱	۳۵۵، ۳۲۳
رستم خان، ۱۰۹	عبد القاهر جرجانی، ۳۳
سعد زغلول پاشا، ۱۲	عبدالله جان، ۱۲۱
سکاکی، ۳۳	عثمان ذی النورین، ۱۵۳
سکینه بیگم، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۲،	عربی پاشا، ۶۵، ۲۹۹، ۳۲۵،
۲۷۳	سید قاسم رشتیا، ۲۵۸، ۳۲۸،
سلطان حسین، ۹۷، ۹۸، ۱۰۷،	۶۰۹، ۳۲۹، ۶۰۷،
۱۱۲	سید محسن عاملی، ۲۳۹
سلطان عبدالحمید، ۵۰، ۱۳۴،	سید مخدوم رهین، ۲۸۲،
۱۳۷، ۱۴۴، ۳۱۰، ۳۳۵، ۳۸۲،	۳۲۳، ۳۲۸، ۳۸۹، ۶۰۷،
۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۷	سید نظیف پاچا، ۵۳
سید زکی، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲	شاه اشرف، ۹۹، ۱۱۳
سید صفدر، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،	شاه زمان، ۱۱۷، ۱۲۳
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۸،	شاه شجاع، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳،
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳،	شاه عبدالعظیم، ۷۸، ۲۰۵،
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۰،	۳۸۱، ۳۸۲، ۴۲۱، ۴۴۸،
۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۷، ۴۰۲،	۵۴۹
۴۴۴، ۴۹۰، ۵۴۶	شاؤول، ۱۰۵، ۱۰۶

سلطان عبدالعزيز, ٣١٨, ٤٤٠ شهاب الدين مقتول, ٣٣ شهاب الممالك, ١٧٢ شهباز البهاری, ١٥٩, ٥٥٧	شکری زیدان, ٢٩٤ شیخ مرتضی, ٢٠٦, ٢٤٧, ٢٦٢ سلطان محمد کابلی, ٢٩٦, ٢٩٩, ٣٩٧, ٤٣٠, ٤٤٦ سیبویه, ٣٣

فهرست اعلام (اماکن)

۳۱۲, ۳۱۱, ۳۰۹, ۳۰۷ ۳۲۲, ۳۲۰, ۳۱۹, ۳۱۷ ۳۳۸, ۳۳۷, ۳۳۶, ۳۲۹ ۳۴۲, ۳۴۱, ۳۴۰, ۳۳۹ ۳۵۳, ۳۴۶, ۳۴۵, ۳۴۳ ۳۵۹, ۳۵۸, ۳۵۶, ۳۵۵ ۳۶۳, ۳۶۲, ۳۶۱, ۳۶۰ ۳۸۶, ۳۸۴, ۳۶۵, ۳۶۴ ۳۹۷, ۳۹۱, ۳۹۰, ۳۸۸ ۴۰۳, ۴۰۱, ۳۹۹, ۳۹۸ ۴۱۹, ۴۱۲, ۴۰۷, ۴۰۵ ۴۳۳, ۴۳۲, ۴۳۰, ۴۲۰ ۴۴۳, ۴۴۰, ۴۳۹, ۴۳۸ ۴۶۹, ۴۶۷, ۴۶۵, ۴۴۵ ۴۷۹, ۴۷۷, ۴۷۶, ۴۷۳ ۴۸۹, ۴۸۷, ۴۸۶, ۴۸۴ ۴۹۴, ۴۹۳, ۴۹۱, ۴۹۰ ۵۰۱, ۴۹۹, ۴۹۸, ۴۹۷ ۵۱۳, ۵۱۲, ۵۰۳, ۵۰۲ ۵۲۴, ۵۱۹, ۵۱۸, ۵۱۴ ۵۲۹, ۵۲۸, ۵۲۶, ۵۲۵ ۵۳۷, ۵۳۴, ۵۳۲, ۵۳۰ ۵۴۸, ۵۴۴, ۵۴۳, ۵۴۰	مکه مکرمه ۱۰۸, ۳۷۱, ۳۸۰, ۴۲۳, ۴۱, ۱۳۵, افغانستان ۲, ۷, ۱۳, ۱۴, ۱۷, ۱۸, ۲۰, ۲۱, ۲۵, ۳۰, ۳۵, ۳۹, ۴۲, ۴۸, ۵۰, ۵۴, ۵۵, ۶۰, ۶۴, ۷۱, ۹۱, ۹۲, ۹۴, ۹۹, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۲۳, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۱, ۱۳۳, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۴۶, ۱۶۴, ۱۸۰, ۱۸۳, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۹, ۱۹۶, ۲۰۱, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۳, ۲۲۴, ۲۲۷, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۴, ۲۵۳, ۲۵۷, ۲۵۸, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۵, ۲۷۵, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۳, ۲۸۷, ۲۹۱, ۲۹۵, ۲۹۹, ۳۰۱, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۵,

کنر ٥٣, ٤٨, ١١٥ ,	٥٥٣, ٥٥٤, ٥٥٥, ٥٥٦ ,
١٩٩, ٢٣٣, ٢٤٠, ٣٠٧ ,	٥٥٩, ٥٦٤, ٥٦٩, ٥٧٠ ,
٣١٣, ٣١٩, ٣٤٠, ٣٥٦ ,	٦٠٤, ٦٠٥, ٦٠٦, ٦٠٩ ,
٣٥٨, ٣٥٩, ٣٦٠, ٣٦١ ,	٦١٠, ٦١١, ٦١٢, ٦١٣ ,
٣٦٢, ٣٦٣, ٣٦٤, ٣٦٥ ,	٦١٤, ٦١٦, ٦١٧ ,
٣٦٦, ٣٧١, ٣٨٩, ٤٠٢ ,	اروپا ٢, ٢٩, ٣٧, ٤١ ,
٤٣٠, ٤٤٤, ٤٨٠, ٤٨٨ ,	١٢٢, ١٧٥, ٢٩٨, ٣٠١ ,
٤٩٠, ٥٠٣, ٥٣٩, ٥٤٠ ,	٣٢٩, ٣٥٢, ٣٨٩, ٤٤٧ ,
٥٦٠, ٥٦٨	٤٩٥, ٥٠٥, ٥٥٤, ٥٨٥ ,
کوهدامن ٣١٤	استانبول ٥١, ٧٥ ,
کویت ١٧, ٢٥	١٣٤, ١٩٧, ٢٣١, ٢٣٢ ,
لاهور ٤٣, ٣٨٤, ٣٨٥ ,	٢٧٢, ٢٨٥, ٢٨٨, ٢٨٩ ,
٦٠٦	٢٩٠, ٣٠٢, ٣٠٤, ٣٠٥ ,
لندن ٥٧, ٦٦, ٧٣, ٧٤ ,	٣٠٦, ٣٢٠, ٣٢٩, ٣٣١ ,
٧٥, ٧٦, ٧٧, ٨٢ ,	٣٣٢, ٣٣٤, ٣٣٥, ٣٧٣ ,
٨٨, ٩١, ٩٢, ١١٠, ١٣٢ ,	٣٧٩, ٣٨٢, ٣٨٣, ٣٨٥ ,
١٧٢, ١٧٤, ١٧٦, ١٨٤ ,	٣٩٠, ٣٩٩, ٤٢٣, ٤٣٣ ,
١٨٥, ١٩٠, ٢٠٥, ٢٣٤ ,	٤٤٠, ٤٤٣, ٤٤٤, ٤٤٧ ,
٢٣٥, ٢٦٤, ٢٨٤, ٢٨٦ ,	٤٤٩, ٤٥١, ٤٥٣, ٤٥٥ ,
٢٨٨, ٣٠٥, ٣٢٤, ٣٢٥ ,	٤٥٦, ٤٥٨, ٤٥٩, ٤٦١ ,
٣٢٦, ٣٣٥, ٣٧٤, ٣٧٧ ,	٤٨٤, ٤٨٥, ٥٨٤ ,
٣٧٩, ٣٨١, ٣٨٢, ٤١٥ ,	اسدآباد ١٦١, ٢٥٧, ٢٦٢ ,
٤٢٢, ٥٦٤, ٥٩٩, ٦٠٠ ,	٢٦٨, ٢٦٩, ٢٧٢, ٢٨٠ ,
٦١٠, ٦١٣, ٦١٧	٣٥٦, ٣٥٧, ٣٥٨, ٣٥٩ ,
مشهد ١١٩, ٢٢٩, ٢٤٤ ,	٣٦٠, ٣٦١, ٣٦٢, ٣٦٤ ,
٢٥٧, ٢٨٠, ٣٥٧	٣٦٥, ٣٧١, ٣٧٧, ٤٨٨ ,
	٤٨٩, ٥١٨, ٥٣٩, ٥٦٠ ,

مصر ٧, ١١, ١٢, ١٣,	اسعد آباد ٦٨, ٣١٩, ٣٦٢,
١٤, ١٦, ٢٠, ٢٧, ٢٩,	٣٦٣, ٤٣٠, ٤٨٨,
٣٥, ٣٦, ٤٠, ٤٢, ٤٤,	آستانه ٤٣, ٥١, ٨٩,
٤٥, ٥٠, ٥١, ٥٢, ٥٧,	١٢٤, ١٣٨, ١٤٦,
٥٩, ٦٠, ٦١, ٦٢, ٦٣,	٣١٠, ٣٢١, ٣٣٦,
٦٤, ٦٥, ٦٦, ٦٧, ٧١,	اسکندریه ٦٠, ٦٥,
٧٢, ٩٠, ٩٤, ١٢٥, ١٢٩,	٧٢, ١٢٩, ١٣١, ٣٢٥,
١٣١, ١٣٥, ١٣٨, ١٤٠,	٣٧٥, ٤٢٧, ٥٦٢,
١٤١, ١٤٢, ١٤٣, ١٤٨,	٥٦٣
١٤٩, ١٥١, ١٥٧, ١٥٩,	اسلامبول ١٧٥,
١٦٤, ١٨٢, ١٨٤, ١٨٦,	٢٤٣, ٢٩٠, ٣١٩, ٣٣١,
١٨٧, ١٩١, ٢٠١, ٢١٤,	٣٣٤, ٤٠٩, ٥٠٥,
٢٢٦, ٢٢٧, ٢٣٩, ٢٥٩,	انگلیس ٣٥, ٤٥, ٦٢, ٦٥,
٢٦٤, ٢٧٥, ٢٩٥, ٢٩٦,	٦٦, ٧٢, ٧٦, ٨٠, ٩٠,
٢٩٧, ٢٩٨, ٢٩٩, ٣٠١,	٩١, ٩٢, ١١٣, ١١٧,
٣١٤, ٣١٧, ٣١٨, ٣١٩,	١١٨, ١٢٢, ١٢٣, ١٢٤,
٣٢٢, ٣٢٤, ٣٢٦, ٣٣٢,	١٢٥, ١٢٦, ١٢٧, ١٢٩,
٣٣٤, ٣٣٦, ٣٤٧, ٣٥٣,	١٣٠, ١٣١, ١٣٢, ١٤٥,
٣٦٢, ٣٧٣, ٣٧٤, ٣٧٥,	١٤٧, ١٤٨, ١٧٣, ١٧٥,
٣٧٦, ٣٧٨, ٣٨٢, ٣٨٧,	١٧٧, ١٨٣, ١٨٤, ١٨٧,
٣٩٠, ٣٩٧, ٤٠٧, ٤١١,	١٩٠, ٢٠٥, ٢١٧, ٢٣٥,
٤١٥, ٤١٦, ٤٢٧, ٤٣٧,	٢٤١, ٢٧٥, ٣٢٢, ٣٢٥,
٤٥٠, ٤٥٥, ٤٦٨, ٤٨٧,	٣٢٦, ٣٢٧, ٣٤٢, ٤١٧,
٤٨٨, ٥٠٠, ٥٠١, ٥٠٢,	٤٢٣, ٥١٤, ٥١٥, ٥١٦,
٥٠٥, ٥١٢, ٥٢٤, ٥٤٩,	٥١٧, ٥٢٥, ٥٦٣, ٥٦٥,
٥٥٠, ٥٥٦, ٥٥٩, ٥٦٢,	٥٨٦, ٥١٥,
٥٦٣, ٥٦٦, ٥٦٩, ٦١٤,	
٦١٦, ٦١٧, ٦١٨,	

٤٧٦, ٤٧١, ٤٦٩, ٤٦٠ , ٤٩٧, ٤٩٤, ٤٨٧, ٤٧٩ , ٥٠١, ٥٠٠, ٤٩٩, ٤٩٨ , ٥١٨, ٥١٧, ٥١٦, ٥٠٥ , ٥٤٤, ٥٢٨, ٥٢٥, ٥٢٣ , ٦٠٠, ٥٦٤, ٥٥٩, ٥٥٥ , ٦١٤, ٦١٠, ٦٠٧, ٦٠٣ ٦١٥ , ٩٨, ٩٧, ٩٤, ٣٨ اصفهان , ١٠٨, ١٠٧, ١٠٠, ٩٩ , ١٢٠, ١١٢, ١١١, ١١٠ , ٣٧٩, ٢٤٤, ٢٠٦, ١٨٤ ٤١٨ , ٢٤١, ٣٧, ٢١ آلمان , ٥٢٠, ٤٩٦, ٤٢٠, ٢٦٨ ٦١١, ٦١٠ الموت ٢١٨, ٢١٥, ٤٤٦ مونىخ (مونشن) ٢٦٨ نشان طاش ٣٠٦, ٤٢٥ نيشاپور ١١٩, ٢٦٠, ٤٠٧ هرات ١١٧, ١١٤, ٣٣ , ٢٥٩, ٢٥٨, ١٩٦, ١٢٤ , ٣٥٧, ٣٤٤, ٣٤١, ٣١٦ , ٥١٦, ٤٠٤, ٣٧٢, ٣٧١ ٦١٧, ٥٦١	ايران ٣٢, ٢٩, ٧, ٦ , ٤٨, ٣٩, ٣٧, ٣٦, ٣٣ , ٨٢, ٨١, ٨٠, ٧٨, ٥٠ , ٨٩, ٨٨, ٨٧, ٨٥, ٨٤ , ٩٩, ٩٥, ٩٤, ٩٣, ٩٢ , ١٠٧, ١٠٤, ١٠١, ١٠٠ , ١١١, ١١٠, ١٠٩, ١٠٨ , ١١٩, ١١٨, ١١٣, ١١٢ , ١٢٦, ١٢٤, ١٢٣, ١٢٢ , ١٦٠, ١٥٦, ١٤٤, ١٤١ , ١٧٨, ١٧٧, ١٧٥, ١٦٤ , ١٨٣, ١٨٢, ١٨١, ١٧٩ , ١٨٩, ١٨٦, ١٨٥, ١٨٤ , ٢١١, ٢٠٧, ٢٠٥, ١٩٥ , ٢١٥, ٢١٤, ٢١٣, ٢١٢ , ٢٢٢, ٢٢١, ٢١٩, ٢١٨ , ٢٢٧, ٢٢٦, ٢٢٥, ٢٢٣ , ٢٥٣, ٢٤٣, ٢٣٩, ٢٣٠ , ٢٧٤, ٢٧٢, ٢٦٧, ٢٦٠ , ٢٨٤, ٢٨٣, ٢٨١, ٢٧٩ , ٢٨٩, ٢٨٨, ٢٨٧, ٢٨٦ , ٣٣٣, ٣١٥, ٣٠٧, ٣٠٢ , ٣٣٩, ٣٣٦, ٣٣٥, ٣٣٤ , ٣٥٢, ٣٤٥, ٣٤٤, ٣٤١ , ٣٧٩, ٣٦٤, ٣٦٠, ٣٥٩ , ٤٠٧, ٣٨٣, ٣٨٢, ٣٨١ , ٤٢٢, ٤٢١, ٤١٩, ٤١٨ , ٤٤٨, ٤٤٧, ٤٣٣, ٤٢٧

همدان ٨٥، ٩٣، ١٦١،	ایرلند ٤٣
٢٢١، ٢٤٤، ٢٥٧، ٢٦٢،	بخارا ١١٧، ١١٨، ١١٩،
٢٧٦، ٣٥٦، ٣٥٨،	١٢٧، ٢٤٠، ٣٤١،
٣٦٠، ٣٦٢، ٣٦٣،	٣٤٢، ٣٤٣، ٤٠٧، ٥١٣،
٣٦٤، ٣٧٧، ٤٦٩،	٥١٤
٤٨٨، ٤٩٠،	برلین ١٢٥، ١٨٤، ٢٣٢،
هندوستان ٣٨، ٥٢، ٩٤،	٢٤١، ٢٤٣، ٢٨٩، ٣٠٧،
١٢٣، ١٢٤، ١٢٧، ١٦٠،	٣٠٨، ٣٨٤، ٣٨٥، ٤١٤،
٢٢٨، ٢٨٣، ٢٩٥، ٣٠٢،	بسطام ٣٣، ٢٨١، ٢٨٢،
٣٢٨، ٣٤٠، ٣٧٩، ٤٠٣،	بصره ٩٢، ٢٠٥، ٢٠٧،
٤٠٧، ٤١٥، ٤١٦، ٤٣٠،	٢٢٥، ٢٣٥، ٢٨٤، ٣٨١،
٤٣٣، ٤١٥،	٤٢٢
واتیکان ٢٩، ١٦٤، ١٩٥،	بطر سبورغ ٢٣٩
نجف ٢٠٧، ٢٣٢، ٢٥٧،	بغداد ٨٥، ٨٩، ٩٢،
٣٦٤، ٣٨٥، ٤٠٧،	١١٧، ٢٢٥، ٢٣٥، ٢٨٤،
فرانسه ٢١، ٣٢، ٩٦، ١٢٥،	٣٣١، ٣٥٣، ٣٨١، ٤٣٣،
١٤٠، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥،	٤٥٧، ٤٤٤،
١٧٧، ١٨٣، ١٩٧، ٢٣٩،	بلخ ١١٤، ١١٧، ١٢٧،
٢٨٨، ٢٩٠، ٤٢٧، ٤٢٩،	پاریس ٢٦، ٤١، ٥٩، ٦٦،
٥١٢، ٥٩٩، ٦٠٨،	٨٨، ٩٦، ١٢٥، ١٦٠،
فرح آباد ١١١، ١١٢،	١٨٤، ٢٤٤، ٢٧١، ٢٧٥،
قزوین ١١٣، ٢٤٤، ٢٦١،	٢٨٦، ٢٨٩، ٣٣٢، ٣٥٨،
٢٦٢، ٢٦٣، ٣٦٤،	٣٦٢، ٣٧٧، ٣٧٩،
قسطنطنیه ٧٥، ١٢٤،	٣٨٥، ٤٢٧، ٤٥٣، ٤٥٩،
٣٠١، ٣٤٣، ٤٠٨، ٤٢٢،	٥٦١، ٥٩٨، ٦٠٠، ٦٠٧،
٤٣٨، ٤٥٣، ٥١٤،	

٣١٤ قلعہ فرہاد	٦١٣, ٤٣٣, ١٨٧ پاکستان
, ٥٣, ٥١, ٤٨, ٤٧ قندھار	٤١٩, ٣٣٦ پترزبورگ
, ١٠٨, ١٠٧, ١٠٠, ٥٤	بمبئی ٩٣, ١٠٢, ١١٠,
, ١١٤, ١١١, ١١٠, ١٠٩	, ٣٠٤, ٣٠٢, ٢٤٤, ١٨٧
, ١١٩, ١١٧, ١١٤, ١١٥	, ٣٧٨, ٣٧٤, ٣٧٥, ٣٧٣
, ٣١٢, ٣٠١, ٢٣٥, ١٢٣	٦١٥, ٤٨٤
, ٣٥٧, ٣٤٤, ٣٤١, ٣١٣	٣٥٤, ٥٣ پشد
, ٤٣٤, ٤٣٣, ٤٠٥, ٣٧٢	٦٠ پغمان
٥١٤, ٤٩١, ٤٣٨	٣٥ پنجاب
٣٥٩, ٣٥٨ کامہ	پورت سعید ٥٧, ١٨٩,
, ٣٠٠, ١٨٧, ٩١ کراچی	١٩٠
, ٣٢٤, ٣٢٣, ٣٢٢, ٣٠١	٣١٤ تخار
, ٤٣٥, ٤٣٣, ٣٧٥, ٣٣١	ترکیہ ٥٠, ١٢٥, ١٨٦,
٤٣٨, ٤٣٧	, ٣١٩, ٢٩٩, ٢٣٩, ٢٣٣
کرمان ١١١	, ٣٨٢, ٣٣٨, ٣٣٦, ٣٢١
, ٣٢٣, ٣٢٢, ١٨٢, ١٨٠,	, ٤٤٠, ٤٣٦, ٤٢٣, ٤٠٩
, ٣٢٨, ٣٢٤, ٣٢٥, ٣٢٤	, ٥١٢, ٥٠٢, ٤٨٨, ٤٨٧
, ٥٥٦, ٣٧٨, ٣٧٤, ٣٢٩	٥٤٥, ٥٥٩, ٥٤٩
٥٤٧, ٥٥٧	حجاز ٩٤, ١٠٨, ١١٧,
کلکتہ ١٥٩	, ٣٣٨, ٣٠١, ١٤٥, ١٤٣
حیدر آباد ٤٨, ٢٤٤,	, ٥١٨, ٤٣٨, ٤٢٤, ٤٠٣
, ٣٧٤, ٣٧٥, ٣٢٥, ٣٢٤	٥٤٤
, ٥٥٦, ٥٥٥, ٥٥٠, ٥٤٧	کرمانشاہ ٢٣٠, ٣٨١,
٥٥٧	کلکتہ ٦٥, ١١٨, ١٦٠,
, ١٢٣, ١١٢, ١١١ خراسان	

۴۷۶, ۲۸۰, ۲۵۷, ۱۲۶ خرطوم ۴۳ دکن ۲۶۴, ۶۳, ۳۸ ۴۱۵, ۳۷۶, ۳۷۵, ۳۲۵ ۵۵۶, ۵۵۵, ۵۵۰, ۵۴۷ دهلی ۶۰۹, ۳۲۹, ۴۳ ۶۱۳, ۶۱۲, ۶۱۱, ۶۱۰ دهمزنګ ۶۰ روسیه ۱۲۴, ۹۱, ۸۱ ۲۴۵, ۲۲۹, ۲۲۳, ۱۲۶ ۵۸۶, ۴۱۹, ۳۸۰, ۳۳۸ سامرا ۲۰۷ سجستان ۱۱۲ سرخس ۱۹۸, ۸۳ سوریه ۶۵, ۶۴, ۶۳, ۶۲ ۳۳۲, ۳۱۰, ۳۰۵, ۶۶ شام ۳۱۷, ۳۰۵, ۳۰۱ ۴۴۶, ۴۴۳, ۴۳۸, ۳۳۲ ۵۴۴, ۴۵۶, ۴۵۵ طهران ۲۲۰, ۱۷۵, ۱۰۲ ۲۶۸, ۲۵۷, ۲۲۶, ۲۲۵ ۲۷۶, ۲۷۲, ۲۷۰, ۲۶۹ ۴۴۸, ۴۲۱, ۴۱۸, ۲۸۰ ۵۰۵, ۵۰۱, ۴۴۹	غزنه ۹۹ فارس ۳۶, ۳۴, ۳۳, ۳۱ ۹۱, ۸۵, ۸۱, ۸۰, ۳۹ ۱۲۳, ۱۲۰, ۱۰۵, ۹۲ ۲۸۴, ۲۳۵, ۲۲۱, ۲۰۵ ۴۷۶, ۴۷۵, ۴۰۰, ۳۳۷ ۵۶۴ تهران ۴۷, ۳۸, ۳۳, ۳۱ ۸۲, ۸۱, ۷۸, ۵۲, ۴۹ ۱۲۳, ۱۱۹, ۱۱۷, ۹۳ ۱۶۳, ۱۶۱, ۱۶۰, ۱۴۳ ۲۳۳, ۱۸۷, ۱۷۳, ۱۶۴ ۲۶۸, ۲۵۷, ۲۴۶, ۲۴۴ ۲۸۹, ۲۸۳, ۲۸۲, ۲۸۱ ۳۵۷, ۳۴۲, ۳۳۱, ۲۹۰ ۳۷۹, ۳۷۲, ۳۷۱, ۳۶۴ ۳۸۳, ۳۸۲, ۳۸۱, ۳۸۰ ۴۴۷, ۴۳۴, ۴۱۸, ۳۸۷ ۵۲۴, ۵۰۷, ۵۰۴, ۴۸۴ ۵۶۱, ۵۵۶, ۵۲۶, ۵۲۵ ۶۰۸, ۶۰۷, ۶۰۴, ۵۶۸ ۶۱۲, ۶۱۱, ۶۱۰, ۶۰۹ ۶۱۷, ۶۱۵, ۶۱۴, ۶۱۳ چاه آب ۳۱۴ سویدن ۶۰۵, ۳۳۰, ۱۷ ۶۱۴, ۶۱۳

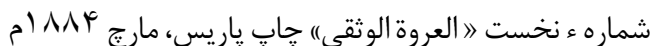
عربستان ١١١, ٢٨٤, ٣١٥, ٥٥٩, ٣٣٧		جرمنی ٣١٥ شیرگر ٤٩٠, ٤٨٩, ٤٨٨

اسناد
و
تصاویر

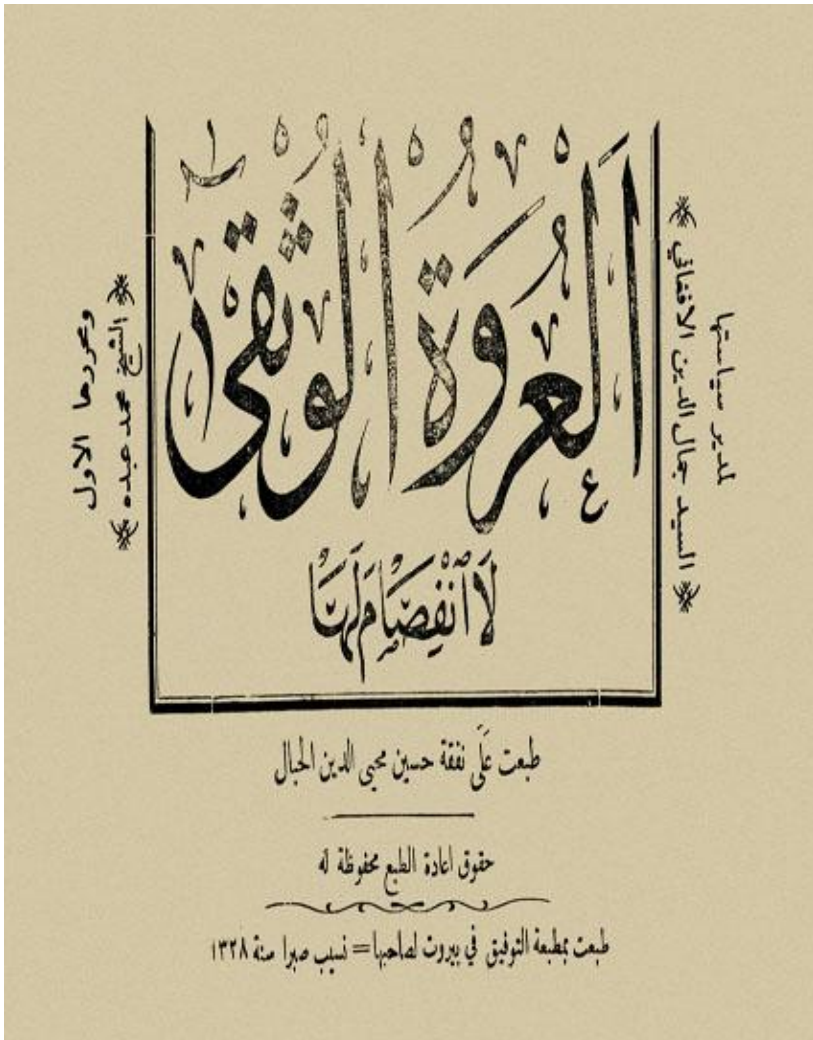




سید جمال الدین افغانی این فوتوی خویش را به هموطنش برهان الدین بلخی مشهور به پیر قطن در سال ۱۳۱۳ هـ قمری (۱۸۹۶ م) در استانبول اهدا کرده است



مهر مربع شکل سید جمال الدین (۱۸۶۰م) یعنی در ۲۲ سالگی

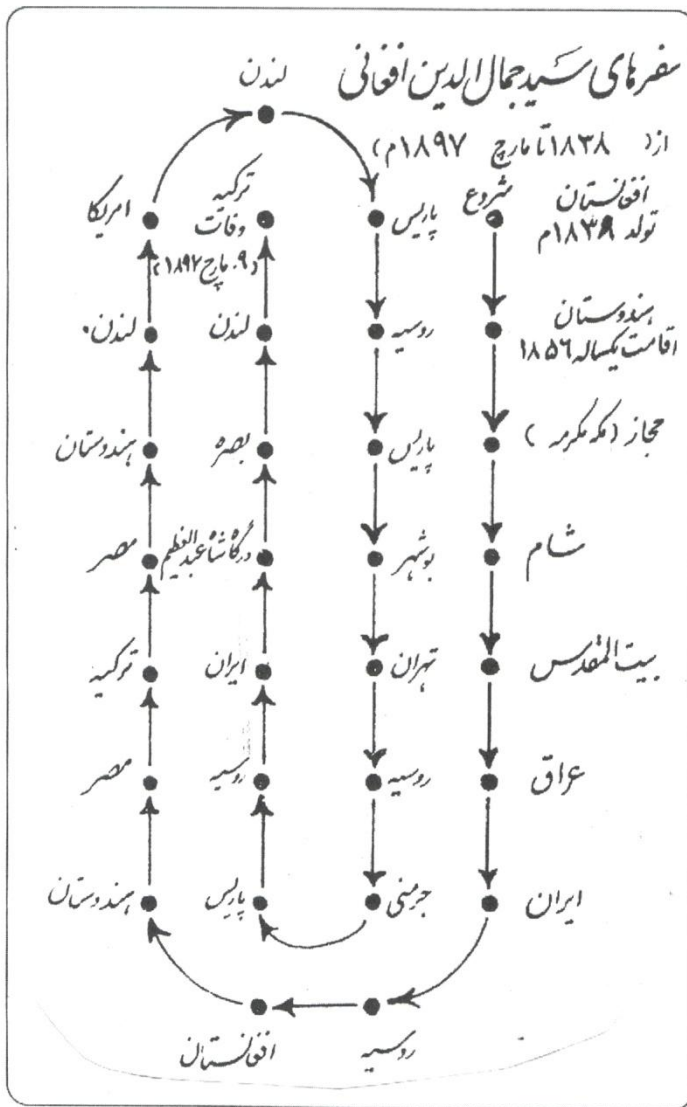


كلكسيون العروة الوثقى ، چاپ بيروت - لبنان ١٣٢٨ هـ.ق (١٩١٠م)



سید به قلم خود، محل سکونت، زادگاه و تبار خود را نگاشته است و این سند را دانشگاه تهران از میان اوراق و کتاب‌های بازمانده از سید جمال الدین گزیده و آن را در سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی، در کتاب مفید و مهم «اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی» به چاپ رسانده است.

قابل یادآوری می‌داند که نبشته بالا را سید در کتاب «مجالس النفائس» چاپ مطبعه بولاق در سال ۱۲۵۴ هجری قمری که سال تولد سید نیز است، نبشته است و این کتاب در میان سایر کتاب‌های سید در منزل دوست ایرانی اش حاج محمد حسن امین‌الضرب محفوظ بود که اینک به کتابخانه مجلس ایران سپرده شده است. سند بالا لوحه ۸ و تصویر شماره ۲۳ است که در کتاب یادشده به چاپ رسیده است.



سید جمال الدین افغانی از تولد تا وفات

شیرینی فی الفروع لكل حرف من حروف البسملة
والفاحة ولكل سورة اجالا ولاياتها وكلها نهارا وحرزا
تفصيلا دائرة مقوسة بغزبان وبرزخ جامع بينهما
وذلك لانسع في هذا المختار في جميع العالم كمال
الله تعالى ورومان البحر مدراء الكلمات ربّي تفقد الحجر
قبل ان تفقد صلات ربّي ورجعنا بمحمد مددنا
فاكتفينا على ما رقتنا ووقفنا عند ما قصينا والله
يقول الحق وموهدى السبيل وموجبا نعم
الوكيل وصلى الله على سيدنا محمد سيد النبيين
والآله وسلم وعلى آله واصحابه اجمعين

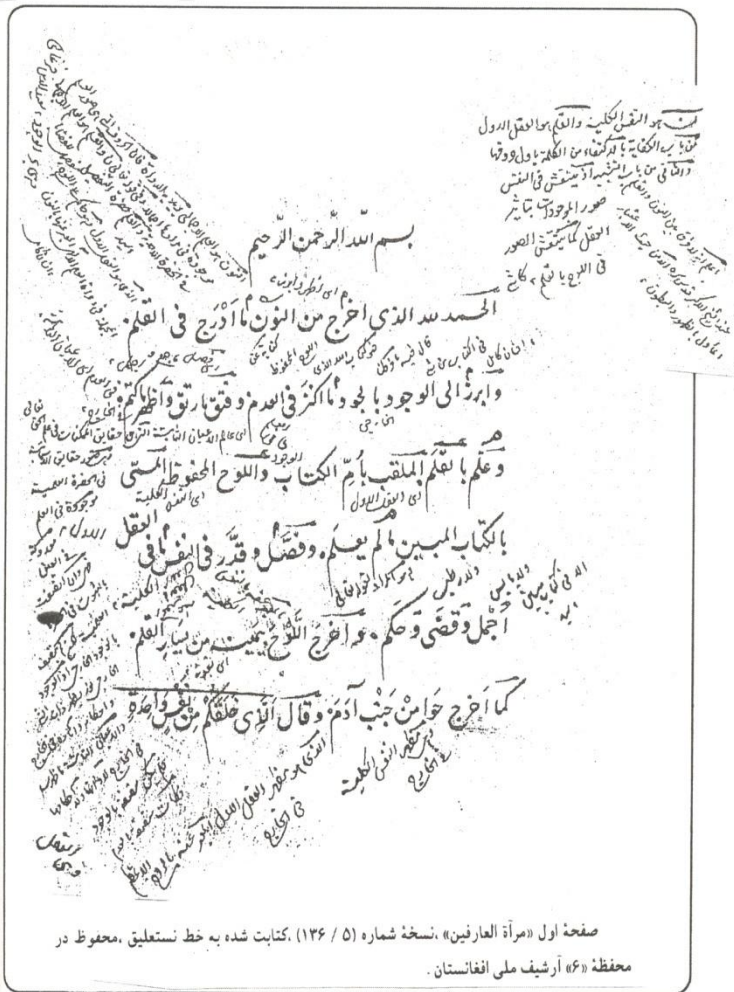


کتابه عبدالمجید جمال الدین افغانی در قندهار
در روز ۲۱ شهریور ۱۳۰۷
نسخه ام
در دست صاحب خان
در قندهار



الوثيقة الاولى...

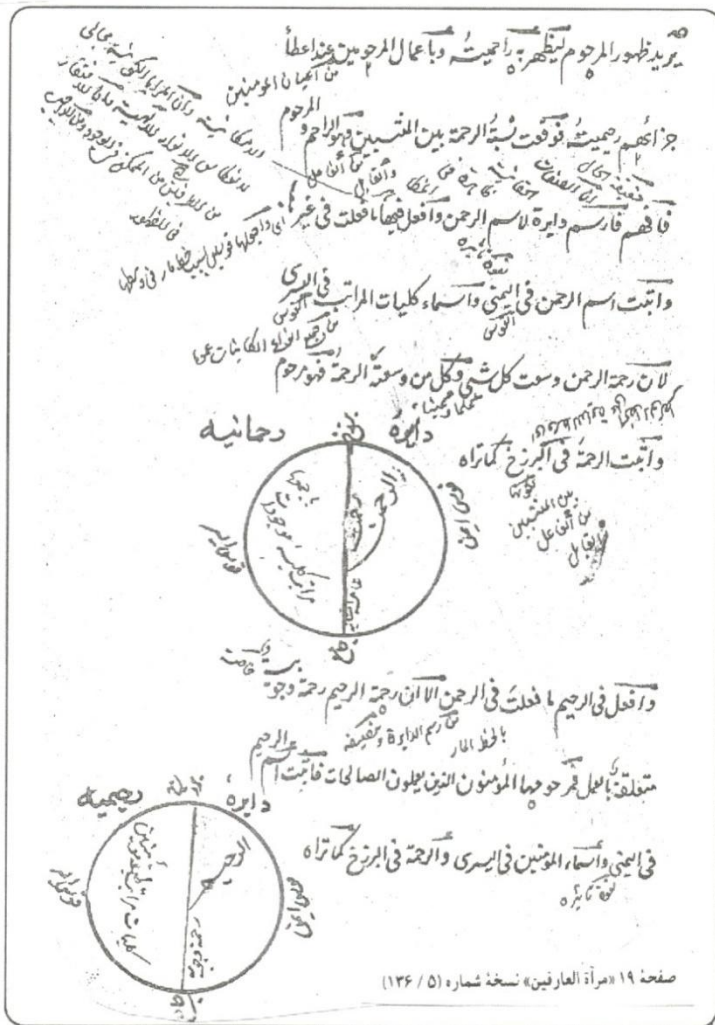
صفحه آخر رساله «مرآة العارفين فی ملتسم زين العابدين» کتابت شده
توسط سيد جمال الدين افغانی در قندهار. ۱۸۶۷م



صفحه نخست رساله «مرآة العارفين في ملتسم زين العابدين» کتابت شده توسط عبد القادر قادری در کابل. ۱۸۴۵م

و با تعبیر حکم الاصول تفسیری فی الفروع لکل حرف من حروف البعده
 و الفاتحه و لکل سورة اجمالاً و کلاً یاتھا و کلاً یاتھا و حروفھا تفصیلاً
 و ایرة مقسومة بفقہین و برزخ جامع بینھا و ذلک لایس فی قضا
 المختصر و لا فی جمیع العالم کما قال اللہ تعالیٰ لو کان البحر داراً لکلمات
 ربی لشف البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بعثلاً و اذا کفینا
 بما رقمنا و وقفنا عند ما وقفنا و اللہ یقول انی موعده الی الابد
 و صلی اللہ علی خیر خلقه محمد و آلہ و صحبه اجمعین
 عبد القادر القادری الکبیر الحاج فی البدۃ کابل فرانسہ السلاطون رضا
 ۱۲۶۲
 سنہ الف و مائتین و اثنین و تین من الهجرة و الحمد للہ علی ذلک

صفحه آخر رساله «مرآة العارفين فی ملتسم زين العابدين» کتابت شده
 توسط عبد القادر قادری در کابل ۱۸۴۵ م



صفحه ۱۹ رساله «مرآة العارفين فی ملتسم زين العابدين» کتابت
 شده توسط عبد القادر قادری، محفوظ در آرشیف ملی افغانستان.

صفوة اولى الهمم وقوة ارباب الشيم استيب
الحاج احمد خان لانا مال مصونا بعناية الرحمن

سنه
اننى قد حلت لانا ببلدة انت ساكنها ومنك حجة وبك
فكبت اليك هذه الوريقة زعمنى انك تقبل بين اطوار
واختبارك اجناس لانا ترغب ان تلقى كل من
الدير وحلقة العصر ولو كان فى كنف حقير متربعا على
فان كان الامر كما رايت فى لفظ الدير والا فلت ازل
من غرة القمر - وانى جهلا بمحدث الدقاة فى هذه البلدة
نزلت فى خان قريب غرض لا يكتفى الله الصديق والديرس
بستر الجردان سراى كبردى عرض (والسلم
جمال الدين حسين الدفنى

نامه سيد جمال الدين افغانى، به سرتيب الحاج احمد خان،

نشر شده در جريده كاوه چاپ برلين

يقول مدرس العلوم الفيلسوف الميرزا محمد جمال الدين الكاشاني
 الذي منى من عمره سبعة وثلثون سنة بانني ارجو من اخوان الصفا
 واستدعي من خدام الوفا اعني ارباب تجمع المقدس الماسون
 الذي هو من فضل والزل مصون ان يمنوا علي ويفضلوا الي
 بقبول في ذلك المجمع الطهر وبادخال في سلك المتخلفين
 في ذلك المجمع المقدس ولكم الفضايلة
 محمد باقر

تقاضا نامهء سيد جهت شمول در سازمان فراماسوني.
 سيد در ۳۷ سالگی - قاهره (اکتوبر ۱۸۷۴ م)



جناب عظیم غفور و مقدم جبار محمد حسن امین

مکتوبهای شما رسیده - و از سیر ملک قنوطی عالم

وفاق و نفس و لذات و غلات و قنوطی و قنوطی

و جود بسیار خوش شرم - البته نباید که این باوصفان نیست

چون چون حیوان از سیر غفلت غفلت نیست

و ز کتاب الهی که عالم است خوانده - و اما آنچه در حق میفرمود

نوشته بودید همه قبول میگردم اگر قول میفرموده اول

معاذ میگردید و اما میگوید ام قبول نخواهم کرد - و ابیات

در باب طاعتی سفیر که در بطریق است میگوید که

جبار امین چیز نذر بفرمان نمونده است و نظر در حق

نامه سید جمال الدین به الحاج محمد حسن امین دار الضرب

نامه سید به دوست ایرانی حاج محمد حسن امین الضرب

نزد سکونت

۳۱ روزه

اینها القائل الخیب

بعد السلام علیک وعلیٰ مملکتک الخیج محمد ابراهیم وعلیٰ الیاس بن حرک
 الدین بن خورشید بصوق و خوس - این کتاب الطریف قد وصل
 و سررشت با شرف منصفی العلیه فراتیه السجا - و زاد فرعی
 ما خبره به میرزا انعمه الله من قیامک با واره اشغال التجاره و تربیت
 و مثل مصاحبها و انظره رانی نگارها لکنک خلقت لها و صرف عرا
 طوبه لاخ احمدی - کله را علی قیام و رجاء ملک - بارک الله علیک
 - و انا فی مدینه سکونت و بعد ايام ازوب الی (بهر سرخ)
 و ان جناب الوالد فی مدینه پارس - و یقع سلامی و احترامی

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلاه علی سیدنا محمد
 و آله الطاهرین
 بعد از این که

نامهء سید به پسر حاج محمد حسن امین الضرب (محمد حسین) که سید او را

«فاضل» لقب داده بود

مردای ان سبک الی برادری فی الحق و انت نعتت جلیک فیرت عده و تحرف الغرابت الی نقد بعث بعضی بانک
- وان نوبت یک جد اناس الرشد و جردا عن الخصم و انما ورن انک لادلت علی السداد غیر مفرط و لا مضطرب فقد
استبدلت علی بالجل - و نزلت انک من الذین تؤخذ هم فی الحق لونه لایم و تسدیم عن الصدق خشیة طارادت
لغیر به غیر و ان دل و تحرف و لا یصل الیک انک لادیه و امری علیک الخطر الموقد لکدت نفسی و کثرت من سبغ متغالی
لاد العالم و الجالی و العظری و الفی کلامه جمعه علی طیاره سبک و نقاده سبک - و انقضا علی ان انقضا لیت
انت - و الحق علیک انما کنت - و تغارق المکارم و لا مضطرب - و انت یجول علی الفیر لایم حركه شرا و
و لا تدر علیک لقیة نعدا - و لا تهم فی فضا حق و لا تهم من شهادة صدق - و مع یزاد و ذاک انک
مکاب و افع امری و حقیک سبک برنی و ستری اذاک باذوت من حق کان و اجاب علیک مما یبده و وصت به و کانت
علیک رعایت و کثرت الشهادة و انت یغری یا انتمیر الی حد و لا یعد من شرا و لا سورت لایع فی حقیات فیری
ضرا - و ترکتی و انیاب التذلل للکیم عثمان یا شایضا الصابط فی فشیة لشمس السبع الهمم العظام ضعیفة منه
علی السید ابراهیم العفا و اخر اوس الحداد و اخر سید الخلیف یا شایضا - یا کده الفی بک و لا المعروف من رسلک و سواک
- و لا یقل و حقیک ان کان بلی و غیا یعقر من رسلک فی العصال مفر و شرف فاکم فی الکلمات ان اقول
عفا الله عما سلف ان ان تصیر بالحق و تقیم الصدق و تظهر الشهادة اراحتة للشبه و اراجعتا لنبال و اخر
للمر و اوله و انک قد اقصت اذ و تعرضت الحق و العدل - ثم فی یا مردای اذ و ان الی لندن و منها الی
یا یس سنا علیک و اعیانک - و ارسلت (العارف) الی صاحب الدولة رایس یا شایضا لقص امر الی
و کنتی الی بغیت فی مصر و ارسلت الی قناة کفر یا و طهر شیه تفصل ماجری علی فی مصر ما انشیت به فی البلاد و لونه
- و ارجس من غیر فکدک و دوس کرمک ان تنظر الی (العارف) خط العنابة و ان تسعد فی الدار لک
و ارسل لک و انک علی ارضی العاقل البار الیس بیک

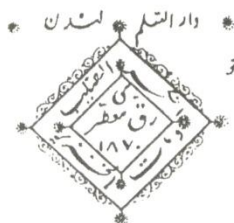
بدرالکریم مصر
جمال الدین الافغانی

نامه سید جمال الدین به فکری پاشا راجع به ماسونی های مصری

Paris July 1885
 صديق الشهم الاحكام موسير دولت
 بعد السلام عليكم وعلى قريبتكم القاصدة المحترمة
 ان افكار الجيلة تذكر وان مسامعكم للبيئة تشكر
 جوزيت خيرا واقتت ترا - ولكن ارى ان سياسة
 الوزارة المالية مماثل لسياسة السابقة والمسئلة المبرمة
 والسودانية - وان التواميد المملو لا تمشي ولا تفرق
 من جمع - وان كل المسئلة المبرمة على حسب تفرق
 على المسئلة الافغانية وهي يدعى - ولهذا امرت
 ان اذهب في الاسبوع القادم الى افغانستان
 - وسننا لبعثك بندها الى تلك البلاد انشاء الله
 - وسأكتب لك جميع ما افعله بشرط ان تحفظه سرا
 عندك حتى يمكننا ان نصل الى نتيجة حسنة - ورجاء
 منك ان تكون المتعاطفات متواصلة - والمآل
 ان سفرى يكون في يوم الثالث والسلم عليكم
 وعلى قريبتكم رقيقة المحترمة
 بحكمه جمال الدين الحسينى

الی صدیقنا عزیز حضرت السید جمال الدین الحسینی حفظه الله
 بعد السلام ان اخبارکم من طرف قریبی ان حصل مفاوضة فی معنی ما
 نکلیمنا عنه وبعض تحریرات والحکومة لا قبلت الاعراض
 تقدیم لها ولا امكنعت قطعا اما فی المکاتبة الاخيرة التي
 وردت الینا من طرف مستر غلادسطن قیل هكذا - انه
 من الممكن حصول اتفاق علی ارسال قرسل الذي یطوی له
 ورقة امان حتی یذهب الی الخرطوم وخبیر المهدي بالتعلیمات
 اتم بها اللورد وولسلی وانها كما یأتی "یحیی علیه (لورد
 وولسلی) یبعث الی الحكومة فی الحال ایما كان یلغیه من
 المعروضات من طرف المهدي" - وانا علی هذا ردیت جوابا -
 اننی سأخبر حضرتکم بقولهم وانما حسب رائی لا بد ان یظهرکم
 غیر کافیا لکن ان الحكومة تريد مفاوضات فی الصلح وانها تريد
 ايضا ان لا یکشف مرادها للناس - ولوحصل اتفاق علی ارسال
 قرسل ینون المرسل من اتعینته واردت افعال افکارکم علی من
 احسن هل ابراهیم او عبده او غیرهم ودمتم فی حفظه تعالی
 والسلام تحتام
 المحبة
 الخليفة
 علنا بلدی

نامهء لیدی انا بلنت همسر مستر بلنت به سید افغانی



337 Bondelott Road

Saint Road E

22 June 84

الى مدير السياسة جمال الدين الحسينى الافغانى
دام فضله العالى

مرحباً بمن هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد والبسه درع الغيرة
والانتصار دفعاً لاصحاب العناد ومنحه من العلم والفضل ما يحسن
به حال العباد ويصلح بالهمم للتقوى ورحمى لعري خير الزاد :
ما احسن يوماً دأيت في لندن العدد الحادي عشر من الحرية
الوثقى لا انفصام لها. شدد به اذرى. ووضع عني وزري. الذى
انقض ظهري. وعلمت علم اليقين ان الله ما ودع المسلمين وما قلى
ولا اخوة خير لهم من الازلى.
طوبى لامة يدعو بعضهم بعضاً الى الخير والصلاح ويتواصون بالحق
ويتواصون بالصبر ولهم امل النجاح : بورك من اوصلك لهذا الباب
وعلمت الكتاب واتتلك الحكمة وفضل الخطاب : ارى بادء الراى
كل ما تقول وارجو من الله ما ترجو حتى يقول الرسول
العد الجاني

محمد باقر البواناتى الايرانى

M. Baqir of Iran.

نامهء محمد باقر بواناتى ايرانى به سيد افغانى ، لندن ١٨٨٤م

سند شاه
برادر کماله در کماله
۱۳۷
ذوالقعدة الحرام

خدا بی سلطان

نابغه سید محمد ابدی و محمد حسن

روانم کنه از نور سلطان آ

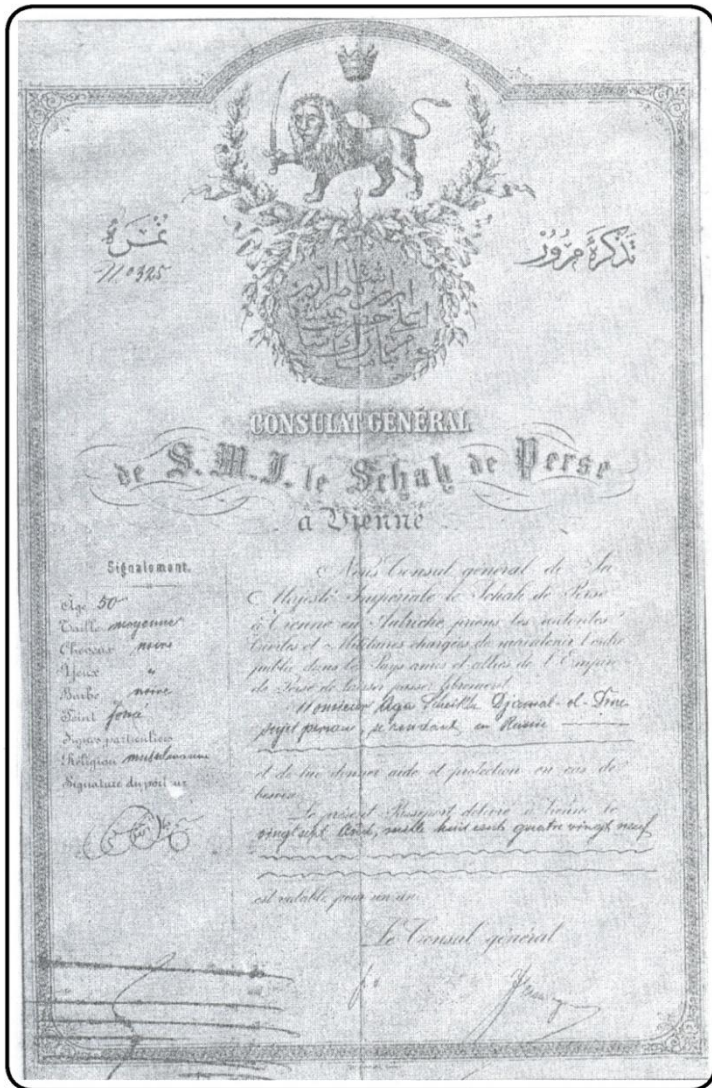
دزد است و حسن نبی که اب

ادو روانم کنه

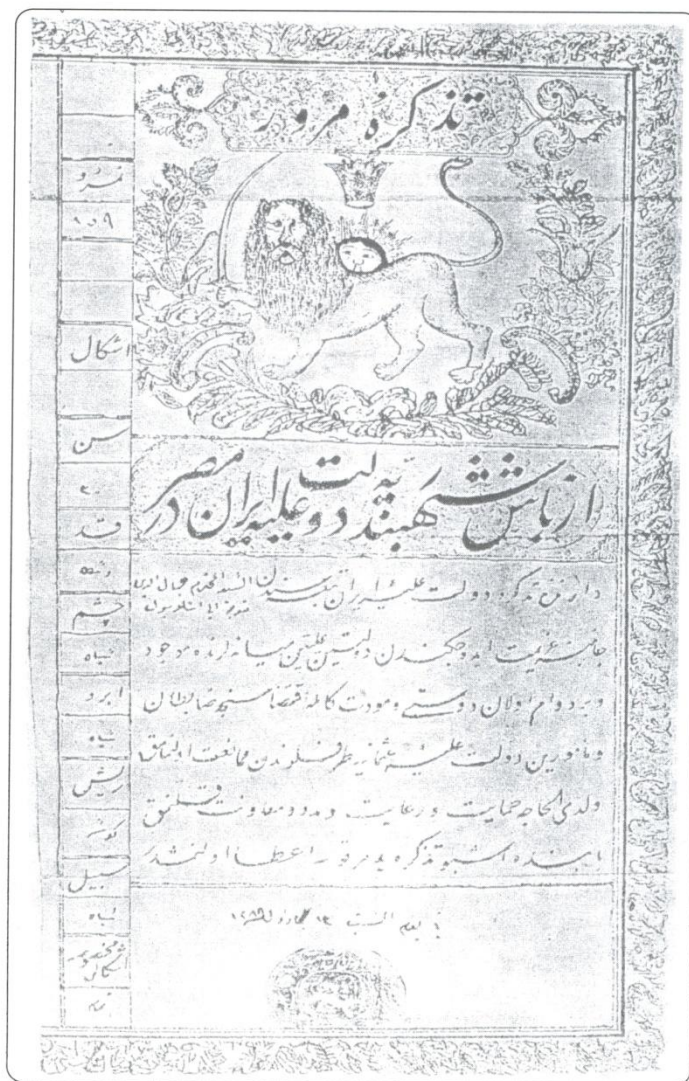
تبعید خط سید جمال الدین افغانی به امر ناصر الدین شاه قاجار عنوانی امین
السلطان صدراعظم ایران ذوالقعدة الحرام ۱۳۰۷ هجری قمری (۱۸۹۰ م)



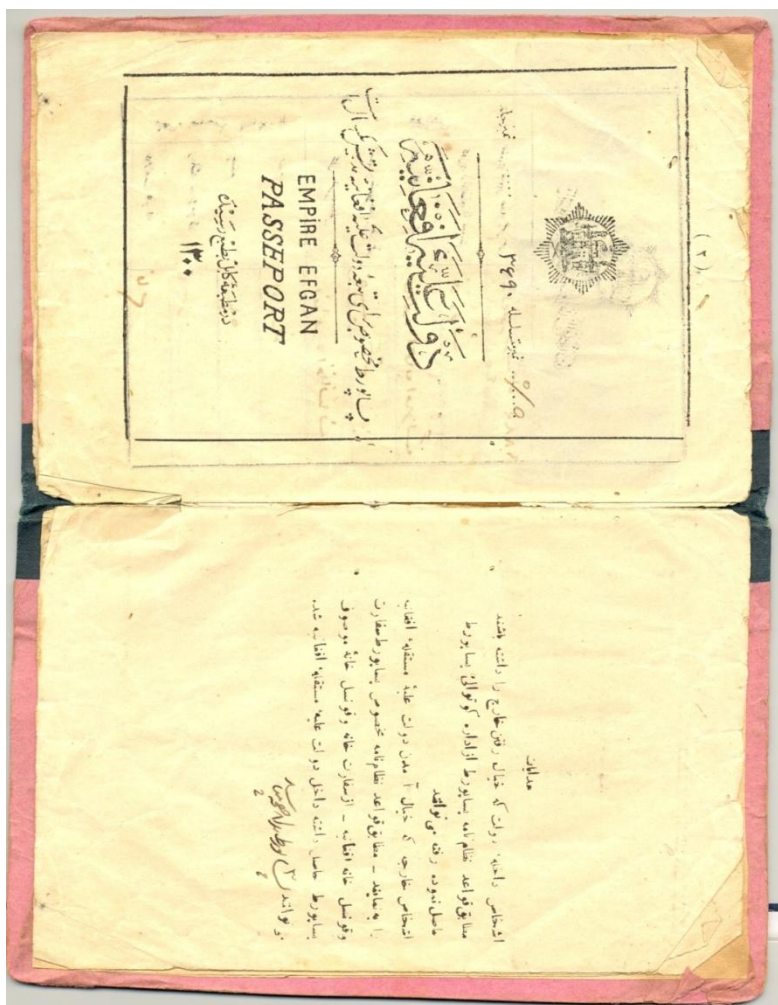
این همان سندی است که ایرانیان ادعا دارند سید جمال الدین، حینی که در تهران بود کتاب تفسیر صافی را در سال ۱۳۰۴ هجری قمری از آنجا خریداری و برای پدرش سید صفدر به همدان فرستاد. راجع به جعل این سند در متن «بیدارگر عصر» حرف زده ام. برای تذکر مجدد به خواننده گرامی یادآور می شوم که سید صفدر قبل از سال ۱۳۰۱ هجری قمری وفات یافته است.



تذکره مرور یا پاسپورت صادر شده به نام سید از جنرالقونسلای ایران در وینا

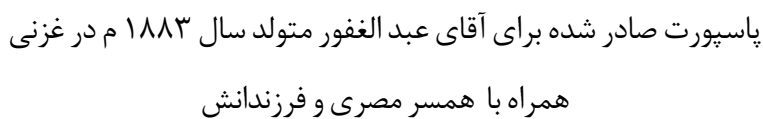


تذکره مرور صادر شده به نام سید، از دفتر تجارتی ایران در مصر



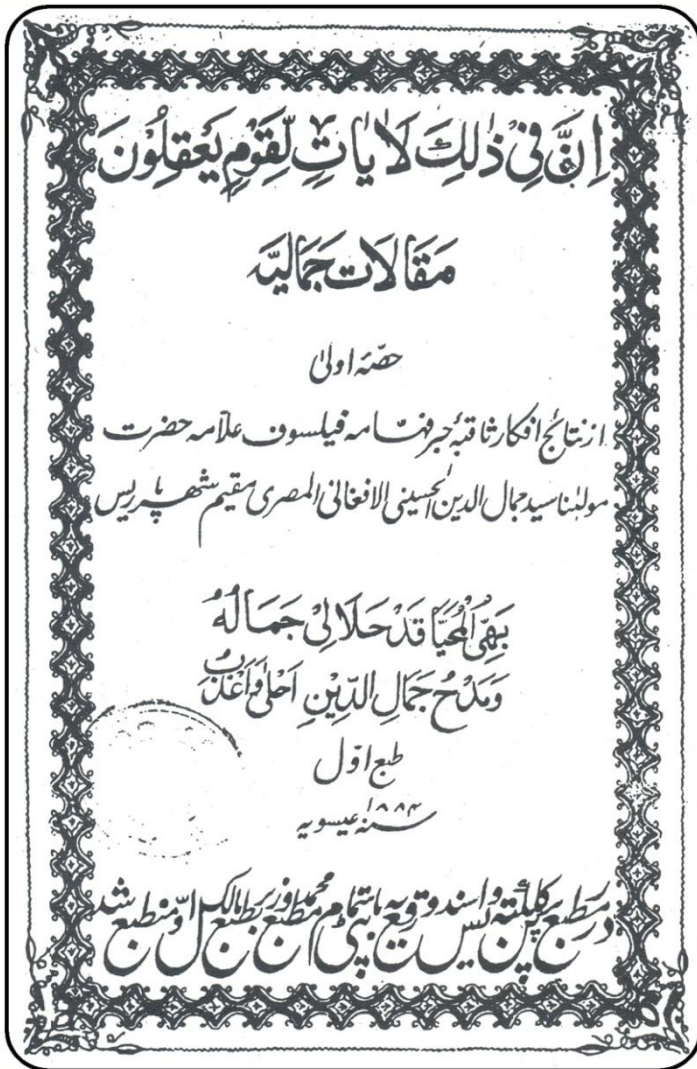
مقررات صدور پاسپورت در عهد شاه امان الله خان (سال ۱۳۰۰

هجری خورشیدی ۱۹۲۱م)



[illegible]

به رویت دفتر ثبت پاسپورت سفارت افغانستان در قاهره سال ۱۳۱۵ که برای مولانا عبیدالله سندی، وزیر داخله حکومت موقت هند، پاسپورت افغانی صادر شده است.





مقالات جمالیه

که بقلم

فیلسوف بزرگ شرق و ایران

سید جمال الدین اسدآبادی

نگارش یافته

و مرحوم میرزا اطف الله خان اسدآبادی همشیره زاده سید
جمع آوری نموده

و آقای میرزا صفات الله خان جمالی اسدآبادی باستانخ و
ترتیب آن مبادرت ورزیده اند

از نشریات مؤسسه خاور

در طهران سال ۱۳۱۲ شمسی طبع شد

چاپخانه فردین و برادر

تجدید چاپ مقالات جمالیه در تهران با افزودن لقب اسدآبادی در ۱۹۳۳م

نامهء Kathi کتی به سید جمال الدین

پاریس ۲۲ ژوئیه
ساعت هشت و نیم

"دین" عزیزم

من از ایستگاه خط آهن آمده و بسیار اندوهگین و بدبخت می‌باشم، زیرا "دین" عزیز خود را ترک کردم و زیرا که درین شهر اندوهبار پاریس به کلی تنها مانده‌ام. "دین" عزیز من که برای "کتی" هم چیز بود و او را چنان دوست داشته که هیچ کسی دیگر در جهان نمی‌توند او را به این اندازه دوست بدارد. اگر چنان می‌دانستم که این حال (جدایی) مرا درک می‌کند، آنگاه نمی‌خواهم زنده بمانم. امیدوارم بتوانم ترا دوباره ببینم ای جمال الدین محبوب من. خدای من و هر دار و ندار من درین جهان! امیدوارم بتوانی نامهء مرا بخوانی. برای تو (قطعه) فوتوگراف می‌فرستم. امیدوارم که در لندن احوال به خیر باشد و "کتی" بتواند به زودی (آنجا) بیاید و آنگاه خوشبخت خواهم بود. بجا شدن (این) مراد را از خداوند مهربان التماس دارم و امیدوارم این دعای مرا قبول فرماید و شبِ تو خوش "دین" عزیزم. هزار بوسه از "کتی" تو که تن و جان از تست.

محبوبهء تو "کتی" **Kathi**

این بود ترجمهء نامه کسی که در کتاب "مجموعهء اسناد و مدارک چاپ نشده در بارهء سیدجمال الدین مشهور به افغانی"، به نام معشوقهء سید معرفی شده است و **Kathi** نام دارد. ترجمهء این نامه، به همکاری یک دوست بزرگوار فرانسوی دان نگارنده "بیدارگر عصر" میسر شده است. عکس متن فرانسوی نامه همراه با متن باز نگاری شده نیز تقدیم می گردد. نویسندهء نامه، سال نوشتن نامه را ننگاشته است. به گفتهء مترجم نامه که با ادبیات فرانسه آشنایی ژرف دارد از سبک نگارش نامهء **Kathi** معلوم می شود که وی از مردم فرانسه نیست و زبان را آموخته است. "کتی" در این نامه اش امیدوار است تا سید افغانی بتواند، نامهء او را به زبان فرانسوی بخواند و از آن بر می آید که سید در کسب زبان فرانسوی پیشرفت می کرده است. (تصویرهای شماره ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵ و ۱۴۶ کتاب "اسناد و مدارک چاپ نشده در بارهء سید جمال الدین مشهور به افغانی")

آنچه از این نامه به دست می آید این است که سید با "کتی" در پاریس آشنا شده است و سید از پاریس به لندن سفر می کند و کتی برایش این نامه را می نویسد. چون این نامه در مجموعهء آن اسنادی است که سید قبل از سال ۱۸۹۱ م یا همان اخراج اهانتبار از ایران، یافت شده است، بناء احتمال دارد همان مرحلهء نشر «العروة الوثقی» در پاریس باشد که سید از پاریس به دعوت ولفرد بلنت رهسپار لندن می گردد.



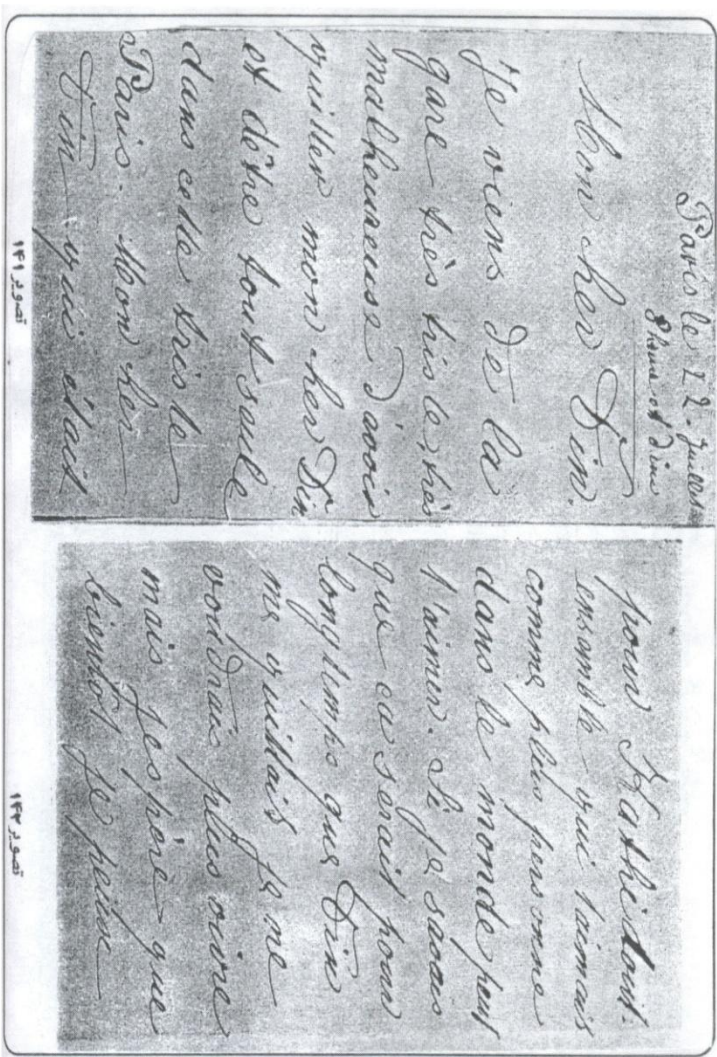
کٲی Kathi

Paris le 22 juillet
Huit heures et demie

Mon cher Din ;

Je viens du la gare très triste le très malheureuse d'avoir quitter mon cher Din et d'être tout soule dans cette triste Paris. Mon cher Din qui était pour Kathie tout ensemble qui l'aimais comme plus personne dans le monde peut l'aimais. Si je savais que ça serait pour longtemps que Din ma quittais je ne voudrais plus vivre mais j'espère que bientôt je peux te revoir mon adorable Gemal Ed - Din, mon Dieu mon tout dans le monde. J'espère que tu pour lire ma lettre. Je t'envois deux photographie. J'espère que tout va bien a Londres et que Kathie peut bientôt venir, alors je serais heureuse. Je veux prier le bon Dieu pour ça, et j'espère qu'il exauce ma prière. Bonsoir cher Din mille baisers de ta Kathie qui est a moi de corps et l'âme.

Ta chérie Kathi



(تصویرهای شماره ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵ و ۱۴۶ کتاب "اسناد و مداراک"

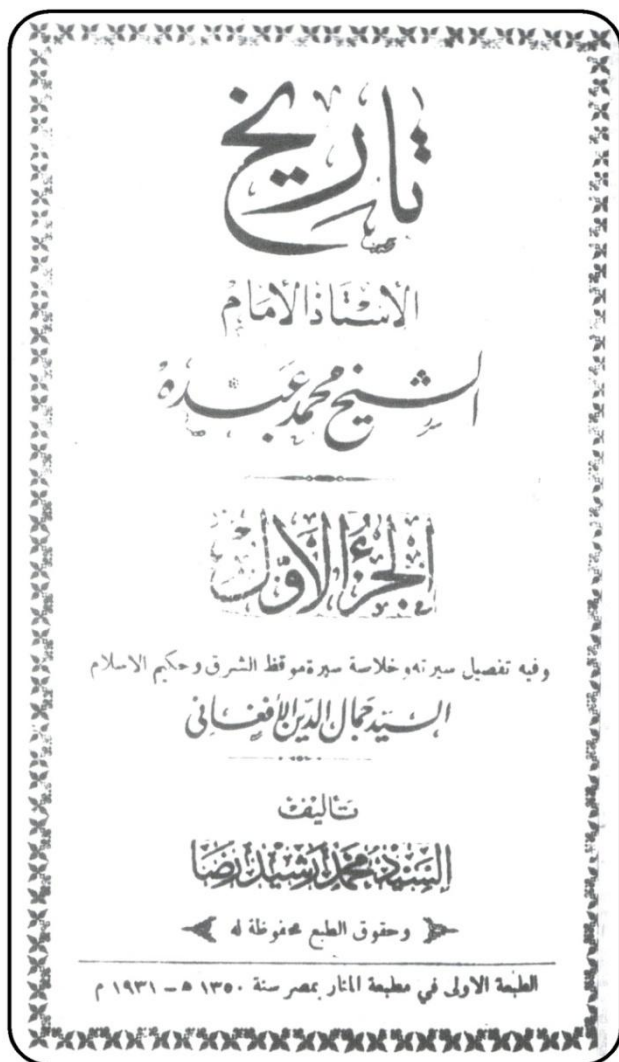
چاپ نشده درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی")

de revoir mon
adorable Germal
Ed. in, mon Dieu
mon Tout dans le
monde. J'espère
que les heures liées
ma lettre. Je l'ai
avis 2 Photographie.
J'espère que tout
va bien à Londres
et que Hathi peut

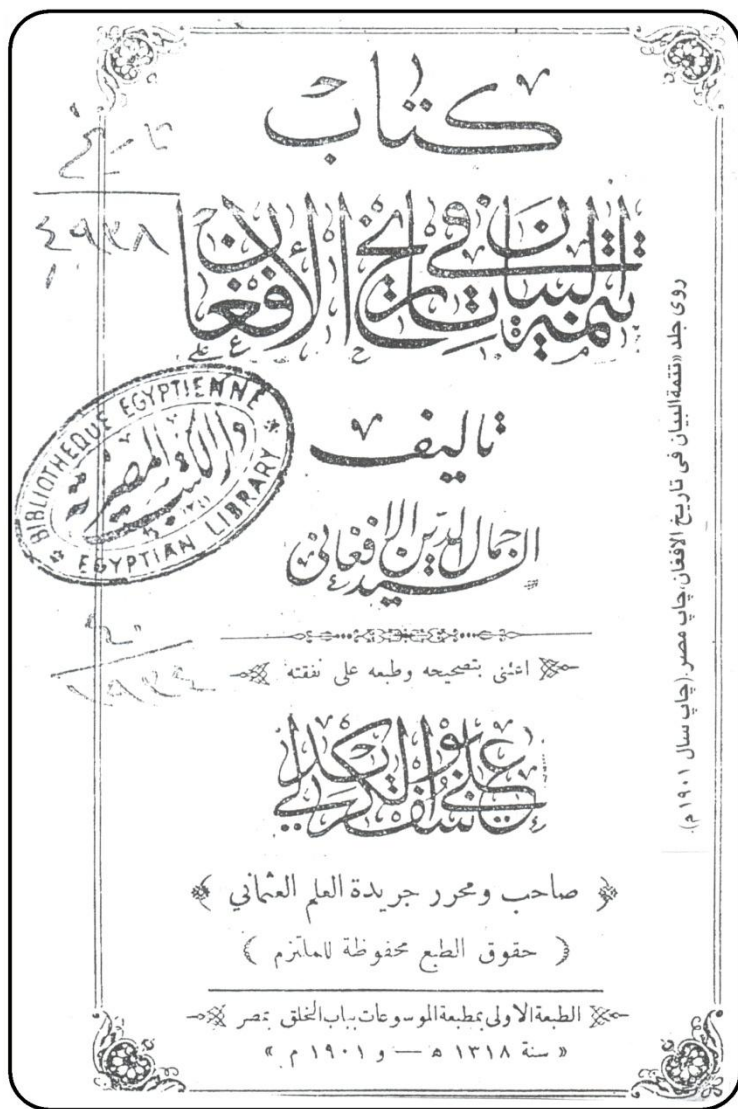
تصویر ۱۴۳

bientôt venir, alors
je serais heureux.
Je vous prie le bon
Dieu pour ça, et
j'espère qu'il associe
ma prière. Bon
soir cher Dieu mille
baisers de la Stalie
qui est à vous de
corps et d'âme.
Ces lieux Stalie.

تصویر ۱۴۴



تاریخ الأستاذ الإمام ، تالیف شیخ رشید رضا کہ در آن زندگنامہء سید جمال الدین
افغانی به چاپ رسیدہ است. قاہرہ ۱۹۳۱ م



السنة الأولى

العدد ١

ضياء الخافقين

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة

الانثني في ١ شباط سنة ١٨٩٢

مكائبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تاتي
خاصة احره للجريد باسم رئيس
تحرير الجريد ان كانت بقدر
الدرج ولا ترد وصاحبها اخرجت
اذا لم تدرك . وباسم مدير الجريد
ان كانت تنطق بالاشغال

واما القراءات فتهتم بعواها
"عبداء - لندن"
"Dra, London."

قيمة الاشتراك (خاص اجرة

البريد)
في انكلترة :-
١- شلينا ٧ شلنات
في الخارج :-
١- شلينا ٨ شلنات
(تدفع شلن)
الاشتراك بربع
في كل سنة ١٠
" نصف " ٣
" ربع " ٣
(تدفع شلن)
(والاشتراك بغير ترجمتها في
الانكليزي)
يجب ان تغار الاعارة راسا ام
وتكفي في البيوت بالاشتراك

ضياء الخافقين

ان لغتري على القرب ديرا كال اوله اياها ايام كل الشرق مشكلا
لصباح السلم وبعده تعرض يوم الغول بضانها والآثار بدانها وكان
القرب مطروقا في لول، جهيلات وحسن الفلكات . وما ظهر صدق
قوله تعالى " بثلث الايام نفاذوه " . وفي الغلن مقلوده في ايدى رحل
القرب وتغصا به كلور كل شيء . وابواب دل نرو ووجب تأليفه
ثلاث الفين للمهيرة بعد الفطرة فاست صعدة العلم المتعدد
ويطلع شمس صيرة بدهة لودره ففقت الزوف من جبال الاسر
والاستعداد وشريف الامن والامن . ولولا القرب لفي للشرق مسجده
تزار فيها الكواكب على صعد انحاء فعد انشليل بطريق اركبي
الزمن بمشعل الصيرة وبجبل الانقام حتى استأصلها جهور ثات

فهرسة

- ١- عبداه الصالحين
- ٢- الشرق والغرب (الكاتب)
- ٣- كشف الغلاب عن حلة مصر المعروفة (-)
- ٤- معاهدات الدول (الكاتب)
- ٥- العلقلة (الشعبي حسن)
- ٦- احوال فارس (صخرة للسود)
- ٧- ترجمة ما في القسم الانكليزي
- ٨- مراسلات
- ٩- اخبار مسجلة
- ١٠- ملوك الفراء الترفهين
- ١١- اهل

نوهناى از صفحه اول نخستين شماره نشریه ضیاء الخافقین

مورخ فوریه ١٨٩٢ میلادی

شماره نخست جریده « ضیاء الخافقین » لندن ١٨٩٢ م

السنة الاولى

ضياء الخافقين

العدد ٣

Dia - ul - Kharikain
(THE LIGHT OF THE TWO
HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الأثنين في ١ نيسان سنة ١٨٩٢

(والاعلانات يصدر ترجمتها في
الانكليزي)
يجب أن تُخابر الادارة راساً أم
وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب أن تكون خالصة
اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة أن
كانت بقصد الادراج و لا تُرد لأصحابها
أدرجت أو لم تدرج. وباسم مدير الجريدة أن
كانت تتعلق بالاشغال.
واما التلغرافات فيكون عنوانها
«ضياء - لندن». Dia, london

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في
القسم العربي والانكليزي في انكلترة:
عن سنة ١٣ شلينا
عن ستة أشهر ٧ شلينات
في الخارج:
١٤ شلينا
٨ شلينات
(تدفع سلفاً)
الاعلانات:
ليرة انكليزية
عن كل صفحة ١٠
عن نصف صفحة ٦

فهرسة

الفقه الاسلامي (للشيخ جمال الدين)
ملخص تاريخ القرن التاسع عشر
خروج الانكليز من مصر (نقلاً عن «المقطم»)
الشاه والبلاد الفارسية (سنة ١٨٠١ الى ١٨٠٣ مقدمة)
ترجمة ما في القسم الانكليزي
مراسلات
سلطان محمد دوم اور قسطنطينية
اخبار
الحق المر
كي فتح في اللغة الهندية [س - س - ح]

ان جريدة (ضياء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر وشهره في محل ادارة الجريدة
- ٢١ و ٢٢ فرنغال ستريت - لندن و تُطبع في مطبعة

كيلبرت و روفنكتن - ليميتد - سينت جانس هاوس - كليركينويل - لندن

GILBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLERKENWELL, LONDON.

شرح اشتراك جريده «ضياء الخافقين» لندن ١٨٩٢م

السنة الأولى

١٩١١

العددان الرابع والخامس

Eastern and Western Review.

ضياء الخافقين

سنة بنسبت

ثلاثة المدة الواحد

مكتبات الجديدة

جميع الرسائل يجب ان تكون
خالصة اجرة البريد باسم رئيس
تحرير الجريدة ان كانت بتقد
الدرج وة نود مصحياها ادرجت
اولم تدج - باسم مدير الجريدة
ان كانت تعلق بتشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها
" ضياء - لندن "
" Dia, London."

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحفية

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

(ايسار وحرسران)

للجعة في ١٥ تموز سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خاص اجرة
البريد) في القسم العربي والانكليزي
في انكلترة :-

١٠ شلن

١٣ شلن

١٣ شلن

١٣ شلن

(تدفع سنل)

الاعلانات بواكنية

من كل صفحة

١٠ نصف "

١٠ نصف "

(والاعلانات يصير ترجمتها في

الانكليزي)

يجب ان تخبر الادارة راسا ام

كلها في الجهات باسم الاعلانات

فهرسة

وجه	وجه	وجه
١٣ ...	٥٠ ...	٣١ ...
١٤ ...	٥١ ...	٣٢ ...
١٥ ...	٥٢ ...	٣٣ ...
١٦ ...	٥٣ ...	٣٤ ...
١٧ ...	٥٤ ...	٣٥ ...
١٨ ...	٥٥ ...	٣٦ ...
١٩ ...	٥٦ ...	٣٧ ...
٢٠ ...	٥٧ ...	٣٨ ...
٢١ ...	٥٨ ...	٣٩ ...
٢٢ ...	٥٩ ...	٤٠ ...
٢٣ ...	٦٠ ...	٤١ ...
٢٤ ...	٦١ ...	٤٢ ...
٢٥ ...	٦٢ ...	٤٣ ...
٢٦ ...	٦٣ ...	٤٤ ...
٢٧ ...	٦٤ ...	٤٥ ...
٢٨ ...	٦٥ ...	٤٦ ...
٢٩ ...	٦٦ ...	٤٧ ...
٣٠ ...	٦٧ ...	٤٨ ...
٣١ ...	٦٨ ...	٤٩ ...
٣٢ ...	٦٩ ...	٥٠ ...
٣٣ ...	٧٠ ...	٥١ ...
٣٤ ...	٧١ ...	٥٢ ...
٣٥ ...	٧٢ ...	٥٣ ...
٣٦ ...	٧٣ ...	٥٤ ...
٣٧ ...	٧٤ ...	٥٥ ...
٣٨ ...	٧٥ ...	٥٦ ...
٣٩ ...	٧٦ ...	٥٧ ...
٤٠ ...	٧٧ ...	٥٨ ...
٤١ ...	٧٨ ...	٥٩ ...
٤٢ ...	٧٩ ...	٦٠ ...
٤٣ ...	٨٠ ...	٦١ ...
٤٤ ...	٨١ ...	٦٢ ...
٤٥ ...	٨٢ ...	٦٣ ...
٤٦ ...	٨٣ ...	٦٤ ...
٤٧ ...	٨٤ ...	٦٥ ...
٤٨ ...	٨٥ ...	٦٦ ...
٤٩ ...	٨٦ ...	٦٧ ...
٥٠ ...	٨٧ ...	٦٨ ...
٥١ ...	٨٨ ...	٦٩ ...
٥٢ ...	٨٩ ...	٧٠ ...
٥٣ ...	٩٠ ...	٧١ ...
٥٤ ...	٩١ ...	٧٢ ...
٥٥ ...	٩٢ ...	٧٣ ...
٥٦ ...	٩٣ ...	٧٤ ...
٥٧ ...	٩٤ ...	٧٥ ...
٥٨ ...	٩٥ ...	٧٦ ...
٥٩ ...	٩٦ ...	٧٧ ...
٦٠ ...	٩٧ ...	٧٨ ...
٦١ ...	٩٨ ...	٧٩ ...
٦٢ ...	٩٩ ...	٨٠ ...
٦٣ ...	١٠٠ ...	٨١ ...

ان جريدة (ضياء الخافقين) ينشرها العواجات اليكسندر و شيندر في محل ادارة الجريدة - ٢١ و ٢٢ ترغفال ستريت - لندن *

وتنطق في طابغة

مكبلر و ريفنكس - ليميتد - سينت جاس هارس - ستايركوبيل - لندن *

GILBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLOAKWELL, LONDON.

شماره های چهارم و پنجم « ضياء الخافقين »



صفحه نخست رساله «الرد على الدهريين» چاپ اول ١٣٠٣ هـ ق (١٨٨٤ م)

بيروت - لبنان

أمة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر وغير
هذه الآية آيات كثيرة . فلولا نفر من كل فرقة طائفة ليتفقهوا في الدين
ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون وسواها آيات * وقد برز
دين الاسلام على غالب الاديان في العناية بهذين الامرين
وحيث كانت اركان الدين الاسلامي بالغة حد الكثرة فلو اخذت
في بيان ما يفيد كل ركن منها في تقويم المدينة وتشبيد بناء النظام الانساني
واقامة الدليل على ان كل اصل من اصول هذا الدين عنصر لحياة السعادة
الانسانية لخرجت عن القصد من هذه الرسالة

ولهذا اخذت على نفسي ان أضع رسالة تختص بذلك الغرض أئين فيها
ان المدينة الفاضلة التي مات الحكماء على حيرة من فقدانها لا تخط في العالم
الانساني الا بالدين الاسلامي

فان قال قائل ان كانت الديانة الاسلامية على ما بينت فما بال المسلمين
على ما نرى من الحال السيئة والشأن الحزين فجوابه ان المسلمين كانوا كما
كانوا وبلغوا بدينهم ما بلغوا والعالم يشهد بفضلمهم وأكتفي الآن من القول
بهذا النص الشريف ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم
وهذا آخر ما اردت بيانه في هذه الرسالة ينتهي به ما اجملته في كشف
سورات النشربين * الدهريين * ومضار طريقهم في المدينة والهيبة
الاجتماعية الانسانية وتوضح الادلة على منفعة الاديان ولزومها
لقيام النظام البشري خصوصاً دين الاسلام وإلى الله

المنتهى ورضاه المنتهى والصلاة والسلام على

خاتم رسله وآله وصحبه

وسلم



انست مجمل آنچه میجو استم بیان کنم در مضار و مفاسد
 طریقه نیچریه در مدنی و هیئت اجتماعی و منافع ادیان اسلام
 تمت و اقم جمال الدین حسین
 تمام شد
 بعون الله تعالى
 وبعی و استتمام عالیجناب قدسی خطاب
 فضایل و کمالات کتساب حقایق و معارف اود آب
 زبدۃ الانجاب و نخبۃ الاطیاب المستغنی عن الاوصاف
 والالقاء بفخر الحاج والعماد الشیخ
 عبدالوهاب شیرازی
 حفظه الله تعالى
 در بندر محمود مبنی
 بر یور طبع رسید
 بید اقل الحاج حاجی
 نور محمد شیرازی
 تحریر افی شهر
 رجب المرجب
 ۱۳۰۰
 هجری نبوی
 م

صفحه آخر نسخه فارسی «نیچریه» چاپ شده در «مبنی» ۱۳۰۰ هـ ق

(۱۸۸۳ م)

بَعُونِ لِلَّهِ تَعَالَى

مدیر روزنامه فرسنگ منطبعه دار السلطنه
اصفهان در غمره ۱۱ سال سیم میوزمه نشستم شهر رجب
المرحب ۱۲۹۱ هجری قمری را در این مجید این کتاب مبارک
تمی نویسد

فرسنگ

سالها میگذشت که بدین آرزو بودم که در خصوص تعلیمات باطله و انتشار
و قوانین تمدن نما که باطله و منافی تمدن و تربیت و منزل اخلاق حسنه است
و در مضار را شاعره بعضی از شعب از آدی که سبب بی نظمی تمام روی
زمین شده و در فساد های حاصله از اعطای حقوق مجعوله ناشایسته
بعائنه افراد ایشان رساله مخصوص بسوط برشته تحریر آوردم بملاحظه
رعایت کلیه افراد اهل علم و بملاحظه اینکه این عنوان منافی خواهد شد
رای عموم علما و حکمای این عصر را مگر معتمد دوی از آنها که بحلیه دین
و مرتبت عقل سلیم را آسته اند و بواسطه گرفتاریها با موریته و اشغال
و دیگر بنوشتن این رساله مقدسه موفق نشدم لیکن امر وزیر ار که نه
سجده است شکر میخایم که در ایام حیات خود بوجود حکیمی دانستم سلیم

رسالة في ابطال
مذهب الدهريين

وبيان مفاسدهم واثبات ان الدين اساس المدنية
والكفر فساد العمران

من تأليف

حضرة الامام الشهير الاستاذ السيد جمال الدين الحسيني
الافغاني نفع الله بعلمه ونقلها من اللغة الفارسية
الى اللغة العربية العلامة الاستاذ

الشيخ محمد عبده افندي المصري
بمساعدة عارف افندي ابي تراب
الافغاني



ملتزم الطبع عبد العليم صالح المحامي بمصر

طبع

بمطبعة العاصمة في شارع حوش الشرفاوي بمصر سنة ١٣١٢

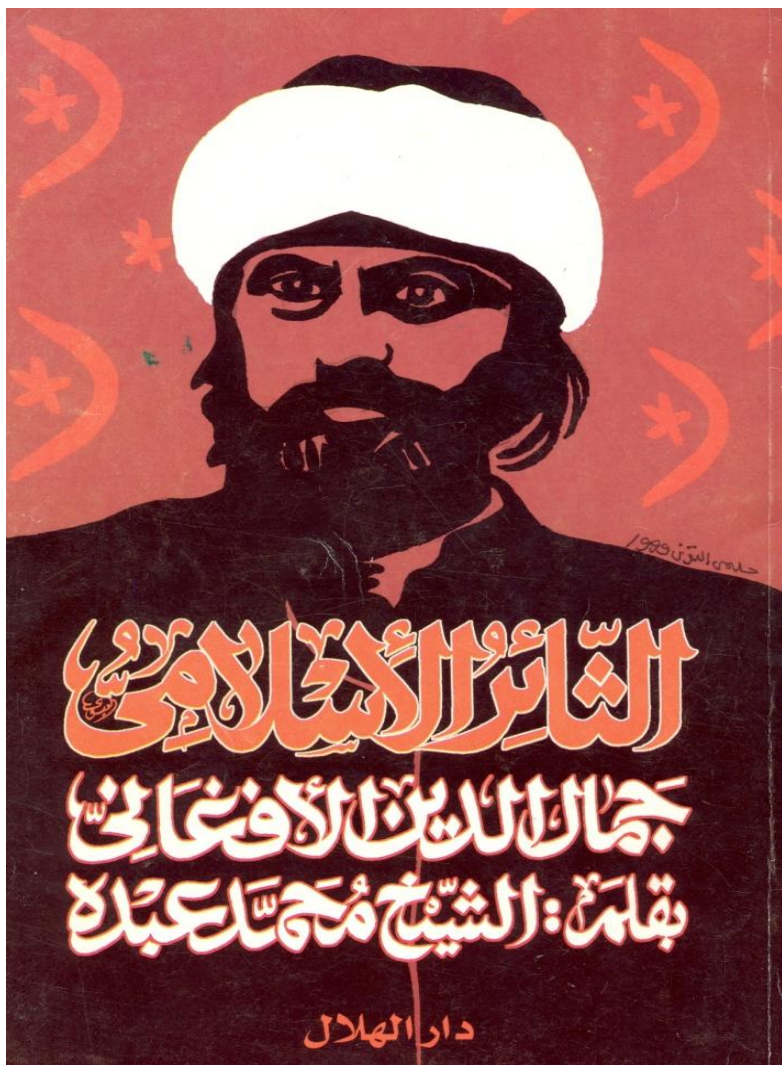
رساله « الرد على الدهريين » طبع اول - قاهره، ١٣١٢ هـ (١٨٩٥ م)



ماهانمه «الهلال»، أول إبريل ١٨٩٧ م - قاهره

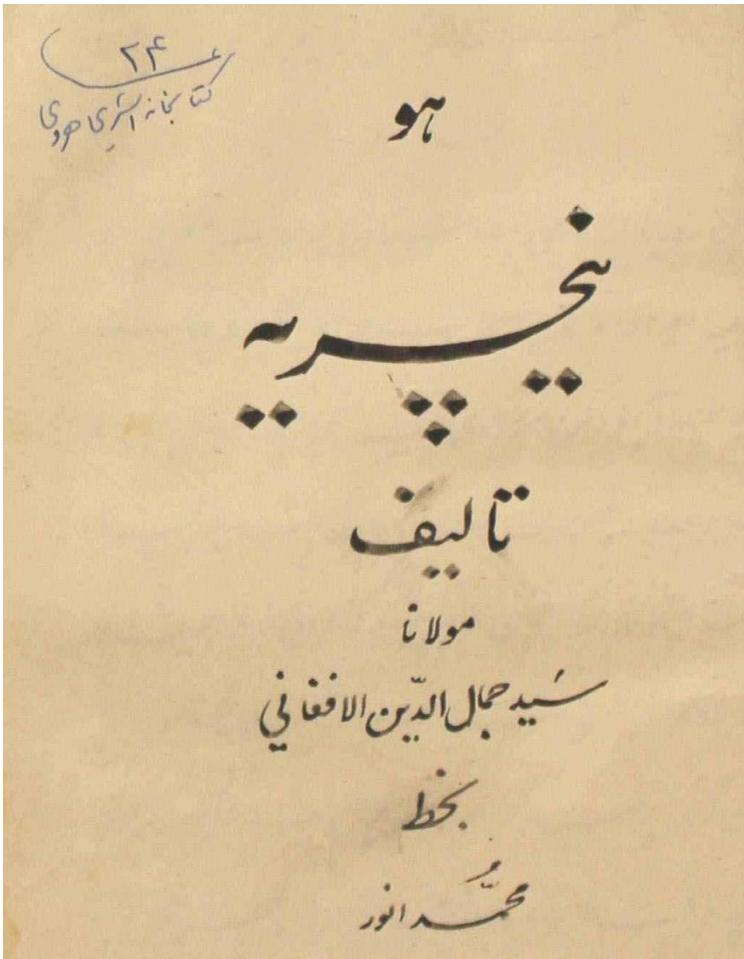


رساله « الرد على الدهريين » با مقدمهء علامه صلاح الدين السلجوقي (١٩٦٠م)
تحقيق : شيخ محمود أبو رية

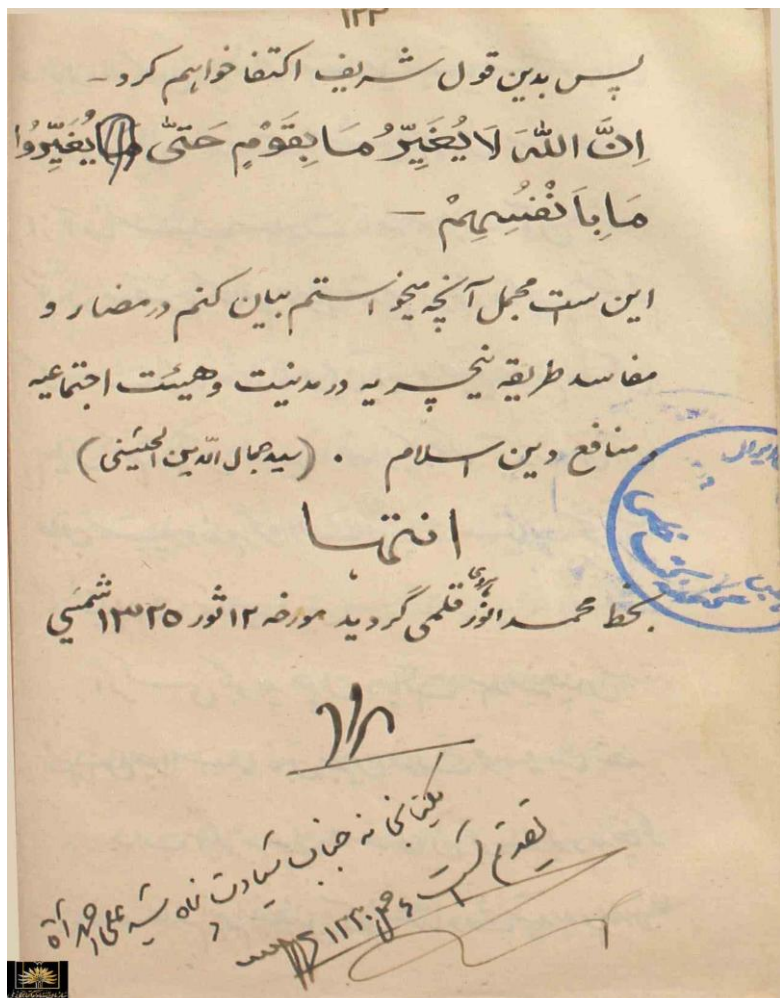


انقلابی مسلمان جمال الدین افغانی، تالیف شیخ محمد عبده

چاپ دار الهلال قاهره در ۱۹۷۳ م



صفحة أول نسخهء مخطوط « نیچریه »، خطاطی محمد أنور هروی ۱۹۴۶ م



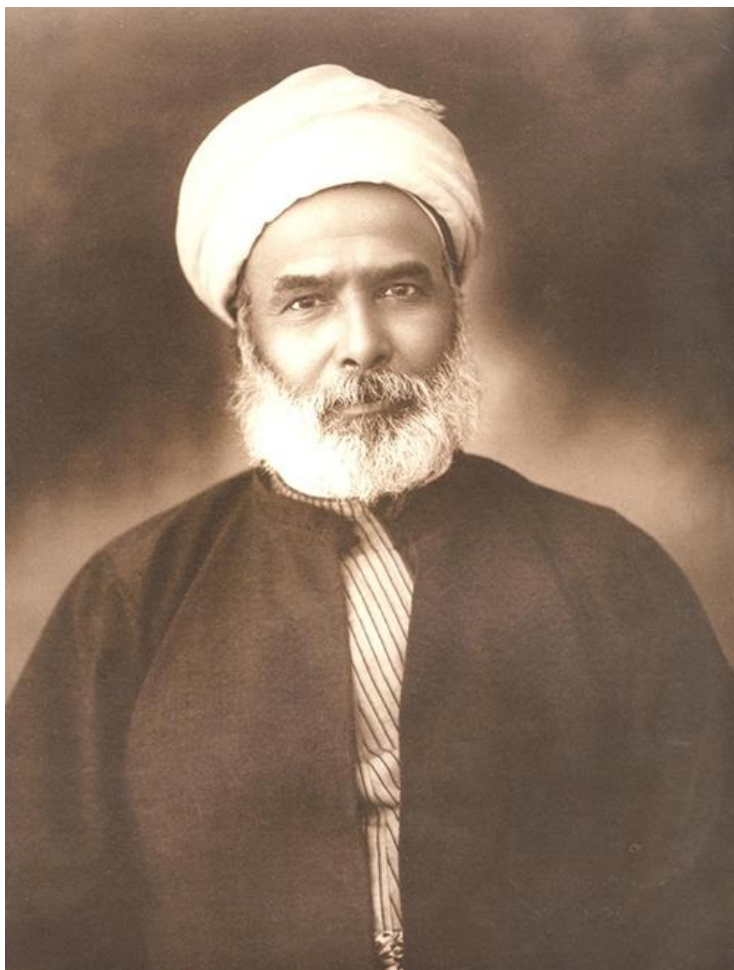
صفحه آخر نسخهء مخطوط «نیچریه»، خطاطی محمد انور هروی ۱۹۴۶ م

الرد على الدهريين

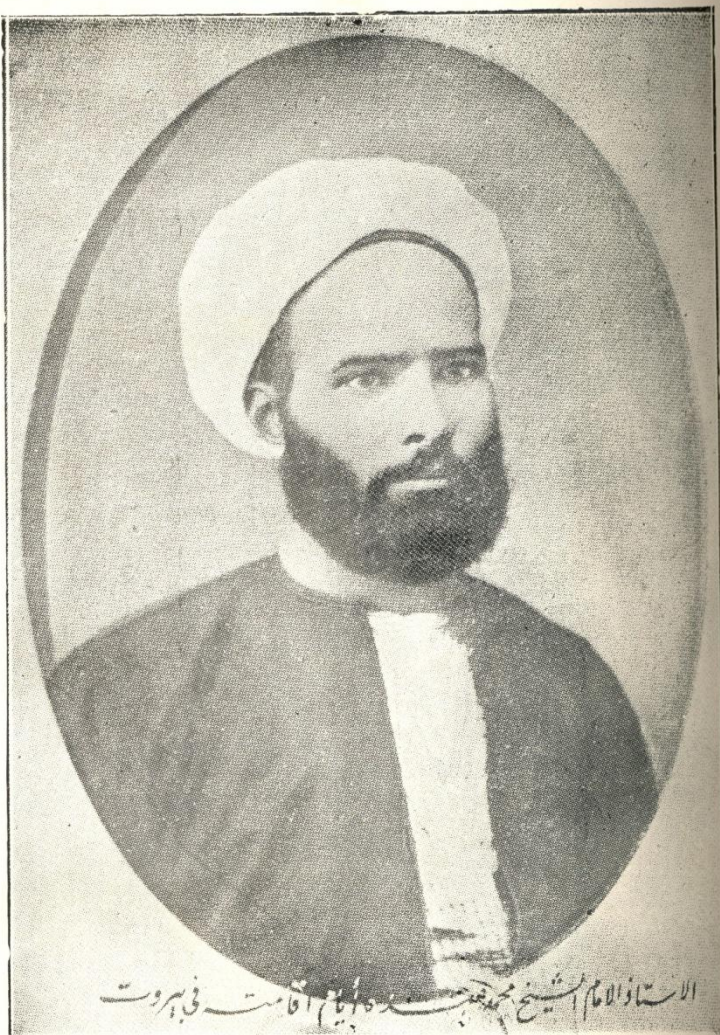


ألفها باللغة الفارسية: السيد جمال الدين الأفغاني
ترجمها إلى العربية: الشيخ محمد عبده
إعداد وتقديم: فضل الرحمن فاضل

رسالهء «الرد على الدهريين» چاپ سفارت افغانستان در قاهره، به مناسبت يك صد و وپنجاهمين سالگرد نخستين حضور سيد به مصر، (١٢٨٦-١٤٣٦ هـ.ق)



شیخ محمد عبده مشهورترین شاگرد مصری سید که مصریان او را «الأستاذ الإمام» می خوانند و او رساله «نیچریه» سید را به نام «الرد علی الدهرین» در بیروت از زبان فارسی به زبان عربی، ترجمه کرد و در سال ۱۸۸۶ م در آن دیار به چاپ رساند.



شیخ محمد عبده هنگام تبعید در بیروت



احمد عربی پاشا در هنگام رهبری قیام ضد خدیو توفیق پاشا



محمد توفیق پاشاد خدیو مصر که سید جمال الدین در عهد او از قاهره اخراج
گردید. ۱۸۷۹ م



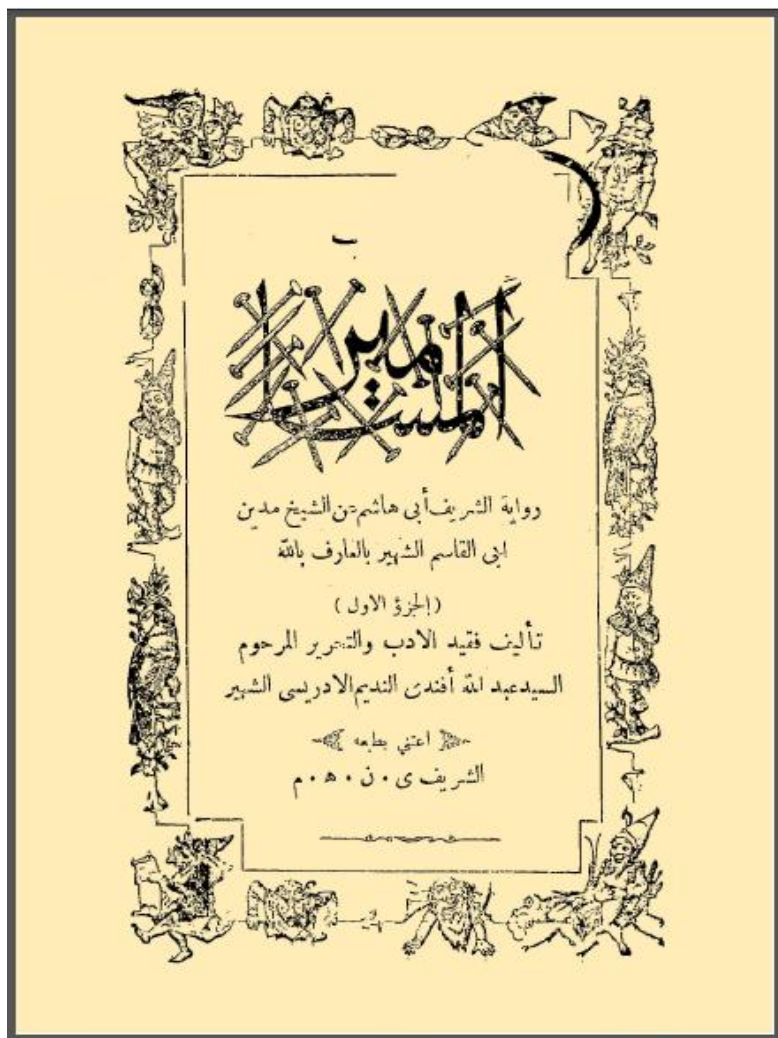
احمد عربی پاشا در آخرین ایام زندگی



برهان الدین بلخی دوست سید در استانبول



عبد الله ندیم از شاگردان و پیروان مصری سید و از مخالفان شیخ ابوالهدی صیادی که
کتاب «المسامیر» (میخ‌ها) را بر ضد وی نوشته است



کتاب «المسامير» (میخ‌ها) اثر عبد الله ندیم از شاگردان مصری سید



جرجی زیدان از دوستان سید، مدیر مسئول و مؤسس مجله «الهلال»



این عکس سال ۱۸۸۵ در بیروت انداخته شده است
 از چپ به راست : محمد باقر بواناتی- شیخ محمد عبده- حاج پیرزاده
 (یعنی حاج آقا حسین که پنام محمد حسین در مکاتیب براون ازو نام رفته
 است) . پشت سراز چپ بر است : جمال الدین بیک (بنابه مکتوب براون
 پدرش حاکم شرعی بیروت بوده و خودش شاگرد بواناتی) . وسطی شناخته
 نمی شود . میرزا اسمعیل پسر بواناتی .
 (اصل این عکس در کتاب تاریخ مطبوعات ادوارد براون طبع شده)

۱۲۸۷
۱۳۸۷

THE
MOHAMMEDAN
SOCIAL REFORMER

تہذیب الاخلاق

جلد اول [

یکم شوال سنۃ ۱۳۸۷ ہجری یوم المبارک عید الفطر

شمار ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

اطلاع

چنگیز روزیہ بابت اس پروجے کے بنیاد چاندہ خواہ بشور قریب وصال ہو رہا کسی خاص شخص کی ملکیت ٹیوٹا بلکہ اس پروجے کے اجرا و ترقی میں صرف کیا جاوے گا۔

مسلمانوں میں سے جو شخص سالانہ روزیہ - سالانہ پیشگی بطور نذرانہ دے وہ اس پروجے کے متعلق معاملات میں حصہ مندرجہ ہوگا۔

مقررہ اس کے جو شخص کوچہ روزیہ بطور ترقیاتی دے وہ بشور انفرادی تمام کیا جاوے گا۔

یہ روزیہ ہر سویتہ میں ایک بار یا ہر دو چھ سالہ وقفہ میں مسلمانوں ہر ایک کوچہ کرنا قریب اس پروجے ہر آڈ اور مع حصول قریب آئے ہوئے مسکو خریداری کر کہ یہ کم قریب روزیہ قریب اور انکروویہ آئندہ آئے حصول چاندہ بنایا روزیہ آئندہ پیشگی پیشگی ہوئے۔

اگر کوئی شخص کوئی خاص پروجے خریدنا چاہے گا اس کو فی پروجے چار آئے قریب اور ایک آئے حصول دینا ہوگا۔

موجودہ یہ قریب پروجے ملینا اور اس کو اس کے تقسیم کا یہی پتہ قریب جسکو وہ چاہوں اختیار ہوگا۔

اس پروجے میں پیشہ مضامین متعلق تہذیب اخلاق و حسن معاشرت کے جہاں تک کارہ مسلمانوں سے متعلق ہیں اور پروجے مندرجہ ہوگا۔

۴۸۹۵۴

مستورین نمبر ۱

25 NOV 1976

اس پروجے کے اجرا سے منفعہ یہ ہے کہ ہندوستان کے مسلمانوں کو کامل درجہ کی سولیزیشن یعنی تہذیب اختیار کرنے پر راضی کیا جائے تاکہ جس حقارت سے سولیزیشن کو مذہب کوہیں آئے دیہاتی ہیں وہ رفع ہو اور وہ اپنی دنیا میں معزز و محترم قوم بن جائیں۔

سولیزیشن انگریزی لفظ ہے جس کا تہذیب سے ترجمہ کیا گیا ہے مگر اس کے معنی نہایت وسیع ہیں اس سے مراد ہے انسانی کے تمام اعمال ارادی اور اخلاق اور معاملات اور معاشرت کیا اور طریقہ قریب اور صرف اوقات اور ماحول اور جو قسم کے قریب و ہوا کو اصلی درجہ کی صحتی ہو پھر پڑتا اور اس کو نہایت بخوبی اور غرض اسلوب سے بولتا جس سے انسانی بخوبی اور جسمانی بخوبی ہوتی ہے اور نیک اور دانا اور قدر و بڑا حاصل کی جاتی ہے اور وہ چھوٹا ہی اور انسانیت میں تمیز لگتی ہے۔

تہذیب الاخلاق، مجلہء تاسیس شدہ توسط سر سید احمد خان



سر سید احمد خان موسس پوهنتون علیگهر



ولفرد بلنت سیاستمدار، شاعر و نویسنده انگلیسی از جملهء دوستان
سید جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری



علامه صلاح الدین سلجوقی



بانو نیکی کدی پژوهشگر و سید جمال الدین شناس امریکایی



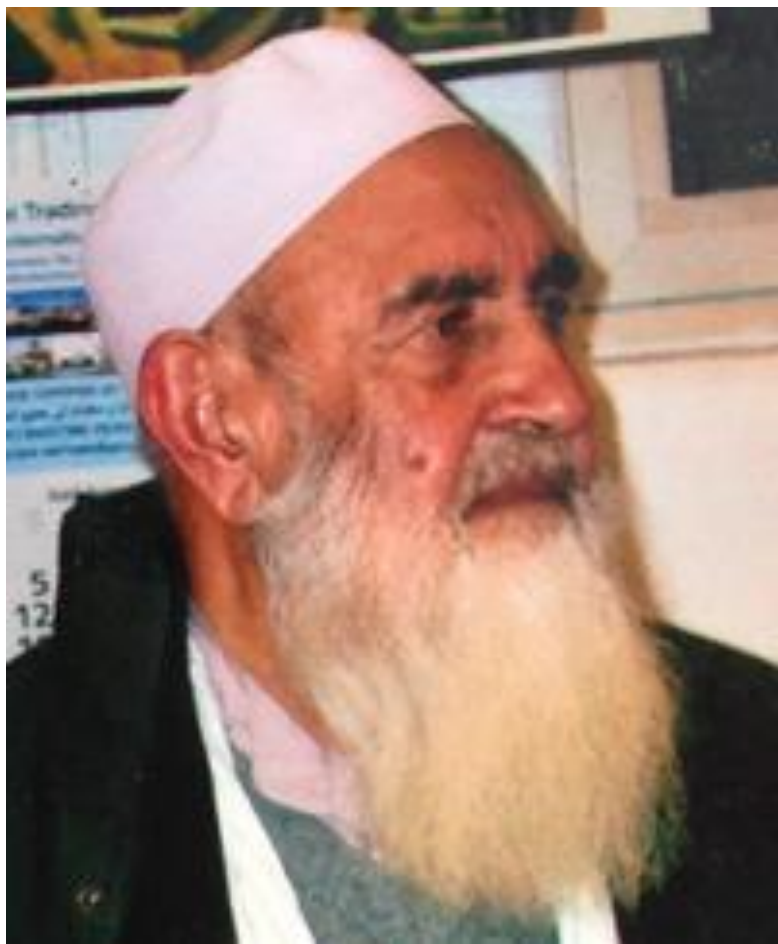
دكتور محمد اقبال لاهوري از پيروان سيد جمال الدين افغاني



سر راس مسعود، مولانا سید سلیمان ندوی و داکتر اقبال در کابل. ۱۹۳۳ م



علامه عبد الحی حبیبی مؤلف کتاب «نسب و زادگاه سید جمال الدین الأفغانی»



پروفیسور عبد اللہ بختانی خدمتگار مؤلف «دسید جمال الدین افغان دژوندانه هدف»



آیت الله سید هادی خسرو شاهی سید جمال الدین شناس ایرانی



استاد محیط طباطبائی مؤلف کتاب سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین



سید جمال الدین با حاج امین الضرب و سایر دوستانش در مسکو ۱۸۸۷م



سید جمال الدین افغانی در میان ایرانیان ۱۳۰۴ هجری قمری ، تهران



امیر شیر علی خان معاصر سید جمال الدین افغانی



سردار غلام محمد خان طرزی



محمود طرزی نخستین وزیر امور خارجه افغانستان از شاگردان سید



«الآثار الكاملة» در بیش از سه هزار صفحه، مجموعه آثار فارسی و عربی سید جمال الدین افغانی، جمع و تدوین آیت الله استاد سید هادی خسروشاهی. قاهره ۲۰۰۲م



«الأعمال الكاملة لجمال الدين الأفغاني» مجموعه آثار عربی سید
 جمال الدین در چهار جلد و در حدود ۲۰۰۰ صفحه، بررسی و
 تحقیق پروفیسور دکتور محمد عماره. قاہرہ ۲۰۱۶م



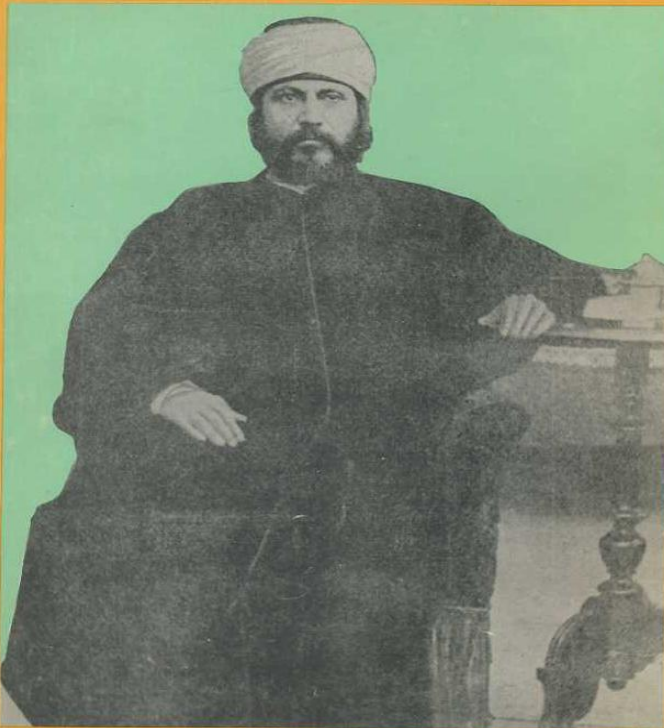
برخی از کتاب های چاپ شدهء سفارت افغانستان در قاهره راجع به سید افغانی

جمهورية مصر العربية - المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية

في ذكرى

الإمام السيد جمال الدين الأفغاني

بمناسبة مرور مائة عام هجرية على حضوره إلى مصر



رسالهء چاپ شده از طرف مجلس اعلاى شئون اسلامى مصر به مناسبت
صدمین سال ورود سید جمال الدین افغانى به مصر ۱۹۷۶م.



لیدی آنا بلنت همسر ولفرد بلنت در لباس عربی



ادوارد براون دوست سيد جمال الدين افغانى



ناصرالدین شاه قاجار، پادشاه ایران



سلطان عبد العزيز (۱۸۳۰-۱۸۷۶م) خليفه عثمانی؛ ممدوح سردار غلام محمد خان

طرزی، به مشورت سيد جمال الدين افغانی



سلطان عبد الحمید دوم (۱۸۴۲-۱۹۱۸م) خلیفہ عثمانی معاصر سید



میرزا ملکم خان دوست سید جمال الدین افغانی ، سابق سفیر ایران در انگلستان و چند کشور دیگر و مؤسس نشریه «قانون» در لندن.



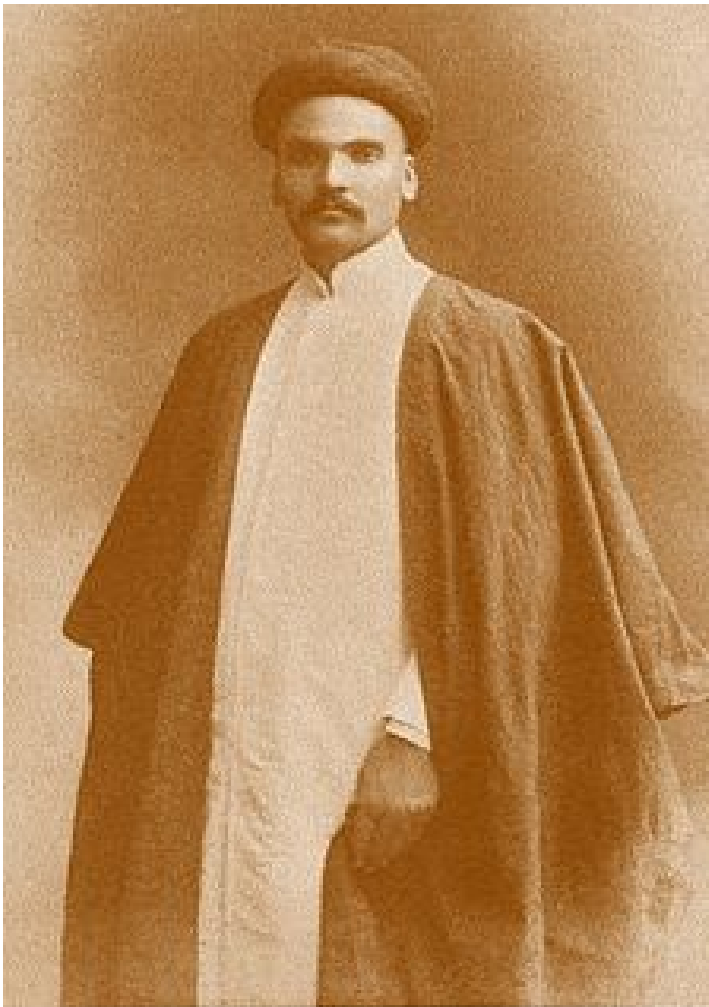
شیخ رشید رضا مؤلف کتاب «تاریخ الاستاذ الإمام» از پیروان سید افغانی



شیخ محمد ابوریہ ناشر رسالہ «الرد علی الدھریین» و از پیروان سید جمال الدین افغانی

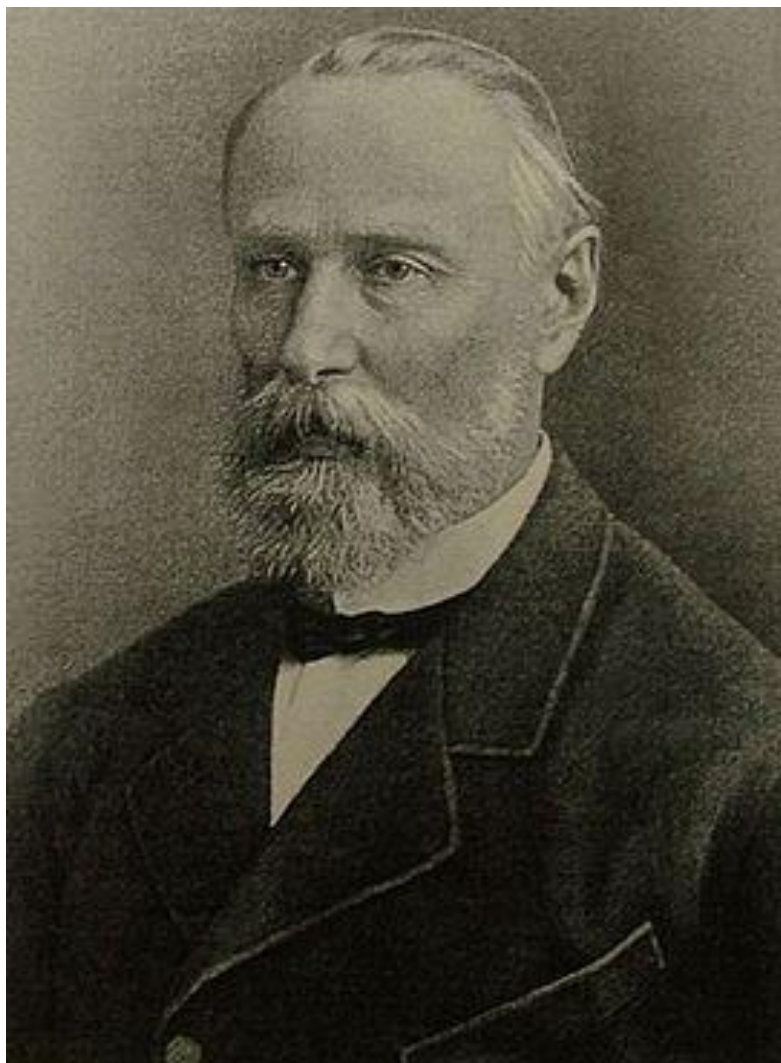


سید جمال الدین واعظ اصفهانی



Sayyid Hasan ibn Taqi (Taql-zada)
One of the Deputies for Tabriz

تقی زاده در سنین جوانی ، مدیر مسئول جریده کاوه چاپ برلین



کاتکف ژونالیست روسی و دوست سید جمال الدین افغانی



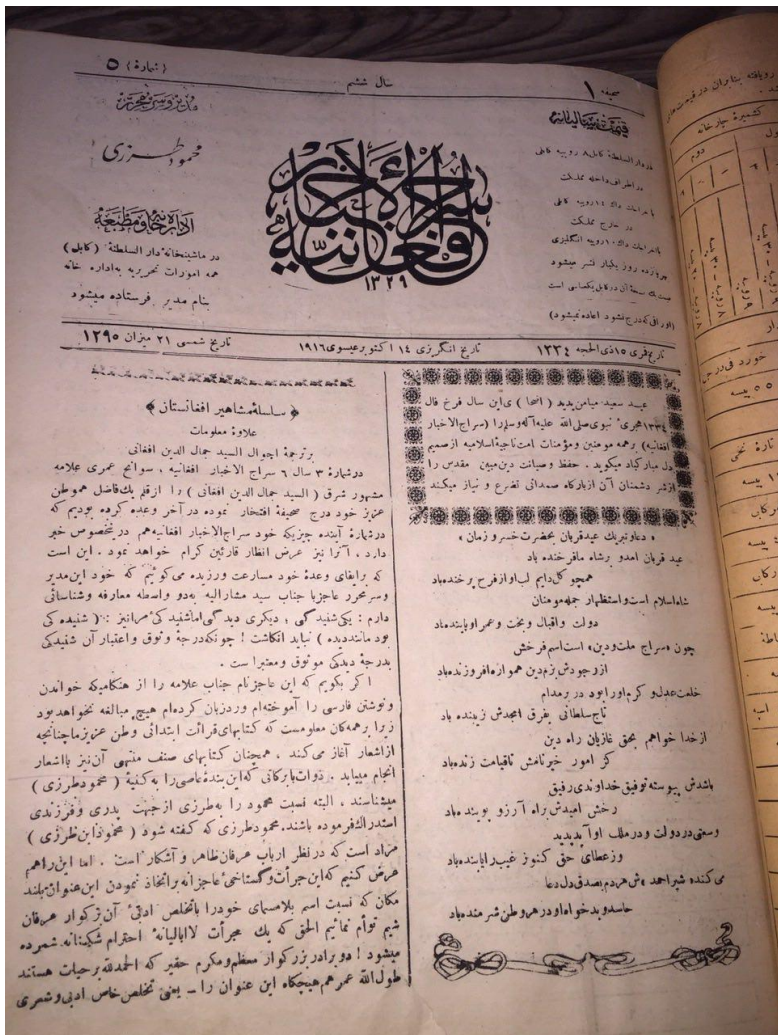
عباس حلمی دوم خدیو یا فرمانروای مصر



شیخ ابو الہدی صیادی



مصطفی ریاض باشا (۱۸۳۴ - ۱۹۱۱)، نخست وزیر مصر



سراج الاخبار افغانیه - ۱۲۹۵ هجری خورشیدی

مؤسس و مدیر: سید حسن تقی زاده

دوره جدید

شماره ۹

سال دوم



قیمت اشتراک

شش ماهه
در آلمان... ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک

در ایران و پاکستان... ۱۰۰ شیلی

قیمت هر شماره برای کتب فروشی در ایران پنج تیران است

کَافِه

۱۳۲۱

این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

توان مراسلات

Rédaction «Kaveh»
Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

۲۶ فروردین ماه قدیم ۱۲۹۱ زردگریدی = قرمّه محرم سنه ۱۳۴۰ = سپتامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Jahrg. 2 • Nr. 9 • Neue Folge

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غرّه جمادی الاول سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان برپا فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه است که در نتیجه تحقیقات و زحمات مولفان نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی و کوشش از اشخاص مشغول به علم و ادب بوده و یکسک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان متفکر و مقالات فاضله آنها زینت صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خیلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غرّه هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی جامع پیران قدیم و مشاهیر شرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تحقیقات ادبی و ملاحظاتی عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صفحه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط دوس و ایران» بطور منبسطه و بلا غرضی بهشتر کین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل منبسطه و مفیدی میشود.

برای ترتیب اشتراک، اسامی و کتب روزانه و نیز رجوع بکتابت صفحات باید روزانه

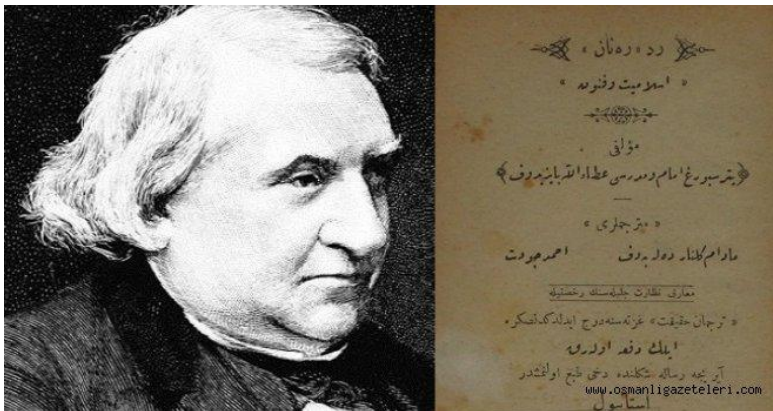
برای تکلیف یا اداره کاوه میتوانستند شرط فرنگی بچینی این معصرا برید روی پاکت جیبشده و بجهت جدید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»
(Allemagne) Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstr. 64.

جریدهء کاوه چاپ برلین ۱۹۲۱ م



امین السلطان اصغر علی خان صدر اعظم ایران



ارنست رنان فیلسوف فرانسوی از دوستان سید



علامه محمود طرزی نخستین وزیر خارجه افغانستان و مؤسس سراج الاخبار افغانیه



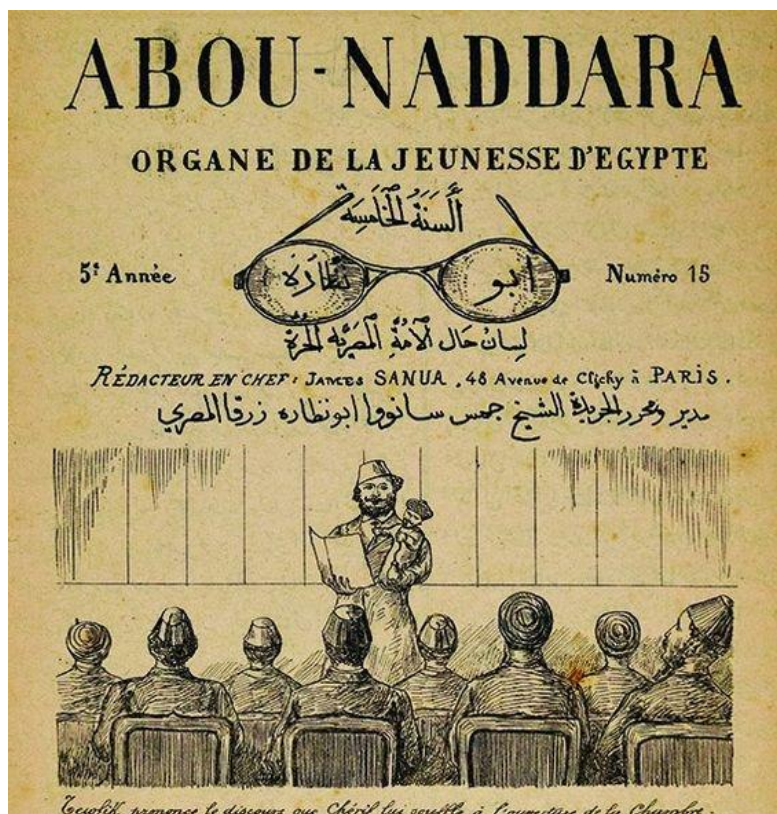
لیدی انا بلنت



شیخ رشید رضا همراه با مولانا شبلی نعمانی



شکيب ارسلان لبنانی (پدر کلان مادری ولید جنبلاط) از پیروان سید
جمال الدین افغانی و شارح کتاب « حاضر العالم الاسلامی »



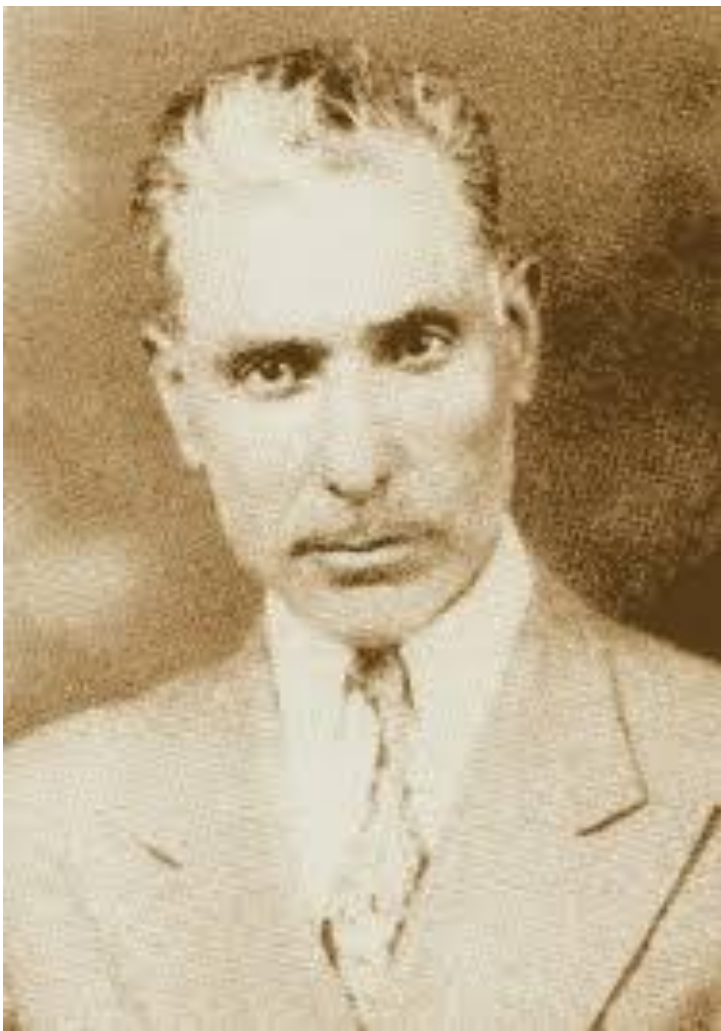
نشریه طنزی «ابونظارة» چاپ پاریس به مدیریت یعقوب صنوع دوست
یهودی مصری سید جمال الدین افغانی



پروفیسور دکتور عبدالاحمد جاوید



میر محمد صدیق فرهنگ



میر غلام محمد غبار



استاد خلیل الله خلیلی



سعد زغلول باشا رهبر انقلاب مردمی ۱۹۱۹ مصر و از شاگردان سید



ادوارد بروان در جوانی هنگام اقامت در ایران، از دوستان سید



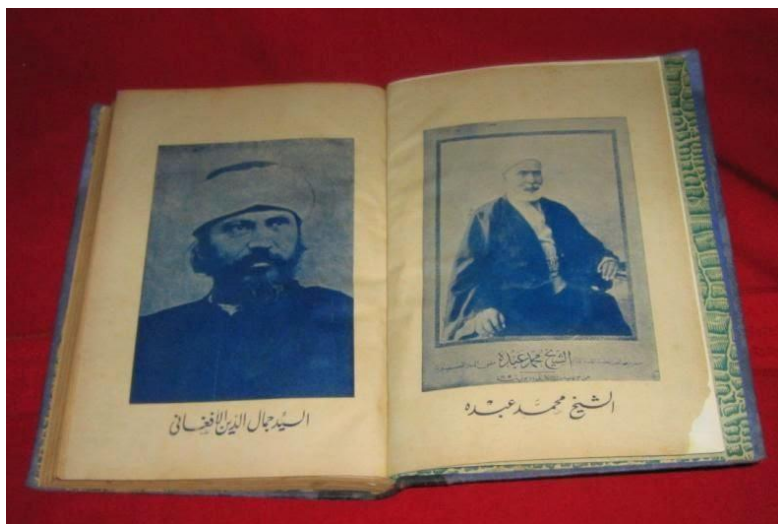
ارنست رنان فیلسوف فرانسوی از دوستان سید



محمد حسین یا امین الضرب دوم از شاگردان سید جمال الدین افغانی
که سید در نامه هایش به او لقب «فاضل» داده بود.



يعقوب صنوع مؤسس نشریه طنزی «ابو النظارة» و از دوستان سید



کلکسیون العروة الوثقی



شیخ محمد عبده در ایام جوانی؛ دوران همکاری با سید جمال الدین
افغانی در نشر «العروة الوثقی»



Edward S. Reine

ادوارد براوان انگلیسی از دوستان سید و مؤلف کتاب انقلاب فارس



اسماعیل پاشا خدیو مصر (۱۸۶۳-۱۸۷۹ م) که سید در زمان
فرمانروایی او رهسپار مصر گردید



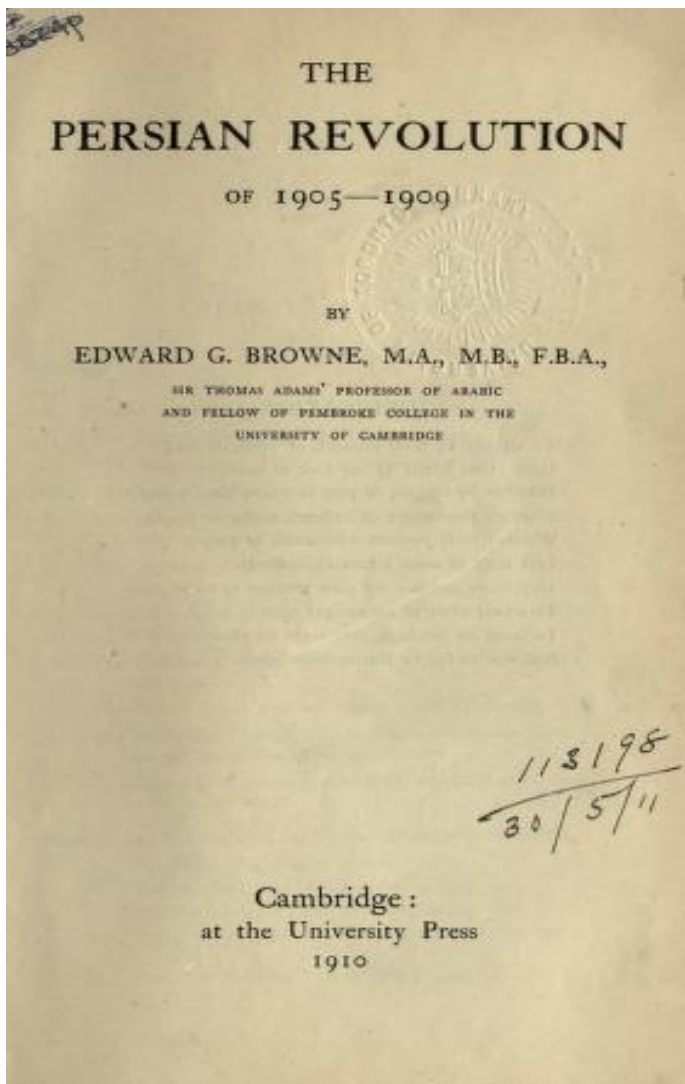
رضا کرمانی از پیروان سید و قاتل ناصر الدین شاه قاجار. ایام حبس



مولانا ابوالکلام آزاد (۱۸۸۸-۱۹۵۸ م) از پیروان سید جمال الدین



مهدی سودانی از دوستان سید جمال الدین افغانی



متن انگلیسی انقلاب فارس (۱۹۰۵-۱۹۰۹م) اثر ادوارد براون که
با شرح حال جمال الدین سید افغانی آغاز یافته است.



Shaykh Ahmad "Rūhī" of Kirmān
(born about 1855)



Mīrzā Āqā Khān of Kirmān
(born 1853)



Mīrzā Ḥasan Khān *Khabīru'l-Mulk*

THREE OF SAYYID JAMĀLU'D-DĪN'S DISCIPLES, SECRETLY PUT TO
DEATH AT TABRĪZ ON JULY 17, 1896

۱- حاج شیخ احمد روحی ۲- میرزا حسن خان خیبر الملک ۳- میرزا آقا خان
کرمانی، از دوستان میرزا رضای کرمانی، قاتل ناصر الدین شاه قاجار، که در ۶ صفر
المظفر سال ۱۳۱۴ قمری، اعدام گردیدند.



حاج محمد حسن امین الضرب در مسکو



میرزا ملکم خان دوست سید جمال الدین افغانی ، سابق سفیر ایران در انگلستان و چند کشور دیگر و مؤسس نشریهء «قانون» در لندن.



مؤلف «بیدارگر عصر» همراه با پروفیسور عبد الله بختانی خدمتگار سید جمال الدین شناس و نگارنده کتاب «دسید جمال الدین افغان د ژوندانه هدف» ۲۰۰۷ م شهر بن ، جمهوری فدرال آلمان



مؤلف «بیدارگر عصر» همراه با سید جمال الدین شناس مصری پروفیسور دکتور
محمد عمارہ- ۲۰۱۴م قاهرہ



مؤلف «بیدارگر عصر» همراه با سید جمال الدین شناس ایرانی آیت الله سید هادی خسرو شاهی - ۲۰۱۰ م تهران

کره کشته

شهرت ننگیال

سیاست خپلي پوهان

سغرونو، لیدونکنو همنس جاج اخیستی چې یوه نوی تنده او تلوسه یې راپورته کړي. وایې چې علامه په لندن کې له کارل مارکس سره کتلي، علامه امریکا ته هم سفر کړی او یوه پلا د امیر عبدالرحمن خان په واکمنۍ کې د خلورو میاشتنو لپاره د خپل هیواد پلازمینې ته ستون شوی.



په دې برخه کې د فاضل خېرنو، موندنو او پلټنو پوهنیز اړخ او اکاډمیک میتود جوت او لاس ته راوړني دومره درني او پخې راخالي چې د نوښت لورې یې بیسارې بڼلای شو. خو که علامه له خپلو ګڼو لیکونو، لیکنو او اثارو یو لیک یا یوه کرښه پښتو کښلی وای بنایي ګران فاضل دومره خپرنیز کړاو اړین نه وای ګڼلای او ایران په ځان پورې ژمو، دغه نوښتوالی د پېپلو جسات ته مخه نه وای موندلې. ددغو کرښو د لیکلو پر مهال د پاکستان اردو ډائجسټ د ۲۰۰۷ د نومبر ګڼې په ۷۹ مخ کې د بلخ تاریخ او تمدن په اړه د محمود جمال یوه لیک ته رامنځ ته شوه چې په وروستي ۸۴ مخ کې یې لوی استاد علامه عبدالحي حبیبی ایرانی لیکوال ګڼل شوی.

د ښاغلي فاضل درېیم کتاب ګڼو بنیامهای ازیام افغانستان دی چې د هند په افغان سفارت کې یې د دندې پر مهال په بنیام چریده کې د سرمقاتو لیکنو ټولګه جوړوي. دده په وینا نوموړې چریده په ویلي کې د جمعیت له خوا خپریده په داسې حال

ګران فضل الرحمن فاضل له خپلو نویو چاپي اثارو، درې کتابونه راوړولي چې دوه هغه یې (بیدارګر عصر- آثار الکامله) د افغان سید جمال الدین د ژوند، اند، مبارزې اثارو په اړه د نویو خپرنو، پلټنو او موندنو لوري چوټي. ښاغلي فاضل په دغه څېړنه کې د علامه افغان په اړه لاس ته ورغلیو مدارکو او استادو کې د نویو موندنو څرک لګولی او د علامه په اړه له خبرو شویو اثارو سره په پرتله یې ترې نوي څو کوبلې پایلې او پرمختیايي برسيره کړي، له همدې ځایه یې په ایراني ان چې افغاني اثارو کې د تیرایستو او تیروتنو درک لګولی دی. ښاغلي فاضل د علامه د اثارو او دغسې دده په اړه ژباړل شویو کتابو متن له اصلي هغو سره کښلی او په دې برخه کې یې هم ځینې تیروتنې رامنځ ته کړي دي. په تیره د ایراني لیکوالو او څیړونکو هغه جعلیات، تحریفات او ښویندې یې، ډیرې دقیقې په نښه کړي چې د توکم او مېنې له پلوه له ایران سره د علامه د پېپلو حرص ګټلای شي. (له حسن یوسفی اشکورې چې د مصري لیکوال احمد امین ((زعما، الإصلاح في العصر الحديث))، په ژباړه کې یې افغاني په اسنادي او لوی تر سید محمود خورشاهي پورې چې شیخ محمد عبده ته یې د علامه په لیک کې پر افغاني بیخي سترګې پټې کړي). لکه چې ګورو د ښاغلي فاضل د خپرنې جوت لوری د سید د شیب او مېنې روڼاوي دی. په دې برخه کې یې د یو شمیر نویو او لومړی ځلې مدارکو څرک لګولی، دغسې یې ګڼ شهادتونه د خبرو شویو اثارو له پرتلي او کتنې تر لاسه کړي او د یوه نوی څرنیز بهیر مخه یې ټاکلې ده. ښاغلي فاضل د علامه د اثارو نوی پیژندنه وړاندې کړې، دده داعی ته یې له نویو راویو کتلی او د موخو په اړه یې نوی رازونه رابرسیره کړي دي. فاضل دغه څېړنه او پلټنه د نوي میتودو په مټ غږولي ځکه خوږې نوی موندنې را منځ ته کړي دي. ده د علامه د لیکنو، لیکونو، تصویرونو

څه پر فاضل - څه پي پر اثارو

ملی هینداره

نشریه «ملی هینداره» چاپ لندن به مدیریت آقای شهرت ننگیال



سید جمال الدین افغانی در بستر مریضی - استانبول ۱۸۹۷م



آرامگاه سید جمال الدین افغانی در پوهنتون کابل



نمایی از آرامگاه سید جمال الدین افغانی در پوهنتون کابل

منابع
و
مآخذ



منابع و ماخذ

٠- القرآن الكريم

١- مجموعه الآثار الكاملة، سيدجمال الدين افغانى، تهيه، تنظيم و تحقيق استاد سيدهادى خسرو شاهى، نشر دارالشروق الدولية- قاهره، سال ٢٠٠٢م شامل :

الف - العروة الوثقى (عربى)

ب - رسائل فى الفلسفة والعرفان (عربى)

ج - الرسائل والمقالات (عربى)

د - ضياء الخافقين (عربى)

هـ - تاريخ اجمالى ايران (عربى)

و - تتمة البيان فى تاريخ الافغان (عربى)

ز - البيان فى الانجليز والافغان (عربى)

ح - نامه ها و اسناد سياسى - تاريخى (عربى و فارسى)

ط - مجموعه رسائل و مقالات (فارسى)

ي - خاطرات الافغانى، آراء و افكار (عربى)

ك - التعليقات على شرح العقائد العضدية (عربى)

- ۲- نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی، پوهاند عبدالحی حبیبی، مؤسسه انتشارات بیهقی، چاپ ۱۳۵۵ ش - کابل
- ۳- مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی، جمع آوری و تنظیم، اصغر مهدوی و ایرج افشار، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش
- ۴- گزیده آثار سید جمال الدین افغانی، دکتور سید مخدوم رهین، ۱۳۵۵ ش، کابل
- ۵- دشرق نابغه، سید جمال الدین افغانی، دکتور سعید افغانی، چاپ کابل، ۱۳۵۵ ش
- ۶- نابغه الشرق، السید جمال الدین الافغانی، الدکتور محمد سعید عبدالمجید (سعید افغانی) چاپ قاهره ۱۹۶۷ م
- ۷- سید جمال الدین افغانی و افغانستان، سید قاسم رشتیا، کابل، ۱۳۵۵ خورشیدی
- ۸- نیچریه، اثر سید جمال الدین، ترجمه میر سعید بریمن، چاپ کابل، ۱۳۴۴ ش
- ۹- عروة الوثقی، ترجمه استاد سمندر غوریانی، (فارسی) چاپ کابل، ۱۳۵۵ ش
- ۱۰- عروة الوثقی، ترجمه قاضی عبیدالله خان صافی، (پشتو) چاپ کابل، ۱۳۵۵ ش
- ۱۱- نامه های سید جمال الدین اسد آبادی، ابوالحسن جمالی، چاپ سوم، نشر پرستو، ۱۳۶۰ خورشیدی، تهران

- ۱۲- نخستین کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان،
جلد اول، پوهاند سید سعدالدین هاشمی، سویدن، ۱۳۸۰ ش
- ۱۳- دنهضتونو سالار، سید جمال الدین افغانی، غلام حسین
موسوی، ترجمه سرمحقق محمد اکبر معتمد شیرازی، اکادمی علوم
افغانستان- کابل ۱۳۷۰ خورشیدی
- ۱۴- علامه سید جمال الدین افغانی در آیینۀ مطبوعات
(ببلیوگرافی توصیفی) محمد ابراهیم ستوده و عبدالرحمن پهوال،
پوهنتون کابل، ۱۳۵۵ خورشیدی
- ۱۵- حکیم مشرق زمین، سید جمال الدین افغان، قدری قلجی،
ترجمۀ عبدالواحد نهضت فراهی، بنگاه انتشارات میوند، کابل، ۱۳۸۱
خورشیدی
- ۱۶- سید جمال الدین افغانی و برخورد شرق و غرب، شهید پوهاند
دکتور سید بهاءالدین مجروح، کابل، ۱۳۸۵ خورشیدی
- ۱۷- د سید جمال الدین د ژوند لند تاریخ، محمد ابو ریه، ترجمۀ
فارسی، رضوانقل تمنا، مترجم پشتو، غلام ربانی وطنیار، پشاور (ب- تا)
- ۱۸- افغانستان در قرن نزده، سید قاسم رشتیا، چاپ دوم، کابل
۱۳۳۶ خورشیدی
- ۱۹- شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الهروی، مبادئ و آرائه الکلامیه
والروحیه، دکتور محمد سعید عبدالمجید (دکتور سعید افغانی) چاپ
قاهره (ب- تا)

- ۲۰- سیری در ادبیات سده سیزدهم، محقق حسین نایل، اکادمی علوم افغانستان، - کابل، ۱۳۶۵ خورشیدی
- ۲۱- تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده، تالیف محمد رشید رضا، چاپ اول، مطبعة المنار مصر، ۱۹۳۱ م
- ۲۲- دراسات فی السیرة النبویة، محمد سرور بن نایف زین العابدین، چاپ اول، برمنگهام انگلستان، ۱۹۸۸ م
- ۲۳- الافغانی و عبده فی اشکالیات التربیة والقیم والوعی السیاسی، دکتور علی زیعور، بیروت، ۱۹۹۳ م
- ۲۴- المشروع الحضاری الاسلامی، پروفیسور دکتور محمد عماره، قاهره، ۲۰۰۴ م
- ۲۵- الدولة العثمانیة، عوامل النهوض و اسباب السقوط، دکتور علی محمد محمد الصلابی، اسکندریه، ۲۰۰۳ م
- ۲۶- الموسوعة العربیة المیسرة (در ۲ جلد)، محمد شفیق غربال، قاهره، ۱۹۹۶ م
- ۲۷- جمال الدین افغانی، محمد ابوریه، چاپ قاهره ۱۹۸۰ م
- ۲۸- جمال الدین الأفغانی، حیاته و آراؤه، محمد طاهر الجلباوی، قاهره (ب.ت)
- ۲۹- جمال الدین افغانی (اردو) مولانا ظفر علی خان، چاپ لاهور، تاریخ (؟)
- ۳۰- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، چاپ ششم، ۱۳۸۱ ش، تهران

- ۳۱ - تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، چاپ ۲۱، تهران ۱۳۸۳ خورشیدی
- ۳۲ - سرآغاز نواندیشی معاصر (دینی و غیر دینی) مقصود فراستخواه، تهران
- ۳۳ - پیشگامان مسلمان تجدد گرایی در عصر جدید، احمد امین، ترجمه حسن یوسفی اشکوری، تهران ۱۳۷۶ خورشیدی
- ۳۴ - الفکر الاسلامی الحدیث و صلته بالاستعمارالغربی، دکتور محمد البهی، چاپ ششم، ۱۹۷۳ م، دارالفکر، بیروت
- ۳۵ - روشنگر شرق، محمد مسعود نوروزی، چاپ اول، ۱۳۸۳، تهران
- ۳۶ - پیشرو نهضتها، سید جمال الدین افغانی، تألیف غلام حسین موسوی، چاپ اول، مطبعه نعمان، نجف اشرف، ۱۲۹۰ قمری
- ۳۷ - سه رساله درمورد سید جمالالدین اسد آبادی (از سایت استاد خسرو شاهی)
- ۳۸ - مفخر شرق، استاد غلام رضا سعیدی (از سایت استاد خسرو شاهی)
- ۳۹ - تشیع و قدرت در ایران، دکتور بهزاد کشاورزی، چاپ اول، پاریس، ۱۳۷۹ ش
- ۴۰ - زندگی و سفرهای سید جمال الدین اسد آبادی، علی اصغر حلبی، تهران، ۱۳۵۰ ش

- ۴۱ - سید جمال الدین افغانی و تفکر جدید، کریم مجتهدی، تهران، ۱۳۶۳ ش
- ۴۲ - علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال الدین اسد آبادی، سید احمد موثقی، تهران ۱۳۷۳ خورشیدی
- ۴۳ - سید جمال الدین اسد آبادی، نبشته شیخ محمد عبده، ترجمه علی کسمائی، تهران، ۱۳۵۹ خورشیدی
- ۴۴ - سید جمال الدین اسد آبادی، بنیانگذار نهضت احیاء تفکر دینی، محمد جواد صاحبی، تهران ۱۳۷۵ خورشیدی
- ۴۵ - حقایقی در باره سید جمال الدین افغان، احسان لمر، فرانسه، ۲۰۰۵ م
- ۴۶ - سید جمال الدین و اندیشه های او، مرتضی مدرسی چهاردهی، چاپ هفتم، ۱۳۸۱ ش انتشارات امیر کبیر، تهران
- ۴۷ - اسناد برگزیده دوران قاجاریه، گردآوری و پژوهش از ابراهیم صفائی، انتشارات بابک، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، تهران
- ۴۸ - برگ های تاریخ دوران قاجاریه، گردآوری و پژوهش از ابراهیم صفائی، انتشارات بابک، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، تهران
- ۴۹ - اسناد سیاسی دوران قاجاریه، گردآوری و پژوهش از ابراهیم صفائی، انتشارات بابک، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، تهران
- ۵۰ - رهبران مشروطه، ابراهیم صفائی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش، جاویدان، تهران

- ۵۱- مشاهیر الشرق، جرجی زیدان، چاپ پنجم، قاهره
- ۵۲- زعماء الاصلاح فی العصرالحديث، احمد امين، چاپ چهارم، قاهره ۱۹۹۹م
- ۵۳- الثائرالاسلامی جمال الدين الافغانی، شیخ محمد عبده، ۱۹۹۹م، چاپ قاهره
- ۵۴- تتمه البيان في تاريخ الافغان، بامقدمه یوسف کریدلی، چاپ اول، سال ۱۹۰۱م، فوتوکاپی از نسخه موجود در «دارالکتب المصریة» قاهره
- ۵۵- مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه (۹۷- ۱۲۹۰ ش)، تدوین و مقدمه، دکتور عبدالغفور روان فرهادی، انتشارات مؤسسه بیهقی، کابل، حوت ۱۳۵۵ ش
- ۵۶- کاوه (کلکسیون کامل سال های ۱۹۱۶- ۱۹۲۲م یعنی دوره قدیم و جدید) چاپ اول، ۱۳۸۴ ش، انتشارات اساطیر، تهران
- ۵۷- میزان، ارگان نشراتی سفارتکبرای دولت اسلامی افغانستان - دهلی جدید، (کلکسیون سال های ۱۳۷۵- ۱۳۷۹ ش)
- ۵۸- تاریخ و زبان در افغانستان، نجیب مایل هروی، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ش، تهران
- ۵۹- تاریخ منظوم، افغانستان در آیینۀ شعر، عبدالحی آرین پور ولوالیجی، چاپ امریکا، اسد ۱۳۷۶ خورشیدی

- ۶۰ - مبارزه سيد جمال الدين افغان، محمود ابوريه، مترجمان :
استاد غلام صفدر پنجشيري و محمد حسين راضي، چاپ وزارت معارف،
کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی
- ۶۱ - سلسله الاعمال المجهولة لجمال الدين الافغاني، دكتور على
شلش، چاپ اول ۱۹۸۷م، لندن
- ۶۲ - سيد جمال الدين افغان، شخصيت و افكار، داکتر شاه
عبدالقيوم، ترجمه انجنير عبدالرحيم احمد پروانی، دهلي جديد ۱۳۷۸
ش
- ۶۳ - کارنامه و زمانه ميرزا رضا کرمانی، هما ناطق، نشر نيما، آلمان
۱۳۸۵ ش
- ۶۴ - تاريخ کامل ايران، سرجان ملکم، ترجمه ميرزا اسماعيل
حيرت، انتشارات افسون، ۱۳۸۰ ش، تهران
- ۶۵ - ايران عصر قاجار، نبشته آ، ک، س، لمبتون، ترجمه سيمين
فصيحي، انتشارات جاودان خرد، ۱۳۷۵ خورشیدی، تهران
- ۶۶ - ميرزا آقا خان کرمانی، نامه های تبعيد، به کوشش هما ناطق
و محمد فيروز، چاپ سوم، نشر نيما، آلمان، تابستان ۱۳۸۵ خورشیدی
- ۶۷ - تقويم تطبيقی هزار و پانصد ساله هجري قمری و ميلادی،
فرديناند ووستفيلد و ادوارد ماهلر، ترجمه دكتور حکيم الدين قريشي،
تهران، ۱۳۶۰ خورشیدی

.calendars of middle east countries- ۶۸

(تقویم) اکادمی علوم شوروی (انستیتوت خاورشناسی)، چاپ مسکو،
سال ۱۹۷۹م

۶۹ - از صبا تا نیما (جلد اول) یحیی آرین پور، انتشارات نوید،
۱۹۸۵م، آلمان

۷۰ - لغات عامیانه فارسی افغانستان، عبدالله افغانی نویسنده، چاپ
دوم، ۱۹۹۸م

۷۱ - سفرنامه فرخ خان امین الدوله (مخزن الوقائع) حسین بن
عبدالله سربی، چاپ دوم، ۱۳۷۳ خورشیدی، انتشارات اساطیر، تهران

۷۲ - افغانستان در مسیر تاریخ (جلد اول) میر غلام محمد غبار،
چاپ کابل، مؤسسه بیهقی، ۱۳۴۶ خورشیدی

۷۳ - تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان، داکتر محمد حلیم تنویر،
پشاور، ۲۰۰۰م

۷۴ - محمود بیک طرزی - عبدالمجید ملک، چاپ دوم، آلمان،
بن، ۱۳۷۲ش

۷۵ - اصول اساسی دولت علیه افغانستان، چاپ کابل، ۱۳۱۰هـ ش

۷۶ - مولانا ابوالکلام آزاد، شخصیت اور کارنامی، خلیق انجم،
اکادمی اردو، دهلی، ۱۹۹۵م

۷۷ - مآثر ابوالکلام آزاد، پروفیسور خلیق احمد نظامی، اداره ادبیات
دهلی، ۱۹۹۲م

- ۷۸ - بازیگر انقلاب شرق، جمال الدین افغانی، از مهراب امیری، چاپ شرق (بی - تا)
- ۷۹ - یادنامه سید جمال الدین اسد آبادی، به کوشش خسرو شاهی، چاپ قم، ۱۲۹۶ ق
- ۸۰ - درای قافله، حسن یوسفی اشکوری، تهران، ۱۳۷۶ خورشیدی
- ۸۱ - خاطرات ظفر حسن آیبک، ترجمه فضل الرحمن فاضل - دهلی جدید، چاپ نخست، ۱۳۷۹ خورشیدی
- ۸۲ - شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، (جلد دوم) از عبدالله مستوفی، چاپ سوم، انتشارات زوار، ۱۳۷۱ خورشیدی، تهران
- ۸۳ - چهل و یک سال در هند، فیلد مارشال لارد رابرتس آف کندهار، مترجم: عبدالاحد ترکمنی، ناشر: سفارت د.ا. افغانستان، دهلی جدید، ۱۳۷۸ خورشیدی
- ۸۴ - السلطان عبدالحمید بین الانصاف والرحود، محمد مصطفی الهلالی، دارالفکر، دمشق، چاپ اول، ۲۰۰۴ م
- ۸۵ - کی کیست در فرهنگ برونمرزی، پوهاند رسول رهین، چاپ استوکهلم سال ۲۰۰۵ م
- ۸۶ - *who,s who of Afghanistan* اثر پروفیسور آدامک .
W.Adamec. چاپ اتریش، سال ۱۹۷۵ م

۸۷ - *Sayyid jamal ad - Din al - Afghani A political*

Biography تالیف **Nikki.R.Keddie** چاپ دانشگاه کالیفورنیا - امریکا
۱۹۷۲م

۸۸ - *jamal ad - Din al - Afghani and the West* تالیف شیخ

جمیل علی، دهلی جدید ۲۰۰۲م

۸۹ - *Afghani and Abduh* تالیف **Elie Kedourie** چاپ اول،

لندن ۱۹۶۶م

۹۰ - *Sayyed Jamal ad Din al - Afghani A Muslim*

Intellectual تالیف انور معظم، چاپ دهلی جدید، ۱۹۸۳م

۹۱ - کلیات دیوان سردار غلام محمد خان طرزی، دکتور ننگیالی

طرزی، تهران ۱۳۸۱ ش

۹۲ - د سید جمال الدین افغان د ژوندانه هدف، سرمحقق بختانی

خدمتگار، کابل، ۱۳۸۵ ش

۹۳ - لغت نامه دهخدا، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷ ش، تهران

۹۴ - فرهنگ نوین عربی، فارسی، الیاس انطوان الیاس، تهران چاپ

نهم، ۱۳۷۳ ش

۹۵ - فیروز اللغات، الحاج مولوی فیروزالدین، انتشارات فیروز سنز

لمیتد، پاکستان

۹۶ - حواشی ابوالکلام آزاد - سید مسیح الدین

۹۷ - ماهنامه کابل، شماره ۱۲ حوت ۱۳۱۸ خورشیدی، چاپ

کابل

- ۹۸ - آریانا (برونمرزی)، نشریه سه ماهه شورای فرهنگی افغانستان در سویدن، شماره سوم، خزان ۱۳۷۹ خورشیدی
- ۹۹ - آریانا (برونمرزی)، نشریه سه ماهه شورای فرهنگی افغانستان در سویدن، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۹ خورشیدی
- ۱۰۰ - تاریخ معاصر ایران (فصلنامه)، بهار ۱۳۷۸ خورشیدی، تهران
- ۱۰۱ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی، میرزا لطف الله خان اسد آبادی - برلین، چاپ ایرانشهر ۱۳۰۴ ش، ۱۹۲۶م
- ۱۰۲ - درنه کورنی، محمد معصوم هوتک، مرکز تحقیقات علامه حبیبی، ۲۰۰۳م
- ۱۰۳ - هشت بهشت، میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی، کاپی شده از **Bayani Digital Publications** زمستان سال ۲۰۰۱م
- ۱۰۴ - دیوان اشعار صفات الله جمالی اسد آبادی، متخلص به صفا، تهران، ۱۳۴۲ خورشیدی
- ۱۰۵ - سید جمال الدین افغان، شرح اجمالی زندگی و آثار، دکتور محمد حلیم تنویر، کابل، ۱۳۸۵ خورشیدی
- ۱۰۶ - افغانستان در پنج قرن اخیر، میرمحمد صدیق فرهنگ، ویرایش محمد کاظم کاظمی، چاپ نوزدهم، انتشارات عرفان، تهران، ۱۳۸۵ ش

۱۰۷ - الرد علی الدهرین، ترجمه شیخ محمد عبده، ۱۹۲۵م
چاپ مصر.

۱۰۸ - دکابل کالنی ۱۳۲۳، پشتو تولنه، کابل

۱۰۹ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم
میلادی، اثر محمود محمود، چاپ هفتم، نشر اقبال، ۱۳۷۸ ش، تهران

۱۱۰ - سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، استاد
محمد محیط طباطبایی، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰ ش،
تهران

۱۱۱ - الرد علی الدهرین چاپ ۱۳۰۳ قمری بیروت (۱۸۸۶م)
(نخستین چاپ ترجمه عربی)

۱۱۲ - الرد علی الدهرین چاپ ۱۳۱۲ ق (۱۸۹۵م) در قاهره، به
سعی و اهتمام المحامی عبد العلیم صالح الأزهری

۱۱۳ - الرد علی الدهرین چاپ ۱۹۶۰ م قاهره با مقدمه علامه
صلاح الدین سلجوقی، تحقیق الشیخ محمود ابوریه. ناشر: دار الکرک

۱۱۴ - متن فارسی نیچریه چاپ سال ۱۳۰۰ قمری در مطبعه

حسینی جدید؛ بمبئی - هندوستان

- SYIID JAMAL AL-DIN AL-AFGHANI - ۱۱۵
(AN ANNOTATED BIBLIOGRAPHY)

تدوین کننده عبد الله البرت قدسی زاده چاپ پوهنتون لیدن -
هالند ۱۹۷۰ م (بخش هایی از این کتاب را تحت عنوان کتابشناسی

توصیفی سید جمال الدین افغانی، اینجانب ترجمه کرده ام؛ اما تا کنون چاپ نشده است.

۱۱۶- رساله «الرد علی الدهریین» چاپ چهارم، طبع قاهرة ۱۹۱۴م،؛ مهتمم چاپ: مصطفى محمد الكتبی در خان الخلیلی، طبع مطبعة الحمالیة - مصر

۱۱۷- رساله «الرد علی الدهریین» چاپ شده توسط سید موسی شریف در چاپخانه الرحمانیة - قاهرة ۱۹۲۵م

۱۱۸- رساله «الرد علی الدهریین» با مقدمهء پروفیسور دکتور عثمان أمين. ناشر: محمد فؤاد منقارة الطرابلسی - قاهرة ۱۹۴۷م

۱۱۹- «الرد علی الدهریین» چاپ مطبعة محمد مطر در مصر. (ب-ت)

۱۲۰- الأعمال الكاملة لجمال الدین الأفغانی مع دراسة عن حياته و آثاره. جمع و تحقیق: پروفیسور دکتور محمد عماره. چاپ: المؤسسة المصرية العامة للتألیف والنشر، سال ۱۹۶۸م - قاهرة

۱۲۱- الثائر الإسلامی جمال الدین الأفغانی و رساله «الرد علی الدهریین» چاپ نخست، مطبعة دار الهلال، قاهرة (ب-ت)

۱۲۲- ماهنامهء الهلال، نشر شده به تاریخ اول اپریل سال ۱۸۹۷ ۲۹ شوال ۱۳۱۴، جزء ۱۵؛ سال پنجم نشراتی. صفحات ۵۶۱-۵۷۱

۱۲۳- الرد علی الدهریین، چاپ سفارت افغانستان در قاهره؛ به کوشش و مقدمهء ف- فاضل شعبان المعظم ۱۴۳۶ق (می ۲۰۱۵م)

- ۱۲۴- المقطم ، جريدة الاحتلال البريطانى فى مصر . از دكتور
تيسير أبو عرجة، چاپ الهيئة المصرية للكتاب - القاهرة ۱۹۹۷م از
سلسله « تاريخ المصريين » كتاب شماره ۱۰۲ چاپ اول
- ۱۲۵- ديوان خليل الله خليلی ، به كوشش محمد كاظم كاظمی .
ناشر عرفان (محمد ابراهيم شريعتی افغانستانی)، تهران بهار ۱۳۸۵
هجری خورشیدی ، چاپ اول
- ۱۲۶- فى ذكرى الإمام السيد جمال الدين الافغانى (بمناسبة مرور
مائة عام هجرية على حضوره إلى مصر) ناشر : المجلس الأعلى للشئون
الاسلامية- جمهورى عربى مصر سال چاپ ۱۹۷۷م
- ۱۲۷- سدهء سيد در رزونهء سراج الاخبار (۱۲۹۵- ۱۳۹۵ هـ. ش)
به كوشش فضل الرحمن فاضل ، ناشر : بخش فرهنگى سفارت افغانستان
در قاهره ، چاپ اول ، ۲۲ سنبله ۱۳۹۵ هجرى خورشيدى
- ۱۲۸- گازرگاه مدفن پير هرات ، تاليف فكرى سلجوقى ،
ناشر: بخش فرهنگى سفارت افغانستان در قاهره چاپ سوم ،
قوس ۱۳۹۴ هجرى خورشيدى
- ۱۲۹- روزنامهء ويسا ، سال سوم شماره مسلسل ۷۵۱ ، ۶ عقرب
۱۳۸۷ هـ - ش چاپ كابل ، مدير مسئول : محمدزبير شفيقى
- ۱۳۰- ماهنامهء « مى هينداره » سال ششم ، شماره سپتمبر و
اكتوبر ۲۰۰۸ م ، چاپ لندن . مدير مسئول : شهرت ننگيال

- ۱۳۱- سایت های بی بی سی فارسی ، سرنوشت ، آزمون ملی ، کابل ناتھ، رسالت، پیام مجاهد و سایت داکتر شمس الحق آرینفر
- ۱۳۲- اعیان الشیعة، الإمام السيد محسن الأمين، المجلد الرابع ، دارالتعارف للمطبوعات - بیروت، ۱۹۸۶م
- ۱۳۳- طبقات أعلام الشيعة(نقباء البشر فی القرن الرابع عشر (أ- ح) تألیف العلامة آقا بزرگ الطهرانی، الجزء الثالث عشر ، دار إحياء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزيع.بیروت ۱۴۰۴ هـ - ق
- ۱۳۴- مذكراتی فی نصف قرن
- خاطرات پنجاه ساله الحاج احمد شفیق پاشا (۱۸۶۰-۱۹۴۰م)
- رئیس دفتر خدیو مصر ؛ از سال ۱۸۷۲ - ۱۹۲۳ م در چهار جلد و ۱۷۴۲ صفحه ناشر: مکتبة الآداب - قاهره، ۲۰۰۷م

135- The PERSIAN REVOLUTION of 1905-1909 By Edward Browen

- چاپ پوهنتون کمبریج ۱۹۱۰م
- ۱۳۶- شماره های سوم و پنجم سراج الاخبار، سنبله و میزان
- ۱۲۹۵ هجری خورشیدی سپتمبر ۱۹۱۶م . چاپ کابل (محفوظ در کتابخانه عامهء کابل)

سایر آثار و ترجمه های نگارندهء این کتاب

- ۱- عمار فرزند یاسر
- ۲- تحقیق (نمایشنامه)
- ۳- دو چهره (نمایشنامه)
- ۴- رمه (نمایشنامه)
- ۵- امریکایی که من دیدم
- ۶- خلل در کجاست؟
- ۷- اسلام و جاهلیت
- ۸- اخلاص
- ۹- توحید
- ۱۰- دعوتگر نامور استاد احمد زی شهید
- ۱۱- روزه ماه مبارک رمضان
- ۱۲- مبادی اساسی فهم قرآن
- ۱۳- مسلمانان بیدار شوید !
- ۱۴- ردی بر شبهات دشمنان اسلام
- ۱۵- در یچه ای به سوی مرگ
- ۱۶- نعمتهای بهشت
- ۱۷- اسلام و آینده بشریت

- ۱۸- درس هایی از سیرت پیامبر اکرم در مورد راز داری
- ۱۹- دوشیزه جاکارتا
- ۲۰- مجاهدین در مسکو (سفرنامه)
- ۲۱- زندان سیار
- ۲۲- شهید پیروز استاد فیض الرحمن فیض (زندگینامه)
- ۲۳- نماز ستون دین
- ۲۴- دعوتگر و وسایل او
- ۲۵- درس فی قلب المعركة (ترجمه از فارسی به عربی)
- ۲۶- سرطان سرخ
- ۲۷- سیرت نبوی؛ درسها و اندرزها
- ۲۸- گفت و شنود سه دعوتگر نامور پیرامون حکومت اسلامی
- ۲۹- ملاشاه بدخشی: آثار و افکار (ترجمه از زبان اردو)
- ۳۰- بازتاب رویدادها (گزیده مقالات)
- ۳۱- انگیزه های سقوط در نیمه راه مبارزه
- ۳۲- افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار هاشم خان (ترجمه از زبان اردو)
- ۳۳- تندیس برچکاد آزادی (در مورد شهید احمد شاه مسعود)
- ۳۴- غازی نامور، ملا صاحب چکنور (ترجمه از زبان پشتو)
- ۳۵- ستاره دین، مولانا نجم الدین آخند زاده (ترجمه از زبان پشتو)

- ۳۶- نقش تعصب قومی در سقوط دولت اسلامی اندلس
- ۳۷- پیام هایی از « پیام افغانستان »
- ۳۸- سید جمال الدین الحسینی الافغانی ؛ بیدار گر عصر
- ۳۹- حکایاتی از پیامبران برای شیر بچه ها (گستتر)
- ۴۰- بانوی قهرمان ؛ خوله دختر ازور
- ۴۱- دژ الموت
- ۴۲- تعصب ویرانگر تمدن ها
- ۴۳- العلاقات الأفغانية المصرية فی مرآة الوثائق و الصور
- ۴۴- صرخة عبر القرون و سبع قصص أخرى
- ۴۵- افراط در دین و زندگی
- ۴۶- سید جمال الدین افغانی و نخبگان افغانستان
- ۴۷- نشانه های بارز اعتدالگرایی
- ۴۸- درمان واقعی پدیده تعصب دینی و اجتماعی
- ۴۹- رسانه ها و فرهنگ وسطیت
- ۵۰- آیین اختلاف در اسلام
- ۵۱- دیباچه ها
- ۵۲- اعتدالگرایی هدف شرعی و متمدنانه
- ۵۳- نیچریه نخستین رساله چاپ شده سید جمال الدین افغانی
- ۵۴- حقیقت جهاد در اسلام
- ۵۵- زینب پیام رسان قیام کربلا

کتاب های چاپ نشده:

- ۱- اصول دعوت
- ۲- امریکا از دیدگاه سیدقطب
- ۳- سفری به سوی فردا
- ۴- حقوق زن در اسلام
- ۵- زیستنامه شهیدان
- ۶- حرف های دوران جهاد
- ۷- قهرمان سترگ صلاح الدین ایوبی
- ۸- امام اعظم ابوحنیفه
- ۱۱- الفوز الكبير فی اصول التفسیر، از شاه ولی الله دهلوی (تحقیق)
- ۱۲- الخطب المصرية
- ۱۳- رقاصه و سیاسی
- ۱۴- قاتل حمزه
- ۱۵- ناصر خسرو، لعل بدخشان
- ۱۶- کتابشناسی توصیفی سید جمال الدین افغانی
- ۱۷- ناصر خسرو فی مصر
- ۱۸- ضیاء الخافقین و سید جمال الدین الأفغانی

کتاب های چاپ شده از طرف سفارت افغانستان در قاهره

سال های ۱۳۹۳-۱۳۹۵ هـ.ش ۲۰۱۴-۲۰۱۶ م

- ۱- سید جمال الدین افغانی او د افغانستان نومیالی
- ۲- أثر الإسلام فی العلوم و الفنون
- ۳- دژ الموت
- ۴- تعصب ویرانگر تمدن ها
- ۵- نظرة عابرة إلى لغة البشتو
- ۶- عربی عامیانه در حوالی بلخ (نخستین تحقیق)
- ۷- العلاقات الأفغانية المصرية فی مرآة الوثائق و الصور
- ۸- تاثیر اسلام بر فلسفه و هنر
- ۹- راز و نیاز (المناجاة)
- ۱۰- ملک شعراء افغانستان؛ قاری عبد الله خان
- ۱۱- صرخة عبر القرون و سبع قصص أخرى
- ۱۲- الرد علی الدهريين

- ۱۳- کابل در پرده های تاریخ
- ۱۴- بررسی فرایند نوستالژی در شعر استاد خلیلی
- ۱۵- لنډی
- ۱۶- آرامگاه بابر
- ۱۷- ماهیة المنظمات الدولية غير الحكومية
- ۱۸- العلامة صلاح الدين السلجوقي (آراء و أفكار)
- ۱۹- خوشنویسان
- ۲۰- افغانستان بين قرنين
- ۲۱- سيد جمال الدين افغانى و نخبگان افغانستان
- ۲۲- استراتيجيات المنظمات الدولية
- ۲۳- افغانستان و اللغة العربية عبر العصور
- ۲۴- د دين خو ستورى
- ۲۵- د ادب خو ستورى
- ۲۶- تنديسى بر چكاد آزادى
- ۲۷- افراط در دين و زندگى
- ۲۸- دور المنظمات فى حماية حقوق الإنسان
- ۲۹- پښتو څنگه وروزو ؟

- ۳۰- عديم شغناني
- ۳۱- ابن بطوطة في افغانستان
- ۳۲- الفقهاء اللمغانيون في بغداد
- ۳۳- علامه سلجوقي نويسندهء مقتدر و عاليمقام
- ۳۴- المياہ الافتراضية
- ۳۵- العوامل المؤثرة في عملية صنع القرارات
- ۳۶- عاهلان و شعبان
- ۳۷- گازرگاه مدفن پير هرات
- ۳۸- د شرق نابغه
- ۳۹- حكايات و روايات
- ۴۰- در مورد رسالهء نيچريه
- ۴۱- سيرة النبي صلى الله عليه وسلم
- ۴۲- تجلى الله في الآفاق والأنفس
- ۴۳- د ايبين واپ
- ۴۴- محمود طرزي رائد الصحافة الأفغانية
- ۴۵- دوازده جستار
- ۴۶- د افغانستان د خلكو دجهاد ادبيات

- ۴۷- کتابشناسی محمود طرزی
- ۴۸- یادی از شهید مولانا عبید الله صافی
- ۴۹- نقش محمود طرزی
- ۵۰- آیین اختلاف در اسلام
- ۵۱- دیباچه ها
- ۵۲- خاورمیانه بعد از بهار عربی
- ۵۳- متن اصلی رسالهء «نیچریه»
- ۵۴- مولانا منصور انصاری
- ۵۵- افکار شاعر
- ۵۶- احوال و آثار استاد عبد الحی حبیبی
- ۵۷- یادداشت ها در تاریخ صنایع افغانستان
- ۵۸- دوی تلپاتی خیری
- ۵۹- شاعر افغانستان المعاصر؛ الأستاذ خلیل الله خلیلی
- ۶۰- حقوق اساسی، اداری و بین المللی در اسلام
- ۶۱- از بلخ تا قونیه
- ۶۲- افغانستان په نولسمې پېړۍ کې
- ۶۳- افغان، افغانستان او اقبال

- ۶۴- کلتور پوهنه
- ۶۵- ترجمه معانی و تفسیر سوره کهف
- ۶۶- السلاطین الغزنویون
- ۶۷- معاهدة المودة والصدقة
- ۶۸- نیچریه
- ۶۹- تجدد الفكر الديني بين جمال الدين وإقبال
- ۷۰- سدهء سيد در روزنهء سراج الأخبار
- ۷۱- جادهء افیون
- ۷۲- پنج خطابه
- ۷۳- آواز
- ۷۴- حقوق زن در اسلام و غرب
- ۷۵- رد المسح على الجوربين .
- ۷۶- مقالات الندوة العلمية (مصرية فى بلاد الأفغان)
- ۷۷- عبقریان او نورى قصى
- ۷۸- کابلیان او کابلستان
- ۷۹- منتخب شعرونه
- ۸۰- خاطرات ظفر حسن ایبک (کتاب حاضر)

- ۸۱- فرمانروایان افغانستان
- ۸۲- وقایع مهم افغانستان
- ۸۳- شفیق له امامت نه تر صدارته
- ۸۴- شفیق از ولادت تا شهادت
- ۸۵- محمد موسی شفیق کتابات ، حواریات و خطابات
- ۸۶- کویت؛ کشور کوچک با امکانات بزرگ
- ۸۷- په پښتو ادب کې نوی شعر
- ۸۸- محمد صلی الله علیه وسلم لوی پیغمبر
- ۸۹- بگرام
- ۹۰- سید جمال الدین الحسینی الافغانی، بیدارگر عصر
- ۹۱- نیچریه (پشتو) د مولوی محمد یونس خالص ترجمه.

کتاب های آماده چاپ :

- *- الرد علی الوردی
- *- اکبر نامه
- *- غبار خاطر (دزپه لپی)
- *- دپروفیسور خدمتگار د چاپی آثارو لنډه پیژندنه
- *- از قاهره به کابل

یا و و ا س

با و و است

با و است

باوولاش